گوهرهای ناب از نامه‌های پیشوایان گران‌بها

مجموعه‌ای از رساله‌های امامان دعوتِ نجدی

در شرحِ کلمهٔ توحید و بیانِ شروط، آسیب‌زننده‌ها و مُبطل‌های آن

تهیه و تنظیم: ماجد بن سلیمان الرسی

شوال ۱۴۴۷ هجری"

ترجمه: عبدالله محمدی

الغرر من رسائل الأئمة الدرر

إعداد: ماجد بن سليمان الرسي

شوال: ١٤٤٧هجري

مترجم: عبدالله محمدي

مقدمه

بسم الله الرحمـن الرحيم

ستایش مخصوص خداوند یکتاست و درود و سلام بر کسی که پیامبری پس از او نیست؛ اما بعد:

این مجموعه‌ای ارزشمند است که شانزده رساله از برگزیده‌ترین رساله‌های پیشوایان دعوت نجدی را در آن گنجانده‌ام؛ رساله‌هایی که به شرح کلمه توحید «لا إلـه إلا الله» و تبیین شرایط آن، شبهات وارد بر آن و همچنین ناقضاتی که انجام‌دهنده‌اش را از دایره اسلام به دایره کفر خارج می‌کند، پرداخته‌اند.

از آنجا که این مجموعه اثر علمی و اصلاحی خوبی بر طالب علم و به‌طور کلی بر جوامع مسلمان دارد، تصمیم به آماده‌سازی آن گرفتم.

چرا که با این رساله‌هایی که در این مجموعه و امثال آن گردآوری شده است، احوال در نجد و جزیره‌العرب در قرن دوازدهم و پس از آن، از وابستگی به غیر خدا به سوی وابستگی به خدای یگانه که هیچ شریکی ندارد، تغییر یافت.

بنابراین، مطالعه این مجموعه در دروس و دوره‌های علمی، به اذن خداوند بسیار مفید خواهد بود.

خداوند از طریق این مجموعه، نویسنده، خواننده و منتشرکننده آن را بهره‌مند گرداند و درود و سلام فراوان خداوند بر پیامبر ما محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خاندان و یارانش باد.

ماجد بن سلیمان الرَّسی، در هفدهم ماه شوال سال ۱۴۴۷ هجری

majed.alrassi@gmail.com

واتس‌اپ: ۰۰۹۶۶۵۰۵۹۰۶۷۶۱

فهرست رساله‌ها

۱. **رساله: اصل دین و پایهٔ آن دو امر است**

۲. **اصول سه‌گانه**

۳. **قواعد چهارگانه**

۴. **اصول ششگانه**

۵. **گفتار استوار در شرح شروط کلمهٔ توحید: «لا اله الا الله»**

۶. **ده رساله دربارهٔ:**

- معنای «لا اله الا الله»
- بیان شروط آن
- آنچه این کلمه نفی می‌کند و آنچه اثبات می‌کند
- ضوابطی برای فهم تفاوت میان کفر اعتقادی و کفر عملی

۷. **معنای «لا اله الا الله» و بیان شروط و نواقض آن**

۸. **رساله‌های متنوع در توحید:**

- معنای طاغوت و مهم‌ترین انواع آن
- سه مسئله
- انواع دشمنان توحید

۹. **سخنی کلی دربارهٔ انواع توحید**

۱۰. **معنای «لا اله الا الله» و بیان شروط و نواقض آن**

۱۱. **حرمت درخواست کردن از غیر خدا، از سخنان برخی از علمای مذاهب چهارگانه**

۱۲. **نشانه‌هایی در توحید الوهیت، شامل دو رساله دربارۀ:**

- معنای کلمۀ توحید و حکم کسی که آن را بگوید ولی به آنچه جز خدا پرستیده می‌شود کفر نورزد
- تعریف عبادت، توحید، اخلاص، اله و طاغوت

۱۳. **اثبات برتری و علوّ پروردگار عزوجل بر همۀ آفریدگانش، بالای آسمان هفتم**

۱۴. **بیان معنای اسلام و ایمان و این‌که اعمال جزئی از ایمان هستند و تفاوت میان مطلق ایمان و ایمان مطلق**

۱۵. **نمونه‌ای از نصیحت شرعی برای مسلمانان و برای ولی امر مسلمانان، که شامل این موارد است:**

- سفارش به تقوای الهی برای عموم مسلمانان
- دو نامۀ نصیحت به امام مسلمانان، فیصل بن ترکی آل سعود (رحمهم‌الله)

۱۶. **زندگی‌نامۀ شیخ محمد بن عبدالوهاب و بیان حقیقت دعوت او و اثبات این‌که روش او در عقیده، شریعت و سلوک مطابق با روش دعوت پیامبر ﷺ است**

- و پس از آن: **رساله‌ای مختصر در بیان این که آنچه شیخ به آن دعوت کرده، مذهب پنجمی نیست.**

رساله (اصل دین و اساس آن دو چیز است)

تألیف

شیخ محمد بن عبدالوهاب (۱۲۰۶ هـ)

به همراه شرح آن توسط نوه‌اش

شیخ عبدالرحمن بن حسن بن محمد بن عبدالوهاب (۱۲۸۵ هـ)

رحمهما الله تعالی

بسم الله الرحمـن الرحيم

شیخ محمد بن عبدالوهاب رَحِمَهُ ٱللَّهُ [1] فرمود: اصل دین اسلام و اصول آن دو چیز است:

اول: فرمان به عبادت خداوند یگانه که هیچ شریکی ندارد، ترغیب به آن، یاری رساندن در این راه و کافر دانستن کسی که آن را ترک کند.

دوم: هشدار دادن درباره شرک در عبادت خداوند، سخت‌گیری در این مورد، دشمنی در این راه و کافر دانستن کسی که آن را انجام دهد.

مخالفان در این زمینه چندین نوع هستند:

سخت‌ترین آن‌ها کسی است که در همه این موارد مخالفت کند.

برخی از مردم هستند که تنها خدا را پرستش کرده‌اند، اما شرک را انکار نکرده و با اهل آن دشمنی نکرده اند.

برخی نیز هستند که با اهل شرک دشمنی کرده‌اند، اما آن‌ها را کافر ندانسته‌اند.

برخی دیگر هستند که نه توحید را دوست داشته‌اند و نه از آن بیزاری جسته است.

برخی نیز هستند که آن‌ها (اهل توحید) را کافر دانسته‌اند و گمان کرده‌اند که توحید توهین به صالحان است.

---

[1] . شیخ محمد از احیاگران دین اسلام است که در قرن دوازدهم هجری در شبه‌جزیره عربستان به دست فراموشی سپرده شده بود. خداوند به واسطه او دین را تا به امروز زنده کرد و از وجود او و تألیفاتش بهره رساند. سخنان او در زمینه عقیده در کتاب‌هایش پراکنده است. شیخ محمد در سال ۱۱۱۵ هـ متولد و در سال ۱۲۰۶ هـ درگذشت؛ و هر کس از علمای شبه‌جزیره عربستان که پس از او آمده است، تا به امروز از علم او بهره برده است.
برای مطالعه زندگی‌نامه او به کتاب «علماء نجد خلال ثمانية قرون» نوشته شیخ عبدالله بن عبدالرحمن البسام رجوع کنید و مطالعه کتاب «عقيدة الشيخ محمد بن عبد الوهاب السلفية» اثر دکتر صالح بن عبدالله العبود را نیز حتماً در برنامه خود قرار دهید.
همچنین زندگی‌نامه مفصلی از او به قلم نوه‌اش، شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن بن حسن بن محمد بن عبدالوهاب ؒ نگاشته شده که در کتاب «مجموعة الرسائل والمسائل النجدية» (۳۷۸/۳-۴۲۹) و همچنین در «الدرر السنية في الأجوبة النجدية» (۳۷۲/۱-۴۳۹) ثبت گردیده است.

برخی نیز هستند که از شرک بیزاری نجسته‌اند، اما آن را دوست هم نداشته‌اند.

برخی نیز هستند که شرک را نشناخته و آن را انکار نکرده‌اند.

برخی نیز هستند که توحید را نشناخته و آن را انکار نکرده‌اند.

برخی دیگر - که خطرناک‌ترین نوع هستند - کسانی‌اند که به توحید عمل کرده‌اند، اما قدر و منزلت آن را نشناخته‌اند و از کسی که توحید را ترک کرده بیزاری نجسته‌اند و او را کافر ندانسته‌اند.

و برخی نیز هستند که شرک را رها کرده و از آن کراهت داشتند، اما قدر و منزلت توحید را نشناختند، با اهل آن دشمنی نکردند و آن‌ها را کافر ندانستند.

و این‌ها با آنچه پیامبران از دین خداوند سبحان آورده‌اند، مخالفت کرده‌اند، والله اعلم.[۲]

[۲] . پایان سخنان محمد بن عبداوهاب. الدرر السنية في الأجوبة النجدية، جلد دوم، صفحۀ ۲۲.

شرح

شیخ عبدالرحمن بن حسن (رحمه الله تعالی) در شرح سخن پدربزرگش شیخ محمد بن عبدالوهاب (رحمهما الله تعالی) می‌گوید:

بسم الله الرحمن الرحیم

سخن ایشان (رحمه الله تعالی):

اصل و پایه دین اسلام دو چیز است:

اول: فرمان دادن به پرستش خدای یگانه و بی‌شریک، ترغیب کردن بر آن، دوستی ورزیدن در راه آن و تکفیر کسی که آن را ترک کند.

من می‌گویم: دلایل این امر در قرآن بیش از آن است که شمرد، مانند این فرموده خداوند متعال: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ [آل عمران:۶۴] «بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ اینکه جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و برخی از ما برخی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرند.»

خداوند متعال به پیامبرش فرمان داد که اهل کتاب را به معنای «لا اله الا الله» دعوت کند؛ همان چیزی که عرب‌ها و غیر آنان را نیز به آن دعوت کرده بود.

آن کلمه همان «لا اله الا الله» است که خداوند آن را با فرموده خود: ﴿أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ﴾[آل عمران:۶۴] «اینکه جز خدا را نپرستیم» تفسیر کرده است. پس در فرموده او: ﴿أَلَّا نَعْبُدَ﴾ [آل عمران:۶۴] «اینکه نپرستیم» معنای «لا اله» (هیچ معبودی نیست) نهفته است و آن نفی عبادت از غیر خداست.

و فرموده او «الا الله» (مگر خدا)، همان مستثنی در کلمه اخلاص است.

پس خداوند متعال به او فرمان داد که آنان را به انحصار عبادت برای او به تنهایی و نفی آن از غیر او دعوت کند. مانند این آیه بسیار است که بیان می‌کند «الهیت» همان عبادت است و هیچ بخشی از آن برای غیر خدا شایسته نیست، همان‌طور که خداوند متعال فرمود: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ [الإسراء:۲۳] «و پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید». معنای قضی: فرمان داد و وصیت کرد، دو قول است و معنای هر دو یکی است.

و در فرموده او: ﴿أَلَّا تَعْبُدُوا﴾[الإسراء:۲۳] «اینکه نپرستید»، معنای «لا اله» نهفته است.

و در فرموده او: ﴿إِلَّا إِيَّاهُ﴾ [الإسراء:۲۳] «مگر او را»، معنای «الا الله» وجود دارد.

این همان توحید عبادت است و این همان دعوت پیامبران است، آنگاه که به قوم خود گفتند: ﴿أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ﴾ [المؤمنون:۳۲] «که خدا را بپرستید؛ شما را معبودی جز او نیست».

بنابراین چاره‌ای جز نفی کامل شرک در عبادت و بیزاری از آن و از انجام‌دهنده آن نیست، همان‌طور که خداوند متعال درباره خلیل خود ابراهیم عَلَيْهِ‌ٱلسَّلَامُ فرمود: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ * إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي﴾ [الزخرف:۲۶-۲۷] «و هنگامی که

ابراهیم به پدر و قومش گفت: من از آنچه می‌پرستید بیزارم * مگر کسی که مرا آفرید»، پس بیزاری جستن از پرستش آنچه به جای خدا پرستیده می‌شد، الزامی است.

و درباره او عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ فرمود: ﴿وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ [مریم:۴۸] «و از شما و آنچه غیر از خدا می‌خوانید کناره می‌گیرم»، پس کناره‌گیری از شرک و اهل آن از طریق بیزاری جستن از هر دو واجب است، همان‌طور که در این فرموده خداوند متعال به صراحت آمده است: ﴿ قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ﴾ [الممتحنة:۴] «قطعاً برای شما در [پیروی از] ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکوست؛ آن‌گاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از آنچه به جای خدا می‌پرستید بیزاریم. به شما کفر ورزیدیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شد تا وقتی که به خدای یگانه ایمان بیاورید.» و منظور از کسانی که با او بودند، همان پیامبران هستند، چنان‌که ابن جریر ذکر کرده است.

این آیه دربردارنده تمام مواردی است که استاد ما رَحِمَهُ ٱللَّهُ ذکر کرده است؛ اعم از ترغیب بر توحید، نفی شرک، دوستی با اهل توحید و تکفیر کسی که با انجام شرکِ منافیِ توحید، آن را ترک کرده است. زیرا هر که مرتکب شرک شود، توحید را رها کرده است، چرا که این دو متضادانی هستند که با هم جمع نمی‌شوند؛ پس هرگاه شرک یافت شود، توحید منتفی می‌گردد.

خداوند متعال درباره حال کسی که شرک ورزیده فرموده است: ﴿وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ﴾ [الزمر:۸] «و برای خدا همتایانی قرار داد تا [مردم را] از راه او گمراه کند. بگو: اندکی از کفرت بهره‌مند شو که تو از اهل

آتشی.» خداوند اتخاذ همتایان (شریکان در عبادت) را کفر نامیده است و امثال این آیات بسیار است، پس هیچ‌کس موحد نخواهد بود مگر با نفی شرک، بیزاری از آن و تکفیر انجام‌دهنده آن.

سپس ایشان رَحِمَهُ ٱللَّهُ فرمود:

دوم: هشدار دادن از شرک در عبادت خدا، سخت‌گیری در این باره، دشمنی ورزیدن در راه آن و تکفیر کسی که مرتکب آن شود.

پس مقام توحید جز با این امور کامل نمی‌شود و این همان دین پیامبران است که قوم خود را از شرک بیم دادند، همان‌طور که خداوند متعال فرمود: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل:۳۶] «و مسلماً ما در میان هر امتی پیامبری برانگیختیم که: خدا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید.» و فرمود: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء:۲۵] «و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آنکه به او وحی کردیم که: معبودی جز من نیست، پس مرا بپرستید.» و فرمود: ﴿وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ﴾ [الأحقاف:۲۱] «و برادر قوم عاد را یاد کن، آن‌گاه که قومش را در ریگزارها هشدار داد و پیش از او و پس از او هشداردهندگانی گذشته بودند که: جز خدا را نپرستید.»

سخن او: در عبادت خدا.

عبادت: نامی جامع برای تمام گفتارها و کردارهای آشکار و پنهانی است که خداوند آنها را دوست دارد و می‌پسندد.

سخن او: و سخت‌گیری در این باره.

این امر در کتاب و سنت موجود است، مانند فرموده خداوند متعال: ﴿فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ * وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾ [الذاريات: ۵۰-۵۱] «پس به سوی خدا بگریزید که من از سوی او برای شما هشداردهنده‌ای آشکارم * و با خدا معبودی دیگر قرار ندهید که من از سوی او برای شما هشداردهنده‌ای آشکارم.» و اگر این سخت‌گیری نبود، آن آزار و اذیت عظیمی که از سوی قریش بر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و یارانش گذشت، رخ نمی‌داد، چنان‌که در کتب سیره به تفصیل ذکر شده است؛ زیرا او با نکوهش دین آنان و عیب‌جویی از خدایانشان آغاز کرد.

سخن او رَحِمَهُ اللَّهُ و دشمنی ورزیدن در راه آن.

همان‌طور که خداوند متعال فرمود: ﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ﴾ [التوبة: ۵] «پس مشرکان را هر جا یافتید بکشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمین‌گاهی به کمین آنان بنشینید.» و آیات در این زمینه بسیار زیاد است، مانند فرموده او: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ [الأنفال: ۳۹] «و با آنان بجنگید تا فتنه‌ای نماند و دین یکسره از آنِ خدا باشد.» و فتنه همان شرک است.

خداوند متعال در آیات بی‌شماری، اهل شرک را اهل کفر اعلام نموده است ، پس تکفیر آنان نیز الزامی است. و این مقتضای کلمه اخلاص «لا اله الا الله» است که معنای آن جز با تکفیر کسی که برای خدا در عبادتش شریکی قرار داده، کامل نمی‌شود. چنان‌که در حدیث صحیح آمده است: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَرُمَ مَالُهُ وَدَمُهُ

وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ»؛ «کسی که بگوید لا اله الا الله و به آنچه غیر از خدا پرستیده می‌شود کفر بورزد، مال و خونش محترم [و محفوظ] است و حسابش با خداست.»

پس فرموده او «و به آنچه غیر از خدا پرستیده می‌شود کفر بورزد» تأکیدی بر همان نفی است و جان و مال شخص جز با این امر محفوظ نمی‌ماند؛ پس اگر شک کند یا تردید ورزد، جان و مالش در امان نخواهد بود.

این امور همان کمال توحید هستند؛ زیرا «لا اله الا الله» در احادیث با شروط و قیود سنگینی مقید شده است؛ با علم، اخلاص، صداقت، یقین، عدم شک. پس انسان موحد نمی‌شود مگر با گرد آمدن تمام اینها، اعتقاد به آن، پذیرش، محبت و دشمنی و دوستی در راه آن. بنابراین با مجموع آنچه استاد ما رَحِمَهُ ٱللَّهُ ذکر کرد، این امر حاصل می‌شود.

سپس رَحِمَهُ ٱللَّهُ فرمود: و مخالفان در این زمینه انواعی دارند و شدیدترینِ آنان در مخالفت، کسی است که در تمام موارد مخالفت کند.

پس شرک را پذیرفته و آن را دین می‌پندارد و توحید را انکار کرده و آن را باطل می‌داند، چنان‌که حال بیشترِ مردم چنین است. دلیل آن هم ناآگاهی به مفاهیمی است که کتاب و سنت بر آن دلالت دارند، از شناخت توحید و آنچه منافی آن است (مانند شرک و همتا قرار دادن) و پیروی از هواهای نفسانی و روش پدران؛ مانند حالِ کسانی که پیش از آنان از دشمنان پیامبران بودند. آنان اهل توحید را به دروغ، زور، بهتان و فجور متهم ساختند و حجتشان این بود: ﴿بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ﴾ [الشعراء:۷۴] «بلکه پدرانمان را یافتیم که چنین می‌کردند.»

این گروه از مردم و گروه بعدی، با آنچه کلمه اخلاص بر آن دلالت دارد و برای آن وضع شده و با دینی که دربردارنده آن است (دینی که خداوند هیچ دینی غیر از آن را نمی‌پذیرد) در تضاد هستند و آن دین اسلام است که خداوند تمام پیامبران و رسولانش را با آن مبعوث کرد و دعوت همگی آنان بر آن متفق بود، چنان‌که در داستان‌هایی که خداوند از آنان در کتابش بازگو کرده، پوشیده نیست.

سپس ر فرمود: و از مردم کسانی هستند که خدای یگانه را پرستیده‌اند، اما شرک را انکار نکرده و با اهل آن دشمنی نورزیده‌اند.

من می‌گویم: و روشن است کسی که شرک را انکار نکند، توحید را نشناخته و آن را به جا نیاورده است. و دانستی که توحید جز با نفی شرک و کفر ورزیدن به طاغوتی که در آیه ذکر شده، حاصل نمی‌شود.

سپس (رحمه الله تعالی) فرمود: و از آنان کسانی هستند که با آن‌ها دشمنی ورزیدند اما تکفیرشان نکردند.

این گروه نیز آنچه را که «لا اله الا الله» از نفی شرک و مقتضای آن مبنی بر تکفیرِ انجام‌دهنده شرک پس از بیانِ حجت به اجماع بر آن دلالت دارد، به جای نیاورده‌اند. این مضمون سوره اخلاص وقُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ و فرموده الله جَلَّجَلَالُهُ در آیه ممتحنه است: ﴿كَفَرْنَا بِكُمْ﴾ [الممتحنة:۴] «به شما کفر ورزیدیم» است.

کسی که کسانی را که قرآن تکفیرشان کرده تکفیر نکند، با توحیدی که پیامبران آورده‌اند و مقتضیات آن، مخالفت کرده است.

سپس ر فرمود: و از آنان کسانی هستند که توحید را نه دوست داشته‌اند و نه دشمن.

پاسخ: کسی که توحید را دوست نداشته باشد، موحد نیست؛ زیرا توحید همان دینی است که خداوند متعال برای بندگانش پسندیده است، چنان‌که فرمود: ﴿وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة:۳] «و اسلام را به عنوان دین برای شما برگزیدم». پس اگر به آنچه خدا راضی شده راضی می‌بود و به آن عمل می‌کرد، حتماً آن را دوست می‌داشت. از آنجا که اسلام بدون محبت حاصل نمی‌شود، پس محبت الزامی است و هیچ اسلامی بدون محبت توحید وجود ندارد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رَحِمَهُ ٱللَّهُ می‌گوید: اخلاص، محبت خدا و اراده روی اوست. پس هر که خدا را دوست بدارد، دین او را نیز دوست خواهد داشت و هرکس خدا را دوست نداشته باشد دین او را نیز دوست نخواهد داشت و با محبت است که شروط توحید که اقتضای کلمه اخلاص است، مترتب می‌گردد.

سپس (رحمه الله تعالی) فرمود: و از آنان کسانی هستند که شرک را نه دشمن داشته‌اند و نه دوست.

من می‌گویم: کسی که چنین باشد، آنچه را که «لا اله الا الله» نفی کرده است (یعنی شرک و کفر ورزیدن به آنچه غیر از خدا پرستیده می‌شود و بیزاری از آن) نفی نکرده است؛ پس

چنین شخصی اصلاً هیچ بهره‌ای از اسلام نبرده و جان و مالش محفوظ نیست، همان‌طور که حدیث پیش‌گفته بر آن دلالت داشت.

و سخن او (رحمه الله): و از آنان کسانی هستند که شرک را نشناختند و آن را انکار نکردند.

من می‌گویم: کسی که شرک را نشناسد و انکار نکند، آن را نفی نکرده است. موحد نمی‌شود مگر کسی که شرک را نفی کند و از شرک و از انجام‌دهنده‌اش بیزاری جوید و آنان را تکفیر کند. با جهل نسبت به شرک، هیچ‌یک از دلالت‌های «لا اله الا الله» حاصل نمی‌شود و هر کس به معنای این کلمه و مضمون آن قیام (عمل) نکند، هیچ بهره‌ای از اسلام ندارد؛ زیرا او این کلمه و مضمون آن را از روی علم، یقین، صدق، اخلاص، محبت، پذیرش و تسلیم به جا نیاورده است. این گروه هیچ‌یک از اینها را ندارند، هرچند که بگویند «لا اله الا الله»، چرا که نمی‌دانند این کلمه بر چه دلالت دارد و چه چیزی را در بر می‌گیرد.

سپس (رحمه الله تعالی) فرمود: و از آنان کسانی هستند که توحید را نشناختند و آن را انکار نکردند.

من می‌گویم: این نیز مانند گروه قبلی است؛ آنان به دینی که برای آن آفریده شده‌اند و خداوند پیامبرانش را با آن فرستاده، اعتنایی نکردند. و حال اینان همان حال کسانی است که خداوند درباره‌شان فرمود: ﴿إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ [الفرقان:۴۴] «آنان جز مانند چارپایان نیستند، بلکه گمراه‌ترند.»

و سخن او (رحمه الله): و از آنان - که خطرناک‌ترینِ انواع است - کسی است که به توحید عمل کرد، اما قدر آن را نشناخت، در نتیجه تارکِ توحید را دشمن نداشت و آنان را تکفیر نکرد.

فرموده ایشان که گفت: «و او خطرناک‌ترینِ انواع است»، به این دلیل است که قدر آنچه را به آن عمل کرده نشناخته است، در نتیجه قیود سنگین و ضروری‌ای را که توحیدش را صحیح می‌گرداند، به جای نیاورده است؛ چرا که دانستی توحید مقتضیِ نفی شرک، بیزاری از آن، دشمنی با اهل آن و تکفیر آنان در صورت اقامه حجت بر ایشان است. پس ممکن است چنین شخصی به حال خود مغرور شود، در حالی که اموری را که کلمه اخلاص در نفی و اثبات بر آن دلالت دارد و بر عهده اوست، انجام نداده است.

و همچنین سخن او (رحمه الله): و از آنان کسانی هستند که شرک را ترک کرده و ناپسند داشتند، اما قدر آن را نشناختند.

این گروه به گروه قبلی نزدیک‌تر است، اما قدر (وخامت) شرک را نشناخته است؛ زیرا اگر قدر آن را می‌شناخت، حتماً به دلالت آیات محکم عمل می‌کرد، مانند سخن خلیل (علیه السلام): ﴿إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ * إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي﴾ [الزخرف:۲۶-۲۷] «من از آنچه می‌پرستید بیزارم * مگر کسی که مرا آفرید» و فرموده او: ﴿إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا﴾ [الممتحنة:۴] «ما از شما و از آنچه به جای خدا می‌پرستید بیزاریم. به شما کفر ورزیدیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شد.»

پس کسی که شرک را شناخت و ترک کرد، چاره‌ای ندارد جز اینکه این‌گونه باشد؛ از نظر تولّی و تبرّی نسبت به عابد و معبود و دشمنی و کینه با شرک و اهل آن. و این دو نوع، وضعیت غالبِ بسیاری از کسانی است که ادعای اسلام دارند؛ به دلیل ناآگاهی آنان از حقیقت اسلام، نمی‌توانند کلمه اخلاص و مقتضیات آن را به کمالِ واجبی که شخص با آن موحد می‌شود به جا آورند. پس چقدر زیادند مغرورانی که به حقیقت دین جاهل‌اند.

پس هرگاه دانستی که خداوند در آیات محکم، اهل شرک را تکفیر کرده و آنان را به کفر وصف نموده است، مانند فرموده او: ﴿مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ﴾ [التوبة:۱۷] «مشرکان را نرسد که مساجد خدا را آباد کنند در حالی که بر کفر خویش گواه‌اند.» و در سنت نیز چنین است.[۳]

شیخ الاسلام (رحمه الله تعالی) می‌گوید: (قطعاً اهل توحید و سنت، آنان [پیامبران] را در آنچه خبر داده‌اند تصدیق می‌کنند، در آنچه فرمان داده‌اند اطاعت می‌نمایند، سخنانشان را حفظ کرده، می‌فهمند و به آن عمل می‌کنند و تحریفِ غلوکنندگان، ادعای باطلِ دروغ‌گویان و تأویلِ جاهلان را از آن دور می‌سازند و با مخالفانِ آنان جهاد می‌کنند و همه این کارها را برای تقرب به خدا و طلب پاداش از او - نه از مردم - انجام می‌دهند.

اهل جهل و غلو، میان آنچه به آن فرمان داده شده و آنچه از آن نهی شده‌اند و میان آنچه به طور صحیح از آنان نقل شده و آنچه به دروغ به آنان نسبت داده شده تفاوتی قائل نمی‌شوند؛

---

[۳] . در کتاب اینگونه بدون ذکر جواب شرط آمده است. والله اعلم. معلوم نیست این مشکل به خاطر فراموشی مولف است یا در چاپ مشکلی به وجود آمده است به هر حال با توجه به سیاق، که درمورد برائت از شرک و دشمنی با مشرکان است. پس می‌توان تصور کرد جمله ای که از قلم افتاده چنین باشد: «و همچنین سنت، این حکم یعنی برائت و دشمنی نسبت به شرک و شرک‌آوران را لازم شمرده است.»

حقیقت مقصودشان را نمی‌فهمند و در پی طاعت و پیرویِ از آنان نیستند، بلکه نسبت به آنچه آنان آورده‌اند ناآگاه‌اند و در پی اهداف خویش‌اند.[٤]

من می‌گویم: آنچه شیخ الاسلام ذکر کرده، شبیه حالِ همین دو گروه آخر است.

مسأله‌ای جدید باقی می‌ماند که شیخ الاسلام ابن تیمیه درباره آن سخن گفته است و آن عدم تکفیرِ شخصِ معین در ابتداست، به دلیلی که ایشان (رحمه الله تعالی) ذکر کرده و ایجاب می‌کند که پیش از اقامه حجت بر او، در تکفیرش توقف شود.

ایشان (رحمه الله تعالی) می‌گوید: پس از شناختِ آنچه پیامبر آورده است، به ضرورت می‌دانیم که او برای امتش مشروع نساخته که هیچ‌یک از مردگان (نه پیامبران، نه صالحان و نه دیگران) را با لفظ استغاثه یا غیر آن و با لفظ استعاذه یا غیر آن بخوانند. همان‌طور که برای امتش سجده بر مرده یا به سوی مرده و امثال آن را مشروع نکرده است، بلکه می‌دانیم که او از تمام این امور نهی کرده و اینها از زمره شرک است که خدا و رسولش آن را حرام کرده‌اند.

اما به دلیل غلبه جهل و کمبود علم نسبت به متون رسالت در میان بسیاری از متأخران، تکفیر آنان به این سبب ممکن نیست تا زمانی که آنچه پیامبر آورده و مخالف عمل آنان است، برایشان تبیین گردد. پایان نقل قول.[٥]

من می‌گویم: ایشان (رحمه الله تعالی) دلیلی را ذکر کرد که موجب عدمِ اطلاقِ کفر بر افرادِ استغاثه طلب در حالت خاص می‌شود، مگر پس از بیانِ حجت و پافشاریِ آنان. زیرا او به تنهایی به منزله یک امت شده است؛ چرا که برخی از علما، به دلیل نهی او از شرک در

[٤] . «الاستغاثة في الرد على البكري» (جلد ٢ صفحه ٤٩٩)؛ خلاصه کلام این است که هدف مشرکان دریافت منفعت یا دفع مضرت از خودشان است

[٥] . متن از «الاستغاثة في الرد على البكري» (٦٢٩/٢ – ٦٣٠) است.

عبادت، وی را تکفیر کردند، پس نمی‌توان با آنان همان‌گونه که گفت برخورد کرد. چنان‌که برای استاد ما محمد بن عبدالوهاب (رحمه الله تعالی) در ابتدای دعوتش رخ داد؛ هنگامی که می‌شنید آنان زید بن خطاب را می‌خوانند، می‌گفت: (خدا از زید بهتر است)، تا با نرمی سخن و با در نظر گرفتن مصلحت و جلوگیری از تنفر، آنان را به نفی شرک عادت دهد. والله اعلم. وصلی الله علی سیدنا محمد، وعـلی آله وصحبه وسلم.[٦]

[٦] . کلام ایشان (رحمه الله) پایان یافت، این مطالب در کتاب «الدرر السنية في الأجوبة النجدية» جلد ۲، صفحات ۲۰۲ تا ۲۱۱ ذکر شده‌اند.

اصول سه‌گانه

تألیف

شیخ محمد بن عبدالوهاب، رحمه الله تعالی

(۱۱۱۵ - ۱۲۰۶ هـ)

بسم الله الرحمن الرحيم

شیخ محمد بن عبدالوهاب (قدس الله روحه)[۷] می‌گوید:

بدان، خدا شما رحمت کند، که یادگیری چهار مسأله بر ما واجب است:

اول: علم؛ که آن شناخت خدا، شناخت پیامبرش و شناخت دین اسلام با دلایل است.

دوم: عمل به آن.

سوم: دعوت به سوی آن.

چهارم: صبر بر آزار و اذیت در راه آن.

دلیل آن، این فرموده خداوند متعال است: بسم الله الرحمن الرحيم، ﴿وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ [العصر:۱-۳] «سوگند به عصر * مسلماً انسان در زیان است * مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به شکیبایی سفارش کرده‌اند.»

شافعی رَحِمَهُ ٱللَّهُ می‌گوید: «اگر خداوند حجتی بر بندگانش جز این سوره نازل نمی‌کرد، برایشان کافی بود.»

امام بخاری رَحِمَهُ ٱللَّهُ می‌گوید: باب علم پیش از گفتار و کردار است [۸] و دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ﴾ [محمد:۱۹] «پس بدان که

---

[۷] . شرح حال ایشان در رساله قبلی ذکر شد.
[۸] . صحیح بخاری، باب العلم.

هیچ معبودی جز خدا نیست و برای گناهت آمرزش بخواه»، پس با علم پیش از گفتار و کردار آغاز کرده است.

بدان -رحمت الله بر تو باد- که بر هر مرد و زن مسلمانی یادگیری این سه مسأله و عمل به آن‌ها واجب است:

اول: اینکه خداوند ما را آفرید و روزی داد و ما را به حال خود رها نکرد، بلکه پیامبری به سوی ما فرستاد؛ پس هر که از او اطاعت کند وارد بهشت می‌شود و هر که از او نافرمانی کند وارد دوزخ می‌گردد. دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا * فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا﴾ [المزمل:۱۵-۱۶] «بی‌گمان ما پیامبری به سوی شما فرستادیم که بر شما گواه است، همان‌گونه که به سوی فرعون پیامبری فرستادیم * پس فرعون از پیامبر نافرمانی کرد و ما او را به عذابی سخت گرفتیم.»

دوم: اینکه خداوند راضی نمی‌شود کسی در عبادت با او شریک قرار داده شود، نه فرشته‌ای مقرب و نه پیامبری مرسل. دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن:۱۸] «و مساجد ویژه خداست، پس هیچ‌کس را با خدا نخوانید.»

سوم: اینکه کسی که از پیامبر اطاعت کند و خدا را یگانه بداند، جایز نیست با کسی که با خدا و پیامبرش دشمنی ورزیده دوستی کند، حتی اگر نزدیک‌ترین خویشاوندش باشد. دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ

عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [المجادلة:۲۲] «قومی را نمی‌یابی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند و با کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی کرده‌اند دوستی کنند، هرچند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا خویشاوندانشان باشند. آنانند که خدا ایمان را در دل‌هایشان نوشته و با روحی از جانب خود تأییدشان کرده است و آنان را به بهشت‌هایی وارد می‌کند که از زیر [درختان] آن جوی‌ها روان است، در آنجا جاودانند. خدا از آنان خشنود است و آنان از او خشنودند. آنان حزب خدا هستند. آگاه باشید که حزب خدا همان رستگارانند.»

بدان، خداوند تو را به طاعتش راهنمایی کند، که حنیفیت (آیین حضرت ابراهیم عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ) این است که خدا را به یگانگی بپرستی و دین را برای او خالص گردانی و خداوند همه مردم را به همین امر فرمان داده و آنان را برای همین آفریده است، همان‌طور که خداوند متعال فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات:۵۶] «و جن و انس را نیافریدم مگر برای آنکه مرا بپرستند» و معنای «یعبدون» (بپرستند) این است: «یوحدون» (مرا یگانه بدانند).

بزرگ‌ترین چیزی که خداوند به آن فرمان داده، «توحید» است و آن یگانه دانستن خدا در عبادت است و بزرگ‌ترین چیزی که از آن نهی کرده، «شرک» است و آن خواندن غیر او همراه اوست. دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [النساء:۳۶] «و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک نگردانید.»

پس اگر به تو گفته شد: آن سه اصلی که شناخت آن‌ها بر انسان واجب است چیست؟

بگو: شناخت بنده نسبت به پروردگارش، دینش و پیامبرش محمد صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

پس اگر به تو گفته شد: پروردگار تو کیست؟

بگو: پروردگار من الله است که من و تمامی جهانیان را با نعمت‌هایش پرورانده است، او معبود من است و من معبودی جز او ندارم. دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الفاتحة:۲] «ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است» و هر چه غیر از خداست «عالَم» است و من یکی از آن عالَم هستم.

پس اگر به تو گفته شد: پروردگارت را چگونه شناختی؟

بگو: با نشانه‌ها و آفریده‌هایش. از نشانه‌های او شب و روز و خورشید و ماه است، از آفریده‌های او آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه و آنچه در آن‌ها و میان آن‌هاست. دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾ [فصلت:۳۷] «و از نشانه‌های او شب و روز و خورشید و ماه است. نه برای خورشید سجده کنید و نه برای ماه و برای خدایی سجده کنید که آن‌ها را آفریده است، اگر تنها او را می‌پرستید.» و فرموده خداوند متعال: ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأعراف:۵۴] «در حقیقت، پروردگار شما خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر عرش استیلا یافت. روز را با شب -که شتابان آن را می‌طلبد- می‌پوشاند و خورشید و ماه و ستارگان را که رام فرمان او هستند [آفرید]. آگاه باشید که آفرینش و فرمانروایی از آنِ اوست. پربرکت است خداوند، پروردگار جهانیان.»

پروردگار همان معبود است. دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ * الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة:۲۱-۲۲] «ای مردم! پروردگارتان را بپرستید که شما و پیشینیان شما را آفرید، تا پرهیزگار شوید * همان که زمین را برای شما بستری و آسمان را بنایی قرار داد و از آسمان آبی فرو فرستاد و با آن از میوه‌ها روزیِ شما را بیرون آورد، پس برای خدا همتایانی قرار ندهید در حالی که می‌دانید.» ابن کثیر رَحِمَهُ ٱللَّهُ می‌گوید: خالق این اشیاء، هموست که شایسته پرستش است.

انواع عبادتی که خداوند به آن‌ها فرمان داده، مانند اسلام، ایمان و احسان است و از جمله آن دعا، ترس، امید، توکل، رغبت، رهبت (بیم)، خشوع، خشیت، انابه، استعانت، استعاذه، استغاثه، ذبح، نذر و دیگر انواع عبادتی که خداوند به آن‌ها فرمان داده هستند، همگی متعلق به خداوند متعال است. دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن:۱۸] «و مساجد ویژه خداست، پس هیچ‌کس را با خدا نخوانید.» پس هر کس چیزی از این‌ها را برای غیر خدا انجام دهد، مشرک و کافر است. دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾ [المؤمنون:۱۱۷] «و هر کس با خدا معبود دیگری را بخواند که دلیلی بر آن ندارد، حسابش تنها نزد پروردگارش خواهد بود. مسلماً کافران رستگار نمی‌شوند.»

در حدیث آمده است: «الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ»؛ «دعا مغز عبادت است»، دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ [غافر:۶۰] «و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت

کنم. کسانی که از پرستش من تکبر می‌ورزند به زودی خوار و رسوا وارد جهنم خواهند شد.»

دلیل خوف (ترس): ﴿فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران:۱۷۵] «پس از آنان نترسید و از من بترسید اگر مؤمن هستید.»

دلیل رجاء (امید): ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [الكهف:۱۱۰] «پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد، باید کار شایسته انجام دهد و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نسازد.»

دلیل توکل: ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [المائدة:۲۳] «و بر خدا توکل کنید اگر مؤمن هستید» و فرمود: «ز»وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ«ظ»[الطلاق:۳] «و هر کس بر خدا توکل کند، خدا او را بس است.»

دلیل رغبت، رهبت و خشوع: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ﴾[الأنبياء:۹۰] «آنان همواره در کارهای خیر می‌شتافتند و ما را با بیم و امید می‌خواندند و برای ما خشوع داشتند.»

دلیل خشیت: ﴿فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي﴾ [البقرة:۱۵۰] «پس از آنان نترسید و از من بترسید.»

دلیل انابه: ﴿وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ﴾ [الزمر:۵۴] «و به سوی پروردگارتان بازگردید و تسلیم او شوید.»

دلیل استعانت: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة:۵] «تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم» و در حدیث آمده است که پیامبراکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «إِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ»؛[۹] «هرگاه یاری جستی، از خدا یاری بجوی.»

دلیل استعاذه: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ [الفلق:۱] «بگو: پناه می‌برم به پروردگار سپیده دم» و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ [الناس:۱] «بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردم.»

دلیل استغاثه: ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ﴾ [الأنفال:۹] «آن‌گاه که از پروردگارتان فریادرسی می‌خواستید، پس دعای شما را اجابت کرد.»

دلیل ذبح: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ﴾ [الأنعام:۱۶۲-۱۶۳] «بگو: بی‌گمان نماز من و قربانی من و زندگی من و مرگ من برای خدا، پروردگار جهانیان است * او را شریکی نیست.» و دلیل از سنت: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ»؛[۱۰] «خداوند لعنت کند کسی را که برای غیر خدا ذبح کند.»

دلیل نذر: ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾ [الإنسان:۷] «به نذر وفا می‌کنند و از روزی که شر آن فراگیر است می‌ترسند.»

اصل دوم: شناخت دین اسلام با دلایل. آن عبارت است از تسلیم شدن در برابر خداوند با توحید، گردن نهادن به او با طاعت و بیزاری جستن از شرک و اهل آن.

دارای سه مرتبه است: اسلام، ایمان و احسان. و هر مرتبه‌ای ارکانی دارد.

---

[۹] . ترمذی، شمارهٔ (۲۵۱۶) ، احمد ؒ (۳۰۳/۱)، در کتاب صحیح ترمذی تألیف ألبانی نیز آمده است.
[۱۰] . مسلم (۱۹۷۸) از علي بن أبي طالب رضي الله عنه روایت کرده است.

ارکان اسلام پنج تاست: گواهی دادن به اینکه معبودی به حق جز خدا نیست و اینکه محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسول خداست، برپاداشتن نماز، پرداخت زکات، روزه ماه رمضان و حج خانه خدا.

دلیل شهادت (گواهی دادن) فرموده خداوند متعال است: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [آل عمران:۱۸] «خداوند در حالی که به عدالت قیام دارد، گواهی می‌دهد که معبودی جز او نیست؛ و فرشتگان و صاحبان دانش نیز [گواهی می‌دهند]؛ معبودی جز او نیست که شکست‌ناپذیر و حکیم است.» معنای آن این است: هیچ معبود به حقی جز الله وجود ندارد.

«لا إله» نفی‌کننده تمام چیزهایی است که به جای خدا پرستیده می‌شوند، «إلا الله» اثبات‌کننده عبادت تنها برای خداوند بی‌شریک است، همان‌طور که در فرمانروایی‌اش شریکی ندارد.

تفسیری که آن را روشن می‌سازد، فرموده خداوند متعال است: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ * إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ * وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ [الزخرف:۲۶-۲۸] «و آن‌گاه که ابراهیم به پدر و قومش گفت: بی‌گمان من از آنچه می‌پرستید بیزارم * مگر کسی که مرا آفرید، پس قطعاً او مرا هدایت خواهد کرد * و آن را کلمه‌ای ماندگار در میان نسل‌های پس از خود قرار داد، باشد که آنان [به سوی خدا] بازگردند.» و فرموده او: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران:۶۴] «بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ اینکه جز خدا را نپرستیم و چیزی را با او شریک نگردانیم و برخی از ما برخی

دیگر را به جای خدا به پروردگاری نگیرند. پس اگر روی برتافتند، بگویید: گواه باشید که ما مسلمانیم.»

دلیل گواهی دادن به اینکه محمد ﷺ رسول خداست: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [التوبة:۱۲۸] «قطعاً پیامبری از میان خودتان به سوی شما آمد که رنج کشیدن شما بر او دشوار است؛ بر [هدایت] شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز و مهربان است.»

ومعنای شهادت بر اینکه محمد ﷺ رسول خداست: اطاعت از او در آنچه فرمان داده، تصدیق او در آنچه خبر داده، دوری از آنچه نهی و منع کرده و اینکه خدا پرستش نشود مگر به گونه‌ای که او تشریع کرده است.

دلیل نماز و زکات و تفسیر توحید: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾ [البينة:۵] «و فرمان نیافته بودند جز اینکه خدا را بپرستند در حالی که دین را برای او خالص کرده و حق‌گرا باشند و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند؛ و این است دین راستین.»

دلیل روزه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [البقرة:۱۸۳] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! روزه بر شما مقرر شد همان‌گونه که بر کسانی که پیش از شما بودند مقرر شده بود، باشد که پرهیزگار شوید.»

دلیل حج: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ [آل عمران:۹۷] «و برای خدا، حج آن خانه بر عهده مردم است، هر که بتواند راهی به سوی آن بیابد؛ و هر که کفر ورزد، بی‌گمان خداوند از جهانیان بی‌نیاز است.»

مرتبه دوم: ایمان. آن هفتاد و اندی شعبه است که بالاترینِ آن گفتنِ «لا اله الا الله» و پایین‌ترینِ آن برداشتن چیزهای مزاحم از سر راه (مانند خار و سنگ) از سر راه است و حیا شعبه‌ای از ایمان است.[11]

ارکان ایمان شش تاست: اینکه به خدا، فرشتگانش، کتاب‌هایش، پیامبرانش، روز قیامت و به تقدیر (خیر و شر آن) ایمان بیاوری.

دلیل بر این ارکان شش‌گانه: ﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ﴾ [البقرة:۱۷۷] «نیکی این نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب کنید، بلکه نیکی [کردارِ] کسی است که به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورده باشد.»

دلیل تقدیر: ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ [القمر:۴۹] «ما هر چیزی را به اندازه [و روی حساب] آفریده‌ایم.»

مرتبه سوم: احسان، که یک رکن دارد و آن این است که خدا را چنان بپرستی که گویی او را می‌بینی، پس اگر تو او را نمی‌بینی بی‌گمان او تو را می‌بیند. دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾ [النحل:۱۲۸] «بی‌گمان خداوند با کسانی است که پرهیزگاری کردند و کسانی که نیکوکارند.» و فرموده او: ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ * الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ * وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ * إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾

---

[11] . بخاري (۹)، مسلم (۳۵) از أبو هريرة رضي الله عنه، ولفظ بخاري: «الإيمان بضع وستون شعبة، والحياء شعبة من الإيمان».
ولفظ مسلم: «الإيمان بضع وسبعون أو بضع وستون شعبة، فأفضلها قول «لا إله إلا الله»، وأدناها إماطة الأذى عن الطريق، والحياء شعبة من الإيمان».

[الشعراء:۲۱۷-۲۲۰] «و بر آن شکست‌ناپذیر مهربان توکل کن * همان که تو را آن‌گاه که [برای عبادت] برمی‌خیزی می‌بیند * و حرکت تو را در میان سجده‌کنندگان [مشاهده می‌کند] * بی‌گمان اوست شنوای دانا.» و فرموده او: ﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ﴾ [یونس:۶۱] «و در هیچ کاری نیستی و هیچ بخشی از قرآن را نمی‌خوانی و هیچ کاری نمی‌کنید مگر اینکه ما بر شما گواهیم آن‌گاه که وارد آن می‌شوید.»

دلیل از سنت، حدیث مشهور جبرئیل از عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ است که گفت: روزی در حالی که ما نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودیم، ناگهان مردی بر ما وارد شد که لباسهایش بسیار سفید و موهایش بسیار سیاه بود، اثری از سفر بر او دیده نمی‌شد و هیچ‌یک از ما او را نمی‌شناخت. تا اینکه نزد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشست، زانوهایش را به زانوهای ایشان چسباند و دستانش را بر ران‌های ایشان گذاشت و گفت: ای محمد! مرا از اسلام خبر ده.

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «الْإِسْلَامُ أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ، وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ، وَتَحُجَّ الْبَيْتَ إِنِ اسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»؛ «اسلام این است که گواهی دهی هیچ معبودی به حق جز خدا نیست و محمد رسول خداست و نماز را برپا داری، زکات را بپردازی، رمضان را روزه بگیری و اگر توانستی حج خانه خدا را به جا آوری.»

گفت: راست گفتی.

عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گفت: از او تعجب کردیم که هم از ایشان می‌پرسد و هم ایشان را تصدیق می‌کند.

گفت: پس مرا از ایمان خبر ده. فرمودند: «أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ، وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ»؛ «اینکه به خدا، فرشتگانش، کتاب‌هایش، پیامبرانش و روز واپسین ایمان بیاوری و به تقدیر (خیر و شر آن) ایمان داشته باشی.»

گفت: راست گفتی.

گفت: مرا از احسان خبر ده.

فرمودند: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»؛ «اینکه خدا را چنان بپرستی که گویی او را می‌بینی، پس اگر تو او را نمی‌بینی، مسلماً او تو را می‌بیند.»

گفت: پس مرا از قیامت خبر ده.

فرمودند: «مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ»؛ «کسی که از او سؤال می‌شود در این باره داناتر از پرسشگر نیست.»

گفت: پس مرا از نشانه‌های آن خبر ده.

فرمودند: «أَنْ تَلِدَ الْأَمَةُ رَبَّتَهَا، وَأَنْ تَرَى الْحُفَاةَ الْعُرَاةَ الْعَالَةَ رِعَاءَ الشَّاءِ يَتَطَاوَلُونَ فِي الْبُنْيَانِ»؛ «اینکه کنیز ارباب خود را بزاید و اینکه پابرهنگانِ عریانِ نیازمند چوپانان گوسفند را ببینی که در ساختمان‌سازی با یکدیگر فخر می‌فروشند.»

(عمر) گفت: سپس آن مرد رفت و من مدتی درنگ کردم. سپس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من فرمود: ای عمر! آیا می‌دانی این شخص که سوال کرد که بود؟

گفتم: خدا و پیامبرش داناترند.

فرمودند: «فَإِنَّهُ جِبْرِيلُ أَتَاكُمْ يُعَلِّمُكُمْ دِينَكُمْ»؛ «او جبرئیل بود که نزد شما آمد تا دینتان را به شما بیاموزد.»[۱۲]

اصل سوم: شناخت پیامبرتان محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ . او محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است. هاشم از قریش، قریش از عرب و عرب از نسل اسماعیل بن ابراهیم خلیل عَلَيْهِ السَّلَامُ است. او شصت و سه سال عمر کرد که چهل سال آن پیش از نبوت بود و بیست و سه سال پیامبر و فرستاده خدا بود. با «اقرأ» به پیامبری مبعوث شد و با «المدثر» رسالت یافت. شهر او مکه بود و به مدینه هجرت کرد. خداوند او را برای هشدار دادن از شرک و دعوت به توحید مبعوث کرد. و دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ * وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ * وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ * وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ * وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ﴾ [المدثر:۱-۷] «ای جامه به خود پیچیده * برخیز و هشدار ده * و پروردگارت را بزرگ‌دار * و جامه‌ات را پاکیزه دار * و از پلیدی دوری کن * و منت مگذار به طمع آنکه بیشتر دریافت کنی * و برای پروردگارت شکیبایی پیشه کن.»

﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾: از شرک هشدار می‌دهد و به سوی توحید دعوت می کند.

﴿وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ﴾ یعنی: او را با توحید بزرگ دار.

﴿وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ﴾ یعنی: اعمالت را از شرک پاک گردان.

﴿وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾ الرجز همان بت‌هاست و دوری از آن‌ها یعنی ترک آن‌ها و بیزاری جستن از آن‌ها و اهلشان.

---

[۱۲] . بخاری شمارهٔ: (۵۰)، مسلم شمارهٔ: (۸)، الفاظ از مسلم است.

ده سال بر این منوال دعوت به توحید دعوت داد و پس از ده سال به آسمان برده شد (معراج) و نمازهای پنج‌گانه بر او واجب گشت. سه سال در مکه نماز را برپا داشت و پس از آن به هجرت به سوی مدینه مأمور شد.

هجرت: انتقال از شهر شرک به شهر اسلام است. (هجرت بر این امت از شهر شرک به شهر اسلام واجب است) و این امر تا برپایی قیامت باقی است. دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا * إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا * فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا﴾ [النساء:۹۷-۹۹] «بی‌گمان کسانی که فرشتگان جانشان را می‌گیرند در حالی که بر خود ستمکار بوده‌اند، [فرشتگان به آنان] می‌گویند: شما در چه حالی بودید؟ می‌گویند: ما در زمین مستضعف بودیم. می‌گویند: آیا زمین خدا پهناور نبود که در آن هجرت کنید؟ پس جایگاهشان دوزخ است و بد سرانجامی است * مگر مردان و زنان و کودکان مستضعفی که هیچ چاره‌ای ندارند و راهی نمی‌یابند * پس آنانند که امید است خدا از ایشان درگذرد و خدا همواره بخشنده و آمرزنده است.»

فرموده خداوند متعال: ﴿يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ﴾ [العنکبوت:۵۶] «ای بندگان من که ایمان آورده‌اید! بی‌گمان زمین من پهناور است، پس تنها مرا بپرستید.»

بغوی رَحِمَهُ ٱللَّهُ می گوید: سبب نزول این آیه درباره مسلمانانی بود که در مکه ماندند و هجرت نکردند، خداوند آنان را با نام ایمان داران مخاطب قرار داده است.

دلیل هجرت از سنت، فرموده پیامبر صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است: «لَا تَنْقَطِعُ الْهِجْرَةُ حَتَّى تَنْقَطِعَ التَّوْبَةُ، وَلَا تَنْقَطِعُ التَّوْبَةُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا»؛ «هجرت قطع نمی‌شود تا زمانی که توبه قطع شود و توبه قطع نمی‌شود تا زمانی که خورشید از مغرب خود طلوع کند.»

هنگامی که در مدینه اقامت کرد، به بقیه احکام اسلام مانند زکات، روزه، حج، جهاد، اذان، امر به معروف و نهی از منکر و دیگر شرایع اسلام فرمان داد. ده سال بر این منوال گذشت و پس از آن وفات یافت (صلوات و درود خدا بر او باد) و دین او باقی است. این دین اوست؛ هیچ خیری نیست مگر آنکه امت را به آن راهنمایی کرد و هیچ شری نیست مگر آنکه آنان را از آن بر حذر داشت. خیری که به آن راهنمایی کرد توحید و تمامی چیزهایی است که خدا دوست دارد و می‌پسندد و شری که از آن بر حذر داشت شرک به خدا و تمامی چیزهایی است که خدا آن‌ها را ناپسند می‌دارد و نمی‌پذیرد.

خداوند او را به سوی تمام مردم مبعوث کرد و اطاعت از او را بر تمام جن و انس واجب نمود. دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ [الأعراف:۱۵۸] «بگو: ای مردم! بی‌گمان من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم.» خداوند دین را به وسیله او کامل کرد. و دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة:۳] «امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین برای شما برگزیدم.»

دلیل بر وفات او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده خداوند متعال است: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ * ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ﴾ [الزمر: ۳۰-۳۱] «بی‌گمان تو می‌میری و آنان نیز می‌میرند * سپس شما روز قیامت نزد پروردگارتان با یکدیگر ستیزه می‌کنید.»

مردم پس از مرگ برانگیخته می‌شوند. و دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ﴾ [طه: ۵۵] «از آن [زمین] شما را آفریدیم و در آن شما را بازمی‌گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون می‌آوریم.» و فرموده خداوند متعال: ﴿وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا * ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا﴾ نوح: ۱۷-۱۸] «و خداوند شما را به طرز شگفتی از زمین رویانید * سپس شما را در آن بازمی‌گرداند و به نحو خاصی بیرون می‌آورد.»

و پس از برانگیخته شدن، محاسبه شده و در برابر اعمالشان جزا داده می‌شوند. دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى﴾ [النجم: ۳۱] «تا کسانی را که بد کرده‌اند به سزای آنچه انجام داده‌اند کیفر دهد و کسانی را که نیکی کرده‌اند به نیکی پاداش دهد.»

هر کس رستاخیز را تکذیب کند، کافر شده است. دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ [التغابن: ۷] «کسانی که کفر ورزیدند پنداشتند که هرگز برانگیخته نخواهند شد. بگو: آری، سوگند به پروردگارم حتماً برانگیخته خواهید شد، سپس به آنچه انجام داده‌اید آگاه می‌شوید و این بر خدا آسان است.»

خداوند تمام پیامبران را به عنوان بشارت‌دهنده و هشداردهنده فرستاد. دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ

الرُّسُلِ﴾[النساء:۱۶۵] «پیامبرانی بشارت‌دهنده و هشداردهنده تا برای مردم پس از فرستادن پیامبران، حجتی در برابر خدا نباشد.»

نخستینِ آنان نوح عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ و آخرینِ آنان محمد صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. دلیل بر اینکه نخستین آنان نوح عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ است، فرموده خداوند متعال می‌باشد: ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ﴾ [النساء:۱۶۳] «بی‌گمان ما به تو وحی کردیم همان‌گونه که به نوح و پیامبران پس از او وحی کردیم.»

خداوند به سوی هر امتی، از نوح تا محمد، پیامبری فرستاده که آنان را به پرستش خدای یگانه فرمان می‌دهد و از پرستش طاغوت بازمی‌دارد. دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل:۳۶] «و مسلماً ما در میان هر امتی پیامبری برانگیختیم که: خدا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید.»

خداوند بر تمام بندگان، کفر ورزیدن به طاغوت و ایمان آوردن به خدا را واجب کرده است. ابن قیم[۱۳] رَحِمَهُ ٱللَّهُ می‌گوید: معنای طاغوت: هر آن چیزی است که بنده با آن از حد خود تجاوز کند، چه معبودی باشد، چه پیشوایی که از او پیروی می‌شود و چه کسی که اطاعت می‌شود.

طاغوت‌ها بسیارند و سران آن‌ها پنج تا هستند: ابلیس (لعنه الله)، کسی که پرستیده شود و به آن راضی باشد، کسی که مردم را به پرستش خود دعوت کند، کسی که ادعای علم غیب

---

[۱۳] . محمد بن ابی‌بکر بن سعد زُرَعی دمشقی است که به نام ابن‌قیم جوزی شناخته می‌شود؛ از دانشمندان قرن هشتم هجری. وی تا زمان وفات استادش، ابن‌تیمیه (در سال ۷۲۸ هـ.ق)، ملازم او بود و از بزرگ‌ترین شاگردانش به شمار می‌رفت. پس از وفات استاد، پرچم دعوت و جهاد علمی را برداشت تا خود در سال ۷۵۱ درگذشت. دانشی گسترده و اطلاع فراوان داشت، آثار فراوانی تألیف کرد، در استدلال و استنباط بسیار نیرومند بود و پذیرش عمومی یافت، به‌گونه‌ای که پس از او عالمان بسیاری از اندیشه‌اش بهره گرفتند. آثارش نزد همگان مقبول است. او ایمان اسلامی را با قدرتی تمام یاری کرد و در نثر و نظم، بر اهل بدعت، به‌ویژه فیلسوفان، قبوریان، تأویل‌گرایان و صوفیان، پاسخ گفت. خداوند رحمتش کند، که او و استادش دین خدا را از نو زنده کردند و نقطهٔ عطفی در تاریخ امت اسلامی شدند. شرح حال وی در شذرات الذهب اثر ابن‌العماد، و ذیل طبقات الحنابلة تألیف ابن‌رجب آمده است، و کامل‌ترین زندگی‌نامه‌اش را شیخ بکر بن عبدالله ابوزید در کتاب«ابن قیم الجوزیة، حیاته وآثاره» بیان کرده است.

داشته باشد و کسی که به غیر از آنچه خداوند نازل کرده حکم کند. دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَد تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ﴾ [ابقرة:۲۵۶] «هیچ اجباری در دین نیست؛ راه راست از بیراهه روشن شده است. پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان بیاورد، بی‌گمان به دستگیره‌ای استوار چنگ زده است.» و این همان معنای «لا اله الا الله» است.

در حدیث آمده است: «رَأْسُ الْأَمْرِ الْإِسْلَامُ، وَعَمُودُهُ الصَّلَاةُ، وَذِرْوَةُ سَنَامِهِ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ [۱۴] «سرِ کار اسلام است و ستون آن نماز و قله و اوج آن جهاد در راه خداست.» والله اعلم وصلی الله علی محمد، وآله وصحبه وسلم.[۱۵]

---

[۱۴] . ترمذی، شمارۀ: (۲۶۱۶)، ابن‌ماجه، شماره: (۳۹۷۳) و نیز دیگران از معاذ بن جبل رضی‌الله عنه روایت کرده‌اند، و البانی آن را صحیح دانسته است.

[۱۵] . سخن او – رحمه‌الله – پایان یافت. این متن در الدرر السنیة فی الأجوبة النجدیة (جلد ۱، صفحات ۱۲۵ تا ۱۳۶) و نیز در مؤلفات الشیخ الإمام محمد بن عبدالوهاب (جلد ۱، صفحات ۱۸۵ تا ۱۹۶) ثبت شده است، و من برای انتقال دقیق متن رساله، بر دومی اعتماد کردم.

قواعد چهارگانه

(القواعد الأربع)

تألیف:

شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه الله تعالی

(۱۱۱۵ - ۱۲۰۶ هـ)

«شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب رحمه الله فرمود:

بسم الله الرحمـن الرحیم

«از خداوند کریم، پروردگار عرش عظیم، می‌خواهم که در دنیا و آخرت یاور و متولی تو باشد و تو را هر کجا که هستی مایه برکت قرار دهد و تو را از کسانی قرار دهد که چون نعمتی به آنان عطا شود شکر می گزارند و چون مبتلا گردند صبر پیشه می کنند و چون گناهی مرتکب شوند آمرزش می‌طلبند؛ چرا که این سه ویژگی، نشانه سعادت و خوشبختی است.

بدان - که خداوند تو را به طاعت خویش رهنمون سازد - که حنیفیت (آیین حق‌گرایی)، همان آیین ابراهیم است؛ یعنی اینکه خدا را به یگانگی بپرستی و دین را برای او خالص گردانی، همان‌گونه که خداوند متعال فرموده است:﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات:۵۶] «و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند.»

پس چون دانستی که خداوند تو را برای بندگی خویش آفریده است؛ بدان که عبادت، جز با توحید، عبادت نامیده نمی‌شود، همان‌گونه که نماز جز با وضو، نماز به شمار نمی‌رود. پس هرگاه شرک به عبادت راه یابد، آن را تباه می‌سازد، مانند بی‌وضویی (حدث) که هرگاه بر طهارت عارض شود آن را باطل می کند. پس چون دانستی که اگر شرک با عبادت آمیخته شود، آن را تباه ساخته و عمل را نابود می کند و صاحبش را از جاودانگان در آتش دوزخ قرار می‌دهد؛ خواهی دانست که مهم‌ترین چیزی که شناخت آن بر تو واجب است، همین مسئله می‌باشد، تا شاید خداوند تو را از این دام رهایی بخشد؛ آن دام، شرک ورزیدن به خداست که خداوند متعال درباره آن فرموده است: ﴿ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَاءُ ﴾ [النساء:۴۸] «مسلماً خدا این را که به او شرک ورزیده شود نمی‌آمرزد و غیر از آن را برای هر که بخواهد می‌آمرزد.»

این رهایی، با شناخت چهار قاعده‌ای محقق می‌شود که خداوند متعال در کتاب خود ذکر فرموده است:

قاعده اول: اینکه بدانی کافرانی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با آنان جنگید، اقرار داشتند که خداوند متعال همان آفریدگار و مدبر (گرداننده امور) است، اما این اقرار، آنان را وارد اسلام نکرد، دلیل آن، این فرموده خداوند متعال است: ﴿ قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَن يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَن يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴾ [یونس:۳۱] «بگو: چه کسی از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد؟ یا چه کسی مالک گوش و چشم‌هاست؟ و چه کسی زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده خارج می‌سازد؟ و چه کسی کارها را تدبیر می‌کند؟ بی‌درنگ خواهند گفت: خدا. پس بگو: آیا پروا نمی‌کنید؟»

قاعده دوم: اینکه آنان (مشرکان) می‌گفتند: ما این بت‌ها را نخواندیم و به سویشان روی نیاوردیم مگر برای طلب تقرب و شفاعت. دلیلِ (طلبِ) تقرب، این فرموده خداوند متعال است: ﴿ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ ﴾ [الزمر:۳] «و کسانی که به جای او سرپرستانی برگزیدند [می‌گویند:] ما آنان را نمی‌پرستیم مگر برای اینکه ما را هرچه بیشتر به پیشگاه خدا نزدیک گردانند. بی‌گمان خدا در میان آنان در مورد آنچه بر سر آن اختلاف دارند داوری خواهد کرد؛ خداوند کسی را که دروغگوی ناسپاس است هدایت نمی‌کند.»

دلیل شفاعت، این فرموده خداوند متعال است: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَٰؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ﴾ [یونس:۱۸] «و به جای خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند و نه سودی می‌بخشد و می‌گویند: اینها شفیعان ما نزد خدا هستند.»

شفاعت بر دو گونه است: شفاعتِ مردود و شفاعتِ مقبول. شفاعتِ مردود، آن است که از غیر خدا در امری طلب شود که کسی جز خدا بر آن توانا نیست، دلیل آن این فرموده خداوند متعال است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَّا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [البقرة:۲۵۴] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید، پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی؛ و کافران همان ستمکارانند.»

شفاعتِ مقبول، شفاعتی است که از خداوند طلب می‌شود و شفاعت‌کننده به واسطه شفاعت گرامی داشته شده است و شفاعت‌شونده کسی است که خداوند پس از اذن خویش، از گفتار و کردار او خشنود باشد، همان‌گونه که خداوند متعال فرموده است: ﴿مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِندَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة:۲۵۵] «کیست آن که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟»

قاعده سوم: پیامبر ﷺ در میان مردمی مبعوث شد که در عبادتشان متفرق بودند؛ برخی از آنان فرشتگان را می‌پرستیدند، برخی پیامبران و صالحان را، برخی درختان و سنگ‌ها را و برخی دیگر خورشید و ماه را عبادت می‌کردند. رسول خدا ﷺ با همه آنان جنگید و میانشان فرقی قائل نشد. دلیل آن، این فرموده خداوند متعال است:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ [الأنفال:۳۹] «و با آنان بجنگید تا دیگر فتنه‌ای (شرکی) باقی نماند و دین، یکسره از آنِ خدا باشد.»

دلیل پرستش خورشید و ماه، این فرموده خداوند متعال است: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾ [فصلت:۳۷] «و از نشانه‌های او شب و روز و خورشید و ماه است؛ برای خورشید و ماه سجده نکنید و برای خدایی که آن‌ها را آفریده است سجده کنید، اگر تنها او را می‌پرستید.»

دلیل پرستش فرشتگان، این فرموده خداوند متعال است: ﴿ وَلَا يَأْمُرَكُمْ أَن تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا﴾ [آل عمران: ۸۰] «و به شما فرمان نمی‌دهد که فرشتگان و پیامبران را به عنوان پروردگاران خود برگیرید.»

دلیل پرستش پیامبران، این فرموده خداوند متعال است: ﴿ وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِن كُنتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾ [المائدة:۱۱۶] «و [یاد کن] هنگامی را که خدا فرمود: ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به جای خدا دو معبود برگیرید؟ گفت: منزهی تو! مرا نسزد که چیزی را که حق من نیست بگویم؛ اگر آن را گفته بودم قطعاً آن را می‌دانستی. تو آنچه را در نفس من است می‌دانی و من آنچه را در ذات توست نمی‌دانم؛ بی‌گمان تویی که دانای رازهای نهانی.»

دلیل پرستش صالحان، این فرموده خداوند متعال است: ﴿ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ﴾ [الإسراء:۵۷] «آن کسانی که

ایشان می‌خوانند، خودشان به سوی پروردگارشان وسیله (تقرب) می‌جویند تا کدامشان نزدیک‌تر باشد و به رحمت او امیدوارند و از عذابش می‌ترسند.»

دلیل پرستش درختان و سنگ‌ها، این فرموده خداوند متعال است: ﴿ أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ * وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ﴾ [النجم:۱۹-۲۰] «آیا لات و عزی * و منات، آن سومینِ دیگر را دیده‌اید؟»

دلیل دیگر حدیث ابوواقد لیثی رضی الله عنه است که گفت: «خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى حُنَيْنٍ وَنَحْنُ حُدَثَاءُ عَهْدٍ بِكُفْرٍ، وَلِلْمُشْرِكِينَ سِدْرَةٌ يَعْكُفُونَ عِنْدَهَا وَيَنُوطُونَ بِهَا أَسْلِحَتَهُمْ يُقَالُ لَهَا ذَاتُ أَنْوَاطٍ، فَمَرَرْنَا بِسِدْرَةٍ فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اجْعَلْ لَنَا ذَاتَ أَنْوَاطٍ كَمَا لَهُمْ ذَاتُ أَنْوَاطٍ... الْحَدِيثَ.

«به همراه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سوی منطقه حنین خارج شدیم، در حالی که ما تازه از کفر به اسلام درآمده بودیم. مشرکان درخت سدری داشتند که نزد آن اعتکاف کرده و سلاح‌های خود را (برای تبرک) به آن می‌آویختند که به آن ذات انواط گفته می‌شد. ما نیز از کنار درخت سدری گذشتیم و گفتیم: ای رسول خدا! برای ما نیز ذات انواطی قرار بده همان‌گونه که آنان ذات انواط دارند... (تا آخر حدیث).»[۱۶]

قاعده چهارم: اینکه مشرکانِ زمان ما، شرکشان از پیشینیان شدیدتر است؛ زیرا پیشینیان در زمان آسایش شرک می‌ورزیدند و در زمان سختی و گرفتاری (عبادت را برای خدا) خالص می‌گرداندند، اما مشرکان زمان ما، شرکشان در حالت آسایش و سختی دائمی است.

---

[۱۶] . ادامه حدیث چنین است: پیامبر ﷺ فرمود: سبحان‌الله! این همان‌گونه است که قومِ موسی به موسی گفتند: «برای ما معبودی قرار بده، همان‌گونه که آنان خدایانی دارند» سوگند به آن‌که جانم در دست اوست، قطعاً روش و رفتار کسانی را که پیش از شما بودند، گام‌به‌گام پی خواهید گرفت.»

دلیل آن، این فرموده خداوند متعال است: ﴿ فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾ [العنکبوت:۶۵] «پس چون بر کشتی سوار شوند، خدا را در حالی که دین را برای او خالص گردانیده‌اند می‌خوانند و چون آنان را به خشکی رساند و نجات داد، به ناگاه شرک می‌ورزند.»

«پایان و درود و سلام خداوند بر محمد و خاندان و یارانش باد.»[۱۷]

[۱۷] . سخن او – رحمه‌الله – در اینجا پایان می‌یابد، متن آن در الدرر السنية من الأجوبة النجدية (جلد ۲، صفحات ۲۳ تا ۲۶)، نیز در مؤلفات الشيخ الإمام محمد بن عبدالوهاب (جلد ۱، صفحات ۱۹۹ تا ۲۰۲) موجود است.

اصول شش گانه

(الأصول الستة)

تألیف: شیخ محمد بن عبدالوهاب، رحمه الله تعالی

(۱۱۱۵ - ۱۲۰۶ هـ)

بسم الله الرحمن الرحیم

شیخ رَحِمَهُ ٱللَّهُ فرمود:

از شگفت‌انگیزترین شگفتی‌ها و بزرگترین نشانه‌های دلالت‌کننده بر قدرت الله متعال پادشاه مطلق، شش اصل است که خداوند متعال آن‌ها را برای عوام به گونه‌ای روشن بیان فرموده است که فراتر از گمان گمان‌برندگان است؛ اما با این وجود، بسیاری از هوشمندان جهان و عقلای بنی‌آدم در آن‌ها دچار اشتباه شدند، مگر اندکی از آنان.

اصل اول

خالص گردانیدن دین تنها برای خداوند یگانه که هیچ شریکی ندارد و بیان ضد آن که همان شرک به خداست و اینکه بیشتر قرآن در بیان این اصل از جنبه‌های گوناگون است با کلامی که حتی کم‌هوش‌ترین افراد عامی نیز آن را می‌فهمند. سپس هنگامی که بر سر بیشتر امت تغییراتی آمد، شیطان، اخلاص را برای آنان به مثابه کاستن از مقام صالحان و کوتاهی در حق آنان جلوه داد و شرک به خدا را در چهره‌ی محبت به صالحان و پیروی از آنان نمایان ساخت.

اصل دوم

خداوند به اجتماع در دین فرمان داد و از تفرقه در آن نهی فرموده است، خداوند این مطلب را چنان بیانِ شفابخشی نمود که عوام آن را می‌فهمند و ما را نهی فرمود از اینکه مانند کسانی باشیم که پیش از ما متفرق شدند و اختلاف کردند و هلاک گشتند و یادآور شد که پیامبران

را به اجتماع در دین فرمان داده و از تفرقه در آن نهی کرده است. آنچه از شگفتی‌های بزرگ در سنت درباره این موضوع وارد شده، بر وضوح آن می‌افزاید. اما سپس کار به جایی رسید که تفرقه در اصول و فروع دین، همان علم و فقه در دین به شمار آمد و امر به اجتماع در دین را کسی بر زبان نمی‌آورد مگر بی‌دین یا دیوانه!

اصل سوم

از کمالِ اجتماع، شنیدن و فرمان‌برداری از کسی است که بر ما فرمانروا شده است، حتی اگر برده‌ای حبشی باشد. خداوند این موضوع را با انواع بیان‌های شرعی به گونه‌ای شفابخش و کافی بیان فرموده است. اما سپس این اصل در نزد بیشتر کسانی که ادعای علم دارند ناشناخته ماند، پس چگونه به آن عمل کنند؟!

اصل چهارم

بیان اشخاص عامی و عالمان و فقه و فقیهان و بیان کسی که خود را شبیه آنان می‌سازد ولی از آنان نیست. خداوند این اصل را در آغاز سوره بقره بیان فرموده است؛ از این سخن خود: ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ﴾ [البقرة: ۴۰] «ای بنی‌اسرائیل! نعمتم را که بر شما ارزانی داشتم به یاد آورید...» تا این فرموده‌اش پیش از ذکر ابراهیم عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ که می فرماید: ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا﴾ [البقرة:۱۲۲] «ای بنی‌اسرائیل! به یاد آورید...» مانند آیه اول.

آنچه سنت در این باره با سخنان فراوان، آشکار و روشن برای عامیِ کُندذهن تصریح کرده است، بر وضوح آن می‌افزاید. اما پس از بیان آشکار سنت، این امر از عجیب‌ترین چیزها شد و علم و فقه تبدیل به بدعت‌ها و گمراهی‌ها گشت و بهترین چیزی که نزد آنان است، آمیختن حق با باطل است و علمی را که خداوند بر خلق واجب کرده و آن را ستوده بود، کسی آن را بر زبان نمی‌آورد مگر زندیق یا دیوانه و کسی که آن را انکار کرد و با آن دشمنی ورزید و برای برحذر داشتن و نهی از آن کوشید، فقیه دانشمند به شمار آمد!

اصل پنجم

بیان خداوند سبحان درباره اولیاء (دوستان خدا) و فرق گذاشتن او میان آنان و کسانی از دشمنانش اعم از منافقان و بدکاران که خود را شبیه آنان می‌سازند. و در این باره، آیه سوره آل عمران کفایت می‌کند و آن این فرموده خداوند متعال است: ﴿ قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران:۳۱] «بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد.»

آیه‌ای که در سوره مائده است و آن این فرموده خداوند متعال است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ﴾ [المائدة:۵۴] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما از دین خود برگردد...»

و آیه‌ای در سوره یونس و آن این فرموده اوست: ﴿ أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴾ [یونس:۶۲-۶۳] «آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند. * همانان که ایمان آورده و پرهیزگاری می‌کردند.»

اما سپس کار در نزد بیشتر کسانی که ادعای علم دارند و خود را از راهنمایان خلق و حافظان شرع می‌دانند، به جایی رسید که گفتند: اولیاء باید پیروی از پیامبر را ترک کنند و هر کس از او پیروی کند از آنان نیست! و باید جهاد را ترک کنند، پس هر کس جهاد کند از آنان نیست! و باید ایمان و تقوا را رها کنند، پس هر کس پایبند به ایمان و تقوا باشد از آنان نیست! پروردگارا! از تو بخشش و عافیت می‌طلبیم، بی‌گمان تو شنونده دعایی.

اصل ششم

رد شبهه‌ای که شیطان در ترک قرآن و سنت و پیروی از آرا و هواهای نفسانی پراکنده و گوناگون القا کرده است؛ آن شبهه این است که قرآن و سنت را کسی جز مجتهد مطلق نمی‌فهمد، مجتهد کسی است که دارای فلان و فلان ویژگی باشد، ویژگی‌هایی که شاید به طور کامل در ابوبکر و عمر هم یافت نشود! پس اگر انسان چنین نباشد، باید به طور قطع و یقین از آن دو (قرآن و سنت) روی بگرداند که هیچ شک و شبهه‌ای در آن نیست و هر کس هدایت را از آن دو بجوید، به دلیل دشواریِ فهمشان، یا زندیق است یا دیوانه.

پس منزه است خداوند و ستایش از آنِ اوست! چقدر خداوند سبحان از نظر شرعی و قدری، در آفرینش و فرمان، این شبهه ملعون را از جنبه‌های گوناگون رد کرده است، تا جایی که به حد بدیهیات عمومی رسیده است: ﴿ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ [الأعراف:۱۸۷] «ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.»

﴿ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ﴾ [یس:۷-۸] «قطعاً فرمان [عذاب] بر بیشتر آنان محقق شده است، پس آنان ایمان نمی‌آورند. * ما در گردن‌های آنان غل‌هایی قرار دادیم که تا چانه‌هایشان می‌رسد، پس سرهایشان به بالاست.»

تا این فرموده‌اش: ﴿ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ﴾ [یس:۱۱] «پس او را به آمرزش و پاداشی نیکو مژده ده.»

گفتار استوار

در شرح شروط کلمه توحید

«لا إله إلا الله»

تهیه و تنظیم:

ماجد بن سلیمان الرسی

شوال ۱۴۳۳ هـ.ق

ترجمه: عبدالشکور دهقان

فهرست مطالب

مقدمه ٥٧
پیشگفتار ٦١
باب شروط «لا اله الا الله» ٧٠
ذکر شروط هشتگانه «لا اله الا الله» همراه با شرح آن‌ها ٧١
دلایل «لا اله الا الله» ٧٤
شرح شروط لا اله الا الله ٨٥
شرط اول: علم یقینی به معنای آن و ضد آن جهل است. ٨٥
شرط دوم: قبول آن و ضد آن رد کردن و ایمان نیاوردن به مقتضیات آن است. ٨٨
شرط سوم: اخلاص در آن و ضد آن افتادن در دام شرک است. ٩٠
شرط چهارم: محبت به آن و به آنچه بر آن دلالت دارد و ضد آن بغض نسبت به این کلمه است. ٩٣
فصلی در دسته‌بندی مردم در باب ولایت مؤمنان و بیزاری از کافران ٩٩
شرط پنجم: تسلیم و انقیاد در برابر آن با انجام اوامر و ترک نواهی. ١٠١
شرط ششم: یقین به آن، که همان کمال علم یقینی به این کلمه است و ضد آن شک در مفاهیم و مقتضیات آن است. ١٠٤
شرط هفتم: صدق (راستگویی) در آن، که همان تطابق ایمان قلبی با گفتار زبانی و عمل جوارح است و ضد آن نفاق است. ١٠٩
شرط هشتم: کفر به آنچه با آن منافات دارد و ضد آن، ایمان به تمام یا بخشی از چیزهایی است که با آن منافات دارد. ١١٢
توضیح تکمیلی در شرح معنای «الطاغوت» ١١٧
فصل در فضیلت ذکر خداوند با «لا اله الا الله» ١٢٦
خاتمه ١٣٣

مقدمه

ستایش تنها از آنِ خداست و درود و سلام بر کسی که پیامبری پس از او نیست. اما بعد:

همانا هدف خلقت جن و انس، این است که تنها او را بپرستند و چیزی را شریک او قرار ندهند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴾ «و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند». عبادت شامل هر آن چیزی است که خداوند آن را دوست دارد و می‌پسندد؛ از گفتارها و کردارهای پنهان و آشکار.

«پس نماز، زکات، روزه، حج، راستگویی، امانتداری، نیکی به پدر و مادر، صله رحم، وفای به عهد، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد با کافران و منافقان، نیکی به همسایه، یتیم، بینوا، در راه‌مانده و برده، نیکی به حیوانات و دعا، ذکر، تلاوت قرآن و امثال اینها از جمله عبادت‌ها هستند.

همچنین دوستی خدا و پیامبرش، ترس از خدا و بازگشت به سوی او، خالص کردن دین برای او، صبر بر انجام دستورات او، شکر نعمتش، خشنودی به قضای او، توکل بر او، امید به رحمتش، ترس از عذابش و امثال اینها؛ نیز از جمله عبادتِ خداوند به شمار می‌روند».[۱۸]

ضد عبادت، شرک در عبادت خداست؛ به این صورت که انسان برای خداوند شریکی قرار دهد که او را مانند خدا بپرستد و از او مانند خدا بترسد و با چیزی از عبادات مانند دعا، نماز، قربانی، نذر یا غیر اینها، همان‌گونه که به خدا تقرب می‌جوید، به آن شریک نیز تقرب جوید.

---

[۱۸] . به نقل از مجموع الفتاوی ابن تیمیه رحمه‌الله (جلد ۱۰، صفحات ۱۴۹ تا ۱۵۰) با اندکی تصرف.

سخن در این پژوهش مختصر، بر شرح شروط هشت‌گانه برای تحقق کلمه توحید «لا اله الا الله» متمرکز است؛ چرا که تحقق کلمه توحید در درون انسان، از مهم‌ترینِ کارهاست. چگونه چنین نباشد در حالی که ورود به بهشت و نجات از دوزخ به آن بستگی دارد؟

کسی که شروط «لا اله الا الله» را استنباط و استخراج کرده است، شیخ عبدالرحمن بن حسن رَحِمَهُ ٱللَّهُ [19] است. (به سخن او در کتاب «الدرر السنية من الأجوبة النجدية» (۲/۲۴۳ - ۲۴۴، ۲۴۶) مراجعه کنید). همان‌گونه که شیخ سلیمان بن سحمان رَحِمَهُ ٱللَّهُ نیز این شروط را به او نسبت داده و چنانکه در «الدرر السنية من الأجوبة النجدية» (۲/۳۵۰-۳۶۲) آمده، گفته است:

«اما شروط آن که استاد ما شیخ عبدالرحمن بن حسن ذکر کرده است که در شهادت «لاإله إلا الله» گریز و چاره‌ای از آنها نیست؛ ایشان رَحِمَهُ ٱللَّهُ فرموده‌اند: **هفت شرط در شهادت «لا اله الا الله»** الزامی است که به گوینده‌اش سودی نمی‌رساند مگر با جمع شدن همه آنها:

اول: علمی که منافی جهل باشد؛ پس کسی که معنای آن را نداند، نسبت به مدلول آن جاهل است.

---

[19] . شیخ عبدالرحمن بن حسن بن شیخ محمد بن عبدالوهاب ـ رحمه‌الله علیهم ـ در سال ۱۱۹۶ هجری قمری در شهر درعیّه متولد شد. او در خانوادهٔ پدربزرگش، شیخ محمد بن عبدالوهاب، پرورش یافت و نزد او و عموهایش توحید، حدیث و فقه را فراگرفت. عبدالرحمن بعدها برای ادامه تحصیل به مصر رفت و آنجا از شماری از علمای بزرگ، از جمله: شیخ حسن القویسینی، شیخ عبدالرحمن الجبرتی، شیخ عبدالله باسودان درس حدیث آموخت. همچنین از مفتی الجزایر، شیخ محمد بن محمود الجزایری الحنفی الأثری بهره برد و از همهٔ این علما در تمام روایات حدیثی‌شان اجازهٔ روایت دریافت کرد.
او در مصر، علاوه بر حدیث، نزد استادان دیگر نحو، قرائت قرآن و علوم گوناگون را نیز آموخت. شیخ عبدالرحمن شاگردان فراوانی پرورش داد که برجسته‌ترین آنان پسرش، شیخ عبداللطیف بود. او تصنیفات متعددی دارد که می‌توان به چند اثر مهم اشاره کرد:
فتح المجید: خلاصه‌ای از کتاب پسرعمویش شیخ سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، یعنی تیسیر العزیز الحمید في شرح کتاب التوحید، قرة عیون الموحدین في تحقیق دعوة الأنبیاء والمرسلین: حاشیه‌ای سودمند بر کتاب التوحید. او همچنین نامه‌ها و رساله‌های متعددی تألیف کرده که بیشتر آن‌ها در مجموعه‌های معروف: الدرر السنیة من الأجوبة النجدیة و مجموعة الرسائل والمسائل النجدیة گردآوری شده است.
شیخ عبدالرحمن رحمه‌الله در سال ۱۲۸۵ هجری قمری پس از عمری پربار در دعوت به توحید خالص، دفاع از اسلام، و مبارزه با بدعت‌ها و شرک‌ها در نجد و دیگر سرزمین‌ها درگذشت. برای آگاهی بیشتر از زندگی او می‌توان به مقدمهٔ کتاب فتح المجید (تحقیق اشرف بن عبدالمقصود) مراجعه کرد، که نوشتهٔ شیخ ابراهیم بن محمد بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن حسن (نوهٔ او) است.

دوم: یقینی که منافی شک باشد؛ زیرا برخی از مردم آن را می‌گویند در حالی که نسبت به معنایی که بر آن دلالت دارد، شک دارند.

سوم: اخلاصی که منافی شرک باشد؛ پس اگر فرد تمام اعمالش را برای خدا خالص نگرداند، مشرک است؛ شرکی که با اخلاص منافات دارد.

چهارم: صدق و راستی که منافی نفاق باشد؛ زیرا منافقان آن را می‌گویند، اما آنچه بر زبان می‌آورند با آنچه به آن اعتقاد دارند مطابقت ندارد، پس گفته‌ی آنان به دلیل مخالفت ظاهر با باطن، دروغ است.

پنجم: پذیرشی که منافی رد کردن باشد؛ زیرا برخی از مردم با وجود شناختِ معنای آن، این کلمه را می‌گویند، اما دعوتِ کسی را که آنان را به سوی آن می‌خواند نمی‌پذیرند؛ یا به دلیل تکبر، یا حسادت، یا سایر اسباب و دلالیلی که مانع پذیرش آن می شوند. از این رو می‌بینی که با اهل اخلاص دشمنی می‌ورزند و با اهل شرک دوستی می‌کنند و آنان را دوست می‌دارند.

ششم: انقیاد و تسلیمی که منافی شرک باشد؛ زیرا برخی از مردم با وجود شناخت معنای آن، آن را با زبان می‌گویند، اما برای انجام حقوق و لوازم آن از جمله ولاء و براء (دوستی و دشمنی برای خدا) و عمل به احکام اسلام گردن نمی‌نهند و چیزی جز آنچه با هوای نفسشان موافق باشد یا برای به دست آوردن دنیایشان باشد را نمی پذیرند که این حالِ بسیاری از مردم است.

هفتم: محبتی که منافی ضد آن باشد.

پایانِ آنچه شیخ ذکر کرد».

گردآورنده که خداوند از او درگذرد، می‌گوید: سخن شیخ سلیمان بن سحمان رَحِمَهُ ٱللَّهُ پایان یافت و این مطلب در «الدرر السنية من الأجوبة النجدية» (۲/۳۵۹-۳۶۰) ثبت شده است.

از خداوند متعال به واسطه‌ی نام‌ها و صفات والایش مسألت دارم که ما و تمام مسلمانان را برای خالص گرداندن عمل تنها برای خداوند یگانه توفیق دهد و ما و آنان را از راه‌های شرک و گمراهی دور بدارد، خداوند داناتر است. و درود و سلام فراوان خداوند بر پیامبر ما محمد و بر خاندان و یارانش باد.

نوشته: ماجد بن سلیمان رسی

بیست و هشتم شعبان سال ۱۴۳۳ هجری

عربستان سعودی

www.saaid.net/book ،majed.alrassi@gmail.com

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش تنها از آنِ خداست و درود و سلام بر کسی که پیامبری پس از او نیست. اما بعد:

همانا گواهی دادن به «لا اله الا الله» بزرگ‌ترین گواهی در هستی از سوی بزرگ‌ترین گواهی‌دهنده، یعنی خداوند عزوجل است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَـهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَـهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾ [سورة آل عمران: ۱۸]. «خدا، فرشتگان و صاحبان دانش گواهی می‌دهند که معبودی [به‌حق] جز او نیست؛ در حالی که به عدالت قیام دارد؛ معبودی جز او نیست که هم توانا و هم حکیم است».

پس گواهی «لا اله الا الله» کامل‌ترینِ گواهی‌هاست.

«و گواهی می‌دهم که هیچ معبودی جز الله وجود ندارد، یگانه است و شریکی برای او نیست؛ کلمه‌ای که زمین و آسمان‌ها به واسطه آن برپا شده‌اند و تمام مخلوقات به خاطر آن آفریده شده‌اند و به واسطه آن خداوند متعال پیامبرانش را فرستاد، کتاب‌هایش را نازل کرد و شریعت‌هایش را وضع نمود. به خاطر آن ترازوهای اعمال نصب گردید، نامه‌های اعمال نهاده شد و بازار بهشت و دوزخ برپا گشت و به واسطه آن خلایق به مؤمنان و کافران و نیکوکاران و بدکاران تقسیم شدند. پس این کلمه منشأ آفرینش و فرمان و پاداش و کیفر است و آن حقی است که آفریده‌شدگان برای آن آفریده شده‌اند و پرسش و حساب‌رسی درباره آن و حقوق آن است و ثواب و عقاب بر اساس آن واقع می‌شود. قبله بر آن پایه ریزی شده و دین بر آن پایه‌گذاری شده است. شمشیرهای جهاد به خاطر آن کشیده شده و آن

حق خداوند بر تمام بندگان است. پس آن کلمه اسلام و کلید ورود به آن است و پیشینیان و آیندگان درباره آن بازخواست می‌شوند؛ پس دو پای بنده در پیشگاه خداوند تکان نمی‌خورد تا آنکه از دو مسأله پرسیده شود: چه چیزی را می‌پرستیدید؟ و به پیامبران چه پاسخی دادید؟[۲۰]

پاسخ پرسش اول، با تحقق «لا اله الا الله» در شناخت، اقرار و عمل است.

و پاسخ پرسش دوم، با تحقق «محمد رسول الله» در شناخت، اقرار، انقیاد و فرمانبرداری است».

کلمه «لا اله الا الله» کلمه اخلاص نامیده می‌شود؛ خالص چیزی است که از ناخالصی‌ها پاک باشد، ناخالصی در اینجا چیزی است که به تحقق کلمه «لا اله الا الله» خدشه وارد می‌کند. پس هر کس «لا اله الا الله» را خالص گرداند، دین خود را برای خداوند عزوجل خالص گردانیده و هیچ‌کس را در آن شریک قرار نداده است و این فرموده خداوند را در خود محقق ساخته است: ﴿ قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي ﴾ [سورة الزمر: ۱۴]. «بگو: تنها خدا را می‌پرستم در حالی که دینم را برای او خالص کرده‌ام».

کلمه «لا اله الا الله» همچنین کلمه توحید نامیده می‌شود، زیرا مقتضای آن یگانه دانستن خداوند در عبادت است. کسی توحید می‌ورزد که چیزی را یگانه قرار دهد. ضد آن شرک است؛ یعنی قرار دادن معبودی همراه با خدا، چه آن معبود فرشته باشد یا پیامبر، یا قبر یا ولی و یا غیر این‌ها باشد و آن عبادت هر چه که باشد.

---

[۲۰] . دلیل این امر از قرآن کریم این فرموده خداوند متعال است:(وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ) [سوره شعرا: ۹۲-۹۳]. «و به آنان گفته می‌شود: معبودانی که می‌پرستیدید کجایند؟ * [معبودانی] غیر از خدا، آیا شما را یاری می‌کنند یا خودشان یاری می‌شوند؟» و فرموده خداوند متعال:(وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ)[سوره قصص: ۶۵] «و روزی که آنان را ندا می‌دهد و می‌گوید: به فرستادگان [ما] چه پاسخی دادید؟».
ابن جریر با سند خود از ابوالعالیه در تفسیر آیه:(فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ) «پس سوگند به پروردگارت که از همه آنان خواهیم پرسید * از آنچه انجام می‌دادند»،نقل کرده است که گفت:«در روز قیامت از همه بندگان درباره دو مورد سؤال می‌شود؛ از آنچه می‌پرستیدند، و از پاسخی که به پیامبران دادند.» تفسیر سوره حجر، آیات ۹۲-۹۳.
ابن قیم (رحمه الله) می‌گوید: این دو کلمه، همان مضمون شهادتین هستند.«الرسالة التبوكية»، ص ۸۰،، ناشر: مكتبة الخراز – جده.

پس کلمه «لا اله الا الله» کلمه‌ای بسیار بزرگ است، بلکه بزرگ‌ترین کلماتی است که خداوند متعال با آن یاد می‌شود، آیات و احادیث فراوانی در بیان عظمت آن وارد شده است. از جمله فرموده خداوند متعال: ﴿ قُلْ إِنَّمَا يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَـٰهُكُمْ إِلَـٰهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ ﴾ [سورة الأنبياء: ۱۰۸]. «بگو: تنها به من وحی می‌شود که معبود شما معبودی یگانه است؛ پس آیا تسلیم می‌شوید؟». در این آیه می‌بینیم که خداوند متعال با ادات حصر «إنما»، وحی را در توحید منحصر کرده است.

شیخ محمد امین بن محمد مختار شنقیطی رَحِمَهُ ٱللَّهُ [۲۱] در بیان نکته‌ی حصرِ وحی در توحید الوهیت در آیه مذکور در کلمه «إنما» می‌گوید: «حصر وحی در توحید الوهیت، حصر آن در اصلِ بزرگ‌تری است که تمام فروع به آن بازمی‌گردد؛ زیرا شریعت‌های تمام پیامبران در ضمن «لا اله الا الله» داخل است، چون معنای آن خلع تمام همتایان به جز خداوند در تمامی عبادات و یگانه دانستن خداوند در تمامی انواع عبادات است، پس تمام اوامر و نواهیِ گفتاری، کرداری و اعتقادی در آن داخل می‌شود.» [۲۲]

من (نویسنده) می‌گویم: نظیر این آیه، فرموده خداوند متعال در همان سوره است: ﴿ وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَـٰهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴾ [سورة الأنبياء: ۲۵] «و پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست، پس تنها مرا بپرستید».

---

[۲۱] . او شیخ علامه، اصولی و مفسر، محمد الأمین بن محمد المختار الشنقیطی، از علمای برجسته قرن چهاردهم هجری است. وی دارای دانشی فراوان، هوشی سرشار و حافظه‌ای کم‌نظیر بود. حدود بیست کتاب تألیف کرده که بیشتر آن‌ها در زمینه تفسیر، فقه و عقیده است و مشهورترین آن‌ها «أضواء البیان فی إیضاح القرآن بالقرآن» و «مذکرة أصول الفقه علی روضة الناظر» می‌باشد. مؤلفات او در یک مجموعه علمی با عنوان «آثار الشیخ محمد الأمین الشنقیطی» گردآوری شده است. وی در سال ۱۳۶۹هـ درگذشت. (با تلخیص از زندگی‌نامه او در مقدمه کتاب «الأضواء»، ناشر: دار عالم الفوائد – مکه).

[۲۲] . «دفع إیهام الاضطراب عن آیات الکتاب»، سوره انبیاء: ۱۰۸.

این تکرارِ رسالت پیامبران در سوره «الانبیاء»، تأکیدی بر اهمیت توحید عبادت در زندگی پیامبران وجود دارد.

از جمله احادیث نبوی که بر عظمت کلمه «لا اله الا الله» دلالت دارد، حدیث عبدالله بن عمرو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که فرمودند: «إن نوحا قال لابنه عند موته: آمرك باثنتين ، وأنهاك عن اثنتين ، آمرك بلا إلـه إلا الله ، فإن السماوات السبع والأرضين السبع لو وُضِعت في كفة ، ووضعت «لا إلـه إلا الله» في كِفَّــةٍ ؛ رجحت بِـهِنَّ «لا إلـه إلا الله». ولو أن السماوات السبع في حلقة مُبهمة[۲۳] قصمتهن لا إلـه إلا الله...»؛[۲۴] «همانا نوح به هنگام مرگ به پسرش گفت: تو را به دو چیز فرمان می‌دهم و از دو چیز باز می‌دارم؛ تو را به «لا اله الا الله» فرمان می‌دهم، زیرا اگر آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه در یک کفه ترازو نهاده شوند و «لا اله الا الله» در کفه دیگر، «لا اله الا الله» بر آن‌ها سنگینی خواهد کرد و اگر آسمان‌های هفت‌گانه مانند حلقه‌ای بسته باشند، «لا اله الا الله» آن‌ها را در هم می‌شکند... ».

یکی از دلایل دیگر عظمت کلمه «لا اله الا الله» این است که بدون هیچ مانع و حجابی به سوی خداوند بالا می‌رود. از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که فرمودند: «ما قال عبدُ «لا إلـه إلا الله» قط مخلصا إلا فتحت له أبواب السماء حتى تُفضِي إلى العرش ما اجتنب الكبائر»[۲۵]؛ «هیچ بنده‌ای هرگز از روی اخلاص نگفت «لا اله الا الله»، مگر آنکه درهای آسمان برای او گشوده شد تا آنکه به عرش برسد، مادامی که از گناهان کبیره دوری گزیند».

---

[۲۳] . «مبهمة» یعنی در آن شکاف و درزی نیست. ر.ک: «لسان العرب»، واژه: بَهَمَ.

[۲۴] . بخاری در «الأدب المفرد» (۵۴۸) و احمد در «مسند» (۱۷۰/۲) آن را روایت کرده‌اند و محققان «مسند» و همچنین آلبانی در «السلسلة الصحيحة» (۱۳۴) آن را تصحیح کرده‌اند.

[۲۵] . ترمذي (۳۵۹۰) ، ألباني در «صحيح الجامع» آن را صحیح دانسته است: (۵۶۴۸).

از دلایل عظمت این کلمه آن است که بر زبان آوردن آن، برترین شعبه ایمان است. از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که فرمودند: «الإيمان بضع وسبعون - أو بضع وستون - شعبة ، فأفضلها قول «لا إله إلا الله» ، وأدناها إماطة الأذى عن الطريق ، والحياء شعبة من الإيمان»[٢٦]؛ «ایمان هفتاد و اندی - یا شصت و اندی - شعبه دارد؛ برترینِ آنها گفتن «لا اله الا الله» و پایین‌ترینِ آنها برداشتنِ چیزهای آزاردهنده از مسیر است و حیا شعبه‌ای از ایمان است».

من می‌گویم: از آنجا که کلمه «لا اله الا الله» چنین جایگاهی دارد، سفیان بن عیینه رَحِمَهُ اللَّهُ گفته است: «خداوند نعمتی بزرگ‌تر از اینکه «لا اله الا الله» را به بندگان شناساند، به آنان ارزانی نداشته است».[٢٧]

کلمه «لا اله الا الله» متضمن یک نفی و یک اثبات است: نفیِ الوهیت و عبادت از هر آنچه غیر از خداست و اثبات آن تنها برای خداوند. پس «لا اله الا الله» دلالت بر این دارد که هر آنچه به جز خدا پرستیده می‌شود، عبادت آن باطل است؛ آن معبود هر چه می‌خواهد باشد، فرشته یا پیامبر یا قبر یا ولی یا غیر آن و نوع آن عبادت هر چه که باشد، دعا یا سجده یا قربانی یا نذر یا طواف یا غیر آن؛ زیرا هیچ‌کس جز خداوند یگانه مستحق عبادت نیست، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [سورة الذاريات: ٥٦]؛ «و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند» و می‌فرماید: ﴿ وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ ﴾ [سورة النحل: ٣٦][٢٨].«و در میان هر امتی پیامبری برانگیختیم که: خدا را بپرستید و از طاغوت دوری گزینید».

---

[٢٦] . بخاري (٩) ومسلم (٣٥) ، و الفاظ از مسلم است.
[٢٧] . «كلمة الإخلاص» ابن رجب ، فصل: فضائل كلمة التوحيد.
[٢٨] . به سخنان شنقیطی در کتاب «أضواء البيان» في تفسير ين آیه مراجعه شود.

شیخ محمد امین الشنقیطی رَحِمَهُ ٱللَّهُ در تفسیر سوره فاتحه می‌گوید: «فرموده خداوند متعال ﴿ إِيَّاكَ نَعْبُدُ ﴾ «تنها تو را می‌پرستیم»: در این آیه کریمه به تحقق معنای «لا اله الا الله» اشاره شده است، زیرا معنای آن مرکب از دو امر است: نفی و اثبات. نفی: یعنی خلع تمامی معبودان به جز خداوند متعال در تمام انواع عبادات و اثبات: یعنی یگانه دانستن پروردگار آسمان‌ها و زمین در تمامی انواع عبادات به شیوه‌ای مشروع.

در این آیه، به نفی موجود در «لا اله الا الله» با مقدم کردن معمول که همان «إیاک» است اشاره شده و پیش‌تر گفته شد که مقدم کردن معمول از صیغه‌های حصر است و به اثباتِ آن، با فرموده‌اش ﴿ نَعْبُدُ ﴾ اشاره کرده است.

معنای اشاره‌شده در اینجا، به تفصیل در آیات دیگری نیز بیان شده است، مانند فرموده‌اش: ﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ ﴾ [سورة البقرة: ۲۱]؛ «ای مردم، پروردگارتان را بپرستید»، که در آن با ﴿ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ ﴾ به اثباتِ آن تصریح نموده و در پایان همین آیه با ﴿ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾ [سورة البقرة: ۲۲]؛ «پس در حالی که می‌دانید، برای خدا همتایانی قرار ندهید» به نفی تصریح کرده است.

مانند فرموده‌اش: ﴿ وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ ﴾ [سورة النحل: ۳۶] «و به راستی در هر امتی پیامبری فرستادیم که خدا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید»، که با ﴿ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ ﴾ به اثبات و با ﴿ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ ﴾ به نفی تصریح نموده است.

مانند فرموده‌اش: ﴿ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى ﴾ [سورة لقمان: ۲۲]؛ «پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان بیاورد، بی‌گمان به

دستگیره‌ای استوار چنگ زده است»، که با ﴿ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ ﴾ به نفی و با ﴿ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ ﴾ به اثبات تصریح کرده است.

مانند فرموده‌اش: ﴿ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ * إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي ﴾ [سورة الزخرف: ۲۶ - ۲۷]؛ «و چون ابراهیم به پدر و قومش گفت: من از آنچه می‌پرستید بیزارم * مگر آن کسی که مرا آفرید».

مانند فرموده‌اش: ﴿ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَـهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴾ [سورة الأنبياء: ۲۵]؛ «و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آنکه به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست، پس تنها مرا بپرستید».

و فرموده‌اش: ﴿ وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَـنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ ﴾ [سورة الزخرف: ۴۵]؛ «و از پیامبرانی که پیش از تو فرستادیم بپرس: آیا به جای [خدای] رحمان، معبودانی برای پرستش قرار داده‌ایم؟». پایان سخن ایشان، رَحِمَهُ ٱللَّهُ ».[۲۹]

ابن قیم رَحِمَهُ ٱللَّهُ [۳۰] در بیان معنای کلمه «لا اله الا الله» می‌گوید: «و روح این کلمه و راز آن: یگانه دانستن پروردگار جَلَّ جَلَالُهُ در محبت، بزرگداشت، تعظیم، بیم و امید و توابع آن‌ها از قبیل توکل، بازگشت (انابه)، رغبت و ترس است. پس جز او را دوست نمی‌دارد و هر آنچه غیر او را که دوست بدارد، تنها به تبع محبت به او و برای اینکه وسیله‌ای جهت افزایش محبت به او باشد دوست می‌دارد و جز از او نمی‌ترسد و جز به او امید نمی‌بندد و جز بر او

---

[۲۹] . «أضواء البيان» ، تفسیر سورة الفاتحة ، با اختصار. به سخنان ایشان در تفسیر ایه اخیر سوره حجر مراجعه شود.

[۳۰] . او محمد بن ابی‌بکر بن سعد زُرَعی و سپس دمشقی است که به «ابن قیم جوزیی» شهرت دارد. وی از علمای قرن هشتم [هجری] است و تا زمان مرگ استادش، ابن تیمیه، در سال ۷۲۸ هجری ملازم و همراه او بود و از شاگردان برجسته وی به شمار می‌رفت. پس از او پرچم دعوت و جهاد علمی را بر دوش کشید تا اینکه در سال ۷۵۱ هجری درگذشت. او دانش و آگاهی وسیعی داشت، تألیف زیادی دارد، در استدلال و استنباط توانمند بود و مقبولیت گسترده‌ای داشت؛ تا جایی که آیندگان عیال علم او شدند و تألیفاتش مورد پذیرش همگان قرار گرفت. او عقیده اسلامی را با اقتدار یاری کرد و با نظم و نثر به بدعت‌گذاران، به‌ویژه فلسفه‌زدگان، قبرپرستان، تأویل‌گرایان و صوفیان پاسخ داد. خداوند او را مشمول رحمت واسعه خویش گرداند؛ چرا که او و استادش دین خدا را تجدید کردند و نقطه عطفی در حیات امت اسلامی بودند. برای مطالعه زندگی‌نامه او به کتاب «شذرات الذهب» اثر ابن عماد و «ذیل طبقات الحنابلة» اثر ابن رجب مراجعه کنید. یکی از جامع‌ترین زندگی‌نامه‌های نوشته شده درباره او، نوشته‌ی شیخ بکر بن عبدالله ابوزید (رحمه الله) در کتابش با عنوان «ابن قیم الجوزیة، حیاته وآثاره» می‌باشد.

توکل نمی‌کند و جز به سوی او رغبت نمی‌نماید و جز از او بیم ندارد و جز به نام او سوگند یاد نمی‌کند و جز برای او نذر نمی‌کند و توبه نمی‌کند مگر به سوی او و فرمان نمی‌برد مگر فرمان او را و در کارها جز به او تکیه نمی‌کند و در سختی‌ها جز از او یاری نمی‌جوید و جز به او پناه نمی‌برد و جز برای او سجده نمی‌کند و جز برای او و به نام او ذبح نمی‌کند و تمام این‌ها در یک حرف جمع می‌شود و آن این است که: با هیچ‌یک از انواع عبادت‌ها جز او پرستش نشود. پس این است معنای گواهی لا اله الا الله».[۳۱]

بنابراین، پرستشِ تنها خداوند و دوری از پرستش غیر او، محور دعوت پیامبران و مغز دین و اساس آیین است و محقق ساختن آن شرطِ ورود به بهشت و نجات از دوزخ می‌باشد. بر این اساس، سزاوار است کسی که هدفش خدا و جهان آخرت است، معنای این شهادت را در درون خویش محقق سازد. راهی برای این کار وجود ندارد مگر با شناخت معنای این شهادت و شناخت شروط آن؛ زیرا این کلمه تنها با بر زبان آوردن آن از سوی گوینده‌اش پذیرفته نمی‌شود، بلکه چاره‌ای از ادای حقِ آن، انجام فریضه آن و برآوردن شروطی که در کتاب خدا و سنت پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شده است، نیست. چرا که واضح است هر طاعتی که بنده به وسیله آن به خدا تقرب می‌جوید از او پذیرفته نمی‌شود مگر با رعایت شروطِ آن؛ چنان‌که نماز پذیرفته نمی‌شود مگر با شروطش، مانند اسلام، پاکی و رو به قبله بودن و حج پذیرفته نمی‌شود مگر با شروطش مانند اسلام، بلوغ و وجود مَحرم برای زن. در مورد «لا اله الا الله» نیز امر به همین منوال است؛ این کلمه پذیرفته نمی‌شود مگر با شروط مشخصی که در قرآن و سنت ذکر شده‌اند و برخی از اهل علم با جستجو و پژوهش آن‌ها را استخراج کرده و سپس در کتاب‌هایی گردآوری نموده‌اند تا درک آن‌ها را برای مردم آسان سازند.[۳۲]

---

[۳۱]. «الداء والدواء» ، ص ۳۰۱ ، ناشر: دار ابن الجوزي – دمام ، با اندکی اختصار.

[۳۲] . با تصرف از «فقه الأدعية والأذكار» ، شروط «لا إلـه إلا الله» ، شیخ دکتر عبد الرزاق بن عبد المحسن البدر حفظه الله.

باب شروط «لا اله الا الله»

از جمله مواردی که نزد سلف صالح (رحمهم الله) ثابت و قطعی است، این است که شهادت «لا اله الا الله» شروطی دارد. به وهب بن منبه [۳۳] گفته شد: آیا کلید بهشت «لا اله الا الله» نیست؟ او پاسخ داد: چرا، اما هیچ کلیدی نیست مگر آنکه دندانه‌هایی دارد؛ پس اگر کلیدی بیاوری که دندانه داشته باشد در برایت گشوده می‌شود و اگر کلیدی بدون دندانه بیاوری در برایت باز نخواهد شد. [۳۴]

پیش از شروع به ذکر این شروط و شرح آن‌ها، شایسته است یادآوری کنیم که خداوند تبارک و تعالی در کتاب عزیز خود اشاره فرموده است که پایبندی به شروط کلمه توحید «لا اله الا الله» از ویژگی‌های اهل بهشت است؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿ وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ ﴾ [سوره معارج: ۳۳]؛ «و کسانی که بر گواهی‌های خود ایستاده‌اند». و این شهادت - اگرچه مقصود از آن تمام گواهی‌هاست - اما شهادت «لا اله الا الله» سزاوارترینِ این گواهی‌ها برای پایبندی و تحقق بخشیدن است و در درجه اولِ مقصودِ آیه قرار می‌گیرد. [۳۵]

---

[۳۳] . وهب بن منبه، همان‌گونه که عِجلی گفته است، از تابعیان ثقه (مورد اعتماد) بود. او در دوران [خلافت] عثمان در سال ۳۴ هجری قمری متولد شد. روایات حدیثی او اندک است و وسعت و فراوانی دانش او بیشتر در زمینه اسرائیلیات و کتب (صحیفه‌های) اهل کتاب می‌باشد. رک: «السیر» (۵۴۵/۴).

[۳۴] . این روایت را ابونعیم در «الحلیة» (۶۸/۴)، (ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت) و بیهقی در «الأسماء والصفات» (شماره ۲۰۸)، (ناشر: مکتبة السوادی - جده) و اسحاق بن راهویه چنان‌که در «المطالب العالیة» (ج ۱۲، شماره: ۲۸۹۳)، ناشر: دار العاصمة - ریاض آمده، روایت کرده‌اند.

[۳۵] . برای بهره‌مندی بیشتر، به آنچه مفسران در تفسیر این آیه گفته‌اند مراجعه کنید و همچنین سخنان ابن قیم (رحمه الله) را پیرامون برپایی و ادای این شهادت و دسته‌بندی مردم در ادای آن، در کتاب وی با نام «الداء والدواء»، ص ۳۰۲، ناشر: دار ابن الجوزی - دمام، مطالعه نمایید.

ذکر شروط هشت‌گانه «لا اله الا الله» همراه با شرح آن‌ها

خداوند تو را رحمت کند؛ بدان که شهادت «لا اله الا الله» برای گوینده‌اش سودی ندارد مگر با تحقق بخشیدن به هشت شرط. پس اگر بنده آن‌ها را در درون خود محقق سازد، این سخن درباره او صدق می‌کند که کلمه «لا اله الا الله» را در خود محقق ساخته و سزاوار پاداش آن است و از اهل آن به شمار می‌رود. اما اگر آن‌ها را محقق نسازد، بر زبان آوردن آن تنها یک سخن توخالی است که او را وارد دین اسلام نمی‌کند؛ مانند منافقان که آن را با زبان خود می‌گویند تا سپری برای آنان در میان مؤمنان باشد و جان و مالشان را حفظ کند، اما در روز قیامت در پیشگاه خداوند هیچ سودی برایشان نخواهد داشت، زیرا اعتقاد قلبی و عمل اعضا و جوارح با آن همراه نشده است و در آخرت در پایین‌ترین طبقه دوزخ خواهند بود؛ همانند برادران کافرشان. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ﴾ [سورة النساء: ۱۴۵]؛ «بی‌تردید منافقان در پایین‌ترین طبقه از آتش هستند و هرگز برای آنان یاوری نخواهی یافت».

شروط هشت‌گانه عبارتند از:

شرط اول: علمِ قطعی به معنای آن و ضد آن جهل به آن است.

شرط دوم: پذیرش آن و ضد آن رد کردن آن و عدم ایمان به مقتضیات آن است.

شرط سوم: اخلاص در آن و ضد آن گرفتار شدن در شرک است.

شرط چهارم: محبت به آن و به آنچه بر آن دلالت دارد و ضد آن کینه ورزیدن نسبت به این کلمه است.

شرط پنجم: گردن نهادن (انقیاد) به آن با انجام اوامر و ترک نواهی.

شرط ششم: یقین به آن، که همان کمال علمِ یقینی به آن است و ضد آن شک در مدلول و مقتضیات آن است.

شرط هفتم: صدق در آن و آن هماهنگی ایمان قلبی با گفتار زبان و عمل اعضا و جوارح است و ضد آن نفاق است.

شرط هشتم: کفر ورزیدن به آنچه منافی آن است و ضد آن ایمان آوردن به تمام یا بخشی از چیزهایی است که با آن منافات دارد.

شیخ حافظ بن احمد الحکمی رَحِمَهُ ٱللَّهُ شروط «لا اله الا الله» را در منظومه خود «سلم الوصول إلى علم الأصول فی التوحید» گردآورده و می‌گوید:

وبشروط سبعة قد قُـيِّدت　　وفي نصوص الوحي حقا وردت

فإنه لم ينتـــفع قائلها　　بالنطق إلا حيث يستكملها

العلم واليقين والقبولُ　　والانقـياد فادرِ ما أقولُ

والصدق والإخلاص والمحبة　　وفَّقك الله لما أحبه

«این کلمه به هفت شرط مقید شده است که در متون وحی به حق وارد شده‌اند.

پس گوینده‌اش از گفتن آن سودی نمی‌برد مگر آنکه آن‌ها را کامل کند:

علم، یقین، قبول و انقیاد؛ پس بدان چه می‌گویم. و صدق، اخلاص و محبت؛ خداوند تو را به آنچه دوست دارد موفق بدارد».

همان‌طور که برخی از علما شروط هشت‌گانه شهادت «لا اله الا الله» را در دو بیت جمع کرده‌اند:

علم يقين وإخلاص وصدقك مع محـبة وانـقياد والـقبول لـها

وزِيد ثامنها الكُفران منك بما سوى الإلـه من الأشياء قد أُلِـها

«علم، یقین، اخلاص و صدق تو، همراه با محبت، انقیاد و قبول آن. و هشتمین شرط بر آن افزوده شد که همان کفر ورزیدن تو به هر آن چیزی است که به جز خداوندِ برحق، پرستیده (و معبود واقع) شده است».

دلایل «لا اله الا الله»

خداوند تو را رحمت کند؛ بدان که بزرگ‌ترین دلیل بر استحقاق خداوند متعال برای اینکه تنها او پرستیده شود و نه غیر او، تفرد و یگانگی خداوند متعال در ربوبیت[۳۶] این جهان است؛ که هیچ شریک و یاوری در آن ندارد. «رب» کسی است که آفرینش، فرمانروایی، روزی دادن و فرمان (یعنی تدبیر امور این جهان) به دست اوست. پس هیچ آفریننده‌ای جز خدا نیست و هیچ مالکی جز او نیست و هیچ روزی‌دهنده‌ای جز او نیست و هیچ فرمان‌دهنده‌ای جز او نیست. خداوند متعال در بیان یگانگی خود در آفرینش می‌فرماید: ﴿ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ [سورة الأعراف: ۵۴]؛ «آگاه باشید که آفرینش و فرمان تنها از آنِ اوست» و می‌فرماید: ﴿ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [سورة البقرة: ۱۱۷]؛ «پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین است»؛ «بدیع» یعنی ابداع کننده،[۳۷] و معنایش ایجادکننده آسمان‌ها و زمین است.

و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [سورة فاطر: ۱] «ستایش مخصوص خدایی است که آفریننده آسمان‌ها و زمین است»؛ و معنای «فاطر» یعنی ایجادکننده.

دلیل یگانگی او در مُلک و فرمانروایی، این فرموده خداوند متعال است: ﴿ وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ﴾ [سورة الإسراء: ۱۱۱] «و بگو: ستایش مخصوص خدایی است که نه فرزندی گرفته و نه در فرمانروایی شریکی دارد» و فرموده‌اش: ﴿ تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾ [سورة الملك: ۱]؛ «پربرکت است کسی که فرمانروایی به دست اوست» و فرموده‌اش: ﴿ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ﴾ [سورة فاطر: ۱۳] «این است خداوند، پروردگار شما؛ فرمانروایی تنها از آنِ

---

[۳۶] . که به توحید ربوبیت مشهور است.

[۳۷] . به «مفردات ألفاظ القرآن الكريم» راغب الأصفهاني رحمه الله مراجعه شود.

اوست و کسانی را که به جای او می‌خوانید، حتی به اندازه پوست نازک هسته خرمایی مالک نیستند».

دلیل یگانگی او در امر - که از آن به تدبیر نیز تعبیر می‌شود - این فرموده‌اش است: ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ «آگاه باشید که آفرینش و فرمان تنها از آنِ اوست» و فرموده‌اش: ﴿إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [سورة يس: ۸۲]؛ «فرمان ما به هر چیزی، چون ایجادش را اراده کنیم، تنها این است که به آن می‌گوییم: باش، پس بی‌درنگ موجود می‌شود» و فرموده‌اش: ﴿يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ﴾ [سورة السجدة: ۵] «کار [جهان] را از آسمان تا زمین تدبیر می‌کند، سپس به سوی او بالا می‌رود» و فرموده‌اش: ﴿وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ﴾ [سورة هود: ۱۲۳] «و تمام کارها به او بازگردانده می‌شود».

بنابراین، تدبیر این جهان از زنده کردن و میراندن، باران و خشکسالی، توانگری و نیازمندی، تندرستی و بیماری، امنیت و ترس و سایر مواردی که در این جهان جریان دارد؛ همگی تنها به فرمان خداوند متعال است.

دلیل یگانگی او در روزی دادن، این فرموده خداوند متعال است: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ [سورة الروم: ۴۰]؛ «خداست آن که شما را آفرید، سپس روزی داد، آنگاه شما را می‌میراند، سپس زنده می‌کند؛ آیا از شریکان شما کسی هست که چیزی از این کارها را انجام دهد؟».

شیخ محمد امین الشنقیطی رَحِمَهُ ٱللَّهُ در سخنی پیرامون استدلال به آفرینش و روزی دادن بر استحقاق خداوند (و نه غیر او) برای پرستش، می‌گوید: «از بزرگ‌ترین براهین اینکه تنها خدا باید پرستیده شود، این است که او ما را آفریده و از نیستی به هستی پدید آورده است و

آفرینش او نسبت به ما از شگفتی‌ها و عجایبِ آفرینش اوست، همان‌گونه که نمونه کوچکی از آن را در اینجا بیان می‌کنیم:

اولاً: خداوند در قرآن، تفاوت و نشانه متمایزکننده میان کسی که مستحق پرستش است و کسی که مستحق پرستش نیست را، ایجاد کردن، پدید آوردن و آشکار ساختن از نیستی به هستی قرار داده است. پس کسی که تو را پدید می‌آورد و از نیستی به هستی می‌آورد، بر تو واجب است که او را بپرستی و کسی که تو را نیافریده است، خود نیازمندِ آفریننده‌ای - مانند تو - است. پس تو و او هر دو ملزم هستید کسی را که شما را آفریده است بپرستید و از این روست که در اینجا فرموده است: ﴿ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ﴾ [سورة البقرة: ۲۱]؛ «پروردگارتان را که شما را آفریده است بپرستید» و خداوند جل و علا می‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ ﴾ [سورة النحل: ۱۷] «پس آیا کسی که می‌آفریند مانند کسی است که نمی‌آفریند؟» و ﴿أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ [سورة الرعد: ۱۶] «آیا برای خدا شریکانی قرار داده‌اند که مانند آفرینش او آفریده‌اند، پس آفرینش بر آنان مشتبه شده است؟ بگو: خدا آفریننده هر چیزی است و او یگانه قهار است». آفریننده همه چیز، همان معبودِ همه چیز است. و این خلقت که خالقِ هستی ما را بر آن آفریده، از شگفتی‌ها و عجایبِ کارِ سازنده ماست و به ما فرمانی داده که بر هر انسانی واجب است تا در آن بنگرد و تأمل کند؛ آنجا که فرموده است: ﴿ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ﴾ [سورة الطارق: ۵]؛ «پس انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است»؛ این یک فرمانِ واجب از سوی خالقِ هستی است...

او فرزندان آدم را بر این صورت خلق کرده است؛ بینی را در اینجا و دو چشم را در اینجا قرار داده و هیچ دو نفری کاملاً شبیه هم نیستند، بلکه هر انسانی را با صورتی متفاوت از

دیگری خلق کرده است و این صورتی که هر فرد بر اساس آن شکل گرفته، در علم ازلیِ خداوند موجود است و دقیقاً مطابق با همان علمِ پیشین اجرا شده است و اگر میلیون‌ها میلیون نفر بیشتر از کسانی که خلق شده‌اند آفریده می‌شدند، باز هم علم او کم نمی‌آورد و برای هر فردی صورتی متفاوت از دیگری وجود می‌داشت؛ تا جایی که حتی ردپایشان در زمین، تن صدایشان و اثر انگشتانشان بر روی کاغذها همگی با هم متفاوت است. این‌ها از ساخته‌های پروردگار جهانیان است و این‌ها اسرار اندکی از اسرار معنای ﴿رَبّكُمُ الّذِي خَلَقَكُمْ﴾ است؛ یعنی کسی که این کارها و شگفتی‌ها و عجایب را در تک‌تک اعضا و هر جایِ سوزنی از وجود شما انجام داده، همان پروردگارتان است که سزاوار پرستش شماست.

بر شما پوشیده نیست که پروردگار ما، این شگفتی‌ها و عجایب را زمانی در ما انجام داد که در شکمِ مادرانمان بودیم؛ نه نیازی داشت که شکم مادر یکی از ما را بشکافد، نه او را بی‌حس کند و نه در درمانگاهی بیهوش نماید؛ بلکه تمام این عملیات‌ها را انجام داد در حالی که مادر بی‌خبر بود، شادی می کرد و راه می‌رفت و از هیچ کدام از کارهایی که درونش از شگفتی‌ها و عجایب آفرینش خدا در حال رخ دادن بود، آگاه نبود. سپس راهِ خروج را آسان می گرداند. ما همواره این را یادآوری می کنیم؛ زیرا خداوند ما را به آن توجه می‌دهد، آنجا که می‌فرماید: ﴿يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ﴾ «شما را در شکم مادرانتان آفرینشی پس از آفرینش دیگر، در تاریکی‌های سه‌گانه می‌آفریند»؛ تاریکی شکم، تاریکی رحم و تاریکی جفت؛ ﴿ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَـهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ﴾ [سورة الزمر: ۶]؛ «این است خداوند، پروردگار شما؛ فرمانروایی از آنِ اوست، هیچ معبودی جز او نیست؛ پس چگونه بازگردانده می‌شوید؟». و این همان

محل شاهد (مقصود ما) است؛ پس آن کسی که این آفرینش و ایجاد را انجام می‌دهد، همان کسی است که سزاوار پرستش است...

سپس در براهین عقلی افزود: ﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا﴾ «کسی که زمین را برای شما بستری قرار داد»؛ یعنی: این از شگفتی‌های کار و عجایبِ فرمانِ اوست که ایجاب می‌کند تنها او پرستیده شود و دانسته شود که تنها او پروردگار است.

کسی که این زمین را گستراند، بی‌تدبیر نبوده است؛ ﴿وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ﴾ [سورة الذاريات: ۴۸]؛ «و زمین را گستردیم، پس چه نیکو گستراننده‌ای هستیم». زمین را چنان نساخت که در فصل گرما به شدت گرما را جذب کند و نه در فصل سرما به شدت سرما را به خود بگیرد. اگر زمین را تماماً از آهن، مس، سرب یا قلع می‌ساخت، تمام ساکنانش هلاک می‌شدند. بلکه آن را نرم و ملایم قرار داد تا آفریده‌شدگان بر آن زندگی کنند و قابلیت کشاورزی، انواع درختکاری، جاری ساختن چشمه‌ها و رودها و ساختن خانه‌ها را داشته باشد. و آن را با کوه‌ها تثبیت و استوار نمود و مردگان در آن دفن می‌شوند، چنان‌که فرمود: ﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا * أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا﴾ [سورة المرسلات: ۲۵ - ۲۶] «آیا زمین را دربرگیرنده قرار ندادیم؟ * [هم برای] زندگان و [هم] مردگان».

فرموده‌اش ﴿كِفَاتًا﴾ مصدر «كَفَتَهُ» است، یعنی آن را در برگرفت و جمع کرد. یعنی شما را دربرمی‌گیرد؛ زندگانتان را بر روی خود و مردگانتان را در قبرها در دل خود جمع می‌کند و این زمینی که خداوند آن را این‌گونه گسترانده، در آن جل و علا از این کوه‌ها به رنگ‌های گوناگون پراکنده است: ﴿ وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ * وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ﴾ [سورة فاطر: ۲۷ - ۲۸]؛ «و از کوه‌ها راه‌ها (یا رگه‌ها)ی سفید و سرخ که رنگ‌هایشان متفاوت

است و سیاه تیره [آفریدیم] * و از انسان‌ها، جنبندگان و چهارپایان نیز به همین گونه رنگ‌هایشان متفاوت است؛ از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می‌ترسند». در زمین انواع حیوانات، درختان، میوه‌ها، انواع غلات، مزارع، معادن و کوه‌ها را با تفاوت در رنگ‌ها، شکل‌ها، منافع، اندازه‌ها و طعم‌ها پراکنده ساخت؛ ﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ [سورة الرعد: ۴]؛ «و در زمین قطعه‌هایی در کنار یکدیگر است و باغ‌هایی از انگور و کشتزارها و درختان خرمایِ برآمده از یک ریشه و غیر آن، که با یک آب سیراب می‌شوند و ما برخی از آن‌ها را در میوه دادن بر برخی دیگر برتری می‌دهیم؛ بی‌تردید در این‌ها نشانه‌هایی است برای مردمی که خرد می‌ورزند».

سپس فرمود: ﴿وَالسَّمَاءَ بِنَاءً﴾ «و آسمان را بنایی (سقفی) قرار داد»؛ یعنی: و این آسمان را بنایی به عنوان سقفِ برافراشته قرار داد، که نه می‌شکافد و نه ترک برمی‌دارد و با وجود گذشت هزاران سال، نیازی به ترمیم و بازسازی ندارد؛ ﴿ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ * ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ ﴾ [ملک:۲-۳] «پس دوباره بنگر، آیا هیچ شکافی می‌بینی؟ * سپس دو بارِ دیگر چشم بگردان، چشمت خوار و درمانده به سوی تو بازمی‌گردد»؛ یعنی: سست و ناتوان از عظمت آنچه دیده است.[۳۸]

برهان روزی دادن: فرموده خداوند متعال: ﴿ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾ [بقره:۲۲]؛ «و از آسمان آبی فرو

---

[۳۸] . ببینید که در «اضواء البیان»، تفسیر سوره احقاف، آیه ۳، گفته است: «و بدین سان دانستید که آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آنهاست، جز به عنوان آفرینشی آکنده از بزرگترین حقیقت، که همانا اقامه برهان قاطع بر توحید اوست، نیافریده است...»

فرستاد، پس به وسیله آن از میوه‌ها روزیِ شما را بیرون آورد؛ پس برای خدا همتایانی قرار ندهید، در حالی که می‌دانید»

فرض کن که خداوند جَلَّجَلَالُهُ آب را خلق کرد و با قدرت و اراده‌اش آن را پدید آورد و سپس آن را با این روشِ شگفت‌انگیز و عظیم فرود آورد و زمین سیراب شد و آب نوشید؛ چه کسی توانایی آن را دارد که زمین را بشکافد و با ساقه نوک‌تیز گیاه از آن خارج شود؟!

فرض کن که ساقه گیاه خارج شد؛ چه کسی توانایی آن را دارد که از آن خوشه بیرون بیاورد؟!

فرض کن که خوشه بیرون آمد؛ چه کسی قادر است در آن دانه برویاند؟! فرض کن که دانه خلق شد؛ چه کسی قادر است آن را رشد دهد و از مرحله‌ای به مرحله دیگر منتقل سازد تا آنکه برای خوردن کامل و آماده شود؟! ﴿ انْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [سورة الأنعام: ٩٩] «هنگامی که میوه می‌دهد، به میوه آن و رسیدنش بنگرید؛ بی‌تردید در این‌ها نشانه‌هایی است برای مردمی که ایمان می‌آورند»؛ و از همین رو خداوند جل و علا فرمود: ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ * أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا * ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ﴾ «پس انسان باید به خوراک خود بنگرد * که ما آب را به فراوانی فرو ریختیم * سپس زمین را شکافتیم» یعنی برای رویش گیاه - ﴿ شَقًّا * فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا * وَعِنَبًا وَقَضْبًا ﴾ «شکافتنی عمیق * پس در آن دانه رویاندیم * و انگور و سبزیجات را»؛ این از شگفتی‌ها و عجایبِ صنعِ پروردگار جهانیان جل و علا است و از این رو فرمود: ﴿وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ﴾ «و از آسمان آبی فرستاد، پس با آن از میوه‌ها برای شما روزی بیرون آورد».

پس هرگاه این را دانستید و شناختید که آفریننده هستی همان کسی است که این آسمان را برافراشت و این زمین را گستراند و شما را از نیستی به هستی پدید آورد و روزی‌ها را برای شما رویاند؛ دیگر کسی را که قادر به هیچ کاری نیست با او همتراز قرار ندهید و هیچ‌چیز از حقوقِ او را متوجهِ عاجزِ ضعیفی که بر هیچ کاری توانا نیست، نسازید. و از این رو فرمود: ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا﴾ «پس برای خدا همتایانی قرار ندهید»؛ یعنی شریکانی که حقوقِ او در عبادت را برای آنان صرف کنید؛ ﴿وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ «در حالی که می‌دانید» که اوست یگانه پروردگارِ بی‌همتا، زنده‌کننده و میراننده، قادر بر هر چیز و کسی که به تنهایی سزاوار پرستش است». پایان سخن ایشان، رحمه الله.

فصل

مشرکان در دوران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ربوبیت خداوند متعال اقرار داشتند، اما در عبادت برای او شریک قائل می‌شدند. خداوند این کار را بر آنان انکار کرد، زیرا اقرار به ربوبیت برای ورود به اسلام کافی نیست تا زمانی که یگانه‌پرستی در بندگی (الوهیت) نیز به آن افزوده شود. خداوند متعال به پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید تا به مشرکانی که به ربوبیت خدا اعتراف دارند اما در عبادت دیگران را با او شریک می‌سازند، چنین بگوید:

﴿قُل لمن الأَرْضُ وَمَن فِيهَا إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلا تَذَكَّرُون * قُل لمن الأَرْضُ وَمَن فِيهَا إِن كُنتُمْ تَعْلَمُون * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلا تَذَكَّرُون * قُلْ مَن رَّبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ

الْعَرْشِ الْعَظِيمِ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلا تَتَّقُونَ * قُلْ مَن بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلا يُجَارُ عَلَيْهِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ﴾ [سورة المؤمنون: ۸۴ - ۸۹][۳۹]

«بگو: زمین و هر کس که در آن است از آنِ کیست، اگر می‌دانید؟ خواهند گفت: از آنِ خداست. بگو: پس آیا متذکر نمی‌شوید؟ بگو: پروردگار آسمان‌های هفت‌گانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟ خواهند گفت: خداست. بگو: پس آیا پروا نمی‌کنید؟ بگو: فرمانروایِ هر چیزی به دست کیست؟ و اوست که پناه می‌دهد و کسی در برابر او پناه داده نمی‌شود، اگر می‌دانید؟ خواهند گفت: از آنِ خداست. بگو: پس چگونه افسون می‌شوید؟»

مطلب معترضه

شیخ عبدالرحمن بن ناصر السعدی رَحِمَهُ ٱللَّهُ [۴۰] می‌گوید: راه‌های رسیدن به علمِ «لا اله الا الله» چند چیز است:

اول ـ و بلکه بزرگترینِ آن‌ها ـ تدبر در اسماء، صفات و افعال خداوند است که بر کمال، عظمت و جلال او دلالت دارند. این امر موجب می‌شود انسان نهایت تلاش خود را در بندگی و پرستش پروردگار کاملی به کار گیرد که تمام ستایش‌ها، بزرگواری‌ها، جلال و جمال از آنِ اوست.

---

[۳۹] . ببینید ابن کثیر در تفسیر این آیات چه گفته است، همچنین شنقیطی در تفسیر آیه ۳۱ یونس، آیه ۱۰۶ یوسف و آیه ۹ اسراء از ابتدای کلامش: «و قرآن عظیم بارها با اقرار کافران به ربوبیت او، که جلال و عظمتش باد، علیه آنها دلیل می‌آورد...».

[۴۰] . او دانشمند، مفسر و فقیه برجسته، شیخ عبدالرحمن بن ناصر السعدی، یکی از علمای برجسته نجد است. او در شهر عنیزه در منطقه قصیم ساکن شد. او در سال ۱۳۰۷ هجری قمری متولد شد و در سال ۱۳۷۶ هجری قمری درگذشت. تعدادی از شاگردان نزد او درس خواندند و بعدها از علمای برجسته مسلمانان شدند، مانند شیخ عبدالله بن عبدالعزیز بن عقیل، شیخ عبدالله بن عبدالرحمن البسام، شیخ محمد بن صالح العثیمین و دیگران. زندگینامه او را در کتاب «علمای نجد در طول هشت قرن» نوشته شیخ عبدالله بن عبدالرحمن البسام رحمه الله، ببینید.

دوم: دانستن اینکه خداوند متعال در آفرینش و تدبیر جهان یگانه است، پس از این طریق دانسته می‌شود که او در الوهیت و شایستگی پرستش نیز یگانه است.[41]

سوم: دانستن اینکه او در بخشیدن نعمت‌های ظاهری و معنوی و دینی و دنیوی یگانه است. این امر موجب تعلق قلب به او، محبت به او و پرستش او به تنهایی و بدون شریک می‌شود.

چهارم: آنچه می‌بینیم و می‌شنویم از پاداش‌هایی که به اولیای موحد خود می‌دهد (مانند یاری و نعمت‌های زودهنگام) و عقوبت‌هایی که به دشمنان مشرک خود می‌رساند. این امر انگیزه‌ای است تا بدانیم تنها او شایسته تمام عبادات است.

پنجم: شناخت ویژگی‌های بت‌ها و همتایانی که به جای خدا پرستیده می‌شوند؛ اینکه آن‌ها از هر جهت ناقص‌اند، ذاتا نیازمندند، مالک سود و زیان، مرگ، حیات و رستاخیز خود و پرستندگانشان نیستند، پرستندگان خود را یاری نمی‌کنند و حتی به اندازه ذره‌ای در جلب خیر یا دفع شر سودی نمی‌رسانند. علم به این امور، موجب علم به «لا اله الا الله» و بطلان الوهیت غیر او می‌شود.

ششم: اتفاق نظر و هم‌سویی کتاب‌های آسمانی بر این موضوع.

هفتم: اینکه برگزیدگانِ خلق که از نظر اخلاق، عقل، اندیشه، درستی و علم کامل‌ترینِ آفریدگانند - یعنی رسولان، پیامبران و عالمان ربانی - به این حقیقت برای خداوند شهادت داده‌اند.

---

[41] . این موضوع دو فصل پیش توضیح داده شد.

هشتم: دلایل آفاقی و انفسی (در جهان و در درون انسان) که خداوند برپا داشته و به بزرگترین شکل بر توحید دلالت دارند و با زبان حال خود، به واسطه ظرافت‌های آفرینش، حکمت‌های بدیع و شگفتی‌های خلقت، این حقیقت را فریاد می‌زنند.

هنگامی که بنده در برخی از این راه‌ها - که خداوند با آن‌ها مردم را بسیار به سوی «لا اله الا الله» فراخوانده و در کتابش آشکار و تکرار کرده - تأمل کند، ناگزیر به یقین و علم دست می‌یابد؛ چه رسد به زمانی که همه این دلایل جمع، هم‌سو و متفق شوند و از هر سو براهین توحید اقامه گردد؟! در اینجاست که ایمان و علم در قلب بنده چنان ریشه می‌دواند که مانند کوه‌های استوار می‌گردد و شبهات و خیالات آن را نمی‌لرزاند و تکرار باطل و شبهات تنها بر رشد و کمال آن می‌افزاید. با این حال، اگر به آن دلیلِ بزرگ و امرِ سترگ، یعنی تدبر در این قرآن عظیم و تأمل در آیاتش بنگری، درخواهی یافت که این بزرگترین درگاه برای رسیدن به علم توحید است و از جزئیات و کلیات آن چیزهایی به دست می‌آید که در غیر آن یافت نمی‌شود. پایان.

شرح شروط لا اله الا الله

شرط اول: علم یقینی به معنای آن و ضد آن جهل است.

معنای این شرط آن است که بنده بداند تنها خداوند مستحق تمام انواع عبادت است و غیر خدا شایستگی هیچ‌گونه عبادتی را ندارد.

پس جمله «لا اله الا الله» یعنی: هیچ معبود بر حقی جز الله وجود ندارد.

جمله «وحده» (به تنهایی)؛ تأکیدی است بر اثبات یگانگی خداوند در استحقاق عبادت.

جمله «لا شریک له» (هیچ شریکی ندارد)؛ تأکیدی است بر نفی شریک.

به این سه تأکید بر انحصار حق عبادت برای خدا بنگرید: اول انحصار با حرف (إلا)، دوم کلمه (وحده) و سوم جمله (لا شریک له). این‌ها تأکید در پی تأکید است تا اهمیت مقام توحید نشان داده شود.

بنابراین کسی که کلمه «لا اله الا الله» را بر زبان بیاورد اما معنایش را نداند، سودی برایش نخواهد داشت، زیرا به آنچه این کلمه بر آن دلالت دارد اعتقاد نیافته است؛ مانند کسی که به زبانی سخن بگوید که آن را نمی‌فهمد.

از جمله آیاتی که معنای «لا اله الا الله» را روشن می‌سازد:

﴿ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ ۚ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴾

«بگو: ای اهل کتاب، بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است: اینکه جز خدا را نپرستیم و چیزی را با او شریک نسازیم و برخی از ما برخی دیگر را به جای خدا به پروردگاری نگیرند.»

معنای ﴿ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ﴾ این است که ما و شما در منحصر کردن عبادت برای خدا و ترک کامل شرک برابر باشیم.

همچنین ابراهیم خلیل علیه السلام فرمود:

﴿إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمّا تَعْبُدُونَ ۞ إِلّا الّذِي فَطَرَنِي فَإِنّهُ سَيَهْدِينِ ۞ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾

«من از آنچه شما می‌پرستید بیزارم، جز آن کس که مرا آفریده است، که او مرا هدایت خواهد کرد و آن را کلمه‌ای ماندگار در نسل‌های پس از خود قرار داد اشد که آنان [به سوی توحید] بازگردند.»

این همان حقیقتِ معنای «لا اله الا الله» است؛ یعنی بیزاری از هر آنچه به جای خدا پرستیده می‌شود (که این بخشِ نفی است) و خالص کردن عبادت تنها برای خدا (که این بخشِ اثبات است). هر کس این را محقق سازد و بداند، به علمِ این کلمه دست یافته است.

شیخ عبدالرحمن سعدی رَحِمَهُ ٱللَّهُ در تفسیر آیه: ﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾

«و آنان که جز او [خدا] را می‌خوانند اختیار هیچ شفاعتی را ندارند؛ مگر کسی که به حق گواهی داده است و آنان خود می‌دانند.»

می‌گوید: یعنی با زبان خود بیان کرده، با قلب خود اقرار نموده و به آنچه شهادت داده عالم باشد. شرط است که شهادت او «به حق» باشد و آن شهادت به یگانگی خداوند متعال و نبوت و رسالت پیامبران و درستی اصول و فروع و حقایق و احکام دینی است که آورده‌اند. اینان کسانی هستند که شفاعتِ شفاعت‌کنندگان در حقشان سودمند است و از عذاب خدا رهایی یافته و به پاداش او می‌رسند. پایان.[۴۲]

عبارت وهم يعلمون یعنی با قلب خود آنچه را زبانشان گفته می‌دانند. پس خداوند «علم» را شرط شهادت به حق (یعنی شهادت لا اله الا الله) قرار داده است.

همچنین خداوند به پیامبرش فرمود:

﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [سورة محمد: ۱۹]

«پس بدان که هیچ معبودی [به حق] جز الله نیست.»

خطاب الله متعال به رسول الله ﷺ که فرمود: ﴿ فَاعْلَمْ ﴾ (پس بدان) در اینجا امر به دانستن معنای «لا اله الا الله» است. در این آیه ابتدا به علم امر شده و سپس فرموده ﴿وَٱسْتَغْفِرْ لِذَنۢبِكَ﴾ (و برای گناهت آمرزش بخواه) که امر به عمل است، تا همیشه بر تقدم علم بر عمل آگاه سازد. به همین دلیل بخاری در «صحیح» خود بابی را با عنوان «باب العلم قبل القول والعمل» (باب علم پیش از گفتار و کردار) نام‌گذاری کرده و این آیه را ذکر نموده است.

شیخ سعدی می‌گوید: علم لزوماً باید با اقرار قلب و شناختِ معنایِ آنچه دانستنش خواسته شده همراه باشد و کمال آن این است که به مقتضای آن عمل شود. این علمی که خدا به

---

[۴۲] . به تفسیر آیة في كتابش«تيسير الكريم الرحمن في تفسير كلام المنان» مراجعه كنيد.

آن فرمان داده (علم به توحید) بر هر انسانی فرض عین است و از هیچ کس ساقط نمی‌شود، بلکه همه به آن نیازمندند. پایان.

از جمله دلایل وجوب علم به معنای «لا اله الا الله»، حدیث مرفوع عثمان بن عفان است:

قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «من مات وهو يعلم أنه لا إلـه إلا الله دخل الجنة.»

«رسول خدا صفرمودند: هر کس بمیرد در حالی که می‌داند معبودی [به حق] جز الله نیست، وارد بهشت می‌شود.»

شاهد در عبارت (وهو یعلم) است که نشان می‌دهد علم به این شهادت، شرط ورود به بهشت است.

خلاصه سخن اینکه علم به معنای کلمه توحید و فهم مضمون آن، از شروط تحقق آن است.

شرط دوم: قبولِ آن و ضد آن رد کردن و ایمان نیاوردن به مقتضیات آن است.

هنگامی که بنده شرط علم را شناخت، باید آنچه را «لا اله الا الله» بر آن دلالت دارد بپذیرد. قبول به معنای تصدیق یک چیز همراه با رضایت قلبی است. دلیل آن از قرآن:

﴿آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ ۚ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ ۚ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا ۖ غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ [سوره بقره: ۲۸۵]

«پیامبر به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده ایمان آورد و مؤمنان نیز [چنین کردند]. هر یک به خدا و فرشتگانش و کتاب‌هایش و پیامبرانش ایمان آوردند [و گفتند:] ما میان هیچ‌یک از پیامبران او فرق نمی‌گذاریم و گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا، آمرزش تو را می‌خواهیم و بازگشت به سوی تو است.»

شیخ صالح فوزان می‌گوید: از مقتضیات «لا اله الا الله»، پذیرش شریعت و قوانین خداوند در عبادات، معاملات، حلال و حرام و رد کردن هر قانونی است که با شرع اسلام سازگار نباشد. خداوند می‌فرماید:

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ﴾ [سوره شوری: ۲۱]

«آیا آنان شریکانی دارند که از دین برایشان چیزهایی تشریع کرده‌اند که خدا به آن اجازه نداده است؟»

پس باید تشریع خداوند پذیرفته شود و قوانین وضعی (بشریِ مخالف) رد شود. معنای این سخن، رد تمام بدعت‌ها و خرافاتی است که شیاطین انس و جن در عبادات می‌سازند. هرکس چنین چیزهایی را بپذیرد، در طاعت مشرک شده است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾ [سوره انعام: ۱۲۱]

«و اگر از آنان اطاعت کنید، قطعاً شما هم مشرک خواهید بود.»

و نیز: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ [توبه: ۳۱]

«آنان دانشمندان و راهبان خود را به جای خدا معبودانی برای خود گرفتند.»پایان.[۴۳]

ضد قبول، «رد کردن» است؛ خواه این رد از روی انکار و لجاجت (جحود) باشد یا از روی جهل. مثال جحود، وضعیت مشرکان قریش بود که معنای کلمه را فهمیدند اما نپذیرفتند و تکبر ورزیدند. خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ * وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ﴾ [سوره صافات: ۳۵-۳۶]

---

[۴۳] . «لا إلـه إلا الله ، معناها مكانتها ، فضلها ، وآثارها في الفرد والمجتمع» ، ص ۲۱ – ۲۲ ، ناشر: دار العاصمة – الرياض.

«آنان چنین بودند که چون به ایشان گفته می‌شد هیچ معبودی جز الله نیست، تکبر می‌ورزیدند و می‌گفتند: آیا ما معبودان خود را به خاطر شاعری دیوانه رها کنیم؟»

اما جهل، حالِ کسی است که اصلاً دین اسلام را نشناخته است.

شرط سوم: اخلاص در آن و ضد آن افتادن در دام شرک است.

ضد اخلاص، شرک است. اخلاص به معنای خالص کردن عبادات تنها برای خداوند متعال و پاک ساختن آن از روی آوردن به مخلوقات است؛ آن مخلوق هر چه که باشد، فرشته، پیامبر، ولی یا غیر آن‌ها؛ و آن عبادت هر چه که باشد، دعا، ذبح (قربانی)، سجده یا غیر آن. دلیل وجوب اخلاص این سخن خداوند متعال است: ﴿فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَّهُ الدِّينَ * أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾ [سوره زمر:۲ -۳]

«پس خدا را بپرست در حالی که دین خود را برای او خالص کرده‌ای. آگاه باشید که دین خالص تنها از آنِ خداست.»

و سخن خداوند متعال: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ﴾ [سوره بینه: ۵]

«و به آنان دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را بپرستند در حالی که دین خود را برای او خالص کرده و حق‌گرا باشند.»

سخن خداوند متعال: ﴿قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَّهُ الدِّينَ * وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ * قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ * قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَّهُ دِينِي * فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُم مِّن دُونِهِ﴾ [سوره زمر:۱۱- ۱۵] «بگو: من مأمورم که خدا را بپرستم در حالی که دینم را برای او خالص کرده باشم. و مأمورم که نخستین مسلمانان باشم. بگو: من

اگر پروردگارم را نافرمانی کنم، از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم. بگو: تنها خدا را می‌پرستم در حالی که دینم را برای او خالص کرده‌ام. پس شما هر چه را جز او می‌خواهید بپرستید.»

در حدیث عتبان بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمده است که گفت: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «خداوند آتش را بر کسی که بگوید لا اله الا الله و با آن تنها رضای خدا را بطلبد، حرام کرده است.»

از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسید: خوشبخت‌ترین مردم به شفاعت شما در روز قیامت کیست؟ فرمودند: «خوشبخت‌ترین مردم به شفاعت من در روز قیامت کسی است که از روی خلوص قلب یا جانش بگوید لا اله الا الله.» (و در روایت امام احمد آمده است: خالصانه از جانب خودش بگوید لا اله الا الله).[٤٤]

ابن کثیر رَحِمَهُ اللَّهُ[٤٥] در تفسیر سخن خداوند متعال ﴿فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَّهُ الدِّينَ * أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾ می‌گوید: «یعنی تنها خدا را بپرست که شریکی ندارد و خلق را به این امر دعوت کن و به آنان اعلام کن که عبادت جز برای او که یگانه است شایسته نیست و او هیچ شریک، همتا و مانندی ندارد.» به همین دلیل فرمود: ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾، یعنی هیچ عملی پذیرفته نمی‌شود مگر عملی که انجام‌دهنده در آن تنها برای خدای یگانهِ بی‌شریک اخلاص ورزیده باشد.» پایان.

شیخ عبدالرحمن سعدی رَحِمَهُ اللَّهُ در تفسیر آیه ۵ سوره بینه می‌گوید: «در تمام شرایع دستوری نیافتند جز اینکه خدا را بپرستند در حالی که دین را برای او خالص کرده باشند،

---

٤٤ . بخاري (٩٩) ، أحمد (٣٧٣/٢).

٤٥ . او عمادالدین، اسماعیل بن عمر بن کثیر است؛ اصالتاً بُصروی و دمشقی و پیرو مذهب شافعی. در آغاز قرن هشتم هجری متولد شد. نزد شیخ‌الاسلام ابن تیمیه رحمه‌الله تحصیل کرد و در فقه، تفسیر، نحو و تاریخ مهارت یافت. او تألیفات مفیدی دارد که مشهورترین آن‌ها کتاب «تفسیر القرآن العظیم» و کتاب «البدایة و النهایة» در تاریخ است. در سال ۷۷۴ هجری درگذشت. برای دیدن شرح حال او بنگرید به: «الدرر الکامنة» اثر ابن حجر، «شذرات الذهب» اثر ابن عماد و «البدر الطالع» اثر شوکانی. رحمهم الله.

یعنی در تمام عبادات ظاهری و باطنی خود تنها رضایت خدا و تقرب به او را بخواهند. زحُنَفَاءَ ظ یعنی روی‌گردان و متمایل از تمام ادیانی که با دین توحید مخالف‌اند.» پایان.[٤٦]

کلمه زحُنَفَاءَ ظ؛ «حِنف» به معنای تمایل است و در اینجا مقصود تمایل از شرک به سوی توحید است که تأکیدی بر معنای زمُخْلِصِينَ ظ می‌باشد.

سخن پیامبر که «آتش بر او حرام شده است»؛ یا به معنای تحریم ابدی است، زیرا ثابت شده است که برخی از مؤمنان به دلیل گناهان کبیره‌ای که مرتکب شده‌اند در آتش عذاب می‌شوند و سپس خداوند پس از پاک شدنشان در آتش، آنان را به بهشت می‌برد. یا اینکه مقصود این است که خداوند ورود ابتدایی آنان به آتش را حرام کرده است، زیرا آنان آنچه را خدا دستور داده انجام داده و آنچه را نهی کرده را ترک کردند.

سخن ایشان: «خوشبخت‌ترین مردم به شفاعت من»؛ روشن است که در روز قیامت شفیعان متعددی وجود دارند؛ پیامبران، فرشتگان، مؤمنان، کودکان، قرآن و غیر آن‌ها شفاعت می‌کنند و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز از جمله این شفیعان است. پس خوشبخت‌ترین مردم به شفاعت ایشان در روز قیامت کسی است که از روی اخلاص بگوید «لا اله الا الله». بنابراین، کسی که آن را به زبان بگوید ولی با اعضا و جوارحش با آن مخالفت کند (یعنی با جوارحش شرک بورزد) از این دایره خارج است. زیرا بسیاری از کسانی که خود را به اسلام منسوب می‌کنند این کلمه را می‌گویند، اما با این حال غیر خدا را می‌خوانند و برای غیر خدا قربانی می‌کنند. گفتار این افراد با کردارشان مطابقت ندارد، در نتیجه سهمی از شفاعت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نخواهند داشت؛ پس چه بزرگ است زیان آنان!

---

[٤٦] . به تفسیر آیه در کتابش «تيسير الكريم الرحمٰن في تفسير كلام المنان» مراجعه کنید.

از ابوشیبه خدری رَضِیَ اللهُ عَنْهُ روایت است که گفت: از رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می‌فرمود: «هر کس بگوید لا اله الا الله در حالی که قلبش در آن خالص باشد، وارد بهشت می‌شود.»

خلاصه آنکه، شرط اخلاص که در این آیات و احادیث آمده، دلالت روشنی دارد بر اینکه اخلاص از شروط صحت «لا اله الا الله» است؛ پس اگر بنده بخشی از عبادات خود را برای غیر خدا انجام دهد، آن شهادت باطل می‌شود، زیرا با منتفی شدن شرط، مشروط نیز منتفی می گردد.

شرط چهارم: محبت به آن و به آنچه بر آن دلالت دارد و ضد آن بغض نسبت به این کلمه است.

از شروط «لا اله الا الله» محبت به آن است؛ یعنی دوست داشتن آنچه بر آن دلالت دارد (اخلاص و نفی شرک). این امر مستلزم دوست داشتن اهل توحید، دوست داشتن کتاب‌هایی که به توحید خالص دعوت می کنند و علمایی است که به سوی آن می‌خوانند.

همچنین محبت به «لا اله الا الله» مستلزم ضد آن است، یعنی نفرت از کسی که این کلمه را ناخوشایند می‌دارد و از آن تکبر می‌ورزد (یعنی کافران).

پس کسی که از توحید، اهل آن، کتاب‌هایی که به آن دعوت می کنند و علمایی که به خاطر دعوتشان به توحید از آنان متنفر باشد، این شرط را نقض کرده است.

همچنین کسی که معبودان باطل (شریکان و بت‌ها) یا دشمنانِ کلمه «لا اله الا الله» (کافران) را دوست بدارد و از دشمنی با آنان دست بکشد، در تحقق این شرط دچار نقص شده است؛

بلکه اگر برای نابودی دین با آنان علیه مسلمانان همکاری کند، ممکن است کارش به مرز کفر برسد.

شیخ حافظ حکمی رَحِمَهُ ٱللَّهُ می‌گوید: «نشانه محبت بنده به پروردگارش، مقدم داشتن خواسته‌های خداست هرچند با هوای نفس او مخالف باشد؛ و دشمن داشتن آنچه پروردگارش دشمن می‌دارد هرچند هوای نفسش به آن متمایل باشد؛ و دوستی با کسی که با خدا و پیامبرش دوستی می‌کند و دشمنی با کسی که با او دشمنی می‌ورزد و پیروی از پیامبر صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و دنبال کردن راه او و پذیرش هدایت او. تمام این نشانه‌ها شروط محبت هستند و وجود محبت با نبود یکی از این شروط غیرقابل تصور است.»

خداوند متعال درباره موالات (دوستی) و معاداة (دشمنی) در راه او می‌فرماید: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ﴾ [سوره ممتحنه: ۴] «قطعاً برای شما در [زندگی] ابراهیم و کسانی که با او بودند سرمشقی نیکوست، آن‌گاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از آنچه به جای خدا می‌پرستید بیزاریم. ما به شما کافر شدیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شد تا زمانی که به خدای یگانه ایمان بیاورید.»

ابن تیمیه رَحِمَهُ ٱللَّهُ می‌گوید: «برای قلب‌ها هیچ شادی و لذت کاملی جز در محبت خدا و تقرب به او و با کارهایی که دوست دارد وجود ندارد؛ و محبت او ممکن نیست مگر با روی‌گردانی از هر محبوب دیگری جز او. این حقیقت لا اله الا الله و همان آیین ابراهیم خلیل عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ و سایر پیامبران و مرسلین است.»

من (نویسنده) می‌گویم: برخی از مسلمانان به محبتِ کافران مبتلا شده‌اند که این حرام است؛ زیرا محبت به کافران همان معنای موالاتِ آنان را دارد (چرا که موالات همان محبت است). موالات با کافران بی‌شک نشان‌دهنده نقصی در تحقق شرط محبتِ کلمه «لا اله الا الله» است، زیرا محبت کامل مستلزم ضد خود است؛ یعنی دشمنی با آنچه با آن مخالف است و کسی که با آن مخالفت می‌ورزد.

آیات بسیاری در هشدار نسبت به موالات کافران وارد شده است؛ مانند سخن خداوند متعال:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ ۚ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ ۖ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ۚ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ۚ أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ ۚ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [سوره مجادله: ۲۲]

«هیچ قومی را نمی‌یابی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند، ولی با کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی می‌ورزند دوستی کنند، هرچند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا خویشاوندانشان باشند. آنان کسانی هستند که خدا ایمان را در دل‌هایشان نوشته و با روحی از جانب خود تأییدشان کرده است و آنان را به بهشت‌هایی وارد می‌کند که از زیر [درختان] آن جوی‌ها روان است، جاودانه در آن می‌مانند. خدا از آنان خشنود است و آنان نیز از او خشنودند. آنان حزب خدا هستند. آگاه باشید که حزب خدا همان رستگارانند.»

پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «مستحکم‌ترین دستگیره‌های ایمان، دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خداست.»[۴۷]

---

[۴۷] . این حدیث را احمد در کتاب مسند خود (جلد ۴، ص ۲۸۶) و ابن ابی شیبه در مصنف خود (حدیث شماره ۳۴۳۲۷، چاپ: دارالکتب العلمیة) از براء بن عازب رضی‌الله‌عنه روایت کرده‌اند. همچنین طبرانی آن را در المعجم الکبیر (جلد ۱۰، ص ۲۷۲) از عبدالله بن مسعود رضی‌الله‌عنه روایت کرده است. آلبانی این حدیث را با توجه به مجموع طرق آن در کتاب السلسلة الصحیحة (شماره ۱۷۲۸) «حَسَن» دانسته است.

و از انس شروایت است که پیامبر صفرمودند: «سه چیز است که در هر کس باشد شیرینی ایمان را می‌یابد» (و در لفظی دیگر: طعم ایمان را نمی‌چشد مگر کسی که سه خصلت در او باشد): «خدا و رسولش نزد او از هر چیز دیگری محبوب‌تر باشند؛ کسی را دوست بدارد و او را فقط برای خدا دوست بدارد و از بازگشت به کفر نفرت داشته باشد همان‌گونه که از افتادن در آتش نفرت دارد.»[۴۸]

از سهل بن معاذ از پدرش روایت است که رسول خدا صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «کسی که برای خدای تعالی ببخشد، برای خدای تعالی منع کند، برای خدای تعالی دوست بدارد، برای خدای تعالی دشمن بدارد و برای خدای تعالی ازدواج کند؛ قطعاً ایمانش کامل شده است.»[۴۹]

از ابوامامه رَضِيَ ٱللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول خدا صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «کسی که برای خدا دوست بدارد، برای خدا دشمن بدارد، برای خدا ببخشد و برای خدا منع کند؛ قطعاً ایمان را کامل کرده است.»[۵۰]

ابن قیم رَحِمَهُ ٱللَّهُ می‌گوید: «موالات (دوستی) صحیح نیست مگر با معاداة (دشمنی)، همان‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ أَفَرَأَيْتُم مَّا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ * أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ * فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴾ [سوره شعراء: ۷۵- ۷۷]

«آیا دیدید آنچه را که می‌پرستیدید، شما و پدران پیشین شما؟ پس قطعاً آن‌ها دشمن من هستند، جز پروردگار جهانیان.»

---

[۴۸] . بخاري (۱۶)؛ مسلم (۴۳) ، لفظ از بخاري است.
[۴۹] . ترمذی (حدیث شماره ۲۵۱۱)، احمد (جلد ۳، ص ۴۳۸)، ابویعلی (جلد ۳، ص ۶۰) و طبرانی در المعجم الکبیر (جلد ۲۰، ص ۴۱۲) آلبانی آن را «حَسَن» دانسته است، و محققان مسند احمد گفته‌اند: صحیح لغیره است.
[۵۰] . أبو داود (۴۶۸۱)، آلبانی آن را صحیح دانسته است.

پس این موالات و دوستی برای خلیل خدا (ابراهیم) محقق نشد مگر با تحقق این دشمنی؛ چرا که هیچ ولایتی جز برای خدا نیست و ولایت برای خدا جز با بیزاری از هر معبودی غیر از او ممکن نمی‌شود.»[۵۱]

از آنجا که محبت به کافران باعث نقص در تحقق «لا اله الا الله» می‌شود، خداوند محبت به کافران و ترک دشمنی با آنان را فساد نامیده است، چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ۚ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُن فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ﴾ [سوره انفال: ۷۳]

«و کسانی که کافر شدند، یاران [و هم‌پیمانان] یکدیگرند. اگر آن [دستور] را انجام ندهید، در زمین فتنه و فسادی بزرگ پدید خواهد آمد.»

شیخ عبدالرحمن سعدی رَحِمَهُ ٱللَّهُ در تفسیر این آیه شریفه می‌گوید: «﴿إِلَّا تَفْعَلُوهُ﴾ یعنی موالات با مؤمنان و دشمنی با کافران را؛ به این شکل که با همه آنان (مؤمنان و کافران) دوستی کنید یا با همه دشمنی کنید یا با کافران دوستی کرده و با مؤمنان دشمنی ورزید؛ ﴿تَكُن فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ﴾ . در این صورت شری بی‌شمار پدید می‌آید از جمله آمیخته شدن حق با باطل، مؤمن با کافر و از بین رفتن بسیاری از عبادات بزرگ مانند جهاد، هجرت و سایر مقاصد شرع و دین که اگر مؤمنان تنها یکدیگر را به ولایت و دوستی نگیرند، از دست می‌روند.» پایان.[۵۲]

---

[۵۱] . «الداء والدواء» ، ناشر: دار ابن الجوزي - دمام.

[۵۲] . به تفسیر آیه در کتابش «تيسير الكريم الرحمٰن في تفسير كلام المنان» مراجعه کنید.

نکته:

تعامل مسلمانان با کافران - مثلاً از طریق برقراری صلح، آتش‌بس، خرید و فروش و مانند آن - مستلزم موالات و دوستی نیست، بلکه از امور جایز است.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حالی وفات یافتند که زره ایشان نزد یک یهودی گرو بود. همچنین یک یهودی ایشان را به نان جو و روغنی کهنه دعوت کرد و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دعوت او را پذیرفتند. این امر دلالتی بر موالات از جانب ایشان نداشت، زیرا هدف ایشان دعوت بود، نه انس گرفتن و تمایل و گرایش که از مقتضیات موالات است.

در داستان صلح حدیبیه و صلحی که در آن رخ داد و جنگ برای ده سال متوقف شد، دلایل کافی برای جواز صلح با کافران وجود دارد.

در زمان ما - قرن پانزدهم هجری - برخی از افراد پرشور در فهم عقیده بیزاری از کافران دچار غلو شده‌اند. برخی از آنان از روی جهل گمان کرده‌اند که آتش‌بس، صلح یا تعامل با کافران جزو موالات با آنان محسوب می‌شود و این کار حرام بوده و در شریعت مطلقاً جایز نیست. سپس حاکمانی را که چنین کرده‌اند به موالات با کافران متهم ساخته و حتی این اتهام را به برخی از علمای بزرگ - به خاطر فتوای جواز آن در جهت تحقق مصلحت عمومی - نسبت داده‌اند؛ در حالی که فراموش کرده‌اند یا نمی‌دانند که بهترینِ خلق (پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) چنین کرده است.

تعامل با کافران نشان‌دهنده این است که اسلام دینی مناسب برای هر زمان و مکان است و در آن غل و زنجیر (سختی‌های طاقت‌فرسا) وجود ندارد. مصالح مسلمانان اقتضا می‌کند که

با مسلمانان و کافران تعامل داشته باشند؛ حتی گاهی مسلمانان نیاز دارند با برخی از کافران حربی (در حال جنگ) تعامل کنند و به همین دلیل برخی فقها در أبواب بیع (خرید و فروش)، شروطی برای تعامل با کافر حربی ذکر کرده‌اند و برخلاف گمان عده‌ای، آن را مطلقاً منع نکرده‌اند.

علاوه بر این، اسلام ازدواج با زن اهل کتاب (یهودی یا نصرانی) را با شروط مشخصی جایز دانسته است.

همچنین اسلام به عنوان یک واجب دستور داده است که مسلمان به پدر و مادر خود حتی اگر کافر باشند نیکی کند و این نیز نوعی تعامل است و دستور به قطع رابطه با آنان نداده است.

خلاصه اینکه، کفر موجب قطع تعامل نیست و تعامل نیز مستلزم دوستی و موالات با کافر نمی‌باشد. کسی که این را حرام بداند، آنچه را خدا حلال کرده حرام نموده است و تنها باید از خدا یاری جست.

فصلی در دسته‌بندی مردم در باب ولایت مؤمنان و بیزاری از کافران

سخن درباره شرح شرط چهارم را با ذکر خلاصه‌ای در این زمینه درباره انواع مردم در باب ولایت مؤمنان و بیزاری از کافران، از شیخ محمد بن عبدالوهاب رَحِمَهُ ٱللَّهُ به پایان می‌بریم. وی می‌گوید:

اصل دین اسلام و اساس آن دو چیز است:

اول: فرمان به عبادت خدای یگانهِ بی‌شریک، تشویق به آن، موالات (دوستی) در راه آن و تکفیر کسی که آن را ترک کند.

دوم: هشدار دادن نسبت به شرک در عبادت خدا، سخت‌گیری در آن، دشمنی در راه آن و تکفیر کسی که مرتکب آن شود.

مخالفانِ این اصول چند دسته‌اند:

سرسخت ترین مخالف، کسی است که با تمام موارد مخالفت ورزد.

شخصی وجود دارد که خدای یگانه را می‌پرستد، اما شرک را انکار نمی‌کند و با اهل شرک دشمنی نمی‌ورزد.

برخی با آنان دشمنی می‌کنند اما تکفیرشان نمی‌کنند.

برخی توحید را دوست ندارند و از آن متنفر هم نیستند.

برخی آنان (اهل توحید) را تکفیر کرده و گمان می‌کنند که توحید اهانت و بی‌حرمتی به صالحان است.»

برخی شرک را دشمن نمی‌دارند و دوست هم ندارند.

برخی شرک را نمی‌شناسند و آن را انکار هم نمی‌کنند.

برخی توحید را نمی‌شناسند و آن را انکار هم نمی‌کنند.

و برخی - که خطرناک‌ترین نوع هستند - به توحید عمل می‌کنند، اما قدر آن را نمی‌دانند، با کسی که آن را ترک کرده دشمنی نمی‌ورزند و آنان را تکفیر نمی‌کنند.

و برخی شرک را ترک کرده و از آن کراهت دارند، اما قدر توحید را نمی‌دانند، با اهل شرک دشمنی نمی‌کنند و آنان را تکفیر نمی‌کنند.

این‌ها[۵۳] با دین خداوند سبحان که پیامبران آورده‌اند مخالفت کرده‌اند؛ والله اعلم.

شرط پنجم: تسلیم و انقیاد در برابر آن با انجام اوامر و ترک نواهی.

از شروط «لا اله الا الله» انقیاد نسبت به مفاهیم آن است که همان عمل با جوارح است؛ یعنی عمل به واجبات الهی و ترک محرمات. دلیل این انقیاد سخن خداوند متعال است:

﴿وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾ [سوره زمر:۵۴] «و به سوی پروردگارتان بازگردید و تسلیم او شوید، پیش از آنکه عذاب به سراغ شما آید، آن‌گاه یاری نشوید.»

عبارت ﴿وَأَسْلِمُوا لَهُ﴾ شاهد این آیه است، زیرا حقیقت اسلام این است که بنده با قلب و جوارح خود تسلیم خداوند متعال شود و با توحید و اطاعت در برابر او منقاد گردد.

از دیگر دلایل وجوب انقیاد در برابر شریعت، سخن خداوند متعال است:

﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِندَ رَبِّهِ﴾ [سوره بقره: ۱۱۲] «آری، کسی که روی خود را تسلیم خدا کند در حالی که نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگارش محفوظ است.»

و سخن خداوند متعال: ﴿وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ﴾ [سوره لقمان:۲۲] «و هر کس روی خود را به سوی خدا تسلیم کند در حالی که نیکوکار باشد، قطعاً به دستگیره استواری چنگ زده است.»

---

[۵۳] . مخالفینی که قبلا ذکر شدند.

و سخن خداوند متعال: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا﴾ [سوره نساء: ۱۲۵] «و دین چه کسی بهتر است از آن کس که روی خود را تسلیم خدا کرده در حالی که نیکوکار است و از آیین حق‌گرایانه ابراهیم پیروی نموده است؟»

عبارت ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا﴾ یعنی هیچ دینی بهتر نیست و تسلیم کردنِ روی به سوی خدا، همان خضوع و انقیاد در برابر اوست و نیکوکاریِ در عمل (احسان)، با اخلاص برای خداوند متعال و پیروی از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ محقق می‌شود.

ابن کثیر رَحِمَهُ ٱللَّهُ در تفسیر آیه پیشین می گوید: خداوند متعال از کسی خبر می‌دهد که روی خود را تسلیم خدا کرده، یعنی عمل خود را برای او خالص نموده و منقاد فرمان و شریعت او شده است. به همین دلیل فرمود: ﴿وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾ ، یعنی در عمل خود نیکوکار است، با پیروی از اوامر و ترک نواهی؛ ﴿فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ﴾ یعنی پیمانی محکم از خداوند گرفته است که او را عذاب نکند. پایان.[۵۴]

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾ [سوره احزاب: ۳۶] «و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و پیامبرش کاری را مقرر کنند، در کارشان اختیاری داشته باشند؛ و هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند، قطعاً در گمراهیِ آشکاری گرفتار شده است.»

ابن کثیر رَحِمَهُ ٱللَّهُ در تفسیر این آیه می گوید: این آیه در تمامی امور عام است؛ به این معنا که اگر خدا و پیامبرش به چیزی حکم کنند، هیچ کس حق مخالفت ندارد و هیچ کس در اینجا اختیار، رأی یا سخنی ندارد، همان‌گونه که تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ

---

[۵۴] . به سخنان شنقیطی در «أضواء البیان» در تفسیر این آیه سوره نساء مراجعه کنید.

حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [سوره نساء: ۶۵] «نه چنین است، قسم به پروردگارت که آنان ایمان نمی‌آورند مگر اینکه در اختلافات خود، تو را داور قرار دهند و سپس از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.»

در حدیث آمده است: «قسم به کسی که جانم در دست اوست، هیچ‌یک از شما ایمان نیاورده است مگر آنکه خواسته‌اش تابع آن چیزی باشد که من آورده‌ام.»

به همین دلیل نسبت به مخالفت با آن سخت‌گیری کرده و فرموده است: ﴿وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾ [احزاب:۳۶] «هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند، بی‌تردید دچار گمراهی آشکار شده است.»

مانند این سخن خداوند متعال: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [سوره نور: ۶۳] «پس کسانی که از فرمان او سرپیچی می‌کنند، باید بترسند از اینکه فتنه‌ای به آنان برسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند. پایان.»

از مواردی که باید به آن توجه داشت این است که انقیاد نسبت به شریعت، از نشانه‌های محبت به خداوند متعال است، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾ [سوره آل عمران: ۳۱] «بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد و گناهانتان را بیامرزد.»

امام شافعی رَحِمَهُ ٱللَّهُ در ابیاتی که به وی منسوب است می‌گوید:

تعصِي الإلـه وأنت تزعم حبه هذا لَعَمْرِي في القياس بديع

لو كان حبك صادقا لأطعته إن المحب لمن يحب مطيع

نافرمانیِ خدا می‌کنی در حالی که ادعای محبت او را داری، به جانم قسم که این در قیاس، چیز عجیبی است

اگر محبتت راستین بود اطاعتش می‌کردی، که همانا فرد محب از کسی که دوستش دارد اطاعت می‌کند.

تفاوت بین انقیاد (فرمان‌برداری) و قبول (پذیرش) این است که قبول یک امر قلبی و مرتبط با قلب است، اما انقیاد، تسلیم شدنِ اعضا و جوارح در برابر اوامر خداوند متعال است. پس قبول، سبب است و انقیاد، اثر و نشانه آن؛ و خداوند هدایت‌گر است.

شرط ششم: یقین به آن، که همان کمال علم یقینی به این کلمه است و ضد آن شک در مفاهیم و مقتضیات آن است.

یقین همان کمال علم و تصدیق است و ضد آن شک و تردید است که پناه بر خدا، حالت منافقان است. دلیل وجوب یقین سخن خداوند متعال است:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [سوره حجرات: ۱۵] «مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده و سپس شک و تردیدی به خود راه ندادند و با اموال و جان‌های خود در راه خدا جهاد کردند؛ آنانند که راستگویانند.»

پس برای صدق ایمانشان به خدا و رسول، شرط کرد که شک نکنند ﴿ لم یرتابوا ﴾ ؛ یعنی در آنچه مأمور به ایمان به آن شده‌اند تردید نکنند که در رأس آن‌ها ایمان به کلمه «لا اله الا الله» و مفهوم آن یعنی یگانگی خدا در عبادت است.

دلیل از سنت بر اینکه یقین یک شرط است، سخن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ابوهریره س است: «هر کس را پشت این دیوار دیدی که گواهی می‌دهد لا اله الا الله و قلبش به آن یقین دارد، او را به بهشت بشارت ده.»

از ابوهریره رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «شهادت می‌دهم که معبودی جز خدا نیست و من رسول خدا هستم؛ هیچ بنده‌ای با این دو کلمه خدا را ملاقات نمی‌کند - در حالی که در آن‌ها شکی نداشته باشد - مگر آنکه وارد بهشت می‌شود.»[۵۵]

بنابراین، یقین مستلزم نفی شک و تردید است. کسی که به مقتضیات کلمه توحید یقین نداشته باشد، صرفاً به زبان آوردنِ آن در روز قیامت و در قبر هنگام سؤال دو فرشته سودی به حالش نخواهد داشت؛ زیرا تنها تلفظی زبانی بوده و اعتقاد قلبی وجود نداشته است. همان‌طور که می‌دانیم، ایمان اعتقاد به قلب، اقرار به زبان و عمل به ارکان (جوارح) است که با طاعات افزایش و با گناهان کاهش می‌یابد.

در حدیث براء بن عازب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ درباره سؤال دو فرشته از میت پس از دفن، دلیلی بر این مدعا وجود دارد؛ از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثابت شده است که درباره شخص کافر فرمودند دو فرشته نزد او می‌آیند و او را می‌نشانند و به او می‌گویند: پروردگارت کیست؟ می‌گوید: هاه هاه، نمی‌دانم. به او می‌گویند: دینت چیست؟ می‌گوید: هاه هاه، نمی‌دانم. به او

---

[۵۵] . مسلم: (شماره ۲۷) از ابوهریره رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت کرده است که گفت: ما همراه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سفری بودیم. توشه‌های مردم تمام شد، تا جایی که تصمیم گرفتند برخی از شترهایشان را (برای غذا) ذبح کنند. عمر گفت: ای رسول خدا، اگر آنچه از توشه‌های مردم باقی مانده را جمع می‌کردی و بر آن دعا می‌نمودی (چه می‌شد؟). پس چنین کرد. صاحب گندم، گندمش را آورد و صاحب خرما، خرمایش را آورد. مجاهد گفت: و صاحب هسته، هسته‌هایش را آورد. گفتم: با هسته‌ها چه می‌کردند؟ گفت: آنها را می‌مکیدند و روی آن آب می‌نوشیدند. پس پیامبر بر آن‌ها دعا کرد تا اینکه مردم، ظرف‌های توشهٔ خود را پر کردند. سپس در آن هنگام فرمود:«گواهی می‌دهم که هیچ معبودی جز خدا نیست و من فرستادهٔ خدایم؛ هیچ بنده‌ای که بدون شک و تردید این دو را (با ایمان) ملاقات کند، مگر آنکه وارد بهشت می‌شود.»

می‌گویند: این مردی که در میان شما مبعوث شد کیست؟ می‌گوید: هاه هاه، نمی‌دانم.[۵۶] پس ندا دهنده‌ای از آسمان ندا می‌دهد که او تکذیب کرد؛ بستری از آتش برایش بگسترانید و دری از جهنم به رویش باز کنید. پس از گرما و باد سوزان جهنم به او می‌رسد و قبرش چنان بر او تنگ می‌شود که دنده‌هایش در هم فرو می‌رود. مردی زشت‌رو، با لباس‌های کثیف و بوی بد نزد او می‌آید و می‌گوید: بشارت باد تو را به چیزی که ناراحتت می‌کند، این همان روزی است که به تو وعده داده می‌شد. کافر می‌گوید: تو کیستی؟ که چهره‌ات چهره‌ای است که با خود شر می‌آورد! می‌گوید: من عمل پلید تو هستم. کافر می‌گوید: پروردگارا، قیامت را برپا مکن.[۵۷]

پس شخصِ شک‌کننده، پناه بر خدا، کافر است؛ زیرا به اصل دین اسلام که همان شهادت «لا اله الا الله» است یقین ندارد.

اما مؤمنی که به شهادت «لا اله الا الله» و عقاید نهفته در آن یقین دارد، بدون تردید و لکنت به دو فرشته پاسخ می‌دهد. در ادامه همان حدیث آمده است که دو فرشته نزد مؤمن می‌آیند، او را می‌نشانند و می‌گویند: پروردگارت کیست؟می‌گوید: پروردگارم الله است. می‌گویند: دینت چیست؟ می‌گوید: دینم اسلام است. می‌گویند: این مردی که در میان شما مبعوث شد کیست؟ می‌گوید: او رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. می‌گویند: علم تو از کجاست؟ می‌گوید: کتاب خدا را خواندم، به آن ایمان آوردم و آن را تصدیق کردم. پس ندا دهنده‌ای

---

[۵۶] . این، محل استشهاد از حدیث است، و آن سخن اوست که گفت: «هاه هاه، نمی‌دانم». این عبارت دلالت دارد بر اینکه او نسبت به لوازمِ گفتنِ کلمهٔ توحید یقین نداشت؛ پس ـ پناه بر خدا ـ هلاک شد، چنان‌که خواهد آمد.

[۵۷] . این حدیث را امام احمد در «مسند» (جلد ۴، صفحهٔ ۲۸۷) در قالب حدیثی طولانی روایت کرده است، همچنین ابو داود آن را در (شمارهٔ ۴۷۵۳) آورده است. محققان «مسند» سند آن را صحیح دانسته‌اند و گفته‌اند: راویان آن از راویان صحیح (بخاری و مسلم) هستند. همچنین الالبانی آن را صحیح دانسته است؛ همان‌گونه که در «صحیح الجامع» (شمارهٔ ۱۶۷۶) و «مشکاة المصابیح» (شمارهٔ ۱۶۳۰) تصحیح کرده است.

در آسمان ندا می‌دهد که بنده‌ام راست گفت؛ بستری از بهشت برایش بگسترانید، لباسی از بهشت بر او بپوشانید و دری از بهشت به رویش باز کنید.

پیامبر فرمودند: پس از نسیم و عطر بهشت به او می‌رسد و قبرش تا جایی که چشم کار می‌کند برایش گشاده می‌شود.

فرمودند: مردی خوش‌سیما، با لباس‌های زیبا و بوی خوش نزد او می‌آید و می‌گوید: بشارت باد تو را به چیزی که شادت می‌کند، این همان روزی است که به تو وعده داده می‌شد. مؤمن به او می‌گوید: تو کیستی؟ چهره‌ات چهره‌ای است که با خود خیر می‌آورد.

می‌گوید: من عمل صالح تو هستم. مؤمن می‌گوید: پروردگارا قیامت را برپا کن تا به سوی خانواده و مالم بازگردم.

بخاری در صحیح خود از هشام بن عروه، از همسرش فاطمه بنت منذر، از اسماء بنت ابی‌بکر، از خواهرش عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روایت کرده است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «... و به من وحی شده است که شما در قبرها مورد آزمایش قرار می‌گیرید، مشابه یا نزدیک به فتنه دجال - اسماء گفت نمی‌دانم کدام یک را فرمودند -. یکی از شما را می‌آورند و به او گفته می‌شود: درباره این مرد چه می‌دانی؟

اما شخص مؤمن یا موقن (اهل یقین) - اسماء گفت نمی‌دانم کدام یک را فرمودند - می‌گوید: او محمد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که با دلایل روشن و هدایت نزد ما آمد و ما او را اجابت کردیم، ایمان آوردیم و پیروی کردیم. به او گفته می‌شود: با آرامش بخواب، ما می‌دانستیم که تو اهل یقین بودی.

اما شخص منافق یا شک‌کننده (مرتاب) - اسماء گفت نمی‌دانم کدام یک را فرمودند - می‌گوید: نمی‌دانم، شنیدم مردم چیزی می‌گویند، من هم همان را گفتم.»

این دو حدیث، حال فردی که به کلمه توحید یقین دارد و نعمتی که در قبر به او داده می‌شود، همچنین حال فردی که در کلمه توحید شک دارد و عذابی که پیشاپیش در قبر به او می‌رسد را روشن می‌کند.

شک، از صفات منافقان نیز هست. خداوند متعال در توصیف آنان می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾ [سوره توبه: ۴۵] «تنها کسانی از تو اجازه [برای نرفتن به جهاد] می‌خواهند که به خدا و روز قیامت ایمان ندارند و دل‌هایشان دچار شک و تردید شده است، پس آن‌ها در شک خود سرگردانند.»

و می‌فرماید: ﴿مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَٰلِكَ لَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ﴾ [سوره نساء: ۱۴۳] «در میان آن [دو گروه] سرگردانند؛ نه با اینانند و نه با آنان.»

خداوند متعال بیان کرده است که شک و تردیدی که در دل منافقان است، یک بیماری است، چنان‌که می‌فرماید: ﴿أَفِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ ۚ بَلْ أُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [سوره نور: ۵۰] «آیا در دل‌هایشان بیماری است، یا شک کرده‌اند، یا می‌ترسند که خدا و پیامبرش بر آنان ستم کنند؟ بلکه آنان خود ستمکارند.»

شرط هفتم: صدق (راستگویی) در آن، که همان تطابق ایمان قلبی با گفتار زبانی و عمل جوارح است و ضد آن نفاق است.

از شروط تحقق «لا اله الا الله»، راستی و صداقتی است که با دروغ منافات دارد. این صداقت عبارت است از تطابق آگاهی به معنای کلمه «لا اله الا الله» (که جایگاهش عقل است) با ایمان به آن (که جایگاهش قلب است) با تلفظ آن (که جایگاهش زبان است) و با انقیاد و فرمان‌برداری جوارح نسبت به آنچه این کلمه بر آن دلالت دارد. پس شناخت عقلی، ایمان قلبی، گفتار زبانی و عمل جوارح را تصدیق می‌کند.

دلیل صدق از قرآن، سخن خداوند متعال است: ﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۖ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾ [سوره عنکبوت: ۳] «و مسلماً کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم؛ تا خدا کسانی را که راست گفته‌اند معلوم دارد و دروغگویان را [نیز] بشناساند.»

یعنی در جان و مالشان آزمایش می‌شوند تا مخلص از منافق و راستگو از دروغگو بازشناخته شود.

دلیل صدق از سنت، روایتی است که بخاری از انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نقل کرده است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - در حالی که معاذ پشت سر ایشان سوار بود - فرمودند: ای معاذ بن جبل! گفت: لبیک و سعدیک یا رسول خدا.

فرمودند: ای معاذ!

گفت: لبیک و سعدیک یا رسول خدا. (سه بار تکرار کرد).

فرمودند: «هیچ‌کس نیست که از روی صدق دل شهادت دهد که لا اله الا الله و محمد رسول الله، مگر آنکه خداوند او را بر آتش حرام می‌کند.»

معاذ گفت: ای رسول خدا، آیا مردم را از این موضوع باخبر نکنم تا خوشحال شوند؟

فرمودند: «در آن صورت به آن تکیه می‌کنند (و عمل را رها می‌کنند).» معاذ در هنگام مرگ، از ترس گناه (کتمان علم) این موضوع را بازگو کرد.[۵۸]

و از رفاعه جهنی رَضِیَ اللهُ عَنْهُ روایت است که گفت: با رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ باز می‌گشتیم، تا اینکه به منطقه کدید (یا قدید) رسیدیم. مردانی از ما شروع کردند به اجازه گرفتن برای رفتن نزد خانواده‌هایشان و پیامبر به آنان اجازه می‌داد. پس رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ برخاست، حمد و ثنای الهی را به جای آورد و سپس فرمود: «چه شده است مردانی را که آن طرفِ درختی که نزدیک رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ است، برایشان منفورتر از طرف دیگر است؟» (یعنی دور شدن از پیامبر را ترجیح می‌دهند).

در آن هنگام کسی از قوم را ندیدیم جز آنکه می‌گریست. مردی گفت: هر کس پس از این از شما اجازه بگیرد نادان است.

در این هنگام پیامبر حمد خدا را به جای آورد و فرمود: «در پیشگاه خداوند شهادت می‌دهم؛ هیچ بنده‌ای نمی‌میرد که صادقانه از ته دل به لا اله الا الله و به اینکه من رسول خدا هستم گواهی دهد و سپس در راه راست گام بردارد، مگر آنکه وارد بهشت می‌شود.»[۵۹]

---

[۵۸] . او این کار را به خاطر ترس از گرفتار شدن در گناهِ کتمانِ علم انجام داد؛ و چیزی که اصلاً او را به کتمان (سخن) واداشته بود، ترسش از این بود که مردم این حدیث را بد بفهمند؛ به این صورت که به گفتنِ دو شهادت (شهادتین) اکتفا کنند و عمل (به لوازم و احکام دین) را رها نمایند. زیرا از عوام مردمی که حقوق و لوازمِ شهادتین را نمی‌دانند، چنین رفتاری ممکن است سر بزند؛ و خداست که یاری‌دهنده است. برای توضیح این حدیث، به شرحِ ابن حجر رحمه‌الله در «فتح» (فتح الباری) مراجعه کن. این حدیث را بخاری (شمارهٔ ۱۲۸) و احمد در «مسند» خود (جلد ۵، صفحهٔ ۲۳۳) روایت کرده‌اند.

[۵۹] . این حدیث را احمد در مسند خود (جلد ۴، صفحهٔ ۱۶) روایت کرده است، و محققان المسند سند آن را صحیح دانسته‌اند.

و از عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که گفت: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «هرگاه مؤذن گفت: الله اکبر، الله اکبر و یکی از شما گفت: الله اکبر، الله اکبر، سپس مؤذن گفت: اشهد ان لا اله الا الله، او نیز گفت: اشهد ان لا اله الا الله، سپس مؤذن گفت: اشهد ان محمدا رسول الله، او نیز گفت: اشهد ان محمدا رسول الله، سپس مؤذن گفت: حی علی الصلاة، او گفت: لا حول ولا قوة الا بالله، سپس مؤذن گفت: حی علی الفلاح، او گفت: لا حول ولا قوة الا بالله، سپس مؤذن گفت: الله اکبر، الله اکبر، او نیز گفت: الله اکبر، الله اکبر، سپس مؤذن گفت: لا اله الا الله و او نیز از ته دل گفت: لا اله الا الله؛ وارد بهشت می‌شود.»[60]

ابن ابی حاتم در تفسیر سوره آل عمران ذیل آیه ﴿فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا﴾ [سوره آل عمران: ۲۰] از ربیع درباره ﴿فَقَدِ اهْتَدَوْا﴾ روایت کرده که گفت: هر کس این سخن را صادقانه از ته دل بگوید - یعنی ایمان بیاورد - قطعاً هدایت یافته است.

ضد صدق، (کذب) دروغ است و این امر با اعتقاد به چیزی که ناقض «لا اله الا الله» است، یا به زبان آوردن چیزی که مخالف آن است، یا خودداری جوارح از عمل محقق می‌شود. همه این‌ها از نشانه‌های نفاق است. خداوند متعال درباره منافقان می‌فرماید: ﴿يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ [سوره فتح: ۱۱] «با زبان‌های خود چیزی می‌گویند که در دل‌هایشان نیست.»

---

[60] . این حدیث را مسلم (شمارۀ ۳۸۵) روایت کرده است ـ و لفظ روایت از اوست ـ و ابن خزیمه نیز آن را در صحیح خود (جلد ۱، صفحۀ ۲۱۸) آورده است. ناشر: المکتب الإسلامی.

شرط هشتم: کفر به آنچه با آن منافات دارد و ضد آن، ایمان به تمام یا بخشی از چیزهایی است که با آن منافات دارد.

بدان - خداوند ما و شما را رحمت کند - از آنجا که تحقق شهادتین جز با نفی و اثبات به دست نمی‌آید، یعنی نفی تمام آنچه غیر از خدا پرستیده می‌شود و اثبات عبادت منحصراً برای خداوند یگانه‌ی بی‌شریک؛ برخی از اهل علم شرط هشتمی را به شرایط تحقق «لا اله الا الله» افزوده‌اند و آن کفر به چیزی است که با آن منافات دارد و از آن به «طاغوت» تعبیر می‌شود. دلیل این شرط از کتاب خدا، این سخن خداوند متعال است: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا﴾ [سورة البقرة: ٢٥٧]

«پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، قطعاً به دستگیره استواری چنگ زده است که گسستنی برای آن نیست.»

کفر به طاغوت در این آیه کریمه، همان نفی الوهیت غیر خدا در کلمه «لا اله الا الله» و خلع شرکا و همتایان از خداوند متعال و بیزاری جستن از آنهاست، ایمان به خدا در این آیه، همان اثبات الوهیت منحصراً برای خداوند متعال در همین کلمه است. پس هر کس این دو شرط را محقق سازد، «لا اله الا الله» را محقق ساخته است.

سنت شریف نیز بر وجوب کفر به آنچه با «لا اله الا الله» منافات دارد، دلالت می‌کند. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همواره معنای اسلام را با ذکر دو امر برای مردم تبیین می‌کردند: عبادت خدا و اجتناب از شرک؛ اجتناب از شرک همان معنای کفر به طاغوت است. چنان‌که در حدیث جبرئیل از ابوهریره رَضِيَ اللهُ عَنْهُ آمده است: «كَانَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَارِزًا يَوْمًا لِلنَّاسِ فَأَتَاهُ جِبْرِيلُ فَقَالَ: مَا الْإِيمَانُ؟ قَالَ: الْإِيمَانُ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَبِلِقَائِهِ وَرُسُلِهِ وَتُؤْمِنَ

بِالْبَعْثِ. قَالَ: مَا الْإِسْلَامُ؟ قَالَ: الْإِسْلَامُ أَنْ تَعْبُدَ اللّهَ وَلَا تُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمَ الصّلَاةَ، وَتُؤَدِّيَ الزّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ.»[٦١]

«روزی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در میان مردم حضور داشت که جبرئیل نزد ایشان آمد و گفت: ایمان چیست؟ فرمود: ایمان آن است که به خدا، فرشتگانش، کتاب‌هایش، دیدار او، پیامبرانش و به رستاخیز ایمان بیاوری. گفت: اسلام چیست؟ فرمود: اسلام آن است که خدا را بپرستی و چیزی را شریک او قرار ندهی، نماز را برپا داری، زکات واجب را بپردازی و رمضان را روزه بگیری.»

از ابوایوب انصاری رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت است که مردی گفت: ای رسول خدا، مرا از عملی آگاه کن که مرا به بهشت وارد کند. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «تَعْبُدُ اللّهَ وَلَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمُ الصّلَاةَ، وَتُؤْتِي الزّكَاةَ، وَتَصِلُ الرّحِمَ.»[٦٢]

«خدا را بپرستی و چیزی را شریک او قرار ندهی، نماز را برپا داری، زکات بپردازی و صله رحم به جا آوری.»

از معاذ بن جبل رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت است که گفت: «كُنْتُ مَعَ النّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سَفَرٍ، فَأَصْبَحْتُ يَوْمًا قَرِيبًا مِنْهُ وَنَحْنُ نَسِيرُ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللّهِ: أَخْبِرْنِي بِعَمَلٍ يُدْخِلُنِي الْجَنّةَ وَيُبَاعِدُنِي عَنِ النّارِ. قَالَ: لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ عَظِيمٍ، وَإِنّهُ لَيَسِيرٌ عَلَى مَنْ يَسّرَهُ اللّهُ عَلَيْهِ، تَعْبُدُ اللّهَ وَلَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمُ الصّلَاةَ، وَتُؤْتِي الزّكَاةَ، وَتَصُومُ رَمَضَانَ، وَتَحُجُّ الْبَيْتَ.»[٦٣]

«در سفری همراه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودم، روزی در حالی که در حرکت بودیم به ایشان نزدیک شدم و گفتم: ای رسول خدا، مرا از عملی آگاه کن که مرا به بهشت وارد کند و از

---

[٦١] . بخاري (٥٠) ، مسلم (٩) ، نسائي (٥٠٠٧) ، ابن ماجه (٦٤).
[٦٢] . بخاري (١٣٩٦) ، نسائي (٤٦٧) الفاظ از نسایی است.
[٦٣] . ترمذي (٢٦١٦) ، آلبانی آن را صحیح دانسته است.

آتش دور سازد. فرمود: از چیز بزرگی پرسیدی، اما آن برای کسی که خدا بر او آسان گرداند، آسان است؛ خدا را می‌پرستی و چیزی را شریک او قرار نمی‌دهی، نماز را برپا می‌داری، زکات می‌پردازی، رمضان را روزه می‌گیری و حج خانه خدا را به جا می‌آوری.»

از ابوایوب انصاری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «مَنْ جَاءَ يَعْبُدُ اللّهَ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَيُقِيمُ الصّلَاةَ، وَيُؤْتِي الزّكَاةَ، وَيَصُومُ رَمَضَانَ، وَيَجْتَنِبُ الْكَبَائِرَ؛ فَإِنّ لَهُ الْجَنّةَ.»[٦٤]

«هر کس بیاید در حالی که خدا را می‌پرستد و چیزی را شریک او نمی‌سازد و نماز را برپا می‌دارد، زکات می‌پردازد، رمضان را روزه می‌گیرد و از گناهان کبیره دوری می‌کند؛ پس بهشت برای اوست.»

از انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنّ فِيهِ وَجَدَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ: مَنْ كَانَ اللّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبّ إِلَيْهِ مِمّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلّا لِلّهِ، وَأَنْ يَكْرَهَ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ كَمَا يَكْرَهَ أَنْ يُلْقَى فِي النّارِ.»[٦٥]

«سه خصلت است که در هر کس باشد، شیرینی ایمان را می‌چشد: اینکه خدا و رسولش نزد او از هر چیز دیگری محبوب‌تر باشند و اینکه شخصی را دوست بدارد و او را جز برای خدا دوست نداشته باشد و اینکه از بازگشت به کفر کراهت داشته باشد همان‌گونه که از افکنده شدن در آتش کراهت دارد.»

---

[٦٤] . نسائي (٤٠٠٩) ، أحمد (٤١٣/٥) ، آلباني آن را صحيح دانسته است.
[٦٥] . منبع ان قبلا ذكر شد.

از ابومالک از پدرش روایت است که گفت: شنیدم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرمایند: «مَنْ قَالَ لا اله الا الله، وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللّهِ؛ حَرُمَ مَالُهُ وَدَمُهُ، وَحِسَابُهُ عَلَى اللّهِ عَزّ وَجَلّ.»[٦٦]

«هر کس «لا اله الا الله» بگوید و به آنچه غیر از خدا پرستیده می‌شود کفر بورزد؛ مال و خونش حرام (محفوظ و محترم) است و حساب او با خداوند عزوجل خواهد بود.»

شیخ محمد بن عبدالوهاب رَحِمَهُ اللهُ [٦٧] در تعلیق بر این حدیث می گوید: «این از بزرگترین چیزهایی است که معنای «لا اله الا الله» را روشن می‌سازد. ایشان صرف تلفظ به آن را حفظ کننده خون و مال قرار نداده است و نه حتی شناخت معنای آن همراه با تلفظش را و نه اقرار به آن را و نه اینکه شخص فقط خدا را بخواند و شریکی برایش قرار ندهد؛ بلکه مال و خونش حرام (محفوظ) نمی‌شود مگر آنکه کفر به آنچه غیر از خدا پرستیده می‌شود را نیز به آن اضافه کند. پس اگر شک کند یا توقف نماید، مال و خونش حرام نمی‌شود. پس چه مسئله بزرگ و مهمی است و چه بیان روشنی و چه حجت قاطعی برای مخالفت‌کنندگان است.»[٦٨]

---

[٦٦]. منبع ان قبلا ذکر شد.

[٦٧] . شیخ محمد از مجددان دین بود که پس از فراموش‌شدن نشانه‌ها و معالم دین اسلام در شبه‌جزیرهٔ عربستان در قرن دوازدهم هجری، خداوند به وسیلهٔ او دین را تا امروز زنده و استوار ساخت، و مردم را از تعالیم و آثارش بهره‌مند گردانید. سخنان او در باب عقیده در کتاب‌های گوناگونش پراکنده است. او در سال ۱۱۱۵ هجری قمری متولد شد و در سال ۱۲۰۶ هجری قمری درگذشت. همهٔ علمای بعدی سرزمین جزیرهٔ عربیه تا امروز، در حقیقت شاگرد فکری و علمیِ او به شمار می‌آیند. برای آگاهی از زندگی‌نامهٔ او بنگرید به: «علماء نجد خلال ثمانیة قرون» تألیف شیخ عبدالله بن عبدالرحمن البسام. و حتماً نیز مطالعه شود: «عقیدة الشیخ محمد بن عبد الوهاب السلفیة» تألیف دکتر صالح بن عبدالله العبود. او دارای زندگینامه و شرح حال مفصلی است به قلم نوه‌اش، شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن بن حسن بن محمد بن عبدالوهّاب رحمه‌الله، که در دو منبع آمده است: «مجموعة الرسائل والمسائل النجدية» (جلد ۳، صفحات ۳۷۸ تا ۴۲۹)، و نیز «الدرر السنية فی الأجوبة النجدية» (جلد ۱، صفحات ۳۷۲ تا ۴۳۹).

[٦٨] . «كتاب التوحيد» ، باب تفسير التوحيد وشهادة «أن لا إلـه إلا الله».

خلاصه این احادیث و دیگر روایات این است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همواره بیان می کردند که یگانه دانستن خداوند در عبادت و شریک قرار ندادن برای او، همان معنای «لا اله الا الله» است و این دو (نفی شرک و اثبات توحید) با هم ملازمند.

توضیح تکمیلی در شرح معنای «الطاغوت»

طاغوت از طغیان است و در لغت به معنای تجاوز از حد است، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ﴾ [سورة الحاقة: ١١]

«ما چون آب طغیان کرد (از حد خود گذشت)، شما را در آن کشتی سوار کردیم.»

در شرع، معنای طاغوت عبارت است از هر آنچه بنده به وسیله آن از حد شرعی خود تجاوز کند؛ خواه متبوع باشد، خواه معبود و یا مطاع.

ابن قیم رَحِمَهُ ٱللَّهُ می‌گوید: «طاغوت هر آن چیزی است که بنده در مورد آن از حد خود بگذرد؛ از معبود، یا متبوع، یا مطاع. پس طاغوتِ هر قومی کسی است که به جای خدا و رسولش برای قضاوت نزد او می‌روند، یا او را به جای خدا می‌پرستند، یا بدون بصیرت از خدا از او پیروی می‌کنند، یا او را در چیزی اطاعت می‌کنند که نمی‌دانند طاعت خداست. اینها طاغوت‌های عالم هستند.»[٦٩]

پس معبود مانند بت‌ها و قبرهایی است که پرستیده می‌شوند و متبوع مانند علمای سوء که حلال خدا را حرام یا حرام خدا را حلال می‌کنند، مانند برخی از علمای پیشین بنی‌اسرائیل و کشیشان مسیحی و احبار یهود که از پیش خود قانون‌گذاری می‌کنند و می‌گویند این از جانب خداست؛ یا علمای منتسب به اسلام که دعا کردنِ صاحبان قبرها و ذبح و نذر برای آنان را جایز می‌دانند؛ و مطاع مانند ابلیس - که خدا ما را از او پناه دهد - و او رأس طاغوت‌هاست.

شیخ محمد بن عبدالوهاب رَحِمَهُ ٱللَّهُ در پایان کتاب «الأصول الثلاثة» می‌گوید: «طاغوت‌ها بسیارند و سرکردگان آن‌ها پنج نفرند: ابلیس که لعنت خدا بر او باد، کسی که پرستیده شود

---

[٦٩] . «إعلام الموقعين عن رب العالمين» (٥٨/١ – ٥٩) ، ناشر: دار الكتاب العربي - لبنان.

و به آن راضی باشد، کسی که مردم را به پرستش خود فراخواند، کسی که ادعای چیزی از علم غیب کند و کسی که به غیر از آنچه خدا نازل کرده حکم کند. دلیل آن سخن خداوند متعال است: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾ [سورة البقرة: ٢٥٧]

«در دین هیچ اجباری نیست. مسلماً راه هدایت از گمراهی روشن شده است. پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، قطعاً به دستگیره استواری چنگ زده است.» پایان سخن وی.

سخن او (ابلیس که لعنت خدا بر او باد)؛ شیخ او را به عنوان اولین طاغوت ذکر کرده؛ زیرا او سردسته دعوت‌کنندگان به شرک و بدی است و هر کس خدا را نپرستد، در واقع ابلیس را پرستیده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ [سورة يـــس: ٦٠]

«ای فرزندان آدم، آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید، زیرا او دشمن آشکار شماست؟ * و اینکه مرا بپرستید که این راهی راست است؟»

شیطان را ابلیس نامیده‌اند؛ زیرا از رحمت خداوند ناامید (أبلس) شد.

سخن او (کسی که پرستیده شود و به آن راضی باشد)؛ یعنی کسی که مردم او را بپرستند و او به آن عبادتی که مردم نسبت به او انجام می‌دهند راضی باشد، طاغوت است. دلیل طاغوت بودنش این است که او به صورت قلبی به کفر رضایت داده و به آن اطمینان یافته است.

در سخن مؤلف (و او راضی باشد) قید و احتیاطی وجود دارد؛ زیرا برخی از صالحان مورد پرستش قرار گرفته‌اند در حالی که از عبادت مردم نسبت به خودشان ناراضی بوده‌اند، مانند عیسی عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ علی بن ابی‌طالب، حسین بن علی بن ابی‌طالب و برخی از علما و صالحانی که در سراسر جهان اسلام مدفون هستند. این افراد از اینکه مردم با روی آوردن به آن‌ها برای دعا، ذبح، نذر و سایر عبادات، آن‌ها را بپرستند ناراضی‌اند. این شأن تمام صالحان است. کسانی که به پرستش خود راضی می‌شوند همان شیوخ گمراهی هستند که در زمین برتری‌جویی می‌کنند، مانند فرعون ملعون و برخی از مشایخ صوفیه که راضی به تعظیم مردم نسبت به خودشان، تبرک جستن به آن‌ها در زمان حیاتشان و آمدن به زیارت قبورشان پس از مرگ، دعا کردنشان و طلب حاجت از آن‌ها هستند.

سخن او (کسی که مردم را به پرستش خود فراخواند)؛ جرم این شخص از نفر قبلی بزرگتر است و رأس این گروه فرعون است که به مردم گفت: ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾ [سورة القصص: ٣٨]

«من برای شما معبودی غیر از خودم نمی‌شناسم.»

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ﴾ [سورة الأنبياء: ٢٩]

«و هر کس از آنان بگوید: من معبودی غیر از او هستم، پس او را به جهنم کیفر می‌دهیم؛ ستمکاران را این‌گونه کیفر می‌دهیم.»

در حکم این افراد، کسانی قرار می‌گیرند که مردم را به پرستش غیر خدا می‌خوانند و سخن خود را با شبهات و احادیث باطل و دروغین می‌آرایند، مانند علمای سوء؛ اینان برادران و

همتایان ابلیس و از طاغوت‌های بزرگ جهان هستند، چه مردم دعوتشان را بپذیرند و چه نپذیرند.

همچنین کسانی که وصیت می‌کنند در مسجد دفن شوند یا بر روی قبرشان گنبد و بارگاهی ساخته شود نیز در این گروه جای می‌گیرند؛ زیرا این شخص در حقیقت مردم را به تعظیم خودش فرا می‌خواند، در حالی که برای او بهتر بود وصیت کند مسجدی بسازند یا علمی را نشر دهند و امثال آن.

می‌گویم: خداوند علی بن ابی‌طالب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ را رحمت کند که وقتی زندیق‌ها - کسانی که گفتند او خداست - را نزد او آوردند، آن‌ها را با آتش سوزاند، همان‌طور که ابن حجر رَحِمَهُ اللَّهُ در «الجزء الثالث» از حدیث ابوطاهر مخلص از طریق عبدالله بن شریک عامری از پدرش روایت کرده است که گفت: به علی گفته شد: در اینجا گروهی بر در مسجد هستند که ادعا می‌کنند تو پروردگارش هستی!

پس آن‌ها را فراخواند و گفت: وای بر شما، چه می‌گویید؟

گفتند: تو پروردگار، خالق و روزی‌دهنده ما هستی!

فرمود: وای بر شما، من نیز بنده‌ای مانند شما هستم، غذا می‌خورم همان‌گونه که شما می‌خورید و می‌آشامم همان‌گونه که شما می‌آشامید، اگر خدا را اطاعت کنم در صورت مشیت او پاداشم می‌دهد و اگر نافرمانی‌اش کنم می‌ترسم که عذابم کند، پس از خدا بترسید و بازگردید (توبه کنید).

آن‌ها از این کار امتناع کردند. فردای آن روز دوباره نزد او آمدند. قنبر آمد و گفت: به خدا قسم بازگشتند و همان سخنان را می‌گویند.

فرمود: آن‌ها را وارد کن.

آن‌ها نیز همان حرف را زدند.

روز سوم فرمود: اگر این حرف را بزنید، شما را با بدترین نوع کشتن خواهم کشت.

آن‌ها همچنان بر حرف خود پافشاری کردند. پس دستور داد کارگرانی با بیل و کلنگ بیایند و بین در مسجد و قصر خندقی حفر کنند. و فرمود: (بکنید)، پس در زمین عمیق کردند. سپس هیزم آورد و در خندق آتش افروخت و گفت: من شما را در آن می‌اندازم مگر اینکه برگردید.

آن‌ها از بازگشت خودداری کردند، پس آن‌ها را در آتش انداخت. وقتی سوختند، فرمود:

إِنِّي إِذَا رَأَيْتُ أَمْرًا مُنْكَرًا أَوْقَدْتُ نَارِي وَدَعَوْتُ قَنْبَرًا

«من هرگاه کار منکری (بسیار زشت) ببینم، آتشم را برمی‌افروزم و قنبر را فرامی‌خوانم.»

سپس حافظ (ابن حجر) گفته است: این سند حسن است.[۷۰]

---

[۷۰] . «فتح الباری» در شرح حدیث شمارهٔ (۶۹۲۲)، با اندکی اختصار. همچنین ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (ناشر: دارالفکر – بیروت) (جلد ۴۲، صفحات ۴۷۵–۴۷۶) در شرح حال علی بن ابی‌طالب، و ابونعیم اصفهانی در «طبقات المحدثین بأصبهان» (جلد ۲، صفحات ۳۴۲–۳۴۳) (ناشر: مؤسسه الرساله – بیروت) از عثمان بن ابی‌عثمان نقل کرده‌اند که گفت: گروهی از شیعیان نزد علی بن ابی‌طالب آمدند، و ماجرا را به‌گونه‌ای همانند آنچه گذشت ذکر کرده است.
فایده: سمعانی در «الأنساب» (جلد ۵، صفحهٔ ۳۹۶) (ناشر: دارالکتب العلمیة – بیروت) دربارهٔ نسبت «نُصیری» می‌گوید: این نسبت به گروهی از غُلاتِ شیعه اطلاق می‌شود که به آنان «نصیریه» گفته می‌شود، و نسبت به آنان «نُصیری» است. این طایفه خود را به مردی به نام «نُصیر» منسوب می‌کنند. او در میان گروهی حدود هفده نفر بود که ادعا می‌کردند علی خداست! اینان بدترینِ شیعیان بودند. این ماجرا در زمان خلافت علی رخ داد. او آنان را برحذر داشت و گفت: اگر از این سخن بازنگردید و اسلام خود را تجدید نکنید، شما را به مجازاتی کیفر خواهم داد که در اسلام همانندی برای آن شنیده نشده است.
سپس دستور داد گودالی در صحنِ مسجد جامع کوفه حفر کردند و در آن آتش افروخت. آنان را به بازگشت فراخواند، ولی بازنگشتند. پس به غلام خود «قنبر» دستور داد تا آنان را در آتش بیفکند. یکی از آن گروه که نامش «نصیر» بود گریخت و این عقیدهٔ کفرآمیز از او مشهور شد.
نقل شده که هنگامی که علی آنان را در آتش می‌افکند، یکی از آنان گفت: اکنون یقین کردیم که او خداست! زیرا از پیامبر ﷺ به ما رسیده که فرمود: «با آتش، جز پروردگار آتش عذاب نمی‌کند.» و علی در حالی که آنان را در آتش می‌افکند، این شعر را می‌خواند:
إني إذا أبصرت أمرا منكرا أوقدت ناري ودعوت قنبرا
هرگاه کار ناپسندی ببینم آتشم را می‌افروزم و قنبر را فرا می‌خوانم
وقتی این خبر به ابن عباس رسید، گفت: اگر من به جای علی بودم، آنان را می‌کشتم ولی با آتش عذاب نمی‌کردم.
گفته شده این طایفه در «حدیثه» ـ شهری در کنار فرات ـ بوده‌اند. شریف عمر بن ابراهیم حسینی، شیخ زیدیان در کوفه، می‌گفت: وقتی از شام بازمی‌گشتم، در حال عبور وارد حدیثه شدم. از نامم پرسیدند، گفتم: عمر. خواستند مرا به سبب نامم بکشند، تا آنکه گفتم من علوی و اهل کوفه‌ام؛ بدین‌گونه از دستشان رهایی یافتم، وگرنه نزدیک بود مرا بکشند. سخن سمعانی پایان یافت.
بخاری با سند خود از عِکْرِمَه روایت کرده است که گفت: نزد علی رضی‌الله‌عنه گروهی از زَنادقه (کافران یا بی‌دینان) آورده شدند، و او آنان را در آتش سوزاند. خبر این کار به ابن عباس رسید، پس گفت: اگر من به جای علی بودم آنان را نمی‌سوزاندم، زیرا پیامبر خدا ﷺ نهی فرمود:

این روایت از مشهورترین احادیث در باب حدّ ارتداد و نیز در زمینهٔ منع استعمال آتش به عنوان ابزار مجازات انسانی است. ابن عباس از نظر فقهی میان حکم کشتن مرتد و نهی از عذاب با آتش تفکیک کرده است؛ یعنی قتل را به عنوان مجازات مشروع دانسته، اما سوزاندن را مختص عذاب الهی می‌داند.

ائمه هدایت نیز بر همین مسیر حرکت کرده‌اند. علی بن عبدالله طیالسی می‌گوید: دستم را بر احمد بن حنبل کشیدم، سپس در حالی که او نگاه می‌کرد، دستم را به بدنم مالیدم (برای تبرک). او به شدت خشمگین شد و شروع به تکاندن خود کرد و گفت: (این کار را از چه کسی یاد گرفته‌اید؟!) و آن را به شدت رد و انکار کرد.[۷۱]

سخن او (کسی که ادعای چیزی از علم غیب کند)؛ دلیل طاغوت بودنش این است که او ادعای مشارکت با خداوند در یکی از صفات خاص او یعنی علم غیب را کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [سورة النمل: ۶۵]

«بگو: هیچ کس در آسمان‌ها و زمین غیب نمی‌داند جز خدا.»

و می‌فرماید: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾ [سورة الأنعام: ۵۹]

«و کلیدهای غیب تنها نزد اوست، کسی جز او آنها را نمی‌داند.»

«با عذاب خدا (یعنی آتش) عذاب ندهید.» ولی من آنان را می‌کشتم، به خاطر سخن پیامبر ﷺ که فرمود:«هر کس دین خود را تغییر دهد، او را بکشید.» منبع: صحیح بخاری، حدیث شمارهٔ ۶۹۲۲.

[۷۱] . «طبقات الحنابلة»، جلد اول، صفحهٔ ۲۱۶، شرح حال شمارهٔ ۳۱۶، چاپ دارالکتب العلمیة.

جادوگران، کاهنان، منجمان، رمالان، کف‌بین‌ها، فال‌قهوه‌گیرها و امثال آنها در این دسته قرار می‌گیرند که به مردم می‌گویند (تو در ازدواجت موفق می‌شوی و تو موفق نمی‌شوی) یا ادعای دانستن مکان شیء گمشده و مانند آن را دارند. کسی که نزد این افراد برود، به نص حدیث پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کافر است که فرمود: «مَنْ أَتَى كَاهِنًا أَوْ عَرَّافًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ؛ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ »[۷۲]

«هر کس نزد کاهن یا عرافی (فالگیر/غیب‌گو) برود و سخن او را تصدیق کند؛ قطعاً به آنچه بر محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده کافر گشته است.»

سخن او (کسی که به غیر از آنچه خدا نازل کرده حکم کند)؛ یعنی کسی که به غیر از احکام الهی حکم کند طاغوت است و دلیل آن سخن خداوند متعال است: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [سورة النساء: ۶۰]

«آیا ندیدی کسانی را که می‌پندارند به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل شده ایمان آورده‌اند، در حالی که می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت بروند با اینکه به آنها فرمان داده شده که به او کفر بورزند؟ و شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دوری بیفکند.»

طاغوت در اینجا توصیفی عام برای تمام شرایع و قوانین وضعیِ مخالف با شریعت اسلام است، مانند عرف‌های جاهلیت، رسوم قبیله‌ای، قوانین اساسی و امثال آن‌ها که شامل حدود تعزیری و مجازات‌های مغایر با شریعت اسلام (چه در مورد مجازات قتل، سرقت، زنا یا غیر آن) هستند. پس کسی که با اعتقاد به اینکه این قوانین مساوی با شریعت اسلام یا بهتر از آن هستند و یا اعتقاد به جایز بودن حکم کردن با آن‌ها، بر اساس آن‌ها حکم کند، کافر است و

---

[۷۲] . أحمد (۴۲۹/۲) ، محققان مسند آن را صحیح دانسته اند.

شکی در کفر او نیست؛ زیرا او خدا را با غیر او در حکمت و امرش برابر دانسته است. قانون‌گذاری حق خاص خداوند متعال و از مقتضیات ربوبیت اوست. همان‌گونه که غیر او کسی را خلق نمی‌کند، غیر او نیز فرمان نمی‌دهد: ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ [سورة الأعراف: ۵۴]

«آگاه باشید که آفرینش و فرمان تنها از آنِ اوست.»

بنابراین کسی که با غیر شریعت اسلام حکم کند و معتقد به جواز فعل خود باشد، یا حکم خود را بهتر یا مساوی با حکم خدا و رسولش بداند، پناه بر خدا کافر شده است.

اما آن دسته از حاکمان یا قاضیان مسلمان که با وجود اعتقاد به حرام بودنِ حکم به غیر شریعت اسلام، به خاطر پیروی از هوای نفس، یا دریافت رشوه، یا جانبداری از کسی چنین حکمی صادر کنند، گناهکار و نافرمانند و مرتکب یکی از گناهان کبیره شده‌اند، اما مانند گروه اول کافر نمی‌شوند.

در هر حال مراجعه برای داوری به احکام شریعت اسلام واجب است، زیرا خداوند حکیم، خبیر و رحیم است و می‌داند چه چیزی به صلاح مردم است و چه چیزی به آن‌ها زیان می‌رساند. و خداوند راست گفته است: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [سورة المائدة: ۵۰]

«و برای گروهی که یقین دارند، چه کسی در داوری بهتر از خداست؟»

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [سورة نساء: ۶۵]

«نه، سوگند به پروردگارت که آنان ایمان نمی‌آورند مگر آنکه تو را در اختلافات میان خود به داوری طلبند، سپس در دل خود از آنچه داوری کرده‌ای هیچ دل‌تنگی نیابند و کاملاً تسلیم شوند.»[۷۳]

حاصل کلام این است که کسی که به خدا ایمان بیاورد ولی به طاغوت کفر نورزد، مسلمان نیست. شخص تنها زمانی مسلمان می‌شود که با اعتقاد به بطلان خدایان باطل، ترک عبادت آن‌ها و دشمنی با آن‌ها و پیروانشان، ایمان به خدا و کفر به طاغوت را در خود جمع کند.

[۷۳] . برای مطالعهٔ بیشتر در این مسئله، به سخنان شیخ ابن عثیمین رحمه‌الله در کتاب «شرح ثلاثة الأصول»، صفحات ۱۵۴ تا ۱۵۹، چاپ دارالثریا – ریاض. مراجعه کنید و نیز بنگرید به کتاب «دروس فی شرح نواقض الإسلام» تألیف شیخ صالح الفوزان، صفحات ۹۹ تا ۱۰۹، چاپ هفتم، ناشر: مکتبة الرشد – ریاض. همچنین مراجعه شود به «مجموع فتاوی و مقالات متنوعة»، جلد دوم، صفحهٔ ۳۲۶، اثر شیخ عبدالعزیز بن باز رحمه‌الله. این سه منبع از آثار معتبر علمای معاصر سعودی هستند و هر سه در باب بیان نواقض ایمان و توضیح شرایط تحقق اسلام حقیقی، با تکیه بر اصول اعتقادی سلف و نصوص قرآن و سنت، سخنان مستندی آورده‌اند.

فصل در فضیلت ذکر خداوند با «لا اله الا الله»

این‌ها برخی از احادیث وارد شده در فضیلت ذکر «لا اله الا الله» است که بحث خود را با آن‌ها معطر ساخته و سخن خود را با آن‌ها به پایان می‌بریم. خداوند ما را از کسانی قرار دهد که این کلمه را با گفتار و کردار خود محقق می‌سازند؛ زیرا هر کس کلمه توحید را محقق سازد، پاداش ذکر خداوند به وسیله آن را به اندازه تحقق آن خواهد داشت.

پیش‌تر مجموعه‌ای از احادیث ذکر شد که بیان می‌کرد هر کس «لا اله الا الله» را با اخلاص و صداقت قلبی و بدون شک بگوید، وارد بهشت می‌شود. و این گروه دیگری از احادیث وارد شده در همین باب است:

از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «مَنْ قَالَ: لا اله الا الله وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ، فِي يَوْمٍ مِائَةَ مَرّةٍ؛ كَانَتْ لَهُ عَدْلَ عَشْرِ رِقَابٍ، وَكُتِبَتْ لَهُ مِائَةُ حَسَنَةٍ، وَمُحِيَتْ عَنْهُ مِائَةُ سَيِّئَةٍ، وَكَانَتْ لَهُ حِرْزًا مِنَ الشَّيْطَانِ يَوْمَهُ ذَلِكَ حَتّى يُمْسِيَ، وَلَمْ يَأْتِ أَحَدٌ بِأَفْضَلَ مِمّا جَاءَ بِهِ إِلّا رَجُلٌ عَمِلَ أَكْثَرَ مِنْهُ.»[٧٤]

«هر کس صد بار بگوید: «خدایی جز الله نیست، یگانه است و شریکی ندارد، فرمانروایی و ستایش از آن اوست و او بر هر چیزی تواناست»، این عمل برای او برابر با آزاد کردن ده برده است، صد حسنه برای او نوشته و صد گناه از او پاک می‌شود و در آن روز تا شب دژی برای او در برابر شیطان خواهد بود و هیچ‌کس عملی بهتر از او نیاورده است مگر کسی که بیشتر از او عمل کند.»

---

[٧٤] . بخاري (٦٤٠٣)، مسلم (٢٦٩١).

از ابوایوب انصاری شاز پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت است که فرمودند: «مَنْ قَالَ: لا اله الا الله وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ، عَشْرَ مِرَارٍ؛ كَانَ كَمَنْ أَعْتَقَ أَرْبَعَةَ أَنْفُسٍ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ.»[٧٥]

«هر کس ده بار بگوید: «خدایی جز الله نیست، یگانه است و شریکی ندارد، فرمانروایی و ستایش از آن اوست و او بر هر چیزی تواناست»، مانند کسی است که چهار نفر از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده باشد.»

از ابن مسعود رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت است که گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «لَقِيتُ إِبْرَاهِيمَ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، أَقْرِئْ أُمَّتَكَ مِنِّي السَّلَامَ، وَأَخْبِرْهُمْ أَنَّ الْجَنَّةَ طَيِّبَةُ التُّرْبَةِ، عَذْبَةُ الْمَاءِ، وَأَنَّهَا قِيعَانٌ، وَأَنَّ غِرَاسَهَا: سُبْحَانَ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلا اله الا الله، وَاللَّهُ أَكْبَرُ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.»[٧٦]

«شب معراج ابراهیم را ملاقات کردم. او گفت: ای محمد، از طرف من به امتت سلام برسان و به آن‌ها خبر ده که بهشت خاکی نیکو و آبی گوارا دارد و زمین آن بایر (آماده کشت) است و نهال‌های آن: «سبحان الله»، «الحمد لله»، «لا اله الا الله»، «الله اکبر» و «لا حول ولا قوة الا بالله» است.»

از براء بن عازب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت است که گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

---

[٧٥] . بخاري (٦٤٠٤)، مسلم (٢٦٩٣) ، الفاظ از مسلم است.

[٧٦] . ترمذی (حدیث شمارهٔ ٣٤٦٢)، طبرانی در کتاب «المعجم الکبیر» (جلد ١٠، صفحهٔ ١٧٣). عبارتی که در پرانتز آمده است، افزودهٔ روایت طبرانی است. شیخ آلبانی رحمه‌الله این حدیث را در کتاب «السلسلة الصحيحة» (حدیث شمارهٔ ١٠٥) صحیح دانسته است.

«مَنْ قَالَ: لا اله الا الله وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ، أَوْ مَنَحَ مِنْحَةً،[۷۷] أَوْ هَدَى زُقَاقًا؛[۷۸] كَانَ كَمَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً.»[۷۹]

«هر کس بگوید: «خدایی جز الله نیست، یگانه است و شریکی ندارد، فرمانروایی و ستایش از آن اوست و او بر هر چیزی تواناست»، یا هدیه‌ای (مانند شیر دام) بدهد، یا راهی را به کسی نشان دهد؛ مانند کسی است که برده‌ای را آزاد کرده است.»

از معاذ بن جبل رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت است که گفت: از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می‌فرمودند: «مَنْ كَانَ آخِرُ كَلَامِهِ لا اله الا الله وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ.»[۸۰]

«هر کس آخرین سخنش «لا اله الا الله» باشد، بهشت بر او واجب می‌شود.»

ابن قیم رَحِمَهُ اللهُ می‌گوید: «به همین دلیل، خداوند آتش را بر کسی که حقیقت شهادت «لا اله الا الله» را به جا آورد حرام کرده است و محال است کسی که حقیقت این شهادت را محقق ساخته و به آن پایبند باشد، وارد دوزخ شود، همان‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ﴾ «و کسانی که به شهادت‌های خود ایستاده‌اند» پس او در ظاهر و باطن و در قلب و قالب خود به شهادتش ایستاده است. زیرا شهادتِ برخی از مردم مرده است، شهادتِ برخی خفته است که اگر بیدار شوند برمی‌خیزند، شهادتِ برخی درازکش است و شهادتِ برخی به برخاستن نزدیک‌تر است.

---

[۷۷] . المَنيحة: گوسفند یا شتر شیرده است، مقصود از جمله این است که کسی حیوان شیردهی را به دیگری ببخشد یا برای مدتی در اختیارش بگذارد تا از شیرش استفاده کند. برای توضیح بیشتر بنگرید به کتاب «النهاية» مراجعه کنید.

[۷۸] . کسی راه را به گمگشته یا نابینا نشان دهد که از این مفهوم به عنوان «الزقاق» ذکر می شود برای توضیح بیشتر بنگرید به کتاب «النهاية» مراجعه کنید.

[۷۹] . ترمذی (شمارهٔ ۱۹۵۷)، احمد بن حنبل در «مسند» (جلد ۴، صفحات ۲۸۶ تا ۲۸۷)، و نیز بخاری در کتاب «الأدب المفرد» (حدیث شمارهٔ ۸۹۰) روایت کرده‌اند. همچنین، آلبانی و محققان مسند احمد آن را صحیح دانسته‌اند.

[۸۰] . أحمد (۲۳۳/۵) ، محققان مسند احمد آن را صحیح دانسته‌اند.

این شهادت به لا اله الا الله در قلب به منزله روح در بدن است؛ پس روحی مرده است، روحی بیمار و به مرگ نزدیک‌تر است، روحی به زندگی نزدیک‌تر است و روحی سالم و برپا دارنده مصالح بدن است.

بنابراین، حیات روح به زنده بودن این کلمه در آن است، همان‌گونه که حیات بدن به وجود روح در آن بستگی دارد. وهمان‌گونه که هر کس بر این کلمه بمیرد در بهشت به سر خواهد برد؛ هر کس نیز با تحقق بخشیدن و پایبندی به آن زندگی کند، روحش در «جنة المأوی» در گردش خواهد بود و زندگی‌اش پاکیزه‌ترین زندگی‌هاست. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى﴾ [سورة النازعات: ۴۰ - ۴۱] «و اما کسی که از ایستادن در پیشگاه پروردگارش ترسیده و نفس را از هوس بازداشته است * پس بی‌گمان بهشت جایگاه اوست.» پس بهشت جایگاه او در روز دیدار است.»[۸۱]

از عباده بن صامت رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت است که فرمودند: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لا اله الا الله وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ عِيسَى عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ، وَرُوحٌ مِنْهُ، وَالْجَنَّةَ حَقٌّ، وَالنَّارَ حَقٌّ؛ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى مَا كَانَ مِنَ الْعَمَلِ.»

«هر کس شهادت دهد که خدایی جز الله نیست، یگانه است و شریکی ندارد و محمد بنده و فرستاده اوست و عیسی بنده خدا و فرستاده او و کلمه‌ی اوست[۸۲] که آن را به مریم افکنده

---

[۸۱] . «الداء والدواء» ، ص ۳۰۲ ، ناشر: دار ابن الجوزي – الدمام ، با اندکی اختصار.

[۸۲] . معنای اینکه «مسیح کلمهٔ خدا است» این است که خدا او را با کلمهٔ «کن» آفرید؛ پس مسیح با فرمان الهی در شکم مادرش مریم پدید آمد. برای توضیح بیشتر، به تفسیر ابن‌کثیر ذیل آیهٔ ۱۷۱ سورهٔ نساء مراجعه کنید.

و روحی از جانب اوست،[۸۳] و بهشت حق است و دوزخ حق است؛ خداوند او را با هر عملی که داشته باشد وارد بهشت می کند.»

در روایتی از مسلم آمده است: «خداوند او را از هر یک از هشت در بهشت که بخواهد وارد می کند.»

از ابوذر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که گفت: گفتم: ای رسول خدا، عملی به من بیاموز که مرا به بهشت نزدیک و از دوزخ دور کند. فرمودند: «إِذَا عَمِلْتَ سَيِّئَةً فَاعْمَلْ حَسَنَةً، فَإِنَّهَا عَشْرُ أَمْثَالِهَا.» «هرگاه کار بدی کردی، کار نیکی انجام بده، زیرا آن کار نیک ده برابر پاداش دارد.» گفتم: ای رسول خدا، آیا «لا اله الا الله» از حسنات است؟ فرمودند: «نَعَمْ، هِيَ أَحْسَنُ الْحَسَنَاتِ.» «بله، آن نیکوترینِ حسنات است.»[۸۴]

از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «خَيْرُ الدُّعَاءِ دُعَاءُ يَوْمِ عَرَفَةَ، وَخَيْرُ مَا قُلْتُ أَنَا وَالنَّبِيُّونَ مِنْ قَبْلِي: لا اله الا الله وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ.»[۸۵]

«بهترین دعا، دعای روز عرفه است و بهترین سخنی که من و پیامبران پیش از من گفته‌ایم این است که خدایی جز الله نیست، یگانه است و شریکی ندارد، فرمانروایی و ستایش از آن اوست و او بر هر چیزی تواناست.»

از جابر بن عبدالله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت است که گفت: از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می‌فرمودند: «أَفْضَلُ الذِّكْرِ لا اله الا الله، وَأَفْضَلُ الدُّعَاءِ الْحَمْدُ لِلّهِ.»[۸۶]

---

[۸۳] . معنای اینکه «مسیح روحی از جانب خدا است» این است که روحی است که خدا آن را آفرید، همان‌گونه که ارواح دیگر انسان‌ها را آفرید. برای توضیح بیشتر، بنگرید به تفسیر ابن‌کثیر، سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۷۱.

[۸۴] . أحمد (۱۶۹/۵) ، محققان مسند گفته اند حسن لغیره است.

[۸۵] . ترمذی:۳۵۸۵، آلبانی آن را حَسَن دانسته است. به کتاب «السلسلة الصحيحة» (حدیث شمارهٔ ۱۵۰۳) مراجعه کنید.

[۸۶] . ترمذی شمارهٔ: ۳۳۸۳، آلبانی آن را در کتاب «صحيح الجامع» (حدیث شمارهٔ ۱۱۰۴) حَسَن دانسته است.

«برترین ذکر «لا اله الا الله» و برترین دعا «الحمد لله» است.»

*از فضائل کلمه توحید این است که هر کس آن را در دنیا بگوید و نماز بگزارد و زکات بدهد، حکم به اسلام او می‌شود و جان و مالش در امان می‌ماند؛ در نتیجه اگر میان مسلمانان و کفار جنگی رخ دهد، او همراه کفار مورد حمله قرار نمی‌گیرد، بلکه مسلمانی است که در کنار مسلمانان به حساب می‌آید و حسابش در آخرت با خداست. اگر این کار را صادقانه و مخلصانه برای خدای متعال انجام داده باشد، این امر او را از جاودانگی در آتش نجات داده و موجب ورودش به بهشت می‌شود. اما اگر این کار را از روی نفاق انجام داده باشد تا جان و مالش را حفظ کند، حکمش در آخرت حکم منافقان و کافران است؛ بهشت بر او حرام می‌شود و خلود در آتش تا ابد بر او واجب می‌گردد.

دلیل آن حدیث ابوهریره رَضِيَ اللهُ عَنْهُ است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النّاسَ حَتّى يَشْهَدُوا أَنْ لا اله الا الله وَيُؤْمِنُوا بِي وَبِمَا جِئْتُ بِهِ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلّا بِحَقِّهَا، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللّهِ.»[۸۷]

«مأمور شده‌ام که با مردم بجنگم تا زمانی که شهادت دهند خدایی جز الله نیست و به من و آنچه آورده‌ام ایمان بیاورند. پس هنگامی که چنین کردند، خون و مالشان از جانب من در امان است، مگر به حقِ آن و حسابشان با خداست.»

از فضائل آن این است که هر کس هنگام مرگ آن را بگوید، وارد بهشت می‌شود، هرچند پیش از آن عذابی از آتش دوزخ به او رسیده باشد؛ به این معنا که اگر مسلمان بمیرد و بر این کلمه بمیرد، در آتش جاودانه نخواهد ماند. دلیل آن حدیث ابوهریره رَضِيَ اللهُ عَنْهُ است که

---

[۸۷] . مسلم: شمارهٔ ۲۱، همچنین در همین باب، از عمر بن خطاب، عبدالله بن عمر، جابر، انس بن مالک و دیگران (رضی الله عنهم) نیز احادیثی نقل شده که همه در صحیح آمده‌اند.

گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «لَقِّنُوا مَوْتَاكُمْ لا اله الا الله، فَإِنَّهُ مَنْ كَانَ آخِرَ كَلِمَتِهِ لا اله الا الله عِنْدَ الْمَوْتِ دَخَلَ الْجَنَّةَ يَوْمًا مِنَ الدَّهْرِ وَإِنْ أَصَابَهُ قَبْلَ ذَلِكَ مَا أَصَابَهُ.»[۸۸]

«به مردگان (در حال احتضار) خود «لا اله الا الله» تلقین کنید، زیرا هر کس در هنگام مرگ آخرین سخنش «لا اله الا الله» باشد، سرانجام روزی از روزگار وارد بهشت می‌شود، هرچند پیش از آن عذابی به او رسیده باشد.»

از فضائل آن این است که هر کس آن را خالصانه از قلب خود بگوید، خوشبخت‌ترین مردم به شفاعت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روز قیامت خواهد بود. حدیث وارد شده در این باره از ابوهریره رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در خلال بحث پیرامون شرط اخلاص، پیش‌تر ذکر شد.

---

[۸۸] . این حدیث را «ابن حبان» در جلد ۷ صفحهٔ ۲۷۲ نقل کرده است و شیخ «شعیب أرناؤوط» آن را صحیح دانسته است. برای توضیح بیشتر، به کتاب «احکام الجنائز» اثر آلبانی، باب «تلقین محتضر» مراجعه کنید.
نکته:بسیاری از مردم گمان می‌کنند در تلقین، فقط همین کافی است که کلمهٔ «أشهد أن لا إله إلا الله، وأن محمداً رسول الله» را به گوش محتضر (یا میّت) برسانند، بدون اینکه به‌طور مستقیم به او بگویند که خودش این کلمات را بر زبان بیاورد. اما نظر درست این است که مطابق سنت، باید خودِ محتضر دستور داده شود که این کلمات را بگوید. دلیل آن، حدیث انس رضی‌الله‌عنه است که می‌گوید: رسول خدا ﷺ به عیادت مردی از انصار رفت و به او فرمود:«ای دایی، بگو: لا إله إلا الله.» آن مرد گفت: «دایی (خال) هستم یا عمو؟» پیامبر فرمود: «نه، بلکه دایی هستی.» آن مرد پرسید: «آیا برای من بهتر است که بگویم: لا إله إلا الله؟» پیامبر ﷺ فرمود: «بله، بهتر است.»
این حدیث را «احمد» در مسند خود (جلد ۳، صفحه ۱۵۴) روایت کرده است، و آلبانی رحمه‌الله دربارهٔ سند آن گفته است:«این حدیث صحیح است بر طبق شرط مسلم.» این نکته را می‌توانید در کتاب «احکام الجنائز وبدعها» آلبانی، در باب «تلقین محتضر» ببینید.

خاتمه

این‌ها شروط این کلمه عظیم یعنی «لا اله الا الله» است؛ کلمه‌ای که آسمان‌ها و زمین به خاطر آن آفریده شده‌اند، پیامبران به خاطر آن مبعوث شده و کتاب‌ها نازل شده‌اند، بازار جهاد برپا شده و بهشت و دوزخ برای آن خلق شده‌اند. خداوند ما را به آگاهی از آن، تحقق بخشیدن به آن، عمل به مقتضایش و برحذر بودن از افتادن در اقوال، افعال و اعتقاداتی که با آن منافات دارد یا از ارزش آن می‌کاهد، موفق بدارد. (چه بسا انسان عامی که این شروط در او جمع شده و به آن‌ها پایبند است، هرچند اگر از او خواسته شود آن‌ها را بشمارد نتواند به درستی این کار را انجام دهد؛ و چه بسا حافظی که الفاظ آن را مانند تیر به سرعت بیان می‌کند، اما می‌بینی که بسیار در مواردی که با آن در تناقض است گرفتار می‌شود. توفیق تنها به دست خداست و تنها از او یاری باید جست).

پایان کتاب با حمد و سپاس خداوند. و درود و سلام فراوان خداوند بر پیامبرمان محمد و بر خاندان و یارانش باد.

ده رساله درباره

معنای لا إله إلا الله

بیان شروط آن

آنچه این کلمه نفی می‌کند و آنچه اثبات می‌نماید

ضوابطی برای فهم تفاوت میان کفر اعتقادی و عملی

تألیف:

شیخ محمد بن عبدالوهاب (۱۲۰۶ هـ)،

و نوه‌اش شیخ عبدالرحمن بن حسن بن محمد بن عبدالوهاب (۱۲۸۵ هـ)،

و پسر او شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن بن حسن بن محمد بن عبدالوهاب (۱۲۹۳ هـ)

«رحمهم الله تعالی»

شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب رحمه الله[۸۹] در تبیین معنای کلمه توحید «لا إله إلا الله» فرمود:

بسم الله الرحمـن الرحیم

این‌ها کلماتی است در بیان شهادت به اینکه «معبودی به حق جز الله نیست» و بیان توحیدی که حق خداوند بر بندگان است و آن از نماز و زکات و روزه رمضان واجب‌تر است. پس خداوند رحمت کند کسی را که خیرخواه نفس خویش باشد و بداند که بهشت و دوزخی در پیش رو دارد و اینکه خداوند عزوجل برای هر یک از آن‌ها اعمالی قرار داده است. پس اگر در این باره بپرسد، درمی‌یابد که رأس اعمال اهل بهشت توحید خدای متعال است؛ هر کس روز قیامت آن را به همراه بیاورد، قطعاً از اهل بهشت است، حتی اگر گناهانی به اندازه کوه‌ها داشته باشد.

رأس اعمال اهل دوزخ شرک به خداست؛ هر کس بر آن حال بمیرد - حتی اگر روز قیامت با عبادت شبانه‌روزی خدا و صدقه و احسان بیاید - قطعاً از اهل دوزخ است، مانند نصاری که یکی از آن‌ها صومعه‌ای در بیابان می‌سازد، در دنیا زهد می‌ورزد و شب و روز عبادت می‌کند، اما آن را با شرک به خدا آمیخته است، تعالی الله عن ذلک. خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُورًا﴾ [الفرقان:۲۳] «و به هر گونه کاری که کرده‌اند می‌پردازیم و آن را غباری پراکنده می‌سازیم.»

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَّثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَّا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ﴾ [إبراهيم:۱۸] «مَثَل کسانی که به پروردگارشان

---

[۸۹] . زندگینامه او در رساله قبل بیان شد.

کافر شدند، کارهایشان مانند خاکستری است که در یک روز طوفانی تندبادی بر آن بوزد؛ از آنچه به دست آورده‌اند چیزی در اختیار ندارند.»

پس خداوند رحمت کند کسی را که به این امر عظیم توجه کند، پیش از آنکه ستمکار دست‌های خود را بگزد و بگوید: ﴿يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴾ [الفرقان:۲۷] «ای کاش با پیامبر راهی برمی‌گزیدم.»

از خداوند می‌خواهیم که ما و برادران مسلمانمان را به راه راست هدایت کند؛ راه کسانی که به آن‌ها نعمت داده است و ما را از راه غضب‌شدگان - که همان عالمانی هستند که دانستند و عمل نکردند - و راه گمراهان - که همان عابدان نادان هستند - دور نگه دارد. چقدر این دعا عظیم است و چقدر کسی که آن را می‌خواند نیاز دارد که قلبش را در هر رکعت وقتی آن را در پیشگاه خداوند متعال می‌خواند حاضر کند تا او را هدایت کند و نجات دهد؛ زیرا خداوند ذکر کرده است که اگر انسان با قلبی حاضر این دعا را که در «فاتحه» است بخواند، آن را مستجاب می‌کند.

پس می‌گوییم:

«لا إله إلا الله» همان ریسمان محکم (عروة الوثقی)، کلمه تقوا و دین حنیف - آیین ابراهیم - است. همان است که خداوند عزوجل آن را کلمه‌ای ماندگار در نسل او قرار داد، همان است که مخلوقات به خاطر آن آفریده شدند و زمین و آسمان‌ها به آن برپا شده است و به خاطر آن پیامبران فرستاده شدند و کتاب‌ها نازل گشتند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات:۵۶] «و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند.»

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل:۳۶] «و به یقین در میان هر امتی پیامبری برانگیختیم که خدا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید.»

معنای این کلمه را بیان فرمودند، اما بر زبان آوردن آن همراه با ناآگاهی به معنایش سودی ندارد؛ زیرا منافقان آن را می‌گویند در حالی که پایین‌تر از کافران در پایین‌ترین درک از آتش جهنم هستند.

پس بدان که معنای این کلمه، نفی الوهیت از هر آنچه غیر از خداوند تبارک و تعالی است و اثبات تمام آن برای خداوند یگانه‌ای است که هیچ شریکی ندارد. در آن هیچ حقی برای غیر او نیست، نه برای فرشته‌ای مقرب و نه پیامبری مرسل، همان‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِن كُلُّ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَٰنِ عَبْدًا * لَّقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا * وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا﴾ [مریم:۹۳-۹۵]

«هیچ کس در آسمان‌ها و زمین نیست مگر اینکه بنده‌وار به سوی خدای رحمان می‌آید. * به یقین آن‌ها را به شمارش آورده و دقیقاً شمرده است. * و همگی آن‌ها روز قیامت تک و تنها به سوی او می‌آیند.»

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَٰنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾ [النبأ:۳۸] «روزی که روح و فرشتگان به صف می‌ایستند؛ سخن نمی‌گویند مگر کسی که خدای رحمان به او اجازه دهد و سخن حق بگوید.»

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَن نَّفْسِهَا﴾ [النحل:۱۱۱] «روزی که هر کسی می‌آید و از خود دفاع می‌کند...»

پس اگر گفته شود: «هیچ خالقی جز خدا نیست»؛ این مسلم است که هیچ کس جز خدا خلق نمی‌کند و در این امر هیچ فرشته مقرب یا پیامبر مرسلی با او شریک نیست و اگر گفته شود: «هیچ روزی‌دهنده‌ای جز خدا نیست»؛ باز هم همین‌طور است. پس اگر گفته شود: «لا إله إلا الله» آن نیز چنین است. پس - خدایت رحمت کند - در این باره بیندیش و از معنای «إله» (معبود) بپرس، همان‌گونه که از معنای خالق و رازق می‌پرسی.

بدان که معنای «إله» همان «معبود» است؛ این تفسیرِ این کلمه به اجماع اهل علم است. پس هر کس چیزی را بپرستد، او را معبودی غیر از خدا قرار داده است و همه آن‌ها باطل‌اند جز یک معبود، که همان خداوند یگانه تبارک و تعالی است که بسیار بلندمرتبه است.

عبادت انواع بسیاری دارد، اما من آن‌ها را با انواع آشکاری که قابل انکار نیست مثال می‌زنم؛ از جمله آن‌ها سجده است. پس جایز نیست بنده‌ای چهره‌اش را به عنوان سجده بر زمین بگذارد مگر فقط برای خدای یگانه بی‌شریک، نه برای فرشته مقرب، نه پیامبر مرسل و نه ولی.

از جمله آن عبادات ذبح (قربانی) است. پس جایز نیست کسی جز برای خدای یگانه قربانی کند، همان‌گونه که خداوند در قرآن میان آن‌ها (نماز و قربانی) پیوند داده است، در این فرموده‌اش: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ﴾ [الأنعام:۱۶۲-۱۶۳] «بگو: در حقیقت نماز من و قربانی‌ام و زندگی و مرگ من برای خداوند، پروردگار جهانیان است. * او را شریکی نیست.» نسک همان ذبح است.

و فرمود: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ﴾ [الکوثر:۲] «پس برای پروردگارت نماز بگزار و قربانی کن.» پس به این نکته دقت کن.

بدان که هر کس برای غیر خدا از جن یا قبر قربانی کند، مانند این است که برایش سجده کرده باشد، رسول خدا در حدیث صحیح او را لعنت کرده و فرموده است: «لَعَنَ اللّهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللّهِ.»[۹۰]؛ «خداوند لعنت کند کسی را که برای غیر خدا قربانی کند.»

از انواع عبادت، دعاست، همان‌گونه که مؤمنان تنها خدا را شب و روز، در سختی و آسایش می‌خواندند. هیچ کس شک ندارد که این از انواع عبادت است. پس - رحمت الله بر تو باد - در آنچه امروزه میان مردم پدید آمده است بیندیش که غیر خدا را در سختی و آسایش می‌خوانند؛ یکی می‌خواهد سفر کند، پس نزد قبری یا غیر آن می‌رود و با مال خود برای حفظ از راهزنان به او پناه می‌برد! و دیگری در خشکی یا دریا دچار سختی می‌شود، پس به عبدالقادر یا شمسان یا پیامبری از پیامبران یا ولی‌ای از اولیاء استغاثه می‌کند تا او را از این سختی نجات دهد.

پس به این نادان گفته می‌شود: اگر می‌دانی که «إله» همان معبود است و می‌دانی که دعا از عبادت است، پس چگونه مخلوقی مرده و ناتوان را می‌خوانی و خدای زنده، پابرجا، حاضر، رؤوف، مهربان و توانا را رها می‌کنی؟!

ممکن است این مشرک بگوید: «امر به دست خداست، اما این بنده صالح نزد خدا برای من شفاعت می‌کند و شفاعت و مقام او به من سود می‌رساند» و گمان می‌کند که این کار او را از شرک در امان می‌دارد!

پس به این نادان گفته می‌شود: مشرکانی که بت می‌پرستیدند و رسول خدا با آنان جنگید و اموال، فرزندان و زنانشان را غنیمت گرفت، همگی معتقد بودند که خداوند همان سودرسان و زیان‌رسان و تدبیرکننده امور است، آن‌ها فقط همان چیزی را می‌خواستند که تو از شفاعت

---

[۹۰] . مسلم: (۱۹۷۸) از علي بن أبي طالب رضي الله عنه روایت کرده است.

نزد خدا می‌خواهی، همان‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَٰؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ﴾ [یونس:۱۸] «و غیر از خدا چیزی را می‌پرستند که نه به آن‌ها زیان می‌رساند و نه سودی می‌بخشد و می‌گویند: این‌ها شفیعان ما نزد خدا هستند.»

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ﴾ [الزمر:۳] «و کسانی که به جای او دوستانی برگزیدند [می‌گویند:] ما آن‌ها را نمی‌پرستیم مگر برای اینکه ما را به خدا نزدیک کنند.»

وگرنه آن‌ها اعتراف می‌کردند که خداوند همان خالق، رازق، سودرسان و زیان‌رسان است، همان‌گونه که خداوند از آن‌ها خبر داده و فرموده است: ﴿قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَن يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَن يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ [یونس:۳۱] «بگو: چه کسی از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد؟ یا چه کسی مالک شنوایی و بینایی‌هاست؟ و چه کسی زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ و چه کسی کارها را تدبیر می‌کند؟ خواهند گفت: خدا. پس بگو: آیا پروا نمی‌کنید؟»

پس خردمندِ عاقل و خیرخواه خود که می‌داند پس از مرگ بهشت و دوزخی است، باید در این جایگاه بیندیشد و شرک به خدا را بشناسد که خداوند درباره آن فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَاءُ﴾ [النساء:۴۸] «مسلماً خداوند این را که به او شرک ورزیده شود نمی‌آمرزد و غیر از آن را برای هر کس که بخواهد می‌آمرزد.»

و فرمود: ﴿إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ﴾ [المائدة:۷۲] «بی‌گمان هر کس به خدا شرک آورد، قطعاً خدا بهشت را بر او حرام کرده و جایگاهش آتش است.»

پس بعد از این چه بیانی است وقتی خداوند عزوجل از کافران حکایت کرده است که آنان معترفند او خالق، روزی‌دهنده، زنده کننده، میراننده و تدبیرکننده امور است و آن‌ها از کسانی که به آن‌ها اعتقاد داشتند فقط تقرب و شفاعت نزد خدای متعال را می‌خواستند.

آیات زیادی در قرآن آیاتی وجود دارد که خداوند در آن‌ها این را ذکر کرده است، مانند این فرموده خداوند متعال: ﴿قُل لِّمَنِ الْأَرْضُ وَمَن فِيهَا إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ﴾ [المؤمنون:۸۴-۸۵] «بگو: زمین و هر که در آن است از آنِ کیست اگر می‌دانید؟ * خواهند گفت: از آنِ خداست.» تا این فرموده‌اش: ﴿فَأَنَّىٰ تُسْحَرُونَ﴾ [المؤمنون:۸۹] «پس چگونه افسون می‌شوید؟»

مانند فرموده‌اش: ﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ [العنکبوت:۶۱] «و اگر از آن‌ها بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را مسخر کرده است؟ قطعاً خواهند گفت: خدا.» و ﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّن نَّزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِن بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ [العنکبوت:۶۳] «و اگر از آن‌ها بپرسی چه کسی از آسمان آبی فرو فرستاده و زمین را پس از مرگش با آن زنده کرده است؟ قطعاً خواهند گفت: خدا.»

و آیات دیگری که خداوند در آن‌ها خبر داده است که آن‌ها این‌ها را فقط برای خدا اقرار می‌کردند و از کسانی که به آن‌ها اعتقاد داشتند چیزی جز شفاعت نمی‌خواستند.

پس اگر برخی از مشرکان استدلال کنند که آن‌ها به بت‌ها اعتقاد داشتند در حالی که آن‌ها سنگ و چوب‌اند، اما ما به صالحان اعتقاد داریم؛ به او گفته می‌شود: در میان کافران نیز کسانی بودند که به صالحان اعتقاد داشتند، مانند فرشتگان و عیسی بن مریم و در میان اولیاء مانند عُزَیر و لات و عزی و گروهی از جن و غیر آن‌ها. خداوند عزوجل این را در کتابش

ذکر کرده و درباره کسانی که به فرشتگان اعتقاد داشتند تا برایشان شفاعت کنند فرموده است: ﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَٰؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنتَ وَلِيُّنَا مِن دُونِهِم بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُم بِهِم مُّؤْمِنُونَ﴾ [سبأ: ۴۰-۴۱] «و روزی که همه آنان را محشور می‌کند، سپس به فرشتگان می‌گوید: آیا اینان شما را می‌پرستیدند؟ * می‌گویند: منزهی تو! تو ولیّ ما هستی نه آن‌ها، بلکه جنیان را می‌پرستیدند؛ بیشترشان به آن‌ها ایمان داشتند.»

و فرمود: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ﴾ [الأنبياء:۲۸] «و جز برای کسی که او بپسندد شفاعت نمی‌کنند.»

و درباره کسی که به عیسی اعتقاد داشت فرمود: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ﴾ [النساء:۱۷۱] «ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید و درباره خدا جز حق نگویید. مسلماً مسیح عیسی پسر مریم فقط پیامبر خدا و کلمه اوست که آن را به سوی مریم افکند و روحی از جانب اوست.»

و فرمود: ﴿قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [المائدة:۷۶] «بگو: آیا غیر از خدا چیزی را می‌پرستید که مالک سود و زیانی برای شما نیست؟ و خداست که شنوای داناست.»

پس اگر درباره عیسی بن مریم که از برترین پیامبران است چنین گفته شده، پس چگونه عبدالقادر و دیگران می‌توانند مالک سود یا زیانی باشند؟!

درباره اولیاء فرمود: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُم مِّن دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا * أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا﴾ [الإسراء:۵۶-۵۷] «بگو: کسانی را که به جای او گمان برده‌اید بخوانید؛ آن‌ها نمی‌توانند آسیبی را از شما برطرف کنند و نه تغییری دهند. * همان کسانی که می‌خوانند، خودشان به سوی پروردگارشان وسیله می‌جویند که کدامشان نزدیک‌تر است و به رحمت او امیدوارند و از عذابش می‌ترسند؛ بی‌گمان از عذاب پروردگارت باید برحذر بود.»

گروهی از سلف گفته‌اند: اقوامی بودند که فرشتگان، عزیر و مسیح را می‌خواندند، پس خداوند فرمود: این‌ها بندگان من هستند همان‌گونه که شما بندگان من هستید، به رحمت من امیدوارند همان‌گونه که شما امیدوارید و از عذاب من می‌ترسند همان‌گونه که شما می‌ترسید.[۹۱]

پس خداوند رحمت کند کسی را که در این آیه عظیم و در شأن نزول آن بیندیشد و بداند کسانی که به آن‌ها اعتقاد داشتند، فقط تقرب به خدا و شفاعت نزد او را می‌خواستند و همه این‌ها حول دو کلمه می‌چرخد:

اول: اینکه بدانی کافران می‌دانند که خداوند سبحان به تنهایی خالق و رازقی است که امور را تدبیر می‌کند و آن‌ها با این افراد فقط تقرب به خدای متعال را می‌خواستند.

دوم: اینکه بدانی برخی از آن‌ها به مردانی از پیامبران و صالحان مانند عیسی، عزیر و اولیاء اعتقاد داشتند، پس آن‌ها و کسانی که به بت‌های سنگی و چوبی اعتقاد داشتند یکی شدند. لذا وقتی رسول خدا با آن‌ها جنگید، میان کسانی که به بت‌های چوبی و سنگی اعتقاد داشتند

---

[۹۱] . به تفسیر این آیه در تفسیر طبری مراجعه کنید.

و کسانی که به پیامبران و صالحان اعتقاد داشتند فرقی نگذاشت، با اینکه اهل زمان ما به سنگ‌های روی قبرها و درختانی که روی آن‌هاست اعتقاد دارند.»

وقتی این موضوع مشخص شد و روشن شد که این موارد از دین خدا نیست، پس از آن مشرک گفت: «این روشن است، از قبل می‌دانیم»؛ پس به او بگو: اگر اصحاب رسول خدا این را جز بعد از یادگیری ندانستند و از شرک چیزهایی بود که تا سال‌ها نشناختند و تو این را بدون یادگیری دانسته‌ای، پس تو از آن‌ها داناتری!

بلکه پیامبران نیز این را ندانستند مگر بعد از آنکه خداوند متعال به آن‌ها آموخت. خداوند متعال به داناترینِ خلق، حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [محمد:۱۹] «پس بدان که معبودی جز خدا نیست و برای گناه خود و برای مردان و زنان باایمان آمرزش بخواه.»

خداوند متعال فرمود: ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ * بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ﴾ [الزمر:۶۵-۶۶] «و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است که اگر شرک ورزی، حتماً عملت تباه می‌شود و مسلماً از زیانکاران خواهی بود. * بلکه فقط خدا را بپرست و از سپاسگزاران باش.»

پس اگر این پیامبر ماست؛ پس چگونه است که ابراهیم خلیل علیه السلام آن را به فرزندانش که پیامبر هستند سفارش می‌کند؟ خداوند متعال فرمود: ﴿وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ﴾ [البقرة:۱۳۲] «و ابراهیم و یعقوب پسران خود را به همان آیین سفارش کردند [و گفتند:] ای پسران من! خداوند این دین را برای شما برگزیده است؛ پس نمیرید مگر در حالی که مسلمان باشید.»

و فرمود: ﴿وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان:۱۳]

«و [یاد کن] هنگامی را که لقمان به پسرش در حالی که او را پند می‌داد گفت: ای پسرم! به خدا شرک نورز، که بی‌گمان شرک ستمی بزرگ است.»

پس اگر این امری است که ترسی از آن بر مسلمانان نیست، چرا ابراهیم خلیل بر خود و فرزندانش که پیامبرند می‌ترسد و می‌گوید: ﴿رَبِّ اجْعَلْ هَٰذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾ [إبراهیم:۳۵] «پروردگارا! این شهر را امن گردان و من و پسرانم را از پرستش بت‌ها دور بدار.»

و چرا خداوند دانا و حکیم وقتی کتابش را نازل کرد تا مردم را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آورد، بیشتر آن را درباره این موضوع قرار داد، سخن زیادی در مورد این موضوع آورد و آن را تبیین کرد، مَثَل‌ها آورد، از آن برحذر داشت و بارها تکرار نمود؟

پس اگر مردم آن را بدون یادگیری می‌فهمند و ترسی از افتادن در آن بر آن‌ها نیست؛ چرا پروردگار جهانیان بیشتر کتابش را به آن اختصاص داد؟ پس منزه است کسی که بر قلب هر یک از آفریدگانش که خواست مهر زد و آنان را کر و چشمانشان را کور ساخت.

تو ای کسی که خداوند با اسلام بر او منت نهاده و شناخته است که معبودی جز خدا نیست، گمان نکن اگر بگویی: «این حق است و من غیر آن را رها کرده‌ام، اما کاری به مشرکان ندارم و چیزی درباره‌شان نمی‌گویم»؛ گمان نکن با این کار ورودت به اسلام حاصل می‌شود، بلکه باید بغض آن‌ها و بغض کسانی که دوستشان دارند و دشنام دادن و دشمنی با

آن‌ها وجود داشته باشد، همان‌گونه که پدرت ابراهیم و همراهانش گفتند: ﴿إِنَّا بُرَآءُ مِنكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ﴾ [الممتحنة:۴] «ما از شما و از آنچه غیر از خدا می‌پرستید بیزاریم؛ به شما کافر شدیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده است تا وقتی که فقط به خدای یگانه ایمان بیاورید.»

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَمَن يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ﴾ [البقرة:۲۵۶] «پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، قطعاً به دستگیره استواری چنگ زده است.»

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل:۳۶] «و به یقین در میان هر امتی پیامبری برانگیختیم که خدا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید.»

اگر مردی بگوید: «من از پیامبر پیروی می‌کنم و او بر حق است، اما کاری به لات و عزی ندارم و به ابوجهل و امثال او کاری ندارم، به من ربطی ندارند»؛ اسلام او صحیح نیست.

اما مجادله برخی از مشرکان مبنی بر اینکه این طاغوت‌ها مردم را به این کار امر نکرده و به آن راضی نبوده‌اند؛ این را کسی نمی‌گوید مگر مشرکِ لجباز. زیرا اینان اموال مردم را به باطل نخوردند و بر آن‌ها ریاست نکردند و نزدیکان خود را مقرب نساختند مگر با همین کار. اگر مرد صالحی را می‌دیدند او را تحقیر می‌کردند و اگر مشرک کافری را که پیرو شیطان است می‌دیدند او را مقرب می‌ساختند، دوستش می‌داشتند، دخترانشان را به ازدواج او درمی‌آوردند و این را مایه افتخار می‌دانستند!

این گوینده می‌داند که سخنش دروغ است، زیرا اگر نزد آن‌ها حاضر شود و بشنود که برخی مشرکان می‌گویند: «گرفتاری شدیدی برایم پیش آمد پس به فلان شیخ یا سید التماس کردم و برایش نذر نمودم و او مرا نجات داد»؛ این گوینده جرأت نمی‌کند بگوید: «هیچ کس جز خدا سود و زیانی نمی‌رساند». بلکه اگر این را بگوید و در میان مردم پخش کند طاغوت‌ها با او دشمنی می‌ورزند، بلکه اگر قدرت کشتن او را داشته باشند او را می‌کشند. خلاصه اینکه، این سخن را جز مشرک لجباز نمی‌گوید و گرنه این ادعای آنان، ترساندن مردم و بیان داستان‌های کفرآمیزی که در میان پدرانشان رواج داشته چیزی مشهور است که هر کس حالشان را بشناسد آن را انکار نمی‌کند، همان‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنفُسِهِم بِالْكُفْرِ﴾ [التوبة:١٧] «در حالی که بر کفر خویش گواهند.»

کتاب را با ذکر آیه‌ای از کتاب خدا به پایان می‌بریم که مایه عبرت برای عبرت‌گیرندگان است. خداوند متعال درباره کافران می‌فرماید: ﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَن تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ﴾ [الإسراء:٦٧] «و چون در دریا به شما آسیبی برسد، هر که را جز او می‌خوانید گم [و فراموش] می‌شود.»

پس درباره کافران ذکر کرد که آن‌ها وقتی سختی به سراغشان می‌آمد غیر او را رها می‌کردند و دین را برای او خالص می‌ساختند، در حالی که اهل زمان ما وقتی سختی و زیان به سراغشان می‌آید به غیر خدا التماس می‌کنند، سبحانه و تعالی عن ذلک.

پس خداوند رحمت کند کسی را که در این آیه و آیات دیگر بیندیشد. و اما کسی که خداوند با شناخت بر او منت نهاده باید خدا را شکر کند و اگر چیزی بر او پوشیده ماند از اهل علم بپرسد که خدا و رسولش چه گفته‌اند و به انکار عجله نکند؛ زیرا اگر رد کند، خدا را رد کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا

إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾ [السجدة:۲۲] «و کیست ستمکارتر از کسی که به آیات پروردگارش پند داده شود، سپس از آن‌ها روی برتابد؟ مسلماً ما از مجرمان انتقام می‌گیریم.»

بدان - خدایت رحمت کند - که در برخی از انواع شرک اکبر، بعضی از نویسندگان از روی نادانی و بدون توجه در آن افتاده‌اند. از جمله سخن (بوصیری) در قصیده «برده» که می‌گوید:

يَا أَكْرَمَ الْخَلْقِ مَا لِي مَنْ أَلُوذُ بِهِ سِوَاكَ عِنْدَ حُلُولِ الْحَادِثِ الْعَمِمِ

«ای گرامی‌ترینِ خلق! من کسی را ندارم که به او پناه ببرم؛ جز تو، به هنگام نزول حادثه‌ای فراگیر.»

در «همزیه»[۹۲] نیز از این قبیل و غیر آن چیزهای بسیاری وجود دارد. و این از جنس دعاست که نوعی عبادت است و جز برای خدای یگانه شایسته نیست و اگر برخی از مشرکان با بزرگیِ مقام این گوینده و علم و صلاحیت او با تو مجادله کنند و از روی نادانی بگویند: (چگونه چنین چیزی ممکن است؟)؛ پس به او بگو: داناتر و بزرگ‌تر از او یاران موسی بودند که خداوند آنان را برگزید و بر جهانیان برتری داد، هنگامی که گفتند: ﴿يَا مُوسَى اجْعَل لَّنَا إِلَٰهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾ [الأعراف:۱۳۸] «ای موسی! برای ما نیز معبودی قرار ده، همان‌گونه که آنان معبودانی دارند.»

پس وقتی این موضوع با وجود بزرگی، علم و برتری بنی‌اسرائیل بر آنان پوشیده ماند، گمانت درباره دیگران چیست؟

---

[۹۲] . «الهَمزیه» مجموعه‌ای از ابیات شعری است که در آن غلو و افراط شدیدی نسبت به پیامبر (ص) صورت گرفته است؛ این غلو تا حدی است که در برخی صفات، ایشان را با خداوند برابر می‌داند. خداوند (از این صفات و برابر دانستن‌ها) بسیار والاتر است.

به این نادان بگو: صالح‌ترین و داناترینِ همه، یاران محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودند، وقتی از کنار درختی گذشتند گفتند: ای رسول خدا! برای ما نیز «ذات أنواط» (درختی برای آویختن سلاح جهت تبرک) قرار بده همان‌گونه که آن‌ها ذات انواط دارند. پس رسول خدا قسم خورد که این همانند سخنی است که بنی‌اسرائیل به موسی گفتند: ﴿اجْعَل لَّنَا إِلَٰهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾ [الأعراف:۱۳۸] «برای ما معبودی قرار ده همان‌گونه که آن‌ها معبودانی دارند.»

پس در این امر دو عبرت بزرگ وجود دارد:

اول: اینکه پیامبر تصریح کرد که هر کس به درختی اعتقاد داشته باشد یا به آن تبرک جوید، آن را به عنوان «إله» (معبود) برگرفته است، وگرنه یاران رسول خدا می‌دانستند که آن درخت نه خلق می‌کند و نه روزی می‌دهد، بلکه گمان کردند که اگر پیامبر به آن‌ها دستور تبرک به آن را بدهد در آن برکت قرار می‌گیرد.

دوم: اینکه شرک ممکن است در داناترین و صالح‌ترین مردم واقع شود در حالی که او نمی‌داند، همان‌گونه که گفته شده: «شرک پنهان‌تر از صدای پای مورچه است»،[۹۳] برخلاف سخن شخص نادان که می‌گوید: «این روشن است و آن را می‌دانیم».

---

[۹۳] . ابو یعلی در کتاب «مسند» (۶۱) از معقل بن یسار (رضی الله عنه) روایت کرده است که گفت: پیامبر (ص) را در حضور ابوبکر دیدم - یا اینکه ابوبکر به من گفت - از پیامبر (ص) شنیدم که فرمودند: «شرک در میان شما پنهان‌تر از حرکت مورچه است.
ابوبکر گفت: آیا شرک جز این است که کسی معبود دیگری را با خدا بخواند؟ رسول خدا (ص) فرمودند: «شرک در میان شما پنهان‌تر از حرکت مورچه است.
سپس فرمودند: آیا تو را به چیزی راهنمایی کنم که کوچک و بزرگِ آن (گناه) را از تو زایل می‌کند؟ بگو: «اللهم إني أعوذ بك أن أشرك بك وأنا أعلم، وأستغفرك مما لا أعلم».«خدایا، به تو پناه می‌برم از اینکه در حالی که می‌دانم، تو را شریک قرار دهم و از آنچه نمی‌دانم، تو را استغفار می‌کنم.»
این حدیث را شیخ ناصرالدین آلبانی در «الأدب المفرد» (۷۱۶) صحیح شمرده است و در «السلسلة الضعيفة» ذیل حدیث (۳۷۵۵) به شاهدی برای آن اشاره کرده است.
از ابوموسی اشعری (رضی الله عنه) روایت شده است که او برای مردم خطبه خواند و گفت: «ای مردم، از این شرک بپرهیزید، زیرا پنهان‌تر از حرکت مورچه است».
عبدالله بن حزن و قیس بن مضارب نزد او برخاستند و گفتند: به خدا قسم، یا از گفته خود بازگرد، یا حتماً نزد عمر خواهیم رفت، چه با اجازه ما باشد یا نباشد.
او گفت: بلکه من از گفته خود بازمی‌گردم. رسول خدا (ص) روزی برای ما خطبه خواند و فرمود: ای مردم، از این شرک بپرهیزید، زیرا پنهان‌تر از حرکت مورچه است.
کسانی که خدا خواست (از میان مردم) گفتند: چگونه از آن بپرهیزیم در حالی که ای رسول خدا، پنهان‌تر از حرکت مورچه است؟
پیامبر ﷺ فرمودند: بگویید: «اللهم إنا نعوذ بك من أن نشرك بك شيئا نعلمه، ونستغفرك لما لا نعلم».«خدایا، ما به تو پناه می‌بریم از اینکه چیزی را که می‌دانیم با تو شریک قرار دهیم، و از آنچه نمی‌دانیم، تو را استغفار می‌کنیم.»
این روایت را احمد در «مسند» (۴۰۳/۴) آورده و آلبانی آن را در «صحيح الترغيب و الترهيب» (۳۶) حسن دانسته است.

پس اگر چیزی از این مباحث بر تو مشکل شد و خواستی بیان آن را از کلام اهل علم و انکار آن‌ها نسبت به جنس شرکی که خداوند حرام کرده است بدانی؛ این امر موجود است؛ منظورم کلام علما در این باره است، چه از حنبلی‌ها بخواهی و چه از غیر آن‌ها، والله اعلم.[۹۴]

ابن ابی حاتم در «تفسیر» (۶۲/۱) از ابن عباس (رضی الله عنهما) در مورد قول خداوند متعال «فَلا تَجْعَلُوا بِلَّهِ أَنْداداً وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» «پس برای خدا شریک و همتا قرار ندهید، در حالی که می‌دانید» روایت کرده است: گفت: «أنداد» (همتایان) همان شرک است، پنهان‌تر از حرکت مورچه بر روی سنگی سیاه در تاریکی شب. آن این است که (شخص) بگوید: «به حق تو ای فلان و به حق خودم.» و بگوید: اگر این سگ (فلانی) نبود، دزدان به سراغ ما می‌آمدند. و اگر مرغ در خانه نبود، دزدان می‌آمدند. و گفتار مرد به دوستش: «آنچه خدا خواست و تو خواستی.» و گفتار مرد: «اگر خدا و فلانی نبودند.» (در این عبارت) «فلانی» را قرار مده، زیرا همه اینها شرک محسوب می‌شود.
کلام او (ابن عباس) رحمه الله، پایان یافته است و این مطلب در کتاب «الدرر السنية من الأجوبة النجدية» (۱۰۰/۲ – ۱۱۲) آمده است.

[۹۴] . سخنان او — که خداوند رحمتش کند — در اینجا پایان یافت، این مطالب در کتاب «الدرر السنية من الأجوبة النجدية» (جلد ۲، صفحات ۱۰۰ تا ۱۱۲) آمده است.»

بسم الله الرحمـن الرحيم

از شیخ محمد بن عبدالوهاب رَحِمَهُ ٱللَّهُ درباره معنای «لا اله الا الله» پرسیده شد، پس پاسخ داد:

بدان -رحمت الله بر تو باد- که این کلمه، جداکننده میان کفر و اسلام است و کلمه تقواست و دستاویز محکم (عروة الوثقی) است، همان کلمه‌ای است که ابراهیم علیه السلام آن را در میان ذریه خود کلمه‌ای ماندگار قرار داد تا شاید بازگردند. مقصود از آن، تنها گفتن با زبان همراه با ناآگاهی از معنای آن نیست، چرا که منافقان نیز آن را می‌گویند در حالی که پایین‌تر از کافران، در پایین‌ترین طبقه آتش جهنم هستند، با وجود اینکه نماز می‌خوانند و صدقه می‌دهند. بلکه مقصود از آن، گفتنِ آن همراه با شناخت قلبی و محبت به آن و اهل آن و کینه ورزیدن نسبت به مخالفان آن و دشمنی با آنان است، همان‌طور که پیامبر صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصاً» «کسی که از روی اخلاص بگوید «لا اله الا الله»، در روایتی: «خَالِصاً مِنْ قَلْبِهِ»؛[۹۵] «خالصانه از قلبش» و در روایتی: «صَادِقاً مِنْ قَلْبِهِ»؛ «صادقانه از قلبش» و در حدیثی دیگر: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ»؛ «کسی که بگوید لا اله الا الله و به آنچه غیر از خدا پرستش می‌شود کافر گردد» و احادیث دیگری که بر ناآگاهی بیشتر مردم نسبت به این شهادت دلالت دارند.»

---

[۹۵] . ابن حبان (شماره ۲۰۰) و احمد (۲۳۶/۵) آن را روایت کردند و لفظ از ابن حبان است ـاز جابر رضی‌الله‌عنهما روایت کرده‌اند که گفت: هنگامی که لحظه وفات معاذ(رضی‌الله‌عنه) فرا رسید، گفت: پردهٔ خیمه را از روی من کنار بزنید؛ زیرا از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «هر کس گواهی دهد که معبودی جز خدا نیست، در حالی که از دلِ خود با اخلاص باشد، وارد بهشت می‌شود.» شیخ شعیب ارناؤوط این حدیث را در تحقیق خود بر «صحیح ابن حبان» صحیح دانسته است و همچنین محققان «مسند» نیز آن را صحیح شمرده‌اند.
از ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت شده است که از پیامبر ﷺ پرسید: سعادتمندترین مردم به شفاعت شما در روز قیامت چه کسی است؟ فرمود: «سعادتمندترین مردم به شفاعت من در روز قیامت کسی است که «لا إله إلا الله» را با خلوص از دلِ خود، یا از جانِ خود، بگوید.» این حدیث را بخاری (۹۹) و احمد (۳۷۳/۲) روایت کرده‌اند. لفظ احمد چنین است: «خالصةً من قِبَل نفسه» (با خلوص از جانبِ نفسِ خود). قول صحیح این است: «صِدقًا من قلبه» (با صدق و راستی از دلِ خود). این حدیث را بخاری (۱۲۸) از انس بن مالک رضی‌الله‌عنه روایت کرده است که پیامبر ﷺ ـ در حالی که معاذ پشت سر او بر مرکب سوار بود ـ فرمود: «ای معاذ بن جبل!» گفت: لبیک یا رسول‌الله و سعدیک. فرمود: «ای معاذ!» گفت: لبیک یا رسول‌الله و سعدیک ـ سه بار. سپس فرمود: «هیچ‌کس نیست که گواهی دهد «لا إله إلا الله و محمد رسول‌الله» را با صدق از دلِ خود، مگر آنکه خداوند او را بر آتش حرام می‌گرداند.» معاذ گفت: ای رسول خدا، آیا این را به مردم خبر ندهم تا شادمان شوند؟ فرمود: «در آن صورت، تکیه می‌کنند (و سستی می‌ورزند).» معاذ این حدیث را هنگام مرگش، از ترس گناه (کتمان علم)، بازگو کرد. پایان.

بدان که این کلمه، نفی و اثبات است؛ نفی الوهیت از هر آنچه غیر از خداوند سبحان و تعالی است، از پیامبران مرسل، حتی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و از فرشتگان حتی جبرئیل، چه رسد به غیر آنها از اولیا و صالحان و اثبات آن برای خداوند عزوجل.

اگر این را فهمیدی؛ پس در الوهیتی که خداوند متعال برای خود ثابت کرده و از محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و جبرئیل و غیر آنها نفی کرده است که به اندازه دانه خردلی از آن سهمی داشته باشند، تأمل کن.

پس بدان که این الوهیت همان چیزی است که عوام در زمان ما آن را «سر» و «ولایت» می‌نامند و «إله» به معنای ولی است که در او «سر»[۹۶] وجود دارد، او همان کسی است که او را «فقیر» و «شیخ» می‌نامند و عوام او را «سید» و امثال آن می‌نامند. و این بدان سبب است که آنان گمان می‌کنند خداوند برای بندگان خاص خود منزلتی قرار داده که راضی است انسان به آنان پناه ببرد، به آنان امید داشته باشد، از آنان یاری بجوید و آنان را واسطه میان خود و خدا قرار دهد. پس کسانی که اهل شرک در زمان ما گمان می‌کنند واسطه‌هایشان هستند، همان‌هایی‌اند که پیشینیان آنان را «إله» می‌نامیدند و واسطه همان «إله» است. بنابراین گفتنِ «لا اله الا الله» توسط انسان، باطل کننده واسطه‌هاست.

اگر می‌خواهی این را به طور کامل بشناسی، با دو امر محقق می‌شود:

اول: بدانی کافرانی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با آنان جنگید، آنان را کشت، اموالشان را مباح و زنانشان را حلال شمرد، به توحید ربوبیت برای خداوند سبحان اقرار داشتند و آن این است که هیچ‌کس جز خدای یگانه نمی‌آفریند، روزی نمی‌دهد، زنده نمی‌کند، نمی‌میراند

---

[۹۶] . نام‌گذاری به «سر» اشاره‌ای است به نوعی الوهیت‌دادن به برخی از کسانی که نزد بعضی از عوام به ولایت توصیف می‌شوند. نگاه کنید به سخن او ـ رحمه‌الله ـ دربارۀ نام‌گذاری آنچه جز خدا پرستیده شده است به «السِّر» در کتاب «الدرر السنية» (۴۱/۲) و نیز دربارۀ نام‌گذاری به «السَّيِّد» در «الدرر السنية» (۷۰/۱).

و امور را تدبیر نمی‌کند؛ همان‌گونه که خداوند متعال فرموده است: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ﴾ [یونس:۳۱] «بگو: چه کسی از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد؟ یا چه کسی مالک گوش و چشم‌هاست؟ و چه کسی زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده خارج می‌سازد؟ و چه کسی کارها را تدبیر می‌کند؟ پس خواهند گفت: خدا.»

این مسئله‌ای بزرگ و مهم است و آن این است که بدانی کافرانی که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با آنان جنگید به همه این موارد شهادت می‌دادند و اقرار می‌کردند، اما با این وجود، این امر آنان را وارد اسلام نکرد و خون و مالشان را محترم نشمرد. آنان همچنین صدقه می‌دادند، حج و عمره می‌گزاردند، عبادت می‌کردند و از ترس خداوند عزوجل برخی محرمات را ترک می‌کردند.

اما امر دوم همان چیزی است که باعث کفر آنان شد و خون و مالشان را حلال کرد؛ و آن این بود که آنان به توحید الوهیت برای خدا شهادت ندادند و آن این است که جز خدای یگانهِ بی‌شریک، کسی خوانده نشود، به کسی امید بسته نشود، از غیر او یاری جسته نشود، برای غیر او ذبح نشود و برای غیر او نذر نگردد؛ نه برای فرشته‌ای مقرب و نه پیامبری مرسل. پس هرکس از غیر خدا یاری بجوید کافر شده است، هرکس برای غیر او ذبح کند کافر شده است، هرکس برای غیر او نذر کند کافر شده است و امثال اینها.

کمال این امر آن است که بدانی مشرکانی که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با آنان جنگید، صالحانی چون فرشتگان، عیسی و مادرش، عزیر و دیگر اولیا را می‌خواندند، پس با این کار کافر شدند با وجود اینکه اقرار داشتند خداوند سبحان خالق، روزی‌دهنده و تدبیرکننده

است. اگر این را یافتی، معنای «لا اله الا الله» را فهمیده‌ای و دریافته‌ای که هرکس پیامبر یا فرشته‌ای را بخواند یا او را به یاری بطلبد یا از او استغاثه کند، از اسلام خارج شده است و این همان کفری است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خاطر آن با آنان جنگید.

پس اگر گوینده‌ای از مشرکان بگوید: ما می‌دانیم که خدا خالق، روزی‌دهنده و تدبیرکننده است، اما این صالحان مقرب‌اند و ما آنان را می‌خوانیم، برایشان نذر می‌کنیم، بر آنان وارد می‌شویم و از آنان یاری می‌جوییم و از این کار وجاهت و شفاعت می‌خواهیم وگرنه ما می‌فهمیم که خدا خالق، روزی‌دهنده و تدبیرکننده است.

پس بگو: این سخن تو مذهب ابوجهل و امثال اوست، چرا که آنان عیسی، عزیر، فرشتگان و اولیا را می‌خواندند و همین را می‌خواستند، همان‌گونه که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [زمر:۳] «و کسانی که غیر از او سرپرستانی برگزیدند [می‌گویند:] ما آنان را نمی‌پرستیم مگر برای اینکه ما را به پیشگاه خدا نزدیک کنند» و خداوند متعال فرموده است: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس:۱۸] «و غیر از خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند و نه سود می‌بخشد و می‌گویند: اینها شفیعان ما نزد خدا هستند». »

پس اگر در این موضوع به خوبی تأمل کنی و بدانی که کافران به توحید ربوبیت برای خدا -که یگانه بودن او در آفرینش، روزی دادن و تدبیر است- شهادت می‌دادند و در عین حال عیسی، فرشتگان و اولیا را می‌خواندند به این قصد که آنان را به خدا نزدیک کنند و نزد او برایشان شفاعت نمایند و بدانی که برخی از کافران -به ویژه مسیحیان- شب و روز خدا را عبادت می‌کنند، در دنیا زهد می‌ورزند، از آنچه به دست می‌آورند صدقه می‌دهند و در

صومعه‌ای از مردم کناره می‌گیرند، اما با این همه، کافر، دشمن خدا و جاودان در آتش‌اند به دلیل اعتقادی که به عیسی یا دیگر اولیا دارند و او را می‌خوانند یا برایش ذبح و نذر می‌کنند؛ برایت روشن می‌شود که ویژگی اسلامی که پیامبرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آن دعوت کرد چگونه است و روشن می‌شود که بسیاری از مردم از آن برکنارند و معنای این فرموده پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برایت آشکار می‌گردد: «بَدَأَ الْإِسْلَامُ غَرِيباً، وَسَيَعُودُ غَرِيباً كَمَا بَدَأَ» [۹۷] «اسلام غریبانه آغاز شد و به زودی همان‌گونه که آغاز شد، غریب باز خواهد گشت».

پس خدا را، خدا را در نظر بگیرید ای برادرانم! به اصل دینتان، اول و آخر آن و پایه و رأس آن یعنی شهادت «لا اله الا الله» چنگ زنید، معنای آن را بشناسید، آن را دوست بدارید و اهل آن را دوست بدارید و آنان را برادران خود قرار دهید هرچند دور باشند و به طاغوت‌ها کفر بورزید، با آنان دشمنی کنید و کینه آنان را به دل بگیرید و کینه کسانی را به دل بگیرید که آنان را دوست دارند یا از آنان دفاع می‌کنند یا آنان را تکفیر نمی‌کنند یا می‌گویند: «به من ربطی ندارد» یا می‌گویند: «خداوند مرا مکلف به آنان نکرده است». چنین کسی به خدا دروغ بسته و افترا زده است چرا که خداوند متعال او را در قبال آنان مکلف ساخته و

---

[۹۷] . روایت «غربت اسلام» در چهار حدیث صحیح وارد شده است که عبارتند از:
اول: حدیث ابن عمر رضی‌الله‌عنهما که مسلم (۱۴۶) آن را روایت کرده است و لفظ آن چنین است: «إن الإسلام بدأ غريبًا، وسيعود غريبًا كما بدأ، وهو يأرِزُ بين المسجدين كما تأرز الحية إلى جحرها.»، «به راستی که اسلام در حالی آغاز شد که غریب بود، و به زودی همان‌گونه که آغاز شد، غریب باز خواهد گشت، و اسلام میان دو مسجد (مدینه و مکه) جمع می‌شود، همان‌گونه که مار به لانه‌اش بازمی‌گردد.» (معنی «یأرز» یعنی جمع می‌شود و گردهم می‌آید. به «شرح النووی علی مسلم» مراجعه کنید.)
دوم: حدیث ابوهریره رضی‌الله‌عنه که مسلم (۱۴۵) و ابن ماجه (۳۹۸۶) آن را روایت کرده‌اند و لفظ او چنین است رسول خدا ﷺ فرمود:: « بدأ الإسلام غريبًا، وسيعود كما بدأ غريبًا، فطوبى للغرباء.»؛ «اسلام در حالی آغاز شد که غریب بود، و به زودی همان‌گونه که آغاز شد، غریب باز خواهد گشت. پس خوشا به حال غُربا.»
سوم: حدیث عبدالله بن مسعود رضی‌الله‌عنه که ترمذی (۲۶۲۹) آن را روایت کرده است و لفظ آن چنین است: « إن الإسلام بدأ غريبًا، وسيعود غريبًا كما بدأ، فطوبى للغرباء.»؛ «به راستی که اسلام در حالی آغاز شد که غریب بود، و به زودی همان‌گونه که آغاز شد، غریب باز خواهد گشت. پس خوشا به حال غُربا.» (آلبانی در «صحیح الترمذی» این حدیث را صحیح دانسته است.)
چهارم: احمد در مسند خود (۱۸۴/۱) و ابویعلی در مسند خود (۹۹/۲) از سعد بن ابی وقاص رضی‌الله‌عنه روایت کرده‌اند که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «إن الإيمان بدأ غريبًا وسيعود كما بدأ، فطوبى يومئذٍ للغرباء إذا فسد الناس، والذي نفس أبي القاسم بيده؛ ليأرزن الإيمان بين هذين المسجدين كما تأرز الحية في جحرها.»؛ «به راستی که ایمان در حالی آغاز شد که غریب بود و به زودی همان‌گونه که آغاز شد، باز خواهد گشت. پس خوشا به حال غُربا در آن روز، هنگامی که مردم به فساد کشیده شوند. سوگند به آنکه جان ابوالقاسم (محمد ﷺ) در دست اوست، ایمان میان این دو مسجد (مدینه و مکه) جمع خواهد شد، همان‌گونه که مار در لانه‌اش جمع می‌شود.» (محققان «المسند» گفته‌اند: سند این روایت جید است.)

کفر ورزیدن به آنان و بیزاری جستن از آنان را بر او واجب کرده است، هرچند برادران و فرزندانش باشند. خدا را در نظر بگیرید ای برادرانم! به این امر چنگ زنید تا شاید پروردگارتان را در حالی ملاقات کنید که هیچ چیز را شریک او قرار نداده‌اید. خداوندا، ما را مسلمان بمیران و به صالحان ملحق کن.

سخن را با آیه‌ای به پایان می‌رسانیم که خداوند در کتابش ذکر کرده تا برایت روشن سازد که کفر مشرکانِ زمان ما، بزرگتر از کفر کسانی است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با آنان جنگید؛ خداوند متعال فرموده است: ﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُوراً﴾ [اسراء:۶۷] «و هنگامی که در دریا گزندی به شما برسد، هر که را جز او می‌خوانید گم (و فراموش) می‌شود، پس چون شما را به خشکی نجات داد، روی می‌گردانید و انسان همواره ناسپاس است».

پس خداوند درباره کافران ذکر کرده است که هرگاه گزندی به آنان می‌رسید، بزرگان و مشایخ را رها می‌کردند و هیچ یک از آنان را نمی‌خواندند و از او یاری نمی‌جستند، بلکه خالصانه تنها خدای بی‌شریک را می‌خواندند و تنها از او یاری می‌خواستند، اما چون آسایش فرا می‌رسید، شرک می‌ورزیدند.

و تو مشرکان زمان ما را می‌بینی -و چه‌بسا برخی از آنان ادعا کنند که از اهل علم‌اند و در او زهد، تلاش و عبادت باشد- که هرگاه گزندی به او برسد، از غیر خدا یاری می‌جوید؛ مانند معروف یا عبدالقادر گیلانی و بزرگتر از اینها مانند زید بن خطاب و زبیر و بزرگتر از اینها مانند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس خدا یاور است! و بزرگتر و فاجعه‌بارتر از این، آن است که به طاغوت‌ها، کافران و سرکشان متوسل می‌شوند؛ مانند شمسان، ادریس -که به او اشقر می‌گویند-، یوسف و امثال آنان. و خداوند سبحان و متعال داناتر است. و ستایش

از آن خداست در آغاز و انجام و درود خدا بر بهترینِ آفریدگانش، محمد و بر تمام خاندان و یارانش باد.

به نام خداوند بخشنده مهربان

شیخ محمد بن عبدالوهاب -که خداوند پاداش و ثواب او را فراوان گرداند و او را بدون حساب در بهشت جای دهد- فرمود:

این‌ها کلماتی است در شناخت شهادت «لا اله الا الله و محمداً رسول الله» (هیچ معبودی جز خدا نیست و محمد فرستاده خداست). همانا مردم زمان ما در آن به اشتباه افتاده‌اند و تنها لفظ آن را بدون معانی‌اش ثابت دانسته‌اند و گاه دلایلی برای آن می‌آورند که بر نادانِ بینوا و کسی که شناختی از دین ندارد مشتبه می‌شود و این امر به بزرگترین هلاکت‌ها منجر می‌شود.

از جمله این موارد، فرموده پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که فرمود: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَإِذَا قَالُوهَا عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ»[98] «مأمور شده‌ام که با مردم بجنگم تا زمانی که گواهی دهند که معبودی جز خدای یگانه نیست، پس هرگاه آن را بگویند، خون و مالشان از جانب من در امان است» تا آخر حدیث.

[98] . بخاری در کتاب صحیح بخاری (شماره‌های ۱۳۹۹ و ۱۴۰۰) این روایت را نقل کرده و متن آن چنین است: عن أبي هريرة رضي الله عنه قال: لما توفي رسول الله ﷺ وكان أبو بكر رضي الله عنه وكفر من كفر من العرب، فقال عمر: كيف تقاتل الناس وقد قال رسول الله ﷺ: أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا «لا إله إلا الله»، فمن قالها فقد عصم مني ماله ونفسه إلا بحقه وحسابه على الله؟ فقال: والله لأقاتلن من فرق بين الصلاة والزكاة، فإن الزكاة حق المال، والله لو منعوني عناقًا كانوا يؤدونها إلى رسول الله ﷺ لقاتلتهم على منعها. قال عمر رضي الله عنه: فوالله ما هو إلا أن شرح الله صدر أبي بكر رضي الله عنه، فعرفت أنه الحق. «از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت شده که گفت: هنگامی که رسول الله ﷺ وفات یافت و ابوبکر (رضی الله عنه) به خلافت رسید، و برخی از اعراب [به دلیل نپرداختن زکات یا ارتداد] کافر شدند، عمر (رضی الله عنه) به ابوبکر گفت: چگونه با مردم می‌جنگی در حالی که رسول الله ﷺ فرموده‌اند: «مأمور شده‌ام با مردم بجنگم تا زمانی که بگویند "لا إله إلا الله"؛ پس هر کس آن را بگوید، مال و جانش را از من حفظ کرده است، مگر به حقِ آن، و حسابش با خداوند است»؟ ابوبکر گفت: به خدا سوگند، حتماً با کسانی که میان نماز و زکات تفاوت قائل می‌شوند، خواهم جنگید؛ زیرا زکات حقِ مال است. به خدا سوگند، اگر بزغاله‌ای را که به رسول الله ﷺ می‌پرداختند از من دریغ کنند، به‌خاطر امتناع از پرداخت آن با آنان خواهم جنگید.
عمر (رضی الله عنه) گفت: به خدا سوگند، خداوند سینه ابوبکر (رضی الله عنه) را گشاده ساخت و دانستم که این حق است.

و همچنین فرموده پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هنگامی که درباره شفاعتش پرسیده شد که چه کسی در روز قیامت سزاوارتر به آن است؟ فرمود: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خَالِصاً مِنْ قَلْبِهِ»[۹۹] «کسی که خالصانه از قلبش بگوید لا اله الا الله.»

و فرموده پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «مَنْ كَانَ آخِرُ كَلَامِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ»[۱۰۰] «کسی که آخرین سخن او لا اله الا الله باشد، وارد بهشت می‌شود.»

همچنین حدیث عتبان: «فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ»[۱۰۱] «همانا خداوند آتش را بر کسی که به خاطر خشنودی خدا بگوید لا اله الا الله، حرام کرده است.»

هنگامی که این نادان این احادیث صحیح یا برخی از آنها را می‌بیند یا از دیگران می‌شنود؛ دلش آرام و چشمش روشن می‌شود و شخص مساعد[۱۰۲] نیز او را بر این کار ترغیب می‌کند، در حالی که قضیه آن‌گونه نیست که این نادانِ مشرک گمان می‌کند. پس اگر او غیر خدا را بخواند، یا برای او ذبح کند، یا به او قسم یاد کند، یا برایش نذر کند، این را شرک و حرام و مکروه نمی‌داند. اما اگر کسی برخی از کارهای او را که منافی توحید خدا و عمل به دستورات اوست مورد انکار قرار دهد؛ بیزار شده و می‌رمد و با گفتن «رسول خدا چنین گفت، رسول خدا چنان گفت» مخالفت می‌کند، در حالی که این فرد حقیقت حال را

---

[۹۹] . تخریج آن قبلا ذکر شد.

[۱۰۰] . ابوداود آن را (با شماره ۳۱۱۶) از معاذ بن جبل (رضی الله عنه) روایت کرده و احمد نیز در «مسند» خود (۲۳۳/۵) آورده است و آلبانی و محققان «مسند» آن را صحیح دانسته اند.

[۱۰۱] . این روایت را بخاری (۴۲۵) و مسلم (۳۳) نقل کرده‌اند، و لفظِ مسلم چنین است: «لا يشهد أحد أن «لا إلـه إلا الله، وأني رسول الله» فيدخل النار، أو تطعمه.»،«هیچ‌کس نیست که شهادت دهد که معبودی جز الله نیست و اینکه من فرستاده الله هستم، مگر آنکه وارد آتش دوزخ نمی‌شود یا آتش او را نمی‌سوزاند.»

[۱۰۲] . شاید منظور از «مُساعِد» (در متن اصلی)، همان «قَرین» (همزاد) انسان از جنس شیاطین باشد که انسان را به بدی امر می‌کند؛ چرا که برای هر انسانی قرینی وجود دارد. دلیل آن، حدیثِ عایشه (رضی الله عنها) است که مسلم (۲۸۱۵) آن را روایت کرده که رسول الله ﷺ شب‌هنگام از نزد او خارج شدند. عایشه گفت: من [نسبت به ایشان] دچار غیرت شدم. وقتی پیامبر بازگشتند و آنچه را انجام داده بودم دیدند، فرمودند: «ای عایشه! چه شده است؟ آیا غیرت ورزیدی؟» گفتم: چطور کسی مانند من، به کسی مانند شما غیرت نورزد؟ رسول الله ﷺ فرمودند: «آیا شیطانِ تو به سراغت آمده است؟» گفتم: ای رسول خدا، آیا با من شیطانی هست؟ فرمودند: «بله.» گفتم: و [آیا این شیطان] همراه هر انسانی هست؟ فرمودند: «بله.» گفتم: و همراه شما هم هست، ای رسول خدا؟ فرمودند: «بله، اما پروردگارم مرا [در برابر] او یاری کرد تا اینکه او [تسلیم و] مسلمان شد.»

ندانسته است. اگر واقعیت همان‌گونه بود که او می‌گفت؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه درباره اهل ردت (کسانی که مرتد شدند) نمی‌گفت: «وَاللَّهِ لَوْ مَنَعُونِي عَنَاقاً، أَوْ قَالَ عِقَالاً، كَانُوا يُؤَدُّونَهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَقَاتَلْتُهُمْ عَلَيْهِ»؛ «به خدا سوگند اگر از دادن بزغاله‌ای -یا فرمود زانوبند شتری- که آن را به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌پرداختند امتناع کنند، بر سر آن با آنان خواهم جنگید.»

آیا این نادان گمان می‌کند که آنان «لا اله الا الله» نمی‌گفتند؟[۱۰۳]

این نادان با فرموده رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره خوارج چه می‌کند که فرمود: «أَيْنَمَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ، فَإِنَّ فِي قَتْلِهِمْ أَجْراً لِمَنْ قَتَلَهُمْ»[۱۰۴]، «هر کجا آنان را یافتید بکشید، چرا که در کشتن آنان پاداشی برای کشنده است.» و «فَإِنَّهُمْ شَرُّ قَتِيلٍ تَحْتَ أَدِيمِ السَّمَاءِ»[۱۰۵]، «آنان بدترین کشتگان در زیر آسمان هستند.»

آیا این نادان گمان می‌کند خوارجی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره آنان چنین فرمود، «لا اله الا الله» نمی‌گفتند؟

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «يَخْرُجُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ قَوْمٌ تَحْقِرُونَ صَلَاتَكُمْ مَعَ صَلَاتِهِمْ، يَقْرَؤُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ حُلُوقَهُمْ - أَوْ حَنَاجِرَهُمْ -»

---

[۱۰۳] . بنگرید به «صحیح بخاری»، (۱۳۹۹، ۱۴۰۰).

[۱۰۴] . روایت را بخاری (۶۹۳۰) نقل کرده و ادامه‌اش چنین است: «پس در کشتن آنان، برای کسی که آنان را بکشد، روز قیامت پاداشی است.» و نیز مسلم (۱۰۶۶) آن را از علی رضی‌الله‌عنه روایت کرده است.

[۱۰۵] . آنچه داخل پرانتز آمده، از سخن ابو امامه باهلی رضی‌الله‌عنه است؛ احمد آن را در المسند (۲۵۳/۵) از ابو غالب روایت کرده که گفت:وقتی سرهای ازارقه را آوردند و بر پله‌های دمشق نصب کردند، ابو امامه آمد. چون آنان را دید، چشمانش اشکبار شد و سه بار گفت:«سگان آتش!» سپس گفت: «این‌ها بدترین کشته‌شدگانی‌اند که زیر این آسمان کشته شدند، و بهترین کشته‌شدگانی‌اند که زیر این آسمان کشته شدند؛ همان کسانی که این‌ها کشته‌اند.» راوی گفت: به او گفتم: چرا چشمانت اشکبار شد؟ گفت: «از روی دلسوزی برای آنان؛ زیرا آنان از اهل اسلام بودند.» گفتیم: آیا این سخن را از روی نظر خودت گفتی که آنان را "سگان آتش" خواندی، یا چیزی است که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم شنیده‌ای؟ گفت: «من جرأت چنین سخنی ندارم؛ بلکه آن را از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم بیش از یک‌بار، یا دو بار، یا سه بار شنیده‌ام.» و [سپس] دفعات را شمرد.

[نویسنده می‌گوید:] شیخ مقبل بن هادی الوادعی رحمه‌الله این حدیث را حَسَن دانسته است، چنانکه در الصحیح المسند مما لیس في الصحیحین (۴۰۹/۱) آمده است. ازارقه یکی از فرقه‌های خوارج هستند.

«گروهی در این امت (و نفرمود: از این امت) پدید می‌آیند که نماز خود را در برابر نماز آنان ناچیز می‌شمارید، قرآن می‌خوانند اما از گلویشان -یا حنجره‌هایشان- فراتر نمی‌رود.»

همچنین اهل حلقه ذکر، زمانی که ابوموسی آنان را در مسجد دید که در هر حلقه مردی می‌گفت: صد بار سبحان‌الله بگویید، صد بار لااله‌الاالله بگویید... تا آخر حدیث.

هنگامی که صحابی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر آنان خرده گرفت، گفتند: به خدا سوگند ما جز نیکی قصدی نداشتیم.

او گفت: چه بسا جوینده خیری که به آن نمی‌رسد، همانا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ما خبر داد: «گروهی قرآن می‌خوانند اما از گلویشان -یا فرمود استخوان ترقوه‌شان- فراتر نمی‌رود.» و به خدا سوگند نمی‌دانم که شاید بیشتر آنان از شما باشند. مدت کمی نگذشت که دیدند همان افراد در روز نهروان همراه با خوارج با یاران رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌جنگند![۱۰۶]

---

[۱۰۶] . این روایت را دارمی در «سنن» خود، در مقدمه، بابِ کراهتِ اخذِ رأی، آورده است و متن آن چنین است:

حکم بن مبارک برای ما روایت کرد، گفت: عمرو بن یحیی برای ما نقل کرد، گفت: از پدرم شنیدم که از پدرش نقل می‌کرد، گفت: ما پیش از نماز صبح، کنار درِ خانهٔ عبدالله بن مسعود می‌نشستیم. وقتی او بیرون می‌آمد، همراهش به سوی مسجد می‌رفتیم. در این هنگام ابوموسی اشعری نزد ما آمد و گفت: آیا ابوعبدالرحمن هنوز نزد شما بیرون نیامده است؟ گفتیم: نه. پس او با ما نشست تا اینکه [ابن مسعود] بیرون آمد. هنگامی که بیرون آمد، همگی به سوی او برخاستیم. ابوموسی به او گفت: ای ابوعبدالرحمن! من در مسجد چیزی دیدم که آن را ناپسند شمردم، اما - به حمدالله - جز خیر چیزی ندیدم. گفت: آن چه بود؟ [ابوموسی] گفت: اگر زنده بمانی، آن را خواهی دید. گفتم: در مسجد گروه‌هایی را دیدم که حلقه‌حلقه نشسته بودند و در انتظار نماز بودند؛ در هر حلقه مردی بود و در دست‌هایشان سنگ‌ریزه‌هایی بود. او می‌گفت: «صد بار تکبیر بگویید»، پس صد بار تکبیر می‌گفتند؛ می‌گفت: «صد بار تهلیل بگویید»، پس صد بار تهلیل می‌گفتند؛ و می‌گفت: «صد بار تسبیح بگویید»، پس صد بار تسبیح می‌گفتند. گفت: پس تو به آنان چه گفتی؟ گفت: من چیزی به آنان نگفتم، تا نظر تو را ببینم - یا تا دستور تو را دریافت کنم گفت: آیا به آنان دستور ندادی که گناهانشان را بشمارند و برایشان تضمین نکردی که چیزی از حسناتشان از بین نرود؟ سپس رفت و ما نیز همراهش رفتیم تا به یکی از آن حلقه‌ها رسید. بالای سرشان ایستاد و گفت: این چیست که می‌بینم انجام می‌دهید؟ گفتند: ای ابوعبدالرحمن! با این سنگ‌ریزه‌ها تکبیر، تهلیل و تسبیح را می‌شماریم. گفت: گناهان خود را بشمارید؛ من ضمانت می‌کنم که چیزی از حسنات شما تباه نشود. وای بر شما ای امت محمد! چه زود هلاک می‌شوید! این‌ها صحابهٔ پیامبر شما ﷺ هستند که هنوز در میان شما حاضرند؛ این لباس‌های او هنوز کهنه نشده، و ظرف‌هایش هنوز شکسته نشده است! سوگند به آن‌که جانم در دست اوست، یا شما بر آیینی هستید که از آیین محمد هدایت‌یافته‌تر است، یا اینکه درِ گمراهی را گشوده‌اید! گفتند: به خدا سوگند ای ابوعبدالرحمن! ما جز خیر قصدی نداشتیم. گفت: چه بسیار کسانی که قصد خیر دارند، اما به آن نمی‌رسند. رسول خدا ﷺ برای ما حدیث کرد که قومی قرآن می‌خوانند، اما از تراقیِ آنان فراتر نمی‌رود. و به خدا سوگند، نمی‌دانم شاید بیشتر آنان از میان شما باشند. سپس از آنان روی گرداند و رفت. عمرو بن سلمه گفت: ما بیشترِ آن حلقه‌ها را دیدیم که روز نهروان همراه خوارج با ما می‌جنگیدند.

آیا این نادانِ مشرک گمان می‌کند که آنان به خاطر تسبیح و تهلیل و تکبیر گفتن شرک می‌ورزیدند؟

و همچنین منافقان در زمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با جان و مال خود در راه خدا جهاد می‌کردند، نمازهای پنج‌گانه را با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خواندند و با او حج می‌کردند، خداوند متعال فرموده است: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾ [نساء:۱۴۵] «همانا منافقان در پایین‌ترین درکات آتش هستند»، آیا این نادان گمان می‌کند که آنان «لا اله الا الله» نمی‌گفتند؟

همچنین کسی که نفسی را به ناحق بکشد کشته می‌شود، آیا این نادان گمان می‌کند که او «لا اله الا الله» نگفته و آن را خالصانه از قلبش بیان نکرده است؟

پس منزه است خدایی که بر قلب هر یک از بندگانش که بخواهد مُهر می‌زند و حق را بر او پوشیده می‌دارد و او را در مسیر چهارپایان و حیوانات قرار می‌دهد، ﴿إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً﴾ [فرقان:۴۴] «آنان جز مانند چهارپایان نیستند، بلکه گمراه‌ترند»، تا جایی که این نادانان از میان کسانی که خود را به علم و فقه منتسب می‌کنند گفتند: کسی که رو به قبله ما نماز بخواند کافر نمی‌شود.

پس «لا اله الا الله» نفی و اثبات تمام الوهیت برای خداست. بنابراین هر کس برای جلب سود و دفع زیان، به قبر، درخت، ستاره، فرشته مقرب یا پیامبر مرسلی روی آورد، او را معبودی به جای خدا قرار داده «لا اله الا الله» را تکذیب کرده است؛ از او خواسته می‌شود توبه کند، اگر توبه کرد فبها، وگرنه کشته می‌شود.

اگر این مشرک بگوید: «من قصدی جز تبرک نداشتم و می‌دانم که تنها خداست که سود و زیان می‌رساند»؛ به او بگو: همانا بنی‌اسرائیل نیز همان چیزی را خواستند که تو خواستی، چنان‌که خداوند درباره آنان خبر داده است که وقتی از دریا گذشتند ﴿فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾ [اعراف:۱۳۸] «پس به گروهی رسیدند که بر بت‌های خود معتکف بودند، گفتند: ای موسی، برای ما نیز معبودی قرار ده همان‌گونه که آنان را معبودانی است»، پس در پاسخشان فرمود: ﴿إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾ [اعراف:۱۳۸] «همانا شما گروهی نادانید» (تا دو آیه).

حدیث ابو واقد لیثی که گفت: همراه با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سوی «حنین» خارج شدیم در حالی که تازه از کفر دست کشیده بودیم و مشرکان درخت سدری داشتند که نزد آن معتکف می‌شدند و سلاح‌هایشان را به آن می‌آویختند و به آن ذات‌انواط می‌گفتند. ما از کنار درخت سدری گذشتیم و گفتیم: ای رسول خدا، برای ما نیز ذات‌انواطی قرار ده همان‌گونه که آنان ذات‌انواطی دارند. پس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ، إِنَّهَا السُّنَنُ، قُلْتُمْ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ كَمَا قَالَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ لِمُوسَى ﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾ [اعراف:۱۳۸] لَتَرْكَبُنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ».[۱۰۷]

«الله اکبر، اینها سنت‌هاست، سوگند به کسی که جانم در دست اوست، همان سخنی را گفتید که بنی‌اسرائیل به موسی گفتند: «برای ما نیز معبودی قرار ده همان‌گونه که آنان را معبودانی است»[اعراف:۱۳۸] بی‌شک شما قدم در راه پیشینیان خود خواهید گذاشت.» خداوند متعال فرمود: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى﴾ [نجم:۱۹] «آیا لات و عزی را دیده‌اید؟»،

---

[۱۰۷] . ین روایت را ترمذی (به شماره ۲۱۸۰) نقل کرده و لفظِ نقل‌شده در اینجامتعلق به اوست، همچنین احمد (در کتاب مسند، جلد ۵، صفحه ۲۱۸) آن را روایت کرده است. آلبانی نیز در کتاب «صحیح الترمذی»، آن را صحیح دانسته است.

در صحیح از ابن عباس و دیگران آمده است: او برای حاجیان سویق[۱۰۸] آماده می کرد، پس چون وفات کرد، بر قبر او معتکف شدند.

سپس این مشرک برمی گردد و می گوید: این درباره درخت و سنگ است، در حالی که من به انسان‌های صالح، پیامبران و اولیا اعتقاد دارم و از آنان شفاعت نزد خدا را می‌خواهم، همان‌طور که نیازمندان نزد پادشاهان شفاعت می‌آورند و از طریق آنان تقرب به خدا را می‌جویم!

به او بگو: این دقیقاً همان دین کافران است، همان‌گونه که خداوند سبحان با این سخن خبر داده است: ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [زمر:۳] «و کسانی که غیر از او سرپرستانی برگزیدند [می گویند:] ما آنان را نمی‌پرستیم مگر برای اینکه ما را به پیشگاه خدا نزدیک کنند» و فرموده او: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس:۱۸] «و غیر از خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند و نه سود می‌بخشد و می گویند: اینها شفیعان ما نزد خدا هستند.»

ذکر شده است که عده‌ای مسیح و عزیر را می‌پرستیدند، پس خداوند فرمود: اینان بندگان من هستند، به رحمت من امید دارند همان‌گونه که شما امید دارید و از عذاب من می‌ترسند همان‌گونه که شما می‌ترسید. و خداوند سبحان نازل فرمود: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا﴾ [اسراء:۵۶] «بگو: کسانی را که به جای

---

[۱۰۸] . سَوِیق: خوراکی است که از آردِ گندم و جو تهیه می‌شود؛ و به این دلیل به آن "سویق" گفته‌اند که به‌راحتی در گلو سرازیر می‌شود برای اطلاعات بیشتر به کتاب‌های المعجم الوسیط و تفسیر غریب ما فی الصحیحین (اثر حُمیدی) مراجعه کنید.

او [معبود خود] پنداشتید بخوانید، پس آنان نه اختیاری برای دفع زیان از شما دارند و نه تغییر [آن]» (تا دو آیه).[۱۰۹]

خداوند متعال فرموده است: ﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ﴾ [سبأ: ۴۰-۴۱] «و روزی که همه آنان را محشور می‌کند، سپس به فرشتگان می‌گوید: آیا اینان شما را می‌پرستیدند؟ * می‌گویند: منزهی تو!» (تا دو آیه).

قرآن، بلکه کتاب‌های آسمانی از ابتدا تا انتها، به صراحت بطلان این دین و کفر پیروان آن را بیان می‌کنند و اینکه آنان دشمنان خدا و رسول اویند و دوستان شیطان هستند و اینکه خداوند سبحان آنان را نمی‌آمرزد و عملی را از آنان نمی‌پذیرد،

همان‌گونه که خداوند متعال فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [نساء: ۴۸] «همانا خداوند اینکه به او شرک ورزیده شود را نمی‌آمرزد و فروتر از آن را برای هر که بخواهد می‌آمرزد.»

خداوند متعال فرموده است: ﴿وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا﴾ [فرقان: ۲۳] «و به هر عملی که انجام داده‌اند می‌پردازیم و آن را غباری پراکنده می‌سازیم.»

خداوند متعال فرموده است: ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [بقره: ۲۲] «پس برای خدا همتایانی قرار ندهید در حالی که می‌دانید.» ابن مسعود و ابن عباس گفته‌اند: برای او همتایانی از مردان قرار ندهید که در معصیت خدا از آنان اطاعت کنید.

---

[۱۰۹]. برای تفسیر آیهٔ به تفسیر طبری مراجعه کنید.

مردی به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: آنچه خدا و تو بخواهی. فرمود: «أَجَعَلْتَنِي لِلَّهِ نِدّاً؟ قُلْ: مَا شَاءَ اللَّهُ وَحْدَهُ»[110]؛ «آیا مرا همتای خدا قرار دادی؟ بگو: تنها آنچه خدا بخواهد.»

پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به یارانش فرمود: «أَخْوَفُ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ الشِّرْكُ الْأَصْغَرُ»؛ «بیشترین چیزی که بر شما می‌ترسم، شرک اصغر است.» پس از او در این باره پرسیده شد و فرمود: «الرِّيَاءُ» «ریا».[111]

خلاصه آنکه بیشتر مردم فریب عبادت بت‌ها و صنم‌ها را خورده‌اند و کسی از آن رهایی نیافت جز حنفاء، پیروان آیین ابراهیم علیه السلام و پرستش بت‌ها همان‌گونه که خداوند ذکر کرده است پیش از قوم نوح در زمین وجود داشت و زمین‌های وقف شده و خادمان پرده داران و کتاب‌های نوشته شده در مورد احکام و شیوه عبادتشان زمین را فرا گرفت. امام

---

[110] . بخاری در «الأدب المفرد» (۷۸۳) از ابن‌عباس -رضی‌الله‌عنهما- روایت کرده است. و نسائی در «الکبری» (۱۰۷۵۹) (ناشر: مؤسسة الرسالة) آن را با این لفظ روایت کرده: «أجعلتني والله عِدلاً؟ بل ما شاء الله وحده.» «آیا مرا همترازِ خدا قرار دادی؟» و بیهقی (۲۱۷/۳) و احمد (۲۱۴/۱) با این لفظ روایت کرده‌اند: «أجعلتني والله عِدلاً؟ بل ما شاء الله وحده.» «آیا مرا همترازِ خدا قرار دادی؟ بلکه بگو: تنها آنچه خدا بخواهد.» و این حدیث، همان‌طور که محققان «مسند» گفته‌اند، «حسن» است، و به «السلسلة الصحیحة» (۱۳۹) مراجعه کنید.
برای فایده بیشتر، نسائی در «الکبری» (۱۰۷۵۸) از جابر -رضی‌الله‌عنهما- روایت کرده که مردی نزد پیامبر (ص) آمد و با ایشان سخن گفت، [در میان سخن] گفت: «آنچه خدا بخواهد و [آنچه] تو بخواهی.» پیامبر (ص) فرمود: «وای بر تو! آیا مرا همترازِ خدا قرار دادی؟ بگو: تنها آنچه خدا بخواهد.» طیالسی (۴۳۱) از حذیفه -رضی‌الله‌عنه- روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمود: «نگویید: آنچه خدا بخواهد و فلانی بخواهد، بلکه بگویید: آنچه خدا به تنهایی بخواهد.» نسائی در «الکبری» (۱۰۷۵۵)، ابوداود (۴۹۸۰)، بیهقی در «الکبری» (۲۱۶/۳) و احمد در «مسندش» (۳۸۴/۵) آن را با این لفظ روایت کرده‌اند: «بگویید: آنچه خدا بخواهد، سپس [آنچه] فلانی بخواهد.» آلبانی آن را چنان‌که در «السلسلة الصحیحة» (۱۳۷) آمده، صحیح دانسته است. احمد در «مسندش» (۷۲/۵) از طفیل بن سخبره، برادر مادریِ عایشه، روایت کرده که او در خواب دید که گویا از کنار گروهی از یهودیان می‌گذرد، پرسید: شما کیستید؟ گفتند: ما یهودیانیم. گفت: شما چه قوم خوبی هستید اگر ادعا نمی‌کردید که عُزیر پسر خداست. یهودیان گفتند: و شما چه قوم خوبی هستید اگر نمی‌گفتید: «آنچه خدا بخواهد و محمد بخواهد.» سپس [در خواب] از کنار گروهی از مسیحیان گذشت و پرسید: شما کیستید؟ گفتند: ما مسیحیانیم. گفت: شما چه قوم خوبی هستید اگر نمی‌گفتید: «مسیح پسر خداست.» آنان گفتند: و شما چه قوم خوبی هستید اگر نمی‌گفتید: «آنچه خدا بخواهد و محمد بخواهد.» چون صبح شد، این ماجرا را برای کسی که باید می‌گفت، بازگو کرد، سپس نزد پیامبر (ص) رفت و ایشان را باخبر کرد. پیامبر پرسید: آیا این را به کسی گفتی؟ عفان [یکی از راویان] گفت: [پیامبر] فرمود: آری. چون نماز خواندند، پیامبر برایشان خطبه خواند، خدا را حمد و ثنا گفت و سپس فرمود: «طفیل خوابی دیده و آن را برای کسانی از شما بازگو کرده است، و شما جمله‌ای می‌گفتید که حیا مانع می‌شد شما را از آن نهی کنم؛ [اکنون می‌گویم:] نگویید: آنچه خدا بخواهد و محمد بخواهد.» آلبانی آن را چنان‌که در «السلسلة الصحیحة» (۱۳۸) آمده، صحیح دانسته است. عبدالرزاق (۱۹۸۱۳) در «مصنّف» خود و ابن‌حبان چنان‌که در «موارد الظمآن» (۱۹۹۸) آمده، آن را روایت کرده‌اند. بیهقی در «الکبری» (۲۱۶/۳) و نسائی در «المجتبی» (۳۷۸۲) -و لفظ برای بیهقی است- از قتیله دختر صیفی جهنی روایت کرده‌اند که گفت: دانشمندی از دانشمندان یهود نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: ای محمد، شما چه قوم خوبی هستید اگر شرک نمی‌ورزید. پیامبر فرمود: «منزه است خدا! این چیست [که می‌گویی]؟» گفت: وقتی قسم می‌خورید می‌گویید: «به کعبه.» پس پیامبر (ص) درنگ کرد، سپس فرمود: «هر کس سوگند می‌خورد، باید به پروردگارِ کعبه سوگند بخورد.» سپس فرمود: «شما چه قوم خوبی هستید اگر این‌که می‌گویید: "ما شاء الله و شاء فلان" را نگویید.» پس رسول خدا (ص) دوباره درنگ کرد، سپس فرمود: «هر کس بگوید: "ما شاء الله"، باید میان آن دو بگوید: "سپس تو خواستی".» آلبانی آن را در «الصحیحة» (۱۳۶) صحیح دانسته است. محققان «المسند» (۳۰۰/۳۸) -خدا توفیقشان دهد- گفته‌اند: و بر این [مطلب] هر لفظی نیز قیاس می‌شود که توهمِ تساوی میان خالق و مخلوق را برساند؛ مانند گفتارِ عوام و مانند آنان: «بر خدا و بر تو توکل کردیم»، «من جز خدا و جز تو کسی را ندارم»، و «به نام خدا و مردم»، که باید از آن پرهیز کرد، از آن بازایستاد، و از آن توبه کرد؛ به‌عنوان ادب با خداوند سبحان.

[111] . احمد (۴۲۸/۵) از محمود بن لبید -رضی‌الله‌عنه- روایت کرده است که رسول خدا (ص) فرمود: «ترسناک‌ترین چیزی که از آن بر شما بیم دارم، شرک اصغر است.» پرسیدند: «ای رسول خدا، شرک اصغر چیست؟» فرمود: «ریا. [در روز قیامت] هنگامی که مردم در برابر اعمالشان جزا داده می‌شوند، خداوند عزوجل به آنان می‌گوید: به سوی کسانی بروید که در دنیا [برای آنان] ریا می‌کردید و ببینید آیا نزد آنان پاداشی می‌یابید؟» محققان «مسند» گفته‌اند: سند آن «جید» است و راویان آن، راویانِ «صحیح بخاری» هستند.

حنفاء فرمود: ﴿وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾ [ابراهیم:۳۵] «و من و فرزندانم را از پرستش بت‌ها دور بدار»، چنان‌که که خداوند این داستان را در قرآن نقل کرده و پیامبران و پیروان موحد آنان را نجات داد.

برای شناخت کثرت آنان و اینکه بیشتر مردم زمین هستند همین بس که به طور صحیح از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده که فرستادگان به آتش، از هر هزار نفر، نهصد و نود و نه نفر هستند. خداوند متعال فرمود: ﴿فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا﴾ [اسراء:۸۹] «اما بیشتر مردم جز انکار و ناسپاسی را نپذیرفتند» و فرمود: ﴿وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [انعام:۱۱۶] «و اگر از بیشتر کسانی که در روی زمین هستند پیروی کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌کنند» و فرمود: ﴿وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ﴾ [یوسف:۱۰۳] «و بیشتر مردم هرچند آرزومند باشی ایمان نمی‌آورند.»

هنگامی که خداوند سبحان اراده کرد توحید خود را آشکار سازد، دینش را کامل کند و کلمه او برتر و کلمه کافران پست‌تر باشد، محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خاتم پیامبران و حبیب پروردگار جهانیان را مبعوث کرد. او در هر نسلی مشهور و در تورات موسی و انجیل عیسی یاد شده بود، تا اینکه خداوند آن دُرّ گرانبها را از میان بنی‌کنانه و بنی‌زهره بیرون آورد و او را در دوران فترت (فاصله میان پیامبران) فرستاد و به استوارترین راه‌ها هدایت نمود. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیش از بعثت، نشانه‌ها و دلایلی بر نبوت خود داشت که اهل زمانه‌اش را به شگفت می‌آورد؛ از جمله فرموده ایشان: «أَنَا دَعْوَةُ أَبِي إِبْرَاهِيمَ، وَبِشَارَةُ عِيسَى، وَرُؤْيَا أُمِّي الَّتِي رَأَتْ حِينَ وَضَعَتْنِي أَنَّهُ خَرَجَ مِنْهَا نُورٌ أَضَاءَتْ لَهُ بُصْرَى مِنْ أَرْضِ الشَّامِ»؛[۱۱۲] «من دعای

---

[۱۱۲] . احمد (۱۲۷/۴، ۱۲۸)، طبرانی در «مسند الشامیین» (۱۴۵۵) و ابن‌حبان (۳۱۳/۱۴) آن را روایت کرده‌اند، و این لفظِ ابن‌حبان است: از عِرباض بن ساریه فزاری -رضی‌الله‌عنه- روایت شده که گفت: شنیدم رسول خدا (ص) می‌فرمود:ئ«من در نزد خداوند، در حالی که آدم هنوز در گِل و لایِ [خلقتِ] خود بود، "خاتم‌النبیین" نوشته شده بودم. و شما را از سرآغازِ آن خبر می‌دهم: [من] دعای پدرم ابراهیم، بشارتِ عیسی و رویای مادرم هستم که هنگام تولدم دید؛ که نوری از او خارج شد که کاخ‌های شام با آن برایش روشن گشت.» محققانِ «مسند» گفته‌اند: حدیث «صحیح لغیره» است.

پدرم ابراهیم، مژده عیسی و رویای مادرم هستم که هنگام به دنیا آوردنم دید نوری از او خارج شد که کاخ‌های بصری در سرزمین شام به وسیله آن روشن گردید.»

ایشان در شب دوشنبه، دوازدهم ربیع‌الاول، عام‌الفیل متولد شد. ایوان کسری در شب ولادت ایشان شکافت به طوری که صدای شکافتن آن شنیده شد و چهارده کنگره آن فرو ریخت، که این بنا تا به امروز به عنوان نشانه‌ای از نشانه‌های خدا باقی است. آتش فارس خاموش شد در حالی که پیش از آن هرگز خاموش نشده بود و آب دریاچه «ساوه» که دریاچه بزرگی در مملکت عراق بود و کشتی‌ها در آن حرکت می‌کردند و بیش از شش فرسخ وسعت داشت، فرو رفت؛ پس در شب ولادت او خشک و بی‌آب شد گویی هرگز آبی در آن نبوده است و به همین حالت ماند تا اینکه شهر «ساوه» در جای آن ساخته شد و تا به امروز باقی است و شهاب‌ها به سوی شیاطین فرستاده شد، همان‌گونه که خداوند با این سخن خبر داده است: ﴿وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ﴾ [جن:۹] «و اینکه ما پیش از این در مکان‌هایی از آسمان برای شنیدن می‌نشستیم»، خداوند او را به نیکویی پرورش داد و او با مروت‌ترین، خوش‌اخلاق‌ترین، بهترین همسایه، بردبارترین و راستگوترینِ قوم خود بود، تا جایی که قومش به خاطر احوال نیکو و خصلت‌های پسندیده‌ای که خداوند در او قرار داده بود، او را «امین» نامیدند.

دو بار به شهر بصری در سرزمین شام رسید، پس بحیرای راهب او را دید و شناخت و به عموی او خبر داد که وی فرستاده خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و دستور داد او را بازگرداند. پس او را همراه با برخی از غلامانش بازگرداند و به عمویش گفت: از او محافظت کن، چرا که پایی شبیه‌تر از پای او به پایی که در مقام [ابراهیم] نقش بسته است نیافته‌ایم.

و سرپرستی ابوطالب آن‌گونه که مشهور است ادامه یافت و بت‌ها و دین قومش نزد او منفور شد و هیچ چیزی نزد او مبغوض‌تر از آن نبود.

دلیل بر اینکه او رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، از عقل و نقل ثابت است. اما نقل که واضح است و اما عقل را قرآن گوشزد کرده است؛ از جمله اینکه رها کردنِ آفریدگان توسط خدا بدون امر و نهی در شأن خداوند نیست و در این آیه به آن اشاره فرموده: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾ [انعام:۹۱] «و آنان خدا را چنانکه سزاوار قدر اوست نشناختند، آنگاه که گفتند: خدا بر هیچ بشری چیزی نازل نکرده است. بگو: چه کسی آن کتابی را که موسی آورد و نور و هدایتی برای مردم بود نازل کرد؟ [کتابی که] آن را ورقه‌ورقه می‌کنید، [بخشی را] آشکار می‌کنید و بسیاری را پنهان می‌دارید و به شما چیزهایی آموخته شد که نه شما می‌دانستید و نه پدرانتان. بگو: خدا. سپس آنان را رها کن تا در یاوه‌گویی خود به بازی مشغول باشند.»

از جمله این دلایل آن است که سخن آدمی که می‌گوید: «من رسول خدا هستم»؛ یا باید بهترین مردم باشد و یا بدترین و دروغگوترین آنها و تشخیص میان این دو آسان است و با امور بسیاری شناخته می‌شود، خداوند متعال با این سخن خود به آن هشدار داده است: ﴿هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ * تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ﴾ [الشعراء:۲۲۱-۲۲۲]

«آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسی فرود می‌آیند؟ بر هر دروغگوی گناهکاری فرود می‌آیند.» (تا آخر آیات).

از جمله آنها گواهی خداوند است در این سخن: ﴿قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ [الرعد:۴۳]

«بگو: کافی است که خدا و کسی که علم کتاب نزد اوست، میان من و شما گواه باشد.»

و از جمله دلایل گواهی اهل کتاب به آن چیزی است که در کتاب‌هایشان وجود دارد، همان‌گونه که در آیه به آن اشاره شد.

از جمله دلایل که از بزرگ‌ترین نشانه‌های عقلی است - همین قرآن است که خداوند آنان را به آوردن سوره‌ای مانند آن به مبارزه طلبید (تحدی کرد). و ما اگرچه وجه اعجاز آن را از جهت زبان عربی ندانیم، اما آن را از شناخت شدت دشمنی اهل زمین (عالمان و فصیحانشان) با آن می‌شناسیم؛ همچنین از تکرار این تحدی و اظهار ناتوانی آنان در برابر آن، در حالی که با وجود حرص شدیدشان بر تکذیب قرآن و وارد کردن شبهه بر مردم، نتوانستند چنین کاری انجام دهند و سوره‌ای مشابه قرآن بیاورند.

از جمله دلایل، تکمیلی همان چیزی است که ذکر کردیم؛ و آن خبر دادن خداوند سبحان است مبنی بر اینکه هیچ‌کس تا روز قیامت قادر نخواهد بود سوره‌ای مانند آن بیاورد. ، با وجود کثرت دشمنان در هر عصر و برخورداری آنان از فصاحت، کمال و علوم همان‌گونه که ذکر شد محقق شد و تاکنون کسی نتوانسته سوره‌ای مانند قرآن بیاورد.

از جمله دلایل یاری کردن پیروان اوست، هرچند که ضعیف‌ترین مردم باشند.

از جمله دلایل خواری و خذلان کسی است که با او دشمنی کند و عقوبت او در دنیا، هرچند که بیشترین و قوی‌ترین مردم باشند.

از جمله دلایل این است که او مردی امّی (درس‌نخوانده) بود که نه خطی می‌نوشت و نه می‌خواند و از عالمان نیز چیزی فرا نگرفته بود و هیچ‌یک از دشمنانش نیز با وجود کثرت دروغ و بهتانشان چنین ادعایی نکردند. با این حال علمی را آورد که در کتاب‌های پیشین بود، همان‌طور که خداوند متعال فرمود: ﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذاً لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾ [العنکبوت:۴۸]

«و تو پیش از آن هیچ کتابی را نمی‌خواندی و با دست راست خود آن را نمی‌نوشتی، که در آن صورت باطل‌اندیشان به شك می‌افتادند.»

شیخ رحمه الله تعالی فرمود:[113]

و چون به چهل سالگی رسید، خداوند او را بشارت دهنده و بیم دهنده و دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی تابناک مبعوث کرد. چون «لا اله الا الله» را برای قومش آورد، قریش گفتند: ﴿أَجَعَلَ الآلِهَةَ إِلَٰهًا وَاحِدًا﴾ [ص:۵] «آیا خدایان متعدد را یک خدا قرار داده است؟»

ترمذی می‌گوید: محمد بن صالح، از عاصم بن عمرو بن قتاده و زید بن مروان و دیگران به من حدیث کردند، گفتند: رسول خدا ﷺ سه سال پنهانی به دعوت پرداخت، سپس در سال چهارم دعوت خود را آشکار کرد و ده سال دعوت داد؛ هر سال در موسم حج حاضر می‌شد و می‌فرمود: «ای مردم! بگویید «لا اله الا الله» تا رستگار شوید و به وسیله آن بر عرب پادشاهی کنید و عجم در برابر شما تسلیم شود و چون بمیرید پادشاهانی در بهشت خواهید بود»، ابولهب پشت سر او می‌گفت: از او اطاعت نکنید، زیرا او صابئی (از دین برگشته) و دروغگوست و مردم زشت‌ترین پاسخ‌ها را به او می‌دادند.[114]

---

[113] . این رساله‌ای دیگر از شیخ است که بلافاصله پس از رساله‌ی اول در کتاب «الدرر» -که مطالب را از آن نقل کردم- آمده است.

[114] . ابن سعد در «الطبقات»، در باب «ذکرِ دعا کردنِ رسولخدا (ص) قبایل عرب را در موسم‌های حج» از عبدالله بن کعب بن مالک، زهری، عاصم بن عمر بن قتاده و یزید بن رومان روایت کرده است که گفتند: رسولخدا (ص) در مکه سه سال از ابتدای نبوتشان را مخفیانه [به تبلیغ] گذراندند، سپس در سال چهارم علنی کردند و ده سال مردم را به اسلام فراخواندند. ایشان هر سال در موسم حج حضور می‌یافتند و حاجیان را در منازلشان در موسم حج -در «عُکاظ»، «مِجَنّه» و «ذوالمجاز»- دنبال می‌کردند و آنان را دعوت می‌کردند که از ایشان محافظت کنند تا رسالت‌های پروردگارشان را ابلاغ کنند و در مقابل، [وعده‌ی] بهشت به آن‌ها می‌دادند. اما هیچ‌کس را نمی‌یافتند که ایشان را یاری دهد یا پاسخی مثبت دهد؛ تا جایی که ایشان درباره قبایل و منازلشان، قبیله به قبیله پرس‌وجو می‌کردند و می‌فرمودند: «ای مردم! بگویید لا إله إلا الله تا رستگار شوید و به واسطه آن بر عرب سلطه یابید و عجم برای شما خوار گردند، و اگر ایمان بیاورید، در بهشت پادشاه خواهید بود.» و ابولهب پشت سر ایشان می‌گفت: «از او اطاعت نکنید که او صابئی (بی دین) و دروغگو است.» پس مردم به رسولخدا (ص) بدترین پاسخ‌ها را می‌دادند و ایشان را آزار می‌دادند و می‌گفتند: «خاندان و عشیره تو به تو آگاه‌ترند که [می‌بینیم] از تو پیروی نکردند.» آن‌ها با ایشان سخن می‌گفتند و بحث می‌کردند و ایشان نیز با آن‌ها صحبت می‌کرد و به سوی خدا دعوتشان می‌کرد و می‌فرمود: «بار خدایا! اگر می‌خواستی، این‌گونه نبودند.» ابن خزیمه آن را در «صحیح» خود (۸۲/۱) از طارق محاربی -رحمه‌الله- روایت کرده است که گفت: رسولخدا (ص) را در بازار «ذوالمجاز» دیدم که عبایی سرخ‌رنگ بر تن داشتند و می‌فرمودند: «ای مردم! بگویید لا إله إلا الله تا رستگار شوید.» و مردی پشت سر ایشان بود که به سمت ایشان سنگ پرتاب می‌کرد؛ [به‌طوری که] پاشنه‌ها و مچ پاهای ایشان را خونین کرده بود و می‌گفت: «ای مردم! از او اطاعت نکنید که او دروغگو است.» پرسیدم: این کیست؟ گفتند: نوجوانی از بنی‌عبدالمطلب است. پرسیدم: این کسی که پشت سر اوست و به او سنگ می‌زند کیست؟ گفتند: این عبدالعزی، ابولهب است.

شیخ مقبل بن هادی الوادعی -رحمه‌الله- گفت: این حدیثی صحیح است. (نک: الصحیح المسند مما لیس فی الصحیحین، ۴۴۱/۱).

هنگامی که خداوند او را به هجرت فرمان داد، هجرت کرد و خداوند دین او را بر تمام ادیان پیروز گردانید، با همه مشرکان جنگید و میان کسی که به پیامبر یا ولی یا درخت یا سنگی اعتقاد (و توسل) داشت فرقی نگذاشت و پیوسته به مردم توحید می‌آموخت و از میان داعیان شرک، هر شیطان سرکشی را سرکوب می‌کرد، تا اینکه خداوند جهل و جاهلان را از میان برد و زیبایی درخشان توحید برای مردم آشکار شد.

از انس روایت است که گفت: مردمی گفتند: ای رسول خدا، ای بهترینِ ما و فرزند بهترینِ ما و ای سرور ما و فرزند سرور ما. پس پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «ای مردم! من محمد، بنده خدا و فرستاده او هستم. دوست ندارم مرا از جایگاهی که خداوند عزّوجل مرا در آن قرار داده است، بالاتر ببرید».[۱۱۵]

از عبدالله بن شخّیر روایت است که گفت: در هیئت نمایندگی بنی‌عامر به سوی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رفتم و گفتم: تو سید (سرور) ما هستی. فرمود: «سرور حقیقی خداوند تبارک و تعالی است».[۱۱۶]

از عمر روایت است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «مرا آن‌گونه که نصاری پسر مریم را ستودند [و غلو کردند]، بیش از حد نستایید، همانا من بنده او هستم، پس بگویید: بنده خدا و فرستاده او».[۱۱۷]

---

[۱۱۵] . این حدیثی صحیح است که احمد (۱۵۳/۳ و ۲۴۱)، نسائی در «عمل الیوم واللیلة» (۲۴۸ و ۲۴۹) و ابن‌حبان (۶۲۴۰) آن را روایت کرده‌اند و محققان «مسند» (۲۳/۲۰) آن را بر شرط مسلم صحیح دانسته اند.

[۱۱۶] . این حدیث صحیح است و ابوداود (۴۸۰۶)، نسائی در «کبری» (۱۰۰۷۶)، بخاری در «الأدب المفرد» (۲۱۱) و احمد (۲۴/۴) آن را روایت کرده‌اند و آلبانی در «صحیح ابوداود» آن را صحیح دانسته است. ادامه آن چنین است: گفتیم: «و برترینِ ما از حیث فضیلت، و بیشترینِ ما از جهت برتری و توانایی هستی» پس فرمود: «سخن خودتان را بگویید، یا بخشی از سخن خودتان را؛ و شیطان را برای کشاندن شما به زیاده‌گویی و مبالغه، مجال ندهید.» نگاه کنید به عون المعبود.

[۱۱۷] . این حدیث را بخاری (۳۴۴۵) با همین لفظ روایت کرده است، و نیز احمد (۲۳/۱) و دارمی (۲۷۸۷).

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همواره به اصحابش این توحید را می‌آموخت و آنان را از شرک بر حذر می‌داشت، تا اینکه نزد آنان آمد در حالی که درباره دجال گفتگو می‌کردند. فرمود: «آیا شما را به چیزی که نزد من برای شما از مسیح دجال ترسناک‌تر است خبر ندهم؟»

گفتند: بله ای رسول خدا.

فرمود: «شرک پنهان؛ اینکه مردی بایستد و نماز بخواند و نمازش را به خاطر نگاهِ مردی دیگر زیبا سازد».[۱۱۸]

و تا آنجا که فرمود: «به پدرانتان سوگند نخورید، هر کس به خدا سوگند خورد باید راست بگوید و هر کس برای او به خدا سوگند یاد شد باید راضی شود و هر کس راضی نشود از [دوستان] خدا نیست».[۱۱۹]

و تا آنجا که فرمود: «هیچ‌یک از شما نگوید: آنچه خدا خواست و فلان شخص خواست».[۱۲۰]

و تا آنجا که فرمود: «نگویید: اگر خدا و فلانی نبودند».[۱۲۱]

---

[۱۱۸] . این روایت را ابن ماجه (۴۲۰۴) آورده و آلبانی آن را در «صحیح ابن ماجه» حَسَن دانسته است. و ابن خزیمه (۹۳۷) از طریق ابی‌خالد سلیمان بن حبان و عیسی بن یونس، هر دو از سعد بن اسحاق بن کعب بن عُجره، از عاصم بن عمر بن قتاده، از محمود بن لبید (رضی‌الله‌عنه) روایت کرده است که گفت: پیامبر (ص) بیرون آمدند و فرمودند: «ای مردم! از شرکِ پنهان (شرکِ سرائر) بر حذر باشید.»
پرسیدند: ای رسول خدا، شرکِ پنهان چیست؟فرمود: «اینکه مردی برمی‌خیزد و نماز می‌خواند و نمازش را [در ظاهر] زیبا می‌کند، در حالی که تمام تلاشش [برای تظاهر] به خاطر نگاه مردم به اوست؛ این همان شرک پنهان است.»
ابن ابی‌شیبه (۸۴۰۳) نیز آن را در «باب مردی که نمازش را هنگامی که مردم او را می‌بینند، زیبا می‌خواند» با همان سند از سعد بن اسحاق روایت کرده است.
بیهقی در «السنن الکبری» (۲/۲۹۰-۲۹۱) آن را با سندی از محمود بن لبید، از جابر بن عبدالله (رضی‌الله‌عنهما) روایت کرده که گفت: پیامبر (ص) بیرون آمدند و این سخن را فرمودند [و متن حدیث را ذکر کرد]. این حدیث را آلبانی در «صحیح الترغیب والترهیب» (۳۱) حَسَن دانسته است.

[۱۱۹] . این روایت را ابن‌ماجه (۲۱۰۱) آورده است و آلبانی آن را در «صحیح ابن‌ماجه» صحیح دانسته است.

[۱۲۰] . سند حدیث قبلا ذکر شد.

[۱۲۱] . این حدیث ضعیف است. اسحاق بن راهویه آن را در «مسند» خود (۲۴۰۹) روایت کرده و گفته است: «از احمد بن ایوب، از ابی حمزه سکّری، از عبدالله بن یسار جُهَنی نقل شده که گفت: زنی از قبیله‌ی ما برایم خبر داد که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم شنید که خطبه می‌خواند و می‌فرمود: "هیچ‌یک از شما نگوید: اگر خدا و فلانی نبودند؛ بلکه اگر ناچار است بگوید، بگوید: اگر خدا نبود، سپس فلانی."»

شیخ ابومالک ریّاشی ـ حفظه‌الله ـ گفته است: «راویان این سند همگی ثقه‌اند، جز احمد بن ایوب ـ شیخ ابن راهویه ـ که ابن حبان در کتاب «الثقات» درباره‌اش گفته: "مستقیم‌الحدیث" است.

تا آنجا که فرمود: « (هیچ‌یک از شما نگوید: غلام من و کنیز من».[۱۲۲]

تا آنجا که فرمود: «هر کس به غیر خدا سوگند بخورد، به تحقیق کفر یا شرک ورزیده است».[۱۲۳]

و آنان را از شرک به خدا در گفتار و کردار بر حذر داشت، تا آنجا که فرمود: «من تنها یک بشرم، نزدیک است که فرستاده پروردگارم [فرشته مرگ] به سویم بیاید و من او را اجابت کنم و من کتاب خدا را در میان شما به جا می‌گذارم که در آن هدایت و نور است و هر کس آن را رها کند بر مسیر هلاکت است».[۱۲۴]

تا آنجا که فرمود: «راست‌ترین سخن، کتاب خداست و بهترین راه و روش، راه و روش محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و بدترین کارها، امور نوپدید [در دین] است و هر امر نوپدیدی بدعت است و هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در آتش است».[۱۲۵]

اما در سند این حدیث، بین ابی حمزه سکری و عبدالله بن یسار جُهَنی انقطاع وجود دارد؛ زیرا عبدالله بن یسار از بزرگان طبقه‌ی سوم است و ابی حمزه سکری از طبقه‌ی هفتم، و فاصله‌ی زیادی میان آن دو هست. و احادیث صحیحِ پیش‌گفته از این روایت بی‌نیاز می‌کنند.

[۱۲۲] . مسلم (۲۲۴۹) از ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت کرده که متن آن چنین است: «هیچ‌یک از شما نگوید: بنده‌ام و کنیزم؛ همه‌ی شما بندگانِ خدا هستید و همه‌ی زنانِ شما کنیزانِ خدا هستند. بلکه بگوید: غلامم، جاریه‌ام، پسرک من، دخترک من.»

[۱۲۳] . این حدیث را ترمذی (۱۵۳۵) از ابن‌عمر (رضی‌الله‌عنهما) روایت کرده و آلبانی (رحمه‌الله) آن را صحیح دانسته است. و ابوداود (۳۲۵۱)، ابن‌حبان (۴۳۵۸)، احمد (۶۹/۲) و ابوعوانه (۵۹۶۷) آن را با این لفظ روایت کرده‌اند: «مَن حَلَفَ بِغَيرِ اللهِ فَقَد أَشرَكَ» (هر کس به غیر خدا سوگند بخورد، شرک ورزیده است). شیخ محمد علی آدم اتیوپی (حفظه‌الله) می‌گوید: «این لفظ (أشرک)، معتمد است؛ چرا که ترمذی این حدیث را در حالی روایت کرده که راوی در آن شک کرده و گفته است: "فقد کفر" (کفر ورزید) - یا گفت "أشرک" (شرک ورزید)».

[۱۲۴] . مسلم در صحیح خود (۲۴۰۸) از زید بن ارقم روایت کرده است: «روزی رسول‌الله ﷺ در میان ما در مکانی به نام "خُم" میان مکه و مدینه به ایراد خطبه پرداخت؛ حمد و ثنای الهی را به‌جای آورد و پند و اندرز داد، سپس فرمود: اما بعد؛ ای مردم! همانا من بشری هستم که نزدیک است فرستاده‌ی پروردگارم نزد من آید و من دعوت او را اجابت کنم؛ و من دو چیز گران‌بها میان شما باقی می‌گذارم: نخست کتاب خداست که در آن هدایت و نور است، پس کتاب خدا را بگیرید و به آن چنگ بزنید.» و در روایتی دیگر: «کتاب خداست که در آن هدایت و نور است؛ هر کس به آن تمسک جوید و آن را بگیرد بر هدایت است، و هر کس از آن منحرف شود گمراه شده است.» احمد (۳۶۶/۴) و دیگران نیز آن را روایت کرده‌اند.

[نویسنده می‌گوید:] من در هیچ‌یک از روایت‌هایی که به آن‌ها دست یافته‌ام، عبارت «وَمَن تَرَكَهُ كَانَ عَلَى الرَّدَى» (و هر کس آن را رها کند بر هلاکت است) را ندیدم.

[۱۲۵] . مسلم (۸۶۷)، ابن‌خزیمه (۱۷۸۵) و نسایی در «کبری» (۱۷۹۹) -که لفظ از اوست- از جابر (رضی‌الله‌عنهما) روایت کرده‌اند. همچنین ابن‌ماجه (۴۶) از عبدالله بن مسعود (رضی‌الله‌عنه) روایت کرده است.

حتی او نهی کردن را در هنگام مرگ نیز رها نکرد و ما را از این شرک بر حذر داشت، تا آنجا که فرمود: «خداوندا! قبر مرا بتی قرار مده که پرستش شود؛ غضب خداوند بر قومی که قبور پیامبرانشان را مسجد [محل عبادت] قرار دادند، شدید است».[۱۲۶]

تا آنجا که فرمود: (مردی به خاطر یک مگس وارد بهشت شد و مردی به خاطر یک مگس وارد آتش گردید... تا آخر حدیث).[۱۲۷]

حتی آنان را از کفران نعمتِ خدا بر حذر داشت. گفته شده است: آن مانند سخنِ مردی است که می‌گوید «این مالِ من است که از پدرانم به ارث برده‌ام». و برخی گفته‌اند: آن مانند این سخن است که «باد موافق است و کشتی‌بان ماهر است» و مانند این‌ها.

هنگامی که شیخ الاسلام تقی‌الدین (ابن تیمیه) این احادیث را ذکر کرد: «مأمور شده‌ام که با مردم بجنگم تا گواهی دهند که «لا اله الا الله»[۱۲۸].» و همچنین حدیث ابن عمر در صحیحین: «مأمور شده‌ام که با مردم بجنگم تا گواهی دهند که «لا اله الا الله و محمداً رسول الله» و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند»[۱۲۹]؛ گفت:

«همانا نماز از حقوق آن «لا اله الا الله» است و زکات از حقوق آن است، همان‌گونه که صدیق (ابوبکر) به عمر گفت و عمر و سایر صحابه نیز با او در این امر موافقت کردند.

---

[۱۲۶] . احمد (۲۴۶/۲)، ابویعلی (۶۶۸۱) و حمیدی در «مسند» (۴۴۵/۲) نیز آن را آورده‌اند. مالک در کتاب «قصر الصلاة»، باب «جامع الصلاة» آن را از عطاء بن یسار به صورت مرفوع نقل کرده است. بزار آن را وصل (موصول) کرده و لفظش این است: «وَثَنًا يُعبَد» (بتِ پرستش‌شده). ابن‌ابی‌شیبه در «المصنف» (۱۱۸۱۸) از زید بن اسلم به صورت مرسل روایت کرده است. این حدیث را آلبانی (رحمه‌الله) در «تحذیر الساجد» (ص ۱۸) صحیح دانسته و محققان «المسند» نیز گفته‌اند: «سند آن قوی است.»

[۱۲۷] . این روایت را ابن‌ابی‌شیبه در کتاب «المصنف» (۳۳۰۲۸)، احمد در «الزهد» و ابونعیم در «الحلیة» (۲۶۱/۱) از سلمان فارسی به صورت موقوف روایت کرده‌اند و شیخ عبدالقادر ارناؤوط در تخریج احادیث کتاب «التوحید» (باب ذبح برای غیر خدا) آن را صحیح دانسته است.

[۱۲۸] . سند آن قبلا ذکر شد.

[۱۲۹] . بخاری (۲۵) و مسلم (۲۲) این حدیث را روایت کرده‌اند و متن آن چنین است: «مأمور شده‌ام با مردم بجنگم تا گواهی دهند که معبودی جز الله نیست و محمد رسول‌الله است، نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند؛ پس اگر چنین کردند، جان و مالشان از جانب من محفوظ است، مگر به حق اسلام، و حسابشان با خداست.»

معنای آن این است که هرگاه شخص آن را بگوید، در عصمت (حفظ جان و مال) وارد شده است، وگرنه باطل می گردد.

پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هر یک از این دو حدیث را در زمانی متفاوت بیان فرمود، تا مسلمانان بدانند که هرگاه کافر آن کلمه را بگوید، دست کشیدن از (جنگ با) او واجب است؛ سپس جنگ فقط به خاطر شهادتین قرار داده شد، تا دانسته شود که عصمت کامل با آن حاصل می‌شود تا شبهه‌ای پیش نیاید. اما صرفِ اقرار زبانی، آن‌ها را برای همیشه معصوم و در امان نگه نمی‌دارد، همان‌گونه که برای برخی از صحابه (در آغاز) شبهه پیش آمد، تا اینکه صدیق رضی الله عنه آن را روشن ساخت و عمر[۱۳۰] نیز با او موافقت نمود.»[۱۳۱]

---

[۱۳۰] . این ماجرا مربوط به زمانی بود که گروهی، با اینکه نماز را قبول داشتند، وجوب زکات را انکار کردند. عمر گمان می‌کرد که گفتنِ «لا إله إلا الله» برای حفظ جان و مالشان کافی است، اما ابوبکر برایش توضیح داد که هر کس میانِ پذیرشِ وجوب نماز و وجوب زکات فرق بگذارد، در واقع «لا إله إلا الله» را نقض کرده است؛ همان‌طور که در حدیث پیشین گذشت.

[۱۳۱] . شرح العمدة: (۶۲/۴-۶۳)

همچنین شیخ رَحِمَهُ‌ٱللَّهُ فرمود:[۱۳۲]

هنگامی که رسول خدا صَلَّىٰٱللَّهُعَلَيْهِوَسَلَّمَ به چهل سالگی رسید؛ خداوند او را به عنوان بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده و دعوت‌دهنده به سوی خدا به اذن او و چراغی فروزان مبعوث کرد. قبل از هر چیز، پاره‌ای از امور جاهلیت و وضعیتی که قبل از بعثت ایشان وجود داشت را ذکر می‌کنیم:

قتاده می‌گوید: برای ما نقل شده است که میان آدم و نوح ده قرن فاصله بود که همگی بر هدایت و شریعتی از حق بودند، سپس با یکدیگر اختلاف پیدا کردند، پس خداوند نوح را برای آنان مبعوث کرد و او اولین رسولی بود که به سوی اهل زمین فرستاده شد. ابن عباس درباره سخن خداوند متعال ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾ [البقرة:۲۱۳] «مردم امتی یگانه بودند» می‌گوید: «یعنی آنان بر آیین اسلام بودند.»

نخستین مکری که شیطان در حق آنان به کار بست، بزرگداشت صالحان بود، همان‌طور که خداوند آن را در کتابش ذکر کرده است: ﴿وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾ [نوح:۲۳] «و گفتند: معبودان خود را رها نکنید و ودّ و سواع و یغوث و یعوق و نسر را وا نگذارید».

کلبی می‌گوید: اینها مردمان صالحی بودند که در یک ماه از دنیا رفتند، پس نزدیکانشان بر آنها بی‌تابی کردند. مردی به آنها گفت: آیا می‌خواهید پنج بت به شکل آنها برایتان بسازم؟ گفتند: آری. پس پنج بت برای آنان تراشید و برایشان نصب کرد.[۱۳۳]

---

[۱۳۲] . این رساله، سومین رساله شیخ است و پس از نامه دوم در کتاب «الدرر» قرار دارد که از آن نقل کرده‌ام.
[۱۳۳] . کتاب «الأصنام» (ص۵۱).

در حدیث دیگر آمده است: یارانشان گفتند: اگر تصویر آنها را بکشیم، شوق ما را به عبادت بیشتر می‌کند. پس شخص می‌آمد و پدر و پسرعمویش را بزرگ می‌داشت، تا اینکه قرن اول سپری شد، سپس قرن دیگری آمد و آنها را شدیدتر از اولی بزرگ داشتند، سپس قرن سوم فرا رسید و گفتند: پیشینیان ما اینها را بزرگ نمی‌داشتند مگر به این امید که شفاعتشان کنند، پس آنها را پرستیدند.[۱۳٤]

چون خداوند نوح عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ را مبعوث کرد و کسانی را که باید غرق می‌شدند غرق کرد، آب این بت‌ها را از زمینی به زمین دیگر برد، تا اینکه آنها را به سرزمین جده افکند. وقتی آب فرو نشست، روی ساحل باقی ماندند، پس باد بر آنها وزید و خاک رویشان ریخت تا اینکه پنهان شدند. سپس نوح و فرزندانش زمین را آباد کردند و تا زمانی که خدا می‌خواست بر اسلام ماندند، تا اینکه شرک در میانشان پدیدار شد.

هیچ امتی نیست مگر اینکه خداوند در میان آنها پیامبری مبعوث می‌کند که آنان را به پرستش خدای یگانه فرمان می‌دهد و از شرک بازمیدارد. از جمله آنان قوم عاد بودند که در شهرها مانندشان آفریده نشده بود؛ خداوند هود عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ را برایشان مبعوث کرد. آنها در سمت جنوب میان یمن و عمان بودند، اما او را تکذیب کردند. پس خداوند بادی بر آنها فرستاد و هلاکشان کرد و هود و همراهانش را نجات داد.

سپس خداوند صالح عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ را به سوی ثمود مبعوث کرد. آنها در شمال میان شام و حجاز بودند. ﴿فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى﴾ [فصلت:۱۷] «پس گمراهی را بر هدایت ترجیح

---

[۱۳٤] . ابن‌جوزی این روایت را با سند خود از ابن‌عباس (رضی‌الله‌عنهما) در کتاب «التبصرة» (۳۵/۱) نقل کرده است. تحقیق: دکتر مصطفی عبدالواحد، ناشر: دار الکتاب المصری، مصر، نوبت چاپ: اول.

دادند»، پس خداوند بانگ مرگباری بر آنان فرستاد و هلاکشان کرد و صالح و همراهانش را نجات داد.

سپس بعد از آن ابراهیم عَلَيۡهِ ٱلسَّلَامُ را به سوی آنها مبعوث کرد، در حالی که تمام اهل زمین در آن زمان کافر بودند. پس او را تکذیب کردند، مگر دختر عمویش ساره که همسرش بود و همچنین لوط عَلَيۡهِ ٱلسَّلَامُ . خداوند او را گرامی داشت و قدرش را بالا برد و او را پیشوای مردم قرار داد و نبوت و کتاب را در نسل او قرار داد.

از زمان ظهور ابراهیم، توحید در زمین از بین نرفت، چنانکه خداوند متعال فرمود: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةَۢ بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِۦ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ﴾ [الزخرف:۲۸] «و آن را کلمه‌ای ماندگار در نسل‌های پس از خود قرار داد، باشد که بازگردند». او دو پسر داشت: یکی اسحاق عَلَيۡهِ ٱلسَّلَامُ که پدر بنی اسرائیل است و اسرائیل همان یعقوب بن اسحاق است؛ و دومی اسماعیل عَلَيۡهِ ٱلسَّلَامُ که پدر عرب است و داستان او و مادرش معروف است، هنگامی که ابراهیم عَلَيۡهِ ٱلسَّلَامُ او را در مکه قرار داد در حالی که خودش در شام بود. پس اسماعیل عَلَيۡهِ ٱلسَّلَامُ در سرزمین عرب بزرگ شد و سرپرستی خانه کعبه و مکه به او و فرزندانش رسید.

پس از او پیوسته بر آیین اسماعیل بودند، تا اینکه عمرو بن لحی بن قمعة در میانشان نشو و نما یافت و پادشاه مکه شد. او به خاطر دین و دنیا در میانشان بسیار محترم بود. وی به شام سفر کرد و دید که آنان بت می‌پرستند، پس آن را نیکو شمرد و برای اهل مکه زینت داد. سپس اهل حجاز از آنان پیروی کردند. او همزادی از جن داشت که نزد او آمد و گفت: «با شتاب و عجله سفر و کوچ از تهامه را آغاز کن و به جده بیا، در آنجا بت‌های آماده‌ای خواهی یافت، پس آنها را بدون ترس به تهامه وارد کن، سپس عرب را به پرستش آنها دعوت کن که اجابت می‌شوی».

پس به جده آمد و آنها را از خاک بیرون کشید و با خود برد. وقتی موسم حج فرا رسید، عرب را به پرستش آنها دعوت کرد و آنها نیز پذیرفتند. او در هر قبیله‌ای یکی از آنها را توزیع کرد[۱۳۵] و پیوسته پرستش می‌شدند تا اینکه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مبعوث شد و آنها را در هم شکست و فرمود: «رَأَيْتُ عَمْرَو بْنَ عَامِرٍ يَجُرُّ قُصْبَهُ فِي النَّارِ.»[۱۳۶]؛ «عمرو بن عامر را دیدم که روده‌هایش را در آتش می‌کشد.»

او نخستین کسی بود که سائبه[۱۳۷] را آزاد گذاشت و آیین ابراهیم را تغییر داد و بت‌ها را نصب کرد. اهل جاهلیت در آن زمان بقایایی از آیین ابراهیم در میانشان بود، مانند بزرگداشت کعبه، طواف بر گرد آن، حج و عمره و هدیه دادن شتران قربانی. قبیله نزار[۱۳۸] در تلبیه خود می‌گفتند: «لبیک خدایا شریکی نداری، مگر شریکی که از آنِ توست، تو مالک او و آنچه در اختیار دارد هستی».[۱۳۹]

از قدیمی‌ترین بت‌هایشان «منات» در ساحل دریا، در منطقه «قدید» بین مکه و مدینه بود و هیچ‌کس بیش از اوس و خزرج آن را تعظیم نمی‌کرد. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی را فرستاد و او آن را در سال فتح مکه ویران کرد. سپس «لات» را در طائف ساختند. اصل آن مرد صالحی بود که برای حاجیان سویق آماده می کرد. وقتی مُرد، بر قبرش معتکف شدند.

---

[۱۳۵] . «الأصنام» تألیف کَلبی صفحه ۵۴، تحقیق احمد زکی پاشا، ناشر: دار الکتب المصریه، قاهره، چاپ چهارم.

[۱۳۶] . بخاری (شماره ۴۶۲۳) و مسلم (شماره ۲۸۵۶) از ابوهریره (رضی‌الله‌عنه) روایت کرده‌اند.

[۱۳۷] . «السائبه» شتری ماده بود که آن را رها می‌کردند؛ یعنی آزادش می‌گذاشتند تا در بیابان بچرد، و از چراگاه یا آب بازداشته نمی‌شد، به نشانهٔ تعظیم و بزرگداشت. این کار را برای تقرّب به بت‌ها و طاغوت‌های خود که آنها را می‌پرستیدند انجام می‌دادند. به «صحیح بخاری» (۴۶۲۳) رجوع کنید.

[۱۳۸] . نزار: تیره‌ای از عرب است که پیامبر ﷺ به آنان منسوب می‌شود؛ زیرا نسب پیامبر ﷺ چنین است: محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مُرّة بن کعب بن لُؤی بن غالب بن فِهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مُضر بن نزار بن معد بن عدنان. نگاه کن به «زاد المعاد» (۷۱/۱).

[۱۳۹] . در صحیح مسلم (۱۱۸۵) از ابن عباس رضی‌الله‌عنهما روایت شده است که مشرکان می‌گفتند: «لبیک لا شریک لک» پیامبر ﷺ می‌فرمود: «وَيْلَكُم قَدْ قَدْ» (وای بر شما، بس است، بس است.) پس آنان می‌گفتند: «إلا شريكًا هو لك، تملكه وما ملك» (مگر شریکی که از آنِ توست؛ تو مالک او و آنچه در اختیار اوست، می‌باشی.) و این را در حالی می‌گفتند که گرد خانهٔ کعبه طواف می‌کردند. سخن پیامبر ﷺ: «قَدْ قَدْ» یعنی: همین بس است، به همین مقدار بسنده کنید.

عَضَدَها یعنی: آن را برید.

نگاه کن به «مختار الصحاح».

چون قبیله ثقیف اسلام آوردند، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مغیرة بن شعبه را فرستاد و او آن را ویران کرد.

سپس عزی را ساختند که در وادی «نخله» بود و خانه‌ای بر آن بنا کردند و از آن صدا می‌شنیدند. وقتی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مکه را فتح کرد، خالد بن ولید را فرستاد. او نزد آن آمد و آن را تکه تکه کرد و آن سه درخت سمره [۱۴۰]بود. وقتی درخت سوم را قطع کرد، ناگهان زن جنی با موهای ژولیده ظاهر شد. خالد گفت:

يا عُزَّى كفرَانَك لا سبحَانكِ إني رأيت الله قد أهانَكِ

ای عزی، تو را کفر می‌ورزم و تنزیهت نمی‌کنم / من دیدم که خداوند تو را خوار کرده است.

سپس ضربه‌ای به او زد و سرش را شکافت و ناگهان تبدیل به زغالی سیاه[۱۴۱] شد.[۱۴۲]

برخی از عرب‌ها به فرشتگان متوسل می‌شدند و از آنان شفاعت می‌خواستند و آنها بنی‌ملیح بودند. برخی از آنها جن را می‌خواندند و نصاری عیسی و مادرش را می‌خواندند. برخی از مردم انسان‌های صالحی غیر از آنچه ذکر کردیم را می‌خواندند، همان‌طور که گذشت، این نخستین نوع شرک بود که در زمین رخ داد. سرزمین عرب و غیر آن پر از بت و شرک به خدا شد و هر قومی چیزی را قصد می‌کرد که نزد دیگران نبود.

---

[۱۴۰] . سَمُر: نوعی درخت خاردار است با برگ‌های کوچک و خارهای کوتاه، و شکوفه‌ای زرد دارد؛ مردم از آن می‌خورند. در میان درختان خاردار، هیچ‌چیز از چوبِ سَمُر بهتر نیست. مفرد آن سَمُرة است. نگاه کن به «لسان العرب».

[۱۴۱] . الحُمَم: زغالِ سردشده؛ مفرد آن حِمَمة است. نگاه کن به «کتاب العین» خلیل بن احمد فراهیدی.

[۱۴۲] . نگاه کن به «السنن الکبری» نسائی (۱۱۴۸۳)، و «مسند ابی یعلی» (۹۰۲)، و «أخبار مکة» از ازرقی (۱۹۸/۱)، در بابِ آنچه دربارۀ لات و عُزّی آمده است.

هنگامی که رسول خدا صَلَّىٰٱللَّهُعَلَيۡهِوَسَلَّمَ به توحید مبعوث شد گفتند: ﴿أَجَعَلَ الآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيۡءٌ عُجَابٌ﴾ [ص:۵] «آیا او معبودان را یک معبود قرار داده است؟ همانا این چیز عجیبی است».

هنگامی که رسول خدا صَلَّىٰٱللَّهُعَلَيۡهِوَسَلَّمَ مکه را فتح کرد، در اطراف کعبه سیصد و شصت بت یافت. او شروع کرد با چوب‌دستی به صورت‌های آنها می‌زد و می‌فرمود: ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ [الإسراء:۸۱] «حق آمد و باطل نابود شد، مسلماً باطل نابودشدنی است» و بت‌ها به روی می‌افتادند. سپس دستور داد تا آنها را از مسجد بیرون بردند و سوزاندند.[۱۴۳]

برخی از صحابه درباره بت لات گفتند:

لا تنصروا اللات إن الله مُهلِكُها وكيف ينصركم من ليس ينتصرُ
إن التي حُرقت بالسَّدِّ فاشتعلت فلم تقاتِل لدى أحجارها

لات را یاری نکنید که خداوند نابودکننده آن است،چگونه کسی که خود نمی‌تواند پیروز شود، شما را یاری می‌کند؟

همان که در دره سوزانده شد و شعله‌ور گشت و در کنار سنگ‌های بی‌ارزش خود نجنگید.[۱۴۴]

و صلی الله علی محمد.[۱۴۵]

---

[۱۴۳] . به حدیث عبدالله بن مسعود (رضی‌الله‌عنه) بنگر که بخاری (شماره ۴۲۸۷، ۴۲۸۸) و مسلم (شماره ۱۷۸۱) روایت کرده‌اند.
[۱۴۴] . این اشعار را "شداد بن عارض جُشمی" هنگامی گفت که آن بت تخریب و سوزانده شد؛ او قبیلهٔ ثقیف را از بازگشت به آن و خشمگین شدن برای آن بازمی‌داشت. بنگر به «الأصنام» تألیف کلبی (صفحه ۱۷).
[۱۴۵] . «سخن شیخ (رحمه‌الله) به پایان رسید؛ و این [مجموعه]، عبارت از سه رسالهٔ متوالی است که در کتاب «الدرر السنية من الأجوبة النجدية» (جلد ۲، صفحات ۸۴ تا ۱۰۰) درج شده است.

بسم الله الرحمـن الرحيم

از شیخ عبدالرحمن بن حسن (قدس الله روحه و نور ضریحه)[۱۴۶] درباره آنچه در حدیث صحیح از پیامبر صَلَّىٰٱللَّهُعَلَيۡهِوَسَلَّمَ آمده است سؤال شد که فرمود: «مَنْ قَالَ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ؛ حَرُمَ مَالُهُ وَدَمُهُ، وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.»؛[۱۴۷] «هر کس بگوید «لا اله الا الله» و به آنچه غیر از خدا پرستش می‌شود کافر شود؛ مال و خونش حرام (محترم) است و حساب او با خداوند عزوجل خواهد بود.»

پس پاسخ داد:

بدان که «لا اله الا الله» کلمه اسلام، کلید دارالسلام (بهشت) و ریسمان محکم (عروة الوثقی) و کلمه تقواست. این همان کلمه‌ای است که ابراهیم خلیل عَلَيۡهِٱلسَّلَامُ آن را در میان نسل‌های پس از خود ماندگار کرد، شاید که بازگردند. معنای آن، نفی شرک در الوهیت از غیر خدا و یگانه دانستن خداوند متعال در الوهیت است.

الوهیت، همان توجه و تعلق قلب با انواع عبادت‌هاست؛ مانند محبت، خضوع، فروتنی، دعا، یاری جستن، امید و ترس، شوق و بیم و دیگر انواع عباداتی که خداوند در کتاب عزیزش ذکر کرده است، تا به عنوان فرمان و تشویقی برای بندگان باشد که پروردگارشان را به تنهایی با آنها بپرستند.

وآن (عبادت)، نامی جامع برای تمام گفتارها و کردارهای ظاهری و باطنی است که خداوند آنها را دوست دارد و می‌پسندد. هیچ‌یک از اجزای عبادت شایسته نیست که جز برای خداوند یگانه در نظر گرفته شود، پس هر کس آن را برای غیر خدا انجام دهد، قطعا او را

---

[۱۴۶] شرح حال ایشان در اولین رساله ذکر شد.

[۱۴۷] . مسلم (۲۳) آن را از ابومالک، از پدرش روایت کرده است؛ ابومالک همان سعد بن طارق اشجعی است، ثقه است و پدرش طارق بن أَشْيَم اشجعی از صحابه است.

در حق خداوند - که برای غیر او شایسته نیست - شریک ساخته و برای او همتایانی قرار داده است.

این گرفتاری به شرک اکبر در مورد صاحبان قبرها، درختان و سنگ‌ها فراگیر شده است و آن را به عنوان دین برگزیدند و گمان کردند که خداوند آن را دوست دارد و می‌پسندد. و این همان شرکی است که خداوند آن را نمی‌آمرزد، چنانکه خداوند متعال فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ﴾ [النساء:۴۸] «مسلماً خداوند این را که به او شرک ورزیده شود نمی‌آمرزد» (تا آخر آیه). و خداوند متعال فرمود: ﴿إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ﴾ [المائدة:۷۲] «بی‌تردید هر کس به خدا شرک ورزد، قطعاً خداوند بهشت را بر او حرام کرده و جایگاهش آتش است».

در مورد معنای این توحید فرمود: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ [الإسراء:۲۳] «و پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید»، یعنی فرمان داد و وصیت کرد. و این معنای «لا اله الا الله» است. پس سخن الله که فرمود: ﴿أَلَّا تَعْبُدُوا﴾ به معنای «لا اله» در کلمه اخلاص است و سخن او ﴿إِلَّا إِيَّاهُ﴾ به معنای استثنا در «لا اله الا الله» است. و نظایر این آیه در قرآن بسیار است که برخی از آنها را ذکر خواهیم کرد.

خداوند متعال فرمود: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن:۱۸] «و اینکه مساجد از آنِ خداست، پس هیچ‌کس را با خدا نخوانید». و این نهی عامی است که شامل هر خوانده‌شده‌ای از فرشته، پیامبر یا غیر آنها می‌شود، زیرا کلمه ز أَحَدًا ظ نکره در سیاق نهی است و عمومیت را می‌رساند. و امثال این آیه بسیار است، مانند سخن خداوند متعال: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾ [الجن:۲۰] «بگو من تنها پروردگارم را می‌خوانم و هیچ‌کس را شریک او قرار نمی‌دهم».

و در حدیث معاذ که در صحیحین آمده است: «فَإِنَّ حَقَّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلاَ يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا.»[148] «همانا حق خداوند بر بندگان این است که او را بپرستند و چیزی را با او شریک نسازند.»

همچنین در آن صحیحین آمده است: «مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ نِدًّا دَخَلَ النَّارَ.»[149] «هر کس بمیرد در حالی که غیر از خدا همتایی را می‌خواند، وارد آتش می‌شود.»

اخلاص در عبادت برای خداوند متعال، همان توحیدی است که مشرکان در گذشته و حال آن را انکار کردند. و هنگامی که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به قوم خود و دیگر قبایل عرب فرمود: «قُولُوا لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ تُفْلِحُوا» «بگویید لا اله الا الله تا رستگار شوید»؛ گفتند: ﴿أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَٰهًا وَاحِدًا ۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ * وَانطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ ۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ * مَّا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَٰذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ﴾ [ص:۵-۷] «آیا او معبودان را یک معبود قرار داده است؟ همانا این چیز عجیبی است * و بزرگانشان به راه افتادند [و گفتند:] بروید و بر پرستش معبودانتان استقامت ورزید، مسلماً این چیزی است که [از شما] خواسته شده * ما این را در آیین پایانی نشنیده‌ایم، این جز دروغ‌بافی نیست».

پس آنان معنای «لا اله الا الله» را فهمیدند و دانستند که آن به معنای توحید در عبادت است، اما آن را انکار کردند، چنانکه خداوند درباره قوم هود فرمود: ﴿أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ﴾ [الأعراف:۷۰] «آیا به سوی ما آمده‌ای تا خدا را به یگانگی بپرستیم». خداوند

---

[148] . بخاري (۲۸۵۶)، مسلم (۳۰).

[149] . این حدیث را بخاری (۴۴۹۷) و احمد (۳۷۴/۱، ۴۲۵) روایت کرده‌اند؛ و برخلافِ تصورِ مؤلف رحمه‌الله، این حدیث در صحیح مسلم نیامده است. لفظ بخاری چنین است: عبدالله بن مسعود]گفت: پیامبر (ص) سخنی فرمود و من سخنی دیگر [در معنای آن] گفتم. پیامبر (ص) فرمود: «هر کس بمیرد در حالی که برای خدا "ندّ" (شبیه/شریک) می‌خواند وارد آتش می‌شود.» و من [عبدالله] گفتم: هر کس بمیرد در حالی که برای خدا "ندّی" نمی‌خواند، وارد بهشت می‌شود. لفظ احمد چنین است: رسول‌الله (ص) سخنی فرمود و من سخنی دیگر گفتم؛ رسول‌الله (ص) فرمود: «هر کس بمیرد در حالی که هیچ‌چیز را شریک خدا قرار ندهد، وارد بهشت می‌شود.» [عبدالله] گفت: و من گفتم: هر کس بمیرد در حالی که برای خدا شریکی قائل باشد، وارد آتش می‌شود.»

متعال درباره مشرکان این امت فرمود: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ * وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ﴾ [الصافات:۳۵-۳۶] «آنان بودند که وقتی به ایشان گفته می‌شد لا اله الا الله، تکبر می‌ورزیدند * و می‌گفتند: آیا ما به خاطر شاعری دیوانه دست از معبودان خود برداریم؟». آنان فهمیدند که مقصود از «لا اله الا الله»، ترک شرک در عبادت است و اینکه باید پرستش غیر او از قبیل فرشته، پیامبر، درخت، سنگ و غیره را رها کنند.

بنابراین اخلاص عبادت برای خداوند، اصل دین اسلام است که خداوند پیامبرانش را با آن مبعوث کرد و کتاب‌هایش را با آن فرو فرستاد و آن راز آفرینش است. خداوند متعال به پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ﴿قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ ۚ إِلَيْهِ أَدْعُو وَإِلَيْهِ مَآبِ﴾ [الرعد:۳۶] «بگو من تنها فرمان یافته‌ام که خدا را بپرستم و به او شرک نورزم؛ به سوی او می‌خوانم و بازگشتم به سوی اوست». و خداوند متعال فرمود: ﴿وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ﴾ [لقمان:۲۲] «و هر کس روی خود را تسلیم خدا کند در حالی که نیکوکار باشد، قطعاً به ریسمانی استوارتر چنگ زده است». پس تسلیم کردن روی (به سوی خدا)، همان خالص کردن تمام اعمال باطنی و ظاهری برای خداوند متعال است.

این همان توحید الوهیت، توحید عبادت و توحید قصد و اراده است. هر کس چنین باشد، به راستی به «عروة الوثقی» چنگ زده است که همان «لا اله الا الله» است؛ زیرا مدلول آن، نفی شرک، انکار آن، بیزاری جستن از آن و خالص کردن عبادت تنها برای خداوند یگانه است. و این همان معنای سخنابراهیم خلیل عَلَيْهِ السَّلَامُ است که: ﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا ۖ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [الأنعام:۷۹] «من از روی حقیقت

و خلوص، روی خود را به سوی کسی کردم که آسمان‌ها و زمین را آفرید و من از مشرکان نیستم».

این همان اخلاصی است که دین خداست؛ دینی که جز آن را برای بندگانش نپسندیده است. چنانکه خداوند متعال فرمود: ﴿فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَّهُ الدِّينَ * أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾ [الزمر:۲-۳] «پس خدا را بپرست در حالی که دین را برای او خالص کرده‌ای * آگاه باشید که دین خالص از آنِ خداست». و دین همان عبادت است و ابوجعفر ابن جریر در تفسیر خود آن را به «دعا» تفسیر کرده است و دعا یکی از مصادیق عبادت است، چنانکه در کتاب‌های سنن از حدیث انس آمده است: «الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ.» «دعا مغز عبادت است» و حدیث نعمان بن بشیر: «الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ.» «دعا همان عبادت است»، یعنی بخش اعظم آن. این بدان جهت است که دعا مواردی از انواع عبادت را در خود جمع می‌کند که إن شاء الله آنها را ذکر خواهیم کرد.

خداوند متعال فرمود: ﴿قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَّهُ الدِّينَ﴾ [الزمر:۱۱] «بگو من فرمان یافته‌ام که خدا را بپرستم در حالی که دین را برای او خالص کرده‌ام» و فرمود: ﴿قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَّهُ دِينِي﴾ [الزمر:۱۴] «بگو تنها خدا را می‌پرستم در حالی که دینم را برای او خالص کرده‌ام»، خداوند متعال فرمود: ﴿فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [غافر:۱۴] «پس خدا را بخوانید در حالی که دین را برای او خالص کرده‌اید». و دعا در این آیه هر دو نوع دعا را شامل می‌شود: دعای عبادت و دعای درخواست.

و فرمود: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ﴾ [البینة:۵] «و فرمان نیافته بودند جز اینکه خدا را بپرستند در حالی که دین را برای او خالص ساخته و حق‌گرا (حنیف)

باشند». و «حنیف» کسی است که از شرک رویگردان و منکر آن باشد. و ابن قیم ر آن را با تفسیری جامع از مدلول «لا اله الا الله» تفسیر کرده و گفته است: (حنیف: روی‌آورنده به خدا و روی‌گردان از هر چه غیر اوست). و این همان توحیدی است که دشمنان پیامبران، از اول تا آخرشان، آن را انکار کردند.

خداوند گمراهی آنان را به سبب شرک بیان کرده است، چنانکه خداوند متعال فرمود: ﴿وَاتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً لَّا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا﴾ [الفرقان:۳] «و به جای او معبودانی برگزیدند که چیزی را نمی‌آفرینند بلکه خودشان آفریده می‌شوند و مالک هیچ زیان و سودی برای خود نیستند و مالک هیچ مرگ و حیات و رستاخیزی نمی‌باشند». و خداوند متعال فرمود: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ ۖ ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِّن قَبْلِ هَٰذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِّنْ عِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾ [الأحقاف:۴] «بگو: آیا آنچه را جز خدا می‌خوانید دیده‌اید؟ به من نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده‌اند؟ یا آیا در [آفرینش] آسمان‌ها مشارکتی داشته‌اند؟ اگر راست می‌گویید کتابی پیش از این [قرآن] یا بازمانده‌ای از دانش برای من بیاورید». و آنچه در این آیه ذکر شده، توحید ربوبیت است و مشرکان عرب و امت‌ها آن را انکار نکردند، بلکه آن را برای خداوند اقرار کردند، پس این امر در آنچه از الوهیت انکار کردند، حجتی بر ضد آنان شد. و به همین دلیل پس از این آیه فرمود: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُو مِن دُونِ اللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ﴾ [الأحقاف:۵] «و کیست گمراه‌تر از کسی که به جای خدا کسی را می‌خواند که تا روز قیامت او را اجابت نمی‌کند و آنها از دعایشان بی‌خبرند». خداوند متعال فرمود: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُم بِهِ عِلْمٌ ۖ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن

نَّصِيرٍ﴾ [الحج:۷۱] «و به جای خدا چیزی را می‌پرستند که هیچ دلیلی بر [حقانیت] آن نازل نکرده و هیچ دانشی به آن ندارند و برای ستمکاران هیچ یاوری نیست». و آیات در این معنا بسیار زیاد است، بلکه قرآن از آغاز تا پایانش، با دلالت تطابقی، تضمنی و التزامی بر این توحید دلالت دارد.

این همان دینی است که پیامبران از اولین تا آخرینشان با آن مبعوث شدند، چنانکه خداوند متعال فرمود: ﴿وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ﴾ [الأحقاف:۲۱] «و برادر قوم عاد را به یاد آور، آنگاه که قومش را در سرزمین احقاف بیم داد و به راستی پیش از او و پس از او نیز هشداردهندگانی گذشته بودند، که جز خدا را نپرستید».

پس این آیه و آیات پیش از آن دلالت دارند بر اینکه خداوند متعال از بندگانش خواسته است که عبادت را - که همان اعمالشان است - برای او خالص گردانند و آنان را نهی کرده است از اینکه در عبادات و خواسته‌هایشان برای او شریکی قرار دهند که غیر او شایسته آن نیست چنانکه گذشت، خداوند متعال فرمود: ﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [النساء:۳۶] «و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک نگردانید» و خداوند متعال فرمود: ﴿فَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا ۗ وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ﴾ [الحج:۳۴] «پس معبود شما معبود یگانه‌ای است، پس تنها تسلیم او شوید و فروتنان را بشارت ده» و خداوند متعال فرمود: ﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾ [الحج:۲۶] «و [به یاد آور] زمانی را که جایگاه خانه [کعبه] را برای ابراهیم آماده کردیم [و گفتیم:] چیزی را با من شریک مساز و خانه‌ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان [و] سجده کنندگان پاکیزه دار». و منظور، پاکسازی آن از شرک در عبادت است و به همین

دلیل خداوند متعال فرمود: ﴿ذَٰلِكَ وَمَن يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُ عِندَ رَبِّهِ ۗ وَأُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ ۖ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ * حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ ۚ وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾ [الحج: ۳۰-۳۱] «این است [آنچه مقرر شده] و هر کس حرمت‌های الهی را بزرگ دارد، آن برای او نزد پروردگارش بهتر است. و چهارپایان بر شما حلال شده‌اند مگر آنچه بر شما خوانده می‌شود. پس، از پلیدیِ بت‌ها دوری کنید و از گفتار باطل بپرهیزید * در حالی که حق‌گرایانِ [خالص] برای خدا باشید و به او شرک نورزید. و هر کس به خدا شرک ورزد، چنان است که گویی از آسمان سقوط کرده و پرندگان او را می‌ربایند یا باد او را به جایگاهی دور دست پرتاب می‌کند».

خداوند متعال در جاهای مختلفی از قرآن معنای کلمه اخلاص «لا اله الا الله» را بیان کرده است و بندگانش را در تبیین معنای آن به هیچ کس غیر از خود واگذار نکرده است و آن راه راست اوست، چنانکه خداوند متعال فرمود: ﴿وَأَنِ اعْبُدُونِي ۚ هَٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ﴾ [یس: ۶۱] «و اینکه مرا بپرستید، این است راه راست» و خداوند متعال فرمود: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ * إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ * وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ [الزخرف: ۲۶-۲۸] «و [به یاد آور] زمانی را که ابراهیم به پدرش و قومش گفت: من از آنچه شما می‌پرستید بیزارم * مگر کسی که مرا آفریده است، که قطعاً او مرا هدایت خواهد کرد * و آن را کلمه‌ای ماندگار در نسل‌های پس از خود قرار داد، شاید که آنان بازگردند». پس از معنای «لا اله» با سخن خویش ﴿إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ﴾ [الزخرف: ۲۶] «من از آنچه می‌پرستید بیزارم» تعبیر کرد و از معنای «إلا الله» با سخن خویش ز إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي [الزخرف: ۲۷] ظ «مگر کسی که مرا آفریده است» تعبیر نمود.

پس روشن شد که معنای «لا اله الا الله»، بیزاری جستن از پرستش هر آنچه غیر از خداست و خالص کردن انواع عبادت‌ها برای خداوند متعال است چنانکه گذشت. و این برای کسی که خداوند به او بصیرت داده و فطرتش دگرگون نشده، واضح و آشکار است و پوشیده نمی‌ماند مگر بر کسی که بصیرتش به دلیل عادت‌های شرک‌آمیز و تقلید از هواپرستان و اهل بدعت و گمراهی که از راه راست خارج شده‌اند، کور شده باشد. ﴿وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ﴾ [النور: ۴۰] «و کسی که خدا برای او نوری قرار نداده است، هیچ نوری برای او نیست».

خداوند متعال در بیان معنای آن فرمود: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [آل عمران:۶۴] «بگو: ای اهل کتاب، بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است: اینکه جز خدا را نپرستیم و چیزی را با او شریک نسازیم و برخی از ما برخی دیگر را به جای خدا به عنوان پروردگاران نگیرند».

معنایش این است: یعنی برخی از کسانی که پیامبر یا غیر او بودند، مانند مسیح پسر مریم و عزیر و امثال آنها را معبود قرار ندهیم.

در فرموده او ﴿أَلَّا نَعْبُدَ﴾ [آل عمران:۶۴] «اینکه نپرستیم»؛ معنای «لا اله» نهفته است و فرموده او «إلا الله»؛ همان مستثنی در کلمه اخلاص است.

این همان توحیدی است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اهل کتاب و دیگر انس و جن را به سوی آن فراخواند، چنانکه خداوند متعال فرمود: ﴿قُلْ هَٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ ۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا

وَمَنِ اتَّبَعَنِي ۖ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [یوسف:۱۰۸] «بگو: این راه من است؛ من و هر کس که پیرو من است، با بصیرت و آگاهی به سوی خدا می‌خوانیم؛ و منزه است خدا و من از مشرکان نیستم».

خداوند متعال در معنای این کلمه درباره اصحاب کهف فرمود: ﴿وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ﴾ [الکهف:۱۶] «و چون از آنان و از آنچه جز خدا می‌پرستند کناره گرفتید»، پس در فرموده او ﴿وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ﴾ [الکهف:۱۶] «و چون از آنان کناره گرفتید» معنای «لا اله» است.

و فرموده او ﴿ إِلَّا اللَّهَ﴾ [الکهف:۱۶] «مگر خدا» همان مستثنی در کلمه اخلاص است.

خداوند متعال فرمود: ﴿ وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا﴾ [الکهف:۱۴] «و دلهایشان را استوار ساختیم، آنگاه که برخاستند» تا آنجا که فرمود: ﴿لَّن نَّدْعُوَ مِن دُونِهِ إِلَٰهًا﴾ [الکهف:۱۴] «هرگز معبودی غیر از او را نمی‌خوانیم». پس با این بیان ثابت می‌شود که الوهیت همان عبادت است و هر کس چیزی از آن را برای غیر خدا انجام دهد، قطعا او را همتای خدا قرار داده است و سراسر قرآن در اثبات معنای «لا اله الا الله» و اقتضائات و الزامات آن و ذکر پاداش اهل توحید و مجازات اهل شرک است.

با وجود این بیانی که رساتر از آن وجود ندارد؛ در میان متأخرین این امت اشتباه در معنای این کلمه بسیار رخ داد و دلیل آن تقلید از متکلمانی بود که در آن فرو رفته بودند، پس برخی از آنان گمان کردند که معنای «لا اله الا الله» اثبات وجود خداوند متعال است و به همین دلیل خبر محذوف در «لا اله الا الله» را مقدر ساختند و گفتند (هیچ معبودی موجود نیست جز خدا)، در حالی که مشرکانِ منکرِ معنای این کلمه نیز به وجود خداوند متعال اقرار داشتند. گروهی گمان کردند که معنای آن، قدرت خداوند بر آفرینش است و این امری

است که با فطرت و آنچه از مخلوقات عظیم خداوند متعال مشاهده می‌شود معلوم است، مانند آفرینش آسمان‌ها و زمین و عجایب مخلوقاتی که در آنهاست و موسی کلیم عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ در برابر فرعون به همین مطلب استدلال کرد آنگاه که گفت: ﴿وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ * قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۖ إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ * قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ * قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ﴾ [الشعراء:۲۳-۲۶] «و پروردگار جهانیان چیست؟ * گفت: پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آنهاست، اگر یقین دارید * [فرعون] به اطرافیانش گفت: آیا نمی‌شنوید؟ * [موسی] گفت: پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما». و در سوره بنی اسرائیل (اسراء) آمده است: ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هَٰؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ﴾ [الإسراء:۱۰۲] «[موسی گفت:] تو به خوبی دانسته‌ای که این [معجزات] را جز پروردگار آسمان‌ها و زمین به عنوان شواهدی روشن نازل نکرده است». پس فرعون خدا را می‌شناخت، اما از روی تکبر و لجاجت او را انکار کرد. اما غیر از فرعون از میان دشمنان پیامبران از قومشان و مشرکان عرب و مانند آنها، همگی به وجود خدا و ربوبیت او اقرار داشتند چنانکه خداوند متعال فرمود: ﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾ [الزخرف:۹] «و اگر از آنان بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ قطعاً خواهند گفت: آنها را آن شکست‌ناپذیرِ دانا آفریده است» و خداوند متعال فرمود: ﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ [الزخرف:۸۷] «و اگر از آنان بپرسی چه کسی آنها را آفریده است؟ قطعاً خواهند گفت: خدا». اما این امر آنان را وارد اسلام نکرد، زیرا منکر چیزی شدند که «لا اله الا الله» بر آن دلالت داشت، یعنی خالص کردن عبادت در تمامی اشکال آن تنها برای خداوند یگانه.

در حدیث صحیح آمده است: «مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَدْعُو لِلَّهِ نِدًّا دَخَلَ النَّارَ.»[۱۵۰] «هر کس بمیرد در حالی که همتایی برای خدا می‌خواند، وارد آتش می‌شود.»

پیشتر سخن قوم هود گذشت که ﴿أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ﴾ [الأعراف: ۷۰] «آیا به سوی ما آمده‌ای تا خدا را به یگانگی بپرستیم»، که دلیلی است بر اینکه آنان به وجود و ربوبیت او اقرار داشتند و او را می‌پرستیدند، اما از اینکه عبادت را تنها برای خدا خالص گردانند و معبودان خود را که همراه او می‌پرستیدند رها کنند، سرباز زدند. پس نزاع میان پیامبران و امت‌هایشان بر سر وجود پروردگار و قدرت او بر آفرینش نبود، زیرا فطرت‌ها و عقل‌ها آنان را به وجود پروردگار رهنمون می‌شد و می‌دانستند که او پروردگار همه چیز و پادشاه آن و خالق همه چیز و تدبیرکننده همه چیز است. بلکه نزاع بر سر ترک آن چیزهایی بود که به جای خدا می‌پرستیدند، چنانکه خداوند متعال فرمود: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ * أَن لَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ ۖ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ﴾ [هود: ۲۵-۲۶] «و به راستی ما نوح را به سوی قومش فرستادیم [که گفت:] من برای شما هشداردهنده‌ای آشکارم * که جز خدا را نپرستید، من از عذاب روزی دردناک بر شما می‌ترسم» و خداوند متعال فرمود: ﴿وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ۖ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ * إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا ۚ إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِندَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ ۖ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * وَإِن تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ۖ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ [العنکبوت: ۱۶-۱۸] «و ابراهیم را [یاد کن] آنگاه که به قومش گفت: خدا را بپرستید و از او پروا کنید، این برای شما بهتر است اگر می‌دانستید * شما به جای خدا تنها بت‌هایی را می‌پرستید و دروغی را می‌بافید؛ بی‌گمان کسانی را که به جای خدا می‌پرستید مالک روزی شما نیستند، پس روزی را نزد خدا بجویید

---

[۱۵۰] . تخریج حدیث قبلا ذکر شد.

و او را بپرستید و او را شکر گویید، که به سوی او بازگردانده می‌شوید * و اگر تکذیب کنید، قطعاً امت‌های پیش از شما نیز تکذیب کردند و بر عهده پیامبر جز رساندن آشکار [پیام] نیست». پس شرک در عبادت همان گرفتاری بزرگی است که در میان مردم از گذشته تا حال فراگیر شده است، چنانکه خداوند متعال فرمود: ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ ۚ كَانَ أَكْثَرُهُم مُّشْرِكِينَ﴾ [الروم:۴۲] «بگو: در زمین بگردید پس بنگرید عاقبت کسانی که پیش از این بودند چگونه بود، بیشتر آنان مشرک بودند».

پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خبر داده است که این امت مسیر قرن‌های پیش از خود را در پیش می‌گیرد، وجب به وجب و ذراع به ذراع. به همین دلیل بسیاری از دشمنان پیامبران در این زمان‌ها و پیش از آن، کسانی را که آنها را به خلوص عبادت تنها برای خداوند دعوت می‌کردند انکار نمودند و همان چیزی از توحید را که امت‌های تکذیب‌کننده انکار کرده بودند، منکر شدند و در دشنام دادن به کسی که آنها را به اخلاص عبادت برای خدا دعوت می‌کرد و نسبت دادن او به خطا و گمراهی به پیشینیان از دشمنان پیامبران اقتدا کردند، چنانکه این را در سخنان بسیاری از آنان می‌بینیم، مانند «ابن کمال» که به شرک و گمراهی مشهور است و در جهل و گمراهیش به کمال رسیده و در سخنانش محال‌ترین امور را آورده است. از طریق اخبار راویان موثق از او مشهور شده که می‌گوید: «عبدالقادر در قبرش می‌شنود و با شنیدنش سود می‌رساند». و چه می‌داند که او اکنون در قبرش مانند سایر مردگان پوسیده است؟ این سخنی زشت و شرکی فجیع است. آیا نمی‌بینی شخص زنده‌ای که قدرتش کامل و حس شنوایی و بینایی‌اش سالم است، اگر از فاصله یک فرسخ یا دو فرسخ او را صدا بزنند نمی‌تواند صدای کسی که او را صدا زده بشنود؟ پس چگونه مرده‌ای

از فاصله یک ماه یا دو ماه یا کمتر و بیشتر از آن می‌تواند بشنود، در حالی که قدرتش رفته و روحش از او جدا شده و حواسش از کار افتاده است؟!

این از بزرگترین چیزهایی است که عقل‌ها آن را محال می‌دانند و فطرت‌ها آن را انکار می‌کنند و در کتاب خداوند عزوجل چیزی است که آن را باطل می‌سازد، خداوند متعال فرمود: ﴿ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ ۚ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِن قِطْمِيرٍ * إِن تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ ۖ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ ۚ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ﴾ [فاطر:۱۳-۱۴] «این است خداوند، پروردگار شما، فرمانروایی از آنِ اوست؛ و کسانی را که به جای او می‌خوانید مالک پوسته هسته خرمایی هم نیستند * اگر آنان را بخوانید دعای شما را نمی‌شنوند و اگر هم می‌شنیدند به شما پاسخ نمی‌دادند و روز قیامت شرک شما را انکار می‌کنند؛ و هیچ کس مانند [خدای] آگاه تو را خبردار نمی‌کند». پس خداوند خبیر و والا خبر داد که شنیدن آنان محال است و اجابت کردنشان برای کسی که آنها را بخواند ممتنع است. پس این مشرکان هنگامی که غرق در شرک شدند و بر آن پرورش یافتند، در سخنان خود امور محال را بر زبان آوردند و خدای خبیر را در خبر دادنش تصدیق نکردند و خداوند متعال فرمود: ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ * أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ ۖ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾ [النحل:۲۰-۲۱] «و کسانی را که به جای خدا می‌خوانند چیزی را نمی‌آفرینند بلکه خودشان آفریده می‌شوند * مردگانی‌اند نه زندگان و نمی‌دانند چه زمانی برانگیخته می‌شوند». پس ذکر خداوند متعال مبنی بر اینکه آنان مرده‌اند، دلیلی بر بطلان خواندن آنهاست، همچنین عدم آگاهی آنان، با این بیان خداوند جهل و گمراهی مشرک را آشکار می‌سازد. پس خداوند عزوجل در کتاب خویش حق را ثابت و باطل را نابود ساخت هرچند مشرکان ناخشنود باشند. اما اینان چون شرکشان

بزرگ شد، مردگان را در علم غیب به جایگاه دانای غیب‌ها (خداوند) تنزل دادند، همان کسی که خیانت چشم‌ها و آنچه را سینه‌ها پنهان می‌دارند می‌داند و آنان را به پروردگار جهانیان تشبیه کردند، منزه و والاست او از آنچه شریک می‌سازند. خداوند متعال فرمود: ﴿أَيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ * وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنفُسَهُمْ يَنصُرُونَ﴾ [الأعراف: ۱۹۱-۱۹۲] «آیا چیزهایی را شریک می‌سازند که نمی‌توانند چیزی را بیافرینند و خود آفریده می‌شوند؟ * و نه می‌توانند آنان را یاری دهند و نه خودشان را یاری می‌کنند». این ملحدان برای بازداشتن عوام از ادله کتاب و سنت که در آنها نهی از شرک در عبادت آمده است، دستاویزی ندارند جز این گفته‌شان که: «احمد بن حجر هیتمی گفته، فلانی گفته و فلانی گفته: توسل به صالحان جایز است» و امثال این عبارات فاسد.

پس می‌گوییم: این و امثال آن، حجتی نیست که نزد خداوند سودی ببخشد و شما را از عذاب او برهاند، بلکه حجت، آن چیزی است که در کتاب خدا و سنت ثابت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آنچه سلف امت و پیشوایانش بر آن اجماع کرده‌اند، می‌باشد. امام مالک رَحِمَهُ اللَّهُ چه زیبا گفته است که: «آیا هرگاه مردی مجادله‌گرتر از مردی دیگر نزد ما آمد، ما به خاطر مجادله او آنچه را جبرئیل بر محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل کرده است رها می‌کنیم؟!».[۱۵۱]

چون این امر دانسته شد، پس توسل بر دو چیز اطلاق می‌گردد: اگر ابن حجر و امثال او منظورشان از توسل، درخواست از خدا به واسطه مرد صالح باشد؛ پس در شریعت چیزی که دال بر جواز آن باشد وجود ندارد. اگر جایز بود، صحابه پیشگام نخستین از مهاجرین و انصار (رضی الله عنهم) توسل به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس از وفات ایشان را ترک

---

[۱۵۱] . امام احمد در کتاب «العلل و معرفة الرجال» (۷۲/۲، شماره ۱۵۸۵) آورده است: اسحاق بن طبّاع برای ما حدیث کرد که گفت: مالک بن انس را دیدم که از جدال و ستیزه‌جویی در دین نهی می‌کرد. او گفت: «آیا هرگاه مردی جدل‌گرتر از دیگری بود، باید آنچه را جبرئیل بر پیامبر (ص) نازل کرده است، [با سخنِ او] رد کنیم؟» این روایت رابیهقی در «شعب الإیمان» (۸۴۹۰) روایت کرده است.

نمی‌کردند، چنانکه در زمان حیات ایشان هنگامی که دچار خشکسالی می‌شدند به دعای او توسل می‌جستند. و از امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ثابت شده است که در سال رماده (سال خشکسالی و قحطی) در حضور پیشگامان نخستین، به همراه عباس بن عبدالمطلب برای طلب باران بیرون رفت و عمر گفت: «خداوندا! ما هنگامی که دچار خشکسالی می‌شدیم به پیامبرمان به درگاه تو توسل می‌جستیم و تو ما را سیراب می‌کردی و اکنون به عموی پیامبرمان به درگاه تو توسل می‌جوییم، پس ما را سیراب کن».[۱۵۲]

سپس گفت: ای عباس دستانت را بالا ببر، پس او دستانش را بالا برد و از خداوند متعال درخواست کرد، از خدا به جاه و مقام پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا غیر او درخواست نکرد. اگر این توسل (به جاه اشخاص) حق بود، آنان در انجام آن پیشقدم‌تر و بر آن حریص‌تر بودند.

اما اگر مقصودشان از توسل، خواندن مرده و شفاعت طلبیدن از اوست، پس این عینا همان شرک مشرکان است و دلایل بر بطلان آن در قرآن بسیار زیاد است. از جمله فرموده خداوند متعال: ﴿أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ ۚ قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ * قُل لِّلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا ۖ لَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ [الزمر:۴۳-۴۴] «آیا به جای خدا شفیعانی گرفته‌اند؟ بگو: آیا هرچند مالک چیزی نباشند و خرد نورزند؟ * بگو: شفاعت یکسره از آنِ خداست؛ فرمانروایی آسمان‌ها و زمین تنها از آنِ اوست، سپس به سوی او بازگردانده می‌شوید». پس کسی که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست، هموست که اجازه شفاعت را می‌دهد، چنانکه خداوند متعال فرمود: ﴿مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِندَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة:۲۵۵] «کیست آن که نزد او جز به اجازه‌اش شفاعت کند».

---

[۱۵۲] . بخاری (۱۰۱۰) و طبرانی در «الأوسط» (۲۴۵۸) از طریقِ عماره بن عبدالله بن انس از انس (رض) روایت کرده‌اند.

خداوند متعال فرمود: ﴿وَكَم مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِن بَعْدِ أَن يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ﴾ [النجم:۲۶] «و چه بسیار فرشتگانی در آسمان‌ها هستند که شفاعتشان هیچ سودی نمی‌بخشد مگر پس از آنکه خدا برای هر کس که بخواهد و خشنود باشد اجازه دهد». و او خشنود نمی‌گردد مگر به اخلاص در گفتار و کردارهای باطنی و ظاهری، چنانکه پیامبر صَلَّىٰٱللَّهُعَلَيۡهِوَسَلَّمَ در حدیث ابوهریره و دیگران به آن تصریح کرده است.

خداوند متعال بر مشرکان به سبب گرفتن شفیعان خرده گرفت و فرمود: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَٰؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ ۚ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ ۚ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [یونس:۱۸] «و به جای خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رسانند و نه سودی می‌بخشند و می‌گویند: اینان شفیعان ما نزد خدا هستند. بگو: آیا خدا را به چیزی خبر می‌دهید که در آسمان‌ها و زمین نمی‌داند؟ منزه و والاست او از آنچه شریک می‌سازند». پس خداوند متعال در این آیه بیان فرمود که این همان شرک مشرکان است و شفاعت در حق آنان ممتنع است زیرا آن را از غیر راهش درخواست کردند و اینکه این شرکی است که خداوند خود را از آن منزه دانسته و فرموده است: ﴿سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [یونس:۱۸] «منزه و والاست او از آنچه شریک می‌سازند». آیا بیانی رساتر از این وجود دارد؟

خداوند متعال فرمود: ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾ [الزمر:۳] «و کسانی که به جای او سرپرستانی گرفتند [می‌گویند:] ما آنان را نمی‌پرستیم مگر برای اینکه ما را به خدا نزدیک کنند؛ مسلماً خدا در میان آنان در مورد آنچه در آن اختلاف

می‌کنند داوری خواهد کرد. بی‌گمان خدا کسی را که دروغگوی ناسپاس است هدایت نمی‌کند». پس آنان را به سبب درخواست از غیر او برای نزدیک کردنشان به خدا، تکفیر کرد.

پیشتر برخی از ادله مبنی بر نهی از خواندن غیر خدا و سختگیری در این امر گذشت و اینکه این در نهایت گمراهی است و شرک به خدا و کفر ورزیدن به اوست، چنانکه خداوند متعال فرمود: ﴿وَمَن يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِندَ رَبِّهِ ۚ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾ [المؤمنون:۱۱۷] «و هر کس با خدا معبود دیگری را بخواند که هیچ برهانی برای آن ندارد، قطعاً حساب او تنها نزد پروردگارش خواهد بود؛ بی‌گمان کافران رستگار نمی‌شوند».

پس هر کس نجات می‌خواهد باید به دو وحی (کتاب و سنت) که ریسمان الهی هستند چنگ زند و راه‌های انحرافی را رها کند، چنانکه خداوند متعال فرمود: ﴿ وَأَنَّ هَٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ ۖ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ۚ ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [الأنعام:۱۵۳] «و اینکه این راه راستِ من است، پس از آن پیروی کنید و از راه‌های [دیگر] پیروی نکنید که شما را از راه او پراکنده می‌سازد. اینهاست آنچه [خدا] شما را به آن سفارش کرده است تا شاید پروا پیشه کنید».

پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صراط مستقیم را مثال زد و خطوطی در سمت راست و چپ آن کشید و فرمود: «اینها همان راه‌هایند و بر سر هر راهی شیطانی است که به سوی آن می‌خواند».

این حدیث در صحیح بخاری و غیر آن از عبدالله بن مسعود آمده است.[۱۵۳]

---

[۱۵۳] . این حدیث در «صحیحین» و یا حتی در یکی از آن‌ها نیامده است، بلکه احمد (۴۳۵/۱) و دیگران آن را از عبدالله بن مسعود (رض) روایت کرده‌اند و لفظ آن چنین است: «رسول‌الله (ص) خطی برای ما کشید و فرمود: این راهِ خداست. سپس خطوطی در سمت راست و چپ آن کشید و فرمود: این‌ها راه‌هایی هستند - یزید (یکی از راویان) گفت: پراکنده - که بر هر راهی از آن‌ها شیطانی است که [مردم را] به سوی

هر کس از مسیر هدایت منحرف شود و با دلایل کتاب و سنت از طریق سخنان زیبا وفریبنده هواپرستان مخالفت ورزد، او یک شیطان است.

فصل

عاقل هنگامی که در مخالفتِ دعوت‌کنندگان به شرک (مانند ابن کمال و دیگران) با کسانی که مردم را به اخلاص عبادت تنها برای خداوند بی‌شریک فرامی‌خوانند تأمل کند؛ درمی‌یابد که مخالفت آنان شامل امور متعددی است:

امر اول: آنان توحید عبادتی را که پیامبراکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آورده‌اند و کتاب‌های الهی درباره آن نازل شده است، انکار کردند. پس آنان در حقیقت با پیامبران و کتاب‌های نازل شده بر آنان از جانب خداوند مخالفت ورزیده‌اند.

امر دوم: مخالفت آنان متضمن پذیرش شرک اکبر و یاری آن است، همان شرکی که خداوند پیامبرانش را فرستاد و کتاب‌هایش را نازل کرد تا از آن نهی کنند. آنان با تمام پیامبران و کتاب‌ها مخالفت کردند، پس در حقیقت به هر کس از اولین و آخرین که به این توحید پایبند بوده و به سوی آن دعوت کرده است، اعتراض و انکار نموده‌اند.

امر سوم: مخالفت آنان همچنین متضمن دشنام دادن به کسی است که به توحید دعوت کرده و شرک را انکار می‌نماید، به پیروی از دشمنان پیامبران؛ مانند قوم نوح که گفتند: ﴿إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [الأعراف: ۶۰] «ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بینیم» و قوم

آن فرا می‌خواند. سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ ۖ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ۚ﴾«و همانا این راه مستقیم من است، پس از آن پیروی کنید و از راه‌های دیگر پیروی نکنید که شما را از راه خدا پراکنده می‌سازد.»

و این حدیث، آن‌گونه که محققانِ کتابِ «المسند» -که خداوند آن‌ها را توفیق دهد- گفته‌اند، «حسن» است.

هود گفتند: ﴿إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾ [الأعراف:۶۶] «ما تو را در سفاهت می‌بینیم و تو را از دروغگویان می‌پنداریم» و سخن برخی از مشرکان عرب به پیامبر صَلَّىٰٱللَّهُعَلَيۡهِوَسَلَّمَ که گفتند" : ﴿إِنۡ هَٰذَا إِلَّآ إِفۡكٌ ٱفۡتَرَىٰهُ وَأَعَانَهُۥ عَلَيۡهِ قَوۡمٌ ءَاخَرُونَۖ فَقَدۡ جَآءُو ظُلۡمٗا وَزُورٗا﴾ [الفرقان:۴] «این جز دروغی که آن را بربافته نیست و گروهی دیگر او را بر آن یاری داده‌اند؛ پس قطعاً ستم و دروغی پیش آورده‌اند». پس ستم و دروغ در سخن این منکرانِ توحید، امری آشکار است که هر عاقل منصفی آن را می‌شناسد. دشنام آنان شامل همه کسانی از اولین و آخرین می‌شود که به اسلام دعوت کرده و به آن عمل نموده‌اند. همان‌طور که هر کس پیامبری را در حقایقی که آورده تکذیب کند، همه پیامبران را تکذیب کرده است، چنان‌که خداوند متعال در داستان‌های پیامبران ذکر کرده است. پس هر کس آنچه را پیامبران آورده‌اند انکار کند، دشمن آنان است.

امر چهارم: مخالفت آنان همچنین متضمن دروغ، تهمت، بهتان و سخنان آراسته و فریبنده در این باره است، به پیروی از دشمنان پیامبران که خداوند درباره آنان فرموده است: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّٗا شَيَٰطِينَ ٱلۡإِنسِ وَٱلۡجِنِّ يُوحِي بَعۡضُهُمۡ إِلَىٰ بَعۡضٖ زُخۡرُفَ ٱلۡقَوۡلِ غُرُورٗا﴾ [الأنعام:۱۱۲] «و این‌گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم که برخی از آنان به برخی دیگر سخنان آراسته را برای فریب (القا) می‌کنند». پس این حال هر دعوت‌کننده‌ای به سوی شرک در عبادت خدا از میان اولین و آخرین است. پس اگر شخص خردمند در بافته‌های آراسته و دروغ‌ها و اباطیل آنان تأمل کند، آن‌ها را همان‌گونه می‌یابد که خداوند متعال فرمود: ﴿كَسَرَابِۭ بِقِيعَةٖ يَحۡسَبُهُ ٱلظَّمۡـَٔانُ مَآءً حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَهُۥ لَمۡ يَجِدۡهُ شَيۡـٔٗا وَوَجَدَ ٱللَّهَ عِندَهُۥ فَوَفَّىٰهُ حِسَابَهُۥۗ وَٱللَّهُ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ﴾ [النور:۳۹] «همچون سرابی در

دشتی هموار که تشنه آن را آب می‌پندارد، تا چون به آن رسد آن را چیزی نیابد و خدا را نزد آن یابد که حسابش را به تمامی بدهد؛ و خدا زودرس حسابرس است».

امر پنجم: مخالفت آنان با آیات محکم و روشنی است که در نهایت وضوح و برهان بوده و بیانگر شرک و همتاتراشی‌ای است که منافی توحید می‌باشد. آنان با استناد به سخن گروهی از متأخرین که تکیه بر آنان در اصول دین جایز نیست، به مخالفت برخاستند و می‌گویند: (ابن حجر هیتمی گفته، بیضاوی گفته، فلانی گفته). شکی نیست که زمخشری و امثال او از معتزله، از اینان داناتر و در فنون علم آگاه‌ترند، اما آنان نیز مانند اینان خطا کردند و در تفسیر زمخشری دسیسه‌های پنهان اعتزال وجود دارد که بر کسی پوشیده نیست و اینان از او داناتر نیستند.

در هر حال، آنان حجتی نیستند که بتوان با آن‌ها نصوص کتاب و سنت و آنچه سلف امت و پیشوایانش از دین حنیف بر آن بوده‌اند را رد کرد. دینی که همان آیین ابراهیم خلیل عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ و دین پیامبران است که خداوند متعال درباره آن فرمود: ﴿شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ۖ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ ۚ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ﴾ [الشوری:۱۳] «از دین برای شما همان را مقرر کرد که نوح را به آن سفارش نمود و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم، که دین را برپا دارید و در آن پراکنده نشوید؛ بر مشرکان آنچه آنان را به سوی آن می‌خوانی گران است». پس این مخالفانِ حق از کسانی که ذکر کردیم و امثال آنان، شباهتی دارند به کسانی که خداوند درباره‌شان فرمود: ﴿وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ * قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكُم بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدتُّمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ ۖ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ كَافِرُونَ﴾

[الزخرف:۲۳-۲۴] «و این‌گونه پیش از تو در هیچ شهری هشداردهنده‌ای نفرستادیم مگر آنکه ثروتمندانِ مستِ نازِ آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما به آثار آنان اقتدا می‌کنیم * [پیامبرشان] گفت: آیا هرچند هدایت‌کننده‌تر از آنچه پدرانتان را بر آن یافتید برایتان بیاورم؟ گفتند: ما به آنچه شما به آن فرستاده شده‌اید کافریم». و این به فرض آن است که آنان در نقل قول از آن‌ها درست عمل کرده باشند و چه‌بسا که خطا کرده و بر آنان دروغ بسته باشند و خدا داناتر است.

ادله به اجماع سه چیز است: کتاب، سنت و اجماع سلف امت و پیشوایان آن. اما قیاس صحیح نزد برخی از علما در صورتی حجت است که با کتاب و سنتی مخالفت نکند. پس اگر با نص یا ظاهری مخالفت کرد، حجت نیست. این همان چیزی است که علمای سلف و خلف بر آن اجماع کرده‌اند و تفصیل آن در کتاب‌های اصول فقه آمده است.

اما فرموده پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیث صحیح:[۱۵۴] «و کفر بما يُعبد من دون الله» «و به آنچه غیر از خدا پرستیده می‌شود کفر ورزد»؛ این شرط بزرگی است که گفتن «لا اله الا الله» جز با وجود آن صحیح نیست. و اگر این شرط محقق نشود، خون و مال گوینده «لا اله الا الله» محفوظ نخواهد بود، زیرا معنای «لا اله الا الله» همین است. پس گفتن این کلمه بدون تحقق معنایی که بر آن دلالت دارد - یعنی ترک شرک، بیزاری از آن و بیزاری از عاملان آن - سودی به حال او نخواهد داشت. پس هرگاه پرستش هر آنچه غیر از خدا پرستیده می‌شود را انکار کرد و از آن بیزاری جست و با انجام‌دهنده آن دشمنی ورزید، مسلمانی می‌شود که خون و مالش محفوظ است. و این همان معنای فرموده خداوند متعال است: ﴿فَمَن يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا ۗ وَاللَّهُ

[۱۵۴] . این، آغازِ پاسخ به پرسشی است که عنوانِ این مقاله است.

سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة:۲۵۶] «پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان بیاورد، قطعاً به دستاویزی استوار چنگ زده است که گسستنی برای آن نیست؛ و خدا شنوای داناست».

«لا اله الا الله» در احادیث صحیح با شروط و قیود سنگینی مقید شده است که آوردن همه آن‌ها در گفتار، اعتقاد و عمل الزامی است. از جمله حدیث عتبان در صحیح که می‌فرماید: «فإن الله قد حرم على النار من قال لا إلـه إلا الله يبتغي بذلك وجه الله»[۱۵۵] «همانا خداوند بر آتش حرام کرده است کسی را که «لا اله الا الله»بگوید و با آن رضای خدا را بطلبد» و در حدیثی دیگر: «صدقًا من قلبه»[۱۵۶] «از روی صدق قلبی»، «خالصًا من قلبِهِ»[۱۵۷] «خالصانه از قلبش»، «مستيقنًا بها قلبه»[۱۵۸] «در حالی که قلبش به آن یقین دارد»، «غير شاكٍّ» «بدون شک و تردید». پس این کلمه به گوینده‌اش سود نمی‌رساند مگر با جمع شدن این شروط به همراه آگاهی از معنا و مضمون آن، همان‌گونه که خداوند متعال فرمود: ﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [الزخرف:۸۶] «و کسانی که به جای او می‌خوانند اختیار شفاعت ندارند، مگر کسانی که به حق گواهی داده‌اند و خود می‌دانند» و خداوند متعال به پیامبرش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ﴾

---

[۱۵۵] . این حدیث را بخاری (۴۲۵) و مسلم (۳۳) از عتبان بن مالک رضی‌الله‌عنه روایت کرده‌اند، و لفظِ مسلم چنین است: «هیچ‌کس شهادت نمی‌دهد که "لا إله إلا الله" و "من فرستادهٔ خدا هستم" مگر آن‌که به آتش وارد نشود، یا آتش او را نچشد.»

[۱۵۶] . آن را بخاری (۱۲۸) و احمد در «مسند» خود (۲۳۳/۵) از انس بن مالک (رض) روایت کرده‌اند، و پیش‌تر متنِ کاملِ حدیث و ذکرِ برخی احادیثِ مرتبط با این باب، نقل شد.

[۱۵۷] . آن را بخاری (۹۹) و احمد (۳۷۳/۲) از ابوهریره (رض) روایت کرده‌اند، و پیش‌تر متنِ کاملِ حدیث نقل شد.

[۱۵۸] . آن را مسلم (۳۱) از ابوهریره (رض) روایت کرده و لفظِ آن چنین است: «ما گرداگردِ رسول‌الله (ص) نشسته بودیم و ابوبکر و عمر نیز در میانِ گروهی از ما بودند. رسول‌الله (ص) از میانِ ما برخاست و [بازگشتنش] به طول انجامید. ترسیدیم که [اتفاقی بیفتد و] ما را رها کند، وحشت‌زده شدیم و برخاستیم. من اولین کسی بودم که وحشت‌زده شدم؛ پس بیرون رفتم تا رسول‌الله (ص) را بیابم، تا اینکه به باغی از [باغ‌های] انصار، متعلق به «بنی‌النجار» رسیدم. دورِ آن گشتم تا ببینم آیا دری دارد، اما دربی نیافتم. ناگهان نهری [کوچک] دیدم که از چاهی در بیرونِ باغ به درونِ باغ وارد می‌شد. «ربیع» همان جدولِ آب است. پس خودم را جمع‌وجور کردم (یعنی بدنم را فشرده کردم تا از ورودی جا شوم) همان‌طور که روباه خودش را جمع می‌کند؛ سپس نزدِ رسول‌الله (ص) وارد شدم. [آن حضرت] فرمود: «ابوهریره؟!» گفتم: بله یا رسول‌الله. فرمود: «چه شده؟» گفتم: بینِ ما بودی که برخاستی و دیر کردی، ترسیدیم که [اتفاقی بیفتد و] ما را رها کنی، پس وحشت‌زده شدیم و من اولین کسی بودم که وحشت‌زده شد؛ پس به این باغ آمدم و همان‌طور که روباه خود را جمع می‌کند، خود را جمع کردم [و وارد شدم] و این مردم [نیز] پشتِ سرِ من هستند. [آن حضرت] فرمود: «ای ابوهریره!» و نعلینِ خود را به من داد و فرمود: «این نعلینِ مرا ببر؛ هرکس را در پشتِ این باغ ملاقات کردی که از تهِ دل به "لا إله إلا الله" گواهی می‌دهد، او را به بهشت بشارت ده.» [ابوهریره] گفت: چشم. [سپس] فرمود: «این کار را نکن، چرا که می‌ترسم مردم به آن تکیه کنند [و عمل را رها کنند]، پس بگذارشان [تا به عمل] بپردازند.» رسول‌الله (ص) فرمود: «رهایشان کن [تا عمل کنند].»
گفتهٔ [راوی]: (از چاهی در بیرون) یعنی چاهی خارج از باغ. نگاه کنید به «شرح النووی» بر این حدیث.

[محمد:۱۹] «پس بدان که هیچ معبودی جز خدا نیست». بنابراین معنای آن به دلیل قدرت علم و درستی عمل، قابلیت افزایش دارد.[۱۵۹]

پس ناگزیر از علم به حقیقتِ معنای این کلمه است، علمی که نافی جهل باشد، برخلاف کسی که آن را می‌گوید در حالی که معنایش را نمی‌داند.

و ناگزیر از یقینی است که نافی شک در توحیدی باشد که این کلمه بر آن دلالت دارد.

و ناگزیر از اخلاصی است که نافی شرک باشد، زیرا بسیاری از مردم آن را می‌گویند در حالی که در عبادت شرک می‌ورزند، معنایش را انکار می‌کنند و با کسی که به آن معتقد است و عمل می‌کند، دشمنی می‌ورزند.

و ناگزیر از صدقی است که نافی دروغ باشد، برخلاف حال منافق که آن را بدون راستی می‌گوید، چنانکه خداوند متعال فرمود: ﴿يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ [الفتح:۱۱] «با زبان‌هایشان چیزی می‌گویند که در دل‌هایشان نیست».

و ناگزیر از پذیرشی است که نافی رد باشد، برخلاف کسی که آن را می‌گوید اما به آن عمل نمی‌کند.

و ناگزیر از محبت نسبت به توحید و اخلاص و غیر آن است که این کلمه بر آن دلالت دارد و شادمانی به آن که نافی مخالفت با این دو امر باشد.

و ناگزیر از تسلیم شدن از طریق عمل به آن و هر آنچه که از نظر مطابقت، تضمن و التزام بر آن دلالت دارد، می‌باشد. و این همان دین اسلام است که خداوند هیچ دینی غیر از آن را نمی‌پذیرد.

---

[۱۵۹] . یعنی درکِ معنایِ «لا إله إلا الله» قابلیتِ افزایش دارد؛ چرا که شناخت [و معرفت] نسبت به آن، قابلیتِ افزایش [و فزونی] دارد.

و تو ای مرد، بسیاری از مدعیان علم و فهم - مانند ابن کمال و سایر طواغیت - را می‌بینی که مدلول «لا اله الا الله» را وارونه کرده‌اند. پس آن‌ها شرک در عبادت را که «لا اله الا الله» نفی کرده است، ثابت می‌کنند و آن شرک را دین می‌پندارند و اخلاصی را که این کلمه بر آن دلالت دارد انکار کرده و به اهل آن دشنام می‌دهند. و خداوند متعال فرموده است: ﴿إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَّهُ الدِّينَ * أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾ [الزمر:۲-۳] «ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، پس خدا را در حالی که دین را برای او خالص کرده‌ای بپرست * آگاه باش که دین خالص از آنِ خداست».

این گروه از مردم که خود به فتنه افتاده و دیگران را نیز به فتنه انداخته‌اند، اهل اسلام را نادان می‌شمارند و آنان را مسخره می‌کنند، به پیروی از دشمنان پیشین پیامبران. خداوند متعال درباره امثال اینان فرموده است: ﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ ۖ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾ [الزمر:۴۵] «و هنگامی که خدا به یگانگی یاد می‌شود، دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند منزجر می‌گردد و چون کسانی غیر از او یاد می‌شوند، ناگهان آنان شادمان می‌شوند».[۱۶۰]

[۱۶۰] . سخنان او -رحمه‌الله- به پایان رسید، این متن در کتاب «الدرر السنية من الأجوبة النجدية» (۲۲۶/۲ - ۲۴۵) به ثبت رسیده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

شیخ عبدالرحمن بن حسن بن محمد بن عبدالوهاب رحمه الله تعالی[۱۶۱] در بیان معنای «لا اله الا الله»، شروط آن، معنای عبادت، انواع توحید و اقسام علم نافع، چنین گفته است:

اما سخن درباره معنای «لا اله الا الله»، با توفیق الهی می‌گویم:

این کلمه عظیم، کلمه‌ای است که خداوند برای خود به آن گواهی داده و فرشتگان و اهل علم از آفریدگانش نیز برای او گواهی داده‌اند، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ ۚ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [آل عمران:۱۸] «خداوند گواهی می‌دهد که معبودی جز او نیست و فرشتگان و صاحبان دانش نیز، در حالی که او به عدالت قیام دارد؛ معبودی جز او نیست که شکست‌ناپذیر و حکیم است». پس «لا اله الا الله» کلمه اسلام است و اسلامِ هیچ‌کس صحیح نیست مگر با شناختِ آنچه این کلمه برای آن وضع شده و بر آن دلالت دارد و پذیرش و انقیاد برای عمل به آن. این کلمه، کلمه اخلاصی است که منافی شرک است، کلمه تقوایی است که گوینده‌اش را از شرک به خدا حفظ می‌کند. بنابراین، برای گوینده‌اش سودی ندارد مگر با رعایت هفت شرط:

۱. علم به معنای آن (در نفی و اثبات).

۲. یقین؛ که همان کمال علم به آن است و منافی شک و تردید است.

---

[۱۶۱] . شرح حال ایشان قبلا ذکر شد.

۳. اخلاص؛ که منافی شرک است.

۴. صدق؛ که مانع از نفاق است.

۵. محبت نسبت به این کلمه و آنچه بر آن دلالت دارد و شادمانی به آن.

۶. قبول؛ که منافی رد کردن است. چه بسا کسی آن را بشناسد اما از روی تعصب و تکبر، از کسی که او را به آن دعوت می‌کند، نپذیرد، چنان‌که از بسیاری سر زده است.

۷. انقیاد و تسلیم در برابر حقوق آن؛ که همان اعمال واجب است، از روی اخلاص برای خدا و طلب خشنودی او.

وقتی این را دانستی، در سخن تو «لا اله الا الله»، «لا» نافی جنس است و «اله» همان «مألوه» (معبود) به عبادت است و آن کسی است که دل‌ها به او روی می‌آورند و از روی رغبت برای کسب منفعت یا دفع ضرر، قصد او می‌کنند، مانند حال کسی که مردگان، غایبان و بت‌ها را می‌پرستد؛ پس هر معبودی، مألوه به عبادت است.

و خبر مرفوع «لا» محذوف است و تقدیر آن «حَقٌّ» می‌باشد.

و عبارت «إلا الله» استثنا از آن خبر مرفوع است.

پس خداوند سبحان حق است و عبادت او به تنهایی حق است و عبادت غیر او با «لا» در این کلمه نفی شده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ﴾ [الحج:۶۲] «این بدان سبب است که خدا خود حق است و آنچه به جای او می‌خوانند باطل است». پس الوهیتِ غیر او باطل است و آیه دلالت دارد بر اینکه صرفِ دعا - که مغز عبادت است - برای غیر او باطل است.

پس روشن شد که الوهیت همان عبادت است، زیرا دعا از مصادیق آن است. بنابراین هر کس چیزی از آن را برای غیر خدای متعال انجام دهد، عملش باطل است.

تمام قرآن دلالت بر این دارد که الوهیت همان عبادت است، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ * إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي﴾ [الزخرف:۲۶-۲۷] «و چون ابراهیم به پدرش و قومش گفت: من از آنچه می‌پرستید بیزارم، مگر کسی که مرا آفریده است». او از هر معبودی جز خدا اعلام بیزاری کرد و جز عبادت کسی که او را آفریده است را استثنا نکرد. سپس فرمود: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾ [الزخرف:۲۸]، یعنی «لا اله الا الله» را. پس او در نفی و اثبات، از الوهیت به عبادت تعبیر کرد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾ [الجن:۲۰] «بگو: من تنها پروردگارم را می‌خوانم و کسی را با او شریك نمی‌سازم». سخن او ﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي﴾ همان معنای «إلا الله» در کلمه اخلاص است و سخن او ﴿ وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾ همان چیزی است که در کلمه اخلاص با «لا إله» نفی شده است. پس روشن شد که «لا اله الا الله» بر بیزاری از شرک در عبادت نسبت به هر آنچه غیر خداست، دلالت دارد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَّهُ الدِّينَ﴾ [الزمر:۱۱] «بگو: من مأمورم که خدا را بپرستم در حالی که دینم را برای او خالص کرده باشم» و دین همان عبادت است.

و می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ ۚ إِلَيْهِ أَدْعُو وَإِلَيْهِ مَآبِ ﴾ [الرعد:۳۶]، «بگو: من فقط مأمور شده‌ام که خدا را بپرستم و چیزی را شریک او نسازم؛ به سوی او دعوت می‌کنم و بازگشتم تنها به سوی اوست.» ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ﴾ [الکهف:۱۱۰] «بگو: من فقط مأمور شده‌ام که خدا را بپرستم و چیزی را شریک او نسازم؛ به سوی او دعوت می‌کنم و بازگشتم تنها به سوی اوست.» یعنی کسی که الوهیت جز برای او به تنهایی شایسته نیست؛ پس الوهیت در حق هر آنچه غیر خداست، منتفی و باطل است. بخش‌های مختلف قرآن یکدیگر را تبیین و تفسیر می‌کنند. و پیامبران دعوت خود را با معنای «لا اله الا الله» آغاز می‌کردند: ﴿ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ﴾ [الأعراف:۵۹] «خدا را بپرستید که هیچ معبودی جز او برای شما وجود ندارد.» و ﴿ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ﴾[الأعراف:۷۰] «ای قومِ من، خدا را بپرستید؛ شما را هیچ معبودی جز او نیست.»

پس روشن شد که الوهیت همان عبادت است و به همین دلیل قوم هود هنگامی که پیامبرشان گفت ﴿يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ﴾ [الأعراف:۸۵،۷۳،۶۵،۵۹]«ای قومِ من، خدا را بپرستید؛ شما را هیچ معبودی جز او نیست.»، پاسخ دادند: ﴿قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا ﴾ [الأعراف:۷۰] «گفتند: آیا به سوی ما آمده‌ای تا تنها خدا را بپرستیم و آنچه را پدرانمان می‌پرستیدند رها کنیم؟». با این آیه روشن می‌شود که آنان از عبادت خداوند سر باز نزدند، بلکه از اینکه عبادت را تنها برای خداوند خالص کنند امتناع ورزیدند. آنان چیزی را که «لا اله الا الله» نفی کرده بود، نفی نکردند و به دلیل نپذیرفتن دعوتی که به خالص کردن عبادت برای خدا داشت، مستحق عذاب شدند. چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ

خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ﴾ [الأحقاف:۲۱]. و این پیام‌دهندگان تمام پیامبران هستند که گفتند: ﴿أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ﴾ . و این همان معنای کلمه اخلاص است که پیامبران بر آن اتفاق نظر داشتند.

سخن او ﴿أَلَّا تَعْبُدُوا ﴾ به معنای ﴿ لَا إِلَٰهَ ﴾ است و سخن او ﴿ إِلَّا اللَّهَ ﴾ همان مستثنی در کلمه اخلاص است. به حمدالله، این تحققِ معنای آن است.

هشدار تمام پیامبران به امت‌هایشان، دوری از شرک در عبادت و خالص کردن آن برای خداوند یگانه و بی‌شریک بوده است. آنچه در معنای این آیات ذکر کردیم، کافی، وافی و شفابخش است؛ ولله الحمد والمنة.

اما درباره تعریف عبادت، علامه ابن القیم رحمه الله در کتاب «الکافیة الشافیة» گفته است:

وعبادة الرحمـن غايةُ حُبه مع ذل عابدِه هما قطبانِ
وعليهما فلَكُ العبادة دائر ما دار حتى قامت القُطبانِ
ومدَارُه بالأمر أمر رَسُوله لا بالهوى والنَّفس والشَّيطانِ

عبادت خدای رحمان، نهایتِ محبت به او، همراه با نهایتِ خواریِ عبادت‌کننده اوست؛ این دو، دو قطب عبادت هستند.

و چرخ عبادت بر این دو قطب می‌چرخد و تا این دو قطب برپا نشوند، نمی‌چرخد.

و مدار آن بر اساس فرمان است، فرمان رسول او؛ نه بر اساس هوای نفس و شیطان.

او اصل عبادتی را که با حصول آن، عمل صالح می‌شود (در صورتی که بر اساس سنت باشد) ذکر کرد و دو قطب آن را بیان نمود: نهایت محبت به خدا در نهایت خواری در برابر او. این غایت با ورود شرک از بین می‌رود و با آن این اصل باطل می‌شود، زیرا مشرک ناگزیر معبود خود را دوست دارد و در برابر او خوار می‌شود. پس با وجود شرک، اصل فاسد می‌گردد. این غایت حاصل نمی‌شود مگر با نفی شرک و محدود کردن محبت و تذلل تنها برای خدا. با این کار تمام اعمال مشروع صالح می‌شوند و این همان مقصود او از عبارت «وعليهما فلك العبادة دائر» است؛ و الدائر (چرخش) همان اعمال است که جز با پیروی از سنت درست نمی‌شوند.

و این همان معنای سخن فضیل بن عیاض رحمه الله درباره آیه ﴿لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ [الملك:۲] است که گفت: «أخلَصُه وأصوبه» (خالص‌ترین و درست‌ترینِ آن).

گفتند: ای ابوعلی، خالص‌ترین و درست‌ترین آن چیست؟

گفت: «عمل اگر خالص باشد اما درست (مطابق سنت) نباشد، پذیرفته نمی‌شود و اگر درست باشد اما خالص نباشد، پذیرفته نمی‌شود، تا اینکه هم خالص باشد و هم درست. خالص آن است که برای خدا باشد و درست آن است که بر اساس سنت باشد.»[۱۶۲]

---

[۱۶۲] . ابونعیم در کتاب «حلية الأولياء» (ج ۸، ص ۹۸) روایت کرده است که گفت: پدرم برای ما حدیث بیان کرد، محمد بن احمد بن یزید و محمد بن جعفر گفتند: اسماعیل بن یزید برای ما حدیث بیان کرد، ابراهیم بن اشعث گفت: شنیدم که فضیل بن عیاض می‌گفت: «غبطه (آرزوی داشتنِ نعمتی که دیگری دارد، بدون آنکه بخواهد آن نعمت از او سلب شود) از ایمان است و حسد (آرزوی زوال نعمت از دیگران) از نفاق است. مؤمن غبطه می‌خورد و حسد نمی‌ورزد، اما منافق حسد می‌ورزد و غبطه نمی‌خورد. مؤمن [عیب دیگران را] می‌پوشاند، پند می‌دهد و خیرخواهی می‌کند؛ اما فرد فاجر [عیب دیگران را] آشکار می‌سازد، سرزنش می‌کند و [اسرار را] فاش می‌نماید.»

و شنیدم که می‌گفت: به سفیان بن عیینه گفته شد: «وای بر تو اگر خداوند از تو درنگذرد؛ در حالی که ادعا می‌کنی او را می‌شناسی، اما برای غیر او کار می‌کنی!»
و شنیدم که می‌گفت: گفته می‌شد: «بنده تا زمانی که وقتی سخن می‌گوید برای خدا سخن بگوید و هرگاه کاری انجام می‌دهد برای خدا انجام دهد، همواره در خیر و نیکی است.»
شنیدم که در مورد آیه «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (تا شما را بیازماید که کدامیک از شما نیکوکارترید) می‌گفت: «[نیکوترین عمل، عملی است که] خالص‌ترین و صواب‌ترین (درست‌ترین) آن باشد؛ زیرا اگر عمل خالص باشد اما صواب نباشد، پذیرفته نمی‌شود؛ و اگر صواب باشد اما

اما **اقسام توحید** سه مورد است:

نوع اول: توحید الوهیت، که همان عبادت است. این توحید به اعمال بنده و گفتار باطنی و ظاهری او مربوط می‌شود. چنان‌که شیخ الاسلام ابن تیمیه گفته است: «عبادت، نامی است جامع برای هر آنچه خدا آن را دوست دارد و می‌پسندد، از گفتار و کردار باطنی و ظاهری.»[۱۶۳]

پس هر کس چیزی از آن را برای غیر خدا انجام دهد، مشرک به خداست. این همان چیزی است که پیامبران برای هشدار نسبت به آن فرستاده شدند و کتاب‌ها نازل گردید. این توحید اگر تنها برای خدا باشد، «توحید قصد، طلب و اراده» نامیده می‌شود و همان چیزی است که مشرکان آن را انکار کردند و خداوند پیامبر ما محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را مبعوث کرد تا به آن امر کند و از شرک نهی نماید. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر سر این شرک و برای خالص کردن عبادت تنها برای خدا با آنان مبارزه کرد، چنان‌که آیه ﴿ وَعَجِبُوا أَن جَاءَهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ ۖ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَٰذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ * أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَٰهًا وَاحِدًا﴾ [ص:۴-۵] تا آیه ﴿وَانطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ ۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ﴾ [ص:۶] به آن اشاره دارد.

نوع دوم: توحید ربوبیت و آن علم و اقرار به این است که خداوند متعال پروردگار و مالک هر چیزی است و او تدبیرکننده امور تمام آفریدگان است. چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ﴾ «بگو: چه

خالص نباشد، پذیرفته نمی‌شود؛ مگر اینکه [هر دو شرط را داشته باشد تا] خالص گردد. خالص بودن آن است که برای خدا باشد، و صواب بودن آن است که بر اساس سنت [پیامبر] باشد.»
و شنیدم که می‌گفت: «ترکِ عمل به خاطرِ مردم، همان ریا است؛ و انجام دادنِ عمل به خاطرِ مردم، همان شرک است.»
پایانِ نقل‌قولِ مختصر.

[۱۶۳] . «مجموع الفتاوی» (۱۴۹/۱۰). و از جمله سخنان ابن‌تیمیه (رحمه‌الله) در این باب (۲۸۲/۱۵-۲۸۳) این است که: «ایمان، نامی است جامع برای هر آنچه خدا دوست دارد و می‌پسندد؛ و کفر، نامی است جامع برای هر آنچه خدا دشمن می‌دارد و از آن نهی می‌کند. اگرچه اگر بنده اصلِ ایمان را داشته باشد، با ارتکاب برخی شاخه‌های کفر (گناهان)، کافر نمی‌شود؛ همان‌طور که اگر اصلِ کفر را داشته باشد، با داشتنِ برخی شاخه‌های ایمان، مؤمن نمی‌گردد.»

کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد، یا چه کسی مالکِ شنوایی و بینایی است؟» تا آنجا که می‌فرماید: ﴿ وَمَن يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ۚ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ ۚ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ [یونس:۳۱]. «و کیست که تدبیرِ کارها را می‌کند؟ پس خواهند گفت: خدا. بگو: پس آیا تقوا پیشه نمی‌کنید؟» و خداوندفرمود: ﴿قُل لِّمَنِ الْأَرْضُ وَمَن فِيهَا إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ «بگو: اگر می‌دانید، زمین و هر که در آن است از آنِ کیست؟ خواهند گفت: از آنِ خداست؛ بگو: آیا متذکر نمی‌شوید؟» تا جایی که می‌فرماید: ﴿فَأَنَّىٰ تُسْحَرُونَ﴾ [سورة المؤمنون: ۸۴ - ۸۹] «پس چگونه سحر می‌شوید/فریب می‌خورید؟».[۱۶۴] مانندِ این آیات در قرآن بسیار است و این نوع [توحیدِ ربوبیت] را مشرکان نیز اقرار داشتند، همان‌گونه که آیات قرآن بر آن دلالت دارد.

نوع سوم: توحید اسماء و صفات و آن توصیف خداوند متعال به صفات کمالی است که او خود را به آن‌ها توصیف کرده و پیامبرش او را به آن‌ها ستوده و همچنین نفیِ آنچه شایسته جلال و عظمت او نیست. این نفی اقسامی دارد که علامه ابن القیم در «الکافیة الشافیة» ذکر کرده است. اهل سنت و جماعت، از گذشتگان و آیندگان، این توحید را به گونه‌ای که شایسته جلال و عظمت خداوند است برای او اثبات می‌کنند؛ اثباتی بدون تمثیل و تنزیهی بدون تعطیل. این نوع و نوع قبل از آن، «توحید علم و اعتقاد» نامیده می‌شود.

---

[۱۶۴] . «سوره مؤمنون: آیات ۸۴ تا ۸۹. ابن‌کثیر -رحمه‌الله- در تفسیرِ سخنِ خداوند متعال که می‌فرماید: (فَأَنَّى تُسْحَرُونَ) [پس چگونه سحر می‌شوید/فریب می‌خورید؟] می‌گوید: یعنی چگونه عقل‌هایتان در پرستشِ غیرِ او در کنارِ خدا، از دست می‌رود؛ با اینکه خودتان به یگانگیِ خدا اعتراف دارید و به آن آگاهید.
من [نویسنده متن] می‌گویم: وجهِ شباهت میانِ «شخصِ مسحور» و «کسی که با وجودِ اعتقاد به خدا، معبودی دیگر برگزیده» این است که فردِ مسحور، عقلش بر اثرِ تأثیرِ سحر زایل شده است؛ به همین ترتیب، کسی که با وجودِ اعتراف به اینکه خدایِ متعال تنها «روزی‌دهنده، مالک و تدبیرکننده» است، برایِ او شریکی قرار می‌دهد، در واقع با این رفتارش به آن شخصِ مسحوری شبیه شده که عقلش از دست رفته است.»

اما درباره تعریف توحید، ابن القیم رحمه الله در «الکافیة الشافیة» آن را چنین بیان کرده است:

فالصدق والإخلاص رُكنَا ذلك ـــوحيد كالركنين للبنيانِ
وحقيقة الإخلاص توحيد المر اد فلا يُزاحمه مرادٌ ثَانِ
والصدق توحيد الإرادة وهو بَذ ل الجهد لا كسِلاً ولا مُتوانِ

پس صدق و اخلاص، دو رکن آن توحید هستند، مانند دو ستون برای یک بنا.

و حقیقت اخلاص، یگانه کردنِ مراد است، به گونه‌ای که هیچ هدف دومی با آن مزاحمت نکند.

و صدق، یگانه کردنِ اراده است و آن صرف کردنِ تلاش است، بدون تنبلی و سستی.

سپس توحید متابعت را ذکر کرده و گفته است:

والسنة المثلى لسالكها فَتَو حيد الطريق الأعظم السلطانِ
فلواحدٍ كُن واحدًا في واحدٍ أعني طريق الحق والإيمانِ

و سنتِ برتر برای پوینده‌اش، همان یگانه کردنِ راهی است که دارای بزرگ‌ترین قدرت است.

پس برای خدای یگانه، در اراده‌ات یگانه باش، در یک راه؛ منظورم راه حق و ایمان است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله نیز اخلاص را چنین تعریف کرده است: «اخلاص، محبت خدا و اراده کردنِ رضای اوست.»

اما اقسام علم نافعی که شناخت و اعتقاد به آن واجب است، دربردارنده موارد ذکر شده می‌باشد و ابن القیم رحمه الله در «الکافیة الشافیة» آن را در سه قسم بیان کرده و گفته است:

والعلم أقســـامٌ ثلاثة ما لها من رابع (خُلْــوًا عن الرَّوغَانِ)[۱۶۵]

علمٌ بأوصافِ الإلٰـــه وفِعلِه وكـذلـك الأسمـاءُ للرَّحمٰـــــنِ

والأمرُ والنَّهي الذي هو دِينُه وجَــزاؤه يــومَ المــعَــاد الــثَّــانِ

علم سه قسم است و قسم چهارمی ندارد، به دور از هرگونه فریب.

علم به اوصاف معبود و افعال او و همچنین نام‌های خدای رحمان.

و امر و نهی که همان دین اوست و کیفر و پاداش او در روز بازپسین.

و بدین ترتیب، پاسخ به آنچه مطرح کردیم کامل شد. وصلی الله علی محمد وعلی آله وصحبه وسلم.[۱۶۶].

---

[۱۶۵] این اشتباه است صحیح آن: «والحق ذو تِبیان» (و حق، دارای روشنگری و بیان است) می باشد.

[۱۶۶] . سخنِ او -رحمةالله علیه- پایان یافت، و این مطلب در کتاب «الدرر السنیة من الأجوبة النجدیة» (جلد ۲، صفحات ۲۴۵ تا ۲۵۲) به ثبت رسیده است.»

شیخ عبدالرحمن بن حسن رحمه الله تعالی[۱۶۷] می‌گوید:

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش از آن خداست که پروردگار جهانیان است و درود و سلام فراوان خداوند بر سرور پیامبران و بر تمام خاندان و یارانش باد.

بدان که بزرگترین شهادت و واجب‌ترینِ آن‌ها بر خلق - در گفتار، کردار و اعتقاد - شهادتی است که خداوند برای خودش داده است مبنی بر اینکه الوهیت از ازل تا ابد مختص به اوست و نه هیچ‌یک از آفریدگانش. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ ۚ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [آل عمران:۱۸] «خدا گواهی می‌دهد که معبودی جز او نیست و فرشتگان و صاحبان دانش نیز، در حالی که [خدا] به عدالت قیام دارد [گواهی می‌دهند که] معبودی جز او نیست که شکست‌ناپذیر و حکیم است.» خداوند در این آیه شهادت به یگانگی خود را تکرار کرده و خبر داده است که فرشتگان و صاحبان دانش نیز بر این امر برای او جَلَّجَلَالُهُ گواهی داده‌اند. او بندگانش را از این شهادت آگاه ساخته و آنان را فراخوانده تا بر این امر گواهی دهند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۚ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ ۗ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا﴾ [النساء:۸۷] «خداوند، معبودی جز او نیست. قطعاً شما را در روز قیامت که شکی در آن نیست گرد می‌آورد و چه کسی از خداوند در سخن راستگوتر است؟» و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾ [طه:۸] «خداوند، معبودی جز او نیست؛ برای او نام‌های نیکوست.» و می‌فرماید: ﴿وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ لَهُ الْحَمْدُ فِي

[۱۶۷] . شرح حال ایشان در اولین رساله ذکر شد.

الْأُولَىٰ وَالآخِرَةِ﴾ [القصص:۷۰] «و اوست خداوند که معبودی جز او نیست؛ ستایش در دنیا و آخرت تنها از آنِ اوست.» و خبر داده است که تمام پیامبران را با این شهادت مبعوث کرده است، پس فرمود: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء:۲۵] «و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست، پس تنها مرا بپرستید.»

پس در این آیه و امثال آن مانند این فرموده‌اش: ﴿أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ﴾ [المؤمنون:۳۲] «که خدا را بپرستید؛ شما را معبودی جز او نیست» بیان کرده است که «الوهیت» همان عبادت است؛ زیرا «الـه» (معبود) کسی است که دل‌ها از روی محبت، بزرگداشت، خواری، فروتنی، توکل، میل و رغبت، بیم و ترس و امید و دیگر انواع عبادت، به او روی می‌آورند و او را می‌پرستند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ ۖ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ ۚ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾ [الأنعام:۱۰۲] «این است خداوند، پروردگار شما. معبودی جز او نیست؛ آفریننده همه چیز است، پس او را بپرستید و او بر هر چیزی نگهبان است.» خداوند متعال آنچه را که این شهادت از نفی و اثبات در بر دارد، در سخنش از زبان خلیل خود ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ بیان کرده است که به پدر و قومش گفت: ﴿إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ * إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ * وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ [الزخرف:۲۶-۲۸] «بی‌گمان من از آنچه می‌پرستید بیزارم * جز آن کسی که مرا آفریده است، که قطعاً او مرا راهنمایی خواهد کرد * و آن را سخنی ماندگار در میان نسل‌های پس از خود قرار داد، باشد که آنان بازگردند.» و این کلمه همان «لا إلـه إلا الله» است که ابراهیمِ خلیل از معنای آن سخن گفت؛ او شرک در عبادت را - که این کلمه آن را نفی می‌کند - با اعلام بیزاری

از هر آنچه غیر از خدا پرستیده می‌شود، نفی کرد و تنها کسی را که او را آفریده است (یعنی خداوند سبحان) استثنا کرد؛ کسی که هیچ‌گونه عبادتی جز برای او سزاوار نیست. چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الر ۚ كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ * أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ﴾ [هود:۱-۲] «الف لام را. کتابی است که آیاتش استوار گشته، سپس از جانب حکیمی آگاه به تفصیل بیان شده است * که جز خدا را نپرستید.» پس در فرموده او ﴿أَلَّا تَعْبُدُوا﴾ [هود:۲] «که نپرستید» معنای «لا إلـه» (هیچ معبودی نیست) نهفته است و ﴿إِلَّا اللَّهَ﴾ [هود:۲] «جز خدا» همان استثنا در این کلمه بزرگ است. در این آیات، الوهیت از غیر خدا به صورت عام با «لا» ی نفی جنس نفی شده و الوهیت تنها برای او ثابت شده است، نه برای هیچ‌چیز دیگر جز او.

آیات مترادف در معنای این کلمه در قرآن بسیار است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ [الإسراء:۲۳] «و پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید.» فرموده او ﴿أَلَّا تَعْبُدُوا﴾ [الإسراء:۲۳] «که نپرستید»، شایستگی عبادت را برای غیر او نفی کرده و با فرموده ﴿إِلَّا إِيَّاهُ﴾ [الإسراء:۲۳] «جز او را»، آن را برای خودش ثابت کرده است.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ [یوسف:۴۰] «فرمان داده است که جز او را نپرستید.»

و به پیامبرش امر فرمود که اهل کتاب را به معنای این کلمه و آنچه از نفی و اثبات در بر دارد دعوت کند، پس خداوند متعال فرمود: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ﴾ [آل عمران:۶۴] «بگو: ای اهل کتاب، بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است: که جز خدا را نپرستیم.» این آیه دربردارنده معنای «لا إلـه إلا

الله» است که شامل نفی الوهیت از غیر خدا و یگانگی او در عبادت، بدون در نظر گرفتن هر چیز دیگری است. معنای ﴿تَعَالَوْا﴾ [آل عمران:۶۴] یعنی «بیایید و روی آورید تا ما و شما در توحید خداوند بر آن متحد شویم.» سپس خداوند با این فرموده آن را تثبیت کرد: ﴿وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [آل عمران:۶۴] «و چیزی را شریک او نسازیم و برخی از ما برخی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرند.»

این همان کلمه‌ای است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قریش و عرب را به گفتن و عمل به آن دعوت کرد و به آنان فرمود: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تُفْلِحُوا، كَلِمَةً تَمْلِكُونَ بِهَا الْعَرَبَ وَتَدِينُ لَكُمْ بِهَا الْعَجَمُ، وَتَكُونُونَ بِهَا مُلُوكًا فِي الْجَنَّةِ» «بگویید «لا إلـه إلا الله» تا رستگار شوید؛ این کلمه‌ای است که با آن بر عرب مسلط می‌شوید و عجم تسلیم شما می‌گردد و با آن در بهشت پادشاه خواهید بود.» آنان گفتند: ﴿أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَٰهًا وَاحِدًا ۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ﴾ [ص:۵] «آیا خدایان [متعدد] را خدایی واحد قرار داده است؟ واقعاً این چیز شگفتی است!» ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ﴾ [ص:۷] «ما چنین چیزی در آیین اخیر [آیین پدرانمان] نشنیده‌ایم.» دلیلش این بود که آنان در دوران «فترت» (فاصله میان حضرت عیسی و حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) و پس از رواج بت‌پرستی بزرگ شده بودند؛ زمانی که عمرو بن لحی خزاعی بت‌ها را بیرون آورد و در میان قبایل پخش کرد و این‌ها همان بت‌هایی بودند که قوم نوح می‌پرستیدند و اینان نیز به پرستش آن‌ها پرداختند. پرستش بت‌ها و مجسمه‌ها به قدری زیاد شد که در اطراف کعبه سیصد و شصت بت به شکل کسانی که می‌پرستیدند وجود داشت. آنان لات، عزی، منات، ذوالخلصه و بت‌های بی‌شماری را می‌پرستیدند. به همین دلیل وقتی پیامبر آنان را به ترک پرستش آنچه غیر از خدا می‌پرستیدند دعوت کرد،

معنای «لا إلـه إلا الله» را انکار کردند و از نفیِ پرستش بت‌ها که این کلمه اقتضا می‌کرد و از خالص کردن عبادت فقط برای خدا، سر باز زدند.

به خاطر شناختشان از معنای این کلمه بود که ابوطالب را از گفتن آن در هنگام مرگش بازداشتند، زمانی که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او فرمود: عموجان! بگو «لا إلـه إلا الله»، کلمه‌ای که با آن نزد خدا برایت دلیل و حجت بیاورم.

اما ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه گفتند: ای ابوطالب! آیا از آیین عبدالمطلب روی برمی‌گردانی؟

آن‌ها می‌دانستند که اگر او این کلمه را بگوید، پرستش غیر خدا را ترک کرده و آن را انکار کرده است، زیرا به معنای نفی و اثباتی که این کلمه بر آن دلالت داشت آگاه بودند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ * وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ﴾ [الصافات:۳۵-۳۶] «آنان چنان بودند که چون به ایشان گفته می‌شد: معبودی جز خدا نیست، تکبر می‌ورزیدند * و می‌گفتند: آیا ما به خاطر شاعری دیوانه خدایانمان را رها کنیم؟»

اما این امت، وقتی شرک در میانشان مانند گذشتگان زیاد شد، مساجد بر روی قبرها ساخته شد و مورد پرستش قرار گرفتند و زیارتگاه‌ها به نام صالحانی که به نامشان ساخته شده بود بنا شد و پرستیده شدند؛ شروع کردند به گفتن «لا إلـه إلا الله» در حالی که شرک در دل‌هایشان ریشه دوانده بود و آن را به عنوان دین پذیرفته بودند. پس آن‌ها آنچه را که این کلمه از پرستش غیر خدا نفی می‌کرد، اثبات کردند و آنچه را که از اخلاص بر آن دلالت داشت، انکار نمودند. بدین ترتیب مدلول این کلمه بزرگ را وارونه ساختند؛ زیرا شرکی را

که این کلمه نفی می‌کرد اثبات کردند و اخلاصی را که اثبات می‌کرد - و حق خدا بر بندگانش است - نفی کردند. گوینده‌ی آن‌ها «لا إلـه إلا الله» می‌گوید ولی برخلافِ مدلولِ آن اعتقاد دارد و این نهایت جهل و گمراهی است؛ کلمه‌ای را می‌گوید که دربردارنده نفی و اثبات است، اما نه می‌داند چه چیزی را نفی می‌کند و نه چه چیزی را اثبات می‌کند. این در حالی است که آن‌ها در آنچه در مذاهبشان می‌خوانند و تدریس می‌کنند و علومی که به آن می‌پردازند، از چنین چیزی بی‌خبر نیستند.

بسیاری از آن‌ها در علم معقول (فلسفه و منطق) مهارت بالایی دارند؛ پس سبحان الله! چگونه از آنچه پیامبران به آن دعوت کرده‌اند (یعنی توحید خدا و نفی شرکی که امت‌هایشان را از آن نهی کرده‌اند) غافل شده‌اند، در حالی که این موضوع در قرآن صریح است و بر کسی که کمترین فهمی داشته باشد - اگر توفیق درک آن را بیابد - پوشیده نیست؟!

آن‌ها شرک را در جایگاه توحید قرار داده و آن را پذیرفته و به آن عمل کردند و توحید را در جایگاه شرک قرار داده و با کسی که به آن دعوت می‌کند به مخالفت و دشمنی برخاستند.

با این توضیحات، معنای این فرموده پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برایت روشن می‌شود: «بَدَأَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا، وَسَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ»[۱۶۸] «اسلام غریب آغاز شد و به زودی همان‌گونه که آغاز شد، غریب خواهد شد.» پس هیچ غربتی برای اسلام بزرگتر از این غربتی نیست که اکثریت مردم در این قرون متأخر در آن به سر می‌برند.

---

[۱۶۸] . مسلم (۱۴۶) از ابن عمر رضی‌الله‌عنهما روایت کرده است و لفظ حدیث چنین است: إن الإسلام بدأ غريبًا، وسيعود غريبًا كما بدأ، وهو يأرِز بين المسجدين كما تأرز الحية إلى جحرها. «اسلام غریب آغاز شد و همان‌گونه که آغاز شده بود دوباره غریب خواهد شد، و میان آن دو مسجد جمع و پناه می‌گیرد؛ همان‌گونه که مار به لانهٔ خود بازمی‌گردد.» معنای «يأرِز» این است که: به هم می‌پیوندد و گرد می‌آید. نگاه کنید به: شرح نووی. پیش‌تر در بررسی سند و تخریج، احادیثی در این باب ذکر شده است.

دانشمندان اهل سنت و جماعت - رحمهم الله - در توضیح معنای «لا إلـه إلا الله» و بیان آنچه نفی و اثبات می‌کند، مطالبی را ذکر کرده‌اند که علم یقینی به معنای آن را که خداوند شناختش را واجب کرده و همچنین نفی و اثباتی را که در بر دارد، به دست می‌دهد.

وزیر ابوالمظفر در کتاب «الإفصاح» می‌گوید:

فرموده‌اش: «شهادت به لا إلـه إلا الله»؛ اقتضا می‌کند که شهادت‌دهنده عالم به این باشد که «معبودی جز خدا نیست»، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [محمد:۱۹] «پس بدان که معبودی جز خدا نیست.»

وی می‌گوید: و نام «الله» بعد از ﴿إِلَّا﴾ [محمد:۱۹] مرفوع است، از این جهت که الوهیت واجب و مختص به اوست و غیر از الله سبحانه کسی سزاوار آن نیست.

وی می‌گوید: چکیده فایده در این است که بدانی این کلمه شامل کفر ورزیدن به طاغوت و ایمان به خداست؛ زیرا وقتی الوهیت را از غیر خدا نفی کردی و آن را تنها برای خدای متعال ثابت و واجب دانستی، از کسانی هستی که به طاغوت کفر ورزیده و به خدا ایمان آورده‌اند.

ابن قیم رحمه الله در کتاب «البدائع» می‌گوید:

دلالتِ آن - یعنی «لا إلـه إلا الله» - بر اثبات الوهیت، بسیار قوی‌تر از دلالتِ جمله «الله إلـه » می‌باشد و هیچ‌کس هرگز در این امر شک نمی‌کند.[۱۶۹] نقل به مضمون پایان یافت.

[۱۶۹] . نگاه کنید به: «بدائع الفوائد» (۹۲۵/۳-۹۲۶)، ناشر: دار عالم الفوائد - مکه.

ایشان رحمه الله می‌گوید: إلـه (معبود) کسی است که دل‌ها از روی محبت، بازگشت، جلال و اکرام، بزرگداشت، خواری، فروتنی، بیم، امید و توکل، به او روی می‌آورند.[۱۷۰]

ابن رجب می‌گوید: إلـه (معبود) کسی است که به خاطر هیبت، جلال، محبت، ترس، امید و توکل بر او و درخواست و دعا از او اطاعت می‌شود و نافرمانی نمی‌گردد و هیچ‌کدام از این‌ها جز برای خداوند عز وجل سزاوار نیست. پس هر کس مخلوقی را در هر یک از این اموری که از ویژگی‌های الوهیت است شریک قرار دهد، این امر نقصانی در اخلاص او در گفتن «لا إلـه إلا الله» و به میزان آن مشارکت خللی در توحید اوست ، نوعی از بندگی مخلوق در آن وجود دارد.[۱۷۱]

ابوعبدالله قرطبی در تفسیر خود می‌گوید: «لا إلـه إلا الله»، یعنی هیچ معبودی (به حق) جز او نیست.

شیخ‌الاسلام ابن تیمیه رَحِمَهُ ٱللَّهُ فرموده است: «اله همان مألوه (معبود) است، و مألوه کسی است که شایستگی پرستیده شدن را دارد. و شایستگی او برای پرستش، به سبب صفاتی است که بدان متصف است؛ صفاتی که ایجاب می‌کند او محبوب‌ترینِ محبوب‌ها و کسی باشد که در برابرش نهایت خضوع و فروتنی صورت می‌گیرد.»[۱۷۲]

---

[۱۷۰] . «إغاثة اللهفان» (ص ۷۲).

[۱۷۱] . «کلمة الإخلاص» (ص ۲۵)، ناشر: دار الشریف - ریاض. از جمله سخنان او رحمه‌الله در این باب (ص ۲۵) این است: «تحقیق و روشن‌سازی این معنا آن است که گفتار بنده: "لا إله إلا الله" اقتضا می‌کند که او هیچ معبودی جز الله نداشته باشد.»
تذکر: مؤلف رحمه‌الله ـ به پیروی از کسی که از او نقل کرده، و او شیخ عبدالرحمن بن حسن، مؤلف «فتح المجید» است ـ سخن ابن‌قیم را با سخن ابن‌رجب در یک بند وارد کرده، به گونه‌ای که همهٔ آن به عنوان کلام ابن‌قیم آمده است؛ در حالی که من متن را ذکر کردم و هر بخش را به صاحب آن نسبت دادم، و الله داناتر است.

[۱۷۲] . «مجموع الفتاوی» (۲۴۹/۱۰)، و من متن را از آن نقل کرده‌ام. نیز گفته است (۲۰۲/۱۳): «و إله، همان مألوه است؛ یعنی کسی که شایسته است تألّه نسبت به او انجام شود، یعنی عبادت گردد. و هیچ‌کس جز الله یگانه شایستهٔ آن نیست که معبود و عبادت‌شده باشد، و هر معبودی غیر از او، از زیر عرش او تا ژرفای زمین، باطل است.»

باز ایشان رَحِمَهُ ٱللَّهُ فرموده‌اند:[۱۷۳] «اله، همان محبوبِ معبودی است که دل‌ها با عشق خود او را می‌پرستند و در برابرش خاضع و ذلیل می‌گردند، از او می‌ترسند و به او امید دارند، در سختی‌ها به سوی او باز می‌گردند، در امور مهم او را می‌خوانند، در مصالح خود بر او توکل می‌کنند، به او پناه می‌برند و با یاد او آرامش یافته و به محبتش سکینه می‌یابند؛ و این‌ها جز برای اللهِ یگانه نیست. به همین جهت، «لا إله إلا الله»راست‌ترین سخن بود و اهل آن، اهل الله و حزب الله هستند، و منکران آن، دشمنان او و اهل خشم و انتقامش می‌باشند. پس این مسئله، قطب آسیای دین است که مدار دین بر آن می‌چرخد؛ هرگاه این مسئله درست شود، تمام مسائل و احوال و ذوق‌ها به واسطه آن درست می‌گردد و اگر بنده این اصل را اصلاح نکند، فساد در دانش‌ها، کردارها، احوال و گفتارهایش حتمی خواهد بود.»

بقاعی گفته است: «لا إله إلا الله یعنی به شکلی عظیم منتفی است که معبودی به حق، جز آن پادشاه بزرگ (خداوند) وجود داشته باشد؛ چرا که این دانش، بزرگترین یادآوری است که نجات‌دهنده از هراس‌های قیامت می‌باشد. این تنها زمانی «دانش»محسوب می‌شود که سودمند باشد، و زمانی سودمند است که همراه با تسلیم و عمل به مقتضیات آن باشد وگرنه جهل محض است.»

آنچه از شیخ‌الاسلام و بقاعی ذکر کردیم، همان چیزی است که در سخنان تمام اهل سنت یافت می‌شود.

هرگاه این را دانستی، بدان که از جمله نشانه‌های غربت اسلام، آن چیزی است که پیامبر صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از وقوع شرک در این امت خبر داده است؛ چنان‌که در حدیث صحیح از

---

[۱۷۳] . گویندهٔ این سخن ابن‌قیم است، نه شیخ او ابن‌تیمیه، آن‌گونه که شیخ به اشتباه پنداشته است. ابن‌قیم این را در کتاب «طریق الهجرتین»، در فصل محبت عوام (ص ۶۹۵)، با تحقیق محمد أجمل الصلاحي، ناشر: دار عالم الفوائد – مکه گفته است.

ثوبان روایت شده که ایشان فرمودند: «حَتَّى تَعْبُدَ فِئَامٌ مِنْ أُمَّتِي الْأَوْثَانَ»[۱۷۴] «تا آنکه گروه‌هایی از امت من بت‌ها را بپرستند.»

ابوداوود از عبدالله بن مسعود از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت کرده است که فرمودند: «تَدُورُ رَحَى الْإِسْلَامِ لِخَمْسٍ وَثَلَاثِينَ، أَوْ سِتٍّ وَثَلَاثِينَ، أَوْ سَبْعٍ وَثَلَاثِينَ، فَإِنْ يَهْلِكُوا فَسَبِيلُ مَنْ هَلَكَ، وَإِنْ يَقُمْ لَهُمْ دِينُهُمْ يَقُمْ تِسْعِينَ عَامًا» «آسیاب اسلام تا سی و پنج، یا سی و شش، یا سی و هفت سال می‌چرخد؛ پس اگر هلاک شوند، راه کسانی است که هلاک شدند، و اگر دینشان برایشان برپا بماند، نود سال برپا خواهد ماند.» راوی می‌گوید: پرسیدم: از آنچه باقی مانده یا از آنچه گذشته است؟ فرمودند: «مِمَّا مَضَى» «از آنچه گذشته است.»[۱۷۵]

از جمله چیزهایی که غربت اسلام و شدت آن را تبیین می‌کند، آن دشمنی‌ها، زندان‌ها و انکارهای شدیدی است که از سوی پادشاهان، قاضیان و رؤسا بر شیخ‌الاسلام ابن تیمیه رَحِمَهُ اللهُ گذشت؛ آن هم زمانی که ایشان آن‌ها را به مقتضای «لا إله إلا الله» و معنای پیش‌گفته دعوت می‌کرد. آن‌ها با شبهاتی سست و گمراهی‌هایی بی‌پایان به ردّ او برخاستند، و ایشان نیز در کتاب‌های «منهاج السنة»، «اقتضاء الصراط المستقيم» و کتاب «الاستغاثة فی الرد علی ابن البکری» به آن‌ها پاسخ داد، و بر تمامی اهل بدعت از فلاسفه و متکلمان مانند جهمیه، معتزله و اشاعره ردّیه نوشت.

ایشان ذکر کرده است که تمامی این افراد، با وجود کثرت پژوهش‌ها و تالیفاتشان، هیچ‌کدام حقیقت آنچه را کلمه اخلاص «لا إله إلا الله» بر آن دلالت دارد، نمی‌شناسند؛ نه توحیدی را که این کلمه اثبات کرده و نه شرکی را که نفی نموده است؛ این معنای سخن ایشان است.

---

[۱۷۴] . آن را در صحیح بخاری نیافتم، بلکه ابوداوود (۴۲۵۲) و احمد (۲۷۸/۵) آن را روایت کرده‌اند، و آلبانی چنان‌که در «صحیح أبی داود» آمده، آن را صحیح دانسته است؛ همچنین محققان «المسند» نیز آن را صحیح شمرده‌اند.

[۱۷۵] . «سنن أبی داود» (۴۲۵۴)، و آلبانی در «السلسلة الصحيحة» (۹۷۶) نیز آن را صحیح دانسته است.

شاگرد او، علامه ابن قیم، در بیان انواع توحید و ردّ بر اهل بدعت، تالیفات سودمند بسیاری دارد که از بهترین آن‌ها «إغاثة اللهفان» و کتاب «الصواعق المرسلة فی الرد علی الجهمیة والمعطلة» است، و حافظ ابن عبدالهادی نیز کتاب «الصارم المنکی فی الرد علی السبکی» را نگاشته است.

آن‌ها شاگردان بسیاری داشتند که از ایشان بهره بردند، اما چون زمان طولانی گذشت، کتاب‌هایشان به دست مردمان نادان افتاد و در کتابخانه‌های وقفی ماند و کسی به آن‌ها توجه نکرد. پس مردم به همان روش بدعت‌گذاران پیشین بازگشتند و شرک در روستاها و شهرها فزونی یافت، به طوری که از توحید چیزی نمی‌شناختند جز آنچه اشاعره ادعا می‌کردند، یعنی تأویل صفات پروردگار و الحاد در آن‌ها. به همین منوال گذشت تا آنکه علم فراموش شد و شرک و بدعت تا میانه قرن دوازدهم فراگیر گشت به گونه‌ای که در آن زمان هیچ عالمی شناخته نمی‌شد که با شرک یا بدعتی که در اواخر این امت پدید آمده بود، مخالفت کند.

پس خداوند سینه شیخ ما را [محمد بن عبدالوهاب] گشاده کرد؛ به فضل و نعمتی بزرگ از سوی خدا که در این زمانه متأخر بر وی منت نهاد. او از حق همان را شناخت که شیخ‌الاسلام ابن تیمیه و یارانش شناخته بودند؛ آن هم با تدبر در آیات محکم و صحیح بخاری و مسلم و سنن و مسانید و آثار و شناخت آنچه رسول الله ﷺ و تابعین و پیروانشان بر آن بودند، و آنچه سلف امت و امامان حدیث، تفسیر و فقها همچون امامان چهارگانه و پیروانشان بر آن پایبند بودند. پس توحید و آنچه با آن منافات دارد و سنت و آنچه با آن در تضاد است، برای او روشن شد.

او مردم روستای خود و نواحی نزدیک به آن را دعوت کرد تا پرستش قبرنشینان و طاغوت‌ها، و پرستش درختان و سنگ‌ها و ذبح برای جنیان و امثال آن را رها کنند؛ چرا که تمام این‌ها در روستاهای نجد و بیابان‌ها واقع شده بود. چون او این امور را انکار کرد، مردم آن را ناخوش داشتند و اهل روستایش (حریمله) او را بیرون کردند. سپس در «عیینه» به دعوت به دین اسلام و نهی از شرک و بت‌پرستی پرداخت و گروهی از آنان و اهل «درعیه» دعوتش را پذیرفتند. پس از آن، عرصه بر امیر عیینه تنگ شد؛ چرا که دید افراد بسیار زیادی با او مخالفت کرده‌اند و اهل روستاها، شهرها و بادیه‌نشینان با او دشمنی ورزیدند، لذا به شیخ دستور داد که از آنجا برود.

شیخ به درعیه نزد محمد بن سعود و فرزندان و برادران و برخی بزرگان قومش رفت. آن‌ها این دعوت را پذیرفتند و بر دشمنی دور و نزدیک صبر کردند. همگان قصد جنگ با آنان را داشتند، اما خداوند آنان را با وجود اندک بودنشان و کثرت مخالفان، ثابت‌قدم داشت. بزرگانی از آنان کشته شدند، اما صبر پیشه کردند و جنگ میان آنان و دشمنانشان فراز و نشیب داشت، خدا از آنان حمایت کرده و دل‌هایشان را قوی می‌ساخت و آنچه میان آنان و دشمنانشان گذشت در تاریخ ثبت است

سرانجام خداوند این دین را در نجد و بادیه آشکار کرد، تا جایی که کسی باقی نماند که به ستیزه و مجادله بپردازد؛ زیرا خداوند هر شبهه‌ای را به واسطه بیان و تالیفات این شیخ که در دست مسلمانان قرار گرفت، باطل نمود. دعوت او در شهرها منتشر شد و اندکی از مردم که به دنبال سود خود بودند آن را پذیرفتند، بر خلاف کسانی که به آن اعتنایی نکرده و هدایت الهی را نپذیرفتند که آن‌ها اکثریت بودند. پس ستایش خدای را بر این نعمت بزرگ؛ خوشا به سعادت کسی که به شناخت حقیقت دین اسلام هدایت شد و از آن پیروی کرد.

من از علامه ابن قیم رَحِمَهُ ٱللَّهُ در کتاب «الصواعق المرسلة علی الجهمیة والمعطلة» سخنی یافتم که به سبب فایده بزرگ و نیاز شدید، انتقال آن در اینجا لازم است. ایشان فرموده است: «این فصلی بسیار سودمند و گرانقدر است؛ تنها کسی از آن بهره می‌برد که دو نوع توحید را شناخته باشد: «توحید قولی علمی خبری» و «توحید قصدی ارادی عملی». چنان‌که سوره ﴿قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ﴾ [الإخلاص:۱] بر نوع اول، و سوره ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ [الکافرون:۱] بر نوع دوم دلالت دارد. همچنین بر نوع اول، سخن خداوند: ﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا﴾ [البقرة:۱۳۶] «بگویید: به خدا و آنچه بر ما نازل شده ایمان آوردیم.»

و بر نوع دوم، سخن خداوند متعال دلالت می‌کند: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ﴾ [آل عمران:۶۴] «بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی کلمه‌ای که میان ما و شما مشترک است.»

به همین جهت پیامبر صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این دو سوره را در سنت فجر و مغرب و در دو رکعت طواف می‌خواندند، و آن دو آیه را نیز در سنت فجر قرائت می‌کردند؛ زیرا این‌ها دربرگیرنده توحید علمی و عملی هستند.

بنیاد توحید علمی، اثبات صفات کمال برای پروردگار، جدایی او از خلقش و منزه دانستن او از عیوب، نقایص و شبیه‌سازی است و بنیاد توحید عملی، خالص کردنِ قصد با عشق، ترس، امید، توکل، انابه، یاری‌جویی، استغاثه و بندگی با قلب و زبان و اعضا، تنها برای الله است.

مدار آنچه خداوند پیامبرانش را برای آن فرستاده و کتاب‌هایش را نازل کرده، بر این دو توحید است. نزدیک‌ترینِ خلق به خدا کسانی هستند که در علم و عمل به این دو پایبندترند؛ به همین جهت پیامبران -صلوات الله و سلامه علیهم- نزدیک‌ترین خلق به خدا بودند و

نزدیک‌ترینِ آن‌ها از نظر مقام، اولوا العزم، و نزدیک‌ترینِ آن‌ها دو خلیل (ابراهیم و محمد علیهم السلام) و خاتم آن‌ها سرور فرزندان آدم و گرامی‌ترینِ آن‌ها نزد خداست، به خاطر کمال توحید و بندگی‌اش برای الله.

پس این دو اصل، محور آسیاب قرآن هستند و مدار قرآن بر آن‌هاست. تبیین آن دو از مهم‌ترین امور است. خداوند سبحان آن‌ها را به بهترین وجه با روش‌های فطری، عقلی، نظری و با ضرب‌المثل‌ها بیان فرموده است. خداوند راه‌های اثبات این دو را به کامل‌ترین شکل تنوع بخشیده، به گونه‌ای که شناختِ قلب‌های سلیم و فطرت‌های سالم نسبت به آن‌ها، مانند دیدن خورشید و ماه و ستارگان و زمین و آسمان توسط چشم‌های بیناست. پس آن برای بصیرت، به منزله این برای چشم است.

اگر تأویل بر «توحید خبری علمی»مسلط شود، سلطه آن بر «توحید عملی قصدی»آسان‌تر خواهد بود و نشانه‌های توحید محو شده و معالم تعطیل و شرک برپا می‌گردد. به همین جهت، شرک و تعطیل با هم ملازم هستند و یکی از دیگری جدا نمی‌شود. پیشوای معطلانِ مشرک، فرعون است؛ او پیشوای هر معطل و مشرکی تا روز قیامت است، همان‌طور که پیشوای موحدان، ابراهیم و محمد -صلوات الله و سلامه علیهما- تا روز قیامت هستند.»

همچنین زمانی که سبب پرستش بت‌هایی را که قوم نوح از روی تصاویر صالحان ساخته بودند ذکر کرد، فرمود: «شیطان همواره به قبرپرستان الهام می‌کند و به آن‌ها القا می‌نماید که بنا کردن (ساختمان) و اعتکاف بر قبرها، ناشی از محبت به صاحبان قبور از پیامبران و صالحان است و دعا در کنار آن‌ها مستجاب می‌شود. سپس آن‌ها را از این مرتبه به مرتبه دعا کردن «به وسیله»صاحب قبر و سوگند دادن خدا به او منتقل می‌کند؛ در حالی که مقام

خداوند بزرگتر از آن است که به یکی از خلقش بر او سوگند یاد شود یا به واسطه کسی از خلقش از او چیزی خواسته شود.

چون این امر در ذهنشان تثبیت شد، آن‌ها را به مرحله صدا زدن و پرستیدن خودِ آن شخص، و درخواست شفاعت از او و بت قرار دادن قبرش منتقل می‌کند، به طوری که بر آن چراغ و پرده می‌آویزند، گرد آن طواف کرده، آن را لمس می‌کنند و می‌بوسند، به سوی آن حج گزارده و نزد آن ذبح می‌کنند.

زمانی که این در ذهنشان تثبیت شد، شیطان آن‌ها را به سوی دعوتِ مردم به پرستش او و عید و عبادتگاه قرار دادن آن منتقل می‌کند و چنین می‌پندارند که این کار برای دنیا و آخرتشان سودمندتر است. در حالی که تمام این‌ها به ضرورت از دین اسلام دانسته شده که مخالف با آن چیزی است که خداوند پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را برای آن برانگیخت، یعنی خالص کردن توحید و اینکه جز خدا پرستیده نشود.

چون این در ذهنشان تثبیت شد، شیطان آن‌ها را به این سو می‌برد که هر کس از این کارها نهی کند، به صاحبان رتبه‌های والا توهین کرده و مقام آن‌ها را پایین آورده است، و ادعا می‌کنند که او برای آن‌ها حرمت و قدری قائل نیست. در نتیجه مشرکان خشمگین شده و دل‌هایشان متنفر می‌شود، چنان‌که خداوند فرموده است: ﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾ [الزمر:۴۵]

«و هنگامی که خداوند به تنهایی یاد شود، دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند متنفر می‌شود، و هنگامی که از کسانی جز او یاد شود، ناگهان آنان شادمان می‌گردند.»

این تفکر در جان بسیاری از نادانان و عوام، و بسیاری از کسانی که به علم و دین منتسب هستند، سرایت کرد؛ تا جایی که با اهل توحید دشمنی کردند و تهمت‌های بزرگی به آنان زدند و مردم را از آنان فراری دادند و با اهل شرک دوستی کرده و آنان را بزرگ داشتند، و گمان کردند که آن‌ها اولیای خدا و یاران دین و رسولش هستند. اما خداوند نمی‌پذیرد ﴿وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ﴾ [الأنفال:۳۴] «و آنان اولیای او نبودند، اولیای او جز پرهیزگاران نیستند.»

سخن ایشان رَحِمَهُ ٱللَّهُ به پایان رسید.[۱۷۶]

«خداوند متعال فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ * مَا قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ [الحج:۷۳-۷۴]

«ای مردم! مثلی زده شده است، پس به آن گوش فرا دهید: کسانی را که جز خدا می‌خوانید، هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند، هرچند برای این کار دست به دست هم دهند! و اگر مگس چیزی از آن‌ها برباید، نمی‌توانند آن را از او بازپس گیرند! هم طلب‌کننده ناتوان است و هم طلب‌شونده! آنان خدا را آن‌گونه که شایسته است نشناختند؛ بی‌تردید خداوند نیرومند و شکست‌ناپذیر است.»

[۱۷۶] . به اختصار و با اندکی تصرف از «إغاثة اللهفان»، ص ۳۹۰–۳۹۸، ناشر: دار ابن الجوزی – دمام.

در این مثلی که به تمام مردم دستور داده شده به آن گوش دهند، تامل کن؛ پس هر کس به آن گوش ندهد، از فرمان او سرپیچی کرده است. ببین چگونه شامل باطل کردن شرک و اسباب آن با محکم‌ترین برهان در کوتاه‌ترین، زیباترین و شیرین‌ترین عبارت شده است؛ و بر تمام خدایان مشرکان ثبت کرد که اگر همگی در یک جا جمع شوند و برخی از آنان به دیگری در بالاترین سطح یاری رساند، از آفریدن یک مگس ناتوانند. سپس ناتوانی و عجز آن‌ها را از بازپس‌گیری آنچه مگس از آن‌ها می‌رباید، بیان کرد.

پس کدام اله، ناتوان‌تر از این الهِ طلب‌شده و از عابدِ طلب‌کننده اوست؟

آیا کسی که برای خداوندِ قوی و عزیز، شریکانی با این وضعیت قرار داده، او را آن‌گونه که شایسته است شناخته است؟

خداوند سبحان حجت توحید را اقامه کرد و دروغ اهل شرک و الحاد را با زیباترین و شیرین‌ترین الفاظ بیان نمود؛ الفاظی که نه پیچیدگی آن را ناخوشایند کرده، نه طولانی بودن به آن آسیب زده، نه کوتاهی عیبی در آن ایجاد نموده و نه زیادت و نقصانی به آن گزند رسانده است. بلکه در زیبایی، فصاحت و ایجاز به مرتبه‌ای رسیده است که هیچ وهم و گمانی نمی‌تواند رساتر از آن را تصور کند. و در درون خود معنایی بس بزرگ، شریف و سودمند دارد که از خودِ الفاظ نیز والاتر است.» [۱۷۷]

پایان، و خدا داناتر است، و درود خدا بر محمد باد.[۱۷۸]

---

[۱۷۷] . آنچه میان گیومه است را شیخ رحمه‌الله از ابن‌قیم در «الصواعق المرسلة على الجهمية والمعطلة» (۴۶۶/۲-۴۶۷)، ناشر: دار العاصمة – ریاض نقل کرده است.

[۱۷۸] . سخن او رحمه‌الله به پایان رسید، و این سخن در «الدرر السنية من الأجوبة النجدية» (۲۱۱/۲ – ۲۲۶) ثبت و ضبط شده است.

شیخ عبدالرحمن بن حسن رحمه الله تعالی می‌گوید:[۱۷۹]

بسم الله الرحمن الرحیم

بدان که - رحمت الله بر تو باد - همانا کلمه اخلاص «لا إلـه إلا الله» به گوینده‌اش سودی نمی‌رساند مگر با شناخت معنای آن و آن عبارت است از نفی الوهیت از هر آنچه غیر از خدای متعال است و بیزاری جستن از شرک در عبادت و یگانه دانستن خداوند در تمام انواع عبادت؛ همان‌طور که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [آل عمران:۶۴] «بگو: ای اهل کتاب، بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است: که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نسازیم و برخی از ما برخی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرند.»

معنای ﴿سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ﴾«میان ما و شما یکسان است» یعنی: ما و شما در منحصر کردن عبادت فقط برای خدا و ترک کامل شرک برابر باشیم.

خلیل الله حضرت ابراهیم عَلَيْهِ‌ٱلسَّلَامُ فرمود: ﴿إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ * إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ * وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ [الزخرف:۲۶-۲۸] «بی‌گمان من از آنچه می‌پرستید بیزارم * جز آن کسی که مرا آفریده است، که قطعاً او مرا راهنمایی خواهد کرد * و آن را سخنی ماندگار در میان نسل‌های پس از خود قرار داد، باشد که آنان بازگردند.» پس این حقیقتِ معنای «لا إلـه إلا الله» است که همان بیزاری از هر چیزی است که به جای خدا پرستیده می‌شود و خالص کردن عبادت تنها برای اوست. این همان معنایی

[۱۷۹] . شرح حل ایشان در رساله اول ذکر شد.

است که این آیات و آیاتِ هم‌مفهومِ آن بر آن دلالت دارند. پس هر کس این را محقق سازد و آن را بداند، علم به آن برایش حاصل شده است؛[۱۸۰] علمی که با وضعیتِ بیشتر مردم - حتی کسانی که خود را به علم منتسب می‌کنند - که نسبت به معنای آن جاهل هستند، منافات دارد.

پس هنگامی که این را دانستی، چاره‌ای جز پذیرشِ آنچه این کلمه بر آن دلالت دارد نیست[۱۸۱] و این پذیرش با رد کردن آن منافات دارد؛ زیرا بسیاری از کسانی که این کلمه را می‌گویند و معنایش را می‌دانند، آن را نمی‌پذیرند، مانند وضعیت مشرکان قریش و عرب و امثال آن‌ها. آن‌ها آنچه را که این کلمه از بیزاری (از شرک) بر آن دلالت داشت شناختند، اما آن را نپذیرفتند، در نتیجه خون و مالشان برای اهل توحید حلال شد. زیرا آن‌ها همان‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ * وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ﴾ [الصافات:۳۵-۳۶] «آنان چنان بودند که چون به ایشان گفته می‌شد: معبودی جز خدا نیست، تکبر می‌ورزیدند * و می‌گفتند: آیا ما به خاطر شاعری دیوانه خدایانمان را رها کنیم؟» می‌دانستند که «لا إلـه إلا الله» ایجاب می‌کند آنچه را به جای خدا می‌پرستیدند ترک کنند.

همچنین اخلاص که با شرک منافات دارد، ضروری است.[۱۸۲] چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَّهُ الدِّينَ * وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ﴾ [الزمر:۱۱-۱۲] «بگو: من مأمورم که خدا را در حالی که دین را برای او خالص کرده‌ام بپرستم * و مأمورم که نخستین مسلمانان (تسلیم‌شوندگان) باشم.» تا آنجا که می‌فرماید: ﴿قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَّهُ دِينِي * فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُم مِّن دُونِهِ﴾ [الزمر:۱۴-۱۵] «بگو: تنها خدا

---

[۱۸۰] . این نخستین شرط از شروطِ تحققِ [کلمهٔ توحید] "لا إله إلا الله" است.
[۱۸۱] . این دومین شرط از شروطِ تحققِ [کلمهٔ توحید] "لا إله إلا الله" است.
[۱۸۲] . این سومین شرط از شروطِ تحققِ [کلمهٔ توحید] "لا إله إلا الله" است.

را می‌پرستم در حالی که دینم را برای او خالص کرده‌ام * پس شما هر چه را جز او می‌خواهید بپرستید.»

در حدیث عتبان آمده است: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ...»[۱۸۳] «هر کس بگوید «لا إله إلا الله» و با آن رضایت و روی خدا را بطلبد...».

همچنین محبتی که منافیِ ضدِ آن است ضروری است.[۱۸۴] پس برای گوینده‌ی آن، شناخت و پذیرشی حاصل نمی‌شود مگر با دوست داشتنِ آنچه این کلمه بر آن دلالت دارد، یعنی اخلاص و نفی شرک. پس هر کس خدا را دوست بدارد، دینش را نیز دوست دارد و گرنه خیر. همان‌طور که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ ۖ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِّلَّهِ﴾ [البقرة:۱۶۵] «و از میان مردم کسانی هستند که همتایانی به جای خدا می‌گیرند و آن‌ها را مانند دوست داشتنِ خدا، دوست می‌دارند؛ ولی کسانی که ایمان آورده‌اند محبتشان به خدا بیشتر است.» بنابراین محبتشان فقط مختص به خدا و دین او گشت، پس برای خدا و دینش دوست داشتند و برای خدا و دینش دوستی ورزیدند؛ در نتیجه کسانی را که خدا دوست دارد دوست داشتند و با کسانی که خدا بر آن‌ها خشمگین است دشمنی ورزیدند. در حدیث آمده است: «وَهَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ»[۱۸۵] «آیا دین چیزی جز دوست داشتن و دشمن داشتن است؟». و به همین

---

[۱۸۳] . این حدیث را بخاری (۴۲۵) و مسلم (۳۳) روایت کرده‌اند، و لفظِ مسلم چنین است: «لا يشهد أحد أن «لا إله إلا الله، وأني رسول الله» فيدخل النار، أو تطعمه.» "هیچ‌کس نیست که گواهی دهد که معبودی جز الله نیست و اینکه من فرستادهٔ خدا هستم، جز آنکه (بدون توبه و شفاعت) وارد آتش [جهنم] نشود، یا آتش او را [به‌طور کامل] نسوزاند."»

[۱۸۴] . این چهارمین شرط از شروطِ تحققِ [کلمهٔ توحید] "لا إله إلا الله" است.

[۱۸۵] . این حدیث راحاکم در "المستدرک" (۲۹۱/۲) از عایشه (رضی الله عنها) روایت کرده است که گفت: رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «الشرك أخفى من دبيب الذر على الصفا في الليلة الظلماء، وأدناه أن تحب على شيء من الجور وتبغض على شيء من العدل، وهل الدين إلا الحب والبغض؟ قال الله عز وجل ﴿قل إن كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله﴾." شرک، پنهان‌تر از حرکتِ مورچه بر سنگِ صاف در شبِ تاریک است، و کمترینِ آن این است که بر امری از [مصادیقِ] ظلم و ستم [به خاطر هوای نفس]، محبت ورزی و بر امری از [مصادیقِ] عدل و داد، دشمنی کنی؛ و آیا دین، جز [همین] حبّ و بغض است؟ خداوند عز و جل فرمود: "بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا [نیز] شما را دوست بدارد."»

حاکم می‌گوید: این حدیث، صحیح‌الإسناد است و بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند. ذهبی در "تلخیص المستدرک" بر او اشکال وارد کرده و گفته است: [در سندِ آن] عبدالأعلی است؛ دارقطنی دربارهٔ او گفته: ثقه (مورد اعتماد) نیست. «و ابن جوزی در "العلل المتناهیه" (۸۲۳/۲) به همان علت [ضعفِ عبدالأعلی]، آن را تضعیف کرده و از ابن حبان نقل کرده که دربارهٔ عبدالأعلی گفته است: به هیچ‌وجه جایز نیست به او احتجاج شود.

دلیل واجب است که پیامبر نزد بنده از جانِ خودش، فرزندش، پدرش و تمام مردم محبوب‌تر باشد؛ زیرا شهادتِ «لا إلـه إلا الله» مستلزم شهادتِ «أن محمدًا رسول الله» است و پیروی از او را اقتضا می‌کند. چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾ [آل عمران:۳۱] «بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را بیامرزد.»

همچنین تسلیم و گردن نهادن به حقوقِ «لا إلـه إلا الله»، از طریق عمل به آنچه خدا واجب کرده و ترکِ آنچه حرام نموده و پایبندی به آن ضروری است[۱۸۶] و این با شرک منافات دارد. چرا که بسیاری از کسانی که ادعای دینداری می‌کنند، امر و نهی را سبک شمرده و به آن اعتنایی نمی‌کنند. در حالی که حقیقت اسلام این است که بنده با دل و اعضای بدنش تسلیم خدای متعال شود و با توحید و اطاعت از او فرمان ببرد. همان‌طور که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِندَ رَبِّهِ﴾ [البقرة:۱۱۲] «آری، هر کس روی خود را تسلیم خدا کند در حالی که نیکوکار باشد، پاداشش نزد پروردگارش

و همچنین یحیی بن معین، عبدالأعلی را تضعیف کرده است؛ بنگرید به "المجروحین" اثر ابن حبان. حدیث ابوامامه (رضی الله عنه) از آن بی‌نیاز می‌کند که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: "هرکس برای خدا دوست بدارد، و برای خدا دشمن بدارد، و برای خدا عطا کند، و برای خدا منع کند، همانا ایمان را کامل کرده است."این حدیث را ابوداود (۴۶۸۱) روایت کرده و آلبانی (رحمه الله) آن را صحیح دانسته است.

احمد در "مسند" (۱۴۶/۵) و ابوداود در "سنن" (۴۵۹۹) از ابوذر (رضی الله عنه) روایت کرده‌اند که گفت: رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نزد ما آمد و فرمود: "آیا می‌دانید کدام اعمال نزد خداوند عز و جل محبوب‌تر است؟" فردی گفت: نماز و زکات. فردی دیگر گفت: جهاد. فرمود: "همانا محبوب‌ترین اعمال نزد خداوند عز و جل، دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خداست."»
محققانِ "مسند" گفتند: [این حدیث] حسن لغیره است.

احمد (۲۸۶/۴) و دیگران از براء بن عازب (رضی الله عنه) روایت کرده‌اند که گفت: نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بودیم که فرمود: "... همانا میانه‌ترین (استوارترین) دستگیره‌های ایمان این است که در راه خدا دوست بداری و در راه خدا دشمن بداری."»
محققانِ "مسند" گفتند: حدیثی است که به واسطهٔ شواهدش حسن است.

ابن ابی‌شیبه در "المصنف" (۳۰۴۳۴) از عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) روایت کرده که گفت: رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: "محکم‌ترین دستگیره‌های ایمان، دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خداست."»

ابن ابی‌شیبه در "المصنف" (۳۰۴۱۲) از مجاهد روایت کرده که گفت: محکم‌ترین دستگیره‌های ایمان، دوستی در راه خدا و دشمنی در آن است.»

«و ابن ابی‌شیبه در "المصنف" (۳۰۴۲۸) از ابی‌بن‌کعب (رضی الله عنه) روایت کرده که گفت: هرکس نماز را برپا داشت و زکات را پرداخت و شنید و اطاعت کرد، به میانهٔ ایمان رسیده است، و هرکس برای خدا دوست داشت و برای خدا دشمن داشت و برای خدا عطا کرد و برای خدا منع کرد، ایمان را کامل کرده است.»

ابن ابی‌حاتم در "تفسیرش" (۴۹۶/۲) در تفسیرِ [آیهٔ] "عروة الوثقی" از سالم بن ابی‌الجعد روایت کرده که گفت: عروة الوثقی، [همان] دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خداست.

[۱۸۶] . این پنجمین شرط از شروطِ تحققِ "لا إله إلا الله" است.

محفوظ است.» خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ﴾ [لقمان:۲۲] «و هر کس روی خود را تسلیم خدا کند در حالی که نیکوکار باشد، قطعاً به دستگیره استواری چنگ زده است.»

برای نیکوکاری در عمل، اخلاص و پیروی از آنچه خدا و پیامبرش تشریع کرده‌اند، ضروری است.

همچنین برای گوینده‌ی این کلمه، یقین به معنای آن که منافیِ شک و تردید است ضروری می‌باشد.[۱۸۷] چنان‌که در حدیث صحیح آمده است: «مُسْتَيْقِنًا بِهَا قَلْبُهُ»[۱۸۸] «در حالی که قلبش به آن یقین دارد.» و «غَيْرَ شَاكٍّ فِيهِمَا»[۱۸۹] «بدون اینکه در آن دو شکی داشته باشد.». و هر کس این‌گونه نباشد، این کلمه به او سودی نمی‌رساند، همان‌طور که حدیث پرسش از مرده در قبرش بر آن دلالت دارد.

همچنین صداقت و راستی که منافی دروغ باشد ضروری است.[۱۹۰] چنان‌که خداوند متعال درباره منافقان می‌فرماید: ﴿يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِم﴾ [الفتح:۱۱] «با زبان‌هایشان چیزی می‌گویند که در دل‌هایشان نیست.» پس شخصِ راستگو معنای این کلمه را می‌شناسد و آن را می‌پذیرد و به آنچه اقتضا می‌کند و واجبات دینی که بر گوینده‌اش لازم است، عمل می‌نماید؛ در نتیجه قلبِ او، زبانش را تصدیق می‌کند.

---

[۱۸۷] . این، ششمین شرط از شروطِ تحققِ [کلمهٔ توحید] "لا إله إلا الله" است.
[۱۸۸] . مسلم (۳۱) آن را از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت کرده است، و متنِ کاملِ حدیث پیش‌تر نقل شد.
[۱۸۹] . مسلم (۲۷) آن را از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت کرده است، و متنِ کاملِ حدیث پیش‌تر نقل شد.
[۱۹۰] . این، هفتمین شرط از شروطِ تحققِ [کلمهٔ توحید] "لا إله إلا الله" است.

بنابراین، این کلمه صحیح و پذیرفته نمی‌شود مگر اینکه تمام این شروط در آن جمع باشد. و توفیق تنها از جانب خداست.[۱۹۱]

[۱۹۱] . سخنِ او ـ رحمه الله ـ در اینجا پایان می‌یابد؛ و این متن در "الدرر السنية من الأجوبة النجدية" (۲۵۲/۲ تا ۲۵۵) و نیز در "مجموعة الرسائل والمسائل النجدية"، جلد دوم، بخش اول، ص ۵ تا ۷، ثبت شده است؛ و میان آن دو، تفاوت‌های اندکی وجود دارد، و من آنچه را مناسبِ سیاق بود، آوردم؛ والله اعلم.

بسم الله الرحمن الرحيم

شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه الله تعالی[۱۹۲] می‌گوید:

بدان -که رحمت الله بر تو باد- همانا معنای «لا إلـه إلا الله» نفی و اثبات است. «لا إلـه» نفی است و «إلا الله» اثبات است. چهار نوع را نفی می‌کند و چهار نوع را اثبات می‌نماید.

آنچه نفی می‌کند: آلهه (خدایان باطل)، طاغوت‌ها، انداد (همتایان) و ارباب‌ها.

«إلـه» (معبود): هر چیزی است که برای جلب خیری یا دفع شری به آن روی آوری، پس تو آن را معبود خود گرفته‌ای.

طاغوت‌ها: کسی که پرستیده شود و به آن راضی باشد، یا خود را برای پرستش نامزد کند (مانند شمسان، تاج، یا ابوحدیده).

انداد (همتایان): هر آنچه تو را از دین اسلام دور کند، اعم از خانواده، مسکن، قبیله یا ثروت، همتا محسوب می‌شود، به دلیل این فرموده خداوند متعال: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ [البقرة:۱۶۵] «و از میان مردم کسانی هستند که به جای خدا همتایانی می‌گیرند و آن‌ها را مانند دوست داشتن خدا، دوست می‌دارند.»

ارباب‌ها: کسی که برایت فتوایی خلاف حق صادر کند و تو با تصدیق او، از وی اطاعت کنی، به دلیل این فرموده خداوند متعال: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَٰهًا وَاحِدًا ۖ لَّا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۚ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [التوبة:۳۱] «آنان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به خدایی

---

[۱۹۲] . شرح حال ایشان در رساله اول بیان شد.

گرفتند؛ در حالی که مأمور نبودند جز اینکه معبودی یگانه را بپرستند که معبودی جز او نیست؛ منزه است او از آنچه شریک وی می‌سازند.»

و چهار نوع را اثبات می‌کند:[۱۹۳]

قصد: اینکه قصد و نیت تو فقط برای خدا باشد و **تعظیم و محبت**، به دلیل فرموده خداوند عزوجل: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِّلَّهِ﴾ [البقرة:۱۶۵] «و کسانی که ایمان آورده‌اند، محبتشان به خدا بیشتر است.»

بیم و امید: به دلیل فرموده خداوند متعال: ﴿وَإِن يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ ۖ وَإِن يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ ۚ يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۚ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ [یونس:۱۰۷] «و اگر خدا به تو زیانی برساند، هیچ کس جز او برطرف‌کننده آن نیست و اگر برای تو خیری بخواهد، هیچ کس بازدارنده فضل او نیست؛ آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌رساند و او آمرزنده مهربان است.»

پس هر کس این را بشناسد، وابستگی‌ها را از غیر خدا قطع می‌کند و ابر باطل[۱۹۴] برای او بزرگ جلوه نخواهد کرد؛ همان‌طور که خداوند درباره ابراهیم عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ در شکستن بت‌ها و بیزاری جستن از قومش خبر داده است، به دلیل فرموده خداوند متعال: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ﴾ [الممتحنة:۴] «قطعاً برای شما در ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکوست، آن‌گاه که به قوم خود

---

[۱۹۳] . آنچه شیخ در ادامه ذکر خواهد کرد، پنج نوع است که کلمهٔ "لا إله إلا الله" نفی‌کنندهٔ آن‌هاست، نه چهار نوع؛ و احتمالاً این [تعبیرِ "چهار نوع"]، سهو و لغزشِ قلم از جانب او بوده است؛ و آن پنج نوع عبارتند از: توحیدِ قصد (نیّت)، محبت، تعظیم، خوف (ترس) و رجاء (امید).

[۱۹۴] . جَهامَه/جُهامَه، ابری است که در آن آبی نیست؛ و جَهامَهُ باطل، یعنی: ابرِ باطل.

گفتند: ما از شما و از آنچه به جای خدا می‌پرستید بیزاریم، به شما کافر شدیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شد تا وقتی که به خدای یگانه ایمان بیاورید.»[۱۹۵]

[۱۹۵] . سخنِ او ـ رحمه الله ـ در اینجا پایان می‌یابد، و در "الدرر السنية من الأجوبة النجدية" (۱۲۲/۲ــ۱۲۳) ثبت شده است.

شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه الله تعالی[۱۹۶] می‌گوید:

بسم الله الرحمـن الرحیم، وبه نستعین.

الحمد لله وکفی، وسلام علی عباده الذین اصطفی، أما بعد:

بدان -که رحمت الله بر تو باد- همانا خداوند متعال آفریدگان را آفرید تا او را بپرستند و چیزی را شریک او قرار ندهند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات:۵۶] «و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند.» و عبادت همان توحید است، زیرا اختلافِ میان پیامبران و امت‌هایشان در همین مورد بود، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل:۳۶] «و در میان هر امتی پیامبری برانگیختیم که: خدا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید.»

توحید **سه اصل** است: توحید ربوبیت، توحید الوهیت و توحید ذات و اسماء و صفات.

اصل اول: توحید ربوبیت. آن همان چیزی است که مشرکان در زمان رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آن اقرار داشتند، اما آن‌ها را وارد اسلام نکرد و رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با آن‌ها جنگید و خون و مالشان را حلال دانست و آن یگانه دانستن خداوند در کارهای اوست. دلیل بر آن این فرموده خداوند متعال است: ﴿قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَن يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَن يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ۚ

[۱۹۶] . شرح حال ایشان در رساله اول بیان شد.

فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ ۚ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ [یونس:۳۱] «بگو: چه کسی از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد؟ یا چه کسی مالک گوش و چشم‌هاست؟ و چه کسی زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ و چه کسی کارها را تدبیر می‌کند؟ خواهند گفت: خدا. پس بگو: آیا پروا نمی‌کنید؟» و فرموده او: ﴿قُل لِّمَنِ الْأَرْضُ وَمَن فِيهَا إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ * قُلْ مَن رَّبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ * قُلْ مَن بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ فَأَنَّىٰ تُسْحَرُونَ﴾ [المؤمنون:۸۴-۸۹] «بگو: زمین و هر که در آن است از آنِ کیست، اگر می‌دانید؟ * خواهند گفت: از آنِ خداست. بگو: آیا متذکر نمی‌شوید؟ * بگو: پروردگار آسمان‌های هفت‌گانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟ * خواهند گفت: خداست. بگو: آیا پروا نمی‌کنید؟ * بگو: فرمانروایِ هر چیزی به دست کیست؟ و اوست که پناه می‌دهد و در برابر او کسی پناه داده نمی‌شود، اگر می‌دانید؟ * خواهند گفت: از آنِ خداست. بگو: پس چگونه افسون می‌شوید؟» و آیات در این زمینه بسیار زیاد است؛ بیش از آنکه به شمارش درآید و مشهورتر از آن است که ذکر شود.

اصل دوم: توحید الوهیت است. و این همان چیزی است که نزاعِ روزگاران قدیم و جدید بر سر آن رخ داده است و آن یگانه دانستن خداوند در کارهای بندگان است؛ مانند دعا، امید، ترس، خشیت، یاری جستن، پناه بردن، محبت، انابت، نذر، ذبح، رغبت، بیم، خشوع، تذلل و تعظیم.

پس دلیل دعا، این فرموده خداوند متعال است: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر:۶۰] «و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.» و برای هر نوع از این انواع، دلیلی از قرآن وجود دارد.

اصل عبادت، خالص کردن نیت تنها برای خدای متعال و پیرویِ صِرف از رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن:۱۸] «و مساجد ویژه خداست، پس هیچ‌کس را با خدا نخوانید.» و فرموده خداوند متعال: ﴿فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ [الأعراف:۱۵۸] «پس به خدا و فرستاده او، آن پیامبرِ اُمّی که به خدا و کلمات او ایمان دارد، ایمان بیاورید و از او پیروی کنید، باشد که هدایت یابید.»، ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء:۲۵] «و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آنکه به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست، پس مرا بپرستید.» و فرموده خداوند متعال: ﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ ۖ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُم بِشَيْءٍ﴾ تا آنجا که می‌فرماید: ﴿وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾ [الرعد:۱۴] «دعای حق تنها برای اوست و کسانی که به جای او می‌خوانند، هیچ پاسخی به آن‌ها نمی‌دهند... و دعای کافران جز در گمراهی نیست.» و فرموده او: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ﴾ [الحج:۶۲] «این بدان سبب است که خدا همان حق است و آنچه به جای او می‌خوانند باطل است.» و فرموده خداوند متعال: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا﴾ [الحشر:۷] «و آنچه پیامبر به شما داده است بگیرید و از آنچه شما را بازداشته است دست بردارید.» و فرموده خداوند متعال: ﴿قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [آل عمران:۳۱] «بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را بیامرزد و خدا آمرزنده مهربان است.»

اصل سوم: توحید ذات و اسماء و صفات است. همان‌طور که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَد﴾ [الإخلاص:۱-۴] «بگو: او خدای یگانه است * خدای بی‌نیاز * نزاده و زاده نشده است * و هیچ‌کس همتای او نبوده است.» و فرموده خداوند متعال: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا ۖ وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ ۚ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأعراف:۱۸۰] «و نام‌های نیکو از آنِ خداست، پس او را با آن‌ها بخوانید؛ و کسانی را که در نام‌های او کج‌روی می‌کنند رها کنید؛ به زودی به آنچه می‌کردند جزا داده می‌شوند.» و خداوند متعال فرمود: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ۖ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری:۱۱] «هیچ چیزی مانند او نیست و او شنوای بیناست.»

بدان که ضد توحید، شرک است و آن سه نوع است: شرک اکبر، شرک اصغر و شرک خفی.

دلیل بر شرک اکبر این فرموده خداوند متعال است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَاءُ ۚ وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء:۱۱۶] «مسلماً خدا این را که به او شرک ورزیده شود نمی‌آمرزد و غیر از آن را برای هر کس که بخواهد می‌آمرزد؛ و هر کس به خدا شرک بورزد، قطعاً در گمراهیِ دوری افتاده است.» و فرموده خداوند متعال: ﴿وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ۖ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ ۖ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ﴾ [المائدة:۷۲] «و مسیح گفت: ای بنی‌اسرائیل، خدایی را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شماست؛ بی‌گمان هر کس به خدا شرک بورزد، خدا بهشت را بر او حرام کرده و جایگاهش آتش است و برای ستمکاران هیچ یاوری نیست.»

شرک اکبر چهار نوع است:

نوع اول: شرک در دعا و دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ * لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا ۖ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ [العنکبوت:۶۵-۶۶] «پس هنگامی که سوار کشتی می‌شوند، خدا را در حالی که دین را برای او خالص کرده‌اند می‌خوانند، اما چون آن‌ها را به خشکی نجات داد، ناگهان شرک می‌ورزند * تا به آنچه به آنان داده‌ایم کفران بورزند و تا بهره‌مند شوند؛ پس به زودی خواهند دانست.»

نوع دوم: شرک در نیت، که همان اراده و قصد است و دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ * أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ ۖ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [هود:۱۵-۱۶] «هر کس زندگی دنیا و زیور آن را بخواهد، اعمالشان را در آنجا به طور کامل به آن‌ها می‌دهیم و در آنجا چیزی از آنان کاسته نمی‌شود * اینان کسانی هستند که در آخرت جز آتش برایشان نیست و آنچه در دنیا ساخته‌اند تباه شده و آنچه می‌کرده‌اند باطل است.»

نوع سوم: شرک در طاعت و دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَٰهًا وَاحِدًا ۖ لَّا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۚ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [التوبة:۳۱] «آنان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به خدایی گرفتند؛ در حالی که مأمور نبودند جز اینکه معبودی یگانه را

بپرستند که معبودی جز او نیست؛ منزه است او از آنچه شریک وی می‌سازند.» و تفسیر آن که هیچ اشکالی در آن نیست، اطاعت از عالمان و عابدان در نافرمانیِ خدای سبحان است، نه اینکه آنان را دعا کرده باشند؛ همان‌طور که رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای عدی بن حاتم، زمانی که از ایشان پرسید و گفت: ما آن‌ها را نمی‌پرستیدیم، تفسیر کرد و به او یادآور شد که عبادت آنان، همان اطاعت از آن‌ها در معصیت بوده است.

نوع چهارم: شرک در محبت و دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ ۖ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِّلَّهِ ۗ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ﴾ تا آنجا که می‌فرماید: ﴿وَمَا هُم بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾ [البقرة:۱۶۵-۱۶۷] «و از میان مردم کسانی هستند که به جای خدا همتایانی می‌گیرند و آن‌ها را مانند دوست داشتن خدا، دوست می‌دارند؛ و کسانی که ایمان آورده‌اند، محبتشان به خدا بیشتر است. اگر آنان که ستم کردند، هنگامی که عذاب را می‌بینند، بدانند که تمامِ قدرت از آنِ خداست و خدا سخت‌کیفر است [به‌سوی او بازمی‌گشتند]..... و آنان از آتش بیرون‌آمدنی نیستند.»

نوع دوم **شرک اصغر** است و آن ریا می‌باشد. دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿فَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [الكهف:۱۱۰] «پس هر کس به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد و در عبادت پروردگارش هیچ کس را شریک نسازد.»

و نوع سوم **شرک خفی**[۱۹۷] است. دلیل آن فرموده پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است: «الشِّرْكُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ أَخْفَى مِنْ دَبِيبِ النَّمْلِ عَلَى الصَّفَاةِ السَّوْدَاءِ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ» «شرک در این امت از صدای پای مورچه بر روی سنگ صاف سیاه در تاریکی شب پنهان‌تر است.»

و کفاره آن فرموده پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أُشْرِكَ بِكَ شَيْئًا وَأَنَا أَعْلَمُ، وَأَسْتَغْفِرُكَ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي لَا أَعْلَمُ»[۱۹۸] «خداوندا، به تو پناه می‌برم از اینکه دانسته چیزی را شریک تو قرار دهم و از تو آمرزش می‌طلبم برای گناهی که نمی‌دانم.»

و کفر دو نوع است: کفری که از دین خارج می کند و آن پنج نوع است:

---

[۱۹۷] . «شرکِ خفی در اصل، شرکِ اصغر است؛ و از آن جهت "خفی" (پنهان) نامیده شده که دقیق است و تودهٔ مردم متوجهِ آن نمی‌شوند؛ و آن نوعی شرک در الفاظ است، نه در اعمال و قصدِ قلوب؛ مگر آنکه گوینده‌اش [در دل] معتقد به برابری میانِ خدا و مخلوقاتش باشد، که در این صورت شرکِ اکبر خواهد بود. حاکم آن را از عایشه ـ رضی الله عنها ـ روایت کرده و لفظِ آن چنین است: "شرک در امتِ من از حرکتِ مورچه بر [سنگِ] صاف در شبِ تاریک، پنهان‌تر است." و همان‌طور که آلبانی در «السلسلة الضعيفة» (۳۷۵۵) تبیین کرده، این روایت بسیار ضعیف است. آنچه ابویعلی (۶۱) از معقل بن یسار ـ رضی الله عنه ـ روایت کرده، ما را از آن [روایتِ ضعیف] بی‌نیاز می‌کند که گفت: همراهِ ابوبکر، نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بودم ـ یا گفت: ابوبکر برایم نقل کرد ـ که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: "شرک در میانِ شما از حرکتِ مورچه پنهان‌تر است." ابوبکر گفت: آیا شرک جز این است که کسی با خدا، معبودِ دیگری بخواند؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: "شرک در میانِ شما از حرکتِ مورچه پنهان‌تر است." سپس فرمود: "آیا تو را به چیزی راهنمایی نکنم که کوچک و بزرگِ آن [شرک] را از تو دور کند؟ بگو: خدایا، من به تو پناه می‌برم از اینکه در حالی که می‌دانم به تو شرک ورزم، و از آنچه نمی‌دانم، از تو آمرزش می‌طلبم."»
این حدیث را شیخ ناصرالدین آلبانی در «الأدب المفرد» (۷۱۶) صحیح دانسته و در «السلسلة الضعيفة» ذیلِ حدیث (۳۷۵۵)، به شواهدی که آن را تأیید می‌کند، اشاره کرده است.
از ابوموسی اشعری ـ رضی الله عنه ـ روایت است که برای مردم خطبه خواند و گفت: "ای مردم! از این شرک بپرهیزید که از حرکتِ مورچه پنهان‌تر است." عبدالله بن حزن و قیس بن مضارب نزدش برخاستند و گفتند: به خدا سوگند یا باید دلیلی برای این سخنت بیاوری و یا نزد عمر می‌رویم، چه به ما اجازه دهند چه ندهند. [ابوموسی] گفت: آری، دلیل می‌آورم؛ روزی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم برای ما خطبه خواند و فرمود: "ای مردم! از این شرک بپرهیزید که از حرکتِ مورچه پنهان‌تر است." کسی [از یاران] که خدا خواسته بود، پرسید: ای رسولِ خدا! چگونه از آن بپرهیزیم در حالی که از حرکتِ مورچه پنهان‌تر است؟ فرمود: بگویید: "خدایا، ما به تو پناه می‌بریم از اینکه چیزی را که می‌دانیم برای تو شریک قرار دهیم، و از آنچه نمی‌دانیم، از تو آمرزش می‌طلبیم."
احمد آن را در «مسند» خود (۴۰۳/۴) روایت کرده و آلبانی در «صحيح الترغيب والترهيب» (۳۶) آن را حسن دانسته است.
همچنین این وصفِ شرک، به صورتِ موقوف از ابن‌عباس ـ رضی الله عنهما ـ نیز وارد شده است. ابن ابی‌حاتم در «تفسیر» خود (۶۲/۱) ذیلِ آیهٔ شریفهٔ (فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَاداً وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ) از ابن‌عباس در تفسیرِ (فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَاداً) روایت کرده که گفت: انداد، همان شرک است؛ پنهان‌تر از حرکتِ مورچه بر روی سنگِ سیاه در تاریکیِ شب؛ و آن عبارت است از اینکه [کسی] بگوید: "به خدا و به جانِ تو ای فلان زن، و به جانِ خودم"؛ یا بگوید: "اگر سگِ این [خانه] نبود، دزدان به سراغِ ما می‌آمدند"؛ یا "اگر اردک‌های داخلِ خانه نبودند، دزدان می‌آمدند"؛ یا سخنِ مرد به دوستش که بگوید: "آنچه خدا خواست و تو خواستی"؛ یا سخنِ مرد [در مواردِ مشابه] که بگوید: "اگر خدا و فلانی نبود"؛ [ابن‌عباس گفت:] در این‌ها [نامِ] "فلان" را [در کنارِ خدا] قرار نده، چرا که همهٔ این‌ها شرک است.

[۱۹۸] . تخریجِ آن در پاورقیِ پیشین گذشت؛ و در هر صورت، شایسته است که همراه با ذکرِ کفاره، توبه و استغفار از شرک ـ چه خفی و پنهانِ آن و چه آشکار و بزرگش ـ به درگاهِ خداوند انجام گیرد؛ زیرا شرک از جملهٔ گناهان است و خداوند استغفار از همه گناهان را واجب کرده است. والله أعلم.

نوع اول کفر تکذیب است و دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ ۚ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ﴾ [العنکبوت:۶۸] «و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد، یا حق را هنگامی که به سوی او آمد تکذیب کند؟ آیا جایگاه کافران در دوزخ نیست؟»

نوع دوم کفر استکبار و امتناع با وجود تصدیق است و دلیل آن فرموده اوست: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ [البقرة:۳۴] «و آن‌گاه که به فرشتگان گفتیم: بر آدم سجده کنید، پس سجده کردند جز ابلیس که سرباز زد و تکبر ورزید و از کافران شد.»

نوع سوم کفر شک است، که همان کفر گمان است. دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَٰذِهِ أَبَدًا * وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُّدِدتُّ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِّنْهَا مُنقَلَبًا * قَالَ لَهُ صَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا﴾ [الکهف:۳۵-۳۷] «و در حالی که به خویشتن ستمکار بود وارد باغ خود شد [و] گفت: گمان نمی‌کنم هرگز این [باغ] نابود شود * و گمان نمی‌کنم قیامت برپا شود و اگر به سوی پروردگارم بازگردانده شوم قطعاً جایگاه بازگشتی بهتر از این خواهم یافت * رفیقش در حالی که با او گفتگو می‌کرد به او گفت: آیا به کسی که تو را از خاک، سپس از نطفه آفرید، آن‌گاه تو را مردی کامل ساخت کافر شدی؟»

نوع چهارم کفر اعراض (روی‌گردانی) است و دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضُونَ﴾ [الأحقاف:۳] «و کسانی که کافر شدند از آنچه بیم داده شده‌اند روی‌گردانند.»

نوع پنجم کفر نفاق است، دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾ [المنافقون:۳] «این بدان سبب است که آنان ایمان آوردند، سپس کافر شدند، در نتیجه بر دل‌هایشان مُهر زده شد، پس نمی‌فهمند.»

کفر اصغر[۱۹۹] انسان را از دین خارج نمی کند و آن کفر نعمت است. دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ﴾ [النحل:۱۱۲] «و خداوند شهری را مَثَل زده است که امن و آرام بود [و] روزیِ آن از هر سو فراوان می‌رسید، پس نعمت‌های خدا را ناسپاسی کردند، در نتیجه خداوند به آنان چشاند [طعم گرسنگی و ترس را]...» و فرموده او: ﴿إِنَّ الْإِنسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾ [إبراهيم:۳۴] «بی‌گمان انسان سخت ستمگر و بسیار ناسپاس است.»

و اما نفاق، پس دو نوع است: نفاق اعتقادی و نفاق عملی.

اما نفاق اعتقادی، شش نوع است: تکذیب پیامبر، یا تکذیبِ بخشی از آنچه پیامبر آورده است، یا بغض داشتن نسبت به پیامبر، یا دشمن‌داشتنِ آنچه پیامبر آورده است، یا شاد شدن از افول (و شکست) دین پیامبر، یا ناخشنودی از پیروزیِ دین پیامبر.

---

[۱۹۹] . و آن، نوعِ دوم از انواعِ کفر است.

پس صاحب این شش نوع، از اهل پایین‌ترین طبقه جهنم است؛ از شقاق و نفاق به خدا پناه می‌بریم.

اما نفاق عملی، پنج نوع است: هرگاه سخن بگوید دروغ می‌گوید و هرگاه مخاصمه (و دشمنی) کند از حد می‌گذراند (فجور می‌کند) و هرگاه پیمان ببندد خیانت (غدر) می‌کند و هرگاه امین شمرده شود خیانت می‌ورزد و هرگاه وعده دهد تخلف می‌کند.

والله سبحانه وتعالى أعلم، وصلى الله على سيِّدنا محمد، وعلى آله وصحبه وسلم تسليمًا كبيرًا[۲۰۰]

[۲۰۰] . سخنِ او -رحمه‌الله- در اینجا به پایان رسید، و در کتابِ «الدرر السنية في الأجوبة النجدية» (جلد ۲، صفحات ۶۶ تا ۷۲) ثبت شده است.

بسم الله الرحمـن الرحيم

شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن بن حسن رَحِمَهُ ٱللَّهُ [۲۰۱] فرمودند:

فصل

واژگان «ظلم»، «معصیت»، «فسوق»، «فجور»، «موالات» (دوستی و سرسپردگی)، «معادات» (دشمنی)، «رُکون» (تمایل و تکیه کردن)، «شرک» و امثال این‌ها از الفاظی که در قرآن و سنت وارد شده‌اند؛ گاهی مقصود از آن‌ها «مُسمّای مطلق» و حقیقت مطلقه‌ی آن‌هاست، و گاهی مقصود از آن‌ها «مطلقِ حقیقت» (اصلِ معنا که شامل مرتبه پایین‌تر و اصغر نیز می‌شود) است.

اولی ، نزد دانشمندان علم اصول اصل است و کلام بر آن حمل می‌شود؛ اما دومی کلام بر آن حمل نمی‌شود مگر با وجود قرینه‌ای لفظی یا معنوی. و این موضوع تنها از طریق بیان نبوی و تفسیرِ سنت شناخته می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾ [ابراهیم:۴]

---

[۲۰۱] . او شیخ عبداللطیف، فرزند شیخ عبدالرحمن بن حسن بن شیخ محمد بن عبدالوهاب (رحمهم الله تعالی) است. وی در سال ۱۲۲۵ هجری قمری در شهر علم و عالمان، «درعیه»، به دنیا آمد. او نزد تعدادی از مشایخ کسب علم کرد، که از آن جمله می‌توان به پدرش شیخ عبدالرحمن بن حسن و همچنین پسرعمویش شیخ عبدالرحمن بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب و شیخ محمد بن محمود الجزائری (مفتی سرزمین‌های الجزایر در زمان خویش) و دیگران اشاره نمود.

پس از آنکه در دانش تبحر یافت، شاگردان بسیاری نزد او تلمذ کردند که مشهورترین آنان، شیخِ ادیب و دفاع‌کننده از دین خدا با شعر و سروده‌هایش، یعنی «سلیمان بن سحمان» (رحمه الله تعالی) است.

او دارای تالیفات و رساله‌های متعددی است؛ اما در میان کتاب‌ها، مشهورترین آن‌ها عبارتند از: «مصباح الظلام في الرد على من كذب على الشيخ الإمام» و همچنین «منهاج التأسيس في كشف شبهات داود بن جرجيس».
اما رساله‌های او را شاگردش شیخ سلیمان در جلد سوم از کتاب «مجموعة الرسائل والمسائل النجدية» گردآوری کرده است، و برخی از آن‌ها نیز در جلدهای دیگر پراکنده است؛ کما اینکه برخی از آن رسائل در کتاب «الدرر السنية من الأجوبة النجدية» جای گرفته است.
وی در سال ۱۲۹۳ هجری قمری وفات یافت. برگرفته با تلخیص و تصرف از زندگی‌نامه وی در مقدمه کتابش «مصباح الظلام»، تهیه شده توسط شیخ دکتر عبدالعزیز بن عبدالله الزیر حفظه الله.

«و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [حقایق را] برای آنان بیان کند»

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [نحل: ۴۳-۴۴]

«و پیش از تو [نیز] جز مردانی را که به آنان وحی می‌کردیم نفرستادیم؛ پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر [آگاهان] بپرسید. [آنان را] با دلایل روشن و کتاب‌ها [فرستادیم]؛ و ما ذکر (قرآن) را بر تو نازل کردیم تا برای مردم آنچه را که به سویشان نازل شده است تبیین کنی، و امید است که آنان بیندیشند.»

همچنین اسامی «مؤمن»، «نیکوکار» (بَرّ) و «پرهیزگار» (تقی)؛ در مقام اطلاق و ستایش، معنایی غیر از معنای اراده شده در مقام امر و نهی دارند. آیا نمی‌بینی که زناکار، دزد، شراب‌خوار و امثال آن‌ها در عموم این فرموده خداوند متعال داخل می‌شوند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ﴾ [المائدة: ۶] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که برای نماز برمی‌خیزید...» تا آخر آیه،

و فرموده خداوند متعال: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا﴾ [الأحزاب: ۶۹]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، مانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند، پس خداوند او را از آنچه گفتند مبرا ساخت» تا آخر آیه،

و فرموده خداوند متعال: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۶] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، گواهی میان شما...»؛

اما در امثال این فرموده خداوند داخل نمی‌شوند: ﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا﴾ [الحجرات:۱۵]

«مؤمنان تنها کسانی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده و سپس شک نکردند»

و فرموده او: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ﴾ [الحدید:۱۹]

«و کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آوردند، آنان همان راست‌قامتان (صدیقون) هستند».

و همین امر باعث شد تا سلف صالح از نامیدن فرد فاسق به اسم «ایمان» و «نیکوکار» خودداری کنند و در حدیث آمده است: «لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَا يَشْرَبُ الْخَمْرَ حِينَ يَشْرَبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَا يَنْتَهِبُ نُهْبَةً يَرْفَعُ النَّاسُ إِلَيْهِ فِيهَا أَبْصَارَهُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ»؛[۲۰۲] «زناکار در حالی که زنا می‌کند مؤمن نیست و شراب‌خوار در حالی که شراب می‌نوشد مؤمن نیست و غارتگر در حالی که دست به غارت می‌زند و مردم چشمانشان را به سوی او می‌دوزند مؤمن نیست»

فرموده پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «لَا يُؤْمِنُ مَنْ لَا يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقَهُ»؛[۲۰۳] «کسی که همسایه‌اش از شرّ او در امان نباشد، ایمان ندارد».

---

[۲۰۲] . بخاری (۶۷۷۲) و مسلم (۵۷) از ابوهریره (رضی‌الله‌عنه) روایت کرده‌اند.

[۲۰۳] . بخاری (۶۰۱۶) از ابوشریح (رضی‌الله‌عنه) روایت کرده است، و لفظ آن چنین است که پیامبر ﷺ فرمودند: والله لا یؤمن، والله لا یؤمن، والله لا یؤمن. قیل: ومن یا رسول الله؟ قال: الذي لا یأمن جاره بوائقه.«به خدا سوگند ایمان ندارد، به خدا سوگند ایمان ندارد، به خدا سوگند ایمان ندارد.» گفته شد: چه کسی ای رسول خدا؟ فرمودند: «کسی که همسایه‌اش از گزند و آسیب‌های او در امان نباشد.»»

اما نفی ایمان در اینجا، دلالت بر کفر او ندارد[۲۰۴]، بلکه نام ایمان [به صورت کلی] بر او اطلاق می‌شود و مانند کسی نیست که به خدا و پیامبرانش کفر ورزیده باشد. این همان چیزی است که سلف صالح آن را فهمیدند و در باب رد بر خوارج، مرجئه و امثال آن‌ها از اهل هوا و هوس تثبیت کردند. پس این را بفهم، زیرا که لغزشگاهِ فهم‌ها و قدم‌هاست.

اما الحاق وعیدِ مترتب بر برخی گناهان و کبائر، ممکن است در حق شخصِ معین[۲۰۵]، به دلیل موانعی بازداشته شود؛ مانند محبت خدا و پیامبرش، جهاد در راه او، برتری یافتن حسنات، آمرزش و رحمت الهی، شفاعت مؤمنان و مصیبت‌های پاک‌کننده گناه در مراحل سه‌گانه[۲۰۶] (دنیا، برزخ، آخرت). به همین دلیل، برای هیچ فرد معینی از اهل قبله به بهشت یا جهنم شهادت نمی‌دهند. و اگرچه وعید را همان‌طور که قرآن و سنت به طور مطلق بیان کرده‌اند، مطلق می‌آورند، اما میان «عام مطلق» و «خاص مقید» تفاوت قائل می‌شوند.

عبدالله بن حمار شراب می‌نوشید و او را نزد رسول خدا آوردند، مردی او را لعنت کرد و گفت: «مَا أَكْثَرَ مَا يُؤْتَى بِهِ إِلَى رَسُولِ اللّهِ» «چه زیاد او را نزد رسول خدا می‌آورند!». پیامبر فرمودند: «لَا تَلْعَنْهُ، فَإِنَّهُ يُحِبُّ اللّهَ وَرَسُولَهُ»[۲۰۷]، «او را لعنت نکن، چرا که او خدا و پیامبرش

---

[۲۰۴] . شیخ در اینجا ذکر می کند که ارتکاب گناهان، اعم از کبیره و صغیره، مستلزم منتفی شدنِ اصلِ ایمان نیست تا مرتکب آن کافری خارج از ملت اسلام باشد؛ هرگز، بلکه مقصود از آن، نفیِ کمالِ ایمان است. در نتیجه چنین فردی ناقص‌الایمان خواهد بود، در حالی که وصف اسلام و ایمان همچنان بر او باقی است. همانا اطلاقِ نفیِ ایمان بر چنین فردی، برای بازدارندگی و هشدار (زجر) آمده است.
از جمله مواردی که این موضوع را تبیین می‌کند، این است که خداوند برخی از گناهکاران را با لفظ «ایمان» مورد خطاب قرار داده است؛ چنانکه در حق دو گروه [مؤمن] که با یکدیگر می‌جنگند فرمود: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ﴾ [حجرات:۱۰] «در حقیقت مؤمنان با هم برادرند، پس میان دو برادرتان [که با هم می‌جنگند] آشتی برقرار کنید»
با وجود اینکه جنگیدنِ مسلمان با برادرش از گناهان کبیره است، [اما خداوند آن‌ها را مؤمن خواند]. و همچنین درباره کسی که شراب نوشیده بود - چنانکه در ادامه خواهد آمد - [پیامبر ﷺ] فرمود که او خدا و رسولش را دوست دارد، و این بر ایمان او دلالت می‌کند؛ و مثال‌های دیگری که شیخ در ادامه ذکر خواهد کرد.

[۲۰۵] . یعنی فردی مشخص، نه عموم مردم.

[۲۰۶] . یعنی دنیا، برزخ و آخرت؛ از جمله اموری که در آن‌ها رخ می‌دهد و مانع از تحقق وعید بر او می‌گردد.

[۲۰۷] . بخاری (۶۷۸۰) از عمر بن خطاب (رضی‌الله‌عنه) روایت کرده است: در زمان پیامبر ﷺ مردی بود که نامش عبدالله بود و به "حمار" ملقب بود؛ او رسول خدا ﷺ را می‌خنداند (با ایشان شوخی می کرد) و پیامبر ﷺ او را به سبب [نوشیدن] شراب تازیانه زده بود. روزی او را [دوباره] آوردند و پیامبر دستور داد تا او را تازیانه زدند. مردی از آن میان گفت: بار خدایا او را لعنت کن، چقدر زیاد او را [برای مجازات] می‌آورند! پس پیامبر ﷺ فرمودند: «او را لعنت نکنید، زیرا به خدا سوگند تا آنجا که من می‌دانم او خدا و رسولش را دوست دارد.»

را دوست دارد»، با وجود اینکه پیامبر، شراب، نوشنده، فروشنده، فشارنده (سازنده)، سفارش‌دهنده، حمل‌کننده و کسی که شراب برای او حمل می‌شود را لعنت کرده است.

در داستان حاطب بن ابی بلتعه و فواید آن تأمل کن؛ او به سوی خدا و پیامبرش هجرت کرد و در راه او جهاد نمود، اما از او سر زد که راز رسول خدا را برای مشرکان مکه نوشت و آن‌ها را از وضعیت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حرکت ایشان برای جهاد با آنان باخبر ساخت، تا از این طریق منتی بر آن‌ها داشته باشد که خانواده و مالش را در مکه حفظ کنند. پس وحی درباره خبر او نازل شد. او نامه را به زنی مسافر (ظعینة) داده بود که آن را در موهایش پنهان کرد. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی و زبیر را در پی آن زن فرستاد و به آن‌ها خبر داد که او را در منطقه «روضة خاخ» خواهند یافت. چنین شد و آن‌ها او را تهدید کردند تا اینکه نامه را از گیسوانش بیرون آورد. نامه را نزد رسول خدا آوردند، ایشان حاطب بن ابی بلتعه را فراخواند و فرمود: «این چیست؟». گفت: ای رسول خدا، من پس از ایمانم کافر نشدم و این کار را از روی رویگردانی از اسلام انجام ندادم، بلکه فقط خواستم نزد آن قوم لطفی داشته باشم تا با آن از خانواده و مالم محافظت کنم.

پیامبر فرمودند: «صَدَقَكُمْ، خَلُّوا سَبِيلَهُ»؛ «به شما راست گفت، رهایش کنید».

عمر برای کشتن او اجازه خواست و گفت: «بگذار گردن این منافق را بزنم». پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «وَمَا يُدْرِيكَ أَنَّ اللَّهَ اطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ: اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ»[۲۰۸]؛ «تو چه می‌دانی، شاید خداوند بر اهل بدر آگاه شد و فرمود: هرچه می‌خواهید انجام دهید که من شما را بخشیدم».

---

[۲۰۸] . بنگرید به «صحیح بخاری» (۳۰۰۷) و «صحیح مسلم» (۲۴۹۴) از علی رضی‌الله‌عنه.

خداوند در این باره ابتدای سوره ممتحنه را نازل کرد و فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ﴾ [الممتحنة:١] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمن خود را دوست نگیرید» تا آخر آیات.

پس حاطب در خطاب با نام «ایمان» و توصیف به آن وارد شد و نهیِ عام شامل او گردید، در حالی که سبب خاصی دلالت بر اراده او داشت؛ با وجود اینکه در آیه کریمه چیزی است که نشان می‌دهد کار حاطب نوعی دوستی (با کفار) بوده و او با مودت به آن‌ها پیام رسانده و انجام‌دهنده این کار از راه راست گمراه شده است.

اما فرموده پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «به شما راست گفت، رهایش کنید»، در این ظاهر است که اگر به خدا و پیامبرش مؤمن باشد و شک و تردیدی نداشته باشد، با این کار کافر نمی‌شود و آن را تنها برای هدفی دنیوی انجام داده است و اگر کافر شده بود نمی‌فرمود: «رهایش کنید».

و نباید گفته شود: «فرموده پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عمر: چه می‌دانی شاید خداوند بر اهل بدر آگاه شد و فرمود هرچه می‌خواهید انجام دهید که شما را بخشیدم» مانع از تکفیر اوست؛ زیرا ما می‌گوییم: اگر او کافر شده بود، از حسناتش چیزی باقی نمی‌ماند که مانع از پیوستن کفر و احکام آن به او شود، زیرا کفر اعمال پیش از خود را نابود می‌کند، به دلیل فرموده خداوند متعال: ﴿وَمَن يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ﴾ [المائدة:٥] «و هر کس به ایمان کفر بورزد، قطعاً عملش تباه شده است»

و فرموده او: ﴿وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُم مّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام:۸۸] «و اگر شرک می‌ورزیدند، قطعاً آنچه انجام می‌دادند تباه می‌شد».

و کفر به اجماع باعث حبط حسنات و ایمان است، پس چنین گمانی برده نمی‌شود.[۲۰۹]

اما فرموده خداوند متعال: ﴿وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ [المائدة:۵۱] «و هر کس از شما آن‌ها را به دوستی گیرد، از آنان است»

و فرموده او: ﴿لَّا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ [المجادلة:۲۲]

«هیچ قومی را نمی‌یابی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند، در حالی که با کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی می‌ورزند دوستی کنند»

و فرموده او: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾ [المائدة:۵۷]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، کسانی از اهل کتاب پیش از خود و کافران را که دین شما را به مسخره و بازی می‌گیرند، به دوستی نگیرید و از خدا بترسید اگر مؤمن هستید»؛

پس سنت این آیات را تفسیر کرده و آن‌ها را مقید نموده و به «دوستی مطلق و عام» اختصاص داده است.

---

[۲۰۹] . در اینجا شیخ از تبیین مقصودِ آیات و احادیثِ وارد شده در مورد نفی ایمان از مرتکبانِ گناهان کبیره فارغ شد، و اکنون به بیان معنای «موالات» خواهد پرداخت.

اصل موالات (دوستی)، محبت، یاری و صداقت است و پایین‌تر از آن مراتب متعددی وجود دارد و هر گناهی بهره و سهم خود را از وعید و سرزنش دارد. این مسئله نزد اهل سلف که اهل علم از صحابه و تابعین هستند در این باب و أبواب دیگر معروف است و این امر تنها بر آیندگانی از عجم‌ها و دورگه‌ها (المولدین)[۲۱۰] که درایتی در این زمینه ندارند[۲۱۱] و با معانی سنت و قرآن ممارستی نداشته‌اند، مشکل و پوشیده شد و احکام بر آن‌ها مشتبه گشت.[۲۱۲] به همین دلیل حسن رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فرمود: «مِنَ الْعُجْمَةِ أُتُوا»؛[۲۱۳] «از ناحیه عجم بودنشان آسیب دیدند».

عمرو بن العلاء به عمرو بن عبید، هنگامی که در مسئله جاودانگی اهل کبائر در آتش با او مناظره می‌کرد، گفت - و ابن عبید استدلال کرد که این وعده است و خداوند خلف وعده نمی‌کند و به وعیدهای قرآن بر برخی کبائر و گناهان به آتش و جاودانگی اشاره می‌کرد - پس ابن العلاء به او گفت: «از ناحیه عجم بودنت آسیب دیدی، این وعید (تهدید) است نه وعده» و قول شاعر را خواند:

وَإِنِّي وَإِنْ أَوْعَدْتُهُ أَوْ وَعَدْتُهُ لَمُخْلِفُ إِيعَادِي وَمُنْجِزُ مَوْعِدِي

---

[۲۱۰] . «مولّدین» جمعِ «مُوَلَّد» است، و او مردی است که عربِ خالص نباشد. همچنین بر کسی که نزد عرب متولد شده و میان آنان پرورش یافته باشد نیز اطلاق می‌گردد؛ و نقصِ آنان در این نهفته است که بر زبان عربی تسلط کامل ندارند، در نتیجه آن را ناقص فهمیده‌اند و این موضوع بر فهم آنان از قرآن و سنت نیز اثر گذاشته است؛ پس هرگاه عهده‌دارِ جایگاهِ ارشاد و آموزش گردند، آن فهمِ ناقص و اشتباه را به مردم منتقل می‌کنند. و از قدیم گفته‌اند: «ذاتِ نایافته از هستی‌بخش، کی تواند که شود هستی‌بخش» (فاقدِ چیزی، بخشنده‌ی آن نخواهد بود)؛ و از خداوند یاری می‌جوییم.

[۲۱۱] . شیخ در اینجا شروع به تبیین این مطلب کرده است که از بزرگترین اسباب گمراهی در فهم برخی مسائل شرعیِ اعتقادی، «عُجمت» (ناآشنایی با ظرافت‌های زبان عربی) است؛ و معنای آن را در تعلیق بعدی ببینید.

[۲۱۲] . «عُجمت»: یعنی تأثیر پذیرفتنِ زبان عربی از زبان‌های غیرعربی (عجم). گفته می‌شود فلانی در سخنش «عجمه» دارد؛ و این دلیلی اصلی برای عدم فهمِ درست و سالمِ اصطلاحات شرعی است؛ برخلاف کسی که میان اعراب زاده شده، با آنان معاشرت کامل داشته، از دوران خردسالی به زبان آنان سخن گفته و این زبان را آموخته است؛ چرا که فهم او از کلام عربی سالم و زبانش فصیح خواهد بود، خواه آن شخص اصالتاً عرب باشد یا عجم.

[۲۱۳] . بخاری در کتاب «خلق افعال العباد»، در باب آنچه پیامبر ﷺ از کتاب خداوند متعال بر انگشتر خود نقش کرده بود و آنچه نیاز ایجاب می‌کرد، گفته است: حسن بصری فرمود: "همانا عُجمت آنان را هلاک ساخت." و مروزی در مقدمه کتاب «السنه» آورده است که حسن [بصری] گفت: "همانا بر این قوم از جانب عُجمت [آسیب و انحراف] وارد شد."»

و من اگرچه او را تهدید کنم یا به او وعده دهم، قطعاً از تهدیدم می‌گذرم اما به وعده‌ام وفا می‌کنم.[۲۱۴]

برخی از ائمه در آنچه بخاری یا غیر او نقل کرده‌اند، گفته‌اند: از سعادت فرد عجمی و عرب، هنگامی که اسلام می‌آورند، این است که به همراهی با فردی پیرو سنت موفق شوند و از شقاوت آن‌هاست که مورد امتحان قرار گیرند و به سمت فردی صاحب هوا و بدعت کشیده شوند.

برایت مثالی می‌زنیم؛ دو مرد در آیاتی از کتاب خدا با هم نزاع کردند، یکی از آن‌ها خارجی[۲۱۵] و دیگری مرجئی[۲۱۶] بود.

خارجی گفت: فرموده او: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ [المائدة:۲۷] «خداوند تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد» دلیلی بر نابودی و باطل شدن اعمال گناهکاران و فاجران است، زیرا کسی قائل نیست که آن‌ها از بندگان پرهیزگار خدا هستند.

---

[۲۱۴] . «ابن بطه در کتاب «الابانه»، کتاب القدر، «ذكر الأئمة المضلين الذين أحدثوا الكلام في القدر»: روایت کرده است که: اصمعی گفت: نزد ابوعمرو بن علاء بودیم که عمرو بن عبید آمد و گفت: ای ابوعمرو، آیا خداوند خُلفِ وعده می‌کند؟ ابوعمرو گفت: خیر. عمرو بن عبید گفت: به من بگو کسی که خداوند به او در برابر عملی وعده عقاب (مجازات) داده است، آیا او آن را به انجام نمی‌رساند؟ ابوعمرو به او گفت: ای ابوعثمان، تو از جانب عُجمت (ناآشنایی با زبان عرب) دچار این اشتباه شدی؛ در میان عرب عار و خُلفِ وعده شمرده نمی‌شود که کسی وعده شرّی (تهدیدی) بدهد و سپس به آن عمل نکند، بلکه آن را فضل و بخشش می‌شمارند. عار تنها در این است که وعده خیری بدهی و به آن عمل نکنی. عمرو بن عبید گفت: آیا این در کلام عرب شناخته شده است؟ گفت: آری. پرسید: کجاست؟ ابوعمرو گفت: شاعر گفته است:

لا يرهب ابن العَم ما عشتُ صَولتي
ولا أخْـتَـنِـي من صولةِ المتـهددِ

وإنـي وإن أوعدته أو وَعـدتُه
لمخلف إيعادي ومنجز مَوعِدي

تا من زنده‌ام پسرعمو از یورش من نمی‌هراسد و من از یورش تهدیدکننده، شکسته و مغلوب نمی‌شوم
و همانا من، اگر او را تهدید کنم یا به او نوید (وعده خیر) دهم بی‌شک تهدیدم را نادیده گرفته و وعده خیرم را به انجام می‌رسانم
«[سخن ابوعمرو] به پایان رسید. من می‌گویم: معنای "أختنی" یعنی شکسته و مغلوب شوم. و سخن او که گفت "از جانب عُجمت دچار اشتباه شدی"، یعنی به دلیل تأثیرپذیری از زبان غیرعربی، در فهم تو رخنه ایجاد شد و مقصودِ کلام را درنیافتی.

[۲۱۵] . "خارجی" منسوب به فرقه "خوارج" است که یکی از جنبه‌های انحراف آنان، کافر دانستنِ مرتکبِ گناه کبیره است؛ برای مثال، شراب‌خوار نزد آنان کافر محسوب می‌شود.

[۲۱۶] . "مرجئی" منسوب به فرقه "مرجئه" است؛ و بدین سبب چنین نامیده شده‌اند که عمل را از حقیقت و نامِ ایمان به تأخیر می‌اندازند (جدا می‌کنند) و می‌گویند: با وجود ایمان، هیچ گناهی ضرر نمی‌رساند. این فرقه - همان‌طور که می‌بینی - در نقطه مقابلِ روش خوارج قرار دارد و هر دو گروه گمراه هستند.

مرجئی گفت: این آیه درباره شرک است، پس هر کس از شرک بپرهیزد عملش پذیرفته می‌شود، به دلیل فرموده خداوند متعال: ﴿مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾ [الأنعام:۱۶۰]

«هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن پاداش دارد».

خارجی گفت: فرموده خداوند متعال: ﴿وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾ [الجن:۲۳]

«و هر کس از خدا و پیامبرش نافرمانی کند، قطعاً آتش جهنم برای اوست که جاودانه در آن می‌مانند» آنچه تو می‌گویی را رد می‌کند.

مرجئی گفت: معصیت در اینجا شرک به خدا و قرار دادن شریکانی با اوست، به دلیل فرموده او: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ﴾ [النساء:۴۸]

«خداوند شرک به خود را نمی‌آمرزد و پایین‌تر از آن را برای هر کس که بخواهد می‌آمرزد».

خارجی گفت: فرموده او: ﴿أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا﴾ [السجدة:۱۸]

«آیا کسی که مؤمن است مانند کسی است که فاسق است؟» دلیلی بر این است که فاسق از اهل آتش است که در آن جاودانه‌اند.

مرجئی به او گفت: فرموده او در آخر آیه: ﴿وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ﴾ [السجدة:۲۰]

«و به آن‌ها گفته شد بچشید عذاب آتشی را که آن را تکذیب می‌کردید» دلیلی بر این است که منظور کسی است که خدا و پیامبرش را تکذیب کرده است و فاسق از اهل قبله مؤمنی با ایمان کامل است.

هر کس از طلاب جاهل و عجم‌ها بر این مناظره مطلع شود گمان می‌کند که این هدف نهایی است و با دندان‌های محکم به آن می‌چسبد، با وجود اینکه هیچ‌یک از دو قول مورد رضایت نیست و اهل علم و هدایت به درستیِ آن حکم نمی‌دهند. آنچه نزد سلف و راسخان در علم است خلاف همه این‌هاست، زیرا رجوع به سنتی که برای مردم تبیین‌کننده آنچه به سویشان نازل شده می‌باشد، واجب است، اما اهل بدعت و هوا و هوس، با آراء، امیال و سلیقه‌های خود از آن بی‌نیاز می‌شوند.[۲۱۷]

به من خبر رسیده است که شما فرموده خداوند متعال در سوره محمد: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ﴾ [محمد:۲۶] «این بدان سبب است که آن‌ها به کسانی که آنچه را خدا نازل کرده ناخوش می‌داشتند، گفتند ما در برخی از امور از شما اطاعت خواهیم کرد» را بر برخی از کارهای امیران وقت مانند نامه‌نگاری، مصالحه یا آتش‌بس با برخی رؤسای گمراهان و پادشاهان مشرک[۲۱۸] تأویل کرده‌اید و به ابتدای آیه نگاه نکرده‌اید که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى﴾ [محمد:۲۵]

«کسانی که پس از روشن شدن هدایت برای آن‌ها، به پشت سر خود بازگشتند (مرتد شدند)»،

و مقصود از این «اطاعت» را نفهمیده‌اید و همچنین مقصود از «أمر» شناخته شدهِ ذکر شده در این آیه کریمه را درنیافته‌اید. در داستان صلح حدیبیه، آنچه مشرکان درخواست و شرط

---

[۲۱۷] . شیخ در اینجا از بیان پیامدهای «عُجمت» که موجب کج‌فهمی نسبت به مقصود خداوند و فرستاده‌اش ﷺ می‌شود، فارغ گشت.

[۲۱۸] . شیخ در اینجا بار دیگر به مسئله «موالات» بازگشت تا تبیین کند که تعامل میان مسلمانان و کافران - مثلاً با برقراری صلح یا آتش‌بس و امثال آن - مستلزم «موالات» و «تَوَلّی» نیست و این از امور جایز است.

من می‌گویم: پیامبر ﷺ در حالی وفات یافتند که زره ایشان نزد فردی یهودی در گرو بود، و مردی یهودی ایشان را به نان جو و پیه تغییر بوی داده‌ای فراخواند و ایشان (علیه الصلاة و السلام) دعوت او را پذیرفتند؛ و این عمل مستلزم موالاتی از جانب آن حضرت (علیه الصلاة و السلام) نبود، زیرا مقصود ایشان دعوت به سوی حق بود، نه انس گرفتن و تمایل که از لوازم موالات است.

کردند و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آن‌ها پاسخ مثبت داد، برای رد درک شما و باطل کردن اباطیلتان کفایت می‌کند.[۲۱۹]

[۲۱۹] . در عصرِ ما ـــ یعنی قرنِ پانزدهم هجری ـــ از سوی برخی از افرادِ تندرو ، چنین پدیده‌ای رخ داده است؛ چرا که به اشتباه گمان کرده‌اند که "آتش‌بس" یا "صلح" با کفار به‌طورِ مطلق در شریعت جایز نیست؛ به همین دلیل حاکمانی را که دست به این کار زده‌اند، به «موالات» با کفار متهم کرده‌اند؛ بلکه حتی این تهمت را به برخی از علمای بزرگ نیز نسبت داده‌اند؛ تنها بدین دلیل که آن علما، در راستای تحققِ مصلحتِ عمومی، به جوازِ آن فتوا داده‌اند. والله المستعان.

فصل

در اینجا اصولی وجود دارد؛

اصل اول: سنت و احادیث نبوی، بیان‌کننده احکام قرآنی و مقصودِ نصوص وارد شده در کتاب خدا در باب شناخت حدودِ آنچه خداوند نازل کرده می‌باشند؛ مانند شناخت مؤمن و کافر، مشرک و موحد، فاجر و نیکوکار، ظالم و پرهیزگار و منظور از موالات و تولی و امثال این حدود. همان‌گونه که سنت، منظور از امر به نماز را به همان شکلی که از نظر تعداد، ارکان، شروط و واجبات آن اراده شده، بیان می‌کند. همچنین زکات؛ چرا که مقصود از آیاتِ ایجاب‌کننده آن و شناخت نصاب و اجناسی که زکات در آن‌ها واجب است (از قبیل چهارپایان، میوه‌ها، پول نقد)، زمان وجوب، شرط گذشتن یک سال (حول) در برخی از آن‌ها و مقدار واجب در نصاب و ویژگی‌های آن، جز با بیان و تفسیر سنت آشکار نمی‌شد.

همچنین روزه و حج؛ سنت برای بیان آن‌ها، حدودشان، شروطشان، باطل‌کننده‌هایشان و امثال آن - از مواردی که بیانشان متوقف بر سنت است - آمده است. و به همین ترتیب، باب‌های ربا، جنس و نوع آن، آنچه ربا در آن جریان دارد و آنچه ندارد و تفاوت بین آن و خرید و فروش شرعی. تمام این بیانات از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با روایت افراد ثقه و عادل از افراد ثقه و عادل گرفته شده تا اینکه سند سنت به رسول خدا ختم می‌شود. پس هر کس این را نادیده بگیرد و ضایع کند، درِ علم و ایمان و شناخت معانی تنزیل و قرآن را به روی خود بسته است.

اصل دوم: ایمان اصلی است که دارای شاخه‌های متعددی است[۲۲۰] و هر شاخه‌ای از آن «ایمان» نامیده می‌شود. بالاترینِ درجه ایمان شهادت «لا اله الا الله» (هیچ معبودی به حق جز خدا نیست) و پایین‌ترینِ درجه آن دور کردن اشیاء و عامل آزاردهنده از مسیر راه است. برخی از این شاخه‌ها به گونه‌ای هستند که با از بین رفتن آن‌ها، به اجماع، ایمان نیز از بین می‌رود، مانند شاخه شهادتین؛ و برخی دیگر به گونه‌ای هستند که با از بین رفتن آن‌ها، به اجماع، ایمان از بین نمی‌رود، مانند ترکِ دور کردن آزار از مسیر. میان این دو شاخه، شاخه‌های متفاوتی وجود دارد؛ برخی به شاخه شهادتین ملحق می‌شوند و به آن نزدیک‌ترند و برخی به شاخه دور کردن آزار از راه ملحق می‌شوند و به آن نزدیک‌ترند. و برابر دانستن این شاخه‌ها و یکی دانستن آن‌ها، مخالفِ نصوص و روشی است که سلفِ امت و پیشوایان آن بر آن بوده‌اند.

همچنین کفر نیز دارای اصل و شاخه‌هایی است. پس همان‌طور که شاخه‌های ایمان، ایمان محسوب می‌شوند، شاخه‌های کفر نیز کفر هستند. گناهان همگی از شاخه‌های کفرند، همان‌طور که طاعات همگی از شاخه‌های ایمان هستند و در نام‌ها و احکام میان آن‌ها برابری ایجاد نمی‌شود.

بین کسی که نماز، زکات، یا روزه را ترک کرده، یا به خدا شرک ورزیده، یا به قرآن اهانت کرده، با کسی که دزدی کرده، زنا کرده، شراب نوشیده، غارت کرده، یا نوعی موالات از او سر زده است - همان‌طور که برای حاطب رخ داد - تفاوت وجود دارد. پس هر کس میان شاخه‌های ایمان در نام‌ها و احکام مساوات قائل شود، یا میان شاخه‌های کفر در این زمینه

---

[۲۲۰] . «شیخ در اینجا به مسئله‌ی «ایمان» بازگشت تا تبیین کند که ایمان دارای شعبه‌های متعددی است؛ سپس در پی آن، بیان کرد که ایمان مرکب از «قول» و «عمل» است. در ادامه روشن ساخت که کفر نیز دارای شعبه‌های گوناگونی است که برخی از آن‌ها خارج‌کننده از دین هستند و برخی خارج کننده نیستند. پس هرکس این ضوابط را دریابد، در فهمِ [طریقتِ] سلفِ صالح -رضوان‌الله‌علیهم- موفق شده است؛ و اما کسی که ایمان [یا کفر] را امری واحد و یکپارچه انگاشته و معتقد است که شخص یا مؤمنِ خالص است یا کافرِ خالص، فهمِ او به بیراهه رفته و گامش لغزیده است. والله الهادي.

مساوات ایجاد کند؛ او مخالف کتاب و سنت، خارج از راه سلف امت و داخل در عموم اهل بدعت و هوا و هوس است.

اصل سوم: ایمان مرکب از قول و عمل است. قول بر دو قسم است: قول قلب که همان اعتقاد آن است و قول زبان که همان ادای شهادتین است.

عمل نیز بر دو قسم است: عمل قلب، که عبارت است از نیت، انتخاب، محبت، رضایت و تصدیق آن؛ و عمل جوارح (اعضای بدن)، مانند نماز، زکات، حج، جهاد و امثال این اعمال ظاهری. پس اگر تصدیق قلب، رضایت، محبت به خدا و راستگویی‌اش از بین برود، ایمان به طور کلی از بین می‌رود. اما اگر بخشی از اعمال مانند نماز، حج و جهاد با وجود باقی ماندن تصدیق قلب و پذیرش آن از بین برود، این محل اختلاف است؛ آیا اگر یکی از ارکان اسلامی مانند نماز، حج، زکات و روزه را ترک کند، ایمان به طور کلی از بین می‌رود یا خیر؟ و آیا تارک آن کافر می‌شود یا نمی‌شود؟ و آیا بین نماز و غیر آن تفاوتی هست یا خیر؟

اهل سنت اجماع دارند بر اینکه عمل قلب که همان محبت، رضایت و تسلیم اوست، ضروری است. اما مرجئه می‌گویند: «تنها تصدیق کافی است و با همان شخص مؤمن می‌شود». و اختلاف در اعمال جوارح که آیا کافر می‌شود یا نه، در میان اهل سنت واقع شده است. آنچه نزد سلف معروف است، تکفیرِ کسی است که یکی از ارکان بنای اسلام (نماز، زکات، روزه و حج) را ترک کند.

قول دوم این است که: کافر نمی‌شود مگر کسی که آن‌ها را انکار کند.

قول سوم: تفاوت قائل شدن بین نماز و غیر آن است.

و این اقوال شناخته شده‌اند.

همچنین در مورد معاصی و گناهان، که همان انجام ممنوعات است، میان آنچه با اصل اسلام تضاد دارد و آن را نفی می‌کند و گناهان پایین‌تر از آن و میان آنچه شارع آن را کفر نامیده و آنچه کفر ننامیده، تفاوت قائل شده‌اند. این همان چیزی است که اهل حدیث و متمسکان به سنت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر آن هستند و دلایل این امر در جای خود به تفصیل بیان شده است.

اصل چهارم: کفر بر دو نوع است: کفرِ عمل و کفرِ انکار و لجاجت (جحود و عناد). کفر جحود آن است که فرد از روی انکار و عناد به آنچه می‌داند پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جانب خدا آورده است، کفر بورزد؛ اعم از نام‌ها و صفات پروردگار، افعال او و احکامش که اصلِ آن‌ها توحید و عبادت انحصاریِ او بدون شریک است. این نوع کفر، از هر جهت با ایمان در تضاد است.

اما در مورد کفرِ عمل؛ بخشی از آن با ایمان در تضاد است، مانند سجده بر بت، اهانت به قرآن، کشتن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و دشنام دادن به ایشان.

اما حکم کردن به غیر آنچه خدا نازل کرده و ترک نماز، این کفرِ عمل است نه کفرِ اعتقاد. همچنین فرموده پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که فرمود: «لا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ»[۲۲۱] «پس از من کافر نگردید که گردن یکدیگر را بزنید» و فرموده ایشان: «مَنْ أَتَى حَائِضًا، أَوِ امْرَأَةً فِي دُبُرِهَا، أَوْ كَاهِنًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ؛ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ»[۲۲۲] «کسی که با زن حائض، یا با زنی از پشت نزدیکی کند، یا نزد کاهنی برود و حرف او را تصدیق کند؛ به آنچه بر محمد نازل شده کفر ورزیده است»، این‌ها از نوع کفر عملی هستند

---

[۲۲۱] . این حدیث را بخاری (شماره ۱۷۳۹) از ابن‌عباس (رضی‌الله‌عنهما) و مسلم (شماره ۶۶) از ابن‌عمر (رضی‌الله‌عنهما) روایت کرده‌اند.

[۲۲۲] . این حدیث را ترمذی (شماره ۱۳۵)، ابن‌ماجه (شماره ۶۳۹) و احمد (جلد ۲، صفحه ۴۰۸) از ابوهریره (رضی‌الله‌عنه) روایت کرده‌اند و آلبانی (رحمه‌الله) آن را صحیح دانسته است.

و مانند سجده بر بت، اهانت به قرآن و کشتن پیامبر و دشنام و بی احترامی نسبت به ایشان نیستند، اگرچه بر همه آن‌ها واژه «کفر» اطلاق می‌شود.

خداوند سبحان کسی را که به بخشی از کتاب او عمل کرده و بخش دیگر را رها کرده، مؤمن به آنچه عمل کرده و کافر به آنچه ترک کرده نامیده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنفُسَكُم مِّن دِيَارِكُمْ ﴾ «و هنگامی که از شما پیمان گرفتیم که خون یکدیگر را نریزید و خود را از دیارتان بیرون نکنید» تا آنجا که می‌فرماید: ﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ﴾ [البقرة: ۸۴ - ۸۵] «آیا به بخشی از کتاب ایمان می‌آورید و به بخشی کفر می‌ورزید؟»

پس خداوند خبر داد که آن‌ها به پیمانی که به آن‌ها امر کرده بود اقرار کردند و به آن پایبند شدند و این دلالت بر تصدیق آنان دارد و خبر داد که از فرمان او سرپیچی کردند و گروهی از آن‌ها گروه دیگر را کشتند و آنان را از خانه‌هایشان بیرون راندند و این کفر ورزیدن به عهدی بود که از آن‌ها گرفته شده بود. سپس خبر داد که آن‌ها اسیرانِ آن گروه را فدیه می‌دهند و این ایمانِ آن‌ها به پیمانی بود که در کتاب از آن‌ها گرفته شده بود. پس آن‌ها به آن بخش از پیمان که عمل کردند مؤمن و به آن بخشی که ترک کردند کافر بودند.

بنابراین، «ایمان عملی» در تضاد با «کفر عملی» است و «ایمان اعتقادی» در تضاد با «کفر اعتقادی» است. در حدیث صحیح آمده است: «سِبابُ المُسلِمِ فُسوقٌ، وقِتالُهُ كُفرٌ»[۲۲۳] «دشنام دادن به مسلمان فسق است و جنگیدن با او کفر است». در اینجا پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ میان دشنام و جنگ تفاوت قائل شد و یکی را فسق قرار داد که باعث کفر نمی‌شود و دیگری را کفر نامید. معلوم است که منظور او کفر عملی بوده است نه اعتقادی

[۲۲۳] . بخاری (۴۸) و مسلم (۶۴) آن را از عبدالله بن مسعود (رضی‌الله‌عنه) روایت کرده‌اند.

و این کفر او را به طور کلی از دایره اسلام و دین خارج نمی‌کند، همان‌گونه که زناکار، دزد و شرابخوار را از دین خارج نمی‌کند، هرچند که اسم ایمان (کامل) از او برداشته می‌شود.

این تفصیل، دیدگاه صحابه است که داناترین امت به کتاب خدا و به (مسائل) اسلام و کفر و لوازم آن‌ها هستند، پس این مسائل جز از آنان گرفته نمی‌شود. اما متأخرین مقصود آنان را نفهمیدند و به دو گروه تقسیم شدند؛ گروهی (خوارج و معتزله) مرتکبان کبائر را از دین خارج کردند و حکم به جاودانگیِ آن‌ها در آتش دادند و گروهی (مرجئه) آنان را مؤمنانی با ایمان کامل دانستند. پس آن گروه غلو کردند و این گروه کوتاهی نمودند. خداوند اهل سنت را به بهترین راه و قول میانه هدایت کرد، که جایگاه آن در میان مذاهب مانند جایگاه اسلام در میان ادیان است. پس در اینجا کفری پایین‌تر از کفر (اصغر)، نفاقی پایین‌تر از نفاق، شرکی پایین‌تر از شرک و ظلمی پایین‌تر از ظلم وجود دارد.

از ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ درباره فرموده خداوند متعال: ﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [سورة المائدة: ۴۴] «و هر کس به آنچه خدا نازل کرده حکم نکند، پس آنان همان کافرانند» روایت شده است که فرمود: «این آن کفری نیست که شما به سوی آن می‌روید (کفر اکبر نیست)».

سفیان و عبدالرزاق این را از او روایت کرده‌اند[۲۲۴] و در روایت دیگری آمده است: «کفری است که از دین خارج نمی‌کند»[۲۲۵] و از عطاء روایت شده است: «کفری است پایین‌تر از کفر، ظلمی است پایین‌تر از ظلم و فسقی است پایین‌تر از فسق».[۲۲۶]

این موضوع در قرآن برای کسی که در آن تأمل کند آشکار است؛ چرا که خداوند سبحان کسی را که به غیر حکم خدا حکم کند «کافر» نامیده و انکارکننده (جاحد) آنچه بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده را نیز «کافر» نامیده است، در حالی که این دو کفر با هم برابر نیستند. و کافر را در این آیه «ظالم» نامیده است: ﴿وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُون﴾ [سورة البقرة: ۲۵۴] «و کافران همان ظالمانند»

و کسی که از حدود الهی در نکاح، طلاق، رجوع و خلع تجاوز کند را نیز «ظالم» نامیده و فرموده است: ﴿وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾ [سورة الطلاق: ۱] «و هر کس از حدود خدا تجاوز کند، قطعاً به خود ستم کرده است».

و یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ﴿إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [سورة الأنبياء: ۸۷] «به راستی که من از ستمکاران بودم».

---

[۲۲۴] . حاکم در المستدرک (۳۱۳/۲) گفت: به ما احمد بن سلیمان موصلی خبر داد، گفت: علی بن حرب برای ما روایت کرد، گفت: سفیان بن عیینه از هشام بن حجیر از طاووس روایت کرد که گفت: ابن عباس رضي الله عنهما گفت: این آن کفری نیست که آنان به سویش می‌روند؛ این کفری نیست که از ملت اسلام خارج کند. : ﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [سورة المائدة: ۴۴] یعنی: کفری پایین‌تر از کفر [بزرگ].

[۲۲۵] . و مروزی در تعظیم قدر الصلاة (۵۷۳) گفته است (با تحقیق کمال بن السید سالم، ناشر: مکتبة العلم – مصر): محمد بن یحیی برای ما روایت کرد، گفت: عبدالرزاق از سفیان، از مردی، از طاووس، از ابن عباس روایت کرد که گفت: کفری که از ملت [اسلام] خارج نمی‌کند.

[۲۲۶] . و مروزی در تعظیم قدر الصلاة (۵۷۵) گفت: اسحاق برای ما روایت کرد، گفت: وکیع از سفیان، از ابن جریج، از عطاء روایت کرد که گفت: کفری پایین‌تر از کفر، و ظلمی پایین‌تر از ظلم، و فسقی پایین‌تر از فسق است.
سپس مروزی گفت: آنان گفته‌اند: عطاء راست گفته است؛ زیرا ممکن است کافر «ظالم» نامیده شود، و نیز مسلمانِ گناهکار هم «ظالم» نامیده شود. پس ظلمی هست که از اسلام خارج می‌کند، و ظلمی هم هست که خارج نمی‌کند. خدای متعال فرموده است:﴿الذين آمنوا ولم يلبسوا إيمانهم بظلم، وفرموده است:﴿إن الشرك لظلم عظيم﴾.

و آدم عَلَيْهِ‌ٱلسَّلَامُ فرمود: ﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا﴾ [سورة الأعراف: ۲۳] «پروردگارا، ما به خود ستم کردیم».

موسی فرمود: ﴿رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي﴾ [سورة القصص: ۱۶] «پروردگارا، من به خود ستم کردم».

و قطعاً این ظلم مانند آن ظلم (ظلمِ کفر) نیست.

خداوند کافر را در این آیات «فاسق» نامیده است: ﴿وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾ [سورة البقرة: ۲۶] «و با آن جز فاسقان را گمراه نمی‌کند»

و فرموده او: ﴿وَلَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ ۖ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ﴾ [سورة البقرة: ۹۹] «و به راستی ما آیات روشنی به سوی تو نازل کردیم و جز فاسقان کسی به آن‌ها کفر نمی‌ورزد».

و گنهکار را نیز «فاسق» نامیده در فرموده او: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا﴾ [سورة الحجرات: ۶] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برای شما خبری آورد بررسی و تحقیق کنید».

و درباره کسانی که به زنان پاکدامن تهمت می‌زنند فرموده: ﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [سورة النور: ۴] «و آنان همان فاسقانند».

و فرموده: ﴿فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ﴾ [سورة البقرة: ۱۹۷] «پس در حج هیچ آمیزش، گناه (فسوق) و جدالی نیست».

و مسلماً این فسق مانند آن فسق نیست.

همچنین شرک نیز دو نوع است: شرکی که از دین خارج می‌کند که همان شرک اکبر است و شرکی که از دین خارج نمی‌کند که شرک اصغر است، مانند شرک ریا.

خداوند متعال درباره شرک اکبر می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ ۖ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ﴾ [سورة المائدة: ۷۲] «به راستی هر کس به خدا شرک بورزد، قطعاً خداوند بهشت را بر او حرام کرده و جایگاهش آتش است و ستمکاران هیچ یاوری ندارند».

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ﴾ [سورة الحج: ۳۱] «و هر کس به خدا شرک بورزد، گویی از آسمان سقوط کرده و پرندگان او را می‌ربایند».

خداوند متعال درباره شرک ریا می‌فرماید: ﴿فَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [سورة الكهف: ۱۱۰] «پس هر کس به دیدار پروردگارش امید دارد، باید عمل صالح انجام دهد و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نسازد».

در حدیث آمده است: «أخوَفُ ما أخاف عليكم الشرك الأصغر»[۲۲۷] «بیشترین چیزی که بر شما می‌ترسم شرک اصغر است» و در حدیثی دیگر: «مَن حَلف بغير الله فقد أشرك»؛[۲۲۸] «کسی که به غیر خدا سوگند یاد کند شرک ورزیده است».

---

[۲۲۷] . احمد (۴۲۸/۵) از محمود بن لبید روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمودند: «بیشترین چیزی که از آن بر شما بیمناکم، شرک اصغر است. پرسیدند: ای رسول خدا، شرک اصغر چیست؟ فرمودند: «ریا. خداوند عزّوجل در روز قیامت، زمانی که مردم با اعمالشان جزا داده می‌شوند، به آنان [ریاکاران] می‌گوید: نزد کسانی بروید که در دنیا برای آنان ریا می‌کردید؛ ببینید آیا پاداشی نزدشان می‌یابید؟»
محققانِ «مُسند» گفته‌اند: سندش جید است و راویان آن، راویانِ صحیحین هستند.

[۲۲۸] . ابوداود ۳۲۵۱، ترمذی ۱۵۳۵، احمد ۶۹/۲، ابن حبان ۴۳۵۸، ابوعوانه ۵۹۶۷؛ و آلبانی -رحمه‌الله- آن را صحیح دانسته است. همان‌طور که شیخ محمد علی آدم الاثیوبی (حفظه‌الله) گفته‌اند، این لفظ [شرک] مورد اعتماد است. جهت اطلاع، ترمذی این حدیث را روایت کرده و راوی در آن شک کرده و گفته است: «فقد کفر - او اشرک» (یعنی: کفر ورزیده یا شرک ورزیده است).

و معلوم است که سوگند خوردن به غیر خدا او را از دین خارج نمی‌کند و احکام کفار را بر او واجب نمی‌سازد.[۲۲۹] و از همین قبیل است فرموده پیامبر صَلَّىٰٱللَّهُعَلَيۡهِوَسَلَّمَ : «الشرك في هذه الأمة أخفى من دبيب النمل»؛[۲۳۰] «شرک در این امت از صدای پای مورچه پنهان‌تر است».

پس بنگر که چگونه شرک، کفر، فسق و ظلم به انواعی تقسیم شد: نوعی که از دین خارج می‌کند و نوعی که از دین خارج نمی‌کند.

همچنین نفاق نیز دو نوع است: نفاق اعتقادی و نفاق عملی. نفاق اعتقادی در چندین جای قرآن ذکر شده است که خداوند به واسطه آن، پایین‌ترین درجه آتش (درک اسفل) را برایشان واجب کرده است. و نفاق عملی در این فرموده پیامبر صَلَّىٰٱللَّهُعَلَيۡهِوَسَلَّمَ آمده است: «أَرْبَعٌ مَنْ

---

[۲۲۹] . فایده: از آنجا که قسم به غیر خدا ناشی از تعظیمِ چیزی است که به آن سوگند یاد می‌شود، سوگند به غیر خدا دو حالت دارد: اول: اینکه سوگندخورنده در هنگام قسم خوردن، آن مورد را مانند تعظیم خداوند، بزرگ بشمارد؛ که این «شرک اکبر» است. دوم: اینکه آن را تعظیم کند، اما نه در حد تعظیمِ خداوند؛ که این «شرک اصغر» است و ترک کردن و توبه از آن واجب است، زیرا این عمل، ذریعه برای نوع اول (شرک اکبر) است. این نوع، از انواع «شرک خفی» محسوب می‌شود که در اصل، شرک اصغر است و به این دلیل «خفی» نامیده شده که دقیق است و عامه مردم به آن پی نمی‌برند.

[۲۳۰] . ابویعلی در «مُسند» خود (۶۱) از معقل بن یسار (رضی‌الله‌عنه) روایت کرده است که گفت: همراه ابوبکر نزد پیامبر ﷺ بودم -یا گفت: ابوبکر از پیامبر برایم حدیث کرد- که پیامبر ﷺ فرمودند: «شرک در میان شما، از حرکتِ مورچه پنهان‌تر است.» ابوبکر گفت: مگر شرک جز این است که کسی با خدا، معبود دیگری را بخواند؟ پیامبر ﷺ فرمودند: «شرک از حرکت مورچه در میان شما پنهان‌تر است. سپس فرمودند: «آیا تو را به چیزی راهنمایی نکنم که اگر بگویی، کوچک و بزرگِ آن را از تو می‌برد؟ بگو: اللهم إني أعوذ بك أن أشرك بك وأنا أعلم، وأستغفرك مما لا أعلم (خداوندا! به تو پناه می‌برم از اینکه در حالی که می‌دانم، شرکی به تو بورزم و از تو طلب آمرزش می‌کنم برای آنچه نمی‌دانم).»

این حدیث را شیخ ناصرالدین آلبانی در کتاب «الأدب المفرد» (حدیث ۷۱۶) صحیح دانسته و در «السلسلة الضعيفة» ذیل حدیث (۳۷۵۵) به شواهدی که آن را تقویت می‌کنند، اشاره کرده است.

از ابوموسی اشعری (رضی‌الله‌عنه) روایت شده که برای مردم خطبه خواند و گفت: ای مردم! از این شرک بپرهیزید، چرا که از حرکتِ مورچه (در تاریکی شب بر روی سنگ سیاه) پنهان‌تر است. عبدالله بن حزن و قیس بن مضارب نزد او آمدند و گفتند: به خدا سوگند، یا باید از آنچه گفتی سندی خارج کنی و مدرک بیاوری یا نزد عمر می‌رویم، چه به ما اجازه ورود بدهند و چه ندهند.

ابوموسی گفت: بلکه از آنچه گفتم دلیل می‌آورم؛ رسول‌الله ﷺ روزی برای ما خطبه خواند و فرمود: ای مردم! از این شرک بپرهیزید، زیرا از حرکتِ مورچه پنهان‌تر است. کسی که خدا خواست [از میان اصحاب] به ایشان گفت: ای رسول خدا، چگونه از آن بپرهیزیم در حالی که از حرکت مورچه پنهان‌تر است؟ فرمود: بگویید: «اللهم إنا نعوذ بك من أن نُشرِك بك شيئًا نعلمه، ونستغفرك لما لا نعلم» (خدایا! ما به تو پناه می‌بریم از اینکه چیزی را که می‌دانیم برای تو شریک قرار دهیم و برای آنچه نمی‌دانیم (از شرکِ پنهان) از تو طلب آمرزش می‌کنیم).

این حدیث را احمد در «مسند» (۴۰۳/۴) روایت کرده و آلبانی در «صحيح الترغيب والترهيب» (۳۶) آن را حَسَن دانسته است. و ابن‌ابی‌حاتم در «تفسیرش» (۶۲/۱) از ابن‌عباس (رضی‌الله‌عنهما) درباره سخن خداوند که می‌فرماید: (فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ) (پس برای خدا همتایانی قرار ندهید در حالی که می‌دانید) روایت کرده که گفت: "أنداد" (همتایان) همان شرک است؛ شرکی که از حرکت مورچه بر روی سنگ صاف و سیاه در تاریکی شب پنهان‌تر است و آن شرک این است که بگوید: قسم به خدا و به جانِ تو ای فلانی! و به جانِ خودم! و بگوید: اگر سگِ این خانه نبود، دزد نزد ما می‌آمد؛ یا بگوید: اگر اردک‌های درون خانه نبودند، دزد می‌آمد. و (نیز) سخنِ کسی به دوستش که می‌گوید: آنچه خدا بخواهد و تو بخواهی؛ و سخن مرد که می‌گوید: اگر خدا و فلانی نبودند [چنین می‌شد]؛ در این‌ها (عبارتِ) "فلانی" را قرار نده، زیرا تمامِ این‌ها شرک است.

كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا، وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ النِّفَاقِ حَتَّى يَدَعَهَا: إِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ، وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ.»[۲۳۱]

«چهار خصلت است که در هر کس باشد، منافق خالص است و هر کس خصلتی از آن‌ها را داشته باشد، خصلتی از نفاق در اوست تا آنکه رهایش کند: هرگاه امین شمرده شود خیانت کند، هرگاه سخن بگوید دروغ بگوید، هرگاه عهد ببندد پیمان‌شکنی کند و هرگاه دشمنی و مخاصمه کند به فجور (گناه و ناسزا) روی آورد».

و مانند این فرموده پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «آية المنافق ثلاث: إذا حدَّث كذب، وإذا وعد أخلف، وإذا اؤتمن خان»؛[۲۳۲] «نشانه‌های منافق سه چیز است: هرگاه سخن گوید دروغ گوید، هرگاه وعده دهد تخلف کند و هرگاه امانت به او سپرده شود خیانت کند».

برخی از بزرگان گفته‌اند: این نفاق (عملی) ممکن است با اصل اسلام جمع شود، اما اگر ریشه دواند و کامل شد، ممکن است صاحبش را به کلی از اسلام جدا کند، هرچند نماز بخواند و روزه بگیرد و گمان کند که مسلمان است. زیرا ایمان از این خصلت‌ها نهی می کند، پس اگر این خصلت‌ها در بنده‌ای کامل شد و چیزی در او نبود که او را از این‌ها بازدارد، این فرد جز یک منافق خالص نخواهد بود. (پایان نقل قول).

اصل پنجم: وجود یک شاخه از شاخه‌های ایمان در یک بنده، مستلزم آن نیست که او «مؤمن» (مطلق) نامیده شود و همچنین وجود یک شاخه از شاخه‌های کفر در او مستلزم آن نیست که «کافر» نامیده شود، هرچند آنچه انجام داده کفر باشد. همان‌طور که فراگیری

---

[۲۳۱] . این حدیث توسط بخاری (۳۴) و مسلم (۵۸) از عبدالله بن عمرو (رضی‌الله‌عنهما) روایت شده است و لفظ از بخاری است

[۲۳۲] . بخاری (۳۳) و مسلم (۵۹) از ابوهریره (رضی‌الله‌عنه) روایت کرده اند.

بخشی از دانش‌ها، یا بخشی از علم طب، یا بخشی از فقه، مستلزم آن نیست که به او عالِم، طبیب یا فقیه گفته شود.

اما خودِ آن خصلت (شاخه) به تنهایی «کفر» نامیده می‌شود، همان‌طور که در حدیث آمده است: «اثنتان في الناس هما بهم كفر: الطعن في النسب، والنياحة على الميت»[۲۳۳] «دو خصلت در مردم است که آن‌ها کفرند: طعنه زدن در نسب و نوحه‌سرایی بر مرده» و حدیث: «من حلف بغير الله فقد كفر»[۲۳٤] «کسی که به غیر خدا سوگند یاد کند کفر ورزیده است». اما شخص به صورت مطلق مستحق نام «کافر» نمی‌گردد.

پس هر کس این را بشناسد، فقه سلف، عمق دانش آنان و کم‌تکلف بودنشان را می‌شناسد. ابن مسعود می‌گوید: «هر کس از شما می‌خواهد الگو بگیرد، به یاران محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اقتدا کند، چرا که آنان دارای نیکوترین قلب‌ها در این امت، عمیق‌ترین دانش‌ها، کمترین تکلف، استوارترین راهنمایی‌ها و بهترین احوال بودند. قومی که خداوند آن‌ها را برای مصاحبت پیامبرش برگزید. پس قدر و فضیلت آنان را بشناسید و از آثارشان پیروی کنید، که آنان بر هدایت مستقیم بودند.»[۲۳۵]

شیطان با دو حیله بزرگ به فرزند آدم نیرنگ زده است و برایش فرقی نمی‌کند که در کدام یک پیروز شود: اول: غلو، تجاوز از حد و افراط؛ و دوم: اعراض، ترک و تفریط.

---

۲۳۳ . حدیث را مسلم (۶۷) و احمد (۴۹۶/۲) از ابوهریره (رضی‌الله‌عنه) روایت کرده‌اند.

۲۳٤ . تخریجِ آن قبلاً گذشت، و بیان شد که عبارتِ: «مَن حَلَفَ بغيرِ اللهِ فقد أشرك» (هر کس به غیر خدا قسم بخورد، شرک ورزیده است) لفظِ معتمد و صحیح است.

۲۳۵ . «جامع بيان العلم وفضله» (۱۸۱۰)، ناشر: دار ابن‌الجوزی – دمام.

ابن قیم رَحِمَهُ ٱللَّهُ پس از ذکر برخی از نیرنگ‌های شیطان می‌گوید: «برخی از سلف گفته‌اند: خداوند سبحان به هیچ امری فرمان نداد مگر آنکه شیطان در آن دو وسوسه دارد؛ یا به سوی تفریط و کوتاهی و یا به سوی تجاوز و غلو و برایش فرقی نمی‌کند در کدام پیروز شود.»

بیشتر مردم، جز اندک شماری، در این دو وادی افتاده و قطع شده‌اند؛ وادی کوتاهی و تقصیر و وادی تجاوز و تعدی. و بسیار اندکند کسانی که بر همان صراطی ثابت مانده‌اند که رسول خدا صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و یارانش بر آن بودند.

ایشان (ابن قیم) موارد بسیاری از این نوع را برشمرد تا آنجا که گفت: «و (شیطان) گروهی را به کوتاهی واداشت تا جایی که گفتند: ایمانِ فاسق‌ترین و ظالم‌ترین افراد، مانند ایمان جبرئیل و میکائیل است، چه رسد به ابوبکر و عمر. (اشاره به مرجئه)

و گروهی دیگر را به تجاوز از حد واداشت تا جایی که آنان را با ارتکاب یک گناه کبیره از اسلام خارج کردند. (اشاره به خوارج)»[۲۳۶]

نسخه‌بردار رساله می‌گوید: این آخرین چیزی است که از این رساله پُر منفعت که با براهین و دلایل قاطع حکم می‌کند، یافت شد. وصلی الله علی محمد وآله وصحبه وسلَّم.

---

[۲۳۶] . إغاثة اللهفان (جلد ۱، صفحات ۲۲۴-۲۲۵)، ناشر: دار ابن‌الجوزی – دمام. کلام ایشان (رحمت‌الله‌علیه) به پایان رسید. این متن در کتاب‌های الدرر السنیة من الأجوبة النجدیة (جلد ۱، صفحات ۴۷۰ تا ۴۸۵) و مجموعة الرسائل والمسائل النجدیة (جلد ۲، صفحات ۷ تا ۱۹) نیز ثبت شده است. میان این دو نسخه تفاوت‌های اندکی وجود دارد و من از میان آن‌ها، متنی را که برای بحث ما مناسب‌تر بود انتخاب کردم. اما احادیث و آثار [روایات] را از منابع اصلی‌شان ثبت [و تصحیح] کردم.

معنای «لا إله إلا الله» و ذکر شروط و نواقض آن

تألیف: شیخ سلیمان بن سحمان (۱۳۴۹ هـ)

رحمه الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحيم

شیخ سلیمان بن سحمان رَحِمَهُ ٱللَّهُ [۲۳۷]در بیان معنای کلمه اخلاص «لا إله إلا الله» چنین فرموده‌اند:

بدان ـ که رحمت الله بر تو باد ـ کلمه اخلاص «لا إله إلا الله»، کلمه‌ای است که زمین و آسمان‌ها به واسطه آن برپا شده‌اند و خداوند تمام آفریدگان را بر فطرت آن آفریده است. دین بر آن بنیان نهاده شده، قبله بر اساس آن برافراشته گشته و شمشیرهای جهاد برای آن از نیام برکشیده شده است. این کلمه، دستوری است که خداوند به همه بندگان داده است؛ پس آن فطرت الهی است که مردم را بر آن سرشته و کلید بندگی اوست که امت‌ها را توسط پیامبرانش به سوی آن فراخوانده است. این کلمه، سخنِ اسلام، کلید بهشت و اساس واجبات و سنت‌هاست.

چون این را دانستی، پس بدان که «لا إله إلا الله» به گوینده‌اش سودی نمی‌رساند مگر پس از شناخت معنای آن و عمل به مقتضایش؛ این‌که این کلمه تنها زمانی سودمند است که با صدق، اخلاص و یقین همراه باشد؛ چرا که بسیاری از کسانی که آن را بر زبان می‌آورند، در پست‌ترین درکات آتش هستند. پس در شهادت «أن لا إله إلا الله»، ناگزیر باید اعتقاد قلبی، نطق زبانی و عمل با اعضا و جوارح وجود داشته باشد. اگر گونه‌ای از این انواع مختل

---

[۲۳۷] . شیخ سلیمان بن سحمان بن مصلح، از خاندان «آل عامر» و از قبیله «خثعم» است. وی در روستای «السُّقا» از توابع شهر «ابها» متولد شد. ایشان نزد شیخ عبدالرحمن بن حسن بن محمد بن عبدالوهاب و همچنین نزد فرزند او شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن بن حسن شاگردی کرد و به مدت ده سال ملازم و همراه آنان بود. همچنین به مدت هفده سال نزد شیخ حمد بن عتیق و نیز نزد شیخ حمد بن فارس به تحصیل دانش پرداخت.
ایشان آثار بسیاری تألیف نمود که تعداد آن‌ها به نزدیکی چهل کتاب می‌رسد. وی اشعار فراوانی داشت و ادیبی برجسته و شاعری بسیار ماهر بود که زبان خود را در راه دفاع از عقیده «اهل سنت» به کار گرفت. او دیوان‌های شعری در دفاع از اسلام دارد و در سروده‌هایش به رد گمراهی‌های نزدیک به پنجاه نفر از اهل ضلالت پرداخت؛ از این رو در زمان خویش به حق او را به عنوان:
«حَسَّانُ السُّنَّةِ»«حسانِ سنت (شاعر سنت)» ملقب کردند. ایشان (رحمه الله) در سال ۱۳۴۹ هجری در حالی که هشتاد سال سن داشت، دار فانی را وداع گفت. ذکر شده است که چون روح از بدنش خارج گشت، اطرافیان از جسد او بوی مشک نابی استشمام کردند که هرگز مانند آن را سراغ نداشتند.
برای مطالعه بیشتر درباره زندگی‌نامه ایشان، رجوع کنید به: کتاب «تذکرة أولی النهی والعرفان بأیام الله الواحد الدیان»، حوادث سال ۱۳۴۹ هجری، تألیف شیخ ابراهیم بن عبید آل عبدالمحسن (رحمه الله).
و کتاب «ابن سحمان، تاریخ حیاته، وعلمه، وتحقیق شعره»، نوشته محمد بن حمد العقیل، ناشر: کتابخانه الرشد - ریاض.

شود، فرد مسلمان نخواهد بود. پس اگر کسی مسلمان بود و به ارکان عمل می کرد، اما سپس گفتار، کردار یا اعتقادی از او سر زد که با آن در تناقض بود، دیگر گفتن «لا إله إلا الله» به او سودی نمی‌بخشد. دلایل این مطلب در کتاب، سنت و کلام پیشوایان اسلام، بیش از آن است که به شمارش آید.

بخاری در صحیح خود با اسنادش از قتاده روایت کرده که گفت: انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ برای ما حدیث بیان کرد که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حالی که معاذ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ پشت سر ایشان بر مرکب سوار بود، فرمودند: «يَا مُعَاذُ. قَالَ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ. قَالَ: يَا مُعَاذُ. قَالَ: لَبَّيْكَ يَا رسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ (ثَلَاثًا). قَالَ: مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَىٰ عَلَيْهِ النَّارَ»؛«ای معاذ! گفت: لبیک ای رسول خدا و سعادت یارت باد. فرمودند: ای معاذ! گفت: لبیک ای رسول خدا و سعادت یارت باد (سه بار این را تکرار کردند). سپس فرمودند: هیچ کس نیست که از روی صدقِ دل گواهی دهد که معبودی جز الله نیست و محمد فرستاده خداست، مگر آنکه خداوند متعال آتش را بر او حرام می کند.»معاذ گفت: ای رسول خدا، آیا مردم را با خبر نکنم تا شادمان شوند؟ فرمودند: در آن صورت تنها به همین تکیه می کنند (و در انجام اعمل سستی می کنند) پس معاذ در هنگام مرگش، برای خارج شدن از گناه کتمان علم، این حدیث را بازگو کرد.[۲۳۸]

[شیخ‌الاسلام و دیگران درباره این حدیث و امثال آن گفته‌اند: این در حق کسی است که آن را بگوید و بر آن بمیرد، همان‌گونه که در روایات دیگر مقید به قیدِ «خالصاً من قلبه»؛ «با اخلاص قلبی» و بدون شک و با صدق و یقین آمده است. حقیقت توحید، جذب شدن کامل روح به سوی خداوند متعال است. پس هر کس با اخلاص قلبی شهادت دهد، وارد

---

[۲۳۸] . بخاری: ۱۲۸.

بهشت می‌شود؛ زیرا اخلاص همان گرایش قلب به سوی خداست، به گونه‌ای که از گناهان توبه نصوح کند؛ پس اگر بر آن حال بمیرد، به آن پاداش می‌رسد.

احادیث متواتری وجود دارد مبنی بر اینکه هر کس «لا إله إلا الله» بگوید و در قلبش به اندازه وزن یک جو یا یک دانه خردل یا یک ذره خیر باشد، از آتش خارج می‌شود.[۲۳۹] همچنین متواتر است که بسیاری از گویندگان این کلمه وارد آتش شده و سپس خارج می‌شوند. نیز ثابت گشته که خداوند بر آتش حرام کرده که اثر سجده را در فرزند آدم بسوزاند؛ پس اینان نماز می گزاردند و برای خدا سجده می کردند. احادیثی که می گوید خدا آتش را بر گوینده این کلمه حرام کرده،[۲۴۰] با قیود سنگینی مقید شده‌اند؛[۲۴۱] در حالی که اکثر گویندگان آن، معنای اخلاص را نمی‌دانند و تنها از روی تقلید و عادت آن را می گویند و ایمان با شادابیِ قلب و یقین قلبی آمیخته نشده است. غالب کسانی که هنگام مرگ و در قبرها دچار فتنه می‌شوند، امثال این افراد هستند؛ چنان‌که در حدیث آمده: «سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ شَيْئًا فَقُلْتُهُ»[۲۴۲]؛ «شنیدم مردم چیزی می گویند، پس من هم آن را گفتم.» بیشتر اعمال اینان تقلید از امثال خودشان است و اینان همان گروهی هستند که خداوند سخن آنان را نقل می کند و می فرماید: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ﴾ [زخرف: ۲۳] «ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما هم به آثار آنان اقتدا می کنیم.»

بنابراین منافاتی بین احادیث نیست؛ زیرا اگر کسی آن را با اخلاص و یقین کامل بگوید، در آن حال به هیچ وجه بر گناه پافشاری نمی کند؛ چرا که کمال اخلاص و یقینش ایجاب می کند که خداوند نزد او محبوب‌تر از هر چیزی باشد. در این صورت، در قلبش نه اراده‌ای

---

[۲۳۹] . به صحیح بخاری (۷۵۱۰)، ابن‌حبان (۴۰۰/۱۴) و ابویعلی (۲۸۸۹، ۲۹۲۷، ۲۹۵۵) از انس بن مالک (رضی الله عنه) رجوع کنید.
[۲۴۰] . به صحیح بخاری (۶۵۷۳)، ابن‌حبان (۴۵۰/۱۶)، احمد (۲۷۵/۲) و ابویعلی (۲۴۱/۱۱) از ابوهریره (رضی الله عنه) رجوع کنید.
[۲۴۱] . این‌ها همان شروطِ معروفِ «لا إله إلا الله» هستند که عبارتند از: علم ، قبول، اخلاص، محبت، انقیاد، یقین، صدق و کفر ورزیدن به هر آنچه با آن (توحید) منافات دارد؛ و ان‌شاءالله در ادامه درباره‌ی آن‌ها بحث خواهیم کرد.
[۲۴۲] . آن را بخاری (۸۶) و مسلم (۹۰۵) از اسماء رضی الله عنها روایت کرده‌اند.

برای آنچه خدا حرام کرده باقی می‌ماند و نه کراهتی نسبت به آنچه خدا بدان امر نموده، این شخص همان کسی است که بر آتش حرام می‌شود. حتی اگر پیش از آن گناهانی داشته باشد، این ایمان، اخلاص، توبه، محبت و یقین، هیچ گناهی را باقی نمی‌گذارند مگر آنکه آن را محو می‌کنند، همان‌گونه که روشنایی، روز شب را محو می‌کند.

اگر کسی این کلمه را به وجه کمال بگوید که مانع از شرک اکبر و اصغر باشد، چنین فردی اصلاً بر گناه اصرار نمی‌ورزد، پس آمرزیده شده و بر آتش حرام می‌شود. اما اگر آن را به گونه‌ای بگوید که از شرک اکبر رها شود ولی از شرک اصغر نه و بعد از آن کاری که ناقض توحید باشد انجام ندهد، این نیکی (توحید) با هیچ بدی‌ای برابری نمی‌کند و ترازوی حسنات او سنگین می‌شود ــ همان‌طور که در حدیث «بطاقه»[۲۴۳] آمده است ــ و بر آتش حرام می‌گردد، اما درجه‌اش در بهشت به اندازه گناهانش کاهش می‌یابد.

این بر خلاف کسی است که بدی‌هایش بر نیکی‌هایش غالب شده و در حال اصرار بر گناه مرده است؛ چنین کسی مستوجب آتش است هرچند «لا إله إلا الله» گفته و از شرک اکبر رها شده باشد، اما چون بر آن حال نمانده و کارهایی کرده که بر حسنه و توحیدش سنگینی کرده است، وارد آتش می‌شود. گناهان، آن توحید و اخلاص را سست و ضعیف کرده و آتش گناهان چنان شعله‌ور شده که آن را سوزانده است بر خلاف مخلصِ دارای یقین، که حسناتش همواره بر سیئاتش غالب و بر گناه اصرار نمی‌ورزد.

---

[۲۴۳] . ترمذی (۲۶۳۹) ـ و لفظ از اوست ـ و ابن ماجه (۴۳۰۰)، و احمد (۲۱۳/۲)، و ابن حبان (۲۲۵) از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی‌الله‌عنهما روایت کرده‌اند که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «همانا خداوند روز قیامت، مردی از امّت مرا در برابر همهٔ خلایق جدا و ممتاز می‌گرداند. سپس نود و نه نامه (اعمال نامه) را که هر کدام به اندازهٔ دید چشم گسترده است، برای او باز می‌کند. آنگاه می‌فرماید: آیا چیزی از اینها را انکار می‌کنی؟ آیا فرشتگان من بر تو ستم کردند؟ او می‌گوید: نه، پروردگارا. خداوند می‌فرماید: آیا عذری داری؟ می‌گوید: نه، پروردگارا. خداوند می‌فرماید: «چرا، تو نزد ما یک حسنه داری و امروز بر تو هیچ ظلمی نخواهد شد.» پس برگه‌ای بیرون آورده می‌شود که در آن نوشته است: «أشهد أن لا إله إلا الله، وأشهد أن محمدًا عبده ورسوله». سپس خداوند می‌فرماید:
«ترازو را حاضر کنید.» مرد می‌گوید: پروردگارا! این برگه در برابر این همه نامهٔ اعمال چه ارزشی دارد؟ خداوند می‌فرماید: «بر تو ظلم نخواهد شد.» پس نامه‌های عمل در یک کفهٔ ترازو گذاشته می‌شود و برگه در کفهٔ دیگر. نامه‌ها سبک می‌گردند و برگه سنگین‌تر می‌شود؛ زیرا هیچ چیز در برابر نام خدا سنگینی نمی‌یابد.» البانی این حدیث را در «صحیح الترمذی» صحیح دانسته است.

آنچه برای انسانِ مخلص بیم آن می‌رود، این است که گناهی بزرگ انجام دهد که ایمانش را ضعیف کند و دیگر آن را با اخلاص و یقینی که مانع از گناهان است نگوید. بر چنین کسی از شرک اکبر و اصغر بیم می‌رود؛ اگر از شرک اکبر به سلامت رهایی یابد، شرک اصغر با او می‌ماند و گناهان دیگر به آن ضمیمه شده و جانب سیئات سنگین می‌شود. گناهان، ایمان و یقین را ضعیف می‌کنند، در نتیجه گفتن «لا إله إلا الله» ضعیف گشته و اخلاص قلبی ممتنع می‌شود. در این حال، گوینده آن مانند کسی است که هذیان می‌گوید یا در خواب است، یا مانند کسی که با صوت دلنشین قران تلاوت می کند بدون آنکه طعم و حلاوت آن را بچشد. اینان کلمه را با کمال صدق و یقین نگفته‌اند. بلکه بعد از گفتن کلمه گناهانی انجام می دهند که کلمه را نقض می کند، بلکه آن کلمه را بدون یقین و باور بر زبان تکرار می کنند و بر همین حالت وفات می کنند در حالی که گناهانی دارند که این کلمه را نقض می‌کند، زمانی که گناهان زیاد شود، گفتن این کلمه بر زبان سنگین می‌گردد، قلب سخت می‌شود، عمل صالح مورد کراهت قرار می‌گیرد، شنیدن قرآن سنگین می‌شود و فرد با یادِ غیرِ خدا شادمان می‌گردد و به باطل آرام می‌گیرد و آمیزش با اهل باطل آرامش می یابد و از آمیزش با اهل حق کراهت پیدا می کند.

چنین فردی وقتی این کلمه را می‌گوید، چیزی را بر زبان می‌راند که در قلبش نیست. حسن بصری فرمود: « ليس الإيمان بالتحلي ولا بالتمني، ولكـن ما وقر في القلوب وصدقته الأعمال، فمن قال خيراً وعمل خيراً قُبِل منه، ومن قال خيراً وعمل شرًّا لم يقبل منه »«ایمان به آراستن ظاهر و آرزو کردن نیست، بلکه چیزی است که در دل‌ها جای گرفته و اعمال آن را تصدیق

کرده است. پس هر کس نیکی بگوید و نیکی انجام دهد، از او پذیرفته می‌شود و هر کس نیکی بگوید و بدی انجام دهد، از او پذیرفته نمی‌شود.»[۲۴۴]

بکر بن عبدالله المزنی گفت: «ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ با زیادیِ روزه و نماز بر دیگران پیشی نگرفت، بلکه به واسطه چیزی بود که در قلبش جای داشت.»[۲۴۵]

پس هر کس بگوید «لا إله إلا الله» و به اقتضای آن عمل نکند، بلکه با وجود آن مرتکب گناهانی شود، در حالی که در گفتن آن صادق و به آن یقین داشته باشد، اما گناهانی داشته باشد که صداقت و یقین او را ضعیف کرده است و به آن شرک اصغر عملی نیز افزوده شود؛ این بدی‌ها بر آن نیکی (گفتن لا اله الا الله) غلبه می‌کند و در حالی می‌میرد که بر گناهان اصرار دارد. برخلاف کسی که آن را با یقین و صداقت می‌گوید، که او یا اصلاً بر گناهی اصرار ندارد، یا توحید او که دربردارنده صداقت و یقین اوست، بر گناهانش غلبه می‌یابد.

کسانی که آن را می‌گویند اما وارد جهنم می‌شوند، کسانی هستند که آن را با صداقت و یقین کاملی که منافی گناهان باشد یا بر آن‌ها غلبه کند، نگفته‌اند. یا آن را گفته‌اند و پس از آن گناهانی مرتکب شده‌اند که بر نیکی‌هایشان غلبه کرده است، سپس به همین دلیل

---

[۲۴۴] . امام ابوبکر بیهقی رحمه‌الله در کتاب «شعب الإیمان» (۸۰/۱) با سند خود از حسن بصری نقل کرده است که گفت: ایمان به آراستن ظاهری و نه به آرزو کردن نیست، بلکه ایمان چیزی است که در دل استقرار یابد و اعمال آن را تصدیق کنند. هر کس سخن نیک بگوید اما عملش صالح نباشد، خداوند گفتار او را به خودش بازمی‌گرداند؛ و هر کس سخن نیک بگوید و عمل صالح انجام دهد، عملْ او را بالا می‌برد و این بدان سبب است که خدای متعال فرموده است: (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ)،«سخن پاک به سوی او بالا می‌رود، و عمل صالح آن را بالا می‌برد.»
سپس بیهقی رحمه‌الله گفت: ما همچنین همین دیدگاه خود دربارهٔ ایمان را از محمد بن حنفیه، عطاء بن ابی‌رباح، حسن، ابن سیرین، عبید بن عمیر، وهب بن منبه، حبیب بن ابی ثابت و دیگر امامان مسلمان روایت کرده‌ایم؛ و نیز از: اوزاعی، مالک، سفیان بن عیینه، فضیل بن عیاض، شافعی، احمد بن حنبل، اسحاق بن ابراهیم حنظلی، محمد بن اسماعیل بخاری و دیگران ـ رحمهم‌الله. احمد نیز این اثر را در «الزهد» (۲۶۳/۱) تا عبارت «بالتمني» روایت کرده است.

[۲۴۵] . عراقی در کتاب «تخریج أحادیث الإحیاء» (۲۳/۱)، شماره (۷۳) گفته است: این روایت را ترمذی حکیم در «نوادر الأصول» از سخن ابوبکر بن عبدالله مزنی نقل کرده است و من آن را به صورت مرفوع نیافتم.
و برای فایده، بیهقی در «شعب الإیمان» (۱۰۸۹۱) از فضیل بن عیاض روایت کرده است که گفت: در نزد ما، کسانی که به مقامی رسیدند، با زیادی روزه و نماز به آن نرسیدند؛ بلکه با بزرگواریِ نفس‌ها، پاکیِ دل، و خیرخواهی برای امت بدان دست یافتند. و عبدالله بن احمد بن حنبل ـ رحمهما الله ـ در کتاب «السنة» به شماره (۸۰۵) از عمر بن خطاب رضی‌الله‌عنه روایت کرده است که گفت: اگر ایمان ابوبکر با ایمان اهل زمین سنجیده می‌شد، بی‌گمان بر ایمان آنان برتری می‌یافت. محقق آن، شیخ احمد بن علی الرداعی ـ حفظه الله ـ این روایت را حسن دانسته است.
همچنین بیهقی آن را در «شعب الإیمان» (۳۶)، و خلال در «السنة» (۱۱۳۴) روایت کرده‌اند و سخاوی در «المقاصد الحسنة» (۹۰۸) آن را صحیح دانسته است.

صداقت و یقین آن‌ها ضعیف شده است و پس از آن دیگر آن را با صداقت و یقین کامل نگفته‌اند، زیرا گناهان آن صداقت و یقین را در دل‌هایشان ضعیف کرده است. پس گفتن این کلمه از سوی چنین افرادی قدرت پاک کردن گناهان را ندارد و در نتیجه بدی‌هایشان بر نیکی‌هایشان سنگینی می‌کند. خلاصه سخن پایان یافت.[۲۴۶]

وزیر ابوالمظفر در «الإفصاح» گفته است:

فرموده او: (شهادت به «لا إله إلا الله») ایجاب می‌کند که گواهی‌دهنده بداند که معبودی جز خدا نیست، همان‌طور که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [محمد:۱۹] «پس بدان که هیچ معبودی جز خدا نیست.»

وی می‌گوید: نام «الله» بعد از «إلا»مرفوع است از این جهت که الوهیت مختص و واجب برای اوست، پس غیر از او - سبحانه - کسی مستحق آن نیست.

وی می‌گوید: فایده کلی در این امر آن است که بدانی این کلمه دربردارنده کفر به طاغوت و ایمان به خداست؛ زیرا وقتی تو الوهیت را از غیر نفی کردی و وجوب آن را برای خداوند متعال ثابت نمودی، از کسانی هستی که به طاغوت کفر ورزیده و به خدا ایمان آورده‌اند.

در کتاب «البدائع» در رد سخن کسی که گفته است: «مستثنی از جنس منفی خارج شده است»[۲۴۷]، گفت: بلکه آن خارج‌کننده منفی و حکم آن است، پس داخل در منفی

---

[۲۴۶] . نقل سخنان شیخ‌الاسلام [محمد بن عبدالوهاب] از کتاب فتح المجید، تألیف شیخ عبدالرحمن بن حسن، بابِ «فضل التوحید وما یکفر من الذنوب» به اتمام رسید.

[۲۴۷] . بحث درباره‌ی کلمه‌ی توحید «لا إله إلا الله»: [در این عبارت] مراد از «مُستثنی» (آنچه استثنا شده)، کلمه‌ی «الله» است و مراد از «مَنفی» (آنچه نفی شده)، کلمه‌ی «إله» است. صاحبِ این دیدگاه (که مورد نقد واقع شده) معتقد است که خداوند [در این عبارت] از زمره‌ی

نمی‌شود، زیرا اگر چنین بود، شخص با گفتن «لا إله إلا الله» وارد اسلام نمی‌شد، چون الوهیت را برای خداوند متعال ثابت نکرده بود. این بزرگ‌ترین کلمه‌ای است که متضمن نفی الوهیت از غیر خدا و اثبات آن برای او به عنوان یک ویژگی اختصاصی است. پس دلالت آن بر اثبات الوهیت، از دلالت این سخن ما که بگوییم (خدا معبود است) بسیار بزرگ‌تر است و هیچ‌کس در این باره شکی ندارد.

سخن او با همین مضمون پایان یافت.[۲۴۸]

ابوعبدالله قرطبی در تفسیر «لا إله إلا الله» می‌گوید: یعنی: هیچ معبود به حقی جز او نیست.

زمخشری می‌گوید: إله از اسم‌های جنس است، مانند مرد و اسب، اسمی است که بر هر معبودی چه به حق و چه به باطل اطلاق می‌شود، سپس بر معبود به حق غلبه یافته است.[۲۴۹]

شیخ الاسلام می‌گوید: پس الإله همان «مألوه» است و «مألوه» کسی است که مستحق پرستش است و استحقاق او برای پرستش به خاطر صفاتی است که متصف به آن‌هاست؛ صفاتی که مستلزم آن است که او در نهایت درجه محبوبیت و در نهایت درجه خضوع و فروتنی قرار گیرد.[۲۵۰]

معبودها استثنا نشده است؛ اما ابن‌قیم بر او رد کرده و توضیح داده است که خداوند قطعاً از آن‌ها استثنا شده است [و از جنس آن‌ها نیست]؛ زیرا او «إلهِ برحق» است و غیر از او، تمامِ معبودها، «معبودهای باطل» هستند.

[۲۴۸] . این مطلب از منابع زیر ضبط شد: بدائع الفوائد (۹۲۵/۳-۹۲۶)، ناشر: دار عالم الفوائد - مکه.

[۲۴۹] . الکشاف (۳۶/۱)، ناشر: دار الفکر - بیروت.

[۲۵۰] . مجموع الفتاوی (۲۴۹/۱۰)؛ من متن را از آن نقل کردم. «و نیز گفته است: «إله» همان «مألوه» است؛ یعنی کسی که شایسته است موردِ تألّه قرار گیرد، یعنی پرستیده شود. و جز خداوندِ یگانه، هیچ‌کس شایستگی ندارد که موردِ تألّه و پرستش قرار گیرد، و هر معبودی غیر از او، از عرش او تا قرارگاهِ زمین، باطل است.

وی[۲۵۱] می‌گوید: «پس الإله همان محبوب و معبودی است که دل‌ها با محبت خود به او روی می‌آورند و برای او خضوع کرده و در برابرش ذلیل می‌شوند، از او می‌ترسند و به او امید دارند، در سختی‌ها به او پناه می‌برند، در کارهای مهم او را می‌خوانند، در مصالح خود بر او توکل می‌کنند، به او پناهنده می‌شوند، با یاد او آرامش می‌یابند و به محبت او انس می‌گیرند و این همه جز برای خدای یگانه سزاوار نیست.

به همین دلیل «لا إله إلا الله» راست‌ترین سخن است و اهل آن، اهل خدا و حزب او هستند و منکران آن دشمنان او و مورد خشم و غضب اویند.

پس این مسئله مرکز آسیاب دین است که مدار دین بر آن می‌چرخد و اگر این درست باشد، هر مسئله و حال و ذوقی با آن درست می‌شود و اگر بنده آن را تصحیح نکند، فساد و تباهی در دانش‌ها، اعمال، احوال و اقوالش همراه او خواهد بود».[۲۵۲]

ابن قیم می‌گوید: إله کسی است که دل‌ها از روی محبت، بازگشت، بزرگداشت، اکرام، تعظیم، تذلل، خضوع، ترس، امید و توکل به او روی می‌آورند.[۲۵۳]

ابن رجب می‌گوید: إله کسی است که ، از روی هیبت و جلال او و از روی محبت، ترس، امید، توکل بر او، درخواست از او و دعا به درگاه او اطاعت می‌شود و نافرمانی نمی‌شود و هیچ یک از این‌ها جز برای خداوند عزوجل سزاوار نیست. پس هر کس مخلوقی را در یکی از این امور که از ویژگی‌های الوهیت است شریک قرار دهد، این کار خدشه‌ای در اخلاص

---

[۲۵۱] . گوینده، ابن‌قیم -رحمه‌الله- در کتاب طریق الهجرتین است؛ نگاه کنید به ص ۶۹۵، تحقیق محمد أجمل الإصلاحی، ناشر: دار عالم الفوائد – مکه.

[۲۵۲] . پایان.

[۲۵۳] . إغاثة اللهفان، ص ۷۲، تحقیق علی بن حسن بن عبد الحمید، ناشر: دار ابن الجوزي – دمام.

او در گفتن «لا إله إلا الله» و نقصی در توحید اوست و در آن به همان اندازه، بندگی مخلوق وجود دارد.[۲۵٤]

بقاعی می‌گوید: «لا إله إلا الله»، یعنی با شدت و عظمت نفی شد که معبود به حقی غیر از پادشاه اعظم وجود داشته باشد، زیرا این دانش بزرگ‌ترین یادآوری نجات‌بخش از هول و هراس‌های قیامت است و تنها زمانی علم محسوب می‌شود که نافع باشد و تنها زمانی نافع است که همراه با تسلیم و عمل به مقتضای آن باشد، وگرنه جهل محض است.

طیبی می‌گوید: إله بر وزن فِعال به معنای مفعول است، مانند کِتاب به معنای مکتوب، از ریشه أَلِه إلهاً، یعنی عبادت کرد.

شارح[۲۵۵] می‌گوید: این در کلام علما بسیار زیاد است و اجماعی میان آن‌هاست.

پس «لا إله إلا الله» بر نفی عبادت از هر آنچه غیر از خداوند متعال است - هر که می‌خواهد باشد - و اثبات الوهیت تنها برای خدا نه غیر او دلالت دارد. و این همان توحیدی است که پیامبران به آن دعوت کرده‌اند و قرآن از ابتدا تا انتهایش بر آن دلالت دارد، همان‌طور که خداوند متعال درباره جنیان می‌فرماید: ﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا * يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَن نُّشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾ [الجن:۱-۲]

«بگو به من وحی شده است که گروهی از جنیان گوش دادند و گفتند: ما قرآن شگفت‌انگیزی شنیدیم * که به سوی راه راست هدایت می‌کند، پس به آن ایمان آوردیم و هرگز کسی را شریک پروردگارمان قرار نخواهیم داد.»

---

[۲۵٤] . کلمة الإخلاص، ص ۲۵، ناشر: دار الشریف – ریاض. از جمله سخنان او -رحمه‌الله- در تبیینِ حقیقتِ کلمه‌ی توحید: «تحقیقِ این معنا و روشن‌ساختنِ آن این است که گفتنِ بنده: «لا إله إلا الله» اقتضا می‌کند که برای او هیچ معبودی جز الله نباشد.» (ص ۲۵). توجه: مؤلف -رحمه‌الله- (پیروِ کسی که از او نقل‌قول کرده، یعنی شیخ عبدالرحمن بن حسن، مؤلف کتاب فتح المجید) سخنِ ابن‌قیم و سخنِ ابن‌رجب را در یک پاراگراف ادغام کرده و چنین وانمود کرده که همگی از کلامِ ابن‌قیم است. [در حالی که] من متن را [تفکیک و] تصحیح کرده و هر بخش را به صاحبِ اصلی‌اش (ابن‌قیم یا ابن‌رجب) نسبت دادم؛ والله اعلم.

[۲۵۵] . منظور از «مؤلف» در اینجا، شیخ سلیمان بن عبدالله (شارح کتاب التوحید) است.

پس «لا إله إلا الله» تنها برای کسی سودمند است که مدلول آن را در نفی و اثبات بشناسد، به آن اعتقاد داشته باشد، آن را بپذیرد و به آن عمل کند. اما کسی که آن را بدون آگاهی، اعتقاد و عمل بگوید، پیش‌تر سخن علما گذشت که این جهل محض است و بدون شک حجتی علیه او خواهد بود.

پس سخن او در حدیث: «وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ»«او یگانه است و شریکی برای او نیست» تأکید و بیانی برای مضمون معنای آن است، خداوند این موضوع را در قصه‌های پیامبران و مرسلین در کتاب روشنش آشکارا بیان کرده است.

پس چقدر این قبرپرستان از حال خود بی‌خبرند و چقدر بزرگ است آنچه در آن افتاده‌اند (از شرکی که منافی کلمه اخلاص «لا إله إلا الله» است). زیرا مشرکان عرب و امثال آن‌ها «لا إله إلا الله» را هم در لفظ و هم در معنا انکار می‌کردند، اما این مشرکان آن را در لفظ اقرار می‌کنند ولی در معنا منکرند. پس می‌بینی یکی از آن‌ها آن را می‌گوید در حالی که با انواع عبادت‌ها مانند محبت، تعظیم، ترس، امید، توکل، دعا و دیگر انواع عبادت، غیر خدا را می‌پرستد.

بلکه شرک آن‌ها به مراتب از شرک عرب‌ها بیشتر است، زیرا بیشتر آن‌ها وقتی در سختی می‌افتند، دعای خود را خالصانه برای غیر خدا می‌خوانند و معتقدند که او سریع‌تر گشایش می‌آورد، برخلاف حال مشرکان اولیه؛ که آن‌ها در زمان آسایش شرک می‌ورزیدند، اما در سختی‌ها خالصانه فقط خدا را می‌خواندند، همان‌طور که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾ [العنكبوت:۶۵]

«پس هنگامی که سوار کشتی می‌شوند، خدا را با اخلاص می‌خوانند، اما چون نجاتشان داد و به خشکی رساند، ناگاه شرک می‌ورزند.»

پس با این توضیحات روشن شد که مشرکان این زمانه، نسبت به خدا و توحید او، از مشرکان عرب و پیش از آن‌ها نادان‌ترند.

پایان نقل از «فتح المجید».[۲۵۶]

این بخشی از آن چیزی بود که برخی از علما در معنای «لا إله إلا الله» ذکر کرده‌اند و در آن کفایت است برای کسی که دلی داشته باشد یا با حضور قلب گوش فرا دهد.

[۲۵۶] . لازم است توجه شود که آغازِ نقل از «فتح المجید» در ابتدای همین رساله، پس از حدیثِ معاذ بوده است.

فصل

و اما شرایط آن که استاد ما شیخ عبدالرحمن بن حسن ذکر کرده است که در شهادت «لا إله إلا الله» چاره‌ای از آن‌ها نیست؛ پس ایشان رحمه الله گفته است: در شهادت «لا إله إلا الله» وجود **هفت شرط** الزامی است، که تنها با جمع شدن آن‌ها برای گوینده‌اش سودمند خواهد بود:

اول: علمی که منافی جهل باشد، پس کسی که معنای آن را نداند، نسبت به مدلول آن جاهل است.

دوم: یقینی که منافی شک باشد، زیرا برخی از مردم آن را می‌گویند در حالی که در معنایی که بر آن دلالت دارد شک دارند.

سوم: اخلاصی که منافی شرک باشد، پس اگر تمام اعمالش را برای خدا خالص نگرداند، او مشرک است؛ شرکی که با اخلاص منافات دارد.

چهارم: صداقتی که منافی نفاق باشد، زیرا منافقان آن را می‌گویند، اما آنچه می‌گویند با آنچه اعتقاد دارند مطابقت ندارد، پس سخنشان به دلیل مخالفت ظاهر با باطن، دروغ است.

پنجم: قبولی که منافی رد باشد، زیرا برخی از مردم با وجود شناخت معنای آن، آن را می‌گویند، اما از کسی که آن‌ها را به سوی آن دعوت می‌کند نمی‌پذیرند، چه به دلیل تکبر، حسادت یا دیگر دلایلی که مانع پذیرش می‌شود، پس می‌بینی که با اهل اخلاص دشمنی می‌ورزد و با اهل شرک دوستی کرده و آن‌ها را دوست می‌دارد.

ششم: انقیاد و تسلیمی که منافی ترک باشد، زیرا برخی از مردم آن را می‌گویند و معنایش را می‌دانند، اما برای انجام حقوق و لوازم آن از قبیل دوستی و بیزاری (تولی و تبری) و عمل

به احکام اسلام تسلیم نمی‌شوند و تنها آنچه با هوای نفسشان یا به دست آوردن دنیایشان سازگار باشد برایشان مناسب است و این حال بسیاری از مردم است.

هفتم: محبتی که منافی ضد آن باشد.

سخن شیخ پایان یافت.

پس هنگامی که این موضوع برایت روشن شد و آن را شناختی و یقین یافتی که «لا إله إلا الله» کلمه اخلاص است و جداکننده بین کفر و اسلام است و کلمه تقواست و ریسمان محکم است؛ پس بدان که این کلمه نفی و اثبات است؛ نفی الوهیت از تمام مخلوقات غیر از خدا و اثبات آن تنها برای خدایی که شریکی ندارد و این کلمه برای گوینده‌اش سودی ندارد مگر با جمع شدن این شرایطی که پیش‌تر ذکر شد. پس هر کس معنایش را بداند و به مقتضای آن عمل کند و در علم، عمل و اعتقاد به آن متحقق شود، به اسلامی چنگ زده است که خداوند درباره آن فرموده است: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران:۱۹] «مسلماً دین نزد خداوند همان اسلام است.»

و فرمود: ﴿وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل عمران:۸۵]

«و هر کس دینی غیر از اسلام برگزیند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است.»

پس اگر این را دانستی؛ اهل علم نواقض (باطل‌کننده‌های) اسلام را ذکر کرده‌اند و برخی از آن‌ها گفته‌اند که نزدیک به چهارصد ناقض است، اما آنچه علما بر آن اجماع کرده‌اند

همان است که شیخ الاسلام و نشانه هدایت‌گران نامدار، شیخ محمد بن عبدالوهاب از نواقض اسلام ذکر کرده و آن‌ها ده مورد است، پس ایشان رَحِمَهُ ٱللَّهُ فرمود:

بدان که **نواقض اسلام** ده مورد است:

اول: شرک در عبادت خداوند متعال، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَاءُ﴾ [النساء:۴۸]

«قطعاً خداوند این را که به او شرک ورزیده شود نمی‌آمرزد و غیر از آن را برای هر کس که بخواهد می‌آمرزد.»

﴿إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ﴾ [المائدة:۷۲]

«به یقین هر کس به خدا شرک بورزد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده و جایگاهش آتش است و ستمکاران هیچ یاوری ندارند.»

و ذبح برای غیر خدا از جمله این موارد است، مانند کسی که برای جن یا برای قبر ذبح می‌کند.

دوم: کسی که بین خود و خدا واسطه‌هایی قرار دهد که آن‌ها را بخواند، از آن‌ها شفاعت بخواهد و بر آن‌ها توکل کند؛ به اجماع کافر است.

سوم: کسی که مشرکان را تکفیر نکند، یا در کفر آن‌ها شک کند، یا مذهبشان را صحیح بداند؛ کافر شده است.

چهارم: کسی که معتقد باشد هدایتی غیر از هدایت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کامل‌تر از هدایت اوست، یا حکم غیر او بهتر از حکم اوست، مانند کسی که حکم طاغوت‌ها را بر حکم او ترجیح می‌دهد، پس او کافر است.

پنجم: کسی که چیزی از آنچه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آورده است را دشمن بدارد -هرچند اگر به آن عمل کند - کافر شده است.

ششم: کسی که به چیزی از دین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا ثواب و عقاب الهی تمسخر کند کافر می‌شود و دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ * لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾ [التوبة:۶۵-۶۶]

«بگو آیا به خدا و آیات او و پیامبرش تمسخر می‌کردید؟ * عذرخواهی نکنید، شما پس از ایمانتان کافر شدید.»

هفتم: جادوگری و از جمله آن جادوی جدایی و محبت (صرف و عطف) است. پس هر کس آن را انجام دهد یا به آن راضی باشد کافر می‌شود و دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ﴾ [البقرة:۱۰۲]

«و آن دو (فرشته) به هیچ کس چیزی نمی‌آموختند مگر آنکه می‌گفتند: ما فقط مایه آزمایشیم، پس کافر نشو.»

هشتم: پشتیبانی از مشرکان و یاری رساندن آن‌ها علیه مسلمانان و دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [المائدة:۵۱]

«و هر کس از شما با آن‌ها دوستی کند، مسلماً از آن‌هاست. قطعاً خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند.»

نهم: کسی که معتقد باشد برای برخی از افراد خروج از شریعت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جایز است، همان‌طور که خروج از شریعت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ برای خضر جایز بود، پس او کافر است.

دهم: روی‌گردانی از دین خدا، به گونه‌ای که نه آن را یاد می‌گیرد و نه به آن عمل می‌کند و دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾ [السجدة:۲۲]

«و چه کسی ستمکارتر است از آن کس که به آیات پروردگارش پند داده شود، سپس از آن‌ها روی بگرداند؟ مسلماً ما از مجرمان انتقام می‌گیریم.»

در تمام این نواقض فرقی بین شوخی‌کننده، جدی و ترسیده وجود ندارد مگر کسی که مجبور شده باشد و تمام این‌ها از خطرناک‌ترین و پرتکرارترین مواردی است که رخ می‌دهد، پس سزاوار است که مسلمان از آن‌ها بر حذر باشد و از آن‌ها بر جان خویش بترسد، به خدا پناه می‌بریم از موجبات خشم او و عذاب دردناکش. پایان.[۲۵۷]

[۲۵۷] . کلامِ شیخ سلیمان بن سحمان -رحمه‌الله- به پایان رسید؛ این متن در «الدرر السنية من الأجوبة النجدية» (جلد ۲، صفحات ۳۵۰ تا ۳۶۲) درج شده است. همچنین متنِ «نواقض الإسلام» را از کتابِ «مؤلفات الشيخ الإمام محمد بن عبد الوهاب» (جلد ۱، صفحات ۳۸۵ تا ۳۸۷) استخراج کردم.

رساله‌های گوناگون در توحید

***معنای طاغوت و سردمداران انواع آن**

***سه مسئله**

***انواع دشمنان توحید**

تألیف

شیخ محمد بن عبدالوهاب، رحمه الله تعالی

(۱۱۱۵-۱۲۰۶ هـ)

بسم الله الرحمن الرحيم

شیخ محمد بن عبدالوهاب رَحِمَهُ ٱللَّهُ [۲۵۸] تعالی :

بدان - که رحمت الله بر تو باد- که نخستین چیزی که خداوند بر فرزند آدم واجب کرده است، کفر ورزیدن به طاغوت و ایمان آوردن به خداست. و دلیل آن، این فرموده خداوند متعال است: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل:۳۶]

«و به یقین در میان هر امتی پیامبری برانگیختیم که: خدا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید.»

اما چگونگی کفر ورزیدن به طاغوت؛ این است که به باطل بودن عبادت غیر خدا اعتقاد داشته باشی و آن را ترک کنی و دشمن بداری و اهل آن را کافر دانسته و با آنان دشمنی کنی.

اما معنای ایمان به خدا؛ این است که اعتقاد داشته باشی خداوند همان معبود یگانه است نه غیر او و تمام انواع عبادت را تنها برای خدا خالص گردانی و آن را از هر معبودی جز او نفی کنی و اهل اخلاص را دوست بداری و با آنان دوستی ورزی و اهل شرک را دشمن بداری و با آنان دشمنی کنی. و این همان آیین ابراهیم عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ است که هر کس از آن روی برگرداند، خود را به نادانی زده است. و این همان الگویی است که خداوند در این فرموده‌اش از آن خبر داده است: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ﴾ [الممتحنة:۴]

---

[۲۵۸] شرح حال ایشان دررساله اول ذکر شد.

«قطعاً برای شما در ابراهیم و کسانی که با او بودند، سرمشق و الگوی نیکویی است، آن‌گاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از آنچه به جای خدا می‌پرستید بیزاریم، به شما کافر شدیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شد، تا آنکه به خدای یگانه ایمان بیاورید.»

طاغوت یک واژه عام است، پس هر آنچه غیر از خدا پرستیده شود و به این پرستش راضی باشد، اعم از معبود، یا پیشوا، یا کسی که در غیر طاعت خدا و پیامبرش اطاعت می‌شود، طاغوت است.

و **طاغوت‌ها** بسیارند و سردمداران آن‌ها پنج مورد هستند:

اول: شیطان، که دعوت‌کننده به پرستش غیر خداست و دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿ أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ [یس:۶۰]

«ای فرزندان آدم، آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید، که او دشمن آشکار شماست؟»

دوم: حاکم ستمگری که احکام خداوند متعال را تغییر می‌دهد و دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَن يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَن يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء:۶۰] «آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل شده ایمان آورده‌اند، اما می‌خواهند داوری را نزد طاغوت ببرند، در حالی که به

آنان دستور داده شده که به او کفر بورزند؟ و شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دوری بکشاند.»

سوم: کسی که به غیر از آنچه خداوند نازل کرده حکم کند و دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [المائدة:۴۴]

«و هر کس به آنچه خدا نازل کرده داوری نکند، آنان همان کافرانند.»

چهارم: کسی که به جای خدا ادعای علم غیب کند و دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿ عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا﴾ [الجن:۲۶-۲۷]

«(او) دانای غیب است و هیچ کس را بر غیب خود آگاه نمی‌سازد * مگر پیامبری را که از او خشنود باشد، که در این صورت از پیش رو و از پشت سر او نگهبانانی می گمارد.»

خداوند متعال فرمود: ﴿وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾ [الأنعام:۵۹]

«و کلیدهای غیب تنها نزد اوست و جز او کسی آن‌ها را نمی‌داند. و آنچه را در خشکی و دریاست می‌داند و هیچ برگی نمی‌افتد مگر آنکه آن را می‌داند و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتابی روشن ثبت است.»

پنجم: کسی که به جای خدا پرستیده شود و به این پرستش راضی باشد و دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿وَمَن يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَٰهٌ مِّن دُونِهِ فَذَٰلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ﴾ [الأنبياء:۲۹]

«و هر کس از آنان بگوید: من معبودی غیر از او هستم، پس به او جهنم را کیفر می‌دهیم، ما این‌گونه ستمکاران را کیفر می‌دهیم.»

بدان که انسان هرگز به خدا مؤمن نمی‌شود مگر با کفر ورزیدن به طاغوت و دلیل آن فرموده خداوند متعال است: ﴿فَمَن يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة:۲۵۶]

«پس هر کس به طاغوت کفر بورزد و به خدا ایمان آورد، قطعاً به دستاویزی استوار چنگ زده است که گسستنی برای آن نیست و خداوند شنوا و داناست.»

«رشد»:[۲۵۹] دین محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و «غی» (گمراهی): دین ابوجهل است. و «عروة الوثقی» (دستاویز محکم): شهادت دادن به «لا إله إلا الله» است که دربردارنده نفی و اثبات است؛ تمام انواع عبادت را از غیر خداوند متعال نفی می‌کند و تمام انواع عبادت را تنها برای خدای یگانه که شریکی برای او نیست، ثابت می‌نماید.[۲۶۰]

---

[۲۵۹] . شیخ در اینجا به معنای «رُشد» و «غَیّ» اشاره دارد که در [ابتدای] آیه‌ی پیشین آمده است: (قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَن يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ).

[۲۶۰] . سخنش [رحمه‌الله] در اینجا پایان یافت؛ و این مطلب در کتاب «الدرر السنية من الأجوبة النجدية» (جلد ۱، صفحات ۱۶۱ تا ۱۶۳) و «مؤلفات الشيخ الإمام محمد بن عبد الوهاب» (جلد ۱، صفحات ۳۷۶ تا ۳۷۸) به ثبت رسیده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه الله می‌گوید:

بر هر بنده‌ای واجب است که این مسائل را بداند:

مسئله اول: پروردگاری که ما را آفریده و روزی داده، ما را به حال خود رها نکرده است که نه امری به ما بکند و نه نهی‌ای؛ بلکه پیامبری به سوی ما فرستاده است که هر کس او را اطاعت کند به بهشت می‌رود و هر کس از او نافرمانی کند به جهنم می‌رود. دلیل آن، این فرموده خداوند متعال است: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَى فِرْعَوْنَ رَسُولًا * فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا﴾ [المزمل:۱۵-۱۶]

«ما پیامبری را به سوی شما فرستادیم تا گواهی بر شما باشد، همان‌گونه که به سوی فرعون پیامبری فرستادیم * اما فرعون از آن پیامبر نافرمانی کرد، پس ما او را به عذابی سخت گرفتار کردیم.»

مسئله دوم: بزرگترین چیزی که این پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جانب خدا آورده این است که خداوند راضی نمی‌شود کسی در عبادت با او شریک قرار داده شود. دلیل آن، این فرموده خداوند متعال است: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن:۱۸]

«و مساجد ویژه خداست، پس هیچ کس را با خدا نخوانید.»

مسئله سوم: کسی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را تصدیق کرده و خدا را یگانه دانسته است، جایز نیست با کسی که با خدا و پیامبرش دشمنی می‌ورزد دوستی کند، تا زمانی که از این دشمنی توبه نماید. دلیل آن، فرموده خداوند متعال است: ﴿لَّا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [المجادلة:۲۲]

«قومی را نمی‌یابی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند، اما با کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی می‌ورزند دوستی کنند، هرچند پدران، یا پسران، یا برادران، یا خویشاوندانشان باشند. آنان کسانی هستند که خدا ایمان را در دل‌هایشان نوشته و با روحی از جانب خود تأییدشان کرده است و آنان را به بهشت‌هایی وارد می‌کند که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، جاودانه در آن می‌مانند. خدا از آنان خشنود است و آنان نیز از او خشنودند. آنان حزب خدا هستند؛ آگاه باشید که قطعاً حزب خدا همان رستگارانند.»

پس کسی که پروردگارش (به معنای معبودش)، دینش و پیامبری را که خداوند با دلایل در دنیا به سوی او فرستاده نشناسد و به آن عمل نکند؛ در قبر از او سؤال می‌شود و او را نمی‌شناسد. و کسی که در قبر او را نشناسد، فرشتگان با گرزی از آهن چنان ضربه‌ای به او می‌زنند که اگر جن و انس جمع شوند، توان تحمل آن را نخواهند داشت.[۲۶۱]

---

[۲۶۱] . دلیل، حدیث انس است که بخاری (شماره ۱۳۷۴) از انس -رضی الله عنه- درباره‌ی سؤال دو فرشته از میّت روایت کرده است که در آن آمده: «اما منافق و کافر، به او گفته می‌شود: درباره‌ی این مرد (پیامبر) چه می‌گفتی؟ می‌گوید: نمی‌دانم، می‌شنیدم مردم چیزی می‌گفتند، من هم همان را می‌گفتم.»

اما کسی که او را با دلیل بشناسد و در دنیا به آن عمل کند و بر همان حال بمیرد؛ در قبر از او سؤال می‌شود و به حق پاسخ می‌دهد. در حدیث آمده است: بنده مؤمن (یا صاحب یقین)، هنگامی که در قبرش نهاده می‌شود، فرشتگان از او درباره پروردگار، دین و پیامبرش می‌پرسند. او می‌گوید: پروردگارم «الله»، دینم «اسلام» و پیامبرم «محمد» است که با نشانه‌های روشن و هدایت به سوی ما آمد و ما اجابت کردیم، تصدیق نمودیم و پیروی کردیم. به او گفته می‌شود: بخواب در حالی که صالح هستی، ما می‌دانستیم که تو مؤمنی.[۲۶۲]

بزرگترین معجزه‌ای که پیامبر آورده، کتاب خداست، همان‌طور که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾ [البقرة:۲۳]

«و اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده‌ایم شک دارید، پس اگر راست می‌گویید، سوره‌ای مانند آن بیاورید و گواهان خود را به غیر از خدا فراخوانید.»

اما منافق و شک‌کننده، هنگامی که از او در این باره سؤال می‌شود، می‌گوید: (هاه، هاه، نمی‌دانم، شنیدم مردم چیزی می‌گویند، من هم همان را گفتم).[۲۶۳] پس فرشتگان او را عذاب

سپس به او گفته می‌شود: «لا دَرَيْتَ ولا تَلَيْتَ» (نه دانستی و نه خواندی/پیروی کردی). با گرزهایی از آهن چنان ضربه‌ای به او می‌زنند که فریادی می‌کشد که همه‌ی اطرافیانش – به‌جز انس و جن – آن را می‌شنوند.
نکته ضبط متن: عبارت «ولا تليت» به معنای «ولا تلوت» (نخواندن یا پیروی نکردن از قرآن) است که در اینجا به عنوانِ یک دعای شر بر ضد او به‌کار رفته است. (رک: فتح الباری).

[۲۶۲] . روایتِ اسماء: این حدیث را بخاری (۸۶) و مسلم (۹۰۵) از اسماء -رضی الله عنها- روایت کرده‌اند که در آن آمده: «درباره‌ی این مرد چه می‌دانی؟ پس مؤمن -یا موقن- (تردید از اسماء است) می‌گوید: او محمد رسول‌الله است، با بینات و هدایت نزد ما آمد و ما اجابت کردیم و پیروی نمودیم. پس به او گفته می‌شود: «بخواب در حالی که صالح و شایسته‌ای، ما می‌دانستیم که تو به او یقین داشتی.» و اما منافق -یا مرتاب- می‌گوید: «نمی‌دانم، شنیدم مردم چیزی می‌گفتند، همان را گفتم.»

[۲۶۳] . به حدیث قبل رجوع کنید.

می‌کنند. پس زنهار، زنهار از این حالت؛ پیش از مرگ در دین خود تفقه (شناخت عمیق) پیدا کنید. و صلی الله علی محمد.[۲٦٤]

[۲٦٤] . سخنان او، که خدا او را رحمت کند، به پایان رسید. این سخنان در «الدرر السنیة من الاجوبه النجدیة» (۸۰/۲-۸۱) و همچنین در «آثار الشیخ محمد بن عبدالوهاب» (۳۷۴/۱-۳۷۵) با کمی تفاوت در عبارات ثبت شده است. منبع دوم شامل عبارت او: «هر که پروردگارش را به معنای معبودش نشناسد...» تا پایان رساله وجود ندارد.

بسم الله الرحمن الرحیم

از شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه الله تعالی سؤال شد که بر سر چه چیزی جنگیده می‌شود و شخص به چه دلیلی تکفیر می‌گردد؟ وی پاسخ داد:

ارکان اسلام پنج مورد است؛ اولین آن‌ها شهادتین و سپس چهار رکن دیگر است. اگر شخص به آن چهار رکن اقرار داشته باشد اما از روی سستی و کاهلی آن‌ها را ترک کند، ما اگرچه برای وادار کردن او به انجامشان با او می‌جنگیم، اما او را به خاطر ترکشان تکفیر نمی‌کنیم. علما در مورد کافر شدن کسی که آن‌ها را از روی تنبلی (نه از روی انکار) ترک کند، اختلاف نظر دارند و ما کسی را تکفیر نمی‌کنیم مگر در موردی که همه علما بر آن اجماع دارند که همان (ترک) شهادتین است.

همچنین شخص را پس از «تعریف» (آگاه کردن و اتمام حجت) تکفیر می‌کنیم، در صورتی که بشناسد اما انکار کند. پس می‌گوییم: **دشمنان** ما چند نوع هستند:

نوع اول: کسی که می‌داند توحید، دین خدا و پیامبرش است (همان چیزی که ما برای مردم آشکار کرده‌ایم) و همچنین اقرار دارد که این اعتقادات به سنگ، درخت و انسان‌ها که دین غالب مردم است، همان شرک به خداست که خداوند پیامبرش ﷺ را مبعوث کرد تا از آن نهی کند و با اهل آن بجنگد تا دین خالصانه برای خدا شود؛ اما با این وجود، نه به توحید روی می‌آورد، نه آن را یاد می‌گیرد، نه وارد آن می‌شود و نه شرک را ترک می‌کند. چنین شخصی کافر است و ما به خاطر کفرش با او می‌جنگیم؛ زیرا دین پیامبر ﷺ را شناخت اما از آن پیروی نکرد و شرک را شناخت اما آن را ترک ننمود،

هرچند که دین پیامبر و پیروان آن را دشمن نمی‌دارد و شرک را نیز مدح نکرده و برای مردم زینت نمی‌دهد.

نوع دوم: کسی که این حقایق را می‌شناسد، اما در دشنام دادن و مخالفت به دین پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آشکارا عمل می‌کند (با وجود اینکه ادعا می‌کند به آن عمل می‌نماید) و در مدح کسانی که یوسف و أشقر را می‌پرستند و کسانی که ابوعلی و خضر را از میان اهل کویت می‌پرستند، آشکارا سخن می‌گوید و آن‌ها را بر کسانی که خدا را یگانه دانسته و شرک را ترک کرده‌اند برتری می‌دهد. این نوع از نوع اول بدتر است و این فرموده خداوند متعال شامل او می‌شود: ﴿فَلَمَّا جَاءَهُم مَّا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ [البقرة:۸۹]

«پس هنگامی که آنچه را می‌شناختند به سویشان آمد، به آن کافر شدند؛ پس لعنت خدا بر کافران باد.»

او از کسانی است که خداوند درباره آن‌ها فرموده است: ﴿وَإِن نَّكَثُوا أَيْمَانَهُم مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ﴾ [التوبة:۱۲]

«و اگر سوگندهایشان را پس از پیمانشان شکستند و در دین شما طعنه زدند، پس با پیشوایان کفر بجنگید، چرا که آنان را هیچ سوگندی نیست، باشد که دست بردارند.»

نوع سوم: کسی که توحید را می‌شناسد، آن را دوست دارد و از آن پیروی می‌کند و شرک را می‌شناسد و آن را ترک می‌کند، اما کسانی را که وارد توحید شده‌اند ناخوش می‌دارد و کسانی را که بر شرک باقی مانده‌اند دوست دارد. این شخص نیز کافر است و این

فرموده خداوند شامل حال اوست: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾ [محمد:۹]

«این بدان سبب است که آنان آنچه را خدا نازل کرده ناخوش داشتند، پس خداوند اعمالشان را تباه کرد.»

نوع چهارم: کسی که از همه این موارد در امان است، اما اهالی شهر او آشکارا با اهل توحید دشمنی می‌ورزند، از اهل شرک پیروی می‌کنند و در تلاش برای جنگیدن با موحدان هستند و از آنجا که ترک وطنش برای او دشوار است، بهانه‌تراشی می‌کند و همراه با مردم شهرش با اهل توحید می‌جنگد و با جان و مال خود در این راه جهاد (تلاش) می‌کند. این شخص نیز کافر است. زیرا اگر مردم شهرش به او دستور دهند که روزه رمضان را ترک کند و او نتواند روزه بگیرد مگر با جدایی از آن‌ها، این کار (جدایی) را می‌کند؛ و اگر به او دستور دهند با همسر پدرش ازدواج کند و نتواند از این کار امتناع کند مگر با جدایی از آن‌ها، حتماً جدا می‌شود. اما همراهی او با آنان در جنگ با جان و مالش - با علم به اینکه هدف آن‌ها از بین بردن دین خدا و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است - گناهی بسیار بسیار بزرگتر از موارد قبلی است. پس او نیز کافر است و از کسانی است که خداوند درباره آن‌ها می‌فرماید: ﴿سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَن يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ ... ﴾ تا آنجا که می‌فرماید: ﴿ ... سُلْطَانًا مُّبِينًا ﴾ [النساء:۹۱]

«به زودی گروهی دیگر را خواهید یافت که می‌خواهند از جانب شما در امان باشند و از جانب قوم خود نیز در امان بمانند ... تا آنجا که می‌فرماید: ما برای شما بر آنان تسلطی آشکار قرار دادیم.»

این چیزی است که ما می‌گوییم.

اما دروغ‌ها و تهمت‌ها؛ مانند این گفته آن‌ها که: ما همه را به طور عموم تکفیر می‌کنیم و مهاجرت به سوی خود را بر هر کسی که توانایی اظهار دینش را دارد واجب می‌دانیم و اینکه ما کسی را که (دیگران را) تکفیر نکند و نجنگد تکفیر می‌کنیم و امثال این‌ها و چند برابر این سخنان؛ تمام این‌ها دروغ و بهتانی است که با آن مردم را از دین خدا و پیامبرش باز می‌دارند.

وقتی ما کسی را که بتی را که روی قبر عبدالقادر است می‌پرستد و یا بتی را که روی قبر احمد بدوی و امثال آن‌هاست به دلیل جهلشان و نبودِ کسی که آن‌ها را آگاه کند تکفیر نمی‌کنیم؛ چگونه کسی را که به خدا شرک نورزیده است، صرفاً به این دلیل که به سوی ما مهاجرت نکرده، یا تکفیر نکرده و نجنگیده است، تکفیر کنیم؟ سبحانک هذا بهتان عظیم (منزهی تو ای خدا، این بهتانی بزرگ است).

بلکه ما آن چهار نوع ذکر شده را به دلیل دشمنی و ستیزشان با خدا و پیامبرش ﷺ تکفیر می‌کنیم. پس خدا رحمت کند کسی را که به نفس خود بنگرد و بداند که با خدایی دیدار خواهد کرد که بهشت و دوزخ در دست اوست. وصلی الله علی محمد وآله وصحبه وسلم.[۲۶۵]

[۲۶۵] . کلام ایشان که رحمت خدا بر او باد پایان یافت و آن در «الدرر السنیة فی الاجوبه النجدیة» (۱۰۲/۱-۱۰۴) موجود است.

سخنی جامع در انواع توحید

تألیف:

شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن بن حسن بن محمد بن عبدالوهاب

(متوفای سال ۱۲۹۳هـ) رحمه الله تعالی

بسم الله الرحمـن الرحيم

شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن بن حسن بن محمد بن عبدالوهاب که خداوند متعال همگی آنان را رحمت کند، فرمود:

بسم الله الرحمـن الرحيم

بدان -که رحمت الله بر تو باد- که خداوند متعال، خلق را برای عبادت خویش آفرید؛ عبادتی که جامعِ شناخت و محبت او، خضوع در برابر او، بزرگداشت او، بازگشت به سوی او، توکل بر او و تسلیم کردنِ تمام وجود برای اوست. این همان ایمان مطلقی است که در تمامی کتاب‌های آسمانی و سایر رسالت‌های پیامبرانه به آن امر شده است.

در باب شناخت خداوند متعال، «توحید اسماء و صفات» داخل می‌شود؛ پس خداوند سبحان به همان صفات کمال و ویژگی‌های جلالی که خودش را به آن‌ها توصیف نموده و به آنچه رسولش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را بدان توصیف کرده، توصیف می‌شود؛ از آن فراتر نرفته و الله متعال جز به آنچه در کتاب و سنت ثابت شده، توصیف نمی‌گردد.

و به تمامی آنچه در کتاب و سنت است، باید بدون تحریف (تغییر معنا)، تعطیل (نفی صفات)، تکییف (تعیین چگونگی) و تمثیل (شبیه کردن به خلق) ایمان آورد. خداوند متعال فرموده است: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ [اعراف: ۱۸۰] «و برای خدا، نام‌های نیکوست». پس نام‌های او همگی نیکو هستند، زیرا بر کمال مطلق، جلال مطلق و صفات زیبا دلالت دارند. بنابراین ما آنچه را پروردگار برای خود و رسولش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای او ثابت کرده‌اند، ثابت می‌دانیم؛ نه آن صفات را تعطیل می‌کنیم، نه آن‌ها انکار می‌کنیم و نه صفات آفریدگار

را به صفات آفریدگان تشبیه می‌کنیم. چرا که تعطیل کردنِ صفات از آنچه بر آن دلالت دارند، کفر است و تشبیه در آن‌ها نیز کفر می‌باشد. مالک بن انس رَحِمَهُ ٱللَّهُ هنگامی که مردی از او پرسید و گفت: ﴿الرَّحْمَٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ﴾ [طه:۵] «خداوند رحمان بر عرش استیلا یافت (قرار گرفت)»، چگونه استیلا یافت؟

این پرسش بر مالک رَحِمَهُ ٱللَّهُ گران آمد، به گونه‌ای که به خاطر بزرگداشت خداوند و هیبت او از فرو رفتن در این مسائل، عرق بر پیشانی‌اش نشست؛ سپس فرمود: «استواء و چگونگیِ قرار گرفتن معلوم است، و کیفیت آن (برای عقل ما) قابل درک نیست، و ایمان به آن واجب، و پرسش از آن بدعت است»؛[۲۶۶] منظور ایشان ر پرسش از کیفیت و چگونگی بود.[۲۶۷]

این پاسخ در مورد تمامی صفات گفته می‌شود، زیرا هم دربردارنده اثبات صفت است و هم تنزیه (پاک دانستن خدا از مشابهت با خلق).

در ایمان به خدا و شناخت او، ایمان به او و به ربوبیت عامه او که شامل تمامی آفریدگان و آفرینش است، داخل می‌شود؛ و همچنین ایمان به قیومیت[۲۶۸] عامه او که شامل تمامی تدبیرها، آسان‌گری‌ها و توانمند ساختن‌هاست. پس آفریدگان همگی در پایداری، بقا، حرکت‌ها، سکون‌ها، روزی‌ها و کارهایشان به خدا نیازمندند، همان‌گونه که در آفرینش، پدید آمدن و ابداعشان به او محتاج هستند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ * إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ * وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ﴾ [فاطر:۱۵-۱۷] «ای مردم، شمایید نیازمندان به خدا، و خداست که بی‌نیاز

---

[۲۶۶] . این روایت را لالکائی در کتاب «شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة» (۴۴۱/۲) با این لفظ نقل کرده است: «والاستواء منه غیر مجهول» (و استواء از جانب او [خداوند] مجهول نیست). همچنین بیهقی در «الأسماء والصفات» (۸۶۷) با این لفظ آورده است: «الاستواء غیر مجهول». عبارتِ «غیر مجهول» در هر دو روایت به این معناست که آن [معنای استواء] معلوم است؛ یعنی معنای «استواء» نزدِ اهل علم روشن است و آن عُلوّ و ارتفاع است. ذهبی نیز در این‌باره گفته است: «این [نقل] از [امام] مالک ثابت است.» (ر.ک: العلو، ص ۱۳۸، ناشر: مکتبة أضواء السلف – ریاض).

[۲۶۷] . مقصودِ شیخ این است که پرسش از «کیفیتِ» این صفت، همان چیزی است که امام مالک آن را بدعت نامیده و از آن نهی کرده است.

[۲۶۸] . «القیّوم» کسی است که امورِ دنیا و آخرت به تدبیر و قیامِ او برپا و استوار است؛ همان که به ذاتِ خود قائم است و همه‌چیز به او قائم و وابسته است. خداوند متعال فرمود: (اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ) [البقرة: ۲۵۵].

ستوده است. اگر بخواهد شما را از میان می‌برد و آفریده‌ای نو می‌آورد، و این کار بر خدا دشوار نیست».

در ایمان به او، ایمان بنده به «توحید الوهیت» داخل می‌شود، که گواهیِ اخلاص «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ» متضمن آن است؛ چرا که این کلمه شامل نفیِ استحقاق هرگونه عبادت برای غیر او -تبارک و تعالی- از میان تمامی آفریدگان و پروردگان است، و آن[۲۶۹] استحقاق عبادت را به صورت کمالِ واجب و مستحب برای خداوند متعال ثابت کرده است. پس او در هیچ‌یک از انواع عبادت شریکی ندارد، چرا که اوست معبود برحقی که سزاوار است و در ربوبیت، پادشاهی، عزت، بی‌نیازی و ماندگاری، یگانه و مستقل است و جز او هر چه هست، نیازمند، پرورده، بنده و خاضع است که برای خود مالکِ سود و زیانی نیست. پس پرستشِ غیر او از ستمکارانه‌ترین ستم‌ها و نابخردانه‌ترین کارهای سفیهانه است. تمام قرآن ردکننده کسی است که در این توحید برای خدا شریک قائل شده و باطل‌کننده مذهب‌های تمام اهل شرک و همتاگیران است و فرمان‌دهنده و ترغیب‌کننده به تسلیم نمودنِ روی به سوی خدا، بازگشت به او، توکل بر او و بریدن از غیر و اخلاص در عبادت اوست.

معنای عبادت در اصلِ لغت،[۲۷۰] برای ذلت و خضوعِ مطلق است؛ و از همین ریشه است «طَرِيقٌ مُعَبَّدٌ» (راه رام شده)، هنگامی که آن راه هموار شده و قدم‌ها بر آن نهاده شده باشد، همان‌طور که شاعر گفته است:

تُبَارِي عِتَاقًا نَاجِيَاتٍ وَأَتْبَعَتْ *** وَظِيفًا وَظِيفًا فَوْقَ مُورٍ مُعَبَّدِ

---

[۲۶۹] . مقصود، همان کلمه‌ی توحید یعنی «لا إله إلا الله» است.
[۲۷۰] . این بخش، آغازگرِ تبیینِ موضوعِ دوم در این رساله است.

آن شتر با شتران نجیب و شتابان رقابت می‌کند و پی‌درپی گام‌هایش را بر راهی هموار و کوبیده شده می‌نهد.[۲۷۱]

شارع آن را در عبادتی به کار برده است که جامعِ کمالِ محبت و کمالِ ذلت و خضوع باشد، و اخلاص برای او را در آن واجب کرده است، همان‌گونه که خداوند متعال فرموده: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ * أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾ [زمر:۲-۳] «ما این کتاب را به حق به سوی تو نازل کردیم، پس خدا را در حالی که دین را برای او خالص کرده‌ای بپرست. آگاه باشید که دین خالص از آنِ خداست». و این همان توحیدی است که پیامبران با آن آمدند و کتاب‌ها بر اساس آن نازل شدند؛ و عبادت اگر با شرک آمیخته شود، آن را فاسد و باطل می‌کند، و (عملی) عبادت نامیده نمی‌شود مگر همراه با توحید باشد.

ابن‌عباس گفته است: «هر آنچه در قرآن از فرمان به عبادت خدا آمده است، مقصود از آن توحید است». پایان سخن.

در **عبادت شرعی**، هر آنچه خداوند تشریع کرده و به آن راضی است، از گفتارها و کردارهای باطنی و ظاهری داخل می‌شود؛ مانند محبت خدا، بزرگداشت او، جلالت او، طاعت او، توکل بر او، بازگشت به او، دعا کردن او از روی بیم و امید، درخواست از او با رغبت و ترس، راستگویی در گفتار، امانتداری، وفای به عهد، صله رحم، نیکی به همسایه

---

[۲۷۱] . این بیت متعلق به طَرَفة بن العَبد است؛ او در آن، شتری از شتران را (که شاید شترِ خودش باشد) توصیف می‌کند و می‌گوید آن شتر با «عِتاق» (یعنی شترانِ اصیل و نژاده) در حرکت رقابت می‌کند، [و آنان را به چالش می‌کشد]، در حالی که بر «مورٍ مُعبَّدٍ» راه می‌پیماید.
واژگانِ «مور» و «مُعبَّد» در این بیت، شاهدِ [ادعای لغویِ ما] هستند؛ چرا که «مور» به معنای «راه» است و «مُعبَّد» به معنای «راهِ هموار و کوبیده‌شده» است [راهی که رام شده باشد]. بدین ترتیب، نتیجه گرفته می‌شود که معنای اصلیِ «عبادت»، «تذلّل» (فروتنی و رام‌شدگی) است.

و یتیم و برده و مستمند و در راه مانده؛ و همچنین قربانی کردن و نذر کردن، که این دو از بزرگترین عبادت‌ها و برترین طاعت‌ها هستند؛ همچنین طواف بر خانه او، و تراشیدن سر از روی بزرگداشت و بندگی و نیز سایر واجبات و مستحبات. پس حق خدا بر بندگان این است که او را به تنهایی بپرستند و هیچ‌چیزی را با او شریک نسازند.

شرک در عبادت،[۲۷۲] با این توحید منافات دارد و آن را باطل می‌کند، همان‌گونه که خداوند متعال هنگامی که حالِ برگزیدگان از اولیایش و نزدیکان از پیامبرانش را ذکر کرد، فرمود: ﴿ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [انعام:۸۸] «این هدایت خداست که هر که از بندگانش را بخواهد بدان هدایت می‌کند، و اگر شرک می‌ورزیدند، قطعاً آنچه انجام می‌دادند از دستشان می‌رفت (و باطل می‌شد)».

پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شرک را با تعریفی جامع معرفی کرده است، همان‌گونه که در حدیث ابن‌مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمده که او گفت: ای رسول خدا، کدام گناه بزرگتر است؟

فرمود: «أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ»[۲۷۳] «اینکه برای خدا همتایی قرار دهی در حالی که او تو را آفریده است».

«نِدّ» به معنای مِثل و شبیه است؛ پس هر کس چیزی از عبادت‌ها را برای غیر خدا انجام دهد، به او شرک ورزیده است؛ شرکی که توحید را باطل کرده و با آن منافات دارد، زیرا او مخلوق را به خالق تشبیه کرده و او را در مرتبه او قرار داده است. به همین جهت، شرک به طور مطلق بزرگترینِ گناهان کبیره است، همچنین به دلیل آنکه دربردارنده بدگمانی به

---

[۲۷۲] . این، آغازگرِ تبیینِ موضوعِ سوم در این رساله است.
[۲۷۳] . این روایت را بخاری (۶۰۰۱) و مسلم (۸۶) نقل کرده‌اند.

خداوند متعال است، چنان‌که ابراهیم خلیل عَلَيۡهِ ٱلسَّلَامُ فرمود: ﴿أَإِفۡكًا آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ * فَمَا ظَنُّكُمۡ بِرَبِّ الۡعَالَمِينَ﴾ [صافات:۸۶-۸۷] «آیا به دروغ، معبودانی جز خدا را می‌خواهید؟ پس گمان شما به پروردگار جهانیان چیست؟».

علامه ابن‌قیم رَحِمَهُ ٱللَّهُ فرموده است: «یعنی گمان شما چیست که با شما چه خواهد کرد وقتی او را ملاقات کنید در حالی که غیر او را پرستیده‌اید؟

و چه گمانی به او داشتید که با وجود او، غیرش را پرستیدید؟

و چه نقصانی در نام‌ها، صفات و ربوبیت او گمان کردید که این امر شما را به بندگی غیر او محتاج ساخت؟

اگر به او آن‌گونه که شایسته اوست گمان می‌بردید -اینکه او به هر چیزی دانا و بر هر چیزی تواناست و او از هر چه جز اوست بی‌نیاز است و هر چه جز اوست به او نیازمند است و او به عدالت بر خلقش استوار است و او در تدبیر خلقش یگانه است و کسی با او شریک نیست و دانای به جزئیات امور است و هیچ پوشیده‌ای از خلقش بر او پنهان نمی‌ماند، او به تنهایی برای آنان کافی است و به یاری‌گری نیاز ندارد، او به ذات خود رحمان است و در رحمتش به کسی که دلجویی کند نیاز ندارد- درمی‌یافتید که این با حال پادشاهان و دیگر رؤسا متفاوت است؛ چرا که آنان نیازمند کسانی هستند که احوال رعیت و نیازهایشان را به اطلاعشان برسانند، و کسی که آنان را در برآوردن نیازها یاری دهد، و کسی که با شفاعت، طلب رحمت و دلجویی برای آنان کند؛ پس آنان به خاطر نیاز، ناتوانی، عجز و کوتاهیِ دانششان، به ناچار به واسطه‌ها محتاج شدند.

اما آن توانای بر هر چیز، که به ذات خود از هر چیز بی‌نیاز است، دانای به هر چیز و بخشنده و مهربانی که رحمتش همه چیز را فرا گرفته است؛ وارد کردن واسطه‌ها میان او و خلقش، کاستن از حق ربوبیت، الوهیت و توحید او و بدگمانی به اوست. محال است که خداوند چنین چیزی را برای بندگانش تشریع کند و پذیرش آن در عقل‌ها و فطرت‌ها ممتنع است و زشتیِ آن در عقل‌های سلیم بالاتر از هر زشتی دیگری استوار است». [۲۷٤] پایان سخن.

اگر این را شناختی؛ پس صلاحِ بنده، رستگاری، خوشبختی، نجات، شادمانی و نعمت او در یگانه دانستن خدا در این عبادت‌ها، و بازگشت به سوی او با همان چیزی است که برای بندگانش تشریع کرده است. و اصلِ آن (عبادت)، کمالِ محبت و کمالِ ذلت و خضوع است همان‌گونه که گذشت؛ این است رازِ عبادت‌ها و روحِ آن‌ها. در عبادتِ خدا، چاره‌ای جز کمالِ عشق و کمالِ فروتنی نیست. پس محبوب‌ترین خلق نزد خدا و نزدیک‌ترین آنان از نظر جایگاه نزد او، کسی است که به این محبت و بندگی قیام کند و خداوند سبحان را با ذکر اوصاف بلندمرتبه‌اش ستایش نماید. به همین خاطر بود که شرک، منفورترین چیزها نزد او گشت، زیرا این محبت، خضوع، بازگشت و تعظیم را ناقص می‌کند و آن را میان او و کسی که با او شریک شده تقسیم می‌نماید. خداوند نمی‌آمرزد که به او شرک ورزیده شود، زیرا شرک شامل برابری قرار دادن میان خداوند متعال و غیر او در محبت، بزرگداشت و دیگر انواع عبادت است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ [بقره:۱۶۵] «و برخی از مردم، همتایانی غیر از خدا برمی‌گزینند و آن‌ها را مانند دوست داشتنِ خدا، دوست می‌دارند؛ اما کسانی که ایمان آورده‌اند، محبتشان به خدا شدیدتر است». خداوند سبحان خبر داده است که هر کس چیزی غیر از خدا را همانند دوست داشتنِ خدا دوست بدارد، آن را همتا (ندّ) قرار

---

[۲۷٤] . «الداء والدواء» (ص ۲۱۲)، چاپِ انتشاراتِ دار ابن‌الجوزی – دمّام.

داده است؛ و این همان معنای سخن مشرکان به معبودهایشان است: ﴿تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ * إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [شعراء:۹۷-۹۸] «به خدا سوگند که ما در گمراهی آشکاری بودیم، آنگاه که شما را با پروردگار جهانیان برابر می‌کردیم». پس این برابر قرار دادن در محبت و معبودیت است، نه در ذات، افعال و صفات. پس هر کس این (محبت و بندگی) را برای غیرِ معبودِ برحقش انجام دهد، از او روی گردانده و از مالك و سرور خود گریخته است، پس مستحق خشم، کینه و رانده شدن از سرای کرامت او و منزلگاه دوستانش گشته است.

«محبت سه گونه است:

نوع اول: محبت طبیعی، مانند محبت گرسنه به غذا و تشنه به آب و غیره؛ و این مستلزم بزرگداشت (عبادت) نیست.

نوع دوم: محبتِ رحمت و شفقت است، مانند محبت پدر به فرزند خردسالش و امثال آن؛ و این نیز مستلزم بزرگداشت (عبادت) نیست.

نوع سوم: محبتِ انس و الفت است؛ و آن محبت کسانی است که در حرفه، دانش، همراهی، تجارت یا سفر با یکدیگر شریکند، و مانند محبت برادران به یکدیگر.

این‌ها محبت‌هایی است که برای خلق نسبت به یکدیگر شایسته است و وجود آن‌ها در میان مردم، شرک در محبتِ خدای سبحان محسوب نمی‌شود. به همین جهت بود که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شیرینی و عسل را دوست داشت، و محبوب‌ترین نوشیدنی نزد ایشان، نوشیدنیِ شیرین و خنک بود و محبوب‌ترین گوشت نزد ایشان، گوشت سردست بود؛ رسول

خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همسرانش را دوست داشت و عایشه محبوب‌ترینِ آنان نزد ایشان بود؛ و اصحابش را دوست داشت و محبوب‌ترینِ آنان نزد ایشان ابوبکر صدیق بود.

اما محبتِ خاصی که جز برای خداوندِ یگانه شایسته نیست و هرگاه بنده با آن غیرِ خدا را دوست بدارد، شرکی است که خدا آن را نمی‌آمرزد، همان «محبتِ بندگی» است؛ محبتی که مستلزم ذلت، خضوع، بزرگداشت، کمالِ طاعت و ترجیح دادنِ او بر غیر اوست. پس این محبت به هیچ وجه جایز نیست که به غیر خدا تعلق گیرد، این همان محبتی است که مشرکان میان خدایانشان و خداوند در آن برابری قائل شدند.

این نوع محبت[۲۷۵] نخستین دعوتِ پیامبران و آخرین سخنِ بنده مؤمن است که اگر بر آن بمیرد با اعتراف و اقرار به این محبت و یگانه دانستن پروردگار در آن وارد بهشت می‌شود. پس این نخستین چیزی است که با آن وارد اسلام می‌شود و آخرین چیزی است که با آن از دنیا به سوی خدا خارج می‌گردد. و تمام اعمال مانند ابزارها و آلات برای این محبت هستند، و تمام مقامات، وسایلی به سوی آن و اسبابی برای تحصیل، تکمیل و ایمن‌سازی آن از ناخالصی‌ها و آفت‌ها می‌باشند. پس این محبت، قطبِ آسیای سعادت، روحِ ایمان و تنه درختِ اسلام است و به خاطر آن، خداوند کتاب و آهن را فرو فرستاد؛ پس کتاب هدایت‌گر به سوی آن، راهنمای بر آن و تبیین‌کننده آن است؛ و آهن[۲۷۶] برای کسی است که از آن خارج شود و غیرِ خدا را در آن با او شریک سازد. و به خاطر آن، بهشت و دوزخ آفریده شد؛ پس بهشت سرای اهل آن است، کسانی که آن (محبت و بندگی) را تنها برای خدا خالص کردند و خدا نیز آنان را برای خود برگزید؛ و دوزخ سرای کسی است که در آن غیرِ خدا را با او شریک ساخت و میان او و خدا در آن برابری قائل شد. پس قیام به آن، از جهت

---

[۲۷۵] . یعنی آن محبتِ خاص، که همان محبتِ برخاسته از عبودیت برای خداوند است.
[۲۷۶] . «منظور از [واژه‌ی] "آهن" در اینجا، "شمشیر" است.

دانش، کردار و حال، واجب است؛ و تصحیح آن، همان تصحیح گواهی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ» است.

پس سزاوار است برای کسی که خیرخواه خویش است و سعادت و نجات خود را دوست دارد، نسبت به این مسئله بیدار باشد، این مهم‌ترین چیز نزد او و ارزشمندترینِ دانش‌ها و کارهایش باشد؛ چرا که تمامِ شأن و جایگاه در این است، مدارِ کار بر این می‌چرخد و پرسشِ روز قیامت از همین است، همان‌گونه که خداوند متعال فرموده: ﴿فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [حجر:۹۲-۹۳] «پس سوگند به پروردگارت که حتماً از همگی آنان می‌پرسیم، از آنچه انجام می‌دادند».

چندین نفر از سلف گفته‌اند: این پرسش درباره قول «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ» است.

این سخن حقی است، زیرا تمامِ پرسش درباره آن و درباره احکام، حقوق، واجبات و لوازم آن است. ابوالعالیه گفته است: دو کلمه است که اولین و آخرین (انسان‌ها) درباره آن مورد پرسش قرار می‌گیرند؛ «چه چیزی را می‌پرستیدید؟» و «به فرستادگان چه پاسخی دادید؟».[۲۷۷]

پس پرسش از اینکه «چه چیزی را می‌پرستیدند؟»، همان پرسش از خودِ این کلمه توحید است.

---

[۲۷۷] . ابن جریر با سند خود از ابوالعالیه در تفسیرِ آیه‌ی «فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» روایت کرده است که گفت: در روز قیامت از همه‌ی بندگان درباره‌ی دو چیز پرسیده می‌شود: ۱) چه را می‌پرستیدند، ۲) و دعوتِ پیامبران را چگونه پاسخ دادند. (تفسیر سوره‌ی حجر، آیات ۹۲–۹۳) و ابن‌قیم رحمه‌الله گفته است: این دو جمله، مضمونِ دو شهادت است. (الرسالة التبوکیة، ص ۸۰، ناشر: مکتبة الخراز – جده)

و پرسش از اینکه «به فرستادگان چه پاسخی دادند؟»، پرسش از وسیله و راه منتهی به آن است؛ که آیا آن راه را پیمودند و به پیامبران هنگامی که آنان را به سوی توحید فرا خواندند، پاسخ مثبت دادند؟

پس تمامِ کار به سوی آن (توحید) بازمی‌گردد.

امری که شأنش چنین است، سزاوار است که برای آن انگشت‌نما شد (بسیار به آن اهتمام ورزید)، و با دندان‌های کرسی بر آن پایداری کرد (محکم نگه داشت)، و در راه آن بر اخگرِ آتش چنگ زد و نباید با سرِ انگشتان به آن نگریست و نه در زمانِ فراغت به دنبالش رفت؛ بلکه باید آن را بزرگترین خواسته قرار داد و آنچه جز آن است، در زمان فراغت طلب شود».[۲۷۸]

از خداوند مسئلت داریم که با محقق ساختنِ آن از نظر دانش، کردار و حال بر ما منت نهد، و به خدا پناه می‌بریم که بهره ما از آن، تنها حکایت کردنش باشد. و درود خدا بر بنده و فرستاده‌اش محمد، پیامبرِ درس‌ناخوانده، و بر آل و اصحابش باد، و سلام و تحیت بسیار بر آنان نثار کن.[۲۷۹]

---

[۲۷۸] . از قولِ او: (محبت بر سه نوع است)تا اینجا از سخنِ ابن‌قیم رحمه‌الله در کتاب «طریق الهجرتین»، فصلِ « حد للمحبة والکلام علیه »، صفحات ۶۴۱ تا ۶۴۵، به‌اختصار نقل شده است. (تحقیق: محمد أجمل الصلاحی، ناشر: دار عالم الفوائد – مکه)

[۲۷۹] . سخنِ او رحمه‌الله پایان یافت. این رساله نیز در «الدرر السنیة فی الأجوبة النجدیة» (۳۱۵/۲–۳۲۳) و «مجموعة الرسائل والمسائل النجدیة» (۳۱۹/۳–۳۲۵) ثبت شده است؛ که میان آن دو، اختلاف‌های اندکی وجود دارد. من از میان آن‌ها، آنچه را برای سیاق مناسب‌تر بود برگزیدم، و نقل‌ها از ابن‌قیم رحمه‌الله را نیز از منابع اصلیِ خودشان ثبت کردم.

معنای «لا إله إلا الله» و ذکر شروط و نواقض آن

تألیف:

شیخ سلیمان بن سحمان (درگذشته ۱۳۴۹ هـ)

رحمه الله تعالی

به نام خداوند بخشنده مهربان

از پسران شیخ محمد بن عبدالوهاب و حمد بن ناصر[۲۸۰] (که رحمت الله بر آنان باد) درباره شرک به خدا پرسیده شد؛ اینکه شرک اکبر که فاعل آن نکوهش شده و مالش برای اهل اسلام حلال است و کسی که بر آن بمیرد آمرزیده نمی‌شود چیست؟ و شرک اصغر کدام است؟ پس چنین پاسخ دادند:[۲۸۱]

علما (رحمهم الله) ذکر کرده‌اند که شرک دو گونه است: اکبر و اصغر. شرک اکبر آن است که برای خداوند از میان مخلوقاتش همتایی قرار دهد، او را بخواند همان‌گونه که خدا را می‌خواند، از او بترسد همان‌گونه که از خدا می‌ترسد، به او امید داشته باشد همان‌گونه که به خدا امید دارد، و در امور بر او توکل کند همان‌گونه که بر خدا توکل می‌کند.

حاصل آنکه: هر کس میان خدا و خلقش در عبادت و معامله برابری قائل شود، به خداوند شرکِ اکبر ورزیده است؛ شرکی که آن را نمی‌آمرزد، همان‌طور که این سخن خداوند بر آن دلالت دارد: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ [بقره:۱۶۵] «و برخی از مردم، همتایانی غیر از خدا برمی‌گزینند و آن‌ها را مانند دوست داشتنِ خدا، دوست می‌دارند» تا آنجا که می‌فرماید: ﴿وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾ [بقره:۱۶۷] «و آنان

---

[۲۸۰] . او شیخِ علامه، حمد بن ناصر آل معمر است. در سال ۱۱۶۰ هجری در شهر «عُیَینه» زاده شد و در خاندانی صاحبِ حکم و امارت پرورش یافت، چرا که پدرانِ او امیرانِ نجد در قرن‌های یازدهم و دوازدهم بودند. وی دانش را از گروهی از علما فراگرفت که از جمله‌ی آنان، پیشوایِ دعوت در زمانِ خویش، شیخ محمد بن عبدالوهاب بود. چون در علم به جایگاهی والا رسید، در عیینه به تدریس نشست و شخصیت‌های برجسته‌ای در علم و عمل نزدِ او شاگردی کردند؛ از جمله: شیخ سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، شیخ عبدالرحمن بن حسن و شیخ عبدالله ابابطین (رحمهم‌الله). او در سال ۱۲۲۲ هجری [توضیح: در متن ۱۱۲۲ آمده که احتمالاً خطای تایپی در منبع اصلی است و باید ۱۲۲۲ باشد] ریاستِ دستگاهِ قضای مکه مکرمه را بر عهده گرفت و در همان‌جا در سال ۱۲۲۵ هجری درگذشت (رحمه‌الله). این زندگی‌نامه با اختصار و تصرف از مقدمه‌ی کتابِ «النبذة الشريفة النفيسة في الرد على القبوريين» به قلمِ شیخ دکتر عبدالسلام بن بَرجَس آل عبدالکریم - رحمه‌الله - تهیه شده است.

[۲۸۱] . درباره‌ی انتسابِ پاسخ‌ها: «در نسخه‌ی «مجموعة الرسائل والمسائل النجدية» (۱۰۲/۵) آمده است که پرسش‌شونده، شیخ عبدالعزیز [بن محمد]، قاضیِ درعیه و علمایِ پیرامونِ اوست؛ بدین صورت، بدونِ ذکرِ نسبتی برای شیخ عبدالعزیز (رحمه‌الله). همچنین این پاسخ، پیش‌درآمدی است بر پاسخ‌هایِ چندین مسئله که در مجموعه‌ای واحد گرد آمده و آن را «المسائل الشرعية إلى علماء الدرعية» نام نهاده‌اند.

از آتش خارج‌شدنی نیستند». خداوند متعال درباره دوزخیان می‌فرماید: ﴿تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ * إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [شعراء:۹۷-۹۸] «به خدا سوگند که ما در گمراهی آشکاری بودیم، آنگاه که شما را با پروردگار جهانیان برابر می‌کردیم». برخی مفسران گفته‌اند: به خدا سوگند که آنان را در آفرینش، روزی‌رسانی و تدبیر با خدا برابر ندانستند، بلکه در محبت، اجلال و تعظیم با او برابر ساختند.

خداوند متعال فرمود: ﴿ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾ [انعام:۱] «سپس کسانی که کفر ورزیدند، برای پروردگارشان همتا قرار می‌دهند»؛ یعنی در عبادت برای او عِدل و برابر قرار می‌دهند.

به همین جهت تمام علما اتفاق‌نظر دارند که هر کس میان خود و خدا واسطه‌هایی قرار دهد، آن‌ها را بخواند، بر آن‌ها توکل کند و از آن‌ها حوائجش را بخواهد، قطعاً کافر شده است؛ زیرا این همان کفرِ بت‌پرستان است که می‌گفتند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ [زمر:۳] «ما آن‌ها را نمی‌پرستیم مگر برای آنکه ما را به پیشگاه خدا نزدیک کنند؛ قطعاً خدا میان آنان در آنچه اختلاف می‌کنند داوری خواهد کرد». سپس خداوند به دروغ و کفرِ آنان گواهی داد و فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾ [زمر:۳] «همانا خدا کسی را که دروغگوی ناسپاس است هدایت نمی‌کند». پس این حالِ کسی است که به جای خدا سرورانی برگزیده و می‌پندارد که آنان او را به خدا نزدیک می‌کنند.

و فرمود: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس:۱۸] «و به جای خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیانی می‌رساند و نه سودی می‌دهد، و می‌گویند: اینان شفیعان ما نزد خدا هستند». خداوند این را در کتابش انکار و

باطل نموده و خبر داده است که شفاعت همگی از آنِ اوست و هیچ‌کس نزد او شفاعت نمی‌کند مگر برای کسی که به او اجازه شفاعت داده باشد و از گفتار و کردارش خشنود باشد؛ و آنان همان اهل توحید هستند که به جای خدا شفیعانی نگرفتند. پس خداوند سبحان به شفاعت‌کنندگان اجازه شفاعت برای آنان را می‌دهد چرا که به جای خدا شفیعی نگرفته‌اند؛ بنابراین خوشبخت‌ترین مردم به شفاعتِ شفاعت‌کنندگان، صاحبِ توحیدی است که گفتار «لا إله إلا الله» را محقق کرده باشد.

شفاعتی که خدا و رسولش ثابت کرده‌اند، شفاعتی است که از سوی کسی که به او اجازه داده شده برای کسی که خدا را یگانه دانسته صادر می‌شود. اما شفاعتی که خدا آن را نفی کرده، شفاعتِ شرک‌آمیزی است که مشرکان می‌پندارند؛ پس با آنان بر خلافِ مقصودشان رفتار می‌شود و موحدان به آن شفاعت واقعی دست می‌یابند. پس در سخن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ابوهریره رَضِيَ اللهُ عَنْهُ تأمل کن، آنگاه که از ایشان پرسید: چه کسی خوشبخت‌ترین مردم به شفاعت توست ای رسول خدا؟

ایشان فرمودند: «مَنْ قَالَ لا إلـهَ إلا اللهُ خَالِصاً مِنْ قَلْبِهِ»[۲۸۲] «کسی که از روی اخلاص از قلبش بگوید: معبودی جز خدا نیست».

پس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بزرگترین سببِ رسیدن به شفاعت را خالص کردنِ توحید قرار داد؛ برعکسِ آنچه مشرکان باور داشتند که شفاعت با گرفتنِ شفیعان و پرستش و دوستیِ آن‌ها به جای خدا به دست می‌آید. پس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پندار دروغین آنان را واژگون کرد و

---

[۲۸۲] . روایت را بخاری در شماره ۹۹ از ابوهریره رضی‌الله‌عنه نقل کرده است، و لفظ آن چنین است: «خالصًا من قلبه، أو نفسه»؛ یعنی: خالصانه از دلش، یا از جانش. و احمد نیز در ۳۷۳/۲ آن را روایت کرده و لفظش چنین است: «خالصة من قبل نفسه»؛ یعنی: خالصه و از جانبِ نفسِ خود.

خبر داد که سبب شفاعت، خالص کردنِ توحید است؛ آن زمان است که خداوند به شفیع اجازه می‌دهد برای او شفاعت کند.

از نادانیِ مشرک، باورِ او به این است که اگر به جای خدا شفیعی برگزیند، او برایش شفاعت کرده و سودش می‌رساند، همان‌گونه که نزد نزدیکانِ پادشاهان و والیان مرسوم است؛ در حالی که ندانستند هیچ‌کس نزد خدا جز به اذن او شفاعت نمی‌کند و او اجازه شفاعت نمی‌دهد مگر برای کسی که از گفتار و کردارش راضی باشد؛ همان‌طور که خداوند متعال در **فصل دوم**[۲۸۳] می‌فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾ [انبیاء:۲۸] «و شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که (خدا) از او خشنود باشد».

فصل سومی باقی مانده و آن اینکه: خداوند از گفتار و کردار جز توحید و پیروی از رسول را نمی‌پذیرد. و از این دو کلمه، اولین و آخرین انسان‌ها بازخواست می‌شوند؛ چنان‌که ابوالعالیه گفت: دو کلمه است که اولین و آخرین درباره آن مورد پرسش قرار می‌گیرند: «چه چیزی را می‌پرستیدید؟» و «به فرستادگان چه پاسخی دادید؟».[۲۸۴]

پس این‌ها سه اصلی هستند که درخت شرک را از قلب کسی که آن را دریابد و بفهمد، ریشه‌کن می‌کنند: اول اینکه شفاعتی نیست مگر به اذن او؛ دوم اینکه اذن نمی‌دهد مگر به کسی که از گفتار و کردارش راضی باشد؛ و سوم اینکه از گفتار و کردار جز توحید و پیروی از پیامبرش را نمی‌پسندد.

---

[۲۸۳] . فصل نخست همان تجریدِ توحید است، و شاید مقصودش از «فصل»، همان «شرط» باشد.

[۲۸۴] . ابن‌جریر با سند خود از ابوالعالیه در تفسیرِ آیه‌ی «فوربك لنسألنهم أجمعين * عما كانوا يعملون» روایت کرده است که گفت: همه‌ی بندگان در روز قیامت از دو چیز پرسیده می‌شوند: از این‌که چه را می‌پرستیدند، و از این‌که پاسخ پیامبران را چگونه دادند. تفسیر سوره‌ی حجر، آیات ۹۲ تا ۹۳ ابن‌قیم رحمه‌الله گفت: این دو جمله، مضمونِ دو شهادت‌اند. الرسالة التبوكية، ص ۸۰، ناشر: مكتبة الخراز – جده

«خداوند متعال تمامی اسبابی را که مشرکان به آن چنگ می‌زنند به طور کامل قطع کرده است؛[۲۸۵] قطعی که هر کس در آن تأمل کند و آن را بشناسد، می‌داند کسی که به جای خدا سرور یا شفیعی برگزیند، او ﴿كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ﴾ [عنکبوت:۴۱] «مانند عنکبوت است که خانه‌ای برای خود برگزیده، و بی‌تردید سست‌ترین خانه‌ها همان خانه عنکبوت است». پس خداوند متعال فرمود: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ * وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ [سبأ:۲۲-۲۳] «بگو کسانی را که به جای خدا (معبود) پنداشتید بخوانید؛ آن‌ها هم‌وزن ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین مالک نیستند و در آن دو هیچ شرکتی ندارند و برای خدا از میان آنان هیچ یاوری نیست؛ و شفاعت نزد او جز برای کسی که به او اذن دهد سودی ندارد».

پس مشرک، معبود خود را تنها به این خاطر برمی‌گزیند که معتقد است سودی از او به وی می‌رسد؛ در حالی که سود رساندن تنها برای کسی ممکن است که یکی از این چهار ویژگی را داشته باشد:

یا مالکِ آن چیزی باشد که پرستنده از او می‌خواهد.

اگر مالک نیست، شریکِ مالک باشد.

اگر شریک او نیست، کمک‌کار و پشتیبان او باشد.

و اگر کمک‌کار و پشتیبان نیست، شفیع و واسطه‌ای نزد او باشد.

---

[۲۸۵] . این بخش از سخنِ ابن‌قیم، رحمه‌الله، است.

پس خداوند سبحان این مراتب چهارگانه را به صورت مترتب نفی کرد؛ از بالاترین مرتبه به پایین‌تر از آن منتقل شد. پس مالیکت، شراکت، پشتیبانی و آن شفاعتی را که مشرک می‌پندارد نفی کرد، و شفاعتی را ثابت نمود که مشرک هیچ بهره‌ای در آن ندارد و آن شفاعت به اذن اوست. پس این آیه برای کسی که تعقل کند، به عنوان نور، برهان، مایه نجات، خالص‌کننده توحید و قطع‌کننده ریشه‌ها و مواد شرک کافی است.

قرآن سرشار از امثال و نظایر این آیات است، اما بیشتر مردم متوجه ورودِ وقایعِ موجود در زیر این آیات و دربرگیرندگیِ آن‌ها نیستند؛ آنان گمان می‌کنند این آیات درباره صنف خاص و قومی است که در گذشته بوده‌اند و وارثی از خود به جای نگذاشته‌اند! و همین است که میان قلب و فهم قرآن حائل می‌شود. به جانِ خدا سوگند، اگر آنان درگذشته‌اند، کسانی وارث آنان شده‌اند که مانند آن‌ها یا بدتر از آن‌ها یا در رتبه پایین‌تر از آن‌ها هستند؛ و شامل شدنِ قرآن بر اینان، مانند شامل شدنش بر آنان است.

اما امر همان‌گونه است که عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فرموده است: «همانا دستگیره‌های اسلام یک به یک گسسته می‌شود، آنگاه که در اسلام کسانی پرورش یابند که جاهلیت را نمی‌شناسند». و این بدان خاطر است که اگر جاهلیت و شرک و آنچه قرآن نکوهش و مذمت کرده را نشناسد، در آن واقع می‌شود و آن را تأیید می‌کند، به آن فرا می‌خواند و آن را درست و نیکو می‌شمارد؛ در حالی که نمی‌داند این همان چیزی است که اهل جاهلیت بر آن بودند یا مشابه آن یا بدتر از آن است. پس با این کار، دستگیره‌های اسلام را از قلبش می‌گسلد و معروف نزد او منکر و منکر نزد او معروف می‌شود؛ بدعت به سنت و سنت به بدعت بدل می‌گردد؛ شخص را به خاطر ایمانِ ناب و خالص کردنِ توحید، تکفیر می‌کنند و به خاطر پیرویِ خالصانه از رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و جدا شدن از هواها و بدعت‌ها، او را

بدعت‌گذار می‌نامند. و هر کس بینایی و قلبی زنده داشته باشد، این را آشکارا می‌بیند؛ والله المستعان ».[۲۸۶]

سخن در این مسئله نیازمند شرحی طولانی است که اینجا جای آن نیست، اما ما تنها تو را آگاه کردیم؛ آگاهی‌بخشی‌ای که هر کس خداوند قلبش را نورانی کرده باشد، حقیقتِ شرکی را که خدا جز با توبه نمی‌آمرزد و بهشت را بر فاعلش حرام کرده، بشناسد.

اما از بزرگترین انواع آن و پروقوع‌ترینشان در این زمانه، خواستنِ حوائج از مردگان، استغاثه به آنان و توجه به سوی آنان است؛ این ریشه و اصلِ شرک در جهان است، همان‌گونه که مفسران ذیل سخن خداوند متعال به نقل از قوم نوح ذکر کرده‌اند: ﴿وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾ [نوح:۲۳] «و گفتند: هرگز معبودان خود را رها نکنید و نه «ودّ» و «سواع» و «یغوث» و «یعوق» و «نسر» را». مفسران گفته‌اند: «این‌ها نام مردان صالحی در قوم نوح بود؛ هنگامی که مُردند، مردم بر قبرهایشان معتکف شدند، سپس زمان بر آنان طولانی گشت، پس آن‌ها را پرستیدند»[۲۸۷]؛ همان‌گونه که بخاری در «صحیح» خود در تفسیر سوره نوح ذکر کرده و دیگر اهل علم نیز بیان داشته‌اند، و خداوند سبحان و متعال داناتر است.

اما شرک اصغر، مانند ریای اندک و سوگند خوردن به غیر خداست؛ چنان‌که از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده که فرمودند: «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ أَشْرَكَ»[۲۸۸] «هر کس به غیر خدا سوگند یاد کند، قطعاً شرک ورزیده است».

---

[۲۸۶] . «مدارج السالکین» (۱/۶۰۰-۶۰۱)، منزلة التوبة. (تحقیق عبد العزیز بن ناصر جلیل - ناشر: دار طیبة – ریاض).
[۲۸۷] . به «صحیح بخاری» (۴۹۲۰) و «تفسیر ابن‌جریر» (طبری)، ذیلِ سوره نوح: آیه ۲۴ رجوع کنید.
[۲۸۸] . این حدیث را ابوداود (۳۲۵۱)، ابن‌حبان (۴۳۵۸)، احمد (۶۹/۲) و ابوعوانه (۵۹۶۷) روایت کرده‌اند.

از آن جمله است سخنِ مرد که بگوید: «آنچه خدا بخواهد و تو بخواهی»، «این از جانب خدا و توست»، «من به خدا و تو (پناه می‌برم/متوسل می‌شوم)»، «من جز خدا و تو کسی را ندارم»، «من بر خدا و بر تو توکل کرده‌ام»، و «اگر تو نبودی چنین و چنان نمی‌شد».

از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثابت شده است که مردی به ایشان گفت: آنچه خدا بخواهد و تو بخواهی. پس ایشان فرمودند: «أَجَعَلْتَنِي للهِ نِدًّا؟ قُلْ: مَا شَاءَ اللهُ وَحْدَهُ»[۲۸۹] «آیا مرا همتای خدا قرار دادی؟ بگو: آنچه تنها خدا بخواهد».

این لفظ (ماشاء الله و شئت) از دیگر الفاظ سبک‌تر است؛ گاهی ممکن است بسته به حالِ گوینده و مقصود او، شرک اکبر باشد. و آنچه ذکر کردیم میان علما (رحمهم الله) مورد

---

[۲۸۹] . آن را بخاری در «الأدب المفرد» (۷۸۳) از ابن‌عباس (رضی‌الله‌عنهما) روایت کرده است. نسایی نیز در «الکبری» (۱۰۷۵۹) با این لفظ روایت کرده است: «آیا مرا همتای خدا قرار دادی؟» و بیهقی (۲۱۷/۳) و احمد (۲۱۴/۱) آن را با این لفظ روایت کرده‌اند: «آیا مرا به خدا سوگند، همتای او قرار دادی؟ بلکه بگو: فقط آنچه خدا بخواهد.» این حدیث، آن‌گونه که محققانِ «مسند احمد» گفته‌اند، «حسن» است. به «السلسلة الصحيحة» (۱۳۹) نیز مراجعه کنید.
جهتِ آگاهی بیشتر:نسایی در «الکبری» (۱۰۷۵۸) از جابر (رضی‌الله‌عنه) روایت کرده است که مردی نزد پیامبر (ص) آمد و با ایشان سخن گفت و [در میان کلامش] گفت: «هر چه خدا بخواهد (و تو بخواهی).» پیامبر (ص) فرمود: «وای بر تو! آیا مرا به خدا سوگند، همتای او قرار دادی؟ [بلکه] بگو: فقط آنچه خدا بخواهد.» طیالسی (۴۳۱) از حذیفه (رضی‌الله‌عنه) روایت کرده است که پیامبر (ص) فرمود: «نگویید: هر چه خدا بخواهد و فلان‌کس بخواهد؛ بلکه بگویید: فقط آنچه خدا بخواهد.» همچنین نسایی در «الکبری» (۱۰۷۵۵)، ابوداود (۴۹۸۰)، بیهقی در «الکبری» (۲۱۶/۳) و احمد در «مسند» خود (۳۸۴/۵) آن را با این لفظ روایت کرده‌اند: «بگویید: هر چه خدا بخواهد، سپس فلان‌کس بخواهد.» آلبانی آن را در «السلسلة الصحيحة» (۱۳۷) صحیح دانسته است. احمد در «مسند» (۷۲/۵) از طفیل بن سَخْبَره، برادر مادری عایشه روایت کرده است که وی در عالم خواب دید که بر گروهی از یهودیان گذشت. گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما یهودیان هستیم. گفت: شما مردمانی هستید، اگر چنین نبود که گمان می‌کنید «عُزیر پسر خداست». یهودیان گفتند: و شما [مسلمانان] نیز مردمانی هستید، اگر چنین نبود که می‌گویید: «هرچه خدا بخواهد و محمد بخواهد». سپس بر گروهی از مسیحیان گذشت و گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما مسیحیان هستیم. گفت: شما مردمانی هستید، اگر چنین نبود که می‌گویید: «مسیح پسر خداست». آن‌ها گفتند: و شما نیز مردمانی هستید، اگر چنین نبود که می‌گویید: «هرچه خدا بخواهد و محمد بخواهد». چون صبح شد، [طفیل] این ماجرا را به کسانی که باید، خبر داد. سپس نزد پیامبر (ص) رفت و ایشان را آگاه کرد. پیامبر (ص) پرسید: آیا این را به کسی گفته‌ای؟ عفان [یکی از راویان] گفت: [طفیل] گفت: بله. چون نماز را خواندند، پیامبر (ص) میان مردم سخنرانی کرد و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «طفیل خوابی دیده و برای برخی از شما بازگو کرده است. شما جمله‌ای می‌گفتید که حیا مانع می‌شد شما را از آن نهی کنم؛ [از این پس] نگویید: هرچه خدا بخواهد و محمد بخواهد.»
آلبانی آن را در «السلسلة الصحيحة» (۱۳۸) صحیح دانسته است. عبدالرزاق در «مصنّف» (۱۹۸۱۳) و ابن‌حبان در «موارد الظمآن» (۱۹۹۸) آن را روایت کرده‌اند.بیهقی در «الکبری» (۲۱۶/۳) و نسایی در «المجتبی» (۳۷۸۲) - با لفظ بیهقی - از قُتیله دختر صیفی جهنی روایت کرده‌اند که گفت: دانشمندی از یهود نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: ای محمد، شما قوم خوبی هستید، اگر چنین نبود که شرک می‌ورزید. پیامبر (ص) فرمود: «سبحان الله! آن چیست؟» گفت: شما وقتی سوگند یاد می‌کنید، می‌گویید: «به کعبه». پیامبر (ص) اندکی سکوت کرد، سپس فرمود: «هر کس می‌خواهد سوگند بخورد، باید به پروردگار کعبه سوگند بخورد.» سپس فرمود: «شما قوم خوبی هستید، اگر چنین نبود که می‌گویید: هرچه خدا بخواهد و فلان‌کس بخواهد.» پیامبر (ص) اندکی سکوت کرد، سپس فرمود: «هر کس [می‌خواهد] بگوید (هرچه خدا بخواهد)، باید میان آن دو [خدا و فلان‌کس] حرف «ثم» (سپس) را قرار دهد: سپس تو بخواهی.» آلبانی آن را در «الصحيحة» (۱۳۶) صحیح دانسته است. محققان «مسند احمد» (۳۰۰/۳۸) - که خداوند توفیقشان دهد - گفته‌اند: هر لفظی که توهمِ برابری میان خالق و مخلوق را ایجاد کند، با همین [قاعده] سنجیده می‌شود؛ مانندِ سخنِ عوام و امثال آن‌ها که می‌گویند: «توکل کردیم بر خدا و بر تو»، «کسی را جز خدا و جز تو ندارم»، «به نام خدا و [به نام] خلق». این‌ها مواردی هستند که به خاطر ادبِ در محضر خداوند سبحان، باید از آن‌ها پرهیز کرد، به آن پایان داد و از آن توبه نمود.

اتفاق است که از شرک اصغر می‌باشد، همان‌گونه که موردِ پیش از آن، متفق‌القول است که از شرکِ اکبر است.

بدان که توبه از هر دوی این‌ها (شرک اکبر و اصغر) و از دیگر گناهان قطعاً پذیرفته است، هرگاه توبه صحیح باشد و شروطش کامل گردد. اما ابن‌عباس (رضی الله عنهما) و پیروانش گفته‌اند: «توبه قاتل پذیرفته نمی‌شود». ابن‌عباس با یارانش در این باره مناظره کرد، اما جمهورِ علما با او مخالفت کرده و گفتند: توبه بر هر گناهی چیره می‌شود؛ پس توبه از هر گناهی ممکن و پذیرفته است. آنان به این سخن خداوند متعال استدلال کردند: ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ [زمر:۵۳] «بگو ای بندگان من که بر خویشتن زیاده‌روی کرده‌اید، از رحمت خدا ناامید نشوید؛ همانا خدا همه گناهان را می‌آمرزد، چرا که او بسیار آمرزنده و مهربان است». و نیز به این سخن خداوند متعال: ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾ [طه:۸۲] «و به یقین من بسیار آمرزنده‌ام برای کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته انجام دهد، سپس هدایت یابد». پس اگر این قاتل توبه کند، ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، خداوند عزوجل برای او بسیار آمرزنده است.[۲۹۰]

---

[۲۹۰] . سخنِ ایشان (رحمهم‌الله) در اینجا به پایان می‌رسد. این مطلب در کتاب‌های «الدرر السنية من الأجوبة النجدية» (۱۹۵/۲ – ۲۰۰) و «مجموعه الرسائل و المسائل النجدية» (۵۶۴/۵ – ۵۶۸) ثبت شده است. میان این دو منبع، تفاوت‌های اندکی وجود دارد که من آنچه را برای این سیاق مناسب‌تر بود، انتخاب کردم؛ اما احادیث را دقیقاً از منابع اصلیِ آن‌ها ضبط و استخراج کردم.

حرام بودنِ فراخواندن و دعا کردنِ غیرِ خدا

از کلام برخی از علمای مذاهب چهارگانه

تألیف:

شیخ محمد بن عبدالوهاب (۱۱۱۵ - ۱۲۰۶ هـ)

و در ادامه، دو رساله:

- **آیا خون کسی که غیر خدا را فرا می‌خواند، حرام است؟**
- **باطل بودنِ سخن فلاسفه در جایز بودنِ دعا کردنِ مردگان.**

نوشته نوه‌اش:

شیخ عبدالرحمن بن حسن بن محمد بن عبدالوهاب

(۱۱۹۶ - ۱۲۸۵ هـ)

رحمهما الله تعالی

شیخ محمد بن عبدالوهاب رَحِمَهُ ٱللَّهُ [۲۹۱]فرمود:

به نام خداوند بخشنده مهربان

از محمد بن عبدالوهاب به علمای اسلامی که این نامه به دستشان می‌رسد؛ آنان که خداوند به واسطه ایشان تنهاییِ دین را به انس بدل کرده و سنتِ پیشوای پرهیزکاران و فرستاده پروردگار جهانیان را با آنان زنده ساخته است؛ سلام، رحمت و برکات الهی بر شما ای گروه برادران باد.

اما بعد:

همانا در میان ما فتنه بزرگی برپا شده است، به سبب چیزهایی از عادات و رسم‌هایی که برخی از عامه مردم بر آن پرورش یافته و کوچک از بزرگ فرا گرفته بود و من آنان را از آن نهی کردم؛ مانند پرستش غیر خدا و توابع آن از قبیل بزرگداشت زیارتگاه‌ها، ساختن گنبدها بر قبرها، پرستش آن‌ها و مسجد قرار دادنِ آن‌ها و دیگر مواردی که خدا و رسولش به بهترین شکل بیان کرده، حجت را تمام نموده و راه هرگونه عذر و بهانه‌ای را بسته‌اند؛ لیکن امر همان‌گونه است که پیامبر صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «بَدَأَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا، وَسَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ»[۲۹۲] «اسلام غریبانه آغاز شد و به زودی همان‌گونه که آغاز شده بود، غریب خواهد گشت».

---

[۲۹۱] . شرح حال ایشان در رساله اول بیان شد.

[۲۹۲] . خبرِ «غربتِ اسلام» در چهار حدیث صحیح وارد شده است که عبارتند از: نخست: حدیث ابن‌عمر (رضی‌الله‌عنهما) که مسلم (۱۴۶) آن را روایت کرده و لفظ آن چنین است: «إن الإسلام بدأ غريبًا، وسيعود غريبًا كما بدأ، وهو يأرز بين المسجدين كما تأرز الحية إلى جحرها».«همانا اسلام غریبانه آغاز شد و همان‌طور که آغاز شد، غریبانه بازخواهد گشت و میان دو مسجد (مکه و مدینه) جمع می‌شود، همان‌گونه که مار به سوراخ خود پناه می‌برد.» معنای «يأرز» یعنی جمع شدن و پناه گرفتن. رجوع کنید به «شرح النووی».

دوم: حدیث ابوهریره (رضی‌الله‌عنه) که مسلم (۱۴۵) -با این لفظ- و ابن‌ماجه (۳۹۸۶) روایت کرده‌اند که پیامبر (ص) فرمود: «بدأ الإسلام غريبًا، وسيعود كما بدأ غريبًا، فطوبى للغرباء».«اسلام غریبانه آغاز شد و همان‌طور که آغاز شد غریبانه بازخواهد گشت، پس خوشا به حال غریبان.»

سوم: حدیث عبدالله بن مسعود (رضی‌الله‌عنه) که ترمذی (۲۶۲۹) آن را روایت کرده و لفظ آن چنین است: «إن الإسلام بدأ غريبًا وسيعود غريبًا كما بدأ، فطوبى للغرباء».«همانا اسلام غریبانه آغاز شد و همان‌طور که آغاز شد غریبانه بازخواهد گشت، پس خوشا به حال غریبان.»
این حدیث را آلبانی (همان‌طور که در «صحیح ترمذی» آمده) صحیح دانسته است.

هنگامی که عامه مردم، رها کردنِ عادت‌هایشان را امری بزرگ (و دشوار) دیدند،[۲۹۳] برخی از کسانی که ادعای علم دارند -در حالی که از دورترین مردم به دانش هستند، چرا که عالم کسی است که از خدا بترسد- با آنان در انکار دینِ خدا همراهی کردند؛ پس برای به دست آوردنِ رضایت مردم، خشم خدا را برگزیدند و درِ شرک به خدا را به روی مردم گشودند، آن را برایشان آراستند، آنان را از خالص کردنِ دین برای خدا بازداشتند و به آنان چنین القا کردند که این کار (نهی از شرک) به معنای کوچک شمردنِ پیامبران و صالحان است. این دقیقاً همان چیزی است که بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گذشت؛ آنگاه که ذکر کرد عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بنده‌ای پرورده شده است و چیزی از کارِ خدایی در اختیار او نیست، مسیحیان گفتند: او به مسیح و مادرش دشنام داده است! همچنین رافضیان به کسی که حقوق یاران رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بشناسد و آنان را دوست بدارد و در حقشان غلو نکند، چنین می‌گویند و او را به دشمنی با اهل بیت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متهم می‌کنند.

همین‌گونه اینان نیز، وقتی برایشان آنچه را که خدا و رسولش و اهل علم از تمامی فرقه‌ها درباره فرمان به خالص کردنِ دین برای خدا و نهی از شباهت به اهل کتاب در برگزیدنِ دانشمندان و راهبان به عنوان پروردگارانی به جای خدا گفته بودند، ذکر کردم؛ به ما گفتند: شما مقام پیامبران و صالحان و اولیا را کوچک شمردید! در حالی که خداوند یاری‌گر دین خویش است، هرچند مشرکان را ناخوش آید.

چهارم: احمد در «مسند» خود (۱۸۴/۱) - با همین لفظ - و ابویعلی در «مسند» (۹۹/۲) از سعد بن ابی‌وقاص (رضی‌الله‌عنه) روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم رسول‌الله (ص) می‌فرمود: «إن الإيمان بدأ غريبًا وسيعود كما بدأ، فطوبى يومئذٍ للغرباء إذا فسَدَ الناس، والذي نفسُ أبي القاسم بيده؛ ليأرزن الإيمان بين هذين المسجدين كما تأرز الحية في جحرها». «همانا ایمان، غریبانه آغاز شد و همان‌گونه که آغاز شد، بازخواهد گشت؛ پس در آن روز، خوشا به حال غریبان هنگامی که مردم فاسد شوند. سوگند به کسی که جان ابوالقاسم (پیامبر) در دست اوست؛ ایمان میان این دو مسجد جمع (و محدود) خواهد شد، همان‌گونه که مار به سوراخ خود پناه می‌برد.» محققان «مسند» گفته‌اند: «اسناد آن جید (نیکو) است.»

[۲۹۳] . یعنی این امر بر انان دشوار و سخت است.

اکنون من مستندات خود را در این باره از کلام اهل علمِ تمامی مذاهب ذکر می‌کنم؛ خداوند رحمت کند کسی را که با چشم بصیرت در آن بیندیشد و سپس خدا، رسول، کتاب و دینش را یاری کند و در این راه از سرزنش هیچ ملامت‌گری نهراسد.

اما کلام حنابله؛ شیخ تقی‌الدین (ابن تیمیه) رحمه الله هنگامی که حدیث خوارج را ذکر کرد، فرمود:

«پس اگر در زمان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خلفای ایشان، از میان کسانی که منتسب به اسلام بودند، کسانی یافت شدند که با وجود عبادتِ بسیار، از دین خارج گشتند، دانسته می‌شود که فرد منتسب به اسلام و سنت نیز ممکن است (از دین) خارج شود؛ و این به سبب اموری است که از جمله آن‌ها «غلو» است که خداوند متعال آن را نکوهیده است؛ مانند غلو درباره برخی مشایخ همچون شیخ عدی، بلکه غلو درباره علی بن ابی‌طالب، بلکه غلو درباره مسیح و امثال او.

پس هر کس در حقِ پیامبری یا مرد صالحی غلو کند و نوعی از الوهیت را برای او قرار دهد -مثلاً او را به جای خدا بخواند، به این صورت که بگوید: ای سرور من فلانی، به فریادم برس، یا مرا پناه ده، یا تو برای من کافی هستی، یا من در پناه تو هستم- تمام این‌ها شرک و گمراهی است که صاحبش توبه داده می‌شود؛ اگر توبه کرد که هیچ و گرنه کشته می‌شود. چرا که خداوند پیامبران را فرستاد تا تنها او پرستیده شود و معبودی دیگر با او قرار داده نشود. و کسانی که با خدا معبودهای دیگری مانند فرشتگان، مسیح، عزیر، صالحان یا دیگران را قرار می‌دادند، معتقد نبودند که آن‌ها می‌آفرینند و روزی می‌دهند، بلکه تنها آنان را می‌خواندند و می‌گفتند: ﴿هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس:۱۸] «اینان شفیعان ما نزد خدا

هستند». پس خداوند پیامبران را فرستاد تا نهی کنند از اینکه کسی جز خدا خوانده شود؛ نه به صورت دعای عبادی و نه به صورت دعای استغاثه». [۲۹۴] پایان سخن.

در کتاب «الإقناع» در ابتدای بابِ حکم مرتد آمده است: «همانا هر کس میان خود و خدا واسطه‌هایی قرار دهد و آنان را بخواند، به اجماع (علما) کافر است».

اما کلام حنفیه؛ شیخ قاسم در «شرح درر البحار» گفته است:

(نذری که از بیشترِ عامه مردم سر می‌زند، به این صورت که نزد قبر برخی صالحان می‌آید و می‌گوید: ای سرور من؛ اگر گمشده‌ام بازگردد، یا بیمارم شفا یابد، یا حاجتم برآورده شود، برای تو فلان مقدار طلا یا غذا یا شمع است؛ این کار به اتفاق آرا باطل است، به دلایلی از جمله:

نذر برای مخلوق جایز نیست.

و دیگر اینکه، او گمان کرده که مرده در امور تصرف می‌کند، و این اعتقاد کفر است. تا آنجا که گفت: و مردم به این کار مبتلا گشته‌اند، به ویژه در سالگرد تولد شیخ احمد بدوی).

امام بزازی در «فتاوای» خود گفته است: اگر کسی رقص صوفیانِ این زمانه را در مساجد ببیند که با عوامِ نادانی آمیخته شده‌اند که قرآن و حلال و حرام را نمی‌شناسند، بلکه اسلام و ایمان را نمی‌دانند و فریادهایی همچون عرعر خران دارند؛ می‌گوید: اینان بی‌شک دین خود را به لهو و بازی گرفته‌اند؛ پس وای بر قاضیان و حاکمان که با وجود توانایی، این وضع را تغییر نمی‌دهند.

---

[۲۹۴] . خلاصه‌ای است از «الرسالة السنية» که متن کامل آن در «مجموع الفتاوی» (۳۶۳/۳-۴۳۰) آمده است؛ بخشی که برگزیده است، از صفحات ۳۸۳ تا ۴۰۰ می‌باشد.

اما کلام شافعیه؛ امام و محدثِ شام، ابوشامه در کتاب «الباعث علی إنکار البدع و الحوادث» -که در زمان شارح و ابن‌حمدان بوده- گفته است: اما از این بخش، آنچه را که گروهی از عوام نادان در آن گرفتار شده‌اند بیان می‌کنیم؛ همانانی که با شریعت اسلام مخالفت ورزیده، پیروی از پیشوایان دین از میان فقها را رها کرده‌اند؛ و آن کارهایی است که گروه‌های منتسب به « فقر» (درویشی) انجام می‌دهند -که حقیقتِ آن تهی بودن از ایمان است- از قبیل برقراری رابطه برادری با زنان بیگانه و خلوت با آنان و اعتقاداتی که درباره مشایخ خود دارند.

ایشان رَحِمَهُ ٱللَّهُ سخن را طولانی کرد تا آنجا که گفت:

و از همین راه‌ها و امثال آن، مقدمات ظهور کفر از قبیل بت‌پرستی و غیره فراهم شد. و از این دست است آنچه که گرفتاری به آن همگانی شده است؛ از تزیین شیطان برای عامه مردم در تبرک جستن به دیوارها و ستون‌ها، و روشن کردنِ چراغ در مکان‌های مخصوص در هر شهر؛ به این صورت که شخصی برایشان نقل می‌کند که در خواب دیده است کسی از مشاهیر صلاح و ولایت در آنجاست، تا جایی که جایگاه آن مکان‌ها در دل‌هایشان بزرگ می‌شود، آن‌ها را تعظیم می‌کنند و با نذر کردن برای آن‌ها -که گاه چشمه، درخت یا دیواری است- امیدِ شفای بیماران و برآورده شدنِ حاجاتشان را دارند. و در شهر دمشق -که خداوند آن را از این امور نگاه دارد- مکان‌های متعددی از این دست وجود دارد.

سپس ایشان رَحِمَهُ ٱللَّهُ حدیث صحیح از رسول خدا صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ذکر کرد؛ آنگاه که برخی از همراهان به ایشان گفتند: برای ما «ذات انواط» (درختی برای آویختن اسلحه و تبرک) قرار بده. پیامبر فرمودند: «اللهُ أَكْبَرُ، قُلْتُمْ وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ كَمَا قَالَ قَوْمُ

مُوسَى: ﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾ [اعراف: ۱۳۸]»[۲۹۵] «الله اکبر، سوگند به آنکه جان محمد در دست اوست، همان را گفتید که قوم موسی گفتند: برای ما معبودی قرار ده، همان‌گونه که آنان معبودانی دارند». پایان سخن ایشان.[۲۹۶]

در کتاب «اقتضاء الصراط المستقیم» گفته است[۲۹۷]: «اگر این سخنِ پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مورد صرفاً قصدِ یک درخت برای آویختنِ سلاح و اعتکاف نزد آن باشد، پس چگونه خواهد بود در مورد چیزی که از آن بزرگتر است: یعنی خودِ شرک در مورد قبرها و امثال آن؟».[۲۹۸]

اما کلام مالکیه؛ ابوبکر طرطوشی[۲۹۹] در کتاب «الحوادث و البدع»، هنگامی که حدیث درخت (ذات انواط) را ذکر کرد، گفت: پس بنگرید -خدا شما را رحمت کند- هر کجا درخت کُنار یا درخت دیگری یافتید که مردم قصد آن را می‌کنند، جایگاهش را بزرگ می‌دارند، از جانب آن امید بهبودی و شفای بیمارانشان را دارند و میخ‌ها و تکه‌پارچه‌ها به آن می‌آویزند؛ پس آن همان «ذات انواط» است، پس آن را قطع کنید.

و حدیث صحیح عرباض بن ساریه را ذکر کرد که در آن پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ فَسَيَرَى اخْتِلافًا كَثِيرًا، فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ،

---

[۲۹۵] . این حدیث را ترمذی (۲۱۸۰) با همین لفظ، و احمد (۲۱۸/۵) روایت کرده‌اند و آلبانی آن را در «صحیح ترمذی» صحیح دانسته است.

[۲۹۶] . این مطلب به‌صورت خلاصه از کتاب «الباعث علی إنکار البدع والحوادث»، صفحات ۳۴-۳۵، ناشر: دار المؤید - ریاض نقل شده است.

[۲۹۷] . منظور، ابن‌تیمیه (رحمه‌الله) است.

[۲۹۸] . متنِ دقیقِ کلام او (رحمه‌الله) چنین است (جلد ۲، صفحه ۶۴۹، ناشر: مکتبة الرشد - ریاض، چاپ پنجم): «هنگامی که مشرکان درختی داشتند که سلاح‌هایشان را بر آن می‌آویختند و آن را "ذات أنواط" می‌نامیدند؛ برخی [از صحابه] گفتند: ای رسول خدا! برای ما نیز "ذات أنواطی" قرار ده، همان‌طور که آنان ذات أنواطی دارند. پیامبر (ص) فرمود: الله اکبر! سخنی گفتید همانند آنچه قوم موسی گفتند: «برای ما خدایی قرار ده همان‌طور که آنان خدایانی دارند»؛ این‌ها همان سنت‌ها [و روش‌های پیشینیان] است؛ قطعاً از سننِ کسانی که پیش از شما بوده‌اند، پیروی خواهید کرد.
پس پیامبر (ص) صرفِ مشابهتِ آنان با کافران در انتخابِ درختی که نزدش معتکف شوند و سلاحِ خود را بر آن بیاویزند را انکار کرد؛ پس چگونه است درباره آنچه از این [عمل] بزرگ‌تر است؛ یعنی مشابهتِ [کامل] با مشرکان، یا [اصلاً خودِ آن عمل] که عینِ شرک است؟»»

[۲۹۹] . او محمد بن ولید أندلسی طرطوشی است؛ شیخ مالکی‌ها که کتاب مشهوری در هشدار از بدعت‌ها با عنوان «کتاب الحوادث والبدع» دارد. او (رحمه‌الله) در سال ۵۲۰ وفات یافت. شرح‌حال وی را در «سیر أعلام النبلاء» (۴۹۰/۱۹) ملاحظه کنید.

عَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ، وَإِيَّاكُمْ وَمُحْدَثَاتِ الأُمُورِ، فَإِنَّ كُلَّ بِدْعَةٍ ضَلالَةٌ»[۳۰۰] «هر کس از شما زنده بماند، اختلافات بسیاری خواهد دید؛ پس بر شما باد [پیروی از] سنت من و سنت خلفای راشدینِ هدایت‌یافته؛ با دندان‌های کرسی بر آن پایبند باشید و از کارهای نوپدید (در دین) بپرهیزید، چرا که هر بدعتی گمراهی است».

در «بخاری» از ابودرداء روایت شده که گفت: «به خدا سوگند، از آیین محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چیزی را نمی‌شناسم (که باقی مانده باشد)، جز اینکه آنان با هم نماز می‌گزارند».[۳۰۱]

مالک در «موطأ» از برخی صحابه روایت کرده که گفت: «از آنچه (از دین) در میان مردم درک کرده بودم، چیزی را نمی‌شناسم جز فراخوان (اذان) برای نماز».[۳۰۲]

زُهری گفت: بر اَنَس در دمشق وارد شدم در حالی که می‌گریست؛ پس گفت: «از آنچه (از دین) درک کرده بودم چیزی را نمی‌شناسم جز این نماز، و این نماز هم که ضایع شده است».[۳۰۳]

طرطوشی رَحِمَهُ اللهُ می‌گوید: پس بنگرید -رحمت الله بر شما باد- اگر در آن زمان، حق محو گشته و باطل آشکار شده بود، به طوری که از آیین کهن جز قبله چیزی شناخته نمی‌شد؛ پس گمان تو به این زمانِ خودت چیست؟! والله المستعان.[۳۰۴]

---

[۳۰۰] . این حدیث را ابوداود (۴۶۰۷)، ابن‌ماجه (۴۲)، ترمذی (۲۶۷۶) و دیگران روایت کرده‌اند و آلبانی (رحمه‌الله) آن را صحیح دانسته است.

[۳۰۱] . [این گزارش] را بخاری (۶۵۰) از سالم روایت کرده که گفت: شنیدم امدرداء می‌گوید: ابودرداء با چهره‌ای خشمگین بر من وارد شد، گفتم: چه چیز تو را خشمگین کرده است؟ گفت: به خدا سوگند، از امت محمد (ص) چیزی [از سنت‌ها] نمی‌شناسم جز اینکه [همچنان] دسته‌جمعی نماز می‌خوانند. احمد نیز آن را (۱۹۵/۵) روایت کرده است.

[۳۰۲] . [این گزارش] را مالک در باب «آنچه درباره اذان برای نماز وارد شده»، از ابوسُهیل بن مالک از پدرش روایت کرده است که گفت: از آنچه [در صدر اسلام] مردم را بر آن یافتم، چیزی نمی‌شناسم مگر [همین] اذان برای نماز. ابوسُهیل، همان نافع بن مالک بن ابی‌عامر اصبحی است.»

[۳۰۳] . این روایت را بخاری (۵۳۰) از زهری نقل کرده است که گفت: در دمشق بر انس بن مالک وارد شدم، در حالی که می‌گریست. به او گفتم: چه چیز تو را می‌گریاند؟ گفت: از آنچه [در صدر اسلام] درک کرده‌ام، چیزی نمی‌شناسم مگر همین نماز؛ و [حتی] همین نماز نیز ضایع شده است..

[۳۰۴] . این مطلب به‌صورت خلاصه از صفحات (۳۷ تا ۴۲) [کتاب مذکور]، ناشر: دار ابن‌الجوزی - دمام [نقل شده است.

و سزاوار است کسی از اهل علم -که خداوند عزیزشان بدارد- که بر این کلام آگاه می‌شود، بداند که سخن در دو مسئله است:

نخست: اینکه خداوند سبحان، محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را برای خالص کردنِ دین برای خدا مبعوث کرد؛ تا هیچ کس در عبادت و معبودیت با او شریک قرار داده نشود، نه فرشته‌ای، نه پیامبری، نه قبری، نه سنگی و نه درختی و نه غیر آن. و اینکه هر کس صالحان را با شرک ورزیدن به خدا بزرگ بدارد، او شبیه مسیحیان است و عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از آنان بیزار است.

دوم: وجوبِ پیروی از سنت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و رها کردنِ بدعت‌ها، هرچند در میان بیشترِ عوام شهرت یافته باشد. و باید دانست که عامه مردم به سخن اهل علم در تحقیقِ این مسائل و نقل کلام علما نیازمندند. پس خداوند رحمت کند کسی را که خدا، رسول و دینش را یاری کرد و در راه خدا از سرزنش هیچ ملامت‌گری نهراسید والله أعلم، وصلی الله علی محمد وآله وصحبه وسلم.[۳۰۵]

---

[۳۰۵] . سخن او (رحمه‌الله) به پایان رسید، این متن در «الدرر السنية من الأجوبة النجدية» (جلد ۲، صفحات ۴۹-۵۴) ثبت شده است.

[نویسنده‌ی این یادداشت که] مقیّد (به این نوشتار) -عفا الله عنه- می‌گوید: برای فایده [بیشتر]، این قطعه‌ای از سخنان علمای مذاهب در بیانِ تحریمِ دعا کردنِ غیر از خداست:

سخن علمای حنفیه: شیخ محمد عابد سندی حنفی در کتاب خود «طوالع الأنوار شرح تنوير الأبصار مع الدر المختار» گفته است:

«[انسان] نباید بگوید: ای صاحب قبر، ای فلانی! حاجت مرا برآور، یا آن را از خدا بخواه، یا نزد خدا برایم شفیع باش؛ بلکه باید بگوید: ای کسی که در فرمانروایی‌ات هیچ کس را شریک نمی‌گیری، این حاجت مرا برآور، [همان‌گونه که] مرا به تنهایی آفریدی.»»

«شیخ صنع‌الله بن صنع‌الله حلبی حنفی (رحمه‌الله) چنین می‌گوید: «اینک در میان مسلمانان گروه‌هایی پدیدار شده‌اند که مدعی‌اند اولیا در دوران حیات و پس از مرگشان تصرفاتی دارند و در سختی‌ها و بلاها از آنان استغاثه می‌شود و به واسطه‌ی آنان مشکلات گره‌گشایی می‌گردد؛ پس به سوی قبورشان می‌روند و برای برآورده شدن حاجات خود آنان را صدا می‌زنند و استدلال می‌کنند که این کار از آنان نشانه‌ی کرامات است!

این سخن، هم تفریط است و هم افراط؛ بلکه در آن هلاکت ابدی و عذاب همیشگی نهفته است؛ چرا که دارای رایحه‌های شرکِ محقّق است و با کتاب عزیزِ مصدّق در تضاد است و مخالفِ عقاید ائمه و اجماع امت است. در قرآن کریم آمده است: «وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» (سوره نساء، آیه ۱۱۵). (برگرفته از کتاب «سیف‌الله علی من کذب علی أولیاء الله»، به‌صورت خلاصه، ناشر: مدار الوطن - ریاض.

از ائمه‌ی متأخرِ حنفیه، افراد زیر نیز همین نظر را داشته‌اند: امام احمد سرهندی، امام احمد رومی، شیخ سجان‌بخش هندی، محمد بن علی تهانوی، محمد اسماعیل دهلوی، شیخ محمود بن عبدالله آلوسی و دیگران.

مراجعه کنید به مراجعی که در آن [به] انکارِ آنان بر کسی که غیرِ خدا را دعا کرده پرداخته‌اند، در کتاب: «المجموع المفيد في نقض القبورية ونصرة التوحيد» (ص ۴۱۲ - ۴۱۸)، ناشر: دار أطلس - ریاض.

[نکته‌ی علمی:] شیخ دکتر شمس‌الدین افغانی (رحمه‌الله) رساله‌ای عظیم تألیف کرده و در آن اقوال علمای احناف را در ابطالِ عقایدِ قبوریان گردآوری کرده است. روشن است که «دعا» بیشترین عملی است که قبوریان نزد قبورِ موردِ تعظیم‌شان انجام می‌دهند. وی نام آن را «جهود علماء الحنفية فی إبطال عقايد القبورية» گذاشت؛ رساله‌ای که در سه جلد تنظیم شده و با آن مدرک دکترای جهانی دریافت کرد. او در آن به تلاش‌های علمای حنفی در تبیینِ سرچشمه‌ی پرستشِ قبور، پیدایش قبوریّت و گسترش آن، تحقیقِ اینکه قبوریان اهل شرک و وثنیّت هستند، و نیز تلاش‌هایشان در ابطالِ این عقاید اشاره کرده است.
سپس وی مقالاتِ گروهی از علمای حنفی در هشدار از شرک و ابطالِ سی وسیله‌ای که قبوریان به آن تمسک می‌جویند را نقل کرده است.

در ادامه، مثال‌هایی از غلوّ قبوریان در حقِ صالحین و تلاشِ علمای حنفی در ابطال آن را ذکر کرده است و با ذکرِ غلوّ آنان در حق پیامبر (ص) آغاز کرده است (مانند ادعای اینکه ایشان غیب می‌داند، در هستی تصرف دارد و صدای استغاثه‌کنندگان را می‌شنود) که همه‌ی این‌ها را باطل کرد. سپس به مثال‌های غلو در حقِ غیرِ پیامبر (ص) همچون عبدالقادر گیلانی، رفاعی، بدوی و دیگرانی که برایشان ادعای ولایت می‌شود، پرداخت.
سخن علمای شافعیه:
ابن‌حجر شافعی در «شرح الأربعين النووية» معنایش این است که هرکس غیرِ خدا را دعا کند، کافر است. شوکانی این مطلب را از او در کتاب «الدر النضيد» (ص ۱۲۱، ناشر: دار ابن خزيمه - رياض) نقل کرده است.
شیخ احمد بن علی مقریزی مصری شافعی (رحمه‌الله) گفته است:
«شرکِ همه‌ی امت‌ها دو نوع است: شرک در الاهیّت و شرک در ربوبیّت. شرک در الاهیّت و عبادت، [نوعی است که] بر مشرکان غالب است و آن شرکِ بت‌پرستان، پرستش‌کنندگانِ ملائکه، جنیان و پرستش‌کنندگانِ مشایخ و صالحینِ زنده و مرده است؛ کسانی که گفتند: «ما آنان را پرستش نمی‌کنیم مگر برای اینکه ما را به خدا نزدیک‌تر کنند» (زمر: ۳) و نزد او برایمان شفاعت کنند و به واسطه‌ی قُربِ آنان به خدا و کرامتی که خدا برایشان قائل است، به ما قُرب و کرامتی برسد؛ همان‌طور که در دنیا مرسوم است که برای کسانی که به دستیارانِ پادشاه و نزدیکان و خاصان او خدمت می‌کنند، کرامت و تقرّب حاصل می‌شود.
همه‌ی کتاب‌های آسمانی از آغاز تا پایان، این مذهب را ابطال کرده، آن را رد می‌کنند و پیروانش را تقبیح می‌نمایند و تصریح می‌کنند که آنان دشمنان خدای متعال هستند.
و همه‌ی پیامبران (صلوات‌الله علیهم) از اولین تا آخرین‌شان بر این مطلب اتفاق نظر دارند؛ و خداوند هیچ امتی را هلاک نکرد مگر به سببِ همین شرک و برای آن. «تجريد التوحيد المفيد» (ص ۵۲-۵۳)، تحقیق علی بن محمد العمران، ناشر: دار عالم الفوائد - مكه.
کلام علمای حنابله:
ابن‌تیمیه در «مجموع الفتاوى» (۱۰۳/۱) می‌گوید: «هیچ‌یک از علمای مسلمان نگفته‌اند که در اموری که تنها خداوند جایگاه استغاثه است، می‌توان به مخلوقات نیز استغاثه کرد؛ نه به پیامبری، نه فرشته‌ای و نه فرد صالحی؛ بلکه جایز نبودنِ این امر از ضروریات دین اسلام است که جای هیچ تردیدی در آن نیست.»

او همچنین در «مجموع الفتاوى» (۴۹۰/۲۷) می‌گوید: «هر کس بگوید میتی از مردگان -چه نفیسه باشد یا غیر او- خائف را پناه می‌دهد، زندانی را خلاص می‌کند و بابِ حاجات است، گمراه و مشرک است. چرا که خداوند سبحان است که پناه می‌دهد و در برابر او پناهی نیست، و بابِ حاجات به‌سوی خدا، همان دعای خالصانه و صادقانه به درگاه اوست؛ چنان‌که خداوند متعال فرموده: {وإذا سألك عبادي عني فإني قريب أجيب دعوة الداع إذا دعان}.»
او در کتاب «الاستغاثة في الرد على البكري» (ص ۳۳۱) نیز گفته است: «سؤال کردن از مرده و غائب -خواه نبی باشد یا غیر او- از محرماتِ ناپسندی است که ائمه‌ی مسلمانان بر آن اتفاق‌نظر دارند. نه خدا به آن امر کرده، نه رسولش، نه احدی از صحابه و نه تابعین آن را انجام داده‌اند و نه هیچ‌یک از ائمه‌ی مسلمانان آن را نیک شمرده‌اند؛ و این از ضروریات دین اسلام است.»
صاحب کتاب «الإقناع» می‌گوید: «هر کس مرده‌ای را دعا کند، حتی اگر از خلفای راشدین باشد، کافر است و هر کس در کفر او شک کند نیز کافر است.»
امام ابوالوفاء علی بن عقیل حنبلی می‌گوید: «کسی که قبور را تعظیم می‌کند، با مردگان برای برآوردن حاجات سخن می‌گوید و می‌گوید: "ای مولای من، ای سید من عبدالقادر، فلان کار را برایم انجام بده"، با این اوضاع کافر است. و هر کس مرده‌ای را بخواند و از او طلبِ قضای حاجت کند، کافر است.» (این مطلب را شیخ محمد بن سلطان المعصومی حنفی در کتابش «حكم الله الواحد الصمد»، ص ۴۴ نقل کرده است).
ابن‌عقیل همچنین می‌گوید: «هنگامی که تکالیف بر جاهلان و فرومایگان دشوار شد، آنان از احکام شریعت به سمت تعظیمِ آیین‌هایی که خود ساخته بودند، روی آوردند؛ چرا که با این کار، دیگر تحت امرِ پروردگار قرار نمی‌گرفتند و کار بر ایشان آسان می‌شد. آنان نزد من با این اوضاع کافرند؛ مانند تعظیم قبور، خطاب قرار دادن مردگان برای حاجات، نوشتنِ رقعه‌هایی با این مضمون که: "ای مولای من، فلان کار را برایم بکن"، یا انداختن خرقه بر درختان به تقلید از پرستندگانِ لات و عزی.» (این مطلب را ابن‌قیم در «إغاثة اللهفان» و محمد بن عبدالوهاب در «مفيد المستفيد» نقل کرده‌اند).

ابن رجب حنبلی در کتاب «تحقیق کلمة الإخلاص» می‌گوید: «گفتنِ «لا إله إلا الله» اقتضا می‌کند که خدایی جز الله نباشد. «إله» کسی است که باید اطاعت شود و نافرمانی نگردد، با هیبت و جلال و محبت و خوف و امید و توکل و سؤال و دعا؛ و این امور جز برای خدای عزوجل روا نیست. هر کس مخلوقی را در هر یک از این خصائص شریک کند، توحید و اخلاصش در کلمه‌ی توحید مخدوش شده و دچار نوعی پرستشِ مخلوق می‌شود؛ و این‌همه از فروعِ شرک است.»

شیخ عبدالله أبابطین در «تأسیس التقدیس» (ص ۱۴۷) می‌گوید: «در فتاوای قاضی ابویعلی دیدم که از او درباره‌ی کسی که می‌گوید "یا محمد، یا علی" پرسیدند؛ پاسخ داد: این جایز نیست زیرا آن دو مرده‌اند.»

شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن بن حسن در «الدرر السنیة» (۴۶۷/۱-۴۶۸) می‌گوید: «مسلمانان اجماع دارند بر تکفیرِ کسی که شرک اکبر انجام می‌دهد و پس از اتمام حجت، به آیات خدا و پیامبرانش کفر می‌ورزد؛ مانند کسی که صالحان را عبادت کند، آنان را همراه خدا بخواند و برایشان در عبادات و الوهیت، همتایانی قرار دهد... و این مسئله مورد اجماع اهل علم و ایمان است؛ به‌طوری که هر طایفه‌ای از مذاهب، بابی مستقل به این موضوع اختصاص داده و حکمِ ارتدادِ آن را ذکر کرده‌اند. ابن‌حجر نیز کتابی جداگانه در این باره به نام «الإعلام بقواطع الإسلام» تألیف کرده است.»

سخن شوکانی (از غیرِ علمای چهار مذهب):

شوکانی در کتاب «الدر النضید» می‌گوید: «بدان که بزرگ‌ترین مصیبت و بلا، چیزی است که بسیاری از عوام و برخی خواص درباره‌ی اهل قبور و صالحانِ زنده معتقدند؛ مبنی بر اینکه آنان بر اموری قادرند که جز خدای جل‌جلاله کسی قادر نیست و کارهایی می‌کنند که جز خدا کسی قادر به انجام آن نیست. حتی زبانشان به آنچه در دل دارند گشوده شده؛ گاه آن‌ها را همراه با خدا و گاه مستقلاً می‌خوانند، با نام‌هایشان فریاد می‌زنند، آنان را آن‌گونه تعظیم می‌کنند که گویی مالکِ ضرر و نفع هستند، و خضوعی بیش از خضوعی که در نماز و دعا در پیشگاه پروردگارشان دارند، برای آنان نشان می‌دهند. اگر این شرک نیست، پس شرک چیست؟ و اگر این کفر نیست، پس در دنیا کفری وجود ندارد.»

خاتمه از قولِ گردآورنده: «خداوند به دانشمندانِ هدایت‌یافته جزای خیر دهد که دین مردم را حفظ کردند؛ چنان‌که شیخ عبدالرحمن بن محمد بن قاسم در «الدرر السنیة» (۲۱/۱) گفته است: دانشمندان در هر عصر و سرزمینی کتاب‌هایی در اصول و فروع تألیف کرده‌اند تا دین و شریعت حفظ شود و آیندگانِ امت در علم و عمل مانند پیشینیان باشند، چرا که نیاز به این امر از هر ضرورتی بالاتر است؛ و اگر این نبود، همان چیزی بر سرِ دین ما می‌آمد که بر سرِ ادیان پیشین آمده بود؛ زیرا هیچ عصری از کسانی که بدون علم و فهم سخن می‌گویند، خالی نیست.»

بسم الله الرحمن الرحيم

از شیخ عبدالرحمن بن حسن بن محمد بن عبدالوهاب (رحمهم الله تعالی)[۳۰۶] سؤال شد:

سخن علمای بزرگ و پیشوایان اسلام درباره کسی که «لا إله إلا الله» می‌گوید اما غیر خدا را می‌خواند چیست؟ آیا صرفاً با گفتن این کلمه، مال و خون او حرام (محفوظ) می‌شود یا خیر؟

پس ایشان چنین پاسخ داد:

پاسخ -و توفیق از جانب خداست-: «لا إله إلا الله» کلمه اخلاص و کلمه تقواست؛ این کلمه «عروة الوثقی» (ریسمان مستحکم) و همان آیین حنیف ابراهیم عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ است که خداوند آن را کلمه‌ای پاینده در نسل او قرار داد. این کلمه در بردارنده اثبات الوهیت برای خدای متعال و نفی آن از غیر اوست. «إلٰه» کسی است که دل‌ها با محبت، انابه، توکل، یاری‌جستن، دعا، بیم و امید و امثال آن، او را بپرستند.

معنای «لا إله إلا الله» یعنی: هیچ معبود برحقی جز خدا نیست. خداوند متعال فرموده است: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴾ [حج:۲]

«این بدان سبب است که خدا همان حق است و آنچه غیر از او می‌خوانند همان باطل است و این خداست که بلندمرتبه و بزرگ است».

خدای بلندمرتبه فرمود: ﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾ [رعد:۱۴]

---

[۳۰۶] . شرح حال ایشان در رساله اول ذکر شد.

«دعوت حق تنها از آنِ اوست؛ و کسانی که [مشرکان] غیر از او می‌خوانند، هیچ پاسخی به آن‌ها نمی‌دهند؛ [کار آن‌ها] همچون کسی است که کف دستانش را به سوی آب گشوده تا [آب] به دهانش برسد در حالی که نخواهد رسید؛ و دعای کافران جز در گمراهی نیست».

پس این کلمه بزرگ به صورت مطابقت، بر اخلاصِ تمامی انواع عبادت برای خدای متعال و نفی هر معبودی جز او دلالت دارد. خداوند متعال فرموده است: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ * إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ * وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾ [زخرف:۲۶-۲۸]

«و [یاد کن] هنگامی را که ابراهیم به پدرش و قومش گفت: من از آنچه می‌پرستید بیزارم؛ مگر آن کسی که مرا آفرید که او مرا هدایت خواهد کرد؛ و او آن را کلمه‌ای پاینده در میان نسل خود قرار داد».

یعنی کلمه «لا إله إلا الله» را؛ پس ضمیر این کلمه را به مدلول پیشین آن برگرداند که همان سخن اوست: «من از آنچه می‌پرستید بیزارم؛ مگر آن کسی که مرا آفرید».

و این همان هدفی است که خداوند خلق را برای آن آفرید و بر بندگانش واجب نمود و پیامبران را فرستاد و کتاب‌ها را برای بیان و تثبیت آن نازل کرد؛ چنان‌که فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [ذاریات:۵۶] «و جن و انس را نیافریدم مگر برای آنکه مرا بپرستند».

و فرمود: ﴿وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ [اسراء:۲۳] «و پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید».

و فرمود: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [انبياء:۲۵] «و پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به او وحی می‌کردیم که: هیچ معبودی جز من نیست، پس تنها مرا بپرستید».

و فرمود: ﴿الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ * أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنَّنِي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ﴾ [هود:۱-۲] «الف، لام، را؛ کتابی است که آیات آن استوار گشته و سپس از جانب حکیمی آگاه، به تفصیل بیان شده است؛ که جز خدا را نپرستید، به راستی که من از جانب او برای شما بیم‌دهنده و مژده‌رسانم».

و فرمود: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [بقره:۲۵۶] «پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، به راستی که به ریسمانی استوار چنگ زده است که گسستنی برای آن نیست و خداوند شنوا و داناست».

«طاغوت» هر آن چیزی است که بنده از حد خود درباره آن تجاوز کند؛ اعم از معبود، یا متبوع یا کسی که مورد اطاعت قرار می‌گیرد.

پس هر کس حقیقتِ آغازِ این کلمه بزرگ یعنی اخلاص در عبادت برای خدای متعال و بیزاری از عبادتِ غیر او را با قلب و اعضای خود محقق سازد و به آنچه فرایض اسلام و ایمان اقتضا می‌کند عمل نماید، خون و مالش محفوظ است؛[۳۰۷] و هر کس نپذیرد، خیر. خداوند متعال فرموده است: ﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ﴾ [توبه:۵] «پس اگر توبه کردند و نماز را برپا داشتند و زکات دادند، راه را بر آنان بگشایید».

---

[۳۰۷] . این پاسخِ سؤالی است که پرسشگر پیش‌تر از شیخ ـ رحمه‌الله ـ مطرح کرده بود.

این آیه کریمه دلالت دارد بر اینکه مصونیت خون و مال بدون این سه امر حاصل نمی‌شود، زیرا فراهم شدنِ نتیجه را مشروط به وجود این شروط کرده است.

در صحیح مسلم از ابومالک اشجعی از پدرش روایت شده که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ؛ حَرُمَ مَالُهُ وَدَمُهُ، وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ»؛ [۳۰۸]«هر کس «لا إله إلا الله» بگوید و به آنچه غیر از خدا پرستیده می‌شود کفر ورزد، مال و خون او حرام (محفوظ) است و حساب او با خداست».

پس برای درست بودنِ این کلمه، ناگزیر باید اخلاص برای خدای متعال و نفی شرک وجود داشته باشد؛ چنان‌که خداوند فرموده است: ﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [نساء:۳۶]

«و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک مگردانید».

و فرمود: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾ [بینه:۵]

«و فرمان نیافتند جز آنکه خدا را بپرستند در حالی که دین را برای او خالص کرده و حق‌گرا باشند، و نماز را برپا دارند و زکات بدهند؛ و این است آیین استوار».

و فرمود: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ * أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ [زمر:۲-۳]

---

[۳۰۸] . مسلم آن را در (۲۳) از ابومالک، از پدرش روایت کرده است. ابومالک همان سعد بن طارق اشجعی است، و ثقه می‌باشد. و پدرش همان طارق بن اشیم اشجعی است که صحابی است.

«ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، پس خدا را بپرست در حالی که دین را برای او خالص کرده‌ای؛ آگاه باشید که دین خالص تنها از آنِ خداست، و کسانی که غیر از او سرپرستانی گرفتند [و گفتند:] ما آن‌ها را نمی‌پرسیم مگر برای آنکه ما را به پیشگاه خدا نزدیک کنند؛ خداوند میان آنان در آنچه اختلاف می‌کنند داوری خواهد کرد».

سپس خداوند بر دروغگویی و کفر آنان شهادت داد و خبر داد که آنان را هدایت نمی‌کند؛ فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾ [زمر:۳]

«به راستی که خداوند کسی را که دروغگوی بسیار ناسپاس است، هدایت نمی‌کند».

در حدیثی که (بخاری و مسلم) بر آن اتفاق دارند، از معاذ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمده است: «فَإِنَّ حَقَّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ؛ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا»؛[۳۰۹] «پس همانا حق خدا بر بندگان این است که او را بپرستند و هیچ چیزی را با او شریک نگردانند».

پس هر کس قلبش غیر خدا را بپرستد و غیر او را بخواند، به خدا شرک آورده است و خداوند نمی‌آمرزد که به او شرک آورده شود؛ خداوند فرموده است: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ [احقاف:۵]

«و کیست گمراه‌تر از آنکه غیر از خدا کسی را می‌خواند که تا روز قیامت پاسخی به او نمی‌دهد».

و فرمود: ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ * إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ﴾ [فاطر:۱۳-۱۴]

---

[۳۰۹] . روایتِ مذکور در صحیح بخاری (شماره ۲۸۵۶) و صحیح مسلم (شماره ۳۰) آمده است.

«و کسانی را که غیر از او می‌خوانید، حتی مالکیتی به اندازه پوست نازک هسته خرما ندارند؛ اگر آن‌ها را بخوانید، دعای شما را نمی‌شنوند و اگر هم بشنوند پاسخی به شما نمی‌دهند، و روز قیامت شرکِ شما را منکر می‌شوند؛ و هیچ‌کس مانند [خداوند] آگاه، تو را باخبر نمی‌سازد».

و فرمود: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ * لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ [عنکبوت:۶۵-۶۶]

«پس هنگامی که بر کشتی سوار شوند، خدا را در حالی که دین را برای او خالص کرده‌اند می‌خوانند، اما هنگامی که آنان را به سوی خشکی نجات داد، ناگهان شرک می‌ورزند؛ تا به آنچه به آنان داده‌ایم کفر ورزند و بهره‌مند شوند، اما به زودی خواهند دانست».

در حدیثی که (بخاری و مسلم) بر آن اتفاق دارند، از ابن مسعود ش روایت شده است که پرسیده شد: ای رسول خدا، کدام گناه بزرگ‌تر است؟ فرمودند: «أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ»[۳۱۰] «اینکه برای خدا همتایی قرار دهی در حالی که او تو را آفریده است».

و در روایتی از مسلم آمده است: «أَنْ تَدْعُوَ لِلَّهِ نِدًّا»[۳۱۱] «اینکه برای خدا همتایی را [بخوانی و] دعا کنی».

---

[۳۱۰] . روایتِ مذکور در صحیح بخاری (شماره ۴۰۰۱) و صحیح مسلم (شماره ۸۶) آمده است.

[۳۱۱] . روایتِ مذکور در صحیح مسلم (شماره ۸۶) آمده و در صحیح بخاری (شماره ۶۸۶۱) نیز موجود است.

والله المستعان.[۳۱۲]

[۳۱۲] . کلامِ شیخ (رحمه‌الله) در اینجا به پایان رسید. این متن در کتاب «مجموعة الرسائل والمسائل النجدية»، جلد دوم، بخش اول، صفحات ۱۲۰ تا ۱۲۲ به ثبت رسیده است.

نشانه‌هایی در توحید الوهیت؛ شامل دو رساله در:

۱) معنای کلمه توحید و حکم کسی که آن را بگوید اما به آنچه غیر از خدا پرستیده می‌شود کفر نورزد.

۲) تعریف عبادت، توحید، اخلاص، اله و طاغوت.

تألیف: شیخ عبدالله بن عبدالرحمن أبابطین (۱۲۸۲ هـ)

و در پی آن: بیان شفاعتِ ثابت‌شده و شفاعتِ نفی‌شده، از استادش: شیخ حمد بن ناصر بن مَعمر (۱۱۶۰ - ۱۲۲۵هـ).

معنای کلمه توحید، و حکم کسی که آن را بگوید اما به آنچه غیر از خدا پرستیده می‌شود کفر نورزد

بسم الله الرحمن الرحيم

از شیخ عبدالله بن عبدالرحمن أبابطین رَحِمَهُ ٱللَّهُ [۳۱۳] درباره معنای «لا إله إلا الله» سؤال شد، و نیز درباره کسی که آن را بگوید اما به آنچه غیر از خدا پرستیده می‌شود کفر نورزد؛ و آیا کسی که این کلمه را بگوید اما پیامبر یا ولی‌ای را بخواند، این کلمه به او سودی می‌رساند یا اینکه خون و مالش حلال است هرچند آن را گفته باشد؟

ایشان (رحمه الله و عفا عنه) پاسخ داد: معنای «لا إله إلا الله» نزد تمامی اهل لغت، علمای تفسیر و همه فقها چنین است: «إله» را به «معبود» و «تأله» را به «تعبد» (پرستش) تفسیر می‌کنند.

اما «عبادت»؛ برخی آن را چنین تعریف کرده‌اند: «آنچه شرعاً به آن امر شده، بدون آنکه عادتِ مرسومی باشد یا عقل آن را اقتضا کند». و آنچه از سلف روایت شده، تفسیرِ عبادت به «طاعت» است؛ پس انجام مأمورات و ترک محرمات -از واجب و مستحب، و ترکِ حرام و مکروه- همگی وارد در آن است.

---

[۳۱۳] . او شیخ عبدالله بن عبدالرحمن أبابطین است. در سال ۱۱۹۴ هجری در «روضة سدیر» زاده شد. نزد تنی چند از شاگردان شیخ محمد بن عبدالوهاب تلمذ کرد و پس از آن، مسئولیت قضاوت و صدور فتوا را بر عهده گرفت. وی تا بدان‌جا در علوم دینی سرآمد شد که به جایگاه والای علمی در نجد دست یافت و ملقب به «مفتی دیار نجدیه» گشت.
شیخ در فقه متبحر بود؛ در سرزمین‌های بسیاری به تدریس پرداخت و شاگردان فراوانی تربیت کرد که از آن جمله می‌توان به این بزرگان اشاره کرد: احمد بن ابراهیم بن عیسی (متوفی ۱۳۲۹ هـ)، شارح «نونیه ابن‌قیم» و عثمان بن عبدالله بن بشر (متوفی ۱۲۹۰ هـ)، مورخ سرشناس. وی کتاب‌های متعددی در دفاع از عقیده‌ی اسلامی نگاشت؛ از جمله: «الانتصار لحزب الله الموحدین، والرد علی المجادل عن المشرکین»، «الرد علی البردة» و «تأسیس التقدیس فی کشف تلبیس داود بن جرجیس». برخی از رسائل و ردیه‌های او در دو مجموعه‌ی «الدرر السنیة في الأجوبة النجدیة» و «مجموعة الرسائل والمسائل النجدیة» به چاپ رسیده است. او سرانجام در سال ۱۲۸۲ هجری در شهر «شقراء» وفات یافت؛ خداوند او را قرین رحمتِ واسعه‌ی خویش گرداند. یادداشت مؤلف: این متن با تلخیص و افزودن مطالب تکمیلی از مقدمه‌ی کتاب «تأسیس التقدیس...» به قلم دکتر عبدالسلام بن برجس آل عبدالکریم (رحمه‌الله) تهیه شده است. برای مطالعه‌ی تفصیلی پیرامون احوال شیخ، به کتاب «الشیخ العلامة عبدالله بن عبدالرحمن أبابطین، مفتي الدیار النجدیة» تألیف دکتر علی بن محمد العجلان (انتشارات دار الصمیعی - ریاض) مراجعه کنید.

بنابراین هر کس نوعی از انواع عبادت را برای غیر خدا قرار دهد -مانند دعا، سجده، ذبح، نذر و غیره- او مشرک است.

«لا إله إلا الله» در بردارنده کفر به هر آن چیزی است که غیر از او پرستیده می‌شود؛ زیرا معنای «لا إله إلا الله» اثبات عبادت برای خدای یگانه و بیزاری از هر معبودی جز اوست، و این همان معنای کفر به معبودهای غیر از اوست؛ چرا که معنای کفر به آنچه غیر از او پرستیده می‌شود، بیزاری از آن و اعتقاد به بطلان آن است؛ و این همان معنای کفر به طاغوت در سخن خداوند متعال است: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾ [بقره:۲۵۶]

«پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، به راستی که به ریسمانی استوار چنگ زده است».

طاغوت نامی است برای هر معبودی جز خدا؛ چنان‌که در سخن خداوند متعال آمده است: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [نحل:۳۶]

«و به یقین در میان هر امتی پیامبری را برانگیختیم که [بگوید:] خدا را بپرستید و از طاغوت دوری گزینید».

سخن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیث صحیح: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ؛ حَرُمَ مَالُهُ وَدَمُهُ، وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ»[۳۱۴]؛ «هر کس «لا إله إلا الله» بگوید و به آنچه غیر از خدا پرستیده می‌شود کفر ورزد، مال و خون او حرام (محفوظ) است و حساب او با خداست».

---

[۳۱۴] . «مسلم آن را در (۲۳) از ابومالک، از پدرش روایت کرده است. ابومالک همان سعد بن طارق اشجعی است که ثقه می‌باشد، و پدرش همان طارق بن أشیم اشجعی است که از صحابه است.»

پس اینکه فرمود «و به آنچه غیر از خدا پرستیده می‌شود کفر ورزد»، ظاهراً برای توضیح بیشتر است، زیرا «لا إله إلا الله» خود متضمن کفر به معبودهای غیر خداست. و هر کس «لا إله إلا الله» بگوید و با این حال مرتکب شرک اکبر شود -مانند خواندنِ مردگان و غایبان، و درخواستِ برآورده شدنِ حاجت‌ها و برطرف شدنِ سختی‌ها از آنان، و تقرب به آنان با نذر و ذبح- چنین کسی بخواهد یا نخواهد، مشرک است؛ و خداوند نمی‌آمرزد که به او شرک آورده شود: ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ﴾ [مائده:۷۲]

«و هر کس به خدا شرک آورد، قطعاً خداوند بهشت را بر او حرام کرده و جایگاه او آتش است».

با این وصف، این کار شرک است و هر کس آن را انجام دهد کافر خواهد بود.

اما بنا بر آنچه شیخ (محمد بن عبدالوهاب) گفته است: به شخص معینی گفته نمی‌شود «فلانی کافر است» تا زمانی که آنچه پیامبر ﷺ آورده برایش تبیین گردد؛ پس اگر بعد از تبیین و روشنگری اصرار ورزید، بر کفر او حکم می‌شود و خون و مالش حلال می‌گردد.

خداوند متعال فرموده است: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ﴾ [انفال:۳۹]؛ «و با آنان بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد».

یعنی: تا شرکی نباشد؛ ﴿وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ [انفال:۳۹] «و دین همگی برای خدا باشد».

پس اگر در سرزمینی بتی باشد که غیر از خدا پرستیده می‌شود، به خاطر آن بت با آنان جنگیده می‌شود؛ یعنی برای از میان بردن و ویران کردن آن و ترک شرک، تا دین همگی برای خدا باشد.

«دعا» خودِ دین است؛ خداوند آن را دین نامیده است، چنان‌که در آیه زیر آمده: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [عنکبوت:۶۵]

«پس هنگامی که بر کشتی سوار شوند، خدا را در حالی که دین را برای او خالص کرده‌اند می‌خوانند». یعنی: دعا را.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «بُعِثْتُ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ بِالسَّيْفِ حَتَّى يُعْبَدَ اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ»[۳۱۵]؛ «من در آستانه قیامت با شمشیر برانگیخته شدم تا تنها خداوندِ یگانه بدون هیچ شریکی پرستیده شود».

پس هرگاه چیزی از عبادت برای غیر خدا صرف شود، شمشیر بر روی آن کشیده می‌شود. والله أعلم، وصلى الله على محمد وآله وصحبه وسلم.[۳۱۶]

---

[۳۱۵] . «احمد [بن حنبل] آن را در «المسند» (۵۰/۲) از ابن‌عمر (رضی‌الله‌عنهما) روایت کرده است. در سندِ آن ضعف وجود دارد، اما این حدیث شواهد بسیاری دارد که آن را تقویت می‌کند؛ از همین رو ذهبی در «السیر» (۵۰۹/۱۵) گفته است: "اسناد آن صالح است."»

[۳۱۶] . «سخنان شیخ (رحمه‌الله) در اینجا به پایان رسید. این مطلب در «مجموعة الرسائل والمسائل النجدية»، جلد چهارم (صفحات ۵۰۱ تا ۵۰۲) و «الدرر السنية في الأجوبة النجدية» (۳۱۲/۲ تا ۳۱۴) ثبت شده است؛ میان این دو نسخه تفاوت‌های اندکی وجود دارد که من آنچه را با سیاقِ بحث سازگارتر بود، برگزیدم.

بسم الله الرحمن الرحیم

از شیخ عبدالله بن عبدالرحمن أبابطین (رحمه الله تعالی) سؤال شد:

سخن شما - دام فضلکم - درباره تعریف «عبادت»، تعریف «توحید عبادت» و انواع آن، و تعریف «اخلاص» چیست؟ و میان این سه، چه رابطه عمومی و خصوصی وجود دارد (آیا عموم و خصوص مطلق است یا من‌وجه)؟ و معنای «إلٰه» و معنای «طاغوت» که به اجتناب از آن و کفر به آن مأمور شده‌ایم چیست؟

ایشان چنین پاسخ داد:

الحمد لله رب العالمین؛ اما «عبادت» در لغت از «ذُل» (خواری و تسلیم) گرفته شده است؛ گفته می‌شود: «بعیر مُعبَّد» یعنی شتری که رام و ذلیل شده است، و «طریق مُعبَّد» یعنی راهی که هموار شده و قدم‌ها بر آن خورده است. دین نیز به معنای ذل است؛ گفته می‌شود: «دِنته فَدَانَ» یعنی او را خوار کردم و او ذلیل شد.

اما تعریف آن در شرع؛ تعابیر در تعریف آن متفاوت است اما معنا یکی است. گروهی آن را چنین تعریف کرده‌اند: «آنچه شرعاً به آن امر شده، بدون آنکه بر اساس عادتِ مرسومی باشد یا عقل آن را اقتضا کند».

گروهی دیگر گفته‌اند: «کمالِ محبت همراه با کمالِ خضوع».

ابو العباس (ابن تیمیه) -رحمه الله تعالی- گفته است: «عبادت نامی است جامع برای هر آنچه خدا دوست دارد و می‌پسندد؛ از گفتارها و کردارهای باطنی و ظاهری. پس نماز، زکات، روزه، حج، راستگویی، امانت‌داری، نیکی به پدر و مادر، صله رحم، وفای به عهد، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد با کفار و منافقان، نیکی به همسایه و یتیم و مستمند و در راه مانده و زیردستان (از انسان‌ها و حیوانات)، دعا، ذکر، قرائت قرآن و امثال این‌ها همگی عبادت هستند. همچنین دوستی خدا و رسولش، خشیت الهی، انابه به سوی او، خالص کردن دین برای او، صبر بر حکم او، شکر نعمتش، رضا به قضایش، توکل بر او، امید به رحمتش، بیم از عذابش و مانند این‌ها، همگی از عبادت‌های الهی هستند». پایان سخن.[۳۱۷]

کسی که آن را به «محبت همراه با خضوع» تعریف کرده، به این دلیل است که محبتِ تمام و کمال همراه با خواری (ذل) تمام، در بردارنده طاعتِ محبوب و گردن نهادن به اوست. پس «بنده» کسی است که محبت و خضوع، او را در برابر محبوبش رام و تسلیم کرده است؛ و به هر میزان که محبت بنده به پروردگارش و ذلت او در پیشگاه او باشد، طاعتش نیز همان‌گونه خواهد بود. پس محبت بنده به پروردگار و خواری او در پیشگاه وی، مستلزم پرستشِ او به تنهایی و بدون شریک است. عبادتی که به آن مأمور شده‌ایم، هم معنای ذل را دارد و هم معنای حب را؛ یعنی نهایتِ ذلت برای خدا همراه با نهایتِ محبت به او؛ چنان‌که ابن‌قیم رَحِمَهُ ٱللَّهُ گفته است:

---

[۳۱۷] . «مجموع الفتاوی» (۱۰/۱۴۹ – ۱۵۰).

لَيْسَ الْعِبَادَةُ غَيْرَ تَوْحِيدِ الْمُحَبَّـ ..... ـةِ مَعْ خُضُوعِ الْقَلْبِ وَالْأَرْكَانِ

وَالْحُبُّ نَفْسُ وِفَاقِهِ فِيمَا يُحِبُّ ..... وَبُغْضُ مَا لَا يَرْتَضِي بِجَنَانِ

وَوِفَاقُهُ نَفْسُ اتِّبَاعِكَ أَمْرَهُ ..... وَالْقَصْدُ وَجْهُ اللهِ ذِي الْإِحْسَانِ [۳۱۸]

عبادت چیزی جز توحیدِ محبت نیست، که با خضوعِ قلب و اعضای بدن همراه باشد.

حقیقتِ حب، همسویی با اوست در آنچه دوست دارد، و بیزاریِ قلبی از آنچه نمی‌پسندد

و همسویی با او، همان پیروی تو از فرمان اوست، در حالی که قصد و هدفت، رضای خدای نیکوکار باشد.

پس او عبادت را به «توحیدِ محبت همراه با خضوعِ قلب و جوارح» تعریف کرد. هر کس چیزی را دوست بدارد و در برابرش خاضع شود، قلبش او را پرستیده است؛ پس محبتی که از خضوع جدا باشد عبادت نیست و خضوعِ بدون محبت نیز عبادت محسوب نمی‌شود. محبت و خضوع، دو رکنِ عبادت هستند و هیچ‌یک بدون دیگری عبادت نخواهد بود؛ کسی که در برابر انسانی خاضع شود در حالی که از او متنفر است، عابدِ او نیست و اگر چیزی را دوست بدارد (مانند فرزند یا دوستش) اما در برابرش خاضع نشود، عابدِ او نخواهد بود. به همین جهت هیچ‌یک از این دو به تنهایی در عبادتِ خدای متعال کافی نیست، بلکه واجب است که خدا نزد بنده محبوب‌تر از هر چیز و بزرگ‌تر از هر چیز باشد؛ بلکه محبتِ کامل و ذلتِ تام، شایسته هیچ‌کس جز خدای سبحان نیست.

---

[۳۱۸] . «الكافية الشافية في الانتصار الفرقة الناجية».

هرگاه این مطلب دانسته شد، پس «توحید عبادت»[۳۱۹] همان یگانه دانستنِ خدای سبحان در انواع عباداتی است که پیش‌تر تعریف شد؛ و این همان خودِ عبادتی است که شرعاً خواسته شده است و تفاوتی میان این دو نیست. به همین جهت ابن‌عباس گفته است: «هر آنچه در قرآن از واژه عبادت آمده، به معنای توحید است».

این همان توحیدی است که پیامبران به آن دعوت کردند و مشرکان از اقرار به آن سر باز زدند. اما «عبادت» از آن جهت که عبادت است (به معنای عام)، اعم از «توحید» است (به صورت عموم و خصوص مطلق)؛ یعنی هر موحدی عابدِ خداست، اما هر کسی که خدا را بپرستد لزوماً موحد نیست. به همین دلیل درباره مشرک گفته می‌شود که او خدا را می‌پرستد در حالی که مشرک است؛ چنان‌که ابراهیم خلیل عَلَيْهِ‌ٱلسَّلَامُ فرمود: ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ * أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ * فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾ [شعراء:۷۵-۷۷]

«آیا دیدید آنچه را می‌پرستیدید؟ شما و پدران پیشین شما؟ همانا آن‌ها دشمن من هستند، مگر پروردگار جهانیان».

و فرمود: ﴿إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ * إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ﴾ [زخرف:۲۶-۲۷]

«همانا من از آنچه می‌پرستید بیزارم؛ مگر آن کسی که مرا آفرید که او مرا هدایت خواهد کرد».

پس ابراهیم خلیل پروردگارش را از میان معبودهای آنان استثنا کرد و این نشان می‌دهد که آنان خدا را [هم] می‌پرستیدند.

---

[۳۱۹] . این پاسخِ بخش دومِ سؤال است.

اگر پرسیده شود: معنای نفی در سخن سبحانه که فرمود: ﴿وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴾ [کافرون:۳] «و نه شما پرستندگانِ آن‌چه من می‌پرستم هستید.» چیست؟

پاسخ داده می‌شود: او تنها «اسم» (اسم فاعل) را که دلالت بر وصف و ثبات دارد از آنان نفی کرد، نه «فعل» را که دلالت بر حدوث و تازگی دارد. ابن‌قیم رَحِمَهُ ٱللَّهُ در کتاب «بدائع الفوائد» به این معنای لطیف اشاره کرده و در تفسیر سوره کافرون گفته است:

« اما مسئله چهارم؛ اینکه نفی در حق آنان فقط با «اسم فاعل» آمده، اما درباره پیامبر یک بار با «فعل مضارع» و بار دیگر با «اسم فاعل» آمده است؛ و این - والله أعلم - به خاطر حکمتی بدیع است: مقصود اصلی، بیزاری پیامبر از معبودهای آنان از هر جهت و در هر زمان است؛ پس ابتدا صیغه «فعل» را آورد که دلالت بر حدوث و تجدد دارد، و سپس در همان نفی، صیغه «اسم فاعل» را آورد که دلالت بر وصف و ثبات دارد. پس در نفی اول (لا أعبد) فایده داد که «این کار از من سر نمی‌زند» و در نفی دوم (ولا أنا عابد) فایده داد که «این وصف و شأن من نیست». گویا فرموده است: عبادتِ غیر خدا نه کارِ من است و نه وصفِ من.

اما در حق آنان، فقط اسم را که دلالت بر وصف و ثبات دارد آورد و فعل را نیاورد؛ یعنی: «آن وصفِ ثابتی که لازمه عابدِ خدا بودن است، از شما منتفی است». پس این وصف برای شما ثابت نیست، چرا که این وصف فقط برای کسی ثابت است که عبادت را تنها به خدا اختصاص دهد و هیچ‌کس را با او شریک نسازد. و شما چون غیر او را پرستیدید، پس از عابدانِ او (به معنای حقیقی) نیستید، هرچند گاهی او را بپرستید؛ زیرا مشرک هم خدا را می‌پرستد و هم غیر او را. چنان‌که اصحاب کهف گفتند: ﴿وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا

اللَّهَ﴾ [کهف:۱۶] یعنی: «از معبودهایشان کناره گرفتید مگر از خدا (که از او کناره نگرفتید)». و مشرکان نیز درباره معبودهایشان می‌گفتند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [زمر:۳]. پس آنان خدا را می‌پرستیدند و با او غیر او را نیز می‌پرستیدند؛ لذا «فعل» (پرستیدن) از آنان نفی نشد چون از آن‌ها سر می‌زد، اما «وصف» (عابد بودن) نفی شد، زیرا کسی که غیر خدا را بپرستد، بر عبادتِ خدا ثابت‌قدم و به آن موصوف نیست.

پس در این نکته بدیع تامل کن که چگونه در لایه‌های آن می‌یابی که هیچ‌کس به عنوان «عابدِ خدا» و «بنده او» و «استوار در عبادتش» موصوف نمی‌شود مگر کسی که به کلی منقطع به سوی او باشد و به او روی آورد و به غیر او التفاتی نکند و کسی را در عبادت شریک او نسازد. اما اگر او را بپرستد و غیر او را با او شریک کند، او عابدِ خدا و بنده او نیست. و این از اسرار این سوره بزرگ و جلیل است؛ یکی از دو سوره اخلاص که معادل ربع قرآن است... و این را هر کسی نمی‌فهمد و جز کسی که خدا به او فهمی بخشیده باشد، درک نمی‌کند».[۳۲۰] پایان کلام ایشان.

اما «اخلاص»؛[۳۲۱] حقیقتِ آن این است که بنده در گفتار، کردار، اراده و نیتِ خود، فقط برای خدا باشد؛ و این همان آیین حنیف و ملت ابراهیم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که خداوند همه بندگانش را به آن فرمان داده و از هیچ‌کس جز آن را نمی‌پذیرد. و این حقیقتِ اسلام است: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل‌عمران:۸۵] «و هر کس جز اسلام آیینی بجوید، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیان‌کاران است». و این همان آیین ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ است که هر کس از آن روی برتابد، از نادان‌ترینِ نادانان است: ﴿وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ﴾ [بقره:۱۳۰].

---

[۳۲۰] . «بدائع الفوائد» (۱/۲۴۰-۲۴۲)، ناشر: دار عالم الفوائد – مكة.

[۳۲۱] . این پاسخِ بخش سومِ سؤال است.

دلایل کتاب و سنت و اجماع امت بر شرط بودنِ اخلاص برای اعمال و گفتارهای دینی همسو گشته‌اند؛ و اینکه خداوند هیچ عملی را نمی‌پذیرد مگر آنچه خالصانه و برای رضای او باشد. به همین جهت سلف صالح نهایت تلاش خود را برای تصحیح نیت‌هایشان به کار می‌بستند و اخلاص را عزیزترین و دشوارترین چیز بر نفس می‌دیدند؛ و این به خاطر شناخت آنان از خدا و حقوق او و آگاهی از آفت‌های اعمال بود. آنان نگرانِ خودِ عمل نبودند چون بر ایشان آسان بود، بلکه نگرانِ سلامت و خلوصِ عمل از شائبه‌هایی بودند که پاداش آن را از بین می‌برد.

امام احمد رَحِمَهُ ٱللَّهُ فرمود: «شرطِ نیت بسیار سخت است».[۳۲۲]

سفیان ثوری فرمود: «هیچ چیزی را سخت‌تر از نیتم درمان نکردم، چرا که مدام دگرگون می‌شود».[۳۲۳]

یوسف بن اسباط گفته است: «پاک کردن نیت از فساد، بر عمل‌کنندگان سخت‌تر از تلاشِ طولانی است».[۳۲٤]

سهل بن عبدالله گفته است: «هیچ چیزی بر نفس دشوارتر از اخلاص نیست، چون نفس را در آن بهره‌ای نیست».

یوسف بن حسین گفته است: «عزیزترین چیز در دنیا اخلاص است؛ چقدر تلاش کردم که ریا را از قلبم بزدایم، اما گویا با رنگی دیگر در آن می‌روید».

---

[۳۲۲] . در نسخه چاپی آمده است: "امرُ النية شديد" (امر نیت دشوار است)، و من آن را از کتاب «الآداب الشرعية» تألیف ابن‌مفلح، جلد ۲، صفحه ۴۳ (ناشر: مؤسسة الرسالة – بیروت) مقابله و تصحیح کرده‌ام.

[۳۲۳] . خطیب بغدادی در کتاب «الجامع لأخلاق الراوي وآداب السامع»، در باب ذکر اخلاق راوی و آداب او، حدیث شماره (۷۰۱) می‌گوید: ابوبکر محمد بن عبدالله بن أبان هيتي تغلبی، از احمد بن سلمان نجاد، از اسحاق بن حاجب، از خلیل بن عمرو روایت کرده که گفت: ابن‌سماک گفت: از سفیان ثوری شنیدم که می‌گفت: هیچ چیزی را به اندازه‌ی نیتم برایم دشوارتر نیافتم، چرا که پیوسته بر من دگرگون می‌شود.

[۳۲٤] . احمد بن مروان دینوری نیز در کتاب «المجالسة وجواهر العلم» (۳۳۱/۱۳) آن را روایت کرده و گفته است: محمد بن عمرو بزاز از محبوب بن مکرم روایت کرد که یوسف بن اسباط گفت: خالص کردنِ نیت از فسادِ آن، برای اهل عمل از طولانی شدنِ تلاش و اجتهاد دشوارتر است.

پس بر کسی که خیرخواه خویش است واجب است که اهتمامش به تصحیح نیت و پاک کردن آن از شائبه‌ها، فراتر از اهتمامش به هر چیز دیگری باشد، چرا که «اعمال بسته به نیت‌هاست و برای هر کس همان است که نیت کرده است».

اما درباره رابطه عموم و خصوص میان این سه؛[۳۲۵] پیش‌تر گفتیم که «عبادت» از آن جهت که عبادت است، اعم از «توحید عبادت» (به صورت عموم و خصوص مطلق) است، و عبادتی که شرعاً خواسته شده همان توحید عبادت است. کلام ابن‌قیم رَحِمَهُ ٱللَّهُ دلالت دارد بر اینکه «توحید عبادت» اعم از «اخلاص» است، آنجا که گفته:

فَلِوَاحِدٍ كُنْ وَاحِدًا فِي وَاحِدٍ ... أَعْنِي سَبِيلَ الْحَقِّ وَالْإِيمَانِ

هَذَا وَثَانِي نَوْعَيِ التَّوْحِيدِ تَوْ ... حِيدُ الْعِبَادَةِ مِنْكَ لِلرَّحْمَنِ

أَنْ لَا تَكُونَ لِغَيْرِهِ عَبْدًا وَلَا ... تَعْبُدْ بِغَيْرِ شَرِيعَةِ الْإِيمَانِ

فَنَقُومُ بِالْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ وَالْإِحْسَانِ فِي سِرٍّ وَفِي إِعْلَانِ

وَالصِّدْقُ وَالْإِخْلَاصُ رُكْنَا ذَلِكَ التَّـ ... ـوْحِيدِ كَالرُّكْنَيْنِ لِلْبُنْيَانِ

پس برای آن یگانه (خدا)، یگانه باش (خالص شو) در راهی یگانه؛ یعنی راه حق و ایمان.

این، و دومین نوع از انواع توحید، یگانه دانستنِ رحمان در عبادتِ توست.

---

[۳۲۵] . این پاسخِ بخش چهارمِ سؤال است.

اینکه بنده غیر او نباشی و جز با شریعتِ ایمان، او را نپرستی.

پس به اسلام و ایمان و احسان، در نهان و آشکار قیام می‌کنیم.

و راستی و اخلاص، دو رکنِ آن توحید هستند، مانند دو ستون برای ساختمان.

تا آنجا که گفت:

وَحَقِيقَةُ الْإِخْلَاصِ تَوْحِيدُ الْمُرَادِ ... فَلَا يُزَاحِمُهُ مُرَادٌ ثَانٍ

وَالصِّدْقُ تَوْحِيدُ الْإِرَادَةِ وَهُوَ بَـ ... ـذْلُ الْجُهْدِ لَا كَسِلًا وَلَا مُتَوَانِ

وَالسُّنَّةُ الْمُثْلَى لِسَالِكِهَا فَتَوْ ... حِيدُ الطَّرِيقِ الْأَعْظَمِ السُّلْطَانِ

حقیقتِ اخلاص، یگانه کردنِ مقصود است، تا مقصودِ دومی با آن مزاحمت نکند.

و راستی، یگانه کردنِ اراده است و آن یعنی به‌کار بستنِ تمام توان، بدون سستی و تنبلی.

و سنتِ برتر برای پوینده‌اش، یگانه کردنِ راهِ بزرگ و استوار است.

پس سخن ایشان که: «راستی و اخلاص دو رکنِ آن توحید هستند»، اخلاص را یکی از دو رکن عبادت و صدق را رکن دیگر قرار داد.

او در جایی دیگر گفته است: «مقامِ صدق، جامعِ اخلاص است»؛ پس ایشان به ما فهماند که «توحید عبادت» اعم از «اخلاص» است و جز عموم و خصوص مطلق را ذکر نکرد. اما «عموم و خصوص من‌وجه»؛ ظاهر آن است که وقتی به کار می‌رود که هر یک از دو چیز از جهتی اعم و از جهتی اخص باشد، در حالی که رابطه میان مطلقِ عبادت با توحید عبادت و اخلاص، عموم و خصوص مطلق است.

اما «إلٰه»؛[۳۲۶] او کسی است که دل‌ها با محبت، خضوع، بیم، امید و پیامدهای آن‌ها از قبیل رغبت، رهبت، توکل، استغاثه، دعا، ذبح، نذر، سجده و تمامی انواع عبادت‌های ظاهری و باطنی، او را می‌پرستند (تأله می‌کنند). پس او «إلٰه» است به معنای «مألوه» یعنی معبود. و تمامی اهل لغت بر این معنا برای إلٰه اتفاق نظر دارند.

جوهری گفته است: «أَلَهَ» به فتح لام یعنی «عَبَدَ عِبَادَةً» (پرستید). او گفته است: واژه «الله» از همین است و اصل آن «إلٰه» بر وزن «فِعال» به معنای «مفعول» است، زیرا او مألوه به معنای معبود است؛ مانند واژه «إمام» بر وزن فِعال به معنای مفعول، چون به او اقتدا می‌شود (مؤتم به). او گفته: «تألیه» یعنی بنده کردن، و «تأله» یعنی پارسایی و عبادت. رؤبه گفته است:

..... سَبَّحْنَ وَاسْتَرْجَعْنَ مِنْ تَأَلُّهِي[۳۲۷]

«...تسبیح گفتند و استرجاع کردند از پرستشِ من (برای خدا)».

پایان سخن.

در «قاموس» آمده است: «أَلِهَ إِلَاهَةً وَأُلُوهَةً» یعنی «عبد عبادة» بندگی کرد؛ و لفظ جلاله از آن است که درباره آن بیست قول وجود دارد. او گفته است: اصل آن «إلٰه» به معنای

---

[۳۲۶] . این پاسخ بخش پنجمِ سؤال است.

[۳۲۷] . این متن، یک مصراع بیتی از «رؤبة بن عجاج» را به‌عنوان شاهد مثال آورده است: «لله درُّ الغانیات المُدَّهِ ... سَبَّحنَ واسترجعنَ من تألُّهي» «خداوند پاداشِ آن زنانِ خودآرا و هوشمند را نیکو گرداند که با دیدنِ عبادت و خداپرستیِ من، به تسبیح و استرجاع [گفتنِ انا لله] پرداختند.»

مألوه است، و هر چیزی که به عنوان معبود گرفته شود، نزد گیرنده‌اش «أُلِهَ» (پرستیده شده) است. و «تألّه» یعنی پارسایی و عبادت. پایان سخن.[۳۲۸]

تمامی علما از مفسران، شارحان حدیث، فقها و دیگران، «إلٰه» را به «معبود» تفسیر می‌کنند. برخی از بزرگان متکلمین در این باره دچار لغزش شده و گمان کرده‌اند که «إلٰه» به معنای «توانا بر اختراع و آفرینش» است؛ و این لغزشی بزرگ و اشتباهی فاحش است که اگر یک عامیِ خردمند آن را تصور کند، بطلانش برایش آشکار می‌شود. گویا این گوینده آنچه را که خدا در جاهای مختلف کتابش از مشرکان حکایت کرده به یاد نیاورده و ندانسته است که مشرکان عرب و غیر آن‌ها اقرار داشتند که تنها خدا توانا بر اختراع است و با این حال مشرک بودند. بسیار دور از ذهن است که خردمندی از گفتنِ کلمه‌ای امتناع ورزد که شب

---

[۳۲۸] . برای فایده بیشتر در تبیین معنای «الإله»، ابن‌جریر طبری (رحمه‌الله) در تفسیر آیه «الله» چنین می‌گوید: ابوجعفر (طبری) می‌گوید: در تأویل کلام خدای متعال «الله»؛ معنا بر اساس آنچه از عبدالله بن عباس برای ما روایت شده چنین است: «او کسی است که همه چیز به سوی او روی می‌آورد (تأله) و تمام آفریدگان او را می‌پرستند. و آن به این دلیل است که ابوکُرَیْب برای ما حدیث کرد و گفت: عثمان بن سعید برای ما حدیث کرد، [او] گفت: بِشْر بن عُماره برای ما حدیث کرد، [او] گفت: ابورَوق از ضحاک، از عبدالله بن عباس روایت کرد که گفت: [خداوند] «الله» صاحبِ «اُلوهیت» (خدایی) و «معبودیت» (پرستیدگی) بر تمامیِ آفریدگانش است.

سپس وی با ذکر بیتِ رؤبة بن عجاج که پیش‌تر آمد، «لله درُّ الغانيات المُدَّهِ ... سَبَّحنَ واسترجعنَ من تألُّهي» می‌افزاید: معنای «تألُّهي» در این بیت، همان «تعبُّدي و طلبي لله بعملي» (عبادت کردن من و طلب کردنِ خدای تعالی با عملم) است.

تردیدی نیست که «تألُّه» بر وزن «تفعُّل» و برگرفته از «ألَهَ يألَهُ» است، و معنای «ألَهَ» آن‌گاه که به کار رود، «عَبَدَ الله» (خدا را پرستید) است.

از این واژه مصدری نیز آمده که نشان می‌دهد عرب، آن را بر وزن «فعل يفعل» (بدون افزایش) نیز به کار می‌برده است؛ چنان‌که از ابن‌عباس روایت شده که در آیه «وَيَذَرَكَ وَإِلَهَتَكَ» (اعراف: ۱۲۷)، واژه «إلهتک» را به معنای «عبادتُک» (پرستش تو) قرائت کرده است و گفته شده است که فرعون (در آن زمان) مورد پرستش واقع می‌شد و خود کسی را نمی‌پرستید.

همچنین روایت شده که ابن‌عباس، مجاهد و عبدالله [بن مسعود] نیز این آیه را به همین صورت قرائت می‌کردند.

قاسم برای ما حدیث بیان کرد و گفت: حسین بن داود برای ما حدیث بیان کرد و گفت: حجاج از ابن‌جریج از مجاهد درباره قول خداوند "وَيَذَرَكَ وَإِلَهَتَكَ" به من خبر داد که گفت: [یعنی] عبادت تو.

تردیدی نیست که "إلـهة" - بر اساس آنچه ابن‌عباس و مجاهد تفسیر کرده‌اند - مصدرِ قولِ گوینده است که می‌گوید: (أَلَهَ اللهَ فلانٌ إلـهة)؛ همان‌طور که گفته می‌شود: (عَبَدَ اللهَ فلانٌ عبادةً) [فلانی خدا را عبادت کرد، عبادتی] و (عَبَرَ الرؤيا عبارةً) [خواب را تعبیر کرد، تعبیری]. پس قولِ ابن‌عباس و مجاهد به‌روشنی بیان می‌کند که "أَلَهَ" به معنای "عَبَدَ" (پرستید) و "الإلـهة" مصدرِ آن است. [تفسیر سوره فاتحه، سخن در تأویل کلام خداوند: "الله" به شماره (۱۴۱)]

ومعنای "الـمُـدْهُ" در آن بیت، "المدح" (ستایش) است؛ بنابراین معنای "الـمُـدَّهِ"، [یعنی] "المادِحات" (زنانِ ستایش‌گر). بنگرید به: "المحكم والمحيط الأعظم".

ابن‌جوزی در "زاد المسير" (تفسیر بسمله از سوره فاتحه) گفته است: "الإلـه" [یعنی] المعبود (پرستیده شده).

ابن‌منظور در "لسان العرب" (ماده أله) گفته است: هر آنچه در برابر خدا به عنوان معبود گرفته شود، نزدِ آن کس که آن را گرفته، "إلـه" است.

وهمچنین گفته است: "التألّه" [یعنی] التنسک و التعبد (زهدورزی و عبادت)، و "التألیه" [یعنی] التعبید (به بندگی واداشتن).

و روز، نهان و آشکار به معنای آن اقرار دارد؛ چنین کاری از کسی که اندک عقلی داشته باشد سر نمی‌زند.

ابو العباس رَحِمَهُ ٱللَّهُ گفته است: مقصود از «إلٰه»، توانا بر اختراع نیست، آن‌گونه که برخی از بزرگان متکلمین گمان برده‌اند؛ آنان پنداشتند که الوهیت همان قدرت بر اختراع است و هر کس اقرار کند که تنها خدا قادر بر اختراع است، به «لا إله إلا الله» شهادت داده است. در حالی که مشرکان به این توحید اقرار داشتند؛ چنان‌که فرمود: ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ [لقمان:۲۵]

«و اگر از آنان بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است، قطعاً می‌گویند: خدا».

و فرمود: ﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ [مؤمنون:۸۴-۸۵]

«بگو زمین و هر که در آن است از آنِ کیست اگر می‌دانید؟ خواهند گفت: از آنِ خداست. بگو: پس آیا پند نمی‌گیرید؟».

و فرمود: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [یوسف:۱۰۶]

«و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند مگر آنکه [همزمان] مشرک‌اند».

ابن‌عباس گفته است: «از آنان می‌پرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده؟ می‌گویند: خدا؛ اما با این حال غیر او را می‌پرستند».

این توحید (ربوبیت) [۳۲۹]از توحیدهای واجب است، اما به تنهایی تکلیف را ادا نمی‌کند و صرفاً با آن، رهایی از شرک -که بزرگ‌ترین گناه است و خدا آن را نمی‌آمرزد- حاصل نمی‌شود؛ بلکه باید دین را برای خدا خالص کند و جز او را نپرستد. «إلٰه» همان «مألوه» است که دل‌ها او را می‌پرستند؛ پس او إلٰه است به معنای مألوه، نه به معنای آله (صرفاً فاعل و آفریننده.[۳۳۰] پایان سخن.

صریح قرآن بر معنای «إلٰه» دلالت کرده که او همان «معبود» است؛ چنان‌که در آیه زیر آمده: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ * إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ * وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾ [زخرف:۲۶-۲۸]

مفسران گفته‌اند: مقصود، کلمه توحید «لا إله إلا الله» است.

«کلمه‌ای پاینده در نسل او»: یعنی در ذریه او. قتاده گفته است: «همواره در نسل او کسانی هستند که خدا را یگانه دانسته و او را می‌پرستند». معنا این است که این دوستی (با خدا) و بیزاری از هر معبودی جز او را، کلمه‌ای پاینده در ذریه ابراهیم قرار داد که پیامبران و پیروانشان آن را از یکدیگر به ارث می‌برند و آن کلمه «لا إله إلا الله» است.

پس روشن شد که «دوستی با خدا از طریق عبادتِ او و بیزاری از هر معبودی جز او» معنای لا إله إلا الله است. وقتی این مطلب روشن شد، پس هر کس چیزی از انواع عباداتِ پیش‌گفته -مانند محبت، تعظیم، بیم، امید، دعا، توکل، ذبح، نذر و غیره- را برای غیر خدا صرف کند، آن غیر را پرستیده و او را معبودِ خود گرفته و او را در حقِ خالصِ خداوند

---

[۳۲۹] . یعنی یگانه‌دانستنِ خداوند این که او آفریدگار، روزی‌دهنده و مالک است؛ که به "توحیدِ ربوبیت" شناخته می‌شود.

[۳۳۰] . ابن‌تیمیه -رحمه‌الله- در کتاب "درء تعارض العقل والنقل" (جلد ۹، صفحه ۳۷۷) گفته است: اما اهلِ کلام که گمان کردند "توحید" صرفاً همان "توحیدِ ربوبیت" است -یعنی تصدیقِ اینکه خداوند به‌تنهایی آفریدگارِ اشیاء است- [نیز] بر این باورند که "إلٰه" به معنای "آلِه" (اسم فاعل) است و "إلٰهیت" همان توانایی بر اختراع (خلق کردن) است؛ چنان‌که اشعری و دیگرانی که خاص‌ترین صفتِ "إلٰه" را "قدرت بر اختراع" می‌دانند، چنین گفته‌اند.

شریک ساخته است؛ هرچند از نامیدنِ کار خود به عنوان «تألّه»، «عبادت» و «شرک» فرار کند. نزد هر خردمندی معلوم است که حقیقتِ اشیا با تغییر نامشان تغییر نمی‌کند؛ اگر زنا، ربا و شراب با نام‌هایی دیگر خوانده شوند، این تغییر نام آن‌ها را از حقیقتِ زنا، ربا و شراب بودن خارج نمی‌کند.

معلوم است که شرک به خاطر زشتیِ ذاتی‌اش حرام شده است؛ چرا که در بردارنده دشنام به پروردگار، تنقیص او و شبیه کردن او به مخلوقات است. این مفسده‌ها با تغییر نام (مثلاً نامیدن آن به عنوان توسل، طلب شفاعت، تعظیم صالحان، بزرگداشت آنان و امثال این‌ها) از بین نمی‌روند. پس مشرک، مشرک است؛ چه بخواهد و چه نخواهد. همان‌گونه که زناکار، زناکار است و رباخوار، رباخوار است؛ چه بخواهد و چه نخواهد.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خبر داده‌اند که گروهی از امتش ربا را با نام «خرید و فروش» و شراب را با نامی دیگر حلال می‌شمارند و آنان را بر این کار نکوهش کرد. اگر حکم دائر بر «نام» بود نه «حقیقت»، آنان مستحق نکوهش نبودند. و این از بزرگ‌ترین نیرنگ‌های شیطان برای فرزندان آدم در گذشته و حال است: شرک را در قالب «تعظیم و بزرگداشت صالحان» برایشان جلوه داد و نامش را به «توسل و طلب شفاعت» تغییر داد. و خداوند هدایت‌گر به راه راست است.

اما تعریف «طاغوت»[۳۳۱]؛ این واژه از «طغی» مشتق شده است.

نحویان گفته‌اند وزن آن «فَعَلُوت» است و تاء آن زاید است.

---

[۳۳۱] . این پاسخِ بندِ ششمِ سؤال است.

واحدی گفته است: تمام اهل لغت گفته‌اند طاغوت هر آن چیزی است که غیر از خدا پرستیده شود؛ و برای مفرد، جمع، مذکر و مؤنث به کار می‌رود. خداوند فرموده است: ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾ [نشاء:۶۰]

«می‌خواهند که به طاغوت داوری برند، در حالی که فرمان یافته‌اند که به آن کافر شوند.»

که در اینجا برای مفرد آمده است.

درباره جمع فرمود: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾ [بقره:۲۵۷] «و کسانی که کافر شدند، اولیای آن‌ها طاغوت است [که] آنان را از نور به سوی تاریکی‌ها بیرون می‌برد.»

درباره مؤنث فرمود: ﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا﴾ [زمر:۱۷]

«و کسانی که از پرستشِ طاغوت اجتناب ورزیدند...»

او گفته است: لیث، ابوعبیده، کسایی و بیشتر اهل لغت گفته‌اند: طاغوت هر آن چیزی است که غیر از خدا پرستیده شود.

جوهری گفته است: طاغوت یعنی کاهن، شیطان و هر سرکرده‌ای در گمراهی.

مالک و بسیاری از سلف و خلف گفته‌اند: هر آنچه غیر از خدا پرستیده شود، طاغوت است.

عمر بن خطاب، ابن‌عباس و بسیاری از مفسران گفته‌اند: طاغوت همان شیطان است.

ابن‌کثیر گفته است: این سخنی بسیار قوی است، چرا که شامل هر آنچه اهل جاهلیت بر آن بودند (از بت‌پرستی، داوری نزد بت‌ها و یاری جستن از آن‌ها) می‌شود.

واحدی در تفسیر آیه ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ﴾ [نساء:۵۱] «به جبت و طاغوت ایمان می‌آورند.» گفته است: هر معبودی جز خدا، جبت و طاغوت است.

ابن‌عباس -در روایت عطیه- گفته: جبت همان بت‌هاست و طاغوت مترجمانِ بت‌ها هستند که پیش روی آن‌ها می‌ایستند و از جانب آن‌ها دروغ می‌بافند تا مردم را گمراه کنند.[۳۳۲]

و در روایتی دیگر گفته است[۳۳۳]: جبت یعنی کاهن و طاغوت یعنی جادوگر.[۳۳٤]

برخی از سلف درباره آیه ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ﴾؛ «می‌خواهند که به طاغوت داوری برند.» گفته‌اند مقصود کعب بن اشرف است و برخی گفته‌اند حیی بن اخطب؛ و این نام را از آن جهت مستحق شدند که از سرکردگان گمراهی بودند و در طغیان زیاده‌روی کرده و مردم را فریب می‌دادند و یهود در معصیت خدا از آنان پیروی می‌کرد؛ پس هر کس چنین صفت‌هایی داشته باشد، طاغوت است.

ابن‌کثیر رَحِمَهُ ٱللَّهُ در ذیل آیه ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ﴾ پس از ذکر شأن نزول‌های احتمالی (مانند داوری نزد کعب بن اشرف یا حاکم جاهلیت) گفته است:

«آیه عام‌تر از همه این‌هاست، چرا که هر کسی را که از کتاب و سنت عدول کرده و به سوی غیر آن دو از باطل برای داوری برود، نکوهش می‌کند؛ و مقصود از طاغوت در اینجا همین است».[۳۳۵]

---

[۳۳۲] . ابن جریر طبری (رحمه الله) در تفسیر آیه‌ی شریفه می‌گوید: از محمد بن سعد، از پدرم، از عمویم، از پدرم، از پدرش از ابن عباس روایت شده است که در مورد قول خداوند ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ﴾ فرمود: «جبت، بت‌ها هستند، و طاغوت کسانی هستند که در مقابل بت‌ها قرار می‌گیرند و دروغ‌هایی را (به مردم) نسبت می‌دهند تا آنان را گمراه کنند.»

[۳۳۳] . یعنی ابن عباس (رضی الله عنهما) .

[۳۳٤] . ثعلبی در «تفسیرش» این را گفته است.

[۳۳۵] . «تفسیر القرآن العظیم» اثر ابن کثیر (رحمه الله).

پس از مجموع سخنان ایشان (رحمهم الله) چنین به دست می‌آید که نام «طاغوت» شامل این موارد است: هر معبودی جز خدا؛ هر سرکرده‌ای در گمراهی که به باطل فرا می‌خواند و آن را زیبا جلوه می‌دهد؛ هر کسی که مردم او را برای داوری میان خود بر اساس احکام جاهلیت (که در تضاد با حکم خدا و رسول است) بگمارند؛ و همچنین کاهن، جادوگر و کلیددارانِ بت‌ها که با داستان‌های دروغین و گمراه‌کننده، مردم را به پرستش قبرنشینان و غیر آنان فرامی‌خوانند و به نادانان چنین القا می‌کنند که آن مرده حاجتِ کسی را که به او رو کند برآورده می‌سازد و کارهایی انجام داده است (که یا دروغ است و یا کار شیاطین برای فریب مردم) تا آنان را در شرک اکبر و پیامدهای آن بیندازند. ریشه تمامی این انواع و بزرگ‌ترینِ آن‌ها «شیطان» است؛ پس او «طاغوتِ بزرگ» است. و خداوند سبحان و متعال داناتر است.[۳۳۶]

[۳۳۶] . «سخنش [رحمه‌الله] پایان یافت، و این مطلب در «الدرر السنية من الأجوبة النجدية» (جلد ۲، صفحات ۲۸۹ تا ۳۰۲) موجود است.

به نام خداوند بخشنده مهربان

شیخ حمد بن ناصر بن معمر رَحِمَهُ ٱللَّهُ [۳۳۷]درباره تفاوت میان شفاعت اثبات شده و نفی شده مورد سؤال قرار گرفت، پس پاسخ داد:

اما تفاوت میان شفاعت اثبات شده و شفاعت نفی شده، مسئله‌ای بزرگ است و هرکس آن را نشناسد، حقیقت توحید و شرک را نشناخته است؛ و شیخ رَحِمَهُ ٱللَّهُ در کتاب «التوحید» بابی را به آن اختصاص داده و فرموده است:

باب شفاعت، و سخن خداوند متعال: ﴿وَأَنذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَن يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ ۙ لَيْسَ لَهُم مِّن دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ﴾ [الأنعام:۵۱] «و به وسیله آن (قرآن) کسانی را که بیم دارند به سوی پروردگارشان محشور شوند، هشدار ده؛ که برای آنان جز او، هیچ یاور و شفاعت‌گری نیست.»

سپس آیات را آورده و در پی آن، سخن شیخ تقی‌الدین را ذکر کرده است؛ پس تو به آن باب مراجعه کن و در آن نیک دقت نما، تا حقیقت شفاعت و تفاوت میان آنچه قرآن اثبات کرده و آنچه نفی نموده، برایت روشن شود.

اگر انسان در قرآن تأمل کند، آیات بسیاری در نفی شفاعت و آیات بسیاری در اثبات آن می‌یابد. آیاتی که در آن‌ها نفی شفاعت است، مانند سخن خداوند متعال: ﴿لَيْسَ لَهُم مِّن دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ﴾ [الأنعام:۵۱] «برای آنان جز او، هیچ یاور و شفاعت‌گری نیست» و مانند سخن خداوند متعال: ﴿أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَّا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ﴾ [البقرة:۲۵۴] «از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید، پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی» و سخن او: ﴿مَا لَكُم مِّن

[۳۳۷] . شرح حال ایشان در رساله دهم بیان شد.

دُونِهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ ۖ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴾ [السجدة:۴] «شما را جز او هیچ یاور و شفاعت‌گری نیست، آیا پند نمی‌گیرید؟» و سخن او: ﴿قُل لِّلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا﴾ [الزمر:۴۴] «بگو: تمامی شفاعت از آنِ خداست» و دیگر آیات.

اما آیاتی که در آن‌ها اثبات شفاعت است، مانند سخن خداوند متعال: ﴿وَكَم مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِن بَعْدِ أَن يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ﴾ [النجم:۲۶] «و چه بسیار فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند و شفاعتشان هیچ سودی نمی‌بخشد، مگر پس از آنکه خداوند برای هر کس که بخواهد و بپسندد، اجازه دهد» و سخن او: ﴿وَلَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ عِندَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ [سبأ:۲۳] «و شفاعت نزد او جز برای کسی که به او اذن داده باشد، سودی ندارد» و سخن او: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ﴾ [الأنبياء:۲۸] «و آنان جز برای کسی که [خدا] از او راضی باشد، شفاعت نمی‌کنند» و سخن او: ﴿يَوْمَئِذٍ لَّا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ [طه:۱۰۹] «در آن روز، شفاعت سودی نمی‌بخشد، مگر [شفاعتِ] کسی که خداوند رحمان به او اذن داده و از گفتار او راضی باشد» و دیگر آیات.

پس شفاعتی که قرآن آن را نفی کرده، همان است که مشرکان از غیر خدا می‌طلبند؛ به گونه‌ای که نزد قبر پیامبر یا نزد قبر کسی که گمان می‌کنند از اولیا و صالحان است می‌روند و به او استغاثه می‌کنند و او را نزد خدا شفیع قرار می‌دهند، با این گمان که اگر چنین کنند، او نزد خدا برایشان شفاعت می‌کند و خدا حاجتشان را برآورده می‌سازد؛ خواه حاجت دنیوی باشد یا اخروی، همان‌گونه که خداوند متعال از مشرکان حکایت کرده است: ﴿وَيَقُولُونَ هَٰؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ﴾ [یونس:۱۸] «و می‌گویند: این‌ها شفیعان ما نزد خدا هستند». اما

کافران نخستین، برای برآورده شدن حاجت‌های دنیوی از آن‌ها طلب شفاعت می‌کردند و نسبت به معاد، تکذیب‌کننده و منکر آن بودند. اما مشرکان امروز، حاجت‌های دنیا و آخرت را از غیر خدا می‌طلبند و با این کار به خدا تقرب می‌جویند و با دلایل باطل بر آن استدلال می‌کنند، در حالی که: ﴿حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِندَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ﴾ [الشوری:۱۶] «حجتشان نزد پروردگارشان باطل است و بر آنان خشمی است و برایشان عذابی سخت خواهد بود».

اما شفاعتی که قرآن آن را اثبات کرده است، خداوند سبحان آن را به اذن خود برای شفاعت‌کننده و رضایتش از شفاعت‌شونده مقید کرده است؛ پس هیچ‌کس نزد او شفاعت نمی‌کند مگر به اذن او، نه فرشته‌ای مقرب و نه پیامبری مرسل و به شفاعت‌کنندگان اجازه نمی‌دهد شفاعت کنند مگر برای کسی که از گفتار و کردارش راضی باشد، و او سبحان تنها از توحید راضی می‌گردد.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خبر دادند که: «أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِي أَهْلُ التَّوْحِيدِ وَالْإِخْلَاصِ»[۳۳۸] «سعادتمندترین مردم به شفاعت من، اهل توحید و اخلاص هستند». پس هر کس امروز شفاعت را از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بطلبد، در روز قیامت از آن محروم می‌شود. خداوند سبحان خبر داده است که مشرکان را شفاعتِ شفاعت‌کنندگان سودی نمی‌بخشد، و شفاعت تنها به کسی سود می‌رساند که توحیدش را برای خدا خالص کرده باشد، به گونه‌ای که تنها خداوند اله و معبود او باشد. الله متعال سبحان هیچ عملی را نمی‌پذیرد مگر آنچه خالصانه باشد، همان‌گونه که فرمود: ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾ [الزمر:۳] «آگاه باشید که دین خالص تنها از آنِ خداست».

---

[۳۳۸] . به حدیث ابوهریره رضی‌الله‌عنه اشاره دارد که بخاری (۹۹) آن را روایت کرده، و احمد (۳۷۳/۲) نیز روایت کرده است، و لفظ آن چنین است: خوشبخت‌ترین مردم به شفاعت من در روز قیامت کسی است که بگوید: "لا إله إلا الله" را از روی خلوصِ نیتِ خود گفته باشد.

پس اگر در آیات تأمل کنی، برایت روشن می‌شود که شفاعت نفی شده همان است که مشرکان گمان می‌کنند و امروزه از غیر خدا می‌طلبند. اما شفاعت اثبات شده، همان است که برای اهل توحید و اخلاص است، همان‌گونه که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خبر دادند که: شفاعت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نصیب کسی ز امتم می‌شود که بمیرد در حالی که هیچ چیز را شریک خدا قرار نداده باشد والله أعلم.[۳۳۹]

وصلی الله علی محمد، وآله وصحبه وسلَّم.

[۳۳۹] . سخنش رحمه‌الله پایان یافت، و این [مطالب] در «الدرر السنية من الأجوبة النجدية» (۱۵۷/۲–۱۵۹) و نیز در «مجموع الرسائل والمسائل النجدية»، جلد دوم، بخش سوم، ص ۶۵–۶۶ ثبت شده است؛ و میان آن دو اختلاف‌های اندکی وجود دارد، و من متنِ یادشده را از نسخه‌ی دوم برگزیده‌ام.

گزارش برتری پروردگار عز و جل بر تمام آفریدگانش بالای آسمان هفتم

تألیف: شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن بن حسن بن محمد بن عبدالوهاب (۱۲۲۵ - ۱۲۹۳ هـ) - رحمه الله تعالی

به نام خداوند بخشنده مهربان

از طرف عبداللطیف بن عبدالرحمن[۳۴۰] به برادر گرامی، عبدالرحمن بن محمد بن مانع، که خداوند او را به سلامت بدارد.

سلام بر شما و رحمت و برکات خداوند؛ و بعد:

خداوند را که معبودی جز او نیست نزد تو سپاس می‌گویم. نامه رسید -خداوند تو را به آنچه خشنودش می‌سازد برساند- و آنچه از تندرستی ذکر کرده بودی ما را شادمان ساخت، و سپاس خدای را بر آن. تو می‌پرسی -خداوند تو را هدایت کند- درباره کسی که معتقد است احادیث صفات بر ظاهرشان جاری می‌شوند، اما در معنای آن‌ها شک دارد بدون آنکه به حقیقت آن اعتقاد داشته باشد، و خود را زیر پوشش «تفویض» (واگذاری معنا به خدا) پنهان می‌کند؛ آیا او را به خاطر این ادعایش تکفیر می‌کنیم یا اینکه باید مورد آزمایش قرار گیرد؟

پس بدان -خداوند تو را هدایت کند- که ایمان به اینکه خداوند بر عرش خود مستقر (استوا یافته) است، از آفریدگانش جداست و بر بندگانش چیره و والاتر است، امری ضروری است. در ذات او چیزی از مخلوقاتش نیست و در مخلوقاتش چیزی از ذات او وجود ندارد؛ همان‌گونه که کتاب‌های آسمانی، متون نبوی و براهین قطعی عقلی بر این دلالت دارند و تمامی امت‌هایی که به وجود خدا و ربوبیت عام او ایمان دارند، بر آن اجماع نموده‌اند.

---

[۳۴۰] . شرح حال ایشان در رساله ششم بیان شد.

اما هنگامی که مردم در علم کلام فرو رفتند و کتاب‌های یونانیان و فیلسوفان باستان ترجمه شد -کسانی که نادان‌ترینِ خلق خدا و گمراه‌ترینِ آنان در مسائل نظری و ضروری هستند، چه رسد به شنیدنی‌هایی که پیامبران آورده‌اند- به سبب آن، فرو رفتن و مجادله در صفات خدا و ویژگی‌های جلال او که در کتاب‌ها آمده و پیامبران خبر داده‌اند، پدید آمد؛ امری که باعث شد بسیاری از مردم وجود ذات و ربوبیت او را منکر شوند (تعطیل کنند)، همان‌گونه که برای «اتحادیه»[۳۴۱] و «حلولیه»[۳۴۲] پیش آمد. آن‌ها از باب کلام و منطق وارد این کفر زشت و دروغ بزرگ شدند و برخی از آنان صفات کمال و ویژگی‌های جلال او را که خود را بدان وصف نموده و فرستادگانش او را بدان توصیف کرده‌اند و برگزیدگان و خلاصه آفریدگانش او را با آن ستوده‌اند، انکار کردند؛ تا جایی که این سخن و انکار، صاحبانش را به جایی رساند که خداوند را به عدم محض تشبیه کردند و او را جز به صفات سلبی توصیف ننمودند و از صفات کمال و ویژگی‌های جلالش که عین کمال و تعظیم و ایمان و بزرگی است، چیزی را برای او ثابت نکردند.

این گروه در اصولِ مقالات و فروع آن اختلاف بزرگی پیدا کردند؛ برخی از آنان این روش را در تمام صفات جاری کردند (همه را نفی کردند) و برخی دیگر بعضی از صفات را ثابت نمودند، با این ادعا که عقل جز آن‌ها را ثابت نمی‌کند و صفات دیگر را نفی کردند، همان‌گونه که از منسوبین به اشعری و کرامی مشهور است. سپس اینان گاهی درباره آیات و احادیث صفات می‌گویند: «بر ظاهرشان جاری می‌شوند»، و منظورشان این است که آن‌ها

---

[۳۴۱] . الاتحادیه کسانی هستند که به اتحاد خالق و مخلوق در یک ذاتِ واحد قائل‌اند، خداوند از این نسبت برتر است؛ و نظریه‌ی آن‌ها به «وحدت وجود» معروف است؛ یعنی به گمانشان، تمامِ هستی، همان خداست.

[۳۴۲] . الحلولیة کسانی هستند که به حلولِ (وارد شدن) خداوند در میانِ مخلوقاتش قائل‌اند، خداوند از این نسبت برتر است.

تلاوت می‌شوند اما به اثبات معنای مورد نظر و حقیقت مقصود آن‌ها پرداخته نمی‌شود، بلکه به رد و نفی آن تصریح می‌کنند.

مقصود سلف از سخنشان که: «أَمِرُّوهَا كَمَا جَاءَتْ» «آن‌ها را همان‌گونه که آمده‌اند عبور دهید» و سخن کسی که گفته است: «بر ظاهرشان جاری می‌شوند»، اثبات حقیقتی است که بر آن دلالت دارند و آنچه شایسته جلال خدا و عظمت و کبریا و مجد و قیومیت اوست. همان‌گونه که ولید بن مسلم از مالک و لیث و سفیان ثوری و اوزاعی نقل کرده که گفتند: «أَمِرُّوهَا كَمَا جَاءَتْ بِلَا كَيْفٍ» «آن‌ها را همان‌گونه که آمده‌اند، بدون [پرسش از] چگونگی، عبور دهید».[۳۴۳]

پس سخنشان که «آن‌ها را همان‌گونه که آمده‌اند عبور دهید»، ردی است بر «معطله» (انکارکنندگان صفات) که حقیقت مقصود و معنای مورد نظر را نمی‌بینند و سخنشان که «بدون چگونگی»، ردی است بر «ممثله» (تشبیه‌کنندگان خدا به خلق) که معتقدند ظاهر این صفات مستلزم تشبیه و تعیین چگونگی است؛ ﴿تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾ [إسراء:۴۳] «خداوند از آنچه می‌گویند، بسیار برتر و والاتر است».

مذهب سلف، اثبات آن چیزی است که آیات و احادیث بر آن دلالت دارند، به گونه‌ای که شایسته جلال خدا و عظمت و مجد او باشد. هرکس بگوید «بر ظاهرشان جاری می‌شوند» اما معنای مورد نظر را انکار کند، مانند کسی که درباره سخن خداوند متعال: ﴿الرَّحْمَٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ﴾ [طه:۵] «خداوند رحمان بر عرش استوا یافته است» می‌گوید به معنای

---

[۳۴۳] . بیهقی در «السنن الکبری» (۳/۳) با سند خود از ابوداوود طیالسی روایت کرده که گفت: سفیان ثوری، شعبه، حماد بن زید، حماد بن سلمه، شریک و ابوعوانه، در صفات الهی تحدید (تعیین حد) نمی‌کردند، تشبیه نمی‌کردند و تمثیل (شبیه‌سازی) نمی‌کردند؛ حدیث را روایت می‌کردند و نمی‌گفتند «چگونه؟» و هرگاه از آن‌ها پرسیده می‌شد، به نقل (اثر و روایت) پاسخ می‌دادند. ابوبکر خلّال در کتاب «السنة» (۲۵۹/۱) -با لفظی که متعلق به اوست- و بیهقی در «السنن الکبری» (۲/۳) از ولید بن مسلم روایت کرده‌اند که گفت: از سفیان، اوزاعی، مالک بن انس و لیث بن سعد درباره‌ی این احادیث [صفات] پرسیدم، پاسخ دادند: آن‌ها را همان‌گونه که آمده‌اند، بپذیرید (بدون تغییر و تأویل).»
بغوی در تفسیر آیه‌ی ۶۴ سوره مائده: {وَلَعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ} گفته است: پیشوایان سلف از اهل سنّت درباره‌ی این صفات گفته‌اند: آن‌ها را همان‌گونه که آمده‌اند، بدون «کیف» (چگونگی) بپذیرید.

«استیلا یافتن» (چیره شدن) است، و در سخن او: ﴿لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ﴾ [ص:۷۵] «برای آنچه با دو دست خویش آفریدم» می‌گوید به معنای «قدرت» است، و با این حال می‌گوید «بر ظاهرشان جاری می‌شوند»؛ این شخص نادانی است که دچار تناقض شده و نفهمیده که منظور سلف از «جاری شدن بر ظاهر» چیست. او نفهمیده که ظاهر همان چیزی است که متن صراحتاً بر معنای مورد نظرش دلالت دارد. در ایمان، شایسته نیست سخنی ظاهری موافق با سلف و اهل علم بر زبان آورد اما در باطن معتقد به نقیض آن بود؛ بلکه این خودِ نفاق است و از زشت‌ترین انواع کفر به نصوص کتاب و سنت است. سلف و اهل علم و فتوا، تنها به ایمان به الفاظ کتاب و سنت در مورد صفات، بدون اعتقاد به حقیقت و معنای آن‌ها بسنده نمی‌کردند، بلکه ایمان به آن معنا ضروری است.

همچنین «استوا بر عرش» به معنای علو و رفعت است. حدیث «جاریه» صراحت دارد که اعتقاد به علو و فوقیت (بالا بودن خدا) در ایمان ضروری است، همان‌گونه که نصوصِ متعدد از کتاب و سنت بر آن دلالت دارند؛ مانند سخن خداوند متعال: ﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ﴾ [أنعام:۱۸] «و اوست که بر بندگان خود چیره و برتر است»، ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾ [فاطر:۱۰] «سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود»، ﴿تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ﴾ [معارج:۴] «فرشتگان و روح به سوی او بالا می‌روند»، ﴿تَنزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾ [غافر:۲] «نازل شدن این کتاب از سوی خداوند عزیز و داناست»، و حدیث

«اوعال»[۳۴۴] و «حدیث رقیه»[۳۴۵] و «حدیث استسقاء»[۳۴۶] و دیگر احادیثی که به شمارش نمی‌آیند.

ابومطیع گفته است: از ابوحنیفه درباره کسی که می‌گوید: «نمی‌دانم پروردگارم در آسمان است یا در زمین»، سؤال کردم. او گفت: «قطعا کافر شده است، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الرَّحْمَٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ﴾ [طه:۵] و عرش او بالای آسمان‌هایش است». گفتم: او می‌گوید: «می‌گویم بر عرش استوا یافته است»، اما می‌گوید نمی‌داند عرش در آسمان است یا در زمین. ابوحنیفه گفت: «اگر انکار کند که او (عرش) در آسمان است، پس قطعاً کافر شده است؛[۳۴۷] زیرا او انکار کرده که خدا در آسمان باشد، چرا که خداوند متعال در بالاترینِ برترین‌هاست و او از بالا خوانده می‌شود نه از پایین». و این دلالت دارد بر اینکه هرکس به خودِ لفظ ایمان بیاورد اما معنای علو (بالا بودن) را نفی کند، نزد او[۳۴۸] کافر است و دیگر پیشوایان نیز با او اختلافی ندارند.

---

[۳۴۴] . حدیث اوعال (بزهای کوهی) را ابن‌ماجه (۱۹۲)، ابوداوود (۴۷۲۳) و دیگران از عباس بن عبدالمطلب (رضی‌الله‌عنه) روایت کرده‌اند که گفت: در ابطح (منطقه‌ای در مکه) در میان گروهی بودم و رسول‌الله ﷺ در میان آنان بود؛ ابری گذشت، پیامبر به آن نگریست و فرمود: این را چه می‌نامید؟ گفتند: سحاب (ابر). فرمود: و مُزن؟ گفتند: مُزن. فرمود: و عنان؟ ابوبکر گفت: گفتند: عنان. فرمود: میان خود و آسمان چه مقدار مسافت می‌بینید؟ گفتند: نمی‌دانیم. فرمود: میان شما و آسمان، هفتاد و یک یا هفتاد و دو یا هفتاد و سه سال [راه] است، و آسمانِ بالای آن نیز همین‌طور است - تا اینکه هفت آسمان را شمرد - سپس بالای آسمان هفتم دریایی است که میان بالا و پایینِ آن، به اندازه‌ی فاصله‌ی میان دو آسمان است، سپس بالای همه‌ی این‌ها هشت "وعل" (بز کوهی) است که میان سم‌ها و زانوهایشان به اندازه‌ی فاصله‌ی میان دو آسمان است، سپس بر پشتِ آن‌ها عرش قرار دارد که میان بالا و پایینِ آن به اندازه‌ی فاصله‌ی میان دو آسمان است، سپس خداوند بالای همه‌ی آن است، تبارک و تعالی. این حدیث ضعیف است، همان‌گونه که آلبانی در «السلسلة الضعيفة» (۵۷۲۶) بیان کرده است، و آیات و احادیثِ متواتر و هماهنگ در اثباتِ "عُلوّ" (بلندمرتبگی خداوند)، از آن بی‌نیاز می‌سازد.

[۳۴۵] . اشاره دارد به حدیث عایشه (رضی‌الله‌عنها) که مسلم (۲۱۹۴) روایت کرده است: هرگاه کسی از دردی رنج می‌برد یا زخم یا جراحتی داشت، پیامبر ﷺ با انگشت خود این‌گونه می‌کرد -و سفیان انگشت سبابه‌ی خود را بر زمین گذاشت و سپس آن را بلند کرد-: «باسم الله، تربة أرضنا، بريقة بعضنا، يُشفى به سقيمنا، بإذن ربنا» (به نام خدا، خاک زمینِ ما، با آب دهانِ برخی از ما، بیمارمان به اذن پروردگارمان شفا می‌یابد). شاهد [مقصود از آوردنِ] آن، بلند کردنِ انگشت سبابه به سوی آسمان در حال دعا برای شفا از پروردگار است.

[۳۴۶] . اشاره دارد به حدیث انس بن مالک (رضی‌الله‌عنه) که بخاری (۱۰۱۹) و مسلم (۸۹۷) روایت کرده‌اند: مردی در روز جمعه از دری که رو به منبر بود وارد شد، در حالی که رسول‌الله ﷺ ایستاده خطبه می‌خواند؛ او رو به رسول‌الله ﷺ ایستاد و گفت: ای رسول خدا، دارایی‌ها نابود شد و راه‌ها بسته شد، از خدا بخواه که به ما باران دهد. راوی گفت: رسول‌الله ﷺ دستانش را بلند کرد و فرمود: «اللهم اسقنا، اللهم اسقنا، اللهم اسقنا» (خدایا به ما باران ده...) - تا آخر حدیث.

شاهدِ آن، بلند کردنِ دستانِ پیامبر ﷺ به سوی آسمان است، و این دلالت بر "عُلوّ" (بلندمرتبگی) پروردگار دارد؛ چرا که دستانش را به سوی او بلند کرد تا طلبِ عطا و باران کند.

[۳۴۷] . «الفقه الأكبر» اثر ابوحنیفه؛ و ذهبی آن را در «العلو» (ص ۱۳۵-۱۳۶، ناشر: أضواء السلف - ریاض) نقل کرده است. من متن را از روی آن [نسخه] تصحیح کردم، که اختلاف اندکی با نسخه‌ی چاپ‌شده دارد.

ذهبی با سند خود از ابومحمد عبدالله بن احمد مقدسی روایت کرده که گفت: از ابوحنیفه (رحمه‌الله) به من رسید که گفته است: هر کس انکار کند که خداوند عزوجل در آسمان است، کافر شده است. نک: «العلو»، ص ۱۳۶.

[۳۴۸] . یعنی نزدِ ابوحنیفه (رحمه‌الله).

مالک رَحِمَهُ ٱللَّهُ فرمود: «خداوند در آسمان است و علم او در هر مکانی است».[۳۴۹] لالکائی رَحِمَهُ ٱللَّهُ سخنان پیشوایان سلف و بعد از آنان را در مورد تکفیر این صنف از مردم به تفصیل بیان کرده است. هشام بن عبدالله رازی، قاضی «ری»، مردی را به خاطر «تجهم»[۳۵۰] (پیروی از جهمیه) زندانی کرد؛ او توبه خود را آشکار ساخت، پس او را نزد قاضی آوردند. قاضی گفت: «خدا را بر این توبه سپاس». هشام گفت: «آیا شهادت می‌دهی که خدا بر عرش خویش است و از خلقش جداست؟» او گفت: «شهادت می‌دهم که خدا بر عرش خویش است، اما نمی‌دانم جدا از خلق یعنی چه». هشام گفت: «او را [به زندان] بازگردانید، زیرا او توبه نکرده است».[۳۵۱]

حاکم با سند صحیح از محمد بن اسحاق بن خزیمه رَحِمَهُ ٱللَّهُ نقل کرده است که او گفت: «هر کس نگوید که خداوند بالای آسمان‌هایش، بر عرشش و جدا از خلقش است؛ واجب است که توبه داده شود، پس اگر توبه کرد [رها شود] وگرنه گردنش زده شود، سپس در زباله‌دانی انداخته شود تا اهل قبله و اهل ذمه از بوی گند او آزار نبینند».[۳۵۲]

با این سخنان می‌فهمی که «تفویض» نزد سلف، تنها در «علم به کیفیت» است، نه در آنچه نصوص بر آن دلالت دارند از اثبات صفات کمال مانند علو و فوقیت؛ چرا که ایمان به این‌ها ضروری است.

---

[۳۴۹] . آجری آن را در «الشریعة» (۲/۶۷-۶۸) و عبدالله بن احمد در «السنة» (۱/۱۰۶-۱۰۷) روایت کرده‌اند.
و لالکایی اثر امام مالک را در «شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة» به همین مضمون روایت کرده است (۶۷۳)، همچنین ابن‌بطه در «الإبانة» (۳/۱۵۳)؛ و آلبانی (رحمه‌الله) سند آن را در «مختصر العلو» (ص ۱۳۰) صحیح دانسته است.

[۳۵۰] . «یعنی به دلیل پذیرش اندیشه‌ی جهمیه؛ و آن عبارت است از نفیِ صفاتِ کمال از خداوند، به‌ویژه صفتِ عُلوّ (بلندمرتبگی).

[۳۵۱] . ابن ابی‌حاتم آن را روایت کرده، همان‌طور که ذهبی در کتاب «العلو»، ص ۱۶۹ گفته است.

[۳۵۲] . این اثر را حاکم در «علوم الحدیث» و «تاریخ نیشابور» روایت کرده است، و از او، شیخ ابواسماعیل صابونی در «عقیدة السلف أصحاب الحدیث» (ص ۲۸-۲۹، تحقیق بدر البدر، ناشر: دار الفتح - امارات) نقل کرده است؛ و هروی نیز آن را در «ذم الکلام وأهله» اخراج کرده، و ابن‌تیمیه سند آن را در «الفتوی الحمویة» صحیح دانسته است.

ابن ابی‌زید قیروانی درباره سخن خدا: ﴿الرَّحْمَٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ﴾ [طه:۵] گفته است: «یعنی با ذات خویش».[۳۵۳] و کسی که دانشی ندارد بر او خرده گرفته و در این مقام با سخنان بیهوده به خطا رفته است. پس از گزند نادانی به خدا پناه می‌بریم و از لغزش قدم‌ها به او پناهنده می‌شویم.[۳۵٤]

[۳۵۳] «[ابن‌ابی‌زید] (رحمه‌الله) در عقیده‌ی مشهورش به نام «عقیدة السلف» -که مقدمه‌ای بر کتاب او «الرسالة» است- چنین گفته است: «[خداوند] همان علّیِ عظیم، عالمِ خبیر، مدبّرِ قدیر، سمیعِ بصیر، علّیِ کبیر است؛ و او ذاتاً بر فراز عرشِ مجیدِ خویش است.» شیخ بکر ابوزید (رحمه‌الله) این مقدمه را تحقیق کرده و در مقدمه‌ی [تحقیقِ] آن، از دست‌بردِ برخی از معاصران در آن [متن] دفاع کرده است. ابن‌ابی‌زید (رحمه‌الله) در سال ۳۸۶ هجری درگذشت.

[۳۵٤] . کلامِ او (رحمه‌الله) به پایان رسید، و این متن در «مجموعة المسائل والرسائل النجدية» (۳۴۴/۳-۳۴۷) ثبت شده است.

بیان معنای اسلام و ایمان،

و اینکه اعمال بخشی از ایمان هستند،

و تفاوت میانِ مطلقِ ایمان و ایمانِ مطلق

تألیف:

شیخ عبدالرحمن بن حسن بن محمد بن عبدالوهاب، رحمه‌الله تعالی

(۱۱۹۶ - ۱۲۸۵ هـ)

به نام خداوند بخشنده مهربان

شیخ عبدالرحمن بن حسن بن شیخ محمد بن عبدالوهاب (رحمهم الله)[۳۵۵] فرمود:

سخن درباره اسلام و ایمان در چند مقام است:

نخست: آنچه حدیث عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ درباره سؤال جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر آن دلالت دارد که پرسید: مرا از اسلام خبر ده.

پیامبر فرمودند: «الإِسْلَامُ أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ...» «اسلام آن است که گواهی دهی که معبودی [به‌حق] جز الله نیست و محمد فرستاده خداست...» (تا انتهای حدیث).

سپس گفت: مرا از ایمان خبر ده.

فرمودند: «أَنْ تُؤْمِنَ بِاللهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَبِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ» «[ایمان آن است] که به خدا، فرشتگانش، کتاب‌هایش، پیامبرانش، روز بازپسین و به تقدیرِ خیر و شر ایمان بیاوری.»[۳۵۶]

پس ایشان خبر دادند که اسلام همان اعمال ظاهری است و ایمان به اعمال باطنی تفسیر می‌شود؛ بدین ترتیب هر یک از آن‌ها هنگامی که در کنار هم ذکر شوند، چنین تفسیر می‌گردند. اما اگر «ایمان» به تنهایی ذکر شود -چنان‌که در بسیاری از آیات قرآن آمده است- شامل اعمال ظاهری و باطنی هر دو می‌شود؛ همان‌گونه که بسیاری از آیات و

---

[۳۵۵] . شرح حال ایشان در رساله اول ذکر شد.
[۳۵۶] . مسلم: (۸).

احادیث بر آن دلالت دارند، مانند سخن خداوند متعال: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنزَلَ مِن قَبْلُ﴾ [النساء:۱۳۶] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و پیامبرش و کتابی که بر پیامبرش نازل کرده و کتابی که پیش از آن فرستاده است، [به‌طور کامل] ایمان بیاورید.» پس این آیه شامل تمام اعمال باطنی و ظاهری می‌شود، زیرا همگی در مسمای ایمان داخل هستند.

اما ارکان پنج‌گانه، بخشی از مسمای[۳۵۷] ایمان هستند، اسلامِ حقیقی حاصل نمی‌شود مگر با عمل به این ارکان و ایمان به اصول شش‌گانه‌ای که در حدیث ذکر شد.

اصولِ ایمانیِ ذکر شده، متضمن اعمال باطنی و ظاهری است؛ چرا که ایمان به خدا، مستلزم محبت، خداترسی، بزرگداشت و طاعت او با انجام فرامین و ترک نواهی اوست. همچنین ایمان به کتاب‌های آسمانی، مستلزم عمل به امر و نهیِ موجود در آن‌هاست؛ پس تمام این‌ها در این اصول شش‌گانه داخل است.

از جمله دلایل این مطلب، سخن خداوند متعال است: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾ تا آنجا که می‌فرماید: ﴿أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾ [الأنفال:۲-۴] «مؤمنان، تنها کسانی هستند که چون یادی از خدا شود، دل‌هایشان ترسان گردد و چون آیات او بر آنان خوانده شود، بر ایمانشان بیفزاید... آنان هستند که به‌راستی مؤمن‌اند.» این آیات دلالت دارند بر اینکه اعمال ظاهری و باطنی در مسمای ایمان داخل‌اند؛ مانند سخن خداوند متعال: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [الحجرات:۱۵] «مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده و دیگر شک نکرده‌اند

---

[۳۵۷] . یعنی جزیی از ایمان هستند.

و با مال و جانشان در راه خدا جهاد نموده‌اند؛ اینان همان راستگویانند.» در اینجا، زدودن شک و تردید از اعمال باطنی است و جهاد از اعمال ظاهری؛ پس دلالت دارد بر اینکه همگی «ایمان» هستند.

از دلایل دیگر مبنی بر اینکه اعمال بخشی از ایمان است، سخن خداوند متعال است: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ﴾ [البقرة:۱۴۳] «و خدا هرگز بر آن نیست که ایمان (نماز) شما را ضایع کند»؛ یعنی نمازی که پیش از تغییر قبله به سوی کعبه، به سمت بیت‌المقدس خواندید.

نظایر این آیه در کتاب و سنت بسیار است؛ مانند سخن پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیث وفد «عبدالقیس»: «آمُرُكُمْ بِالْإِيمَانِ بِاللهِ وَحْدَهُ، أَتَدْرُونَ مَا الْإِيمَانُ بِاللهِ وَحْدَهُ؟ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، وَأَنِّي رَسُولُ اللهِ، وَتُقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَتُؤْتُوا الزَّكَاةَ، وَتُؤَدُّوا خُمُسَ مَا غَنِمْتُمْ»[۳۵۸] «شما را به ایمان به خدای یگانه فرمان می‌دهم؛ آیا می‌دانید ایمان به خدای یگانه چیست؟ گواهی دادن به اینکه معبودی [به‌حق] جز الله نیست و من فرستاده خدایم، و برپا داشتن نماز، و پرداخت زکات، و اینکه یک‌پنجم از غنایمی که به دست می‌آورید را بپردازید.»

در اینجا ایشان ایمان را به اعمال ظاهری تفسیر کردند، زیرا همان‌طور که گذشت، اعمال بخشی از مسمای ایمان است.

---

[۳۵۸] . «صحيح البخاري» (۵۳)، ومسلم (۱۷)، عن ابن عباس رضي الله عنهما روایت کرده اند.

هنگامی که دانستی هر یک از اعمال ظاهری و باطنی شرعاً بخشی از مسمای ایمان هستند؛ پس هر آنچه از اعمال کاسته شود (در صورتی که این نقص باعث خروج از اسلام نشود)، نقص در «کمالِ ایمانِ واجب» محسوب می‌شود؛ چنان‌که در حدیث ابوهریره آمده است: «لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَا يَشْرَبُ الْخَمْرَ حِينَ يَشْرَبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَا يَنْتَهِبُ نُهْبَةً يَرْفَعُ النَّاسُ إِلَيْهِ فِيهَا أَبْصَارَهُمْ حِينَ يَنْتَهِبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ»[۳۵۹] «زناکار در حالی که زنا می‌کند مؤمن نیست، و شراب‌خوار در حالی که شراب می‌نوشد مؤمن نیست، و غارتگر در حالی که غارتی انجام می‌دهد که مردم به سوی او چشم می‌دوزند، مؤمن نیست.»

و سخن پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ، وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ»[۳۶۰] «کسی که امانت‌دار نیست ایمان ندارد، و کسی که بر عهد خود پایبند نیست دین ندارد.»

و ایشان ایمان را از کسی که همسایه‌اش از آزار او در امان نباشد، نفی کردند.[۳۶۱]

پس آنچه در این احادیث نفی شده، «کمالِ ایمانِ واجب» است؛ لذا بر صاحبان چنین اعمالی نام «مؤمن» به‌طور مطلق اطلاق نمی‌شود، مگر آنکه با صفت معصیت یا فسق مقید گردد؛ مثلاً گفته می‌شود: «مؤمنٌ بإيمانِه فاسقٌ بكبيره» (به سبب ایمانش مؤمن، و به سبب گناه کبیره‌اش فاسق است). پس به اندازه‌ای که اعمال باطنی و ظاهری دارد، از ایمان برخوردار است و در زمره اهل ایمان قرار می‌گیرد، مانند سخن خداوند متعال: ﴿فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ﴾ [النساء:۹۲] «پس [کفاره‌اش] آزاد کردن یک برده مؤمن است.»

---

[۳۵۹] . بخاري (۵۵۷۸) ومسلم (۵۷).

[۳۶۰] . امام احمد (در المسند، جلد ۳، صفحه ۱۳۵)، ابویعلی (۲۸۶۳) و ابن‌حبان (۱۹۴) از انس بن مالک رضی‌الله‌عنه روایت کرده‌اند که گفت: پیامبر خدا ﷺ برای ما خطبه‌ای ایراد نکرد مگر اینکه [در آن] فرمود: "ایمان ندارد کسی که امانت‌داری ندارد، و دین ندارد کسی که پایبند به عهد و پیمان نیست." و طبرانی آن را در المعجم الکبیر (جلد ۱۰، صفحه ۲۲۷) از عبدالله بن مسعود رضی‌الله‌عنه روایت کرده است.

[۳۶۱] . بخاری آن را با شماره ۶۰۱۶ از ابوشُریح روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «والله لا يؤمن، والله لا يؤمن، والله لا يؤمن قيل: ومن يا رسول الله؟ قال: الذي لا يأمن جاره بوائقه». "به خدا سوگند ایمان ندارد، به خدا سوگند ایمان ندارد، به خدا سوگند ایمان ندارد." گفته شد: ای رسول خدا، چه کسی؟ فرمود: کسی که همسایه‌اش از شرّ و آزار او در امان نباشد.»

اما «إیمان مطلق» که با معصیت و فسق و مانند آن مقید نمی‌شود، متعلق به کسی است که واجبات را در حد توان انجام داده و تمامی محرمات را ترک کرده است؛ بر چنین کسی نام ایمان بدون هیچ قیدی اطلاق می‌شود. پس این است تفاوت میان « مطلق إیمان» و «إیمان مطلق»؛ دومی[۳۶۲] کسی است که بر گناه اصرار نمی‌ورزد، و اولی[۳۶۳] کسی است که بر برخی گناهان اصرار دارد.

آنچه در اینجا ذکر کردم، دیدگاه اهل سنت و جماعت در تفاوت میان اسلام و ایمان، و تفاوت میان مطلق ایمان و ایمانِ مطلق است؛ «مطلق ایمان» وصف مسلمانی است که اصل و ریشه ایمان را با خود دارد، به گونه‌ای که اسلامش بدون آن تمام نمی‌شود، بلکه اصلاً صحیح نیست؛ این شخص در پایین‌ترین مراتب دین است اگر بر گناهی اصرار ورزد یا واجبی را با وجود توانایی ترک کند.

مرتبه دوم از مراتب دین، مرتبه اهل «ایمانِ مطلق» است که اسلام و ایمانشان با انجام واجبات و ترک محرمات و عدم اصرار بر گناهان کامل شده است؛ این همان مرتبه‌ای است که خداوند به صاحبانش وعده ورود به بهشت و نجات از آتش را داده است، مانند سخن خداوند متعال: ﴿سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ﴾ [الحدید:۲۱] «به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن چون پهنای آسمان و زمین است و برای کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند آماده شده، بر یکدیگر پیشی گیرید.» در این افراد، اعمال ظاهری و باطنی جمع شده است؛ پس آنچه را خدا بر آنان واجب کرده انجام داده و آنچه را حرام کرده ترک کرده اند؛ و آنان

---

[۳۶۲] . صاحب إیمان مطلق.
[۳۶۳] . صاحب مطلق إیمان.

سعادتمندان و اهل بهشت هستند والله سبحانه وتعالی أعلم، وصلی الله علی محمد وآله وصحبه وسلَّم.[٣٦٤]

همچنین از ایشان رَحِمَهُ ٱللَّهُ درباره تفاوت میان اسلام و ایمان سؤال شد و پاسخ دادند:

پیامبر صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسلام و ایمان را در حدیث جبرئیل و اسلام را در حدیث ابن‌عمر تفسیر کردند -که هر دو در صحیح هستند- و فرمودند: «الإِسْلَامُ أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ، وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ، وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ، وَتَحُجَّ الْبَيْتَ إِنِ اسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا.» «اسلام آن است که گواهی دهی معبودی [به‌حق] جز الله نیست و محمد فرستاده خداست، و نماز را برپا داری، و زکات بپردازی، و رمضان را روزه بگیری، و اگر توانایی داشتی حج خانه خدا را به‌جا آوری.»

و فرمودند: «اَلْإِيمَانُ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَبِالْيَوْمِ الآخِرِ، وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ».[٣٦٥] «ایمان آن است که به خدا، فرشتگان، کتاب‌ها، پیامبران، روز بازپسین و تقدیرِ خیر و شر ایمان بیاوری.»

---

[٣٦٤] . سخنِ ایشان رحمه‌الله در اینجا پایان یافت، و این متن در الدرر السنية فی الأجوبة النجدية (جلد ١، ص ٣٣٠) و نیز در مجموعة الرسائل والمسائل النجدية، جلد دوم، بخش نخست (ص ٢ تا ٥) ثبت شده است. میان این دو نقل، تفاوت‌های اندکی وجود دارد، و من آنچه را که با سیاق مناسب‌تر بود، آوردم؛ والله أعلم.

[٣٦٥] . تخریج آن قبلا ذکر شد.

و در حدیث ابن‌عمر فرمودند: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ، وَإِقَامِ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَصَوْمِ رَمَضَانَ، وَحَجِّ الْبَيْتِ»[٣٦٦] «اسلام بر پنج چیز بنا شده است: گواهی دادن به اینکه معبودی [به‌حق] جز الله نیست و محمد فرستاده اوست، برپا داشتن نماز، پرداخت زکات، روزه رمضان و حج خانه خدا.»

در یک روایت آمده است: « حج، و روزه‌ی رمضان.»[٣٦٧]

شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیه رَحِمَهُ ٱللَّهُ فرموده است: «پیامبر صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دین را سه درجه قرار دادند؛ بالاترین آن‌ها «احسان»، میانه آن‌ها «ایمان» و پس از آن «اسلام» است؛ پس هر محسن (نیکوکاری) مؤمن است، و هر مؤمنی مسلمان است، اما هر مؤمنی لزوماً محسن نیست، و هر مسلمانی لزوماً مؤمن نیست؛ چنان‌که بیان آن در دیگر احادیث خواهد آمد.» (پایان سخن ایشان).[٣٦٨]

اگر گفته شود: پیامبر صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیث جبرئیل میان اسلام و ایمان تفاوت قائل شدند، در حالی که مشهور نزد سلف و پیشوایان حدیث آن است که ایمان «قول و عمل و نیت» است و تمام اعمال در مسمای ایمان داخل‌اند، و شافعی بر این مطلب اجماع صحابه و تابعین و آیندگان را نقل کرده است.

پاسخ این است: بله، چنین است؛ و کتاب و سنت بر دخول اعمال در ایمان دلالت دارند. اما کتاب؛ مانند سخن خداوند متعال: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ [الأنفال:٢].

---

[٣٦٦] . مسلم (١٦)، وابن حبان (١٤٤٦)، وترمذي (٢٦٠٩).
[٣٦٧] . ابن لفظ بخاري است (٨).
[٣٦٨] . «مجموع الفتاوى» (٧/٧).

اما حدیث؛ مانند حدیث ابوهریره که مورد متفق علیه است: «الْإِيمَانُ بِضْعٌ وَسَبْعُونَ شُعْبَةً، أَعْلَاهَا قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، وَأَدْنَاهَا إِمَاطَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ، وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْإِيمَانِ»[۳۶۹] «ایمان هفتاد و اندی شاخه دارد، بالاترین آن گفتن "لا اله الا الله» و پایین‌ترین آن برداشتن مانع از راه است، و حیا شاخه‌ای از ایمان است.» بنابراین هر کس گمان کند اطلاق نام ایمان بر اعمال ظاهری «مجاز» است، با صحابه و تابعین و پیشوایان مخالفت کرده است.

هنگامی که این را دانستی؛ بدان که میان احادیث چنین جمع می‌شود که: اعمالِ اسلام در مسمای ایمان داخل و تحت پوشش آن هستند؛ پس آن اعمال به «اسلام» تفسیر شدند در حالی که بخشی از مسمای ایمان هستند. اگر «ایمان» در آیه یا حدیثی به تنهایی ذکر شود، شامل اسلام نیز می‌شود؛ اما اگر هر دو با هم ذکر شوند، اسلام به ارکان پنج‌گانه تفسیر می‌شود -چنان‌که در حدیث جبرئیل آمد- و ایمان به اعمال قلب تفسیر می‌گردد؛ زیرا اعمال قلب ریشه و بخش بزرگ ایمان است و قدرت و ضعف ایمان ناشی از قوت یا ضعفِ همین اعمال قلبی است.

گاهی ایمانِ موجود در قلب نسبت به اصول شش‌گانه چنان ضعیف می‌شود که به وزن یک ذره می‌رسد، چنان‌که در حدیث صحیح آمده است: «أَخْرِجُوا مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ إِيمَانٍ»[۳۷۰] «از آتش بیرون آورید کسی را که در قلبش به اندازه سنگینی یک ذره ایمان باشد.»

---

[۳۶۹] . بخاری (شماره ۹) و مسلم (شماره ۳۵) آن را از ابوهریره ـ رضی‌الله عنه ـ روایت کرده‌اند. و لفظِ بخاری چنین است: «الإيمان بضع وستون شعبة، والحياء شعبة من الإيمان.ایمان»، شصت‌وچند شاخه است، و حیا شاخه‌ای از ایمان است. و لفظِ مسلم چنین است: «الإيمان بضع وسبعون أو بضع وستون شعبة، فأفضلها قول «لا إله إلا الله»، وأدناها إماطة الأذى عن الطريق، والحياء شعبة من الإيمان ایمان»، هفتادوچند یا شصت‌وچند شاخه است؛ پس برترینِ آن‌ها گفتنِ «لا اله إلا الله» است، و پایین‌ترینِ آن‌ها دور کردنِ آزار از راه است، و حیا شاخه‌ای از ایمان است.

[۳۷۰] . به صحیح بخاری (۷۵۱۰)، صحیح ابن حبان (۴۰۰/۱۴) و مسند ابویعلی (۲۸۸۹، ۲۹۲۷، ۲۹۵۵) به روایت انس بن مالک ـ رضی‌الله‌عنه- مراجعه کن.

پس به اندازه ایمانی که در قلب است، اعمال ظاهری شکل می‌گیرند و «اسلام و ایمان» نامیده می‌شوند؛ چنان‌که در حدیث وفد «عبدالقیس» هنگامی که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آنان فرمود: «شما را به ایمان به خدای یگانه فرمان می‌دهم؛ آیا می‌دانید ایمان به خدای یگانه چیست؟» گفتند: خدا و پیامبرش داناترند. فرمود: «گواهی دادن به "لا اله الا الله و محمد رسول الله»، برپا داشتن نماز، پرداخت زکات و پرداخت یک‌پنجم غنایم.»[۳۷۱]

پس این اعمال داخل در ایمان هستند و همان اسلام است؛ زیرا ایمان نامی برای تمام اعمال ظاهری و باطنی است. پس هر کس چیزی از واجبات را ترک کند یا حرامی را مرتکب شود، ایمانش به همان اندازه کاسته می‌شود و این دلیلی بر نقصانِ ریشه ایمان (یعنی ایمان قلب) است.

شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیه رَحِمَهُ اللَّهُ در سخن پیرامون اسلام، ایمان و احسان و نسبت عموم و خصوص میان این سه فرموده است:

«اما احسان؛ از جهت خودش عام‌تر، و از جهت صاحبانش خاص‌تر از ایمان است. ایمان؛ از جهت خودش عام‌تر، و از جهت صاحبانش خاص‌تر از اسلام است.

پس احسان شامل ایمان می‌شود، و ایمان شامل اسلام می‌گردد؛ محسنین خاص‌تر از مؤمنان، و مؤمنان خاص‌تر از مسلمانان هستند.» پایان سخن.[۳۷۲] و این کلام، آنچه را تثبیت کردیم روشن می‌سازد.

در این صورت، «ایمانِ کامل» که صاحبش مستحق ورود به بهشت و نجات از آتش است، همان انجام واجبات و ترک محرمات است و این همان ایمانی است که بر فردِ واجد این

---

[۳۷۱] . تخریج آن پیش‌تر گذشت.
[۳۷۲] . «مجموع الفتاوی» (۱۰/۷).

صفات بدون هیچ قیدی اطلاق می‌شود و دانشمندان آن را «ایمانِ مطلق» می‌نامند. اما کسی که چنین نباشد، بلکه در برخی واجبات کوتاهی کرده یا برخی محرمات را مرتکب شده، نام ایمان جز با قید بر او اطلاق نمی‌شود؛ مثلاً گفته می‌شود: «مؤمنٌ بإیمانه، فاسقٌ بکبیره» یا «مؤمنِ ناقص‌الایمان»؛ چرا که برخی از واجبات ایمان را ترک کرده است، چنان‌که در حدیث ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمده: «لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ»[۳۷۳] «زناکار در حالی که زنا می‌کند مؤمن نیست»؛ یعنی متصف به آن «ایمانِ واجب» نیست که صاحبش مستحق وعده بهشت و مغفرت و نجات از آتش باشد، بلکه او تحت مشیت الهی است؛ اگر بخواهد او را می‌آمرزد و اگر بخواهد به سبب ترک ایمانِ واجب و ارتکاب گناه کبیره، عذابش می‌کند.

گفته شده: این فرد به «اسلام» متصف می‌شود نه «ایمان»، و جز با قید، مؤمن نامیده نمی‌شود؛ و این همان چیزی است که دانشمندان آن را « مطلق إیمان» می‌نامند؛ یعنی او ارکان پنج‌گانه را در باطن و ظاهر به آن‌ها عمل کرده است.

این معنایی که برای اسلام و ایمان ذکر کردیم، مذهب امام احمد و گروهی از سلف و محققان است. البته گروهی از اهل سنت نیز بر این باورند که اسلام و ایمان یک چیز و همان «دین» هستند؛ پس هم اسلام نامیده می‌شود و هم ایمان؛ یعنی دو نام برای یک مسمّا هستند؛ اما دیدگاه نخست صحیح‌تر است و همان است که شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیه رَحِمَهُ اللَّهُ در کتاب‌هایش تأیید نموده است. پس به آنچه با این دو قول مخالفت دارد التفاتی نکن. و الله اعلم.[۳۷۴]

---

[۳۷۳] . بخاري (۶۷۷۲)، ومسلم (۵۷)، از أبي هريرة رضي الله عنه روایت کرده اند.

[۳۷۴] . «سخنِ او رحمه‌الله در اینجا به پایان رسید، و این [سخن] در کتاب «الدرر السنية فی الأجوبة النجدية» (جلد ۱، صفحات ۳۳۴ تا ۳۳۸) درج شده است.

نومونه‌هایی از نصیحت شرعی به مسلمانان و ولی‌امر مسلمین

شامل:

*سفارش به تقوای الهی برای عموم مسلمانان

*نامه‌های خیرخواهانه به پیشوای مسلمین

تألیف: شیخ عبدالرحمن بن حسن بن محمد بن عبدالوهاب
(۱۱۹۶ - ۱۲۸۵ هـ)

و در پی آن

*سه رساله از فرزندش شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن (۱۲۲۵ - ۱۲۹۳ هـ) درباره وجوب شنیدن و فرمان‌برداری از پیشوایان و نکوهش شورش بر آنان (رحمهم الله تعالی)

معنای تقوا و تفسیر سخن خداوند متعال: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ﴾ تا ﴿وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾

به نام خداوند بخشنده مهربان

از عبدالرحمن بن حسن[۳۷۵] به هر یک از برادران که این نوشته به او می‌رسد؛ خداوند ما و ایشان را برای برپایی شعایر دین توفیق دهد و ما را در آنچه اهل ایمان و یقین را به کار گرفته، به کار گمارد، و ما را از شاکران نعمت اسلام و ستایش‌گرانِ آن قرار دهد. از او می‌خواهیم که آن را از ما بپذیرد و با ایجاد رغبت در آنچه موجب رستگاری نزد اوست، نعمتش را بر ما تمام گرداند.

سلام علیکم ورحمة الله وبرکاته، أما بعد:

شما و خود را به تقوای الهی در نهان و آشکار سفارش می‌کنم. خداوند متعال فرموده است: ﴿وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ﴾ [النساء:۱۳۱] «و ما به کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده بود و به شما سفارش کردیم که از خدا پروا کنید.»

---

[۳۷۵] . شرح حال ایشان در رساله اول ذکر شد.

طلق بن حبیب رَحِمَهُ ٱللَّهُ فرموده است: «تقوا آن است که بر اساس نوری از جانب خدا، به طاعت خدا عمل کنی و پاداش او را امید داشته باشی؛ و بر اساس نوری از جانب خدا، نافرمانی او را ترک کنی و از کیفرش بیمناک باشی.»[۳۷۶]

هیچ سفارشی بزرگ‌تر و سودمندتر از آنچه خداوند به بندگان مؤمنش سفارش کرده نیست؛ خداوند متعال فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ * وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ * وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [آل عمران:۱۰۲-۱۰۵] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا آن‌گونه که حقِ پروا کردن از اوست، پروا کنید و زینهار جز در حال مسلمانی نمیرید. و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید؛ آنگاه که دشمنان یکدیگر بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت و به لطف او برادر شدید؛ و بر لبه پرتگاهی از آتش بودید که شما را از آن رهانید. این‌گونه خداوند آیات خود را برای شما روشن می‌گرداند، باشد که هدایت شوید. و باید از میان شما گروهی باشند که به خیر دعوت کنند و به نیکی فرمان دهند و از ناپسندی باز دارند؛ و اینانند که رستگارند. و مانند کسانی نباشید که پس از آنکه دلایل روشن برایشان آمد، پراکنده شدند و با هم اختلاف کردند؛ و برای آنان عذابی بزرگ است.»

---

[۳۷۶] . ابن ابی‌حاتم آن را در تفسیر سوره بقره، آیه ۴۱ و آیه ۲۳۷، و نیز ابن ابی‌شیبه در «المصنف» (۳۰۳۴۷) به همین مضمون روایت کرده است.

شایسته است به برخی از آنچه از سلف (رحمهم الله) درباره معنای این سفارش بزرگ که متضمن اصول دین و پایه اعمال است، اشاره کنیم:

از ابن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ به صورت موقوف (به صورت مرفوع نیز روایت شده، اما به صورت موقوف مشهورتر است) روایت شده که درباره ﴿حَقَّ تُقَاتِهِ﴾ فرمود: «آن است که اطاعت شود و نافرمانی نگردد، یاد شود و فراموش نشود، و شکرش به‌جا آورده شود و کفران نگردد.»[۳۷۷]

ریشه و اساس اسلام آن است که بنده با قلب و اعضای بدن تسلیم خدا شود، با اقرار به توحید در پیشگاه او خاضع گردد، او را در الهیت و ربوبیت یگانه بداند، و خواستِ پروردگارش را بر هر آنچه نفسش دوست دارد مقدم بدارد؛ و این همان معنای سخن پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که فرمود: «الْإِسْلَامُ أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ، وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ، وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ، وَتَحُجَّ الْبَيْتَ إِنِ اسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»[۳۷۸] «اسلام آن است که گواهی دهی معبودی [به‌حق] جز الله نیست و محمد فرستاده خداست، و نماز را برپا داری، و زکات بدهی، و رمضان را روزه بگیری، و اگر توانایی داشتی حج خانه را به‌جا آوری.»

ابوجعفر ابن جریر رَحِمَهُ اللَّهُ فرموده است: «حبل‌الله؛ همان دین اوست که شما را به آن فرمان داده و پیمان اوست که در کتابش با شما بسته است، مبنی بر الفت و اجتماع بر کلمه حق و تسلیم شدن در برابر فرمان خدا.»[۳۷۹] این معنا جامع تمام سخنان سلف در این باره است.[۳۸۰]

---

[۳۷۷] . ابن ابی‌حاتم آن را در تفسیرِ [همین] آیه روایت کرده است و ابن‌کثیر گفته: این سندی صحیح و موقوف است؛ و ابن‌جریر نیز آن را روایت کرده است.

[۳۷۸] . مسلم (۸) از عمر بن الخطاب رضي الله عنه روایت کرده است.

[۳۷۹] . به تفسیر این آیه در تفسیرِ ابن‌جریرطبری مراجعه کنید.

[۳۸۰] . در نسخه چاپی، جابه‌جایی [و اشتباهی] در کلام وجود دارد؛ چرا که در آن آمده: (حبل الله؛ دین اوست که شما را به آن امر فرموده و عهدی که در کتابش با شما بسته است، از [جمله] الفت و اجتماع بر کلمه حق و تسلیم در برابر امر خدا. ابوجعفر ابن‌جریر رحمه‌الله تعالی گفت: این [تعبیر] جامعِ تمامِ آن چیزی است که از سلف در معنای آن وارد شده است). «پس کاتِب، جمله اول را [به‌اشتباه] از کلامِ "شیخ"

چنان‌که از ابن مسعود روایت شده: «حبل‌الله همان جماعت است.»[۳۸۱] و از ابوالعالیه: «به اخلاص برای خدای یگانه چنگ زنید.»[۳۸۲] و از ابن‌زید: «ریسمان، همان اسلام است.»[۳۸۳] و گفته شده: «آن، قرآن است»؛ به دلیل روایتی که ابن مردویه از ابن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت کرده است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ حَبْلُ اللهِ الْمَتِينُ، وَهُوَ النُّورُ الْمُبِينُ، وَهُوَ الشِّفَاءُ النَّافِعُ، عِصْمَةٌ لِمَنْ تَمَسَّكَ بِهِ، وَنَجَاةٌ لِمَنْ اتَّبَعَهُ»[۳۸٤] «همانا این قرآن ریسمان استوار خدا، نور روشنگر و درمان سودمند است؛ پناهی است برای هر کس به آن چنگ زند و مایه نجات است برای هر کس از آن پیروی کند.»

سپس الله متعال فرمود: ﴿وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ «و پراکنده نشوید». از عبدالله بن مسعود روایت است که فرمود: «ای مردم، بر شما باد به فرمان‌برداری و همراهی با جماعت، که آن همان ریسمان خداست که به آن فرمان داده است؛ و همانا آنچه در طاعت و جماعت ناپسند می‌دارید، بهتر از آن چیزی است که در تفرقه دوست دارید.»[۳۸۵]

محمد بن نصر مروزی[۳۸٦] و دیگران روایت کرده‌اند که معاویه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ پس از نماز ظهر در مکه برخاست و گفت: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «اهل کتاب در دینشان به هفتاد و دو مذهبِ [گمراه] پراکنده شدند، و این امت به زودی به هفتاد و سه مذهب پراکنده خواهد شد که همه در آتشند جز یک گروه، و آن «جماعت» است.» ای گروه عرب، به

(نویسنده کتاب) و جمله دوم را از کلامِ "ابن‌جریر" قرار داده است؛ اما پس از تحقیق در [اصلِ] تفسیر ابن‌جریر مشخص شد که در اینجا جابه‌جایی صورت گرفته و [بنابراین] اَصلاح شد.

[۳۸۱] . ابن‌جریر آن را از او در تفسیر این آیه کریمه روایت کرده است.

[۳۸۲] . ابن‌جریر و ابن‌ابی‌حاتم، آن را از او در تفسیرِ این آیه کریمه روایت کرده‌اند.

[۳۸۳] . ابن‌جریر، آن را از او در تفسیرِ این آیه کریمه روایت کرده است.

[۳۸٤] . ابن‌جریر، آن را از او در تفسیرِ این آیه کریمه نقل کرده است.

[۳۸۵] . ابن‌جریر، آن را از او در تفسیرِ این آیه کریمه روایت کرده است.

[۳۸٦] . او، امام، شیخ‌الاسلام، حافظ، از فقیهان شافعیّه، و در سال ۲۹۴ هجری درگذشت؛ شرح حال او را در سیر أعلام النبلاء (جلد ۴، صفحه ۳۳) ببینید.

خدا سوگند اگر شما به آنچه پیامبرتان آورده قیام نکنید، دیگر مردمان به طریق اولی به آن قیام نخواهند کرد.[۳۸۷]

از ابن مسعود روایت است: «پیروی کنید و بدعت مگذارید که [آنچه برای هدایت نیاز دارید] برایتان کفایت شده است، و هر بدعتی گمراهی است.»[۳۸۸]

سپس فرمود: ﴿وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ﴾ «و نعمت خدا را بر خود یاد کنید»؛ یعنی آنچه را خدا از الفت و اجتماع بر اسلام به شما ارزانی داشت یاد کنید، آن زمان که بر سر شرک با هم دشمن بودید و از سر تعصب یکدیگر را می‌کشتید، نه در طاعت خدا بودید و نه رسول او؛ پس میان دل‌هایتان الفت انداخت و با پیوند اسلام برادر شدید.

از قتاده نقل شده: «شما در آن دوران (جاهلیت) یکدیگر را سر می‌بریدید، زورمندتان ناتوان را می‌خورد، تا آنکه خدا اسلام را آورد و میان شما برادری و الفت ایجاد کرد. آگاه باشید به خدایی که جز او معبودی نیست، الفت رحمت است و تفرقه عذاب.»[۳۸۹]

سخن الله متعال: ﴿وَكُنتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا﴾ «و بر لبه پرتگاهی از آتش بودید که شما را از آن رهانید»؛ یعنی به سبب کفری که بر آن بودید، بر لبه دوزخ قرار داشتید و خداوند با ایمانی که به آن هدایتتان کرد، نجاتتان داد.

قتاده در تفسیر این آیه می‌گوید: «این تبارِ عرب، خوارترینِ مردمان، با سخت‌ترین معیشت، آشکارترین گمراهی و گرسنه‌ترین شکم‌ها بودند؛ بر سر سنگی میان دو شیر (ایران و روم)

---

[۳۸۷] . کتاب السنة، اثر شماره ۳۹؛ و محقق آن، شیخ سلیم عید هلالی ـ حفظه‌الله ـ گفته است: سندِ آن حسن است و به سببِ شواهدش صحیح می‌باشد. تخریجِ حدیث را به‌طور گسترده در السلسلة الصحیحة (شماره ۲۰۴) از شیخ محمد ناصرالدین آلبانی ـ رحمه‌الله ـ ببینید این حدیث را ابوهریره و عوف بن مالک ـ رضی‌الله عنهما ـ روایت کرده‌اند؛ برای توضیح بیشتر به منبع پیشین (شماره‌های ۲۰۳ و ۱۴۹۲) مراجعه کنید.

[۳۸۸] . این روایت را هروی در کتاب ذم الکلام و اهله (جلد ۲، صفحه ۱۶۵، حدیث شماره ۲۴۷) نقل کرده است؛ همچنین طبرانی در المعجم الکبیر (شماره ۱۵۴/۹) و دارمی در السنن، کتاب مقدمه، باب في کراهیة أخذ الرأي آورده‌اند. و لفظ آن چنین است: اتبعوا ولا تبتدعوا، فقد کفیتم.

[۳۸۹] . ابن‌جریر طبری آن را از او در تفسیرِ این آیه کریمه روایت کرده است: «وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» [بقره: ۲۳۱].

محبوس بودند. به خدا سوگند در سرزمینشان در آن روزگار چیزی نبود که مورد حسادت باشد؛ هر که زندگی می‌کرد در سختی بود و هر که می‌مرد در آتش فرو می‌افتاد. دیگران آن‌ها را می‌خوردند و آن‌ها چیزی برای خوردن نداشتند. به خدا سوگند هیچ طایفه‌ای را در آن زمان نمی‌شناسیم که بهره‌اش از زمین کوچک‌تر و جایگاهش خوارتر از آنان باشد، تا آنکه خداوند عزوجل اسلام را آورد؛ پس به واسطه آن کتاب را به ارث به شما داد، سرزمین جهاد را برایتان حلال کرد، روزی را برایتان گشود و شما را پادشاهانی بر گردن مردمان قرار داد. خداوند با اسلام این‌ها را که می‌بینید عطا کرد؛ پس نعمت‌هایش را شکر گزارید که پروردگار شما بخشنده‌ای است که شاکران را دوست دارد.»[۳۹۰]

و سخن الله متعال: ﴿كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ «این‌گونه خداوند آیات خود را برای شما روشن می‌گرداند، باشد که هدایت شوید»؛ یعنی در تمام این‌ها جایگاه نعمت‌ها و نیکی‌های خود را به شما می‌شناساند و حجت خود را در کتابش بر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تبیین می‌کند تا به راه راست هدایت شوید و در آن گام نهید و گمراه نگردید.

و سخن الله متعال: ﴿وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ﴾ [آل عمران:۱۰۴] «و باید از میان شما گروهی باشند که به خیر دعوت کنند...»؛

ابن کثیر در تفسیر خود می‌گوید: «مقصود این است که بخشی از امت آماده قیام به فرمان خدا در دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر باشند، هرچند این کار بر تک‌تک افراد امت به اندازه توانشان واجب است؛ چنان‌که در صحیح مسلم از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت شده که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ، وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ»[۳۹۱] «هر کس از شما منکری را

---

[۳۹۰] . ابن‌جریر آن را از او در تفسیرِ این آیه روایت کرده است.
[۳۹۱] . «مسلم (۴۹) آن را از طارق بن شهاب ـ رضی‌الله‌عنه ـ روایت کرده است.

دید، باید با دستش آن را تغییر دهد، اگر نتوانست با زبانش، و اگر باز هم نتوانست با قلبش (آن را ناپسند دارد)، و این ضعیف‌ترین مرتبه ایمان است.»

در «مسند» از حذیفه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ؛ لَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ، وَلَتَنْهَوُنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ، أَوْ لَيُوشِكَنَّ اللَّهُ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عِقَاباً مِنْ عِنْدِهِ، ثُمَّ لَتَدْعُونَّهُ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَكُمْ.»[۳۹۲] «سوگند به آنکه جانم در دست اوست؛ یا امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید، یا بیم آن می‌رود که خداوند کیفری از جانب خود بر شما بفرستد، آنگاه او را بخوانید ولی دعایتان مستجاب نگردد.» پایان سخن ابن‌کثیر.

می‌گویم: محمد بن نصر از یزید بن مرثد به صورت مرسل روایت کرده که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «كُلُّ رَجُلٍ مِنَ المُسْلِمِينَ عَلَى ثُغْرَةٍ مِنْ ثُغُورِ الإِسْلَامِ، اللهَ اللهَ، لا يُؤْتَى الإِسْلَامُ مِنْ قِبَلِكَ.»[۳۹۳] «هر مردی از مسلمانان بر رخنه‌ای از رخنه‌های اسلام ایستاده است؛ خدا را خدا را (بترسید)، مبادا اسلام از جانب تو آسیب ببیند.»

و از حسن بن حی روایت شده: «مسلمانان نسبت به اسلام به منزله دژی هستند؛ پس هرگاه مسلمانی خطایی (بدعتی) پدید آورد، از جانب او در اسلام رخنه‌ای ایجاد شده است؛ پس اگر تمام مسلمانان چنین کردند، تو بر آن امری استوار باش که اگر همگی بر آن جمع می‌شدند، دینِ خدا برپا می‌ماند؛ مبادا اسلام از جانب تو آسیب ببیند.»[۳۹۴]

سخن الله متعال: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [آل عمران:۱۰۵] «و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و با هم اختلاف کردند...»؛

---

[۳۹۲] . : امام احمد [در مسند خود] آن را در جلد ۵، صفحه ۳۸۸ روایت کرده است و محققانِ کتاب «المسند»، آن را «حسن لغیره» دانسته‌اند.
[۳۹۳] . کتاب «السُنّة»، شماره ۲۰.
[۳۹۴] . همان، شماره: ۲۲.

ابن عباس در این باره فرمود: «خداوند عزوجل مؤمنان را به جماعت فرمان داد و از اختلاف و تفرقه بازداشت و خبر داد که پیشینیان تنها به سبب مجادله و ستیزه در دین خدا هلاک شدند.»[۳۹۵]

می‌گویم: بنگر که خداوند سبحان در این آیات چگونه در دو جا از تفرقه نهی کرده و خبر داده که از موجبات عذاب بزرگ است و به اسباب اتحاد بر دین و شرعش راهنمایی کرده که بزرگ‌ترینِ آن‌ها چنگ زدن به کتاب و دین او در علم و عمل، ادای شکر و قیام به واجباتی چون دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر است.

از اینجا می‌فهمی که از بزرگ‌ترین فسادها، روی‌گردانی از کتاب خدا و هدایت و علمی است که پیامبرش آورده و پیروی از هواهای نفسانی و آرای گمراه‌کننده است؛ از این‌ها به خدا پناه می‌بریم. اگر چنین شود، چنان فسادهایی پدید می‌آید که در وصف نمی‌گنجد؛ از جمله اختلاف در دین، حسادت، پشت‌کردن به هم و قطع رابطه. دیگر کسی را نمی‌بینی جز آنکه شیفته رأی خویش است، دیگری را کوچک می‌شمارد و از آموختن و آموزش علم به دنیا دلخوش کرده است.

پس بر کسی که خدا دانشی به او داده واجب است که آن را به جویندگانش ببخشد و به نصحیتی که خدا برای خود، رسولش، کتابش و پیشوایان و عموم مسلمانان واجب کرده قیام کند. بر خواص و عوام واجب است که کتاب پروردگار، دین و شرع او را بزرگ بدارند و تمام‌قد به آنچه سودشان می‌رساند -از یادگیری دین و طاعت رب و ترک معاصی- روی آورند؛ و علاوه بر آن به امر به معروف و نهی از منکر با دانش و بصیرت اقدام کنند و به اخلاص برای خدا در امور دین اهتمام ورزند.

---

[۳۹۵] . ابن‌جریر آن را از او در تفسیرِ این آیه کریمه (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ) روایت کرده است.

هر کس که خیرخواه خویش است، باید از اسبابی که ایمان را سست می‌کند و گناه و نافرمانی می‌آورد -مانند بی‌قراری، طمع، خشنودی به دنیا و دل‌بستن به آن- برحذر باشد؛ که در حدیث آمده: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»[۳۹۶] «دنیا دوستی، ریشه هر خطایی است.»

بخاری در صحیح خود از ابوسعید روایت کرده که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روزی بر منبر نشستند و ما گرد ایشان بودیم؛ فرمودند: «از آنچه پس از خود بر شما بیمناکم، شکوفه‌ها و زینت‌های دنیاست که بر روی شما گشوده می‌شود.»

مردی پرسید: یا رسول‌الله، آیا خیر (مال و نعمت)، شرّ به همراه می‌آورد؟

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سکوت کردند. به آن مرد گفته شد: تو را چه شده؟ با پیامبر سخن می‌گویی و او با تو سخن نمی‌گوید؟

دیدیم که بر ایشان وحی نازل می‌شود؛ پس عرق را از چهره پاک کردند و فرمودند: «آن سائل کجاست؟» و گویا او را ستودند؛[۳۹۷] سپس فرمودند: «خیر، شر نمی‌آورد؛ اما آنچه بهار می‌رویاند، [گاه از پرخوری] می‌کشد یا به مرگ نزدیک می‌کند،[۳۹۸] مگر حیوانِ " سبزه‌خوار؛ که می‌خورد تا دو پهلویش پر شود، سپس رو به خورشید می‌کند و فضولات می‌اندازد و دفع می‌کند و باز می‌چرد. همانا این مال، سبزیِ شیرینی است؛ پس چه نیکو

---

[۳۹۶] . ابن تیمیه -رحمه‌الله- در کتاب «مجموع الفتاوی» (۱۰۷/۱۱) گفته است: این [جمله] از پیامبر ﷺ محفوظ [و ثابت] نیست، بلکه از «جندب بن عبدالله بجلی» از صحابه شناخته شده است و از مسیح بن مریم (ع) نیز نقل می‌شود.
[نویسنده کتاب می‌گوید:] می‌گویم: ابونعیم در کتاب «الحلیة» (۴۳۰/۶) از سفیان ثوری روایت کرده که گفت: عیسی بن مریم (ع) فرمود: «دوستی دنیا، سرآغاز هر گناهی است». و بیهقی در «شعب الإیمان» (۳۳۸/۷) از «حسن» به صورت مرسل روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «دوستی دینار، سرآغاز هر گناهی است». و آیات، احادیث و آثار که در نکوهش دنیا وارد شده، بسیار است.

[۳۹۷] . یعنی از وضعیت پیامبر ﷺ آشکار شد که ایشان از پرسشِ پرسشگر ناراحت نشد، بلکه [از آن] خوشحال شد و آرامش یافت.

[۳۹۸] . اشاره دارد به اینکه خیر گاهی می‌تواند به شر و هلاکت بینجامد؛ مانند گیاه بهاری که حیوان از آن می‌خورد و دچار سوءهاضمه ناشی از پرخوری می‌شود که ممکن است بمیرد، مگر اینکه آن را دفع کند [فضولات را بیرون دهد] که در این صورت به او ضرری نمی‌رساند.

همراهی است برای مسلمان، آنگاه که از آن به مستمند و یتیم و در راه مانده ببخشد [۳۹۹] و هر کس آن را به ناحق بگیرد، مانند کسی است که می‌خورد اما سیر نمی‌شود، و آن مال در روز قیامت علیه او گواه خواهد بود.» [۴۰۰] پایان.

این مثلی است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زدند و در آن تبیین کردند که هر کس دنیا را از راه نامشروع جمع کند یا بطلبد و در جای ناحق صرف کند، برایش مایه وبال خواهد بود؛ اما هر کس در طلب آن میانه گزیند و از راه حلال بگیرد و حق خدا را در آن ادا کند و آن مال او را از طاعت مولایش باز ندارد، برای او نعمت و بخشش خواهد بود، در حالی که برای دیگری رنج و بلاست.

آگاه باشید که خداوند از انواع نعمت‌هایش آنچه را دوست دارید به شما عطا کرده و آنچه را خوش نمی‌دارید از شما دور ساخته است، تا امتحان و آزمایشی باشد که نعمت‌هایش را بشناسید و شکر گزارید؛ ﴿وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾ [النحل:۱۸] «و اگر نعمت‌های خدا را شماره کنید، نمی‌توانید آن‌ها را به شمار آورید.»

پس -رحمت الله بر شما باد- بنگرید با این نعمت‌ها چگونه روبرو می‌شوید؟ آیا با به‌کارگیری آن‌ها در طاعت و دین و خشنودی او، یا آن‌ها را نردبانی برای روی‌گردانی از دینش و ارتکاب معاصی -از ظلم و سرکشی و مستی و لهو و لعب و سخن ناروا و مسخره‌کردن و مانند آن- قرار می‌دهید؟

---

[۳۹۹] . وجه شَبَه در اینجا این است که مال، مانند گیاه بهار است؛ اگر انسان در استفاده از آن زیاده‌روی کند، همان مال او را هلاک می‌کند، مگر اینکه آن را در راه خیر مصرف کند که در این صورت برایش مایه خیر است؛ وگرنه آن مال در روز قیامت علیه او گواه خواهد بود. این وضعیت مانند دامی است که بیش از حد از گیاه بهار می‌خورد؛ اگر آن را دفع نکند، همان [پرخوری] عامل هلاکتش می‌شود. (به شرح نووی بر این حدیث رجوع کنید.

[۴۰۰] . بخاری (۱۴۶۵)، مسلم (۱۰۵۲).

از اسبابی که موجب دگرگونی نعمت می‌شود به خدا پناه می‌بریم؛ خداوند متعال فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ﴾ [الرعد:۱۱] «در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند؛ و چون خدا برای قومی گزندی بخواهد، هیچ بازگشتی برای آن نیست و برای آنان جز او هیچ یاوری نخواهد بود.»

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ زَوَالِ نِعْمَتِكَ، وَتَحَوُّلِ عَافِيَتِكَ، وَفَجْأَةِ نِقْمَتِكَ، وَجَمِيعِ سَخَطِكَ.»

بار خدایا، ما از زوال نعمتت، دگرگونی عافیتت، ناگهانی بودنِ کیفریت و تمام خشم و غضبت به تو پناه می‌بریم.

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ جَهْدِ الْبَلَاءِ، وَدَرَكِ الشَّقَاءِ، وَسُوءِ الْقَضَاءِ، وَشَمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ.»

بار خدایا، ما از سختی بلا، رسیدنِ بدبختی، سرنوشتِ ناگوار و شماتت دشمنان به تو پناه می‌بریم.

ای بندگان خدا، نعمت‌های خدا را با شکرگزاری و پیروی از رضای او به بند کشید (حفظ کنید)، و از آنچه شما را جانشین در آن قرار داده انفاق کنید؛ که خداوند نعمت‌هایش را به شما بخشیده تا او را اطاعت کنید نه نافرمانی، و به دین و شرع او عمل کنید و آن را بزرگ بدارید، نه آنکه با نعمت‌ها از دین بازمانید یا آن را سبک بشمارید.

پروردگارا، شکر آنچه از این نعمت‌های ظاهری و باطنی به ما ارزانی داشتی به ما الهام فرما، و ما را در آنچه مایه خشنودی توست به کار گیر، و به رحمتت ما را عافیت بخش و از ما درگذر، ای مهربان‌ترینِ مهربانان؛ و درود و سلام خدا بر محمد و آل و اصحاب او باد.[۴۰۱]

---

[۴۰۱] . سخنِ او رحمه الله به پایان رسید. این متن در کتاب «مجموعة الرسائل والمسائل النجدية»، جلد چهارم، صفحات ۴۱۹ تا ۴۲۵، و همچنین در «الدرر السنية في الأجوبة النجدية» (جلد ۱۴، صفحات ۱۰۸ تا ۱۱۶) آمده است. میان این دو نسخه تفاوت‌های اندکی وجود داشت

بسم الله الرحمن الرحيم

از جانب عبدالرحمن بن حسن به سوی امام بزرگوار، فیصل بن ترکی،[۴۰۲] که خداوند او را سلامت بدارد و هدایت فرماید، آمین.

سلام علیکم ورحمة الله وبرکاته وبعد:

واجب است بر ما و شما که در دین خدا نسبت به یکدیگر خیرخواهی کنیم و نعمت‌ها و روزهای [خاص] الهی را یادآور شویم، چرا که در این کار مصالح خاص و عامی نهفته است که جز خدا کسی بر آن احاطه ندارد. و در حدیث آمده است: « مَا نَزَلَ بَلَاءٌ إِلَّا بِذَنْبٍ، وَمَا رُفِعَ إِلَّا بِتَوْبَةٍ »[۴۰۳] «بلا نازل نشد مگر به سبب گناهی، و برطرف نشد مگر با توبه‌ای».

برای خداوند بر خلقش به اندازه وسع و توانشان، حق و بندگی ثابت است؛ از همین رو بر والیان امور و رؤسای مردم که مورد اطاعت هستند، وظایفی است که بر عامه مردم و زیردستان نیست. هر خیری در دنیا و آخرت تنها با پیروی از رسولان و پذیرش آنچه آورده‌اند به دست می‌آید، و هر شری در دنیا و آخرت تنها به سبب نافرمانی خدا و رسولانش و خروج از نور و هدایتی که آورده‌اند رخ داده است. شرح این سخن به درازا می‌کشد و جزئیات آن را جز خدایی که: ﴿لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِن ذَٰلِكَ

که من از میان آن‌ها، آنچه را که با سیاقِ کلام سازگارتر بود، ثبت کردم. همچنین، برخی خطاهای نوشتاری در یک حدیث و بعضی از اقوالِ منقول از سلف وجود داشت که با مراجعه به منابعِ اصلی‌شان، اصلاح و ضبط شد.

[۴۰۲] . او همان فیصل بن ترکی بن عبدالله بن محمد بن سعود است؛ مدتی بر نجد حکومت کرد و در سال ۱۲۸۲ هجری درگذشت. شرح حال او را در کتاب «الأعلام» نوشته‌ی خیرالدین زرکلی بنگرید.

[۴۰۳] . به نظر می‌رسد این مورد، از لغزش‌های قلمیِ شیخ ـ رحمه‌الله ـ باشد؛ زیرا این اثر، از عباس بن عبدالمطلب رضی‌الله عنه نقل شده و حدیثی از پیامبر ﷺ نیست، آن‌گونه که شیخ ذکر کرده است. زبیر بن بکار در «الأنساب» با سند خود آورده است که عباس، هنگامی که عمر رضی‌الله عنه از او خواست برای مردم طلب باران کند، گفت: «خدایا! هیچ بلایی نازل نمی‌شود مگر به سبب گناه، و هیچ چیز برطرف نمی‌شود مگر با توبه. این مردم به واسطه‌ی جایگاه من نزد پیامبرت به سوی تو روی آورده‌اند، و این دست‌های ماست که با گناه به سوی تو دراز است، و این پیشانی‌های ماست که با توبه به سوی تو رو کرده است؛ پس بارانِ رحمت را بر ما فرو فرست.» راوی گفت: پس آسمان مانند کوه‌ها به بارش درآمد تا زمین سرسبز شد و مردم زنده ماندند. نگاه کنید به «فتح الباری» (۱۵۰/۳)، شرح حدیث (۱۰۱۰).

وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾ [سبأ:۳] «هم‌وزن ذره‌ای در آسمان‌ها و نه در زمین از او پنهان نمی‌ماند، و نه کوچک‌تر از آن و نه بزرگ‌تر، مگر اینکه در کتابی روشن ثبت است» نمی‌داند.

سیر و اعتبار و استقراء و قصص و امثال و شواهد نقلی و عقلی بر این امر دلالت دارند و به آن راهنمایی می‌کنند. برخی از خردمندان این حقیقت را در مورد خود، خانواده، فرزند و چهارپایشان می‌شناسند. یکی از آنان گفته است: « إِنِّي لَأَعْصِي اللّهَ فَأَعْرِفُ ذَلِكَ فِي خُلُقِ أَهْلِي وَدَابَّتِي » «من همانا نافرمانی خدا را می‌کنم و اثر آن را در اخلاق همسرم و رفتار مرکبم می‌بینم». انسان هوشیار از امور جزئی و کلی حقایقی را درک می‌کند که نادان بی‌خرد درک نمی‌کند. و برای مؤمن همین سخن خداوند متعال کافی است که: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ﴾ [انفطار:۱۳-۱۴] «قطعاً نیکوکاران در نعمتی فراوانند و قطعاً بدکاران در دوزخند». این آیه شامل هرگونه نعمت معنوی و ظاهری در دنیا، آخرت و برزخ می‌شود. و خداوند متعال فرموده است: ﴿لَّيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ مَن يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ﴾ [نساء:۱۲۳] «[پاداش و کیفر] به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست؛ هر کس بدی کند، به آن کیفر داده می‌شود». در این آیه هرگونه مصیبت و جزایی وارد است، حتی خار فرو رفته در جسم انسان و اندوه و غم؛ اما مؤمن بر آن پاداش می‌گیرد و به واسطه ایمانش، گناهانش پوشانده می‌شود، همان‌گونه که حدیث بر آن دلالت دارد.

هرگاه این مطلب دانسته شد؛ بسیاری از مردم می‌دانند که مصائب و گرفتاری‌ها به سبب گناهان پدید آمده است و قصد خروج از آن و توبه را دارند، اما موفق نمی‌شوند - که از آن به خدا پناه می‌بریم - و این به دلایلی است از جمله:

نادانی او به گناهان و مراتب آن‌ها و جایگاهشان نزد خدا.

از دلایل دیگر ، نادانی او به راهی است که او را از آن رها سازد و از نحوست و شر و عواقب آن نجات دهد. هیچ راهی جهت شناخت این امور و آنچه مایه رهایی است مگر از جانب رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و شناخت هدایت و دین حقی که او به طور اجمال و تفصیل آورده است وجود ندارد ؛ چرا که او واسطه میان بندگان و پروردگارشان در ابلاغ آنچه پروردگار دوست دارد و می‌پسندد و از بندگانش می‌خواهد است؛ اموری که موجب سعادت، نعمت و رستگاری در دنیا و آخرت می‌گردد. و همچنین در ابلاغ آنچه به آنان ضرر می‌رساند و پروردگارشان را به خشم می‌آورد و موجب شقاوت و عذاب دردناک در دنیا و آخرت می‌شود. پس هر راهی جز راه او بر پویندگانش بسته است، و هر عملی که نشان و تأیید او بر آن نباشد، بر انجام‌دهندگانش مردود است.

دانسته‌اید - که خداوند شما را هدایت کند - که خداوند محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در دوران فترت رسولان مبعوث کرد، در حالی که نادانی همه اهل زمین را فرا گرفته بود و گمراهی بر آنان، چه عرب و چه عجم، چیره گشته بود، مگر کسانی که خدا خواست از بازماندگان اهل کتاب.

پس نخستین دعوت و رسالت او و پایه نبوتش؛ بازگرداندن خلق به سوی خدا و فرمان دادن به پرستش او به تنهایی و بدون شریک، و رها کردن بت‌ها و خدایان دیگر و بیزاری از آن‌ها بود. این همان چیزی است که کلمه اخلاص «لا اله الا الله» بر آن دلالت دارد و نخستین دعوت پیامبران و اولینِ واجبات و فرایض است. آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مدتی از روزگار، حدود ده سال پس از نبوت، بر این امر درنگ نمود و به آن دعوت می‌کرد و به آن فرمان می‌داد و از شرک نهی می‌کرد و هشدار می‌داد و فرایض و دیگر ارکان پس از آن به صورت تدریجی واجب شد؛ زیرا این مهم‌ترین امور و واجب‌ترین آن‌ها بر خلق است، همان‌گونه که

در حدیث آمده: « رَأْسُ الْأَمْرِ الْإِسْلَامُ، وَعَمُودُهُ الصَّلَاةُ، وَذِرْوَةُ سَنَامِهِ الْجِهَادُ»[٤٠٤] «رأس کار اسلام است و ستون آن نماز و قله آن جهاد است».

از روش آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این بود که کارگزاران خود را می‌فرستاد و نامه‌هایش را به اهل زمین گسیل می‌داشت و آنان را به این امر دعوت می‌کرد و پیش از هر چیز با آن شروع می‌نمود و به هیچ‌یک از ارکان فرمان نمی‌داد مگر پس از پایبندی و شناخت آن؛ چنان‌که حدیث معاذ هنگامی که او را به یمن فرستاد و دیگر احادیث بر آن دلالت دارد.

در روزگار ما، عهد با آثار نبوت دور گشته و زمان به درازا کشیده است، و به سبب چیرگی جهل و شدت غربت، نزدیک است که زمان شبیه دوران فترت شود. خداوند متعال در این سرزمین‌ها به شیخ‌الاسلام رَحِمَهُ اللَّهُ منت نهاد و او در تجدید دین و آماده‌سازی پایه‌های آیین به بهترین نحو قیام کرد، تا آنکه به حمد خدا مناره توحید و اسلام آشکار گشت. و از گذشتگان و عموهای شما، کسانی که او را یاری کردند، یاری‌اش نمودند - که رحمت خدا بر همگی آنان باد - و پس از آنان، از جانب مردم آنچه پوشیده نیست از روی‌گردانی و اهمال و عدم رغبت و رقابت در آنچه پروردگار از توحیدش واجب کرده و بر سایر بندگانش فرض نموده، رخ داد. دعوت‌کننده به آن و یادآور شونده و آموزنده آن در روستاها و بیابان‌ها اندک گشت. غفلت و سهل‌انگاری در این امور بزرگ که استوارترین بناهای اسلام هستند، موجب می‌شود که رعیت، کوچکشان بر این حال جاهلی بزرگ شود و بزرگشان پیر گردد، در حالی که اصول ایمانی و قواعد اسلامی را نمی‌شناسند؛ خداوند از ما و شما درباره آن بازخواست خواهد کرد، هر کس به اندازه توان و طاقتش.

---

[٤٠٤] . ترمذی (٢٦١٦) آن را از معاذ بن جبل رضی‌الله عنه روایت کرده است، و نسائی در «الکبری»، کتاب تفسیر، بابِ «قوله تعالی: (تتجافی جنوبهم عن المضاجع)»، و آلبانی آن را صحیح دانسته است.

جهل و ظلم بر نفوس غالب است و برای نفس و شیطان بهره بزرگی در این امر وجود دارد. نفوس نادانی که از دانش نبوی روی‌گردانند، شرک و بت‌پرستی به سوی آن‌ها سریع‌تر از سرازیر شدن سیل به گودال راه می‌یابد

واجب است رعایت این اصل و قیام در آن، و فرستادن دعوتگران به سوی آن و قرار دادن اموال خدا که در دستان شماست به عنوان ابزاری برای آن و سپر و حمایت و یاری؛ چرا که این از واجب‌ترین واجبات و لازم‌ترین آن‌هاست و امامت و امارت جز برای همین مقصود و قیام به آن تشریع نشده است.

باقی ماندن اسلام و ایمان در گرو استقامت والیان و امامان بر این امر است، و زوال و پایان یافتن اسلام و ایمان به سبب انحراف آنان از این مسیر و صرف کردن همت و اموال و نیرو در غیر آن، به قصد رسیدن به برتری‌جویی، ریاست و شهوات است.

از همین رو در اواخر بنی‌عباس آن خلل و لغزش‌ها رخ داد و غربت اسلام شدت یافت و بدعت‌های بزرگ آشکار شد. کفر نشانه‌ها و شعارهای خود را آشکار کرد و بر گورها مسجد بنا شد و بر آن‌ها چراغ‌ها افروخته گشت و پرده‌ها آویخته شد. بیشتر مردم در سختی‌ها مردگان را صدا زدند و برای آنان قربانی‌ها کردند و نذرها نمودند. بناهایی برای ستارگان ساخته شد و هر مشرک ستمگری برای حوایجش با آن‌ها سخن گفت. این امر در میان مردم سرایت کرد تا جایی که حتی کسانی که گمان می‌شد از نیکان و خردمندانند نیز آن را انجام دادند. بسیاری از آنان گمان می‌کنند که این همان اسلام است و از جمله چیزهایی است که سرورِ خلایق (علیه افضل الصلاة و السلام) آورده است. آیا این اتفاقات در طول روزگاران و قرن‌ها جز به سبب اهمال رؤسا و پادشاهانی رخ داد که در زمین تکبر ورزیدند و به آنچه پیامبران

آورده بودند اعتنا نکردند و به صرف نام و انتساب بدون حقیقت بسنده کردند؟ خداوند متعال فرموده است: ﴿وَإِذْ يَتَحَاجُّونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضعفاء لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنتُم مُّغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِّنَ النَّارِ﴾ [غافر:۴۷] «و آنگاه که در آتش با یکدیگر به محاجه برمی‌خیزند، ناتوانان به کسانی که تکبر ورزیدند می‌گویند: ما پیرو شما بودیم، پس آیا [اکنون] می‌توانید بخشی از این آتش را از ما دور کنید؟».

پس مهم‌ترینِ مهمات و استوارترینِ اصول و واجبات؛ تفکر در این امر و رسیدگی به رعیت خاص و عام، بادیه‌نشین و شهرنشین است، چرا که تو مسئول آنانی و بازخواست نخست از دین است پیش از دنیا. در حدیث آمده: «كُلُّكُمْ رَاعٍ، وَكُلُّكُمْ مَسْؤُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»[۴۰۵] «همه شما نگهبان و مسئولید و همگی درباره زیردستان خود بازخواست می‌شوید».

در حدیث صحیح آمده: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ وَإِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَسَيَكُونُ بَعْدِي خُلَفَاءُ فَيَكْثُرُونَ» «پیامبران، بنی‌اسرائیل را اداره می کردند؛ هرگاه پیامبری از دنیا می‌رفت، پیامبری دیگر جایگزین او می‌شد. همانا پس از من پیامبری نیست و پس از من جانشینانی خواهند بود که تعدادشان زیاد می‌شود».

گفتند: پس ما را به چه فرمان می‌دهی؟

فرمود: « أَوْفُوا بِبَيْعَةِ الْأَوَّلِ فَالْأَوَّلِ، أَعْطُوهُمْ حَقَّهُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ سَائِلُهُمْ عَمَّا اسْتَرْعَاهُمْ»[۴۰۶] «به بیعتِ نخستین و سپس بعدی وفادار باشید، حقشان را به آنان بدهید، زیرا خدا از آنان درباره آنچه به ایشان سپرده بود بازخواست خواهد کرد».

---

[۴۰۵] . بخاري (۸۹۳)، ومسلم (۱۸۲۹)، از ابن عمر رضي الله عنهما روایت کرده اند.
[۴۰۶] . بخاري (۳۴۵۵)، ومسلم (۱۸۴۲) از أبي هريرة رضي الله عنه روایت کرده اند.

پس عقایدشان را بازرسی کن و در توحید و اسلامشان بنگر، به ویژه کسانی چون اهل احساء و قطیف؛ چرا که از آنان آنچه بر تو پوشیده نیست از غلو در حق اهل بیت و دشنام به اصحاب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و عدم پایبندی بسیاری از آنان به اصول و فروع دین مشهور شده است.

و اینکه آنان این مسائل را پنهان می‌دارند، وجوب دعوت، آموزش و خیرخواهی برای خدا جهت آشکار کردن دینش و الزام آنان به آن و آموزش کوچک و بزرگشان را از عهده تو برنمی‌دارد؛ چرا که تو مسئول آن هستی و بار سنگین و حسابرسی شدید است. در طبرانی آمده که عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بشر بن عاصم را بر صدقات هوازن گمارد، اما بشر از رفتن امتناع کرد. عمر او را دید و گفت: چه چیز تو را بازداشت؟ آیا ما بر تو حق شنیدن و فرمانبری نداریم؟

گفت: چرا، ولی از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می‌فرمود: « مَنْ وَلِيَ شَيْئًا مِنْ أَمْرِ الْمُسْلِمِينَ؛ أُتِيَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُوقَفَ عَلَى جِسْرِ جَهَنَّمَ، فَإِنْ كَانَ مُحْسِنًا تَجَاوَزَ، وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا انْخَرَقَ بِهِ الْجِسْرُ، فَهَوَى فِيهِ سَبْعِينَ خَرِيفًا »[٤٠٧] «هر کس ولایت چیزی از امور مسلمانان را بر عهده گیرد، روز قیامت آورده می‌شود تا بر پل دوزخ نگاه داشته شود؛ اگر نیکوکار باشد عبور می‌کند و اگر بدکار باشد، پل برای او شکافته می‌شود و هفتاد سال در آن فرو می‌رود».

پس عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ اندوهگین و محزون بازگشت.

خداوند تو را از کسانی قرار دهد که از پروردگارشان می‌ترسند و از بدی حساب بیم دارند.

---

[٤٠٧] . ابن أبي عاصم في «الآحاد والمثاني» (٢٣١/٣)، وطبراني في «المعجم الكبير» (٣٩/٢) روایت کرده اند.

از جمله دعوت‌های واجب و فرایض لازم؛ جهاد با کسی است که از پایبندی به توحید و شناخت آن سر باز زند، از بادیه‌نشینان و غیر آنان. بسیاری از بادیه‌نشینان نجد، آموزگار برایشان کافی است، اما کسانی از مشرکین که در مجاورت آنان هستند مانند «الضفیر»[۴۰۸] و امثال آن‌ها، جهاد با آنان و دعوتشان به سوی خدا واجب است. و هر کس که زندگی و مرگش برای خدا باشد و از خدا در مورد مردم بترسد و از مردم در راه خدا نهراسد، رستگار شده است. و در حدیث است: « مَثَلُ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللّهِ - وَاللّهُ أَعْلَمُ بِمَنْ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِهِ - كَمَثَلِ الصّائِمِ الْقَائِمِ، وَتَوَكّلَ اللّهُ لِلْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِهِ إِنْ تَوَفّاهُ أَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنّةَ أَوْ يُرْجِعَهُ سَالِمًا مَعَ أَجْرٍ أَوْ غَنِيمَةٍ »[۴۰۹] «مَثَلِ مجاهد در راه خدا - و خدا به کسی که در راهش جهاد می‌کند داناتر است - مانند روزه‌دارِ شب‌زنده‌دار است، و خداوند برای مجاهد در راهش ضمانت کرده که اگر او را بمیراند به بهشت ببرد یا او را سالم با پاداش یا غنیمت بازگرداند».

همچنین بر ولی‌امر واجب است که کسی را که از او طعن و بدگویی نسبت به چیزی از دین خدا و رسولش نقل شده، یا در عقاید و دین مسلمانان ایجاد تشبیه و شبهه می‌کند، مقدم ندارد؛[۴۱۰] مانند کسی که از تکفیرِ مشرکان نهی می‌کند و آنان را از بهترین امتی می‌شمارد که برای مردم پدید آمده‌اند، به این بهانه که آنان خود را مسلمان می‌دانند و به شهادتین سخن می‌گویند. این گونه افراد، زیانشان بر اسلام ـ به‌ویژه بر عوام ـ بسیار بزرگ است و از آنان بیم فتنه می‌رود؛ زیرا بیشتر مردم دانشی ندارند که بتواند شبهه‌ی شبهه‌افکنان و انحرافِ گمراهان را برطرف کند. بلکه چنین کسی را ـ پناه بر خدا ـ می‌بینی که مطیع و رامِ هر کسی است که او را می‌کشاند یا دعوتش می‌کند؛ چنان‌که امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب رضی‌الله

---

[۴۰۸] . ظفیر، قبیله‌ای است در شمال شبه‌جزیره‌ی عربستان.

[۴۰۹] . بخاری (۲۷۸۷) و مسلم (۱۸۷۶) آن را از ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت کرده‌اند.

[۴۱۰] . یعنی کسی که به هیچ‌یک از آن امور (طعن و بدگویی) آلوده نشده است، بر کسی که بدان گرفتار گشته، مقدم دانسته شود؛ و این تقدم در مناصب، وظایف و مسئولیت‌ها اعمال می‌گردد.

عنه درباره‌ی آنان فرمود: « لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ، وَلَمْ يَلْجَئُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ، أَقْرَبُ شَبَهًا بِهِمُ الْأَنْعَامُ السَّارِحَةُ »«نور دانش را طلب نکردند و به تکیه‌گاه استواری پناه نبردند؛ و از همه شبیه‌تر به آنان، چارپایانِ رها در چراگاه‌اند.»[٤١١]

پس اگر انشاءالله اهتمام و قیام به این اصل بزرگ برای شما میسر گشت؛ پس از آن در احوال مردم در نمازهای پنج‌گانه واجب نگریسته می‌شود، چرا که آن از استوارترین فرایض و واجبات است. و در حدیث آمده: « أَوَّلُ مَا تَفْقِدُونَ مِنْ دِينِكُمُ الْأَمَانَةُ، وَآخِرُ مَا تَفْقِدُونَ الصَّلَاةُ »[٤١٢] «نخستین چیزی که از دینتان از دست می‌دهید امانت است و آخرین آن نماز».

هر چیزی که آخرش برود، دیگر چیزی از آن باقی نمانده است. و خداوند متعال فرموده: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾ [بینه:٥] «و فرمان نیافته بودند جز اینکه خدا را بپرستند در حالی که دین خود را برای او خالص گردانیده‌اند و حق‌گرا باشند و نماز برپا دارند و زکات بدهند، و این است دین پایدار». پس لازم است نایبانی گمارده شوند که به آنچه خدا و رسولش فرمان داده‌اند امر کنند، از جمله برپایی نماز در مساجد در اوقات خود، و ادب کنند کسی را که از او سستی یا ترک یا اهمال شناخته شده است، ادبی که مانندِ او را بازدارد. بر امامان مساجد واجب است آموزش آنچه برای نماز شرط است و آنچه در آن از اعمال و اقوال واجب است.

---

[٤١١] . این روایت را ابونعیم در «حلیة الأولیاء» (١٢١/١) از علی بن ابی‌طالب رضی‌الله‌عنه نقل کرده است (ناشر: دارالکتب العلمیة). این عبارت بخشی از وصیتِ طولانی و مشهورِ ایشان به کمیل بن زیاد است و ابتدای آن چنین است: مردم سه دسته‌اند: عالمی ربانی، متعلمی در راه نجات، و مردمانی پست و نادان که پیرو هر فریادگری‌اند، با هر بادی به سویی می‌روند، از نور علم روشنی نگرفته‌اند و به رکن و تکیه‌گاهی استوار پناه نبرده‌اند...

[٤١٢] . ضیاء مقدسی در «الأحادیث المختارة» (٤١٠/٤) از انس رضی‌الله‌عنه روایت کرده که رسول الله ﷺ فرمودند: "اولین چیزی که از دینتان از دست می‌دهید، امانت‌داری است و سپس نماز." حاکم در «المستدرک» (٥٠٤/٤) — با همین لفظ — و بیهقی در «الکبری» (٢٨٩/٦) و طبرانی در «الکبیر» (٣٥٣/٩) و ابن ابی‌شیبه (٣٥٨٢٣) از عبدالله بن مسعود رضی‌الله‌عنه روایت کرده‌اند که گفت: "همانا اولین چیزی که از دینتان از دست می‌دهید، امانت است و آخرین چیزی که باقی می‌ماند، نماز است." حاکم در «المستدرک» (٤٦٩/٤) — با همین لفظ — و ابن ابی‌شیبه در «المصنف» (٣٤٧٩٧) از حذیفه رضی‌الله‌عنه به‌صورت موقوف روایت کرده‌اند که گفت: "اولین چیزی که از دینتان از دست می‌دهید، خشوع است و آخرین چیزی که از دست می‌دهید، نماز است."»

و پس از این، توجه به امر زکات‌های شرعی و جمع‌آوری آن به صورت شرعی، از چهارپایان، میوه‌ها، پول نقد و کالاها معطوف می‌گردد. باید با هر کارگزاری، مردی باشد که به حدود شرعی و احکام زکات شناخت داشته باشد و او را از زیاده‌روی بر آنچه خدا و رسولش تشریع کرده‌اند برحذر دارد. پس گرفته نشود مگر آنچه زکات در آن واجب شده و نصابش کامل گشته و سال بر آن گذشته است. بسیاری از کارگزاران تمام میوه‌ها را در نصاب داخل می کنند اگرچه هنوز نرسیده باشند؛ و گرفتن زکات از چیزی که خدا و رسولش واجب نکرده‌اند، ستمی آشکار و تجاوزی هویداست، خداوند ما و شما را از آن حفظ کناد.

همچنین آنچه از مالیات‌های غیرشرعی (نائیبه) که به دنبال زکات گرفته می‌شود،[٤١٣] خداوند از آن بی‌نیاز کرده و در آنچه حلال نموده، بی‌نیازی از آنچه منع و حرام کرده قرار داده است. از واجبات بر ولی امر این است که آن را برای خدا ترک کند و در بیت‌المال آنچه برای مهمان و مانند آن کافی باشد وجود دارد، اگر از سوی خدا استواری حاصل شود و به توفیقی از جانب خویش منت نهد.

همچنین آنچه از مسلمانان در مرز قطیف به عنوان ده یک (اعشار)[٤١٤] گرفته می‌شود، شایسته نیست و گرفتن ده یک در اموال مسلمانان جایز نمی‌باشد.

---

[٤١٣] . «نائبه» همان حادثه و بلای نازل‌شونده بر مردم است؛ مانند خشکسالی، ویرانی بر اثر سیل، و مانند این‌ها. پس شیخ در اینجا به امام وصیت می‌کند که اگر بر مسلمانان یکی از این پیشامدها و بلاها فرود آمد، چیزی را بدون رضایتِ کاملِ مردم از آنان نگیرد، و نیز سفارش می‌کند که به زکات و آنچه خداوند از راه حلال تشریع کرده، بسنده شود.

[٤١٤] . «أعشار» یعنی گرفتنِ یک‌دهم از کالاهای تجاری، نه از صدقات؛ و این کار جایز نیست، زیرا از جمله چیزهایی نیست که شریعت، گرفتنِ آن را برای امام مشروع دانسته باشد.

بر ولی امر - که خداوند او را تأیید کناد - لازم است که بازرگانان را به پرداخت زکات‌های شرعی مجبور سازد و آنچه را حلال نیست رها کند.

از واجبات، جداسازی اموالی است که به نزد ولی امر می‌آید؛ چرا که خداوند آن‌ها را در کتاب خود متمایز و تقسیم نموده است، پس تعدی از آن و مخلوط کردنشان جایز نیست، به گونه‌ای که نتوان زکات را از فیء (غنایم بدون جنگ) و غنایم جنگی بازشناخت؛ زیرا هر یک از این‌ها مصرف خاص خود را دارد. بر ولی امر واجب است که هر چیز را در جایگاه خودش صرف کند و حق هر صاحب حقی را به او بدهد؛ سهم اهل زکات را از زکات و سهم اهل فیء را از فیء بپردازد، و این موضوع را در فرمان‌هایی که از سوی امام به وکیل بیت‌المال صادر می‌شود، مشخص نماید.

واجب است رسیدگی به ذوی القربی [۴۱۵] که در بلاد مسلمانان هستند و به آنان آنچه را خدا و رسولش از حق در فیء و غنیمت واجب کرده‌اند داده شود؛ چرا که این از استوارترین و لازم‌ترین حقوق است به سبب جایگاه آنان نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مقصود از آنان کسانی هستند که توحید را شناخته و به آن پایبندند.

اهل اسلام بر دشمنان خود یورش نبردند مگر با شمشیر نبوت و اقتدار آن، به ویژه دولت شما که برپا نشد مگر با این امر و این حقیقتی است که هر عالمی آن را می‌داند. و در حدیث آمده است: « إِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرَةٌ حُلْوَةٌ، مَنْ أَخَذَهُ بِحَقِّهِ بُورِكَ لَهُ فِيهِ، وَرُبَّ مُتَخَوِّضٍ فِيمَا شَاءَتْ بِهِ نَفْسُهُ مِنْ مَالِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ بِغَيْرِ حَقٍّ لَيْسَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا النَّارُ »[۴۱۶] «همانا این مال [دنیا] سرسبز و شیرین است؛ هر کس آن را به حق به دست آورد، برایش مبارک خواهد بود،

---

[۴۱۵] . «ذوی القربی» یعنی خویشاوندان پیامبر ﷺ، و آنان اهل‌بیت ایشان هستند؛ یعنی بنی‌هاشم بن عبد مناف، و بنی‌المطلب بن عبد مناف؛ به جز «ابولهب»، که او در «فیء» و غنیمت سهمی ندارد؛ زیرا او پیامبر ﷺ را یاری نکرد و کرامتی برای او نیست.

[۴۱۶] . آن را ترمذی (۲۳۷۴)، احمد در «مسند» خود (۳۷۸/۶)، طبرانی (۲۳۰/۲۴)، و ابن حبان (۳۷۰/۱۰) روایت کرده‌اند، و آلبانی و محققانِ مسند آن را صحیح دانسته‌اند.

و چه بسیار کسانی که در مال خدا و رسولش به ناحق و طبق خواسته نفس خود تصرف می‌کنند، که در روز قیامت پاداشی جز آتش ندارند».

خداوند ما و شما را از آتش و اعمال دوزخیان عافیت بخشد.

هر کس از والیان، امیران و کارگزاران که چیزی را که استحقاقش را ندارد بردارد، او «غالّ»[۴۱۷] (خیانت‌کننده در بیت‌المال) است؛ چنان‌که در صحیحین از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت شده که گفت: روزی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در میان ما برخاست و از خیانت در غنایم (غلول) یاد کرد و آن را بزرگ و امرش را خطیر شمرد، سپس فرمود: « لَا أُلْفِيَنَّ أَحَدَكُمْ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رَقَبَتِهِ بَعِيرٌ لَهُ رُغَاءٌ، يَقُولُ: (يَا رَسُولَ اللّهِ، أَغِثْنِي)، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا، قَدْ أَبْلَغْتُكَ » «مبادا کسی از شما را بیابم که روز قیامت در حالی بیاید که بر گردنش شتری است که ناله می‌کند و می‌گوید: ای رسول خدا، به فریادم برس! و من بگویم: من برای تو اختیار چیزی را ندارم، همانا حکم خدا را به تو ابلاغ کردم».

« لَا أُلْفِيَنَّ أَحَدَكُمْ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رَقَبَتِهِ فَرَسٌ لَهُ حَمْحَمَةٌ، فَيَقُولُ: (يَا رَسُولَ اللّهِ، أَغِثْنِي)، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا، قَدْ أَبْلَغْتُكَ » «مبادا کسی از شما را بیابم که روز قیامت در حالی بیاید که بر گردنش اسبی است که شیهه می‌کشد و می‌گوید: ای رسول خدا، به فریادم برس! و من بگویم: من برای تو اختیار چیزی را ندارم، همانا حکم خدا را به تو ابلاغ کردم».

[۴۱۷] . غلول یعنی: چیزی که پیش از تقسیمِ غنیمت، از آن دزدیده می‌شود. به «النهاية» مراجعه کن.

« لَا أُلْفِيَنَّ أَحَدَكُمْ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رَقَبَتِهِ شَاةٌ لَهَا ثُغَاءٌ، فَيَقُولُ: (يَا رَسُولَ اللّهِ، أَغِثْنِي)، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا، قَدْ أَبْلَغْتُكَ » «مبادا کسی از شما را بیابم که روز قیامت در حالی بیاید که بر گردنش گوسفندی است که فریاد می‌کند و می‌گوید: ای رسول خدا، به فریادم برس! و من بگویم: من برای تو اختیار چیزی را ندارم، همانا حکم خدا را به تو ابلاغ کردم».

« لَا أُلْفِيَنَّ أَحَدَكُمْ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رَقَبَتِهِ نَفْسٌ لَهَا صِيَاحٌ، فَيَقُولُ: (يَا رَسُولَ اللّهِ، أَغِثْنِي)، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا، قَدْ أَبْلَغْتُكَ » «مبادا کسی از شما را بیابم که روز قیامت در حالی بیاید که بر گردنش انسانی است که فریاد می‌زند و می‌گوید: ای رسول خدا، به فریادم برس! و من بگویم: من برای تو اختیار چیزی را ندارم، همانا حکم خدا را به تو ابلاغ کردم».

« لَا أُلْفِيَنَّ أَحَدَكُمْ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رَقَبَتِهِ رِقَاعٌ تَخْفِقُ، فَيَقُولُ: (يَا رَسُولَ اللّهِ، أَغِثْنِي)، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا، قَدْ أَبْلَغْتُكَ » «مبادا کسی از شما را بیابم که روز قیامت در حالی بیاید که بر گردنش پارچه‌هایی است که تکان می‌خورند و می‌گوید: ای رسول خدا، به فریادم برس! و من بگویم: من برای تو اختیار چیزی را ندارم، همانا حکم خدا را به تو ابلاغ کردم».

« لَا أُلْفِيَنَّ أَحَدَكُمْ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رَقَبَتِهِ صَامِتٌ، فَيَقُولُ: (يَا رَسُولَ اللّهِ، أَغِثْنِي)، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا، قَدْ أَبْلَغْتُكَ »[418] «مبادا کسی از شما را بیابم که روز قیامت در حالی بیاید که بر گردنش طلا و نقره‌ای خام است و می‌گوید: ای رسول خدا، به فریادم برس! و من بگویم: من برای تو اختیار چیزی را ندارم، همانا حکم خدا را به تو ابلاغ کردم».

[418] . این روایت را بخاری (۳۰۷۳) و مسلم (۱۸۳۱) روایت کرده‌اند، و لفظ ذکر شده، متعلق به روایت مسلم است.

و آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خبر داد که هدیه‌های کارگزاران، خیانت در بیت‌المال است و فرمود: «هَدَايَا الْعُمَّالِ غُلُولٌ»[۴۱۹] «هدایای کارگزاران، خیانت است».

پس شایسته است به این امور توجه شود تا مبادا کسی ندانسته در آن گرفتار گردد.

همچنین شایسته است به امر مردم در حج رسیدگی شود و با کسی که آن را با وجود توانایی ترک کرده، برخورد شود؛ چرا که حج رکنی از ارکان اسلام است. از عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت شده که گفت: « قَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَضَعَ الْجِزْيَةَ عَلَى مَنْ تَرَكَ الْحَجَّ»[۴۲۰] «تصمیم گرفتم بر کسانی که حج را ترک می‌کنند جزیه وضع کنم». و برخی از گذشتگان کسی را که حج را [عمداً] ترک کند، تکفیر می‌کردند. فرمان دادن رعیت به این امر، از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است که برای هیچ‌کس ترک آن جایز نیست.

همچنین ایستادگی در برابر مردم و بازداشتن آنان از تجاوز به خون و مال یکدیگر و راهزنی؛ چرا که این کار از مصادیق فساد در زمین و جنگ با خدا و رسول اوست. اگر جز با نبرد دست برنمی‌دارند، بر امام واجب است که گروه‌هایی را برای جنگ با آنان بفرستد. هنگامی که «فُجاءه سُلمی» به مردم تعرض کرد و مسلمان و کافر را می‌کشت و اموالشان را می‌برد؛ ابوبکر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ لشکری فرستاد و بر او پیروز شدند و او را با آتش سوزاند.[۴۲۱]

---

[۴۱۹] . این روایت را احمد در «مسند» خود (۴۲۴/۵) از ابوحمید ساعدی به صورت «مرفوع» روایت کرده است، اما محققانِ «المسند» آن را ضعیف دانسته‌اند؛ و حدیثِ ابوحمید ساعدی که بخاری (۲۵۹۷) و مسلم (۱۸۳۲) روایت کرده‌اند، برای این منظور کفایت می‌کند.

[۴۲۰] . ابن‌جوزی در کتاب خود «التحقیق» (۲۸۲/۵) با اسنادش به سعید بن منصور روایت کرده که گفت: هُشیم برای ما حدیث کرد، گفت: منصور از حسن [بصری] خبر داد که گفت: عمر بن خطاب گفت: «تصمیم گرفته‌ام مردی را به این شهرها بفرستم تا هر کسی را که دارایی (جِدّة) دارد و حج نکرده است شناسایی کند و بر آنان جزیه ببندد؛ آنان مسلمان نیستند، آنان مسلمان نیستند. «الجدة» به معنای مال و ثروت است. در این باب، روایتی دیگر از عمر (رضی‌الله‌عنه) وجود دارد که بیهقی در کتاب «الکبری»، کتاب الحج، بابِ امکان حج، آن را روایت کرده است.

[۴۲۱] . به کتاب «الکامل فی التاریخ» اثر ابن‌اثیر (رحمه‌الله)، وقایع سال یازدهم هجری، بخش ذکر بنی‌تمیم و سجاح مراجعه کن. آنچه ابن‌اثیر ذکر کرده این است که [شخصی به نام فُجاءة] نزد ابوبکر (رضی‌الله‌عنه) آمد و به او گفت: «مرا با سلاح یاری کن تا با اهل ردّه (مرتدان) بجنگم.» ابوبکر به او سلاح داد و او را فرمانده کرد، اما او [به‌جای جنگ با مرتدان]، با مسلمانان مخالفت کرد و به آنان شبیخون زد. این خبر به ابوبکر رسید، پس کسانی را به دنبال او فرستاد و او را دستگیر کردند [و نزد ابوبکر آوردند]. ابوبکر دستور داد تا در محلِ نمازِ مدینه (مصلای مدینه) برای او آتشی بیفروزند و او را در آن افکنند.

ابن‌جریر (رحمه‌الله) نیز در «تاریخ الأمم والملوک» در بخشِ [داستان] جانشینیِ عمر بن خطاب توسط ابوبکر، ذکر کرده است که ابوبکر در بیماریِ منتهی به وفاتش، از سوزاندنِ «فجاءة» پشیمان بود و آرزو می‌کرد که ای کاش او را به طریقی دیگر [و نه با سوزاندن] کشته بود.

و از حسان بن ثابت روایت شده که گفت:

وَمَا الدِّينُ إِلّا أَنْ تُقَامَ شَرِيعَةٌ / وَتَأْمَنُ سُبُلٌ بَيْنَنَا وَشِعَابُ

دین چیزی نیست جز آنکه شریعتی برپا شود و راه‌ها و گذرهای میان ما امن گردد.

همچنین آنچه از «دفنان»[۴۲۲] (چشم‌پوشی از مجازات در قبال مال) برای بادیه‌نشینان رخ داده، هنگامی که به مسلمانان دست‌اندازی کرده و آنان را می‌کشند؛ چرا که در این کار رها کردن حقوق مسلمانان در خون و مال نهفته است، در حالی که توانایی بر گرفتن حق و قیام به عدالتی که خدا و رسولش بدان فرمان داده‌اند وجود دارد؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ [نساء:۵۸] «خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان بازگردانید و چون میان مردم داوری می‌کنید به عدالت داوری کنید. در حقیقت، آنچه خدا شما را به آن پند می‌دهد چه نیکوست؛ بی‌تردید خدا شنوای بیناست».

پس در این اندرز و آنچه با این دو وصف بزرگ (شنوا و بینا) ختم شده، تأمل کن.

خداوند متعال فرموده است: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [نساء:۶۵] «ولی چنین نیست، به

---

[۴۲۲] . کلمه‌ی «الدفنان» را در کتاب‌های لغت نیافتم؛ شاید اصطلاحی عامیانه بوده که اهل نجد در آن زمان به کار می‌برده‌اند. آنچه از سیاق برمی‌آید این است که مقصود، چیزهایی است که اهل بادیه از آن غفلت می‌کردند؛ مانند دیه‌ها و مانند آن، گویی آن‌ها را دفن کرده و نادیده می‌گرفتند. پس شیخ در اینجا بر لزوم توجه به آن و ترکِ غفلت از آن تذکر می‌دهد؛ بنابراین هر کس خونی را به ناحق بریزد، بر او قصاص یا دیه است، بنا بر تفصیل شرعی.

پروردگارت سوگند که ایمان نمی‌آورند مگر آنکه تو را در آنچه میانشان مورد اختلاف است داور گردانند، سپس از حکمی که صادر کرده‌ای در دل‌های خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم گردند».

پس بر کسی که خیرخواه خود است واجب است که جز به حکم خدا و رسولش حکم نکند؛ که اگر چنین نکند، در خطر بزرگی از جهت مقدم داشتن آرا و هواهای نفسانی بر شرع خدا و رسولش قرار می‌گیرد.

علامه ابن قیم رَحِمَهُ ٱللَّهُ فرموده است:

وَاللّهِ مَا خَوْفِي الذُّنُوبَ فَإِنّهَا / لَعَلَى طَرِيقِ الْعَفْوِ وَالْغُفْرَانِ

لَكِنّمَا أَخْشَى انْسِلَاخَ الْقَلْبِ مِنْ / تَحْكِيمِ هَذَا الْوَحْيِ وَالْقُرْآنِ

وَرِضاً بِآرَاءِ الرِّجَالِ وَخَرْصِهَا / لَا كَانَ ذَاكَ بِمِنّةِ الرّحْمَـنِ

به خدا سوگند ترس من از گناهان نیست، چرا که آن‌ها در مسیر بخشش و آمرزش قرار دارند.

بلکه می‌ترسم که قلبم از داوری قرار دادن این وحی و قرآن تهی گردد.

و به آرای مردان و گمانه‌های آنان خشنود شود؛ که به لطف خداوند رحمان، چنین مباد.

و از دیگر کارهایی که بر ولی امر واجب است، بازرسی از مردم برای جلوگیری از افتادن در آنچه خدا و رسولش نهی کرده‌اند از فواحش، چه آشکار و چه پنهان، با از میان بردن اسباب آن‌هاست.

همچنین کم‌فروشی در پیمانه و ترازو و ربا؛ پس باید برای این کار کسانی را بگمارد که نسبت به دین خدا غیرت و امانتداری دارند. همچنین جلوگیری از اختلاط مردان با زنان، و بازداشتن زنان از بیرون رفتن در صورتی که زن کسی را (مانند همسر یا خویشاوند) داشته باشد که نیازهایش را برآورده کند.

همچنین سرکشی به اطراف بلاد در مورد نمازشان و دیگر مسائل، مانند ساکنان نخلستان‌های دوردست؛ زیرا چه بسا در آنجا فسادی رخ دهد که کسی از آن آگاه نباشد و بیشتر مردم باکی ندارند حتی اگر مرتکب نهی شده گردند. و در حدیث است: «مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً هِيَ أَضَرُّ عَلَى الرِّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ»[٤٢٣] «پس از خود فتنه‌ای که برای مردان زیان‌بارتر از زنان باشد، بر جای نگذاشتم».

ودر حدیثی دیگر آمده: « لَمْ تَظْهَرِ الْفَاحِشَةُ فِي قَوْمٍ قَطُّ حَتَّى يُعْلِنُوا بِهَا؛ إِلَّا فَشَا فِيهِمُ الطَّاعُونُ وَالْأَوْجَاعُ الَّتِي لَمْ تَكُنْ مَضَتْ فِي أَسْلَافِهِمِ الَّذِينَ مَضَوْا »[٤٢٤] «فحشا هرگز در قومی آشکار نشد مگر آنکه در میانشان طاعون و بیماری‌هایی که در گذشتگانشان نبوده، شایع گشت».

---

[٤٢٣] . بخاری (٥٠٩٦) و مسلم (٢٧٤٠) آن را روایت کرده‌اند و روایتِ موجود متعلق به مسلم است، که از اسامة بن زید (رضی‌الله‌عنه) نقل شده است.

[٤٢٤] . ابن ماجه (٤٠١٩) و طبرانی در کتاب «مسند الشامیین» (٣٩١/٢) آن را از عبدالله بن عمر (رضی‌الله‌عنهما) روایت کرده‌اند و آلبانی آن را «حَسَن» دانسته است.

از کیفرهای گناهان به خدا پناه می‌بریم و از او بخشش و عافیت در دنیا و آخرت را خواستاریم.

همچنین زیاده‌روی در پوشیدن ابریشم و آنچه بیش از حد مجاز است، که خداوند و رسولش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آن نهی کرده و بر تحریم آن تصریح نموده‌اند؛[۴۲۵] و به دنبال بهانه و رخصت‌ها بودن جایز نیست.

از اصولی که احکام بر آن می‌چرخد، حدیث: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»[۴۲۶] «همانا اعمال به نیت‌هاست»، و حدیث: «مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ»[۴۲۷] «هر کس در این امر ما (دین) چیزی را که از آن نیست پدید آورد، مردود است»، و حدیث: «إِنَّ الْحَلَالَ بَيِّنٌ وَإِنَّ الْحَرَامَ بَيِّنٌ، وَبَيْنَهُمَا مُشْتَبِهَاتٌ لَا يَعْلَمُهُنَّ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ، فَمَنْ اتَّقَى الشُّبُهَاتِ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ وَعِرْضِهِ، وَمَنْ وَقَعَ فِي الشُّبُهَاتِ وَقَعَ فِي الْحَرَامِ، كَالرَّاعِي يَرْعَى حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يَرْتَعَ فِيهِ، أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى، أَلَا وَإِنَّ حِمَى اللَّهِ مَحَارِمُهُ»[۴۲۸] «همانا حلال آشکار است و حرام نیز آشکار است و میان آن دو امور مشتبهی است که بسیاری از مردم آن‌ها را نمی‌دانند؛ پس هر کس از شبهات پرهیز کند، دین و آبروی خود را پاک نگه داشته، و هر کس در شبهات بیفتد، در حرام افتاده است، مانند شبانی که پیرامون قرقگاه می‌چراند و نزدیک است که در آن وارد شود؛ آگاه باشید که هر پادشاهی قرقگاهی دارد و قرقگاه خدا، حرام‌های اوست».

پس هر امری را که میان علما در آن اختلافی است، شایسته است خردمندان از موارد مشکوک آن دوری کنند. خردمند نباید برای خود در امری که دلایل تحریم در آن آشکار

---

[۴۲۵] . دلیلِ آن، حدیثِ حُذیفه (رضی‌الله‌عنه) است که گفت: شنیدم پیامبر ﷺ می‌فرمود: «حریر و دیباج نپوشید.» بخاری (۵۴۲۶) و مسلم (۲۰۶۷) آن را روایت کرده‌اند. و «دیباج»، جامه‌هایی است که از ابریشم تهیه می‌شود.

[۴۲۶] . بخاری (۱) آن را از عمر بن خطاب (رضی‌الله‌عنه) روایت کرده است.

[۴۲۷] . بخاری (۲۶۹۷) و مسلم (۱۷۱۸) آن را از عائشه (رضی‌الله‌عنها) روایت کرده‌اند.

[۴۲۸] . بخاری (۵۲) و مسلم (۱۵۹۹) آن را روایت کرده‌اند و لفظ متعلق به مسلم است، که از نعمان بن بشیر (رضی‌الله‌عنه) روایت شده است.

شده رخصت صادر کند، بلکه اجتناب از آن از تقوای الهی است و ترس از خدا و ترک آن کار به خاطر او، از اعمال صالحی است که برایش حسنات نوشته می‌شود.

از چیزهایی که نهی از آن واجب است، بلند بودن لباس (إسبال) است، چنان‌که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آن نهی فرموده است، همان‌گونه که در حدیث صحیح آمده: «مَا أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ مِنَ الْإِزَارِ فَهُوَ فِي النَّارِ»[۴۲۹] «آنچه از جامه که پایین‌تر از قوزک پا باشد، در آتش است».

و در حدیث است: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَجُرُّ إِزَارَهُ مِنَ الْخُيَلَاءِ؛ خُسِفَ بِهِ، فَهُوَ يَتَجَلْجَلُ[۴۳۰] فِي الْأَرْضِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»[۴۳۱] «در حالی که مردی از روی تکبر لباس خود را [روی زمین] می‌کشید، در زمین فرو رفت و او تا روز قیامت در آن می‌جنبد و فرو می‌رود».

همچنین تشبه به یهود و مجوس در نزدن سبیل‌ها؛ در حالی که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به کوتاه کردن آن‌ها برای مخالفت با یهود و مجوس فرمان داده و فرمودند: «أَحْفُوا[۴۳۲] الشَّوَارِبَ وَأَعْفُوا اللِّحَى»[۴۳۳] «سبیل‌ها را کوتاه کنید و ریش‌ها را بگذارید».

کسی که در او دین و رغبتی به خیر باشد، برای خود نمی‌پسندد که با فرمان خدا و رسولش مخالفت کند و به یهود و مجوس و متکبران اقتدا نماید.

---

[۴۲۹] . بخاری (۵۷۸۷) آن را از ابوهریره (رضی‌الله‌عنه) روایت کرده است

[۴۳۰] . «جَلْجَله» حرکتِ همراه با صدا است؛ ابن‌اثیر در کتاب «النهایة» این را بیان کرده است.

[۴۳۱] . بخاری (۳۴۸۵) آن را از ابن‌عمر (رضی‌الله‌عنهما) روایت کرده است و در همین باب از ابوهریره (رضی‌الله‌عنه) نیز [روایتی] وجود دارد که بخاری (۵۷۹۰) آن را روایت کرده است.

[۴۳۲] . «حَفّ شوارب» (زدن سبیل) به معنای مبالغه در کوتاه کردن آن است. به [کتاب] «النهایة» مراجعه شود.

[۴۳۳] . مسلم (۲۵۹) آن را از عبدالله بن عمر (رضی‌الله‌عنهما) روایت کرده است.

هر آنچه خدا و رسولش بدان فرمان داده‌اند، بنده باید امتثال نموده و بشنود و اطاعت کند؛ به خاطر منافع بسیاری که در آن است و گناهی که در مخالفت با آن نهفته است. خداوند متعال فرموده: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾ [احزاب:۳۶] «و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد؛ و هر کس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند، قطعاً دچار گمراهی آشکاری شده است».

پس بر امام واجب است که به نایبان دستور دهد هر کس را تارکِ فرمان دیدند، بر او سخت بگیرند و او را به اطاعت ملزم کنند تا طاعت خدا و رسول در میان مسلمانان آشکار گردد و بدین وسیله از کسانی که در دین با آنان مخالفت کرده‌اند - از اهل جفا و غلظت و غفلت و روی‌گردانی - متمایز شوند. از خداوند عفو و عافیت می‌طلبیم، چرا که به سبب ضعف ایمان در دل‌ها و بی‌رغبتی به آن، این بلا بسیاری را فرا گرفته است.

همچنین بر امام واجب است که در امر دانش نگریسته و مردم را به آموختن آن تشویق کند و کسانی را که به طلب علم روی آورده‌اند؛ به خاطر اندک بودن دانش و فراوانی نادانی یاری نماید. اگرچه بخشی از واجب انجام شده باشد، اما شایسته است که به سبب فضیلت علم و پاداش فراوان کسی که به آن قیام کرده و بر آن یاری نموده، به این امر اهتمام ورزد؛ چرا که بیشتر طالبان علم تهیدست هستند و برای آنکه در گشایش باشند نیاز به یاری دارند. امروزه طلب علم از واجبات است، چنان‌که بر امام و دیگران پوشیده نیست. و در حدیث صحیح آمده: «أَلَا إِنَّ الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ، مَلْعُونٌ مَا فِيهَا، إِلَّا ذِكْرَ اللَّهِ وَمَا وَالَاهُ[۴۳۴]، وَعَالِمٌ أَوْ

---

[۴۳۴] . «بِما والاه»، یعنی آنچه به آن نزدیک باشد از عمومِ کارهای نیک؛ و مباحثه‌ی علمی نیز در آن داخل می‌شود، مانند تفسیر، فقه، حدیث و مانند این‌ها.

مُتَعَلِّمٌ»[٤٣٥] «آگاه باشید که دنیا ملعون است و آنچه در آن است ملعون است، مگر یاد خدا[٤٣٦] و آنچه در راه اوست، و دانشمند یا دانش‌آموز».

این امر جز با اهتمام امام و مأنوس کردنِ دانشجو حاصل نمی‌شود. پس هرگاه دانش افزون و نادانی اندک شود، به سبب آن خیرات و حسناتی پدید می‌آید که جز خدا کسی را شمارش آن نیست - اگر خدا بپذیرد -. و با غفلت از جویندگان دانش، همت‌هایشان سست و طلبشان اندک می‌گردد. در کتاب «مناقب عمر بن عبدالعزیز» رَحِمَهُ ٱللَّهُ آمده است که او هرگاه می‌خواست سنتی را زنده کند، از بیت‌المال بخشش فراوانی می‌پرداخت؛ پس چون مردم از فقر رها می‌شدند، به سوی آن [سنت] رغبت پیدا می‌کردند.[٤٣٧]

خوشا به حال او که چه نیکو به نفع خود و کسانی که خدا بر آنان ولایتش داده بود، اندیشید.

این مطالبی که ذکر کردیم از امور روشن و واضحی بود که شایسته است به طور خاص نسبت به آن‌ها هشدار داده شود. اما اموری که میان خدا و بنده است و در آن صلاح قلب‌ها و آمرزش گناهان نهفته است از رنج دادن نفس در آنچه خدا دوست دارد و می‌پسندد؛ این بابی گسترده است و کسی آن را درک نمی‌کند مگر آنکه خداوند در دل او رغبتی برای تدبر در کتابش و شناخت ویژگی‌های اهل ایمان و تقوا - که خدا برایشان بهشت را آماده کرده - قرار داده باشد، و نفس خود را در فعل و ترک بر آن مجاهدت دهد.

---

[٤٣٥] . ترمذی (٢٣٢٢) آن را روایت کرده و لفظ از اوست، و ابن‌ماجه (٤١١٢) نیز از ابوهریره (رضی‌الله‌عنه) روایت کرده‌اند، و آلبانی آن را حسن دانسته است.

[٤٣٦] . با یاد خدا؛ مانند تلاوت قرآن، تسبیح، تهلیل، تکبیر، اذکار صبح و شام، و مانند آن‌ها.

[٤٣٧] . این کتاب از ابن‌جوزی رحمه‌الله است، و او این اثر را از عمر بن عبدالعزیز در باب «به‌تدریج به سوی خیر کشاندنِ مردم» در صفحه‌ی ٨٨ نقل کرده است که به پسرش گفت: «پسرم، من مردم را مانند شترِ چموش، نرم‌نرم رام می‌کنم؛ من می‌خواهم برخی امورِ عدالت را زنده کنم، اما آن را به تأخیر می‌اندازم تا همراه آن، انگیزه‌ای از انگیزه‌های دنیوی نیز بیرون آورم؛ تا به این [جاذبه‌ی دنیا] گرایش یابند و به آن [خیر] آرام گیرند.» پایان. کتاب یادشده از انتشارات دارالکتب العلمیة است، با تحقیق نعیم زرزور.

بر هر کس که خیرخواه خویش است واجب است که از گناهان کبیره که بزرگترین گناهانند بپرهیزد و از مکر خدا ایمن نباشد، و باید نسبت به نفس خود سخت‌گیرتر از دیگران باشد. فرمان و نهی الهی را بزرگ شمارد، در آنچه خدا دوست دارد و می‌پسندد بیندیشد، در کتاب او تدبر کند، به پروردگارش محبت ورزد، به پاداش او رغبت داشته و از خشم و کیفرش هراسان باشد.

بر هر کسی واجب است که برای خدا دوست بدارد و برای خدا دشمن بدارد، برای خدا دشمنی کند و برای خدا دوستی ورزد؛ دوستان خدا و اهل طاعت او را دوست بدارد و با دشمنان خدا و اهل معصیت دشمنی نماید.

توفیق من جز به [یاری] خدا نیست، بر او توکل کردم و به سوی او باز می‌گردم. و درود و سلام خدا بر محمد و آل و اصحاب او باد.[۴۳۸]

نسخه‌بردار رساله گوید[۴۳۹]: این رساله را شیخ عبدالرحمن بن حسن بن شیخ محمد بن عبدالوهاب، مجدد دین خدا در نجد و دیگر جاها در سده دوازدهم هجری، در حال بیماری شدید به رشته تحریر درآورد تا برای امام زمانش، فیصل بن ترکی آل سعود، اتمام حجت و هشدار باشد؛ رحمت خدا بر همگی آنان باد.

---

[۴۳۸] . سخن او رحمه‌الله پایان یافت؛ و این متن در «مجموعة الرسائل والمسائل النجدية»، جلد دوم، بخش دوم، در «رسائل وفتاوای شیخ عبدالرحمن بن حسن» (ص ۲ تا ۱۴) نیز ثبت شده است، همچنین در «الدرر السنية في الأجوبة النجدية» (۶۱/۱۴ تا ۷۷) آمده است. میان این دو منبع تفاوت‌های اندکی وجود دارد، و من از میان آن‌ها آنچه را که مناسب‌تر با سیاق بود برگزیده‌ام؛ اما الفاظ احادیث را از منابع اصلی ضبط کرده‌ام. و خدا داناتر است.

[۴۳۹] . این جمله از منبع نخست، یعنی «مجموعة الرسائل والمسائل النجدية»، نقل شده است.

بسم الله الرحمن الرحیم

به او یاری می‌جوییم و بر او توکل و اعتماد می‌کنیم.

از طرف عبدالرحمن بن حسن به سوی امام مسلمانان و جانشین سرور فرستادگان در برپایی عدل و دین، که راه مؤمنان و خلفای راشدین است؛ یعنی فیصل بن ترکی؛ خداوند او را در زمره آنان قرار داده و پیرو راه و آثارشان گرداناد، آمین.

سلام علیکم ورحمة الله وبرکاته، وبعد:

بدان که خداوند متعال بر ما و شما و بر تمامی اهل نجد به واسطه دین اسلام منت نهاد؛ دینی که آن را برای بندگانش پسندید و آن را با دلایل و براهینش به ما شناساند، در حالی که بسیاری از این امت از هدفی که برای آن آفریده شده بودند - یعنی توحید پروردگار که رسولان را برای آن فرستاد و کتاب‌ها را به خاطر آن نازل کرد - غافل ماندند. هیچ صلاحی برای بندگان در دنیا و آخرت نیست مگر با شناخت این دین، پذیرش، محبت و عمل به آن، و به کار بستن تمام توان در این راه، چه از نظر علمی و چه عملی و دعوت به آن و رغبت در آن و اینکه این امر بزرگ‌ترین دلمشغولی و نهایت دانش انسان باشد تا به نعمت همیشگی و ابدی و شادمانی جاودان دست یابد. اما بیشتر کسانی که خداوند این نعمت را به آنان بخشیده در شکرگزاری، یادکرد و عمل به مقتضای آن کوتاهی کرده‌اند؛ که این به سبب غفلت، سهل‌انگاری، بی‌رغبتی و مشغول شدن به چیزهایی است که انسان را از دین باز می‌دارد، از جمله دنیاطلبی و روی آوردن به آن، که بر صاحبان بصیرت پوشیده نیست.

خداوند متعال در کتاب خود اهل غفلت و روی گردانی را نکوهش کرده است - که خداوند ما و شما را از پیروی راه آنان پناه دهد - و فرموده است: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾ [أعراف: ۱۷۹]

«و در حقیقت، بسیاری از جنّیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم؛ [چرا که] دل‌هایی دارند که با آن [حق را] درک نمی‌کنند، و چشم‌هایی دارند که با آن نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند؛ آنان همانند چهارپایانند، بلکه گمراه‌ترند؛ آن‌ها همان غافلانند».

پس بر ما و شما واجب است بر کسانی که تحت ولایت ما هستند، با بذل جهد و کوشش و خیرخواهی برای تمام مسلمانان قیام کنیم؛ با یادآوری نعمت دین و آموزش آنچه بر آنان واجب است، اموری که مایه صلاح، فلاح، پیروزی، سعادت و نجاتشان از شرور دنیا و آخرت است. خداوند متعال فرموده است: ﴿أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ﴾ [توبه: ۱۲۶]

«آیا نمی‌بینند که آنان در هر سال یک یا دو بار آزموده می‌شوند؟ باز هم توبه نمی‌کنند و پند نمی‌گیرند».

اگر حالِ مردم در روزگار نبوت و هنگام نزول قرآن چنین بوده است، پس آیندگان سزاوارترند که چنین باشند. بنابراین بر هر مسلمانی که خدا به او توانایی داده، واجب است که با دانش، عمل، دعوت و آموزش، به خیرخواهی بندگان در امر این دین قیام کند. پوشیده نیست که

عامه مردم در آنچه خواص دوست دارند، می‌گویند و عمل می‌کنند، از آنان پیروی می‌کنند. خداوند متعال بندگانش را از کیفرهای دنیا و آخرت و از روی‌گردانی از هدفی که برای آن آفریده شده‌اند برحذر داشته و فرموده است: ﴿فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ [ذاریات: ۵۰]

«پس به سوی خدا بگریزید، که من از جانب او برای شما بیم‌دهنده‌ای آشکارم».

و فرموده است: ﴿وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاظِمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ﴾ [غافر: ۱۸]

«و آنان را از روزِ نزدیک (قیامت) بیم ده، آنگاه که جان‌ها به گلوگاه می‌رسد، در حالی که اندوه خود را فرو می‌خورند؛ برای ستمکاران نه دوستی است و نه شفاعتگری که سخنش پذیرفته شود».

و درباره پیامبرش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [نور: ۶۳]

«پس کسانی که از فرمان او تمرد می‌کنند، باید بترسند از اینکه بلایی به آنان برسد یا عذابی دردناک دامن‌گیرشان شود».

ما باید از آنچه خداوند ما را از آن ترسانده، بترسیم و دیگران را نیز بترسانیم؛ از کوتاهی در طاعت خدا و رسولش و قیام نکردن به دین او آن‌گونه که شایسته است.

به سبب غفلت از این امور واجب، بسیاری از مردم مرتکب کارهایی شده‌اند که خدا دوست ندارد و نمی‌پسندد، چنان‌که بر هر کس که با نور الهی بنگرد پوشیده نیست. خداوند متعال فرموده است: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُم بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ [روم:۴۱]

«به سبب آنچه دست‌های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است، تا [خداوند] سزای برخی از آنچه را که انجام داده‌اند به آنان بچشاند، باشد که بازگردند».

فساد همان گناهان و آثار آن در زمین است، اما همان‌طور که گفته شده: «هرگاه رواج و تکرارِ گناه گسترده شود، احساس [زشتی آن] اندک می‌گردد». از شرور نفس خویش و بدی‌های اعمالمان به خدا پناه می‌بریم.

از موجبات غفلت، روی‌گردانی از امر به معروف و نهی از منکر است؛ چرا که هیچ صلاحی برای بندگان در دین و دنیایشان نیست مگر با قیام به حقِ آن. امروزه در شهرها کسی که امر به معروف و نهی از منکر کند وجود ندارد مگر با ضعف و سستی، در حالی که در ترک آن نویدِ عذابی سخت داده شده و انجام آن نشانه ایمان است. این کار از واجبات کفایی است که اگر برخی بدان قیام کنند، تکلیف از دیگران ساقط می‌شود و اگر کسی به آن قیام نکند، همگی گناهکارند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [آل‌عمران:۱۰۴]

«و باید از میان شما گروهی باشند که [مردم را] به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارد و از زشتی بازدارند؛ و آنان همان رستگارانند».

برخی از علما گفته‌اند: «واجبات کفایی بر مردم سخت‌تر از واجبات عینی است؛ زیرا در واجب عینی، کیفر تنها متوجه شخصِ تارک است، اما در واجب کفایی، کیفر آن دامنگیر همه کسانی می‌شود که توانایی انجامش را داشته‌اند».

پس ای گروه برادران، از خواص و عوام، شما را سفارش می‌کنم به آنچه خداوند شما را به آن ترغیب کرده رغبت ورزید و به آن اهمیت دهید همان‌گونه که به دنیایتان اهمیت می‌دهید، تا سعادتمند و سلامت و بهره‌مند شوید. تمامِ شأن و اعتبار در توجه به چیزی است که خدا را از شما خشنود سازد و به واسطه آن، کیفرهای دنیا و آخرت را از شما دور کند. بر امام (که خدا او را موفق بدارد) واجب است که برای آموزش دین، کارگزارانی بفرستد همان‌گونه که برای جمع‌آوری زکات مأمورانی می‌فرستد، تا به مردم دینشان را بیاموزند و آنان را امر و نهی کنند. این از واجبات امام است؛ خداوند او را بر این کار یاری دهد و برای قیام به وظایف دینی موفق گرداند، برای خیرخواهی در راه خدا، کتابش، رسولش و مسلمانان، که این روش خلفای راشدین است.

شما را به توبه به سوی خدا از کوتاهی‌هایی که در عمل به دین، آموختن، آموزش دادن و کامل کردن آن داشته‌اید سفارش می‌کنم؛ چرا که خداوند آن را برای شما کامل کرده و این بزرگترین نعمتی است که به شما ارزانی داشته است.

پس خدا را، خدا را در نظر بگیرید و به اسباب رستگاری و نجات چنگ زنید. هر یک از شما باید پیش از آنکه بر پروردگارش وارد شود و به سوی او بازگردد، خود را محاسبه کند. هیچ سخنی بدون عمل و هیچ عملی بدون نیت و دانش سود نمی‌دهد. پس خدا را بر آنچه به شما بخشیده و نعمتی که با دین اسلام بر شما منت نهاده و نعمت‌های بی‌شماری که به واسطه آن حاصل شده، شکر گویید.

پیامبر شما صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای یارانش خطبه خواند و آنان را هشدار داد و برحذر داشت و فرمود: «من برای شما پیش از فرا رسیدن عذابی سخت، بیم‌دهنده‌ای هستم». پس برحذر باشید و دیگران را برحذر دارید که کار بزرگ است. خداوند متعال فرموده است: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ أَن تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُم مِّن جِنَّةٍ﴾ [سبأ:۴۶]

«بگو: من تنها شما را به یک سخن پند می‌دهم: اینکه دو دو و یکی یکی برای خدا قیام کنید، سپس بیندیشید؛ [تا بدانید] که در یار شما (پیامبر) هیچ اثری از دیوانگی نیست».

برخی علما درباره ﴿أَن تَقُومُوا﴾ گفته‌اند: مقصود وجوب قیام برای خدا در آنچه تشریع کرده و بدان فرمان داده است، می‌باشد. و واژه ﴿لِلَّهِ﴾ هشدار بر این است که بنده در قیام و طاعتش برای پروردگار باید اخلاص داشته باشد. پس این آیه، عمل به توحید و حقوق و لوازم آن را همراه با کوشش و تلاش جدی در کنار هم جمع کرده است.

شبیه این آیه، سخن خداوند متعال است که: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ... وَأَنذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ﴾ [ابراهیم:۴۲/۴۴]

«و مپندار که خدا از آنچه ستمکاران انجام می‌دهند غافل است... و مردم را از روزی که عذاب به سراغشان می‌آید بیم ده؛ پس کسانی که ستم کرده‌اند می‌گویند: پروردگارا، ما را تا مدتی کوتاه مهلت ده تا دعوت تو را اجابت کنیم و از پیامبران پیروی نماییم».

خداوند متعال تمام دین را در این دو کلمه جمع کرده است: ﴿نُّجِبْ دَعْوَتَكَ﴾ «اجابت دعوت تو» که همان توحید است، زیرا او و رسولانش به آن فراخواندند؛ و در کلام ﴿وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ﴾ «پیروی از رسولان» عمل به کتاب او و پیروی از پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نهفته است؛ زیرا هر کس از کتاب و رسول او پیروی کند، از تمامی رسولان پیروی کرده است. پس هر کس در طاعت خدا و رسول به این دو کلمه عمل کند، رستگار شده و نجات یافته است و به آنچه کوتاهی کنندگان در روز قیامت آرزو می‌کنند، دست یافته است.

پس خدا را، خدا را در اهمیت دادن به این امر و قیام به آن در حد توان در نظر بگیرید: «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ».

از چیزهای دیگری که خداوند به واسطه آن کیفرها را دور می‌کند و بر نیکی‌ها می‌افزاید، صدقه دادن به فقرا و مستمندان است؛ چنان‌که فرموده است: ﴿وَأَنفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُم مُّسْتَخْلَفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَأَنفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ﴾ [حدید:۷]

«و از آنچه شما را در آن جانشین [دیگران] قرار داده انفاق کنید؛ پس کسانی از شما که ایمان آورده و انفاق کرده باشند، پاداشی بزرگ خواهند داشت».

و فرموده است: ﴿وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ تَجْدُهُ عِندَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [مزمل:۲۰]

«و هر کار خیری را که برای خود پیش فرستید، آن را نزد خدا بهتر و با پاداشی بزرگ‌تر خواهید یافت؛ و از خدا آمرزش بخواهید که خدا آمرزنده مهربان است».

روایت شده است: «بَاكِرُوا بِالصَّدَقَةِ، فَإِنَّ الْبَلَاءَ لَا يَتَخَطَّاهَا، وَالْحَسَنَةُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا إِلَى سَبْعِمِائَةِ ضِعْفٍ إِلَى أَضْعَافٍ كَثِيرَةٍ»[٤٤٠] «در صدقه دادن شتاب کنید، چرا که بلا از آن نمی‌گذرد؛ و نیکی ده برابر است تا هفتصد برابر و چندین برابر بیشتر».

و در حدیث آمده است: «اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ[٤٤١] تَمْرَةٍ»[٤٤٢] «از آتش بپرهیزید، حتی با دادنِ پاره‌ای از خرما».

آیات و احادیث در فضیلت صدقه فراوان است و آن از کارهای ماندگار شایسته است؛ چنان‌که خداوند متعال فرموده: ﴿وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا﴾ [کهف:۴۶]

«و نیکی‌های ماندگار، نزد پروردگارت از نظر پاداش بهتر و از نظر امید [به آینده] نیکوتر است».

از خداوند برای خودمان و شما عفو و عافیت و یاری بر خشنودی‌اش را خواستاریم، که او سرپرست این کار و بر آن تواناست؛ و پناهگاهی از او جز به سوی خودش با توبه نصوح، ایمان و عمل صالح نیست و هیچ دگرگونی و نیرویی جز به خداوند بلندمرتبه و بزرگ نیست؛ او ما را بس است و نیکو حمایتگری است. و درود بسیار خداوند بر سرور ما محمد و بر آل و اصحاب او تا روز جزا باد.[٤٤٣]

---

[٤٤٠] . بیهقی آن را از انس (رضی‌الله‌عنه) به صورت موقوف در (۱۸۹/۴) روایت کرده است، و طبرانی در «الأوسط» (۵۶۴۳) آن را از علی بن ابی‌طالب (رضی‌الله‌عنه) به صورت مرفوع روایت کرده است.

[٤٤١] . «شِقّ تمرة» یعنی نصفِ خرما. رجوع کنید به «لسان العرب».

[٤٤٢] بخاری (۱۴۱۳) و مسلم (۱۰۱۶) آن را از عدی بن حاتم (رضی‌الله‌عنه) روایت کرده‌اند.

[٤٤٣] . کلام او رحمه‌الله پایان یافت؛ این متن در «مجموعة الرسائل والمسائل النجدية»، جلد چهارم (ص ۳۷۹ تا ۳۸۲) ثبت شده است؛ همچنین در «الدرر السنية في الأجوبة النجدية» (۷۷/۱۴ تا ۸۳) آمده است. میان این دو نسخه تفاوت‌های اندکی وجود دارد، و من از میان آن‌ها آنچه را که با سیاق [متن] سازگارتر بود، برگزیده‌ام.

رساله اول

بسم الله الرحمان الرحیم

شیخ عبد اللطیف بن عبد الرّحمن بن حسن بن محمّد بن عبد الوهاب[٤٤٤] -که خداوند متعال بر همه آنان رحمت آورد- در مقام نصیحتی برای [مردم] جهت اتحاد بر محور امامان مسلمانان و ترک خروج بر ضد آنان، چنین گفت:

سپس در اینجا مسأله‌ای دیگر و بلایی بسیار بزرگ وجود دارد که شیطان به واسطه آن، بسیاری از مردم را دچار فتنه ساخته است؛ پس به کاری دست زده‌اند که جماعت مسلمانان را پراکنده می‌سازد و موجب اختلاف در دین می‌شود؛ همان چیزی که قرآن مبین آن را نکوهش کرده است و این کار باعث دل‌بستگی به دنیا، ترک جهاد و یاری نکردن پروردگار جهانیان می‌گردد و به منع زکات می‌انجامد و آتش فتنه‌ها و گمراهی‌ها را شعله‌ور می‌سازد. شیطان در وارد کردن این مکر و حیله بسیار ملایمت به خرج داد و برای آن استدلال‌ها و مقدماتی چید و آنان را بر این توهم انداخت که اطاعت از برخی از کسانی که به زور غلبه یافته‌اند، در مواردی که خداوند و رسولش به آن امر کرده‌اند که از واجبات ایمان است و در آنچه دفاع از اسلام و حمایت از حریم آن است، در این شرایط واجب نیست و مشروع نمی‌باشد.[٤٤٥] این فریب‌خوردگان ندانستند که اکثر والیان مسلمانان از زمان یزید بن معاویه -به استثنای عمر بن عبد العزیز و هر کسی از بنی‌امیه که خدا خواست- دچار جرأت‌ها و حوادث بزرگ [در گناه]، خروج [از دین] و فساد در حکومت بر اهل اسلام شدند؛ با این حال، سیره امامان بزرگوار و سروران عظیم‌الشأن با آنان، معروف و مشهور است و این بود که

---

٤٤٤ . شرح حال ایشان در مقاله ششم بیان شد.

٤٤٥ . معنای این عبارت این است که شیطان به آنان چنین القا کرد که اطاعت از کسی که بر پادشاهی چیره شده است - هنگامی که به اطاعت و واجباتِ ایمان فرمان دهد - لازم نیست. و شیخ به زودی بیان خواهد کرد که شرع، اطاعت از حاکمی که با زور قدرت را به دست گرفته است را به دلیلِ ملاحظه‌ی مصلحت و حفظِ خون‌ها، واجب می‌شمارد.

در آنچه خداوند و رسولش به آن امر کرده‌اند (از شریعت اسلام و واجبات دین)، دست از اطاعت نمی‌کشیدند. برای تو مثالی از حجاج بن یوسف ثقفی می‌آورم؛ امر او در میان امت به ظلم و ستم، اسراف در خونریزی، هتک حرمت‌های الهی و کشتن کسانی از بزرگان امت همچون سعید بن جبیر، مشهور شد و [همچنین] ابن زبیر را در حالی که به حرم شریف پناه برده بود محاصره کرد و حرمت را مباح شمرد و ابن زبیر را کشت؛ با اینکه ابن زبیر به او اعلام اطاعت کرده بود و عموم اهل مکه، مدینه، یمن و بیشتر توده عراق با او بیعت کرده بودند. حجاج، نایب مروان و سپس پسرش عبد الملک بود و هیچ‌یک از خلفا، مروان را برای جانشینی تعیین نکرده بودند و اهل حل و عقد نیز با او بیعت نکرده بودند. با وجود این، هیچ‌یک از اهل علم در اطاعت از او و فرمان‌برداری از وی در آنچه اطاعتش در آن جایز است از ارکان اسلام و واجباتش درنگ نکردند؛ و ابن عمر و کسانی از اصحاب رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که حجاج را درک کردند، با او ستیزه نمی‌کردند و از اطاعت او در آنچه اسلام به واسطه آن برپاست و ایمان به وسیله آن کامل می‌شود، سرباز نمی‌زدند.

همچنین کسانی از تابعین که در زمان او بودند، مانند ابن مسیب، حسن بصری، ابن سیرین، ابراهیم تیمی و امثال و نظایر آنان از بزرگان امت چنین بودند.

عمل بر این منوال میان علمای امت از بزرگان و امامان امت استمرار یافت؛ آنان به اطاعت از خدا و رسولش و جهاد در راه او، همراه با هر امامی -خواه نیکوکار باشد یا فاجر- امر می‌کنند؛ همان‌طور که در کتاب‌های اصول دین و عقاید معروف است.

همچنین بنی‌عباس با قهر و شمشیر بر سرزمین‌های مسلمانان چیره شدند؛ هیچ‌یک از اهل علم و دین آنان را یاری نکردند و آنان خلق بسیاری از بنی‌امیه، امیران و نایبانشان را کشتند و ابن هبیره، امیر عراق و خلیفه مروان را به قتل رساندند؛ تا جایی که نقل شده است سفاح

در یک روز حدود هشتاد نفر از بنی‌امیه را کشت و بر روی اجسادشان فرش انداخت و بر روی آن نشست و غذا و نوشیدنی طلب کرد؛ با این حال، سیره امامانی -مانند اوزاعی، مالک، زهری، لیث بن سعد و عطاء بن ابی‌رباح- با این پادشاهان بر کسی که کمترین بهره‌ای از علم و آگاهی داشته باشد، پوشیده نیست.

طبقه دوم از اهل علم، مانند احمد بن حنبل، محمّد بن اسماعیل[٤٤٦]، محمّد بن ادریس[٤٤٧]، احمد بن نصر[٤٤٨]، اسحاق بن راهویه و برادرانشان؛ در عصر آنان از پادشاهان، بدعت‌های بزرگی سر زد و صفات خداوند را انکار کردند و به آن دعوت کردند و در آن مورد امتحان شدند و کسانی از آنان کشته شدند، مانند احمد بن نصر؛ با این حال دانسته نیست که یکی از آنان دست از اطاعت کشیده باشد یا خروج بر ضد آنان را جایز دیده باشد.[٤٤٩]

---

[٤٤٦] . یعنی بخاری، امامِ شناخته‌شده.

[٤٤٧] . یعنی شافعی.

[٤٤٨] . یعنی خزاعی.

[٤٤٩] . سخن او رحمه‌الله پایان یافت؛ این متن در «مجموعة الرسائل والمسائل النجدية» (٦٢/٣ – ٦٣) و «الدرر السنية» (٣٧٧/٨ – ٣٨٠) ثبت شده است. میان این دو اختلاف اندکی در الفاظ وجود دارد، و من آنچه را که مناسب‌تر با سیاق بوده، برگزیده‌ام.

رساله دوم

بسم الله الرّحمن الرّحیم

از عبد اللطیف بن عبد الرّحمن به دو برادر گرامی، علی بن محمّد و فرزندش محمّد بن علی؛ خداوند متعال آن دو را از بدی‌ها سلامت بدارد و از حوادثِ محنت‌ها و بلاها محافظت فرماید.

سلام علیکم ورحمة الله وبرکاته، وبعد:

خداوندی را که هیچ معبودی جز او نیست، در نزد شما ستایش می‌کنم؛ او شایسته ستایش است و بر هر چیزی تواناست. نامه رسید؛ خداوند شما را به آنچه خشنودی او در آن است واصل گرداند و شما را از کسانی قرار دهد که او را دوست می‌دارند و از او پروا دارند. آنچه یادآوری کردید معلوم شد؛ این حوادث و فتنه‌ها بزرگ‌تر از آن چیزی است که وصف کردید و عظیم‌تر از آن است که به آن اشاره نمودید؛ چگونه چنین نباشد، در حالی که شیطان با بیشترِ منسوبین به دین بازی کرده و نردبانی برای ولایت مشرکین و سببی برای ارتدادِ مرتدان و موجبی برای پایین کشیدن پرچم‌های ملّت و دین، و دستاویزی برای تعطیل کردن توحیدِ پروردگار جهانیان و مباح شمردن خون مسلمانان و هتک آبروی بندگان مؤمنِ او شده است؟ فتنه‌ای که نه حدیث و نه قرآن به عمق آن نمی‌رسد[۴۵۰] و پیروان آن از آنچه اسلام و ایمان را ویران می‌کند، باز نمی‌ایستند. این را کسی می‌شناسد که خداوند بر او به علم و بصیرت

[۴۵۰] . یعنی این‌که به آن، هیچ دلیل یا مستندی از قرآن یا حدیث مرتبط نیست و بر آن تکیه‌ای از این دو منبع وجود ندارد.

منّت نهاده و از انوار شریعتِ پاکِ روشنگر بهره‌ای دارد و از مراقبتِ داناىِ نهان و آشکار، نصیبی برده است.

شما مبنای این فتنه و آغاز آن و حکمِ اهل و لشکریان آن را دانسته‌اید؛ سپس آنان با غلبه و شمشیر صاحب دولت شدند و بر بیشتر سرزمین‌ها و خانه‌های مسلمانان استیلا یافتند و امامت به این وجه و از این طریق برای آنان حاصل شد، همان‌گونه که عملِ تمام اهل علم از اهالی شهرها در اعصار متمادی بر آن بوده است. آغاز آن، ولایت آل مروان بود که نه از بیعت سرچشمه می‌گرفت و نه از رأی و نه از رضایتِ اهل علم و دین، بلکه با غلبه بر دیگران بود، تا جایی که بر سر ابن زبیر آن آمد که آمد و سایر اهل روستاها و شهرها از آنان فرمان‌برداری کردند.

همچنین مبدأ دولت عباسی و خروج آن از خراسان؛ رهبر آن مردی فارسی‌تبار بود که ابومسلم[۴۵۱] نامیده می‌شد؛ بر کسانی که پیرامونش بودند هجوم آورد و به دولت عباسی فراخواند و شمشیر کشید و کسانی را که از آن امتناع می‌کردند کشت و بر سر آن جنگید و ابن هبیره، امیر عراق را کشت و خلق بسیاری را که جز خدا کسی شمار آنان را نمی‌داند به قتل رساند؛ پرچم‌های سیاه عباسی آشکار شد و در اواخر قرن اول، در شهرها به قتل و غارت پرداختند و اهل علم و دین و امامان اسلام در قرن دوم و سوم، شاهد این وضعیت بودند، همان‌طور که این مطلب بر کسی که بوی علم را استشمام کرده و از شناخت تاریخ و وقایع نصیبی دارد، پوشیده نیست.

[۴۵۱] . داستان او را در البدایة و النهایة، در آغاز حکومت بنی‌عباس ببین.

«اهل علم با وجود این حوادث، بر اطاعت از کسی که به نیکی بر آنان غلبه یافته است، اتفاق‌نظر دارند؛ نفوذ احکام او و صحتِ امامتِ او را می‌پذیرند و دو نفر در این مسئله اختلاف ندارند؛ و بازداشتن از خروج بر ضد آنان با شمشیر و پراکنده کردن جماعت امت را واجب می‌دانند، اگرچه آن امامان، ستمگر و فاسق باشند، تا زمانی که کفر آشکار از آنان نبینند؛ و نصوص آنان در این باره از امامان چهارگانه و دیگران و امثال و نظایرشان موجود است.»[٤٥٢]

[٤٥٢] . سخنان او -رحمةالله‌علیه- به پایان رسید و این متن در "مجموعة الرسائل و المسائل النجدية" (جلد ٣، صفحات ١۶۶ تا ١۶٨) و "الدرر السنية" (جلد ٩، صفحات ٢٧ تا ٢٩) ثبت شده است. میان این دو منبع تفاوت اندکی در واژگان وجود دارد و من موردی را که با سیاق [متن و محتوا] مناسب‌تر بود، برگزیدم.

رساله سوم

ایشان رحمه الله گفت:

کسی که قواعد شرعی را بشناسد، به ضرورتِ مردم و نیازشان در امر دین و دنیای خویش به جماعت و امامت پی می‌برد. در اواخر عهدِ صحابهٔ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هر که غلبه یافت، بر دیگران چیره شد و آنان حکم امامت را به او دادند و با او منازعه نکردند؛ همان‌گونه که ابن عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ و دیگران چنین کردند، با آن‌که این امامت با قهر و غلبه به دست آمده بود.

همین‌طور پس از آنان، در عصرِ طبقهٔ سوم، هر که غلبه یافت، چیره شد و احکام جماعت و امامت جاری گردید و هیچ‌کس در آن اختلاف نکرد؛ و غالبِ امامان پس از آنان نیز بر همین گونه و همین شیوه بودند. با این حال، اهل علم و دین به آنچه به معروف مأمور شده‌اند فرمان می‌برند و از آنچه از منکر نهی شده‌اند بازمی‌ایستند، و با هر امامی جهاد می‌کنند، چنان‌که در عقاید اهل سنت تصریح شده است و هیچ‌یک از آنان نگفتند که جنگ با حاکمِ متغلب و خروج بر او جایز است و این‌که امت را رها کنند تا در خون‌های خود بجوشد و اموال و حرمت‌ها را مباح شمارد و دشمنِ جنگی در سرزمین‌هایشان رفت‌وآمد کند و بر حریمشان فرود آید. چنین چیزی را جز کسی که در عقلش آفتی باشد و در دین و فهمش نقصان یافته باشد، جایز و مباح نمی‌داند. و گفته شده است:

لا يُصلِحُ الناسَ فوضى لا سَراةَ لهم .... ولا سَراةَ إذا جُهالُهم سادوا*

مردم را هرج‌ومرجی که سَرور و پیشوایی خردمند ندارد، اصلاح نمی‌کند؛ و وقتی نادانان بر قوم سَروری کنند، دیگر جایی برای خردمندان باقی نمی‌ماند.

بلکه این حکم دینی از سخن خداوند متعال گرفته می‌شود که فرمود: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ ٱللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ [آل‌عمران:۱۰۳]

«همگی به ریسمان (حبل) خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید.»

زیرا این واجب جز با آنچه یاد کردیم تحقق نمی‌یابد، و ترک آن مفسده‌ای محض و مخالفتی آشکار است. و نیز فرمود: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ ۖ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ۚ﴾ [مائده:۲]

«و یکدیگر را بر انجام کارهای خیر و پرهیزکاری یاری نمایید، و یکدیگر را بر گناه و تجاوز یاری ندهید»

در حدیث آمده است: «إِذَا نَهَيْتُكُمْ عَنْ شَيءٍ فَاجْتَنِبُوهُ، وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيءٍ فَأْتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ».[۴۵۳] «وقتی شما را از چیزی نهی کردم، از آن دوری کنید؛ و وقتی شما را به چیزی فرمان دادم، از آن تا آنجا که می‌توانید انجام دهید.»[۴۵۴]

---

[۴۵۳]. بخاری آن را در شماره ۷۲۸۸ و مسلم در شماره ۱۳۳۷ از ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت کرده‌اند.

[۴۵۴]. سخن او ـ رحمه‌الله ـ پایان یافت. این مطلب در «مجموعه الرسائل والمسائل النجدية»، جلد ۳، صفحه ۱۷۲ تا ۱۷۳ و نیز در «الدرر السنية»، جلد ۹، صفحه ۱۷ تا ۲۰ ثبت شده است. میان این دو نقل، اختلاف اندکی در الفاظ وجود دارد، و من مناسب‌ترین عبارت را با توجه به سیاق برگزیده‌ام؛ اما خودِ حدیث را بر اساس منبع اصلی آن ضبط کرده‌ام.

زندگینامه شیخ محمد بن عبدالوهاب،

و بیان حقیقت دعوت او،

و اثبات این که منهج او مطابق با منهج دعوت پیامبر ﷺ در عقیده، شریعت و سلوک است

و به دنبال آن:

رساله‌ای مختصر در بیان این که آنچه شیخ به آن دعوت کرد، مذهب پنجم نیست

به قلم نوهٔ او:

شیخ عبد اللطیف بن عبد الرحمٰن بن حسن بن محمد بن عبد الوهاب رحمهم الله (۱۲۲۵-۱۲۹۳ هـ)

مقدمه

ستایش مخصوص خداوند پروردگار جهانیان است و درود و سلام بر شریف‌ترین پیامبران و فرستادگان، سرور ما محمد، و بر آل و اصحاب او، همگی. و اما بعد:

این رساله‌ای مختصر در معرفی شیخ محمد بن عبدالوهاب تمیمی و دعوت اصلاحی اوست؛ دعوتی که در نجد، در اواسط قرن دوازدهم هجری آغاز شد. صاحب این رساله، نوهٔ او، شیخ عبد اللطیف بن عبد الرحمٰن بن حسن بن محمد بن عبد الوهاب است، خداوند همهٔ آنان را رحمت کند. او در رساله‌اش نسبِ جدّ خود، سفرهایش در طلب علم و مشایخی را که از آنان بهره برده بود، بیان کرده است؛ سپس حالِ سرزمین نجد را در آن روزگار ذکر می‌کند و آنچه از خرافات، دلبستگی به مردگان و قبور و درختان خرما و غارها و چشمه‌ها در آن رایج بود، و نیز جهاد او را در نشر دعوت به عبادتِ خداوند یگانه و ترک عبادتِ غیر خدا بیان می‌دارد.

سپس صاحب رساله، رحمه الله، روشن می‌سازد که دعوت شیخ محمد مطابق با راهی است که علمای معتبرِ پیرو مذاهب چهارگانه بر آن رفته‌اند؛ پس سخنان بسیاری از علمای مذاهب در انکار عبادت قبور و دلبستگی به مردگان و جمادات نقل می‌کند و این همان چیزی است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آغاز آن را انکار کرده بود، تا برای خوانندهٔ گرامی روشن شود که آنچه شیخ محمد به آن دعوت کرد، مذهب پنجم و دین تازه‌ای نیست، بلکه همان دین اسلام است که خداوند متعال به پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمان داد همهٔ مردم را به آن دعوت کند.

سخن را طولانی نمی‌کنم؛ زیرا خودِ رساله گویای خویش است. کاری که من انجام داده‌ام، برگزیدن این رساله از «مجموعة الرسائل والمسائل النجدية»، سپس خدمت به متن با تعلیق بر آن به اندازۀ نیاز، تخریج آیات و احادیث، نسبت دادن اقوال علمی به صاحبانشان پس از مقابله با نسخه‌های محقق و نیز شرح واژگان دشوار بوده است.

آنچه مرا به نشر این رساله واداشت، رغبت در آگاه‌کردن مردم ـ به‌ویژه کسانی که از جزیره‌العرب دورند ـ نسبت به شیخ محمد و دعوت او بود و بیان این‌که دعوت او مستقل از دین اسلام نیست، بلکه با آن مطابق است؛ و این‌که شیخ محمد چیزی جز تجدیدکنندۀ نشانه‌های فراموش‌شدۀ اسلام نیست. متأسفانه شمار بسیاری از مردم این را نمی‌دانند، بلکه گمان می‌کنند او مذهب یا دینی تازه آورده است؛ از همین رو دعوت او را «وهابی» می‌نامند و پیروان آن را نیز وهابی می‌خوانند. این کار اگر بر چیزی دلالت کند، جز بر سوءفهم دعوت شیخ محمد دلالت ندارد؛ بلکه چه‌بسا برخی در حق او زبان به بدگویی گشوده و او را به امور بزرگ متهم کرده‌اند، بی‌آن‌که این اتهامات را بررسی کنند یا به نوشته‌های مورد اعتماد دربارۀ او رجوع نمایند. بی‌گمان این از گناهان بزرگ است، چنان‌که در قرآن آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾ [حجرات:۶]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برای شما خبری آورد، تحقیق و بررسی کنید؛ مبادا از روی نادانی به گروهی آسیب برسانید، سپس از آنچه کرده‌اید پشیمان شوید.

می‌گویم: بی‌گمان طعنه زدن به عالمان راستین چیزی جز اعلامِ جنگ با خداوند متعال نیست؛ چگونه چنین نباشد، در حالی که پیامبر ﷺ فرمود: خداوند عزوجل

فرمود: «مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ»[٤٥٥] «هر که با ولیّ من دشمنی کند، من به او اعلام جنگ می کنم.»

از این‌رو، این رساله را برگزیدم و منتشر ساختم، در حالی که پاداشِ واردشده در معرفی مردم به شیخ محمد بن عبدالوهاب و دعوت او را امید دارم، نیز پاداشِ واردشده در سخن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «مَنْ رَدَّ عَنْ عِرْضِ أَخِيهِ رَدَّ اللَّهُ عَنْ وَجْهِهِ النَّارَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»[٤٥٦] «هر که آبروی برادرش را حفظ کند، خداوند در روز قیامت آتش را از چهره‌اش بازمی‌دارد.»

معرفی شیخ عبد اللطیف، صاحب رساله

از معرفیِ شیخ عبد اللطیفِ صاحب رساله نیز نباید غفلت کرد. او شیخ عبد اللطیف، فرزندِ شیخ عبد الرحمٰن بن حسن بن شیخ محمد بن عبدالوهاب است، که خداوند متعال همهٔ آنان را رحمت کند. در سال ۱۲۲۵ هجری در شهر علم و دانش، یعنی درعیه، به دنیا آمد. نزد گروهی از مشایخ درس خواند؛ از جمله پدرش شیخ عبد الرحمٰن بن حسن، و نیز پسرعمویش شیخ عبد الرحمٰن بن عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب، و شیخ محمد بن محمود الجزایری، و دیگران.

پس از تبحر در دانش، گروهی از شاگردان نزد او درس آموختند که مشهورترینشان شیخ ادیب، مدافع دین خدا با شعر و نظم خود، سلیمان بن سحمان، رحمه الله تعالی بود.

---

[٤٥٥] . صحیح بخاری (۶۵۰۲): از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت کره است.
[٤٥٦] . ترمذی (۱۹۳۱): از ابودرداء (رضی الله عنه) و امام ترمذی آن را «حدیث حسن» دانسته‌اند.

او کتاب‌ها و رساله‌های بسیاری دارد؛ از میان کتاب‌ها، مشهورترینشان «مصباح الظلام فی الرد علی من کذب علی الشیخ الإمام» و نیز «منهاج التأسیس في کشف شبهات داود بن جرجیس» است.

اما رساله‌ها را شاگردش شیخ سلیمان در جلد سومِ «مجموعة الرسائل والمسائل النجدية» گرد آورده است؛ و بخشی از آن‌ها در برخی مجلدات دیگر پراکنده است و بخشی نیز در «الدرر السنية من الأجوبة النجدية» آمده است.

او رحمه الله در سال ۱۲۹۳ هجری درگذشت.[۴۵۷]

سه نکته پیش از پایان مقدمه

پیش از بستن صفحهٔ مقدمه، به سه نکته اشاره می‌کنم:

اول: من رسالهٔ یادشده را با رسالهٔ دیگری از همان مؤلف در همان باب پیوند داده‌ام.

دوم: عنوان دو رساله از خودِ مؤلف نیست، بلکه از من است؛ زیرا در آغاز برای آن‌ها عنوانی ذکر نشده بود، بنا بر منابع.

سوم: رسالهٔ نخست در «مجموعة الرسائل والمسائل النجدية» در صفحات(۳۷۸/۳-۴۲۹) آمده است، و نیز در «الدرر السنية في الأجوبة النجدية» در صفحات (۳۷۲/۱-۴۳۹) آمده است. من مرجع نخست را اصل قرار داده‌ام و آنچه نیاز به تصحیح داشته از مرجع دوم

[۴۵۷] . زندگینامه ایشان با اختصار و تصرف از مقدمه کتاب «مصباح الظلام» آمده، و این ترجمه را شیخ د. عبدالعزیز بن عبدالله الزیر ـ حفظه‌الله ـ نگاشته است.

اصلاح کرده‌ام. اما نقل‌های علمی را از منابع اصلی‌شان ضبط کرده‌ام، و تعلیقات اندکی نیز افزوده شده است؛ پس خداوند را بر آسان‌سازی‌اش سپاس می گویم.

از خداوند می‌خواهم که این رساله برای نویسنده، خواننده و ناشرش سودمند باشد، و قصد آن را خالص و پاداشش را ذخیرهٔ آخرت قرار دهد. و خداوند داناتر است. وصلی الله علی نبینا محمد وآله وصحبه، وسلَّم تسلیمًا کثیرًا.

ماجد بن سلیمان الرسی

majed.alrassi@gmail.com

تلفن: ۰۰۹۶۶۵۰۵۹۰۶۷۶۱

عربستان سعودی

از شیخ عبد اللطیف بن عبد الرحمٰن بن حسن رَحِمَهُ ٱللَّهُ دربارۀ عقیدۀ شیخ‌الاسلام محمّد بن عبد الوهاب و حقیقتِ آنچه به آن دعوت می‌کرد، سوال شد؛ وی در پاسخ چنین نوشت:

«بسم الله الرّحمن الرّحيم»

الحمد لله، نحمده ونستعينه ونستغفره ونتوب إليه، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مـــضل له، ومن يُضلل فلا هادي له، وأشهد أن لا إلـه إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن سيدنا[٤٥٨] محمداً عبده ورسوله، أرسله بين يدي الساعة بشيراً ونذيراً.

اما بعد: ای که خداوند تو را ارشاد کند، درخواست کردی که خلاصه‌ای سودمند و روشنگر دربارۀ حالِ شیخِ امام، پیشوایِ الگو، تجدیدکنندۀ آنچه از دین اسلام کهنه شده بود، و کسی که برای یاریِ شریعتِ سرورِ آفریدگان قیام کرد، یعنی شیخ محمّد بن عبد الوهاب -که خداوند بازگشتِ او را نیکو، پاداشش را دوچندان و حسابش را آسان گرداند- برایت بفرستم.

یادآور شدی - أرشدك الله - که در منطقۀ شما چنین چیزی یافت نمی‌شود و در میان شما دانش‌جویانی هستند که به آن روش‌ها و مسلک‌ها اشتیاق دارند. از این‌رو، این رساله را برایت نوشتم و این دفترِ مختصر را برای تو سیاه کردم، تا آن دانشجو بداند و آن جوینده به یقین برسد که حقیقتِ آنچه این امام به آن دعوت کرد چیست و اعتقاد و فهمِ کاملِ او چگونه بوده است؛ و برای بیننده در آن، آنچه دشمنان [می‌خواهند با آن] با دروغ‌ها و تهمت‌ها [مردم را] مبهوت سازند، آشکار گردد؛ تهمت‌هایی که با آن قصد دارند مردم را از راه راست و

[٤٥٨] . واژۀ «سیدنا» در کتاب «الدرر» وجود ندارد.

مسیر حق دور کنند و برهان و دلیل را کتمان نمایند. دشمنان و مخالفانِ او بسیار شده‌اند و دروغ در میان آنان دربارهٔ آنچه گفته‌اند و نقل کرده‌اند، شایع گشته است؛ چه بسا برای جویندهٔ انصاف و تحقیق، امر مشتبه شود و منهج و راهِ آشکار بر او به پوشیدگی گراید. پس اگر او [به] اصول شرعی تمسک جوید و بر قوانینِ پسندیده [دینی] حرکت کند، می‌داند که برای هر نعمتی حسودی است و برای هر حقی انکارکننده‌ای. و در نقل اقوال و احکام، جز از افراد عادل، ثقه و دقیق از میان مردم پذیرفته نیست؛ و هر کس این [شیوه] را پیشه کند، از جست‌وجو در آنچه به سوی او نقل می‌شود و می‌شنود آسوده می‌گردد و به بیشترِ آنچه ساخته و پرداخته شده توجه نمی‌کند و کارِ او بر منهج و شریعتی آشکار خواهد بود.

فصل

اما نسبِ این شیخ: او امام، عالم، پیشوایِ الگو و سرآمد، محمّد بن عبد الوهاب بن سلیمان بن علی بن محمّد بن احمد بن راشد بن برید بن محمّد بن برید بن مشرف است.

او در سال هزار و پانزدهِ هجریِ نبوی در شهر عیینه از سرزمین نجد به دنیا آمد و در آنجا رشد کرد. قرآن را در همان‌جا خواند تا آنکه پیش از رسیدن به ده سالگی، آن را حفظ و کاملا مسلط شد. او تیزهوش و در درک و حفظ مطالب سریع بود؛ به‌طوری که خانواده‌اش از هوش و ذکاوت او در شگفت می‌شدند. پس از حفظ قرآن، به علم پرداخت و در طلبِ آن سخت کوشید و پیش از سفرش برای طلب علم، به بخشی از مقاصد علمی دست یافت. او در نوشتن سریع بود؛ چه‌بسا یک جزوه را در یک مجلس می‌نوشت. برادرش سلیمان گفت: پدرش از فهم او در شگفت بود و با وجود کم‌سنیِ او، به بهره‌مندی از او اعتراف می‌کرد.

پدرش مفتیِ آن سرزمین بود و جدّش مفتیِ سرزمین‌های نجدی. آثار، نوشته‌ها و فتواهای او بر علم و فقهش گواهی می‌دهد و جدّش مرجعِ فقه و فتوا بود و با شیخ منصور بهوتیِ حنبلی، خادمِ مذهب، معاصر بود و در مکّه با او دیدار کرد.

پس از آنکه شیخ به سن بلوغ رسید، پدرش او را پیش نماز کرد و او را شایستهٔ اقتدا دید. سپس درخواستِ حجِ خانهٔ خدا کرد و پدرش آن مقصد و مراد را پذیرفت و او برای انجام فریضهٔ اسلام و ادای مناسک به طور کامل پیش‌قدم شد. سپس قصدِ مدینهٔ منوره -که بر ساکنِ آن بهترین درود و سلام باد- کرد و نزدیک به دو ماه در آنجا اقامت گزید؛ سپس در حالی که چشمانش روشن بود به وطن بازگشت و به مطالعهٔ فقه بر مذهب امام احمد رَحِمَهُ ٱللَّهُ مشغول شد.

سپس پس از آن، برای طلبِ علم سفر کرد و شیرینیِ کسب دانش و فهم را چشید و با دانشمندانِ بزرگ هم‌نشین شد و بارها به بصره و حجاز سفر کرد و با عالمان و مشایخِ دانشمندِ موجود در آنجا دیدار نمود. به احساء آمد که در آن زمان سرشار از مشایخ و عالمان بود؛ پس شنید، مناظره کرد، بحث نمود و بهره برد؛ و تقدیراتِ ربّانی با توفیق و یاری‌هایش او را یاری کردند.

او از گروهی روایت کرد؛ از جمله شیخ عبد الله بن ابراهیمِ نجدی و سپس مدنی[۴۵۹]، که او را از دو طریق اجازه داد. نخستین چیزی که از او شنید، حدیثِ مسلسلِ به اولیّه بود که در کتاب‌های سماع با سندِ متصل به عبد الله بن عمرو بن عاص رَضِيَ ٱللَّهُ عَنْهُ آمده که گفت: رسول الله صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «الراحمون يرحمهم الرحمن، ارحموا من في الأرض

[۴۵۹] . در «الدرر»: مدینی، منسوب به مدینه، زیرا در آنجا اقامت داشته است.

يرحمكم من في السماء»[٤٦٠] «رحم‌کنندگان را خداوندِ رحمن رحم می‌کند؛ بر اهل زمین رحم کنید تا آنکه در آسمان است به شما رحم کند.»

از او حدیثِ مسلسلِ حنابله را با سندش به انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ شنید که گفت: رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: هرگاه خداوند برای بنده‌ای خیری بخواهد، او را به کار می‌گیرد. گفتند: چگونه او را به کار می‌گیرد؟ فرمود: او را پیش از مرگ، به انجام کار نیک موفق می‌دارد.[٤٦١] و این حدیث از ثلاثیّاتِ [مسندِ] احمد رَحِمَهُ اللَّهُ است.

اقامت و سفر شیخ در بصره طولانی شد و در آنجا بسیاری از کتاب‌های حدیث، فقه و عربی را خواند و آنچه خدا خواست از حدیث، فقه و لغت نوشت. او مردم را به توحید دعوت می‌کرد و آن را برای بسیاری از کسانی که با آنان معاشرت و نشست‌وبرخاست داشت آشکار می‌ساخت و بر آن استدلال می‌کرد و آنچه از علم در نزد داشت، نمایان می‌ساخت. او می‌گفت: دعا تماماً برای خداست و جایز نیست چیزی از آن به غیر او اختصاص یابد. چه‌بسا در مجلس او از علایم و اشاراتِ[٤٦٢] طاغوت‌ها یا چیزی از کراماتِ صالحانی که آنان را می‌خواندند و به آنان استغاثه می‌کردند و در سختی‌ها و کارهای مهم به آنان پناه می‌بردند، سخن به میان می‌آمد؛ پس او از آن نهی می‌کرد و بازمی‌داشت و دلایلی از کتاب و سنّت می‌آورد و هشدار می‌داد و می‌گفت: دوستیِ اولیاء و صالحان، تنها به پیروی از آنان در آنچه از هدایت و دین بر آن بودند و نیز افزودنِ پاداش آنان با پیروی‌شان بر آنچه سرورِ فرستادگان آورده، حاصل می‌شود؛ اما ادعای محبّت و مودّت، همراه با مخالفت در سنّت و روش،

---

[٤٦٠] . آن را ابو داود (۴۹۴۱)، و ترمذی (۱۹۲۴) روایت کرده و آن را صحیح دانسته است، و احمد (۱۶۰/۲)، و بیهقی در «الأسماء والصفات» (۳۲۸/۲)، و آلبانی نیز در «الصحیحة» (۹۲۲) آن را صحیح دانسته است.

[٤٦١] . ترمذی (۲۱۴۲) و احمد (۱۰۶/۳) آن را روایت کرده‌اند، و لفظ از آنِ احمد است، و ابن حبان (۵۳/۲) نیز آن را نقل کرده است، و محققان «المسند» گفته‌اند: سند آن بر شرطِ شیخین صحیح است.

[٤٦٢] . در «الدرر»: «اشاره» آمده است.

ادعایی باطل و مردود است که نزد اهل نظر و حقیقت پذیرفته نیست. او همچنان بر این [شیوه] بود.

سپس به وطنِ خود بازگشت و دید پدرش به شهرِ حریملا کوچ کرده است؛ پس در آنجا نزد او مستقر شد و به دعوتِ به سنّتِ محمّدی پرداخت و آن را آشکار کرد و هر که از آن خارج شد نصیحت نمود و آن را فاش ساخت؛ تا اینکه خداوند شأن او را بالا برد و نامش را بلند آوازه کرد و پذیرشِ او را در دل‌ها قرار داد و نزدیکانش از اهل عقل و نقل، برتریِ او را گواهی دادند. او کتابِ مشهورِ خود در توحید را تألیف کرد[٤٦٣] و دعوت به صراطِ عزیزِ حمید را علنی ساخت. این کتابِ سودمند برای او خوانده شد و بسیاری از دانش‌جویان و جویندگانِ حاضر در نزد او، آن را شنیدند. نسخه‌های آن در سرزمین‌ها شایع شد و آوازه‌اش در پستی و بلندی‌های زمین پیچید. هر که قصدش را خالص کرد و از سرکشی، ستم و فساد سالم ماند، به هم‌نشینی با او دست یافت و بهره برد؛ و با ستایش خدا، دوستداران و لشکریانش بسیار شدند و دسته‌ای از مردانِ بزرگ و اهلِ رفتارِ نیک و کمال با او همراه گشتند؛ با او راه می‌پیمودند و با هر فاسق و زندیقی جهاد می‌کردند.

فصل

مردمانِ آن عصر و سرزمین، در آن زمان‌ها، دچارِ غربتِ شدیدِ اسلام شده بودند و نشانه‌های دین در نزد آنان کهنه گشته بود و پایه‌های ملّتِ حنیفی فرو ریخته بود و آنچه اهلِ جاهلیّت

---

[٤٦٣] . و آن کتاب به «کتاب التوحید» معروف است؛ بیش از هزار بار چاپ شده و به زبان‌های متعددی ترجمه شده است. دارای شرح‌های متعددی است که از بیست شرح فراتر می‌رود؛ که از مهم‌ترین آن‌ها «تیسیر العزیز الحمید فی شرح کتاب التوحید» نوشته نوه او شیخ سلیمان بن عبدالله بن محمد ابن عبدالوهاب است که در سال ١٢٣٣ هجری در سن سی و سه سالگی درگذشت، و همچنین [کتاب] «فتح المجید» نوشته نوه دیگرش شیخ عبدالرحمن بن حسن بن محمد بن عبدالوهاب، متوفی سال ١٢٨٥ هجری است. از شرح‌های معاصرِ ارزشمند آن نیز «القول المفید علی کتاب التوحید» از شیخ محمد بن عثیمین رحمه الله است. این خود دلالت می‌کند که خداوند برای اصلِ کتاب، پذیرش و مقبولیت مقدر فرموده است؛ خداوند امامان دعوت نجدی را رحمت کند، چه بزرگ است فضل آنان بر مردم.

بر آن بودند، بر بیشترِ آنان غلبه یافته بود. پرچم‌های شریعت در آن زمان محو شده بود و جهل، تقلید و روی‌گردانی از سنّت و قرآن چیره گشته بود؛ کودک در حالی رشد می‌کرد که از دین چیزی جز آنچه اهلِ آن شهرها بر آن بودند نمی‌شناخت و پیرمرد بر آنچه از پدران و اجدادِ خود فراگرفته بود، پیر شده بود؛ نشانه‌های شریعت محو و متونِ قرآن و اصولِ سنّت در میان آنان فراموش شده بود و روشِ پدران و گذشتگان پرچم‌دار بود و احادیثِ کاهنان و طاغوت‌ها پذیرفته [بود] و مردود و رد نشده بود. آنان بندِ توحید و دین را از گردن برداشته بودند و در استغاثه و تعلّق به غیرِ خدا از اولیاء، صالحان، بت‌ها، اصنام و شیاطین سخت کوشیده بودند. عالمان و رؤسایشان بر آن روش روی آورده بودند و از آی شورِ آن می‌نوشیدند و به آن راضی بودند و همواره به آن دعوت می‌کردند. عادت‌ها و مألوفات جاهلی چشمانشان را کور کرده بود و شهوت‌ها و خواسته‌ها آنان را از اوج گرفتن برای طلبِ هدایت از نصوصِ محکم و آیاتِ روشن بازداشته بود. آنان به آنچه از آثارِ جعلی، حکایت‌های ساختگی و خواب‌ها روایت کرده بودند استدلال می‌کردند، همان‌گونه که اهلِ جاهلیّت و دورانِ فترت[٤٦٤] انجام می‌دادند. بسیاری از آنان نفع و ضرر را در سنگ‌ها و جمادات می‌پنداشتند و در تمامِ اوقات به آثار و قبور تبرّک می‌جستند.

﴿نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [سوره حشر، آیه ١٩]

«خدا را فراموش کردند، پس خدا آنان را از خودشان غافل ساخت؛ آنان همان فاسقان‌اند.»

﴿ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾ [سورۀ انعام، آیۀ ١]

[٤٦٤] .فترت به معنای مدت زمانی است که میان دو پیامبر فاصله می‌افتد. در این دوران، جهل و نادانی شایع می‌شود تا زمانی که خداوند پیامبری را مبعوث کند و مردم را به دین بازگرداند.

«ستایش مخصوصِ خداست که آسمان‌ها و زمین را آفرید و تاریکی‌ها و نور را پدید آورد؛ سپس کسانی که کافر شدند، برای پروردگارشان همتا قرار می‌دهند سپس کسانی که کافر شدند،از پروردگارشان روی می گردانند.»

﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [سورۀ اعراف، آیۀ ۳۳]

«بگو: پروردگار من، تنها زشتی‌ها [گناهان] را چه آشکار آن و چه پنهانِ آن، و گناه و ستمِ ناحق را حرام کرده است؛ و [نیز] اینکه برای خدا شریک قرار دهید بدون اینکه دلیلی بر آن نازل کرده باشد، و اینکه چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت دهید.»

اما سرزمین نجد؛ شیطان در فریب دادنِ آنان بسیار کوشید. آنان به زیارتِ قبرِ زید بن خطاب می‌رفتند و با سخنانی فصیح، با بیم و امید او را می‌خواندند و گمان می کردند که او حاجت‌هایشان را برآورده می کند و او را از بزرگ‌ترین وسایلِ تقرب و پناهگاه‌ها می‌دانستند.

همچنین نزدِ قبری که گمان می کردند قبرِ ضِرار بن أزور است، چنین می کردند؛ در حالی که این، دروغی آشکار و افترایی ساخته و پرداخته بود.

نیز در میان آنان درختِ خرمای نر بود که زن و مرد به سراغش می‌رفتند و نزد آن زشت‌ترین کارها را انجام می‌دادند. هرگاه زنی ازدواجش به تأخیر می‌افتاد و خواستگاری نداشت، به سوی آن درخت می‌رفت، آن را با دستانش در آغوش می گرفت، با امید و زاری آن را می‌خواند و می گفت: «يَا فَحْلَ الْفُحُولِ، أُرِيدُ زَوْجًا قَبْلَ الْحَوْلِ»؛ «ای برترینِ نرها، پیش از آن‌که سال به پایان برسد، برایم شوهری می‌خواهم.»

درختی نزد آنان بود که آن را «الطَّرْفِيَّة»[٤٦٥] می‌نامیدند. شیطان آنان را به آن دل‌بسته کرده بود و در دلشان افکنده بود که به آن تکیه کنند و بر آن برکت بجویند. پارچه‌ها بر آن می‌آویختند تا شاید فرزندشان از آسیب در امان بماند.

در پایینِ شهرِ درعیه غاری در کوه بود که می‌پنداشتند از کوه برای زنی به نام «بنت الأمیر» شکافته شده است؛ زیرا کسی خواسته بود به او ستم کند و به او آسیب برساند، اما غار شکافته شد و او نتوانست بر وی دست یابد. آنان برای این مکان گوشت و نان می‌فرستادند تا به زعم خود، «سپاه شیطان» از آن بخورند.

در شهرشان مردی بود که ادعای ولایت می‌کرد و نامش «تاج» بود. به او تبرک می‌جستند و از او یاری و گشایش می‌خواستند. نزد او می‌رفتند و به مدد و یاریِ او ـ به گمان خودشان ـ امید می‌بستند. حاکمان و ستمگران از او می‌ترسیدند و گمان می‌کردند که او قدرتِ تصرف و کشتنِ هر کس را که نافرمانی‌اش کند دارد؛ با آنکه دربارهٔ او داستان‌های زشت و شنیعی نقل می‌کردند که بر بی‌دینی‌اش و دوری‌اش از احکامِ شریعت دلالت داشت.

همهٔ شهرهای نجد نیز بر همان وصفی بودند که گفتیم: روی‌گردانی از دینِ خدا، انکارِ احکامِ شریعت و بازگرداندنِ آن‌ها.

شگفت آن‌که این عقایدِ باطل، مذاهبِ گمراه، عادت‌های ستمگرانه و راه‌های زیان‌بار گسترش یافت و آشکار شد و همه‌جا را فرا گرفت، تا آن‌جا که به شهرهای حرمینِ شریفین[٤٦٦] نیز رسید.

---

[٤٦٥] . در نسخهٔ «مجموعة الرسائل»، «الطریفة» آمده است.»

[٤٦٦] . یعنی حجاز.

از جمله کارهایی که نزدِ قبرِ محجوب و قبهٔ ابوطالب انجام می‌شد این بود که با آویختنِ نشانه‌ها و علامت‌ها به کنارِ قبرش می‌آمدند تا هنگامِ فرود آمدنِ بلاها و سختی‌ها از او یاری بخواهند. در بزرگ‌داشتِ او به نهایت رسیده بودند، تا آن‌جا که حقِ بیتِ خدا را آن‌گونه که باید، ادا نمی‌کردند. اگر دزد یا غاصب یا ستمگری به قبرِ یکی از آنان پناه می‌برد، کسی با او کاری نداشت؛ زیرا برای آن‌ها احترام و تعظیمِ بسیار قائل بودند.

از این جمله کارهایی است که نزدِ قبرِ میمونه، امّ‌المؤمنین رضی الله عنها، در «سَرَف» انجام می‌شود؛ و نیز نزدِ قبرِ خدیجه رضی الله عنها. کنارِ قبرِ او کارهایی می‌کردند که هیچ مسلمانی که به خدا و روز واپسین امید دارد، نمی‌تواند درباره‌اش سکوت کند؛ چه رسد به این‌که این کارها از کسب‌های پست و فاسقانه باشد. در آن، آمیختگیِ مردان و زنان، انجامِ فحشا و منکرات و کارهای زشت وجود داشت؛ چیزهایی که اهلِ دیانت و کمال آن را نمی‌پذیرند. و همین‌طور سایرِ قبرهای بزرگ‌شده و مشهور در شهرِ خدا، مکهٔ مکرمه.

در طائف، قبرِ ابن‌عباس رضی الله عنهما قرار دارد و نزدِ آن کارهای شرک‌آلودی انجام می‌شود که جانِ موحّدان از آن منزجر می‌شود، دل‌های بندگانِ مخلصِ خدا آن را انکار می‌کند، و آیاتِ قرآن و نصوصِ ثابت از سرورِ رسولان آن را رد می‌کند.

از جملهٔ آن‌ها: ایستادنِ درخواست‌کننده کنار قبر در حالی که تضرع می‌کند و استغاثه می‌کند و اظهارِ نیازمندیِ خود را به معبودشان، با حالتِ فروتنی و یاری‌طلبی، بیان می‌کند. و نیز صرفِ محبتِ خالص، که همان محبتِ عبودیت است، و نذر و ذبح برای کسی که زیرِ آن مشهد و بنای گنبددار قرار دارد.

بیشترِ بازاریان و عوامِ آن‌ها در بازارها پیوسته این سخن را بر زبان می‌آورند:

«اليومَ عَلَى اللهِ وَعَلَيْكَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ» «امروز [توکل و امیدم] به خداست و [سپس] به تو ای ابن‌عباس.»

پس از او روزی، فریادرسی، و برطرف شدنِ زیان و سختی را می‌طلبند.

محمد بن حسین نعیمی زبیدی رَحِمَهُ ٱللَّهُ گفته است که مردی آنچه را اهلِ طائف انجام می‌دادند، از شاخه‌های شرک و اعمالِ دینیِ باطل، دید و گفت:«اهلِ طائف خدا را نمی‌شناسند، بلکه فقط ابن‌عباس را می‌شناسند.»

پس بعضی از کسانی که خود را دانشمند می شمردند به او گفتند: «شناختِ آنان از ابن‌عباس کافی است، زیرا او خدا را می‌شناسد.»

پس بنگر به این شرکِ سخت و غلوِّ زشت که با صراطِ مستقیم ناسازگار است؛ و آن را با سخنِ خداوند جَلَّجَلَالُهُ بسنج: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [بقره:۱۸۶]

«و هنگامی که بندگانم از تو دربارۀ من بپرسند، [بگو] من نزدیکم؛ دعایِ دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند، اجابت می کنم.»

و سخنِ خداوند جَلَّجَلَالُهُ : ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [جن:۱۸]

«و این‌که مسجدها از آنِ خداست؛ پس هیچ‌کس را همراهِ خدا مخوانید.»

رسولِ خدا صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یهود و نصاری را لعنت کرد به سببِ آن‌که قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار دادند، تا در آن خدا را عبادت کنند؛ پس حالِ کسی که صالحان را با خدا

عبادت کرده و آنان را خوانده، چگونه است؟ و نصوص در این باره بر اهلِ علم پوشیده نیست.

همچنین آنچه در شهرِ پیامبرِ بزرگوار، با بهترین درود و سلام بر ساکنش، انجام می‌شود نیز از همین نوع است و از راه و روشِ شریعت و طریقِ درست دور است.

در بندرِ جده نیز گمراهی به نهایتِ خود رسیده است؛ قبری است که گمان می‌کنند قبرِ حوّا است. برخی شیاطین آن را برایشان ساخته‌اند و در این باره دروغِ آشکار بسیار گفته‌اند. برای آن خادمان و نگهبانان قرار داده‌اند و در مخالفت با آنچه محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آورده، بسیار افراط کرده‌اند؛ یعنی در نهی از بزرگ‌داشتِ قبور و از فتنه‌انگیزیِ کسانی که در آن‌ها آرمیده‌اند، هرچند صالح و بزرگوار باشند.

همچنین «مَشْهَدُ العَلَوِيّ»؛ در بزرگ‌داشت، احترام، ترس و امید بستن به آن، بسیار افراط کردند. برای یکی از تاجران چنین رخ داد که بدهیِ سنگینی به مردم هند و دیگران داشت، و این در سال ۱۲۱۶ رخ داد. او گریخت و به مشهدِ علوی پناه برد، در حالی که به آن پناهنده و فریادرس‌خواه بود. مال‌داران او را رها کردند و هیچ‌یک از سران و حاکمان جرأتِ هتکِ حرمتِ آن مشهد و مقام را نداشت. گروهی از معروفان گرد آمدند و با هم تصمیم گرفتند او را برای چند سال در امان بگذارند. پس پناه می‌بریم به خدا از بازیچه‌گرفتنِ فاجران و شیاطین.

اما سرزمینِ مصر و مصر علیا و فیوم و نواحی‌اش، از امورِ شرک‌آلود، عبادت‌های بت‌گونه و ادعاهای فرعونی، چیزی را گرد آورده که کتابی گنجایشِ آن را ندارد و هیچ سخنی به آن

نمی‌رسد؛ به‌ویژه نزدِ زیارتگاه احمد بدوی و مانندِ او از کسانی که موردِ اعتقاد و عبادت قرار گرفته‌اند. آنان دربارۀ اینان از آن فراتر رفته‌اند که جاهلیت دربارۀ معبودهای خود ادعا می‌کرد. و عوامِ آنان برای آن‌ها تدبیرِ ربوبیت و تصرف در جهان با اراده و قدرتِ عام قائل بودند؛ چیزی که مانندش از هیچ‌یک از فرعون‌ها و نمرودها نقل نشده است.

برخی از آنان می‌گویند: «هفت تن در جهان تصرف می‌کنند»؛ برخی می‌گویند: «چهار تن»؛ و برخی می‌گویند: «قطبی است که همگان به او بازمی‌گردند». بسیاری از آنان معتقدند که امور [جهان] میان عده‌ای که به او منسوب‌اند، به‌صورت شورایی اداره می‌شود. خداوند از آنچه ظالمان می‌گویند بسیار بلندمرتبه‌تر و برتر است؛ ﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا﴾ [کهف:۵] «سخن بزرگی از دهانشان خارج می‌شود و جز دروغ چیزی نمی‌گویند.» [سوره کهف، آیه ۵]

«سخنی بس بزرگ است که از دهان‌هایشان بیرون می‌آید؛ جز دروغ نمی‌گویند.»

در آن زیارتگاهها، آن‌قدر منکرات، فحشا و مفاسد، مرتکب شده‌اند که نه قابل شمارش است و نه قابل توصیف. در این کار به حکایت‌ها، افسانه‌ها و خرافات و جهالتهایی تکیه کرده‌اند که از کسی که کمترین بهره‌ای از معقولات داشته باشد، صادر نمی‌شود؛ چه رسد به نصوص شرعی.

آنچه در بلادِ یمن انجام می‌شود نیز بر همین راه و روش است. در «صنعا»، «بُرَع»، «مخا» و سرزمین‌های دیگر، چیزهایی هست که عاقل از یادکردن و وصفِ آن پرهیز می‌کند و نمی‌توان آن را درک کرد یا توصیف کرد. چه رسد به مردمی که شیطان آنان را سبک‌مغز کرده و از عبادتِ رحمان به عبادتِ قبور و شیطان روی آورده‌اند. پس پاک و منزه است آن ذاتی که در عقوبتِ جرم‌ها شتاب نمی‌کند و حقوق و ستم‌ها را نادیده نمی‌گیرد.

در «حضرموت»، «شَّحر»، «عدن» و «یافع»، چیزهایی هست که گوش‌ها از شنیدنش کر می‌شوند. می گویند: «شَيءٌ لِلَّهِ يَا عَيْدَرُوس، شَيءٌ لِلَّهِ يَا مُحْيِيَ النُّفُوسِ» «چیزی برای خدا، ای عیدروس؛ چیزی برای خدا، ای زنده کنندهٔ جان‌ها.»

در سرزمینِ نجران، از بازیِ شیطان و بیرون‌افکندنِ ریسمان ایمان، چیزهایی هست که بر اهلِ علمِ این موضوع پوشیده نیست.

رئیسِ آنان که «السَّیِّد»[٤٦٧] نامیده می‌شود، به گونه‌ای از او اطاعت، تعظیم، تقدیس،[٤٦٨] و در صدر نشاندن و غلو کردند که آنان را به جدایی از ملتِ اسلام و پیوستن به پرستشِ بت‌ها و اصنام کشاند. ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [توبه:٣١]

«آنان دانشمندان و راهبانشان را به جای خدا به ربوبیت گرفتند، و نیز مسیحِ پسرِ مریم را؛ و به آنان جز این فرمان داده نشده بود که خدای یگانه را بپرستند؛ خدایی جز او نیست. او پاک و منزه است از آنچه شریک می گیرند.»

همچنین در شهرهای حلب، دمشق و دیگر سرزمین‌های شام، زیارتگاه‌ها، بناها و نمادهایی وجود دارد که اهل ایمان و اسلام، یعنی پیروانِ سرورِ بشریت حضرت محمد مصطفی ﷺ بر سرِ درستی و مشروعیتِ آن‌ها توافق ندارند. این‌ها به همان کفرگویی‌هایی که از وضعیتِ مصر و به آن احوالِ بت‌پرستانه و شرک‌آلود آلوده که ذکر کردیم نزدیک است نیز در موصل و سرزمینِ کردها، انواعی از شرک، فجور و فساد پدیدار شد.

---

[٤٦٧] . شاید منظور، اسماعیلیه باشد؛ و رئیس و شیخ خود را «المَكرُمِي» می‌نامند، و جمع آن «مكارمة» است.

[٤٦٨] . في «الدرر»: آمده است: تقدیم او.

اما در عراق، دریایی از این امور است که همهٔ خلیج‌ها را در بر گرفته. نزدِ آنان زیارتگاه امام حسین (ع) هست که رافضیان آن را بت، بلکه ربّی تدبیرگر و خالقی سامان‌دهنده ساخته‌اند، و بدین وسیله مجوسیّت را زنده کردند و معبدهای لات و عزّی و آنچه اهلِ جاهلیت بر آن بودند، احیا نمودند.

همچنین حرم عباس، حرم حضرت علی، حرم ابوحنیفه، معروفِ کرخی و شیخ عبدالقادر[٤٦٩] ؛ آنان، چه رافضی و چه سنی، به این مشاهد دلبسته شدند و از برترین خواسته‌ها و مقاصد روی برتافتند و آنچه را از حقِ خدایِ یگانهٔ یکتا بر آنان واجب بود، نشناختند.

به طور کلی، آنان بدترینِ این شهرها هستند و از همه بیشتر از حق روی‌گردان و در برابر آن متکبرند.

رافضیان برای آن آرامگاهها نماز می‌گزارند و برای کسانی که در آن آرامگاه‌ها هستند رکوع و سجود می‌کنند و از اموال و نذرهای خود برای ساکنانِ آن گورها چیزی صرف کرده‌اند که حتی یک دهمِ آن را برای الله متعال و آمرزنده صرف نمی‌کنند. و گمان می‌کنند که زیارتِ علی و امثال او از هفتاد حج برتر است؛ خداوند در شکوه و جلالش برتر و پاک‌تر است.

برای معبودهای چنان تعظیم، احترام، بیم و حرمت، قائل هستند که حتی با تعظیم، توقیر، ترس و خوفِ خداوندِ حق و فرمانروای دانا قابل قیاس نیست. و از آنچه نصاری بر آن بودند، جز ادعای فرزند[٤٧٠] باقی نمانده است؛ و با این حال برخی از آنان برای بعضی از افرادِ بشر

---

[٤٦٩] . شیخ عبدالقادر گیلانی.

[٤٧٠] . منظور شیخ این است که در ضلالت‌ها و گمراهی‌ها، میان رافضه و نصارا تفاوتی باقی نمانده است، مگر در ادعای اینکه "خداوند فرزندی دارد"؛ چرا که این را رافضه نگفته‌اند. وگرنه رافضه در تمامِ ضلالت‌های نصارا -پناه بر خدا- افتاده‌اند، مگر همین یک مورد.

قائل به حلول‌اند.[۴۷۱] ﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ [صافات: ۱۸۰] «پاک و منزه است پروردگار تو، پروردگارِ عزّت، از آنچه وصف می‌کنند.»

و همهٔ روستاهای «الشَّط» و «المَجَرَّة» در نهایتِ جهل‌اند. و در قطیف و بحرین، از بدعت‌های رافضی، رخدادهای مجوسی و جایگاه‌های بت‌گونه، چیزهایی هست که با اصولِ ملتِ حنیف در تضاد و برخورد است.

هر کس بر این کردارها آگاه شود و با ایمان و اسلام و فروع و اصولِ آن آشنایی داشته باشد، یقین می‌کند که این قوم از راهِ راست گمراه شده‌اند و از مقتضای قرآن و دلیل بیرون رفته‌اند و به زرق‌وبرق‌های شیطان، احوالِ کاهنان و امورِ همانند آن چنگ زده‌اند.

پس بصیرتِ او در دینش افزون می‌شود، ایمان و یقینش با مشاهدهٔ آن نیرومند می‌گردد، در طاعتِ پروردگارش و شکرِ او جدّی‌تر می‌شود، به سوی او بازمی‌گردد و یادش را پیوسته می‌دارد، و در انجامِ وظایفِ فرمانش می‌کوشد، و از طغیان و کفرِ شیطان سخت‌تر از هر چیز می‌ترسد.

پس شگفتی از کسی نیست که هلاک شد که چگونه هلاک شد؛ شگفت آن است که کسی نجات یافت، چگونه نجات یافت. و به‌راستی علامه محمد بن اسماعیل امیر در آنچه از دگرگونی و تغییرِ اهلِ زمانِ خود[۴۷۲] بیان کرد، نیکو گفت.

---

[۴۷۱] . منظور از "حلول"، عقیده‌ای است که معتقد است خداوند در میانِ آفریدگانش حلول می‌کند -خداوند از این نسبت‌های ناروا] برتر است- و این عقیده‌ای باطل است که برخی از فرقه‌های رافضه دربارهٔ کسانی از اهل‌بیت که در حقشان غلو می‌کنند، به آن معتقدند. در حالی که حق این است که خداوند در آسمان و بر فرازِ همهٔ آفریدگانش قرار دارد، همان‌طور که خدای متعال فرموده است: ﴿الرَّحْمَٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ﴾ [خداوندِ رحمان بر عرش استیلا/قرار دارد].»

[۴۷۲] . در آنچه او از انکار بر اهلِ زمانه‌اش اظهار کرده بود، پیش‌تر نیز مقداری از مظاهرِ شرک‌آلود در یمن ذکر شد. و برای صنعانی در انکار بر اهل زمانه‌اش، قصیده‌ای مشهور وجود دارد. همچنین به کتابِ القبورية، نشأتها - آثارها - موقف العلماء منها تألیفِ احمد بن حسن المعلم مراجعه کن (ناشر: دار ابن الجوزی، الدمام)؛ زیرا او به تفصیل دربارهٔ تاریخِ قبوری‌گری در یمن سخن گفته است.

فصل

این حوادثِ یادشده، کفرهای مشهور و بدعت‌های مذکور را اهلِ علم و ایمان انکار کردند و در انکارشان سخت‌گیری نمودند، تا آن‌جا که بر انجام‌دهندهٔ آن‌ها حکم کردند که از بندِ اسلام و ایمان بیرون رفته است. اما چون غلبه با جاهلان و فرومایگان بود، رشته‌های دین گسست، پایه‌هایش شکاف برداشت و نشانه‌هایش محو شد. در این میان کسانی از سران و حاکمان و کسانی از نادانانی که خود را به شناختِ حلال و حرام نسبت می‌دادند، به آنان کمک کردند. در نتیجه، عامهٔ مردم و بیشترِ انسان‌ها از آنان پیروی کردند و نفهمیدند که بر خلافِ دینِ خدا حرکت می‌کنند؛ دینی که آن را برای برگزیدگان و اولیای خاصّ خود انتخاب کرده است.

با نبودِ علم و اعراض از تأمل در آیاتِ خدا و فهمِ آن‌ها، برای تودهٔ مردم چاره‌ای جز تقلیدِ رؤسا و بزرگان نیست و نمی‌توانند از عادت و مألوف جدا شوند. از این رو، خداوند متعال بارها به این حجتِ باطل و عادتِ ریشه‌دارِ رسواکننده توجه داده است: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا﴾ [بقره: ۱۷۰]

«و هنگامی که به آنان گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید، می‌گویند: بلکه از آنچه پدرانمان را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم.»

و نیز: ﴿وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ﴾ [زخرف: ۲۳]

«و بدین‌گونه، پیش از تو در هیچ آبادی هشداری‌گری نفرستادیم مگر آن‌که خوش‌گذرانانِ آن گفتند: ما پدرانمان را بر آیینی یافته‌ایم و ما نیز بر آثار آنان پیرویم.»

این معنا در قرآن برای نیازِ بندگان و ضرورتِ آنان به شناختِ آن و نیز برای حذر کردن از آن و فریب نخوردن به اهلش، بیان شده است. و چه نیکو گفته است عبدالله بن مبارک رحمه الله:

وَهَلْ أَفْسَدَ الدِّينَ إِلَّا الْمُلُوكُ وَأَحْبَارُ سُوءٍ وَرُهْبَانُهَا

و آیا دین را جز پادشاهان و عالمانِ بد و راهبانِ آنان فاسد کردند؟

اگر این را دانستی، پس انکارِ این حوادث؛[٤٧٣] اختصاصیِ این شیخ نیست بلکه پیش از او نیز پیشوایانِ بزرگِ علم و هدایت بوده‌اند که بر اهلِ گمراهی و سرکشی انکار کردند و بر کسانی که عبادتِ خالص را به غیرِ خدا، حتی به مردگانِ زیرِ خاک، صرف می‌کردند، ردّ نمودند. و ما از سخنان آنان را برایت خواهیم آورد تا چشم‌ها روشن شود،[٤٧٤] سینه‌ها آرام گیرد و آنچه جاهلان از بدعت‌ها، شرک‌ها و دروغ‌ها پدید آورده‌اند، از میان برود.

امام ابوبکر طرطوشی[٤٧٥] در کتابِ مشهورش «الحوادث والبدع» گفته است: «رَوَى الْبُخَارِيُّ[٤٧٦] عَنْ أَبِي وَاقِدٍ اللَّيْثِيِّ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قِبَلَ حُنَيْنٍ وَنَحْنُ حَدِيثُو عَهْدٍ بِكُفْرٍ، وَلِلْمُشْرِكِينَ سِدْرَةٌ يَعْكُفُونَ عِنْدَهَا وَيَنُوطُونَ بِهَا أَسْلِحَتَهُمْ، يُقَالُ لَهَا ذَاتُ

---

[٤٧٣] . منظور از "حوادث"، یعنی بدعت‌ها و امورِ نوپدیدی که در دین ایجاد شده است.

[٤٧٤] . اینجا شیخ معرفیِ شیخ محمد بن عبدالوهاب را پایان می‌دهد، و حالِ سرزمین‌های اسلامی را در زمان او بیان می‌کند. اکنون شیخ آغاز می‌کند به نقلِ سخنِ علمای مذاهب که همان چیزهایی را انکار کرده‌اند که ابن عبدالوهاب نیز انکار می‌کرد، تا چنین نتیجه بگیرد ـ همان‌گونه که پیش‌تر گفتیم ـ که او چیز تازه‌ای نیاورده، بلکه دعوتِ پیامبر ﷺ و یارانش و پیروانِ آنان بر حق را تجدید کرده است. خدا ما را از آنان و در زمرهٔ آنان قرار دهد. و نقلِ سخنانِ آنان باقیِ این کتاب را دربر می‌گیرد، و این مقدار هشت‌دهمِ آن را تشکیل می‌دهد؛ پس خدایا آسان کن و یاری فرما.

[٤٧٥] . او محمد بن ولید اندلسیِ طرطوشی است، شیخِ مالکیه، و کتابی مشهور در هشدار دادن از بدعت‌ها دارد با نامِ «کتاب الحوادث والبدع». او ـ رحمه‌الله ـ در سال ٥٢٠ هجری درگذشت. شرح‌حال او را در «سیر أعلام النبلاء» (١٩/٤٩٠) ببین.

[٤٧٦] . طرطوشی ـ رحمه‌الله ـ در نسبت دادن این حدیث به بخاری خطا کرده است، و تخریج آن به‌زودی خواهد آمد.

أَنْوَاطٍ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اجْعَلْ لَنَا ذَاتَ أَنْوَاطٍ كَمَا لَهُمْ ذَاتُ أَنْوَاطٍ. فقال رسول الله صَلَّىٰٱللَّهُعَلَيْهِوَسَلَّمَ اللهُ أَكْبَرُ، هَذَا كَمَا قَالَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ لِمُوسَى {اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ}، لَتَرْكَبُنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ»[٤٧٧]

«بخاری از ابی‌واقد لیثی روایت کرده که گفت: ما همراهِ رسول خدا صَلَّىٰٱللَّهُعَلَيْهِوَسَلَّمَ به سوی حنین[٤٧٨] رفتیم، در حالی که تازه از کفر بیرون آمده بودیم.[٤٧٩] برای مشرکان درختِ سِدره‌ای بود که نزدِ آن اعتکاف (اقامت) می‌کردند[٤٨٠] و سلاح‌هایشان را به آن می‌آویختند و آن را ذاتُ أنواط می‌نامیدند. پس گفتیم: ای رسول خدا، برای ما هم ذاتُ أنواطی قرار بده، همان‌گونه که برای آنان ذاتُ أنواطی هست. سپس رسول خدا صَلَّىٰٱللَّهُعَلَيْهِوَسَلَّمَ فرمود: خدا بزرگ‌تر است، این همان سخنی است که بنی‌اسرائیل به موسی گفتند: {برای ما معبودی قرار ده همان‌طور که برای آنان معبودانی است؛ موسی گفت: شما قومی نادان هستید}؛ قطعاً شما از راه و روشِ کسانی که پیش از شما بوده‌اند، پیروی خواهید کرد.»

پس بنگرید ـ خداوند بر شما رحم کند ـ هر کجا درختِ سِدره یا درختی یافتید که مردم به قصدِ آن می‌روند و شأنِ آن را بزرگ می‌دارند و از جانبِ آن امیدِ بهبود و شفا دارند و میخ‌ها و تکه‌پارچه‌ها به آن می‌آویزند؛ آن درخت «ذاتُ أنواط» است، پس آن را قطع کنید.

پایانِ سخنِ او ـ رحمة الله علیه.[٤٨١]

پس بنگر ـ رحمت الله بر شما باد ـ به تصریحِ این امام، که هر درختی که مردم قصدِ آن کنند، آن را بزرگ بدارند و از جانبِ آن امیدِ شفا و تندرستی داشته باشند، همان «ذاتُ

---

[٤٧٧] . ترمذی (٢١٨٠)، ابن حبان (٩٤/١٥)، احمد (٢١٨/٥) و نسائی در «الکبری» (١١١٢٢) آن را روایت کرده‌اند، و آلبانی آن را صحیح دانسته است. در برخی لفظها آمده که پیامبر ﷺ تکبیر گفت، و در برخی دیگر آمده که تسبیح گفت.

[٤٧٨] . حنین: دره‌ای میان طائف و مکه است.

[٤٧٩] . یعنی: به‌تازگی مسلمان شده بودیم، پس کفر از ما دور نبود.

[٤٨٠] . عُکوف: یعنی ماندنِ طولانی؛ و از همین معنا، سنتِ اعتکاف در مسجد گرفته شده است.

[٤٨١] . (ص ٣٨–٣٩)، تحقیق: علی بن حسن بن عبد الحمید، ناشر: دار ابن الجوزی – الدمام.

أنواط» است؛ همان چیزی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به اصحابش فرمود، وقتی از او خواستند درختی مانندِ «ذاتُ أنواط» برایشان قرار دهد؛ و او فرمود: «اللهُ أَكْبَرُ، هَذَا كَقَوْلِ بَنِي إِسْرَائِيلَ {اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا}». با اینکه آنان جز این نخواستند که در اقامت‌گزیدن نزدِ درخت و آویختنِ سلاح برای تبرک، به مشرکان شبیه شوند.

با این توضیح برایت روشن شد که هر کس قبری، درختی، یا چیزی زنده یا مرده را مقصودِ خود قرار دهد و آن را بخواند، به آن استغاثه کند، به آن تبرک جوید و نزدِ قبرش اقامت گزیند؛ همانا او را معبودی در کنارِ خدا قرار داده است. پس اگر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یارانش را تنها به خاطرِ درخواستِ شبیه‌سازیِ مشرکان در اقامت نزدِ درخت و آویختنِ سلاح برای تبرک، توبیخ کرد؛ پس گمانت دربارۀ آنچه از آن بزرگ‌تر و سهمگین‌تر است چیست؟ یعنی «شرکِ اکبر» که خداوند و رسولش آن را حرام کرده‌اند و خبر داده‌اند که اگر صالح‌ترینِ خلق آن را انجام دهد، عملش تباه شده و از ستمگران خواهد بود.

پس درود و سلامِ خدا بر او باد، که پیامِ روشن را ابلاغ کرد، ما را به خدا شناساند و صراطِ مستقیم را برایمان آشکار ساخت. پس شایسته است کسی که خیرخواهِ خویش است و به خدا و روزِ واپسین ایمان دارد، به آنچه اهلِ شرک از عبادتِ قبور در این امت دچارِ آن هستند، فریب نخورد.

و از آن جمله، مطالبی است که امام، محدثِ شام، عبدالرحمن بن اسماعیل بن ابراهیم، مشهور به «ابوشامه»[۴۸۲] ـ از فقیهان و پیشینیانِ شافعی ـ در کتابی که آن را «الباعث علی

---

[۴۸۲] . او شیخ عبدالرحمان بن اسماعیل بن ابراهیم مقدسی از قاریان و محدثان و از علمای قرن ششم است. او تألیفات متعددی در زمینه عقیده، حدیث، قرائات، اصول و تاریخ دارد. وی (رحمةالله‌علیه) در سال ۶۶۵ درگذشت. بر بالای ابروی چپش خال بزرگی بود، از این رو به او «ابوشامه» گفته شد. شرح‌حال او را در کتاب‌های «تذکرة الحفاظ» (۱۱۵۷) و «معرفة القراء» ببینید.

إنکار البدع والحوادث» نامیده، در فصلی با عنوانِ «بدعت‌های ناپسند» آورده است. او می‌گوید:

«بدعت‌ها و نوآوری‌های ناپسند به دو دسته تقسیم می‌شوند:

دستۀ اول: آنچه عوام و خواص می‌دانند که بدعتی نوپدید ؛ یا حرام است و یا مکروه است.

دستۀ دوم: آنچه بیشترِ مردم ـ جز کسانی که خدا آن‌ها را حفاظت کرده است ـ آن را عبادت، قربت، طاعت و سنت می‌پندارند.

اما دستۀ اول را با ذکرِ آن طولانی نمی‌کنیم، چرا که از سخن گفتن در آن کفایت شده‌ایم، زیرا انجام‌دهنده‌اش اعتراف دارد که آن از دین نیست. اما از این دسته دوم روشن شد که گروهی از عوامِ نادان که با شریعتِ اسلام در ستیز بوده و اقتدا به امامانِ دین از فقیهان را ترک کرده‌اند، دچارِ چه چیزی شده‌اند و آن کارهایی است که گروه‌هایی از منسوبین به «فقر» انجام می‌دهند ـ که حقیقتِ آن، فقرِ از ایمان است ـ مانند هم‌نشینی با زنانِ نامحرم، خلوت کردن با آنان، و اعتقادشان به شیخانی گمراه و گمراه‌کننده که در روزِ رمضان بدونِ هیچ عذری می‌خورند، نماز را ترک می‌کنند و به نجاسات آلوده می‌شوند و از آن پروا ندارند. آنان داخل در این کلامِ خداوندِ متعال هستند: ﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ﴾ [شوری:۲۱]

«آیا برای آنان شریکانی است که آیینی را برایشان تشریع کردند که خدا بدان اجازه نداده است؟»

با این راه‌ها و مانندِ آن، مبادیِ ظهورِ کفر از جمله پرستشِ بت‌ها و غیرِ آن رواج پیدا کرده است.

از این دسته دوم همچنین، آن چیزی است که شیطان برای عوام زینت داده و گرفتاریِ عمومی شده است، مانندِ معطر کردنِ دیوارها و ستون‌ها و چراغ‌افروزی در مکان‌های ویژه‌ای در هر شهر که قصه‌گویی برایشان حکایت می‌کند که در خواب دیده در آنجا یکی از کسانی که به صلاح و ولایت مشهور بوده [مدفون است]؛ پس آنان این کارها را انجام می دهند و بر آن محافظت می‌کنند، در حالی که واجباتِ خدای متعال و سنت‌هایش را ضایع کرده‌اند و گمان می‌کنند که با این کار تقرب می‌جویند. سپس از این فراتر می‌روند تا جایی که آن مکان‌ها در دل‌هایشان بزرگ می‌شود؛ پس آن‌ها را بزرگ می‌دارند و برای شفای بیمارانشان و برآورده شدنِ حاجت‌هایشان با نذر کردن برای آن، به آن امید می‌بندند، چه آن چیز چشمه باشد، یا درخت، دیوار یا سنگی.

در شهرِ دمشق ـ که خدا آن را حفظ کند ـ مکان‌های متعددی از این دست وجود دارد، مانند عُوبية الحمی بیرون شهر توما، ستونِ معطر در خارج از بابِ صغیر، و درختِ ملعونِ خشکیده در خارج از بابِ نصر در میانِ مسیرِ رهگذران که خدا قطع کردن و ریشه‌کن کردنِ آن را آسان گرداند. این‌ها چقدر شبیه به «ذاتُ أنواط» هستند که در حدیثی روایت شده توسط محمد بن اسحاق و سفیان بن عیینه، از زهری، از سِنان بن ابی سِنان، از ابی‌واقدِ لیثی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمده است که گفت: «ما همراهِ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سوی حنین رفتیم و قریش درختی سبز و بزرگ داشتند که هر ساله نزدِ آن می‌آمدند، سلاحشان را بر آن می‌آویختند، نزدِ آن اقامت می‌کردند و برای آن قربانی می‌کردند.»

و در روایتی دیگر: «ما همراهِ پیامبر صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سوی حنین رفتیم در حالی که تازه از کفر بیرون آمده بودیم، و مشرکان درختِ سِدره‌ای داشتند که نزدِ آن اقامت می‌کردند و سلاح‌هایشان را بر آن می‌آویختند، که به آن «ذاتُ أنواط» می‌گفتند. پس از کنارِ درختِ سِدره‌ای گذشتیم و گفتیم: ای رسولِ خدا ـ و در روایتِ نخست آمده: و نامِ آن ذاتُ أنواط بود ـ پس از کنارِ درختِ سِدره، درختی بزرگ و سبز گذشتیم، و ما در حالی که به سوی حنین می‌رفتیم، از دو طرفِ راه فریاد زدیم: ای رسولِ خدا، برای ما ذاتُ أنواطی قرار بده همان‌طور که آنان ذاتُ أنواطی دارند.

پیامبر صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «الله اکبر، این همان سخنِ قومِ موسی به موسی است «برای ما معبودی قرار ده همان‌گونه که آنان معبودانی دارند؛ گفت: شما قومی نادانید»، قطعاً بر سنت‌های کسانی که پیش از شما بودند، سوار خواهید شد [پیروی خواهید کرد].»

ترمذی آن را با لفظِ دیگری روایت کرده که معنایش یکی است و گفته: «حدیث حسن و صحیح است ».

امام ابوبکر طرطوشی رَحِمَهُ ٱللَّهُ در کتابی که قبلا ذکر شد می‌گوید: «بنگرید ـ خداوند بر شما رحم کند ـ هر کجا درختِ سِدره یا درختی یافتید که مردم قصدِ آن می‌کنند، شأنِ آن را بزرگ می‌دارند، از جانبِ آن امیدِ بهبود و شفا دارند و میخ‌ها و تکه‌پارچه‌ها به آن می‌آویزند؛ آن «ذاتُ أنواط» است، پس آن را قطع کنید.»[۴۸۳]

---

[۴۸۳] . «شیخ محمد رشید رضا بر سخنِ شیخ [ابوشامه] حاشیه‌ای نوشت و گفت: «در نزدیکیِ شهرِ ما درخت زیتونی بود که به آن "زیتونِ آن زنِ ولی" (زیتونة الولیة) می‌گفتند و عموم مردم به برکت آن اعتقاد داشتند. زمانی که در ایامِ تحصیلِ علم، کتاب "عقیدة التوحید" را برای اهالیِ آن شهر خواندم، آن‌ها را برانگیختم تا آن را قطع کنند؛ پس شبانه آن را قطع کردند. در آنجا [همچنین] گیاه رونده‌ای (عُلّیقه) بود که به یکی از اولیاء نسبت داده می‌شد و [مردم] پارچه‌ها و دخیل‌های خود را به آن می‌آویختند؛ من [با اصرار] آن‌قدر با آنان سخن گفتم تا از این کار بازشان داشتم.» [پایان سخن رشید رضا]

[نویسنده اصلی کتاب می‌گوید:] من می‌گویم: "عُلّیقة" به معنای هر چیزی است که [مردم] پارچه‌ها و مانندِ آن را به آن آویزان می‌کنند، و معنای "یُنوطون" نیز یعنی آویزان می‌کنند.

می‌گویم[٤٨٤]: آنچه شیخ ابواسحاق الجُبنیانی ـ رحمة الله علیه ـ [٤٨٥]انجام داد، مرا به شگفتی واداشت؛ او از صالحان در سرزمینِ آفریقا در قرنِ چهارم بود. همنشینِ صالحش ابوعبدالله محمد بن ابی‌العباسِ مؤدب روایت کرده که در کنارِ او چشمه‌ای بود که به آن «عینُ العافیه» [چشمهٔ عافیت] می‌گفتند. عوام بدان فتنه شده بودند و از آفاق بدان می‌آمدند؛ هر زنی که ازدواج یا فرزنددار شدن بر او سخت می‌شد، می‌گفت: «مرا نزدِ عافیه ببرید»؛ پس فتنه به وسیلهٔ آن شناخته می‌شد. ابوعبدالله گفت: شبی در سحرگاه، اذانِ ابواسحاق را به سوی آن چشمه شنیدم. پس بیرون رفتم و دیدم که او چشمه را ویران کرده و بر روی آن اذانِ صبح گفته است، سپس گفت: «خدایا، من آن را برای تو ویران کردم، پس هیچ نشانی از آن باقی مگذار.»

گفت: [ابوعبدالله] گفت: و تا کنون هیچ نشانی از آن باقی نمانده است.»

می‌گویم: مصیبت‌بارتر و تلخ‌تر از آن؛ اقدامِ آنان به قطعِ راهِ رهگذران است که در یکی از سه دروازهٔ قدیمیِ عادی جواز می‌دهند [ساخت‌وساز می‌کنند]، همان دروازه‌هایی که بنایِ جنیان در زمانِ پیامبرِ خدا سلیمان بن داوود علیه‌السلام است، یا بنای ذوالقرنین، و گفته شده غیر از این، که بر پیشی گرفتن بر آنچه در کتاب «تاریخ مدینه دمشق» ـ که خدا آن را حفظ کند ـ نقل کردیم، دلالت دارد؛ و آن دروازهٔ شمالی است. برخی از افرادِ غیرِ قابلِ اعتماد در ماه‌های سالِ ۶۳۶ به آنان گفت که خوابی دیده که دلالت بر این دارد که در آن مکان برخی از اهلِ بیت علیهم‌السلام دفن شده‌اند، و فردِ موثقی به من خبر داد که او [آن فردِ غیرِ موثق]

---

[٤٨٤] . گوینده‌ی سخن [اصلی]، ابوشامه (رحمه‌الله) است؛ بنابراین کلام همچنان از آنِ اوست.

[٤٨٥] . او شیخ ابراهیم بن احمد جُبنیانی بکری است که در سال ۳۶۹ وفات یافته؛ شرح حال او را در کتاب "الدیباج المذهب" تألیف ابن فرحون مالکی (جلد ۱، صفحه ۲۴۰، چاپ مکتبه دارالتراث - قاهره) ببینید.

اعتراف کرده که آن را از پیشِ خود ساخته [افتراء بسته] است. پس راهِ عابران را در آن قطع کردند و تمامِ آن دروازه را به مسجدی غصبی تبدیل کردند؛ در حالی که راه برای رهگذران تنگ بود، پس سختی و تنگی بر هر که وارد یا خارج می‌شد دوچندان شد. خداوند عذابِ کسی که سببِ بنایِ آن شد را مضاعف گرداند و پاداشِ کسی که بر ویرانی‌اش و از بین بردنِ تجاوزش کمک کرد را افزون سازد، به پیروی از سنتِ پیامبر صَلَّىٰٱللَّهُعَلَيۡهِوَسَلَّمَ در ویران کردنِ «مسجدِ ضرار» که در کمین‌گاهِ دشمنانِ کافرش بود. شارع به مسجد بودنِ آن نگاه نکرد؛ بلکه به خاطرِ بدی و شری که از آن اراده شده بود، آن را ویران کرد. و خداوندِ متعال به پیامبرش صَلَّىٰٱللَّهُعَلَيۡهِوَسَلَّمَ فرمود: ﴿لَا تَقُمۡ فِيهِ أَبَدٗا﴾ «هرگز در آن قیام مکن». از خداوندِ کریم خواستاریم که از هر آنچه مخالفِ رضای اوست ما را معاف دارد و ما را از کسانی قرار ندهد که گمراهش کرد و هوایِ نفسش را معبودِ خود ساخت.[٤٨٦]

شیخ ابوشامه از بزرگانِ امامانِ شافعی در اوایلِ قرنِ هفتم است.

امام ابوالوفاء بن عقیل حنبلی رَحِمَهُٱللَّهُ [٤٨٧] گفته است: «چون تکالیفِ شرعی بر جاهلان و فرومایگان سخت شد؛ از احکامِ شرع به سوی احکامی که برای خود وضع کرده بودند روی گرداندند، پس بر آنان آسان شد، چرا که با آن تحتِ امرِ کسی جز خود در نیامدند.»

گفت: «آنان نزدِ من با این اوضاع کافرند؛ مانندِ بزرگ‌داشتِ قبور و اکرامِ آن‌ها به آنچه شرع از آن نهی کرده است، از روشن کردنِ چراغ‌ها، بوسیدنِ آن‌ها، معطر کردنِ آن‌ها، خطاب کردنِ مردگان برای حاجت‌ها، نوشتنِ کاغذهایی که در آن نوشته شده: «ای سرورم،

---

[٤٨٦] . سخنِ ابوشامه (رحمه‌الله) در اینجا به پایان رسید.

[٤٨٧] . ایشان امام، علامه، دریای دانش و پیشوای حنبلیان و صاحبِ تالیفات بسیار بود. در سال ۴۳۱ هجری متولد شد. او کتابی با عنوان «الفنون» در چهارصد جلد دارد. وی در جوانی به علمِ کلام اشتغال داشت و در تأویل برخی صفات الهی دچار لغزش شد، اما بعداً گواهی داد که از آن [عقیده] توبه کرده است؛ سپس کتابی در ردِ کسانی که صفات خدا را تأویل می‌کنند نوشت. او در کتاب خود «الفنون» سخنانی در نکوهشِ کسانی از اهلِ کلام و تصوف که از شریعت خارج شده‌اند دارد که [علامه] ابن‌تیمیه آن‌ها را در کتاب «درء تعارض العقل والنقل» (جلد ۸، صفحات ۶۱ تا ۶۸) نقل کرده است. او در سال ۵۱۳ هجری درگذشت (رحمه‌الله). شرح حالِ او را در کتاب «سیر أعلام النبلاء» (جلد ۱۹، صفحه ۴۴۳) ببینید.

با من چنین و چنان کن»، گرفتنِ خاکِ آن برای تبرک، ریختنِ گلاب بر قبور، سفر کردن به سوی آن‌ها، و انداختنِ تکه‌پارچه بر درختان به پیروی از کسی که لات و عزّی را پرستید. و وای بر کسی که نزدِ آنان «زیارتگاه کف» را نبوسد، و در روزِ چهارشنبه خود را به آجرِ «مسجدِ الملموسه» نمالد، و حمل‌کنندگانِ جنازه‌اش نگویند: (صدیق ابوبکر، یا محمد و علی)، یا بر قبرِ پدرش طاقی از گچ و آجر نبندد، و لباس‌هایش را تا دامن پاره نکند، و بر قبر گلاب نریزد.» پایان.

پس تأمل کن ـ خداوند بر تو رحم کند ـ آنچه این امام ذکر کرده که از جلیل‌ترینِ امامانِ حنابله، بلکه از جلیل‌ترینِ امامانِ اسلام است و آنچه از اموری که خواصِ مردم، چه رسد به زنان، اراذل و عوام انجام می‌دهند، آشکار کرده است، با وجودِ اینکه او در قرنِ ششم بوده و مردم در آن زمان به آنچه او ذکر کرده عمل می‌کردند، و نخبگانِ علما و منتقدان بر آن گواهی می‌دادند، و نصیبِ آنان از نهی در مرتبهٔ دوم بود که بدان قائم بودند؛ با تأمل در این فسادِ آنچه ابطال‌کنندگان زینت داده‌اند، و متعصبان و ملحدان با آن تلبیس کرده‌اند، برایت روشن می‌شود.

شیخ تقی‌الدین [ابن‌تیمیه] گفت: «اما سؤال کردن از مرده و غایب، چه پیامبر باشد یا غیرِ او؛ به اتفاقِ امامانِ مسلمانان از محرمات ناپسند است، نه خدا به آن دستور داده و نه رسولش و نه هیچ‌یک از صحابه یا تابعینِ آنان به نیکی آن را انجام داده‌اند، و نه هیچ‌یک از امامانِ مسلمانان آن را مستحب دانسته است. و این از اموری است که در دینِ مسلمانان بالضروره دانسته شده است، چرا که هیچ‌یک از آنان هرگاه سختی [بلا] به او می‌رسید یا حاجتی

داشت، به مرده نمی‌گفت: «ای سرورم، ای فلان، من در پناهِ تو هستم، یا حاجتم را برآورده کن»، همان‌طور که برخی از این مشرکان به کسانی که از مردگان و غایبان می‌خوانند، می‌گویند و هیچ‌یک از صحابه بعد از وفاتِ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او و نه به غیرِ او از پیامبران استغاثه نکرد، نه نزدِ قبرهایشان و نه زمانی که از آن‌ها دور بودند.»[۴۸۸]

هنگامی که در زمانِ عمر بن الخطاب مردم دچارِ قحطی شدند، به عباس استسقاء [طلبِ باران] کرد و به دعای او توسل جست و گفت: «خدایا ما به پیامبرمان به سوی تو توسل می‌جستیم و تو ما را سیراب می‌کردی، و اکنون به عمویِ پیامبرمان به سوی تو توسل می‌جوییم، پس ما را سیراب کن»، همان‌طور که این در «صحیحِ بخاری»[۴۸۹] ثابت شده است. همچنین معاویه رَضِيَ اللهُ عَنْهُ زمانی که با اهلِ شام به یزید بن اسودِ جُرَشی استسقاء کرد [نیز همین‌گونه بود].[۴۹۰]

پس این آنچه عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ذکر کرد، توسلِ او به دعایِ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و شفاعتِ او در زمانِ حیاتش بود و به همین دلیل بعد از او به دعایِ عباس و دعایِ یزید بن اسود توسل جستند. این همان چیزی است که فقیهان در کتاب «استسقاء» ذکر کرده‌اند، پس گفتند: مستحب است به صالحان استسقاء شود، و اگر از نزدیکانِ رسولِ خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد افضل است.[۴۹۱]

---

[۴۸۸] . کتاب «تلخیص الاستغاثة»، صفحه ۴۴۸، با اختصار و تغییر بسیار جزئی، ناشر: مکتبة الغرباء الاثریة، چاپ اول.
[۴۸۹] . آن را بخاری (۱۰۱۰) از ابن‌عباس (رض) روایت کرده است، و همچنین طبرانی در کتاب «الأوسط» (۲۴۵۸) از عماره بن عبدالله بن انس، از انس (رض) روایت کرده است.
[۴۹۰] . نگاه کنید به کتاب «تلخیص الاستغاثة» (صفحات ۱۱۲، ۱۱۳).
[۴۹۱] . نگاه کنید به الاقتضاء، صفحه ۳۹۸، تحقیق شیخ حامد الفقی.

وعلما مانندِ مالک و غیرِ او کراهت داشتند که مرد نزد قبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بایستد و برای خود دعا کند، و ذکر کرده‌اند که این از بدعت‌هایی است که سلف آن را انجام نداده‌اند.[۴۹۲]

اصحابِ مالک گفتند: به قبر نزدیک می‌شود و بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سلام می‌دهد، سپس در حالی که رو به قبله است دعا می‌کند، و پشتش را به قبر می‌کند؛ و گفته شده: پشتش را به قبر نکند، و تنها اختلاف کردند به خاطرِ آنچه در آن از پشت کردن به قبر است. اما اگر حجره را در سمتِ چپِ خود قرار دهد؛ بدونِ اختلاف ممنوعیت از بین رفته است، و در روضه یا مقابلِ آن قرار گرفته است. و شاید این چیزی که امامان ذکر کرده‌اند، آن را از کراهتِ نماز خواندن به سوی قبر گرفته‌اند، چرا که نهیِ آن از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثابت شده است؛ پس هنگامی که نهی شد که قبر مسجد یا قبله گرفته شود؛ امر شدند که دعا را به سوی آن جستجو نکنند، همان‌گونه که به سوی آن نماز خوانده نمی‌شود.

مالک در «المبسوط» گفته است: «نمی‌پسندم که نزدِ قبرِ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بایستد و دعا کند، بلکه سلام دهد و برود.»

به همین دلیل ـ والله أعلم ـ حجره را زمانی که ساخته شد کج و سه‌گوش (مثلثی) کردند، پس دیوارِ شمالی‌اش را بر سمتِ قبله قرار ندادند[۴۹۳] و دیوارش را مربع نکردند.[۴۹۴]

---

[۴۹۲] . نگاه کنید به الاقتضاء، صفحات ۳۹۳ تا ۳۹۴.

[۴۹۳] . یعنی آن را روبه‌روی قبله قرار نداده‌اند، به‌گونه‌ای که هر کس به سوی آن رو کند، در واقع رو به قبله ایستاده باشد؛ بلکه حجرهٔ نبوی را میان خود و قبله قرار داده‌اند، اما به صورت مایل، تا کسی که به سوی آن می‌ایستد، از جهت قبله منحرف باشد، و نتواند قبر را میان خود و قبله قرار دهد.

[۴۹۴] . الاقتضاء، صفحات ۳۶۴ تا ۳۶۵.

امام[۴۹۵] و دیگران ذکر کرده‌اند که [زائر] رو به قبله می‌ایستد و مرقد را در سمت چپ خود قرار می‌دهد تا پشت به آن نباشد؛ این کار پس از تحیت و درود و سلام برپیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انجام می‌شود، سپس برای خود دعا می‌کند. و ذکر کرده‌اند که وقتی به ایشان تحیت و سلام می‌گوید، «بِأَبِي وَأُمِّي » (پدر و مادرم فدایت ای رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) رو به روی ایشان می‌ایستد، اما هرگاه قصد دعا داشت، اتاق را در سمت چپ خود قرار داده و رو به قبله دعا می‌کند. این از سوی آنان رعایت این نکته است که دعا کننده یا زائر، آنچه را که از آن نهی شده -یعنی قصد دعا کردن در کنار قبر- انجام ندهد.

«مالک رَحِمَهُ اللهُ و دیگران برای اهل مدینه مکروه دانسته‌اند که هرگاه یکی از آنان وارد مسجد می‌شود، بیاید و بر قبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و دو یارش سلام کند. او گفت: «و این کار برای هر یک از آنان تنها زمانی [پسندیده] است که از سفری بازگردد یا قصد سفری داشته باشد و مانند آن». و برخی در سلام کردن بر ایشان هرگاه برای نماز و مانند آن وارد مسجد می‌شود، رخصت داده‌اند.

و اما قصد همیشگی برای درود و سلام بر ایشان، کسی را نمی‌شناسم که در آن رخصت داده باشد؛ زیرا این کار نوعی عید قرار دادن آن است.

همچنین این کار بدعت است؛ چرا که مهاجران و انصار در روزگار ابوبکر، عمر، عثمان و علی (رضی الله عنهم) هر روز پنج بار به مسجد می‌آمدند و نماز می‌گزاردند و با این حال نزد قبر نمی‌آمدند تا بر ایشان سلام کنند؛ زیرا آنان (رضی الله عنهم) به آنچه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از این کار ناپسند می‌داشت و از آن نهی کرده بود، آگاه بودند. آنان

---

[۴۹۵] . سخن [دوباره] به نویسندهٔ رساله بازگشت، و مقصود از «امام» در اینجا، ابن‌تیمیه (رحمه‌الله) است.

هنگام ورود به مسجد و خروج از آن و در تشهد بر ایشان سلام می‌فرستادند، همان‌گونه که در زمان حیاتشان نیز بر ایشان سلام می‌کردند. آنچه از ابن عمر روایت شده بر این امر دلالت دارد؛ سعید بن منصور در «سنن» خود گفته است: عبدالرحمن بن زید ما را حدیث کرد، پدرم از ابن عمر برایم نقل کرد: «او هرگاه از سفری باز می‌گشت، نزد قبر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌آمد، پس سلام می‌کرد و بر او درود می‌فرستاد و می‌گفت: سلام بر تو ای ابوبکر، سلام بر تو ای پدرم».

عبدالرحمن بن زید اگرچه ضعیف شمرده می‌شود؛ اما حدیث پیشین از نافع که صحیح است، دلالت دارد بر اینکه ابن عمر این کار را همیشه و یا غالباً انجام نمی‌داده است.

چه نیکو گفته است مالک: «لَنْ يُصْلِحَ آخِرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَّا مَا أَصْلَحَ أَوَّلَهَا» «هرگز پایان این امت اصلاح نمی‌شود، مگر به آنچه ابتدای آن اصلاح شد».

اما هرگاه تمسک امت‌ها به پیمان‌های پیامبرانشان سست گشت و ایمانشان کاستی یافت؛ آن را با بدعت‌ها و شرک و غیر آن که پدید آوردند، جبران کردند. از همین رو پیشوایان، دست کشیدن بر قبر و بوسیدن آن را ناپسند دانستند و بر آن بنایی ساختند که مردم را از نماز گزاردن به سوی آن باز دارند».[٤٩٦]

«از چیزهایی که حکمت شریعت و بزرگی منزلت آن را روشن می‌کند -و همان‌گونه که گفته شده: «سَفِينَةُ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ» «کشتی نوح است، هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و هر کس از آن بازماند غرق گشت»- این است که کسانی که از راه مشروع خارج شدند، شیطان اعمالشان را برایشان آراست تا جایی که به شرک گرویدند. گروهی از اینان به سوی مرده نماز می‌خوانند و یکی از آنان پشت به قبله کرده و بر قبر

[٤٩٦] . کتاب الاقتضاء، صفحات ٣٦٦ تا ٣٦٧، با تلخیص و دخل‌وتصرفی بسیار اندک.

سجده می‌کند و یکی از آنان می‌گوید: «الْقَبْرُ قِبْلَةُ الْخَاصَّةِ، وَالْكَعْبَةُ قِبْلَةُ الْعَامَّةِ» «قبر، قبله خواص است و کعبه، قبله عامه مردم». و این سخن را کسی می‌گوید که از پر عبادت‌ترین و زاهدترین مردم است و او پیرِ مورد تبعیتی است که شاید برترین پیروانِ استادش باشد.

و دیگری از بزرگانِ مشایخِ مورد تبعیت، که اهل راستی و تلاش در عبادت و زهد است، به مرید[۴۹۷] خود دستور می‌دهد که در نخستین گامِ توبه، به سر قبر فلان پیر برود و بر آن اعتکاف کند، همانند اعتکاف بت‌پرستان بر بت‌هایشان.

اکثر این مشرکانِ به قبرها، در هنگام پرستش قبرها چنان رقت قلب و خشوع و دعا و حضور قلبی می‌یابند که هیچ‌کدام در مساجد خدا -که خدا اذن داده برافراشته شوند و نامش در آن‌ها برده شود- نمی‌یابند.

گروهی دیگر به سوی قبرها حج می‌گزارند و گروهی کتاب‌هایی تالیف کرده و آن‌ها را «مناسک حجِ زیارتگاه‌ها» نامیده‌اند، چنان‌که ابو عبدالله محمد بن نعمان ملقب به مفید، از مشایخ امامیه،[۴۹۸] کتابی در این باره نگاشته و در آن حکایت‌های دروغینی را به اهل بیت نسبت داده که دروغ بودنش بر هر کس که به نقل [و تاریخ] آگاهی داشته باشد، پوشیده نیست.

---

[۴۹۷] . «مُرید» بر پیروانِ مشایخ صوفیه اطلاق می‌شود؛ همان مقلدان و درویشانی که طبقِ دستوراتِ مشایخشان گام برمی‌دارند. اگر به آن‌ها بگویند به زیارت قبور بروید و حاجت‌هایتان را از آن‌ها طلب کنید، انجام می‌دهند؛ و اگر به آن‌ها گفته شود برای کسب برکت به لباس مشایخ‌تان تبرک بجویید، انجام می‌دهند. این رفتار، نوعی غلو (افراط) در حق آنان است. تردیدی نیست که وظیفه (شرعی)، دوری جستن از این مشایخی است که خود را بزرگ می‌پندارند و در عوض، ملازمتِ مشایخی است که از آن‌ها «علم شرعی» آموخته می‌شود؛ علمی که موجب تعظیم خداوند متعال و تعظیم شریعت اوست؛ البته این رویکرد با حفظِ حقِ احترام و وقار برای استاد یا مدرس همراه است. والله المستعان.

[۴۹۸] . امامیه طایفهٔ بزرگی از کسانی هستند که به «شیعه» موسوم‌اند؛ و شیعه از زمرهٔ فرقه‌های گمراه و منحرف از دین اسلام در اصول و فروع است. [برای آگاهی بیشتر] به کتاب «اصول مذهب الشیعة» تألیف دکتر ناصر القفاری، چاپ انتشارات «مدار الوطن» ریاض که در ۱۵۵۰ صفحه به چاپ رسیده است، مراجعه شود.

گروهی دیگر به سوی قبرهای مشایخ سفر می‌کنند، اگرچه آن را مناسک و حج ننامند، اما معنا یکی است.

بسیاری از اینان بزرگ‌ترین مقصودشان از حج، قصد قبر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است نه حجِ خانه خدا.

برخی از مشایخ مشهور به دین‌داری و زهد و صلاح، کتابی تالیف کرده و آن را «استغاثه به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در بیداری و خواب» نامیده است.[۴۹۹] و در مناقب این پیر ذکر شده که یک بار حج گزارد و قبر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منتهای مقصودش بود، سپس بازگشت و به کعبه نرفت! و این از مناقب او شمرده شده است. اگر این کار مستحب باشد، پس شایسته است برای کسی که حج خانه خدا بر او واجب است، هرگاه حج می‌گزارد، مدینه را تنها مقصد خود قرار دهد و به مکه نرود، زیرا رفتن به مکه هزینه و مشقت افزون با ترک کار برتر است! و این کار را هیچ عاقلی انجام نمی‌دهد.

به سبب خروج از شریعت، برخی از بزرگانِ مشایخ در نزد مردم -از کسانی که پادشاهان و قاضیان و عالمان و عامه مردم قصد دیدار او را می‌کردند- بر راه و روش ابن سبعین[۵۰۰] رفتند.

---

[۴۹۹] . او یحیی صرصری است؛ چنان‌که اشاره به سخنش در کلامِ شیخ خواهد آمد.

[۵۰۰] . ابن سبعین، همان عبد الحق بن ابراهیم بن محمد مقدسی رقوطی، منسوب به رقوطه است. در سال ۶۱۴ هجری به دنیا آمد و به علوم قدیم و فلسفه پرداخت و از این راه نوعی الحاد در او پدید آمد و دربارهٔ آن کتاب نوشت. گاهی در غار حراء مجاور می‌شد و ـ بنا بر آنچه از او نقل شده ـ امید داشت که همان‌گونه که برای پیامبر ﷺ وحی آمد، برای او نیز در آن‌جا وحی نازل شود؛ بر پایهٔ عقیدهٔ فاسدش که نبوت را اکتسابی می‌دانست و آن را فیضی می‌پنداشت که اگر عقل پاک شود بر آن می‌ریزد. پس، اگر بر همان حال مرده باشد، جز خواری در دنیا و آخرت نصیبی نخواهد داشت. او هرگاه طواف‌کنندگان گرد خانهٔ کعبه را می‌دید، دربارهٔ آنان می‌گفت: «گویی آنان همچون الاغ‌ها گردِ آسیاب‌اند»، و [می‌گفت] اگر به دور او طواف می‌کردند، از طوافشان به دور کعبه بهتر بود! خدا دربارهٔ او و همانندانش حکم می‌کند. از او سخنان و رفتارهای بسیار زشتی نقل شده است. او در روز بیست‌وهشتم شوال سال ۶۶۹ هجری در مکه درگذشت. این نقل از کتاب «البداية والنهاية» با اندکی تصرف و اختصار است.

ذهبی گفته است: از او سخن زشتی مشهور شد، و آن این بود که گفت: «ابن ابی کبشه» ـ یعنی پیامبر ﷺ ـ بر خود دروغ بسته است آن‌جا که گفت: پس از من پیامبری نیست. «لسان المیزان» (۳۹۲/۳) ابن تیمیه در «منهاج السنة» (۲۵/۸) گفته است که ابن سبعین از مغرب به مکه آمد و در پی آن بود که پیامبر شود، و می‌گفت: «من ابن آمنه را زیارت کردم؛ همان کسی که می‌گوید: پس از من پیامبری نیست.

درباره او گفته شده که می‌گفت: «خانه‌هایی که به سوی آن‌ها حج می‌شود سه تاست: مکه، بیت‌المقدس و بندرگاهی که برای مشرکان در هند است». این بدان سبب بود که او معتقد بود آیین یهود و نصارا حق است.

یکی از برادرانِ عارفِ ما، پیش از آنکه حقیقت او را بشناسد، نزد او آمد و گفت: «می‌خواهم به دست تو سیر و سلوک[۵۰۱] کنم».

او گفت: بر آیین یهود یا نصارا یا مسلمانان؟

آن مرد به او گفت: مگر یهود و نصارا کافر نیستند؟

آن پیر گفت: بر آنان سخت نگیر، ولی اسلام برتر است.

بعضی از مردم کسانی هستند که گورستانِ پیرِ[۵۰۲] خود را به منزله عرفات قرار می‌دهند؛ در وقت موسم حج به سوی آن سفر می‌کنند و در آنجا تجمع می کنند، همان‌گونه که مسلمانان در عرفات انجام می‌دهند؛ چنانکه این کار در مشرق و مغرب انجام می‌شود.

برخی از آنان از پیرِ مرده حکایت می‌کنند که گفته است: «هر گامی به سوی قبر من مانند یک حج است و روز قیامت من آن را با یک حج عوض نمی کنم». برخی مردم این سخن را انکار کردند، پس شیطان به صورت آن پیر در برابرش مجسم شد و او را از انکار این سخن بازداشت و توبیخ کرد.

---

[۵۰۱] . یعنی: «راهِ هدایت و استقامت را در پیش بگیرم.» پس از او می‌خواهد که راه خیر را به او نشان دهد، در حالی که او خود چگونه می‌تواند چنین کند؟ زیرا کسی که چیزی را ندارد، آن را نمی‌تواند بدهد!

[۵۰۲] . یعنی: آن شیخی که او را بزرگ می‌شمارند و به سوی او روی می‌آورند.

اینان و امثالشان نماز و عبادتشان برای غیر خداوندِ پروردگار جهانیان است، پس بر آیین ابراهیم -پیشوای یکتاپرستان- نیستند و از آبادکنندگان مساجد خدا نیستند، همانانی که خداوند درباره‌شان فرموده است: ﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ﴾ [توبه:۱۸] «مساجد خدا را تنها کسانی آباد می‌کنند که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و نماز برپا داشته و زکات داده و جز از خدا نترسیده‌اند». پس آبادکنندگان مساجد خدا جز از خدا نمی‌ترسند، اما آبادکنندگان مساجدِ قبرها از غیر خدا می‌ترسند و به غیر خدا امید دارند؛ تا جایی که گروهی از اهل گناهان کبیره که از انجام کارهای زشت پروا ندارند، هرگاه گنبد مرده‌ای یا هلالی را که بر بالای گنبد است می‌دیدند، از انجام فواحش می‌ترسیدند! یکی از آنان به رفیقش می‌گوید: «وای بر تو، این هلالِ گنبد است!»؛ پس آنان از کسی که زیر آن هلال مدفون است می‌ترسند اما از کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده و هلال‌های آسمان را زمان‌بندی‌هایی برای مردم و حج قرار داده، نمی‌ترسند. و اینان هرگاه با آنان مناظره شود، طرف مقابل خود را از خشمِ صاحب قبر می‌ترسانند، همان‌گونه که مشرکان با ابراهیم عَلَيْهِ‌ٱلسَّلَامُ چنین کردند. خداوند متعال فرمود: ﴿وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ * وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [انعام: ۸۰-۸۱] تا آنجا که می‌فرماید: ﴿وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ [انعام:۸۲] «و قومش با او به ستیزه پرداختند؛ [ابراهیم] گفت: آیا درباره خدا با من ستیزه می‌کنید در حالی که او مرا هدایت کرده است؟ و من از آنچه شریک او می‌سازید بیمی ندارم مگر آنکه پروردگارم چیزی بخواهد؛ علم پروردگارم همه چیز را در بر گرفته است، آیا پند نمی‌گیرید؟ و چگونه از آنچه شریک [خدا] قرار داده‌اید بترسم، در حالی که شما از اینکه چیزی را شریک خدا ساخته‌اید

که دلیلی بر [حقانیت] آن بر شما نازل نکرده است، نمی‌ترسید؟ پس اگر می‌دانید، کدام یک از این دو گروه به ایمنی سزاوارتر است؟... و آنان هدایت یافتگانند».

گروهی دیگر مرده را به منزله معبود قرار داده‌اند و پیرِ زنده‌ای را که به او وابسته است به منزله پیامبر؛ پس از مرده برآورده شدن حاجت‌ها و برطرف شدن گرفتاری‌ها را می‌طلبند، و اما درباره شخص زنده، حلال آن است که او حلال کند و حرام آن است که او حرام نماید؛ گویی که خدا را از معبود بودن عزل کرده و محمد ﷺ را از رسول بودن کنار گذاشته‌اند.

چه بسا کسی که تازه مسلمان شده، یا پیرو آنان است، یا به آنان خوش‌بین است یا غیر او می‌آید و از پیرِ مرده می‌طلبد که یا ظلمِ پادشاهی را که قصد ستم به او دارد دفع کند یا غیر آن؛ پس آن خادمِ قبر (سادن) وارد [حجره] می‌شود و می‌گوید: به پیر گفتم، و پیر به پیامبر می‌گوید، و پیامبر به خدا می‌گوید، و خدا فرستاده‌ای را به سوی فلان سلطان فرستاده است!

آیا این چیزی جز محضِ[۵۰۳] آیین مشرکان و نصارا است؟ و در آن چنان دروغ و جهلی است که هیچ مشرک و نصرانی‌ای آن را روا نمی‌دارد و بر او مشتبه نمی‌شود. و آنان از نذرها و آنچه به قبرهایشان آورده می‌شود چنان می‌خورند که مشمول این سخن خداوند می‌شوند: ﴿إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ﴾ [توبه:۳۴] «بسیاری از دانشمندان یهود و راهبان، اموال مردم را به ناروا می‌خورند»؛ چرا که آنان اموال مردم را به ناحق می‌خورند و از راه خدا باز می‌دارند و خود را در معرض تباهی قرار داده و دیگران را

[۵۰۳] . یعنی آیین خالص مشرکین و نصارا.

باز می‌دارند؛ زیرا پیروان آنان می‌پندارد که این همان راه خدا و دین اوست و به همین سبب از دین حقی که خداوند پیامبرانش را با آن فرستاده و کتاب‌هایش را نازل کرده، باز می‌ماند.

خداوند متعال در کتاب خود از زیارتگاه‌ها یادی نکرده، بلکه از «مساجد» یاد کرده و اینکه آن‌ها خالص برای اوست؛ خداوند متعال فرموده است: ﴿وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾ [اعراف:۲۹] «و در هر مسجدی روی خود را [به سوی او] راست دارید»، و فرمود: ﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ﴾ [توبه:۱۸] «مساجد خدا را تنها کسانی آباد می‌کنند که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده‌اند»، و فرمود: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ﴾ [نور:۳۶] «در خانه‌هایی که خدا رخصت داده است که برافراشته شوند و نامش در آن‌ها برده شود»، و خداوند متعال فرمود: ﴿وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا﴾ [حج:۴۰] «و اگر خدا برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آن‌ها بسیار برده می‌شود، ویران می‌گردید». و از خانه‌های شرک مانند بت‌کده‌ها، زیارتگاه‌ها و آتشکده‌ها یادی نکرد، زیرا صومعه‌ها و کلیساها برای اهل کتاب است.

پس آنچه از این‌ها مورد ستایش است، آن‌هایی است که پیش از نسخ و تبدیل [ادیان] بنا شده بود، همان‌گونه که یهود و نصارا و صابئانی را که پیش از نسخ و تبدیل بودند و به خدا و روز بازپسین ایمان داشتند و کار شایسته می‌کردند، ستود.

اما خداوند هیچکدام از بتکده‌ها، آتشکده‌ها، خانه‌های ستارگان و بارگاهها را نستود و ذکری از آن نکرد مگر در داستان کسانی که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنان را لعنت کرد؛ خداوند متعال فرمود: ﴿قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا﴾ [کهف:۲۱] «کسانی

که بر کارشان غلبه یافتند گفتند: حتماً بر [غار] آنان مسجدی بنا می‌کنیم». پس اینان که بر قبر اصحاب کهف مسجد بنا کردند، از نصارایی بودند که پیامبرصَلَّىٰٱللَّهُعَلَيۡهِوَسَلَّمَ آنان را لعنت کرد، آنجا که فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى؛ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»[٥٠٤] «خداوند یهود و نصارا را لعنت کند؛ قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار دادند».

و در روایتی آمده است: «وصالحيهم»[٥٠٥] «و صالحانشان را».[٥٠٦]

دعا کردن نزد قبرها از بزرگ‌ترین ابزارهای رسیدن به این شرک است.

برخی از مشایخ مشرق آمدند و در این باره با من سخن گفتند، پس من فساد این کار را برایش روشن کردم. او گفت: مگر پیامبر صَلَّىٰٱللَّهُعَلَيۡهِوَسَلَّمَ نفرموده است: «إِذَا أَعْيَتْكُمُ الْأُمُورُ فَعَلَيْكُمْ بِأَصْحَابِ الْقُبُورِ» «هرگاه کارها بر شما دشوار شد، به صاحبان قبرها روی آورید»؛ گفتم: این به اتفاق اهل علم دروغ است و هیچ‌کدام از دانشمندان حدیث آن را از پیامبر صَلَّىٰٱللَّهُعَلَيۡهِوَسَلَّمَ روایت نکرده‌اند. و به سبب این دروغ و امثال آن، مصداق سخن پیامبر صَلَّىٰٱللَّهُعَلَيۡهِوَسَلَّمَ آشکار شد: «لَتَتَّبِعُنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، شِبْرًا بِشِبْرٍ وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ، حَتَّى لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ» «قطعاً از راه و رسم کسانی که پیش از شما بودند پیروی خواهید کرد، وجب به وجب و ذراع به ذراع؛ تا جایی که اگر در سوراخ سوسماری وارد شده باشند، شما نیز وارد آن خواهید شد».

---

٥٠٤ . این روایت را بخاری (شماره ١٣٣٠) و مسلم (شماره ٥٢٩) نقل کرده‌اند، و متنِ مذکور روایتِ مسلم است که از عایشه - رضی الله عنها - نقل شده است.

٥٠٥ . «این مطلب در حدیثِ جندب بن جناده - رضی الله عنه - آمده که مسلم (شماره ٥٣٢) آن را روایت کرده است؛ متن آن چنین است: "آگاه باشید! پیشینیانِ شما قبورِ پیامبران و صالحانِ خود را عبادتگاه [مسجد] قرار می‌دادند؛ زنهار که شما قبور را عبادتگاه قرار ندهید، که من شما را از این کار باز می‌دارم."»

٥٠٦ . [این متن] با اختصار و اندکی تغییر، از کتاب «الاستغاثة في الرد على البكري» (صفحات ۴۶۳ تا ۴۷۳) برگرفته شده است. (ناشر: مدار الوطن - ریاض، چاپ اول).

گفتند: ای رسول خدا، [مقصودتان] یهود و نصارا هستند؟ فرمود: «فَمَنْ؟»[۵۰۷] «پس چه کسی [جز آنان]؟».[۵۰۸]

«این غالیانِ مشرک، هرگاه خواسته یکی از آنان برآورده شود -حتی اگر از سوی کافری باشد- به پیامبر رو نمی‌کنند، بلکه حاجت خود را از همان جایی می‌طلبند که گمان می‌کنند برآورده می‌شود؛ گاهی به جایی می‌رود که گمان می‌کند قبر مردی صالح است، در حالی که در آن قبر کافر یا منافقی است و گاهی می‌داند که او کافر و منافق است اما به سوی او می‌رود همان‌گونه که گروهی به کلیسا و جاهایی می‌روند که به آنان گفته می‌شود در آنجا نذر پذیرفته می‌شود؛ عامه آنان در این دام می‌افتند اما خواصشان در دام اول.»[۵۰۹]

---

[۵۰۷] . این حدیث را بخاری (۳۲۶۹) و مسلم (۲۶۶۹) نقل کرده‌اند. لفظی که مؤلف [کتاب] ذکر کرده، «حذو القذة بالقذة» است به جای [لفظ اصلیِ حدیث که] «شبرًا بشبر وذراعًا بذراع» [وجب به وجب و ذراع به ذراع] است؛ و من با وجودِ رواجِ این لفظ [در کتاب‌های غیر حدیثی]، آن را در هیچ‌یک از کتبِ سنن [منابعِ اصلیِ حدیث] نیافتم، بنابراین آن را اصلاح کردم.
لفظ «حذو القذة بالقذة» [مانندِ پرِ تیر در برابرِ پرِ تیر؛ کنایه از شباهتِ دقیق است و معادل فارسی آن «مو به مو» است] در احادیثِ دیگری آمده است که برای بهره‌مندی در اینجا ذکر می‌کنیم: احمد در مسند (۱۲۵/۴) و طبرانی در معجم (۲۸۱/۷) از شداد بن اوس -رضی الله عنه- روایت کرده‌اند که رسول الله ﷺ فرمود: "بی‌گمان، بدان [یا اشرارِ] این امت بر روشِ گذشتگانِ خود از اهل کتاب بار می‌شوند [و پیرو آنان می‌شوند]، دقیقاً همانندِ پرِ تیر در برابر پرِ تیر."
طبرانی در «المعجم الکبیر» (۳۹/۱۰) نیز از عبدالله بن مسعود روایت کرده که رسول الله ﷺ فرمود: "شما شبیه‌ترین امت به بنی‌اسرائیل هستید؛ قطعاً روشِ آنان را دقیقاً [همانندِ پرِ تیر] دنبال خواهید کرد؛ تا جایی که هیچ‌چیز در میان آنان نخواهد بود مگر اینکه نظیرش در میان شما خواهد بود؛ تا جایی که اگر زنی از کنارِ قومی بگذرد، یکی از آنان برمی‌خیزد و با او در انظار همبستر می‌شود [جماع می‌کند]، سپس نزد دوستانش بازمی‌گردد، در حالی که به آنان می‌خندد و آن‌ها نیز به او می‌خندند.
حاکم در «المستدرک» (۴۶۹/۴) از حذیفه روایت کرده که گفت: ... و قطعاً راهِ پیشینیانِ خود را در پیش خواهید گرفت، [دقیقاً] همانندِ پرِ تیر در برابر پرِ تیر، و همانندِ نعل در برابر نعل؛ نه شما راهِ آنان را به خطا خواهید رفت و نه آنان راهِ شما را به خطا خواهند رفت... الی آخر.
عبدالرزاق در «مصنف» (۲۰۷۶۵) از حذیفه روایت کرده که گفت: "قطعاً شما روش‌های بنی‌اسرائیل را دنبال خواهید کرد، همانندِ پرِ تیر در برابر پرِ تیر، و همانندِ بندِ کفش [شِراک] در برابر بندِ کفش؛ تا جایی که اگر مردی از بنی‌اسرائیل فلان کار را انجام می‌داد، مردی از این امت نیز آن را انجام خواهد داد." شخصی به او گفت: در بنی‌اسرائیل مسخ‌شدگان به شکلِ میمون و خوک وجود داشتند. حذیفه گفت: "در این امت نیز میمون و خوک [مسخ‌شدگان] وجود خواهند داشت.
حاکم در «المستدرک» (۳۱۲/۲) از همّام روایت کرده که گفت: ما نزد حذیفه بودیم، پس این آیه را یاد کردند «ومن لم یحکم بما أنزل الله فأولئك هم الکافرون»﴿و هر کس به آنچه خدا نازل کرده حکم نکند، آنان همان کافران‌اند﴾.

یکی از حاضران گفت: این دربارهٔ بنی‌اسرائیل است.حذیفه گفت: «بنی‌اسرائیل چه برادران خوبی برای شما هستند؛ اگر شیرینی برای شما باشد و تلخی برای آنان! نه، سوگند به کسی که جانم در دست اوست، کار به جایی می‌رسد که سنت، به سنت [دیگران] شباهت می‌یابد، درست مانند پرِ تیر در برابر پرِ تیر.
پس شاید برخی از اهل علم این دو حدیث را با یکدیگر درآمیخته باشند، و سپس دیگران نیز همان را از آنان نقل کرده باشند؛ و همین‌گونه ادامه یافته است.من لفظِ «حذو القذة بالقذة» را در «مجموع الفتاوی» (۲۸۶/۲۷) دیده‌ام که به ابوسعید خُدری و به دو «صحیح» نسبت داده شده، در حالی که چنان‌که گذشت، این‌گونه نیست. والله أعلم.
[۵۰۸] . [کتاب «الاستغاثة في الرد على البكري»، صفحهٔ ۴۸۲ تا ۴۸۳، با اندکی اختصار.
[۵۰۹] . «الاستغاثة في الرد على البكري»، صفحهٔ ۵۰۰، با اندکی تصرف.

« مقصود در اینجا این است که بسیاری از مردم قبر کسی را که در باطن کافر و منافق است بزرگ می‌شمارند و این شخص در نزد او با رسول از یک صنف است؛ زیرا معتقد است که مرده اگر مرد صالحی باشد حاجتش را برمی‌آورد و هر دوی این‌ها نزد او از همان جنسی هستند که به او استغاثه می‌کند. چه بسیار زیارتگاه‌هایی که مردم بزرگ می‌دارند و دروغ است، بلکه گفته می‌شود آن قبرِ کافر است؛ مانند زیارتگاهی که در دامنه کوه لبنان است و گفته می‌شود قبر نوح است، در حالی که اهل معرفت می‌گفتند آن قبر یکی از عمالقه است.

همچنین مشهدالحسینی (مقام رأس الحسین) که در قاهره است و قبر أُبی بن کعب که در دمشق است؛ دانشمندان بر دروغین بودن آن‌ها اتفاق نظر دارند و برخی از آنان گفته‌اند که این دو، قبر دو مسیحی هستند؛ و درباره بسیاری از زیارتگاه‌ها اختلاف است و در نزد آن‌ها شیطان‌هایی هستند که به وسیله آن، هر که را [خدا بخواهد] گمراه می‌کنند.

برخی از آنان در خواب شخصی را می‌بینند و می‌پندارند که همان شخصِ مدفون است، در حالی که آن شیطانی است که به صورت او یا به صورتی دیگر درآمده است؛ مانند شیطان‌هایی که در بت‌ها هستند و شیطان‌هایی که برای استغاثه‌کنندگان به بت‌ها و مردگان و غایبان نمودار می‌شوند. این در زمان ما و غیر آن بسیار است؛ مانند اقوامی که بر برخی مجسمه‌ها در برانی[۵۱۰] مصر در «اِخمیم» و غیر آن دیده‌بانی می‌دهند؛ مدتی در کنار آن مجسمه‌ها می‌مانند در حالی که نه مثل مسلمانان طهارت می کنند، نه نماز مسلمانان را می‌گزارند و نه چیزی [از قرآن] می‌خوانند، تا آنکه شیطان به آن صورت وابسته شود و آن را در حال حرکت ببینند؛ پس در آن شمع یا چیزی دیگر قرار می‌دهد و شیطانی را می‌بینند که

[۵۱۰] . برانی نام شهری در مصر است.

برایش خارج شده است، پس برای آن شیطان سجده می‌کند تا برخی از حاجت‌هایش را برآورد، و گاهی [شیطان] او را به فحشا با خود وامی‌دارد تا حاجتش را برآورده سازد.

مانند این‌ها در میان مشایخِ ترکانِ کافر بسیارند؛ آن‌ها او را «بُوی» می‌نامند که همان «مخنث» است؛ هرگاه از او برخی از این امور را بخواهند، کسی را می‌فرستند تا با او نزدیکی کند،[۵۱۱] و برای او در شب تاری حرکاتی بلند برپا می‌کنند و نان و مرداری برایش نزدیک می‌برند و آوازهایی متناسب با او می‌خوانند؛ به شرط آنکه کسی نزد او نباشد که ذکر خدا بگوید و در آنجا چیزی از یاد خدا نباشد. سپس آن شیخِ مفعول در هوا بالا می‌رود و آن‌ها دف را می‌بینند که در هوا پرواز می‌کند و هر کس دستش را به سوی نان دراز کند، بر دستش می‌زند؛ و شیطان با ابزارهای لهو می‌نوازد و آن‌ها می‌شنوند و برایشان آوازهایی را می‌خواند که پدران کافرشان می‌خواندند؛ سپس گاهی آن غذا غیب می‌شود و می‌بینند که به خانه آن «بُوی» منتقل شده است و گاهی غیب نمی‌شود و برای او مرداری می‌آورند و با آتش می‌سوزانند و او برخی حاجت‌هایشان را برآورده می‌کند. مانند این برای مشرکان بسیار فراوان است؛ پس آنچه در زیارتگاه‌ها می‌گذرد، از همان جنسی است که در بت‌کده‌ها می‌گذرد».[۵۱۲]

از راه‌های گوناگون ثابت شده است که هر آنچه به جای خدا شریک قرار داده شود -از بت و قبر و غیر آن- شیطان‌هایی نزد آن هستند[۵۱۳] که مشرکان به آن را گمراه می‌کنند؛ و آن شیطان‌ها جز برخی از مقاصدشان را برآورده نمی‌سازند و تنها زمانی مقصودشان را برآورده می‌کنند که از آن شرک و گناهانی که شیطان دوست دارد، به آن‌ها برسد. برخی از آنان به دعا کننده فرمان می‌دهند که برایش سجده کند و برخی او را به کارهای زشت فرمان

---

[۵۱۱] . یعنی با او عملِ زشتِ لواط انجام می‌دهد.
[۵۱۲] . «الاستغاثة في الرد على البكري» (ص ۵۰۳ – ۵۰۷).
[۵۱۳] . یعنی نزدِ آن قبر یا آن بت.

می‌دهند و گاهی شیطان خود آن کار را انجام می‌دهد؛ گاهی او را از آنچه بدان مأمور شده -مانند توحید، اخلاص، نمازهای پنجگانه، تلاوت قرآن و امثال آن- باز می‌دارد.

شیطان‌ها انسان را به اندازه طمعی که در او دارند گمراه می‌کنند؛ اگر ایمانش ضعیف باشد او را به کفر آشکار فرمان می‌دهند و گرنه او را به فسق یا معصیت وادار می‌کنند و اگر دانشش اندک باشد او را به چیزی فرمان می‌دهند که نمی‌داند مخالف کتاب و سنت است. در این نوع گمراهی بسیاری از مشایخ که بهره فراوانی از دین و زهد و عبادت داشتند گرفتار شدند، اما به دلیل نداشتن دانش به حقیقت دینی که خداوند پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را با آن فرستاده بود، شیطان‌ها در آنان طمع کردند تا جایی که آنان را در مخالفت با کتاب و سنت افکندند. و برای چندین نفر از پیروانِ مشایخ ما پیش آمده است که یکی از یارانشان به آنان استغاثه کرده و آن پیر را در بیداری دیده است تا آنکه آن خواسته برآورده شده؛ در حالی که این‌ها شیطان‌هایی هستند که برای مشرکانی که غیر خدا را می‌خوانند، ظاهر می‌شوند.

جن‌ها متناسب با انسان‌ها هستند؛ کافر برای کافر، نادان برای نادان و تبهکار برای تبهکار است؛ اما اهل علم و ایمان، پیروی جن‌ها از آنان مانند پیروی انسان‌هاست؛ در آنچه خدا و رسولش فرمان داده‌اند از آنان پیروی می‌کنند.

«مردی به تدریس اشتغال داشت و خود را به فتوا دادن منتسب می‌کرد و می‌گفت: «همانا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنچه را خدا می‌داند می‌داند و بر آنچه خدا تواناست توانایی دارد و این راز پس از او به حسن منتقل شد و سپس در ذریه حسن به شیخ ابوالحسن شاذلی رسید؛ و گفتند: این مقامِ قطب، غوث، یگانه و جامع است».

شیخ دیگری بود که نزد پیروانش بزرگ شمرده می‌شد و مدعی این منزلت بود و می‌گفت او همان مهدی است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او بشارت داده است، و او عیسی را به ازدواج دخترش در می‌آورد، و پیشانی پادشاهان و اولیا در دست اوست؛ هر که را بخواهد سر کار می‌آورد و هر که را بخواهد عزل می‌کند و پروردگار متعال همیشه با او مناجات می‌کند، و اوست که حاملان عرش و ماهیان دریا را یاری می‌دهد و من او را در یک روز در حضور اهل مسجد جامع در روز جمعه در قاهره به سختی سرزنش و توبیخ کردم؛ پس مردم او را شناختند و به سبب او، امثال او از دجالان شکسته شدند.

از میانِ این گروه، کسانی هستند که دربارۀ آیۀ شریفۀ ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾تا آنجا که می‌فرماید ﴿بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾ [فتح:۸-۹]چنین می‌گویند: [مقصود از آنکه] صبحگاه و شامگاه تسبیح می‌شود، رسول است.

برخی از آنان می‌گویند: «رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کلیدهای پنجگانه غیب را می‌داند»؛ همان که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره‌اش فرمود: کلیدهای غیب پنج است که جز خدا کسی آن‌ها را نمی‌داند: ﴿ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾ [لقمان:۳۴] «همانا علمِ قیامت نزد خداست، و او باران را فرود می‌آورد، و آنچه را در رحم‌هاست می‌داند، و هیچ کس نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد، و هیچ کس نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد».[۵۱۴]

---

[۵۱۴] . «این حدیث را بخاری (شماره ۴۶۲۷) و احمد (جلد ۲، صفحه ۲۴) از ابن‌عمر -که خدا از هر دوی آن‌ها راضی باشد- روایت کرده‌اند و متن مذکور از احمد است.

و [آن شخص] چنین می‌گوید: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن موارد را پس از آنکه خبر داد جز خدا کسی نمی‌داند، آموخت!

برخی از آنان می‌گویند: «خداوند را کنار بگذار و درباره رسول هر چه می‌خواهی بگو».

برخی می‌گویند: «ما خدا و رسولش را می‌پرستیم».

و برخی نزد قبر مرده می‌آیند و می‌گویند: «مرا بیامرز و بر من رحم کن و مرا در لغزش مینداز».

تا امثال این امور که در آن‌ها مخلوق، معبود گرفته شده است».[۵۱۵]

می‌گویم[۵۱۶]: این سنتی است روایت شده، و روشی است پیموده شده که به خدا سوگند رها نگشته، و گمراهیِ آشکار و مشهوری است، و بدعتی است دیده شده و انکار ناگشته، که پرچم‌هایش برافراشته و گشوده است، و درفش‌هایش برپا و نشکسته، و براهینش نامحدود و غیر محصور و دلایلش در بسیاری از نوشته‌ها و سروده‌ها ذکر شده است؛ همان‌گونه که در «بُرده» گفته و مقصود خود را در آن بیان کرده است:

دَعْ مَا ادَّعَتْهُ النَّصَارَى فِي نَبِيِّهِمْ وَاحْكُمْ بِمَا شِئْتَ مَدْحًا فِيهِ وَاحْتَكِمِ

فَإِنَّ مِنْ جُودِكَ الدُّنْيَا وَضَرَّتَهَا وَمِنْ عُلُومِكَ عِلْمَ اللَّوْحِ وَالْقَلَمِ

---

[۵۱۵] . «تلخیص الاستغاثة» (ص ۴۲۷ – ۴۲۹)، با تصرف.

[۵۱۶] . گویندهٔ این سخن شیخ عبداللطیف رحمه الله مولف این رساله است.

رها کن آنچه را مسیحیان درباره پیامبرشان ادعا کردند، و هر چه می‌خواهی در ستایش او حکم کن و داوری نما.

چرا که دنیا و آخرت (هَووی آن) از بخشش توست، و علمِ لوح و قلم از دانش‌های توست.

اگر بخواهیم ذکر این اخبار را طولانی کنیم، از آن‌ها کتاب‌های بزرگی می‌نگاشتیم؛ پس عنان قلم را در این میدان باز می‌کشیم، که حکم [این کارها] به خدا سوگند بر هر بینایی پوشیده نیست، بلکه از نور خورشید در روشنگری آشکارتر است.

هنگامی که این [باورها] در جانِ توده مردم استوار گشت، می‌بینیم یکی از آنان را که هرگاه درباره کسی که آنان را نهی می‌کند پرسیده شود: او چه می‌گوید؟

پاسخ می‌دهد: «فلان کس، نزد او چیزی جز خدا نیست!»؛ زیرا در جان‌هایشان چنین استوار شده که با خدا معبودی دیگر قرار دهند.

همه این‌ها و امثال آن زمانی رخ داد که ما در مصر بودیم».[۵۱۷]

«این گمراهان، توحید خدا را سبک می‌شمارند و دعا کردن به درگاه غیر او از مردگان را بزرگ می‌دارند؛ و هرگاه به توحید فرمان داده شوند و از شرک نهی گردند، آن را سبک می‌شمارند، همان‌گونه که خداوند متعال از مشرکان خبر داده و فرموده است: ﴿وَإِذَا رَأَوْكَ إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا﴾ [فرقان:۴۱] «و چون تو را می‌بینند، جز به مسخره‌ات نمی‌گیرند [و می‌گویند:] آیا این همان کسی است که خدا او را به پیامبری فرستاده است؟»؛ پس پیامبر را مسخره کردند چون آنان را از شرک نهی کرد. خداوند متعال

[۵۱۷] . از اینجا، دوباره به سخن شیخ در صفحه ۴۲۹ از کتاب «تلخیص الاستغاثة» باز می‌گردیم.

درباره مشرکان فرمود: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ * وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ * بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ﴾ [صافات:۳۵-۳۷] «همانا آنان چنان بودند که چون به ایشان گفته می‌شد: معبودی جز خدا نیست، گردن‌کشی می‌کردند و می‌گفتند: آیا ما به خاطر شاعری دیوانه، خدایانمان را رها کنیم؟ نه، بلکه او حق را آورده و پیامبران را تصدیق کرده است». خداوند متعال فرمود: ﴿وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ * أَجَعَلَ الآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ﴾ [ص:۴-۵] «و تعجب کردند که هشداردهنده‌ای از خودشان به سویشان آمد، و کافران گفتند: این جادوگری بسیار دروغگوست؛ آیا او خدایان را خدایی واحد قرار داده است؟ همانا این چیزی بسیار شگفت‌آور است».

مشرکان همواره پیامبران را آزار می‌دادند و آنان را به سبک‌سری و گمراهی و دیوانگی متصف می‌کردند؛ چنان‌که قوم نوح به نوح و عاد به هود (علیهما السلام) گفتند: ﴿قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا﴾ [اعراف:۷۰] «گفتند: آیا آمده‌ای که ما تنها خدای یگانه را بپرستیم و آنچه را پدرانمان می‌پرستیدند رها کنیم؟». پس بزرگ‌ترین چیزی که به سبب آن ایشان را نادان شمردند و انکار کردند، همان توحید بود. و این‌گونه می‌یابی کسی را که از برخی جهات شباهتی به آنان دارد؛ هرگاه کسی را ببیند که به توحید خدا و اخلاص در دین برای او دعوت می‌کند و اینکه انسان جز خدا را نپرستد و جز بر او توکل نکند، آن را مسخره می‌کند، به سبب شرکی که در وجودش هست».[۵۱۸]

«بسیاری از اینان مساجد را ویران می‌کنند و زیارتگاه‌ها را آباد؛ پس می‌بینی مسجدی که برای نمازها ساخته شده، تعطیل و مخروبه است و هیچ کاربردی جز از [صدقه] مردم ندارد

---

[۵۱۸] . «الاستغاثة»، صفحات ۵۷۷ تا ۵۷۹، با اختصار و اندکی تصرف.

و گویی مسافرخانه‌ای از مسافرخانه‌هاست؛ اما زیارتگاهی که بر مرده‌ای بنا شده، پرده‌ها و زینت‌های طلا و نقره و مرمر بر آن است و نذرها صبح و شام به سوی آن می‌روند. آیا این جز از سبک شمردن خدا و آیات و رسولش و بزرگداشت شرک از سوی آنان است؟ چرا که آنان معتقد شدند دعا کردن به مرده‌ای که برایش زیارتگاه ساخته شده و استغاثه به او، برایشان سودمندتر از دعا به خدا و استغاثه به او در خانه‌ای است که برای خداوند عزوجل ساخته شده است؛ پس خانه‌ای را که برای دعای مخلوق ساخته شده، بر خانه‌ای که برای دعای خالق ساخته شده برتری دادند.

اگر برای این وقفی باشد و برای آن وقفی، وقفِ شرک نزد آنان بزرگ‌تر است، به تقلید از مشرکان عرب که خداوند حال آنان را در این سخن ذکر کرده است: ﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا﴾ [انعام:۱۳۶]؛ همان‌گونه که برای خدا سهمی از زراعت و چهارپایان قرار می‌دادند و برای خدایانشان نیز سهمی، پس هرگاه سهم خدایانشان کاستی می‌یافت، از سهم خدا برمی‌داشتند و در آن می‌گذاشتند و می‌گفتند: «خدا بی‌نیاز است و خدایان ما نیازمندند!»؛ پس آنچه را برای غیر خدا قرار داده شده بر آنچه برای خداست برتری می‌دهند.

این‌گونه است موقوفات و نذرهایی که نزد آنان برای زیارتگاه‌ها بذل می‌شود، بزرگ‌تر از آن چیزی است که برای مساجد و آبادانی آن‌ها و جهاد در راه خدا بذل می‌گردد.

اینان هرگاه یکی‌شان قصد قبری را که بزرگ می‌دارد کند، نزد آن می‌گرید و خضوع می‌کند و دعا و زاری می‌کند و چنان رقت و تواضع و بندگی و حضور قلبی برایش حاصل می‌شود که مانند آن در نمازهای پنجگانه و جمعه و نماز شب و تلاوت قرآن برایش حاصل

نمی‌گردد. آیا این جز از حال مشرکانِ بدعت‌گذار است، نه یکتاپرستان مخلصی که پیرو کتاب خدا و رسولش هستند؟

مانند این است که هرگاه یکی از آنان اشعار[۵۱۹] را می‌شنود، چنان خضوع و خشوع و گریه‌ای برایش حاصل می‌شود که مانند آن هنگام شنیدن آیات خدا برایش رخ نمی‌دهد؛ پس هنگام شنیدنِ سخنان بدعت‌گذارانِ مشرک به او خشوع دست می دهد، اما هنگام شنیدنِ [سخنان] مخلصانِ پرهیزگار خشوعی دست نمی دهد، بلکه هرگاه آیات خدا را بشنوند آن را سنگین شمرده و ناپسند می‌دارند و آن را و کسی که قرائت می‌کند مسخره می‌کنند، که بدین سبب بزرگ‌ترین بهره را از این سخن خداوند دارند: ﴿قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ﴾ [توبه:۶۵] «بگو: آیا خدا و آیات او و پیامبرش را مسخره می‌کردید؟». و هرگاه قرآن را بشنوند، با دل‌هایی غافل و زبان‌هایی لغو می‌شنوند، گویی که کر و کورند؛ اما هرگاه اشعار را بشنوند دل‌هایشان حاضر می‌شود، زبان‌هایشان ساکت می‌گردد و حرکاتشان آرام می‌گیرد، تا جایی که تشنه میان آنان آب نمی‌نوشد.

از امثال اینان کسانی هستند که هرگاه در حال سماع خود باشند و مؤذن اذان بگوید، می‌گویند: «ما در چیزی برتر از آن هستیم که ما را به سوی آن فراخواند!».

برخی می‌گویند: «ما در حضور (حضرت) بودیم، پس هرگاه به سوی نماز برخیزیم، به سوی در (خروجی) رفته‌ایم».

---

[۵۱۹] . یعنی آن ابیاتی که [مردم] تکرار می‌کنند، مانند اشعاری که در [مقامِ] غلو درباره پیامبر ﷺ می‌خوانند؛ آنان این کار را در مراسمی که «مولودی‌های نبوی» نامیده می‌شود، انجام می‌دهند.

برخی درباره کسی از این مشایخِ گمراه که چنین گفته بود از من پرسیدند، گفتم: «راست گفت، او در حضور شیطان بود، پس به سوی درِ [رحمت] خدا آمد»؛ زیرا در بدعت‌ها و گمراهی‌ها حضوری از شیطان است که در غیر این جایگاه حاصل شده است.

کسانی که دعا کردن به مردگان از پیامبران و امامان و مشایخ را برتر از دعا کردن به خدا می‌دانند، چندین صنف هستند؛ برخی دعای آنان را مقدم می‌دارند و برخی انواع حکایت‌ها را نقل می‌کنند؛ حکایت اینکه یکی از مریدان به خدا استغاثه کرد و خدا او را فریادرسی نکرد، پس به پیرش استغاثه کرد و او به فریادش رسید! و حکایت اینکه یکی از مشایخ به مریدش[۵۲۰] گفت: «هرگاه حاجتی داشتی بر سر قبر من بیا»، و دیگری گفت: «به من توسل کن»، و دیگری گفت: «قبر فلان کس، پادزهر (تریاق)[۵۲۱] آزموده شده است». پس اینان و امثالشان این دعاهای شرک‌آلود را بر دعاهای مخلصان برای خدا ترجیح می‌دهند، به تقلید از سایر مشرکان؛ و برای بسیاری از اینان صورت پیرشان که او را می‌خوانند مجسم می‌شود و می‌پندارند که خود اوست یا فرشته‌ای به صورت اوست، در حالی که او فقط شیطانی است که گمراهش کرده است.

برخی از آنان هرگاه سختی‌ای به ایشان رسد، جز پیرشان را نمی‌خوانند و جز نام او را بر زبان نمی‌آورند؛ چنان به او حریص شده که کودک به ذکر مادرش حریص است؛ پس یکی از آنان در سختی می‌افتد و می‌گوید: «ای فلانی!»، در حالی که خداوند متعال به یکتاپرستان فرموده است: ﴿فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾

---

[۵۲۰] . مرید یعنی شاگردِ شیخ؛ و این واژه در میانِ صوفیان، شیعیان و گروه‌های مشابه به کار می‌رود. در این محافل، مرید از شیخِ خود هر چیزی را می‌پذیرد و اگر او مسئله‌ای را برایش بیان کند، با او مناقشه نمی‌کند؛ گویی او پیامبر است. بلکه چه‌بسا برخی از عبادات را نیز به او نسبت دهند، پناه بر خدا، و شاید برخی از صفاتِ ربوبی را نیز به او بدهند، مانند علم غیب و مانند آن، پناه بر خدا از این کار.

[۵۲۱] . و در «النهایة» آمده است: تریاق یعنی چیزی که برای دفعِ زهر از داروها و معجون‌ها به کار می‌رود، و این واژه معرّب است. و گفتهٔ «قبر فلان تریاق مجرّب» عبارتی قدیمی است؛ نخست دربارهٔ قبرِ مردی گفته می‌شد که او را تریاق می‌نامیدند و گمان می‌کردند دعا نزد قبرش مستجاب و مجرّب است. سپس این تعبیر دربارهٔ قبرهایی که به این وصفِ باطل توصیف می‌شدند، رواج یافت.

[بقره: ۲۰۰] «پس چون مناسک خود را به جای آوردید، خدا را یاد کنید همان‌گونه که پدران خود را یاد می‌کردید یا با یادی بیشتر».

بعضی از این‌ها کسانی هستند که به خدا سوگند می‌خورند و دروغ می‌گویند، اما به پیر و امامشان سوگند می‌خورند و راست می‌گویند و دروغ نمی‌گویند؛ پس پیرِ او در سینه‌اش بزرگ‌تر از خداست.

پس هرگاه دعا کردن به مردگان -مانند پیامبران و صالحان- دربردارنده چنین تمسخری نسبت به خدا و آیات و رسولش باشد؛ کدام یک از دو گروه به مسخره کردن خدا و آیات و رسولش سزاوارتر است؟ آن کسی که به دعا کردن مردگان و استغاثه به آنان فرمان می‌دهد با آنچه از مسخره کردن خدا و آیات و رسولش بر آن مترتب می‌شود، یا کسی که به دعا کردنِ خداوندِ یگانه و بی‌شریک فرمان می‌دهد همان‌گونه که پیامبرانش فرمان دادند، و طاعت رسول و پیروی از او را در هر آنچه آورده واجب می‌شمارد؟

همچنین این یکتاپرستان از بزرگ‌ترین مردمان در واجب شمردنِ بزرگداشتِ ساحت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند؛ با تصدیق او در آنچه خبر داده و طاعت او در آنچه فرمان داده و توجه به آنچه بدان مبعوث شده و تمایز میان آنچه از ایشان روایت شده از صحیح و ضعیف و راست و دروغ، و پیروی از آن به دور از مخالفت با آن است؛ جهت عمل به سخن خداوند متعال: ﴿اتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ﴾ [اعراف: ۳] «از آنچه از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل شده است پیروی کنید و از سرپرستانی جز او پیروی مکنید».

اما آن گمراهان که شبیه مشرکان و نصارا هستند؛ تکیه‌گاهشان یا احادیث ضعیف است، یا ساختگی، یا منقولاتی از کسانی که سخنشان حجت نیست؛ یا به دروغ به او بسته شده، یا اشتباهی از سوی او بوده است؛ چرا که آن نقلی تایید نشده از گوینده‌ای ناشناس است، و اگر به چیزی از آنچه از رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثابت شده چنگ زنند؛ کلمات را از جایگاهش تحریف کرده، و به متشابه آن متمسک شده و محکم آن را رها کرده‌اند، همان‌گونه که مسیحیان انجام می‌دهند».[٥٢٢]

«این موضوع[٥٢٣] را سراغ ندارم که از هیچ‌یک از دانشمندان نقل شده باشد، اما در سخنان برخی از مردم وجود دارد؛ مانند شیخ یحیی صرصری که در شعرش پاره‌ای از آن هست و شیخ محمد بن نعمان، و کتاب «المستغيثين بالنبي في اليقظة والمنام» (استغاثه‌کنندگان به پیامبر در بیداری و خواب). اینان انسان‌هایی شایسته و دین‌دار هستند، اما از اهل علمِ آگاه به مبانی احکام -که سخنشان در شریعت‌های اسلام و شناخت حلال و حرام برگرفته شود- نیستند و نه دلیل شرعی دارند و نه نقلی از عالمی مورد پسند، بلکه بر عادتی رفته‌اند که بسیاری از مردم بر آنند؛ که در سختی‌ها به شیخ خود استغاثه کرده و او را می‌خوانند.

برخی از مشایخی که می‌شناختم و دارای صلاحیت و علم و زهد بودند، هرگاه پیشامدی برایشان رخ می‌داد، به سمت [مرقد] شیخ عبدالقادر گام‌های معدودی برمی‌داشتند و به او استغاثه می‌کردند، و این کاری است که بسیاری از مردم انجام می‌دهند».[٥٢٤] «از همین رو،

---

[٥٢٢] . نگاه کنید به: الاستغاثة في الرد على البكري، ج ٢، ص ٥٨٢ تا ٥٨٧، با اندکی اختصار.

[٥٢٣] . منظور از این موضوع برابر دانستنِ استغاثه به زنده و مرده است.

[٥٢٤] . تلخیص الاستغاثة، ج ٢، ص ٤٧٩، با اندکی تلخیص. شیخ محمد رشید رضا رحمه‌الله در تعلیق خود بر این موضع از رساله گفته است: در برخی کتاب‌ها آورده‌اند، و همچنان این سخن را از یکدیگر نقل می‌کنند، که هر کس دچار سختی‌ای شد، دو رکعت نماز بخواند، سپس رو به مشرق ـ یعنی به سوی بغداد ـ کند، و شیخ را ندا دهد و این دو بیت را در مقام استغاثه و پناجویی به او بخواند:

أيدركني ضيم وأنتَ ذخيرتي وأظلَم في الدنيا وأنتَ مجيري

آیا ممکن است ستمی به من برسد، در حالی که تو ذخیره و پشتوانهٔ منی؟

وعار على راعي الحمى وهو في الحمى إذا ضاع في الهيجا عقال بعير

و آیا در دنیا بر من ستم رود، در حالی که تو پناه‌دهندهٔ منی؟

و ننگ است بر نگهبانِ حریم، آنگاه که خود در حریم حاضر است، اگر در گیرودارِ حادثه، حتی افسارِ شتری از دست برود.

هنگامی که برخی از فرزانگانِ آنان متوجه شدند، بیدار گشته و دانستند آنچه بر آن بودند از دین اسلام نیست، بلکه مشابهت با بت‌پرستان است».[۵۲۵] «ما به ضرورت از دین اسلام می‌دانیم که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای امتش تشریع نکرد که احدی از مردگان را بخوانند، نه پیامبران را و نه صالحان و نه غیر آنان را؛ نه با لفظ استغاثه و نه غیر آن، و نه با لفظ پناه جستن (استعاذه) و نه غیر آن. همان‌گونه که ایشان برای امتش سجده بر مرده یا غیر مرده و مانند آن را تشریع نکرد؛ بلکه می‌دانیم که ایشان از تمام این امور نهی فرمود و این‌ها از شرکی است که خداوند متعال و رسولش حرام کرده‌اند. اما به دلیل غلبه نادانی و اندک بودن دانش نسبت به آثار رسالت در میان بسیاری از آیندگان، تکفیر آنان به این سبب ممکن نبود تا زمانی که آنچه رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آورده و با آن مخالف است برایشان تبیین شود؛ و از همین رو، من هرگز این مسئله را برای کسی که اصل اسلام را می‌شناسد تبیین نکردم مگر آنکه هوشیار شد و گفت: «هَذَا أَصْلُ الْإِسْلَامِ» «این ریشه اسلام است».

برخی از بزرگانِ مشایخِ عارف از یاران ما می‌گفتند: «این بزرگ‌ترین چیزی است که برای ما تبیین کردی»، زیرا می‌دانست که این اصلِ دین است؛ در حالی که این شخص و امثال او در جایی دیگر مردگان را می‌خواندند و از آنان درخواست می‌کردند و به آنان پناه می‌بردند و به درگاهشان زاری می‌نمودند.

چه بسا آنچه با مردگان انجام می‌دهند بزرگ‌تر [از عبادت خدا] باشد؛ زیرا آنان تنها در سختی‌های بزرگی که بر آنان فرود می‌آید قصدِ مرده می‌کنند، پس او را به گونه «دعایِ مضطر» (درمانده) می‌خوانند، در حالی که به برآورده شدن حاجتشان به واسطه دعای او، یا

سپس بگوید: «ای آقای من، عبدالقادر، حاجتم را برآور»، و حاجت خود را ذکر کند. گفته‌اند که در این صورت حاجتش برآورده می‌شود و این کار آزموده و مجرّب است.
و گاهی این کار را به خودِ او نیز نسبت می‌دهند؛ خدا او را از شرک آنان به خدا و کفرشان به دین او منزّه گرداند.

[۵۲۵] . «تلخیص الاستغاثة» (۴۸۵/۲).

دعا کردن به حق او، یا دعا نزد قبر او امیدوارند؛ برخلاف عبادتشان برای خدای متعال و خواندن او، که آن را در بسیاری از اوقات از روی عادت و تکلف انجام می‌دهند. تا جایی که وقتی دشمنِ خارج از شریعتِ اسلام به دمشق آمد، مردم خارج شدند در حالی که نزد قبرهایی که امیدوار بودند رنجشان را برطرف کند به مردگان استغاثه می‌کردند! و یکی از شاعران گفت:

يَا خَائِفِينَ مِنَ التَّتَر لُوذُوا بِقَبْرِ أَبِي عُمَر

ای کسانی که از تاتار می‌ترسید، به قبر ابو عمر پناه ببرید.

یا [دیگری] گفت:

عُوذُوا بِقَبْرِ أَبِي عُمَر يُنْجِيكُمُ مِنَ الضَّرَر

به قبر ابو عمر پناه ببرید تا شما را از آسیب نجات دهد.

پس به آنان گفتم: این کسانی که به آنان استغاثه می‌کنید، اگر در جنگ با شما بودند، همان‌گونه که مسلمانان در روز احد شکست خوردند، آنان نیز شکست می‌خوردند؛ چرا که مقدر شده بود لشکر به سبب‌هایی که اقتضا می‌کرد و به حکمتی از سوی خداوند عزوجل در آن، درهم شکسته شود. از همین رو اهل معرفت به دین و اهل مکاشفه، در آن نوبت به دلیل نبودِ جنگِ شرعی که خدا و رسولش به آن فرمان داده بودند، نجنگیدند. اما پس از آن، ما به مردم فرمان دادیم که دین را برای خدا خالص کنند و به او استغاثه نمایند و اینکه جز او را نخوانند؛ نه به فرشته‌ای مقرب و نه به پیامبری فرستاده شده استغاثه نکنند، همان‌گونه

که خداوند درباره روز بدر فرمود: ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ﴾ [انفال:۹] «هنگامی که به پروردگارتان استغاثه می کردید، پس دعای شما را اجابت کرد».

و از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که می‌فرمود: «يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغِيثُ»[۵۲۶] «ای زنده، ای پاینده، معبودی جز تو نیست، به رحمت تو استغاثه می کنم».

در لفظی دیگر: «أَصْلِحْ لِي شَأْنِي كُلَّهُ، وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ، وَلَا إِلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ» «همه کارهای مرا اصلاح کن و مرا چشم‌برهم‌زدنی به خود و به هیچ‌یک از آفریدگانت وامگذار».

هنگامی که مردم امورشان را اصلاح کردند و در استغاثه به پروردگارشان صادق بودند، خداوند آنان را بر دشمنشان پیروزیِ شکوهمندی بخشید و تاتار هرگز پیش از آن چنین شکستی نخورده بود، این به سبب تحققِ درستِ توحید خداوند متعال و طاعتِ رسولش بود که پیش از آن نبود؛ چرا که خداوند پیامبرانش و کسانی را که ایمان آورده‌اند در زندگی دنیا و روزی که گواهان برمی‌خیزند، یاری می‌دهد».[۵۲۷]

---

[۵۲۶] . طبرانی در کتاب «الدعاء»، حدیث شماره ۸۸۰، از جابر بن عبدالله رضی‌الله‌عنهما روایت کرده است که گفت رسول خدا ﷺ را دیدم که در قرن ـ یعنی قرن الثعالب ـ در روز نحر ایستاده بود و می‌فرمود: «يا حي يا قيوم، لا إله إلا أنت، برحمتك أستغيث، فاكفني شأني كله، ولا تكلني إلى نفسي طرفة عين.» «ای زندهٔ پاینده، هیچ معبودی جز تو نیست؛ به رحمت تو فریادرسی می‌جویم، پس همهٔ کارم را برایم کفایت کن، و مرا به اندازهٔ چشم‌برهم‌زدنی به خودم وامگذار.»
نسائی در «السنن الکبری»، حدیث شماره ۱۰۳۷۲، از انس رضی‌الله‌عنه روایت کرده است که گفت: پیامبر ﷺ به فاطمه فرمود:
چه چیز مانع تو می‌شود از اینکه آنچه را به تو سفارش می‌کنم بشنوی؛ اینکه هرگاه صبح کردی و هرگاه شام کردی، بگویی: «يا حي يا قيوم، برحمتك أستغيث، أصلح لي شأني كله، ولا تكلني إلى نفسي طرفة عين.» «ای زندهٔ پاینده، به رحمت تو فریادرسی می‌جویم؛ همهٔ کارم را برایم اصلاح کن، و مرا به اندازهٔ چشم‌برهم‌زدنی به خودم وامگذار.» آلبانی این حدیث را ـ چنان‌که در «صحیح الجامع»، شماره ۵۸۲۰ آمده ـ صحیح دانسته است. حاکم نیز در «المستدرك»، ج ۱، ص ۵۰۹، از ابن مسعود رضی‌الله‌عنه روایت کرده است که گفت: رسول خدا ﷺ هرگاه اندوه یا غمی بر او فرود می‌آمد، می‌فرمود: «يا حي يا قيوم، برحمتك أستغيث.» «ای زندهٔ پاینده، به رحمت تو فریادرسی می‌جویم.»
[۵۲۷] . تلخیص الاستغاثة، ج ۲، ص ۷۳۱ تا ۷۳۸، با اندکی اختصار و تصرف.

اینان مرده و غایب را می‌خوانند و یکی از آنان می‌گوید: «به تو استغاثه می‌کنم، به تو پناه می‌برم، فریادرس ما باش، پناهمان ده»، و می‌گوید: «تو گناهان مرا می‌دانی»؛ و برخی از آنان به مرده می‌گویند: «مرا بیامرز و بر من رحم کن و توبه‌ام را بپذیر» و امثال این‌ها. و هرگاه خردمندانشان این را نگویند، می‌گویند: «گناهانم را به تو شکایت می‌کنم، و از دشمنم به تو شکایت می‌برم، و از ستمِ حاکمان و ظهور بدعت‌ها و خشکسالیِ زمانه و غیر آن به تو گِله می‌کنم»؛ پس از آسیب‌هایی که در دین و دنیا به آنان رسیده به او شکایت می‌برند و مقصودش از شکایت این است که او را مورد شکایت قرار دهد تا آن آسیب را برطرف کند. گاهی با این حال به مرده می‌گوید: «تو می‌دانی چه آسیبی بر ما فرود آمده و تو می‌دانی من چه گناهانی انجام داده‌ام»؛ پس مرده و زنده و غایب را آگاه به گناهان بندگان و احوال آنان قرار می‌دهد، در حالی که محال است بشری -زنده یا مرده- آن‌ها را بداند.

خردمندانشان می‌گویند: «مقصود ما این است که او از خدا برای ما بخواهد»؛ و می‌پندارند که اگر پس از مرگش از او بخواهند، او از خدا برایشان درخواست می‌کند؛ [چون می‌گویند] او مورد درخواست قرار می‌گیرد و شفاعت می‌کند همان‌گونه که در زمان حیاتش صحابه برای طلب باران و غیر آن از او می‌خواستند و شفاعت می‌کرد، و همان‌گونه که در روز قیامت اگر از او طلب شفاعت شود شفاعت می‌کند. در حالی که نمی‌دانند درخواست از مرده و غایب به هیچ وجه مشروع نیست و هیچ‌یک از صحابه چنین نکردند، بلکه از درخواست از او و طلب دعا از ایشان [بعد از مرگ] عدول کردند؛ و اینکه از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سایر پیامبران و صالحان و دیگران، پس از مرگشان اموری که در زمان حیاتشان خواسته می‌شد، طلب نمی‌شود.

سخن شیخ رَحِمَهُ ٱللَّهُ به صورت خلاصه پایان یافت.[۵۲۸]

پس ای کسی که خدا بر تو رحم کند، بنگر به آنچه این امام از انواع شرک اکبر ذکر کرد که در زمان او از سوی کسانی که مدعی علم و معرفت بودند و بر مسند فتوا و قضاوت نشسته بودند، رخ می‌داد. اما هنگامی که شیخ ر آنان را بر این امر آگاه کرد و برایشان روشن ساخت که این از شرکی است که خدا و رسولش حرام کرده‌اند، هر که از آنان بیدار شد، بیدار گشت و به سوی خدا توبه کرد و دانست آنچه بر آن بوده شرک و گمراهی است و در برابر حق تسلیم شد.

این از چیزهایی است که غریب بودن اسلام را در آن زمان نزد بسیاری از مردمان برای تو روشن می‌سازد و اینکه این مصداق همان احادیثی است که به تواتر از رسول خدا صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسیده که فرمود: «لَتَتَّبِعُنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ»[۵۲۹] «از راه و رسم پیشینیان خود پیروی خواهید کرد»، تا آخر حدیث.

و سخن رسول الله صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که فرمود: «بَدَأَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا، وَسَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ»[۵۳۰] «اسلام غریبانه آغاز شد و به زودی همان‌گونه که آغاز شده بود، غریب خواهد گشت».

---

[۵۲۸] . مؤلف، سخن شیخ ابن تیمیه را از دو کتاب مهم او، یعنی «اقتضاء الصراط المستقيم لمخالفة أصحاب الجحيم» و نیز «الاستغاثة في الرد على البكري» خلاصه کرده است. همچنین از خلاصهٔ کتاب اخیر، یعنی «تلخيص الاستغاثة» اثر شاگردش ابن کثیر رحمهما الله نیز نقل کرده است. من نیز تا آنجا که توانسته‌ام، کوشیده‌ام مواضع نقل‌قول‌ها از آن کتاب‌ها را روشن کنم، و آن‌ها را از غیر آن با دو گیومه مشخص ساخته‌ام. مواردی که جای آن‌ها را نیافتم، اندک است؛ و به نظر من، مؤلف آن‌ها را به معنا تلخیص کرده است. والله أعلم.

[۵۲۹] . پیش‌تر تخریج آن گذشت.

[۵۳۰] . این حدیث را مسلم در شماره ۱۴۵ و ابن ماجه در شماره ۳۹۸۶، از ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت کرده‌اند. و برای فایده، احمد در «مسند» خود (۱۸۴/۱) ـ و لفظ از اوست ـ و ابویعلی در «مسند» خود (۹۹/۲)، از سعد بن ابی‌وقاص رضی‌الله‌عنه روایت کرده‌اند که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «إن الإيمان بدأ غريبًا وسيعود كما بدأ، فطوبى يومئذ للغرباء إذا فسد الناس، والذي نفس أبي القاسم بيده؛ ليأرزن الإيمان بين هٰذين المسجدين كما تأرز الحية في جحرها».«همانا ایمان غریب آغاز شد و همان‌گونه که آغاز شد، باز غریب خواهد شد. پس خوشا به حال غریبان در آن هنگام که مردم فاسد شوند. سوگند به آن‌که جان ابوالقاسم در دست اوست، ایمان قطعاً میان این دو مسجد جمع و منضم می‌شود، چنان‌که مار در سوراخ خود جمع می‌شود و بازمی‌گردد.» محققان «المسند» گفته‌اند: اسناد آن جید است. و معنای «يأرز» این است که: فرو می‌پیوندد، جمع می‌شود و منضم می‌گردد.

با این سخنان، بطلانِ آنچه بسیاری از اهل زمانه بر آن هستند -از انواع شرک و بدعت‌ها و نوآوری‌ها- برای تو فاش و روشن می‌گردد؛ پس به آنچه بر آنند مغرور مشو.

این همان بلای بزرگ و خصلت زشت و ناپسند است؛ یعنی فریب خوردن به پدران و نیاکان و آنچه عملِ بسیاری از مردم بلاد بر آن استوار گشته است و همان حجتی است که اهل شرک و کفر و لجاجت به آن تمسک جستند، همان‌گونه که خداوند متعال در قرآنِ استوار خویش بدون هیچ شک و تأویلی از آنان حکایت کرده است، آنجا که خداوند -که راستگوترینِ گویندگان است- به حکایت از فرعونِ لعین فرمود که او به موسی و برادرش هارونِ بزرگوار گفت: ﴿فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى﴾ [طه:۵۱] «پس حالِ نسل‌های گذشته [که چنین نکردند] چیست؟». پس موسی]علیه‌السلام در پاسخ او فرمود: ﴿عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى﴾ [طه:۵۲] «علمِ آن نزد پروردگارم در کتابی است؛ پروردگارم نه خطا می‌کند و نه فراموش می‌نماید».

پس هر کس که بر مرکب راستی و وفا سوار شود و از تعصب و لجاجت و جفا سالم بماند، و در جاده میانه رود و در پذیرش حق به حجت و دلیل قناعت کند؛ این راه و روش او خواهد بود، و چراغِ پذیرش در سینه‌اش خواهد درخشید و با روغنِ معرفت و رسیدن به حقیقت افروخته خواهد شد و از پرتوِ توحید بهره‌مند خواهد گشت. ابن قیم ر در «إغاثة اللهفان» گفته است:[۵۳۱] پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «لَا تَتَّخِذُوا قَبْرِي عِيدًا»[۵۳۲] «قبر مرا عید (محل اجتماع مکرر) قرار ندهید». و همچنین فرمود: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِي وَثَنًا يُعْبَدُ، اشْتَدَّ غَضَبُ

---

[۵۳۱] . این مطلب از «إغاثة اللهفان من مصائد الشيطان» گرفته شده است؛ از صفحه ۳۶۰ تا ۹۶۲، به‌صورت خلاصه و با اندکی تصرف، و چاپ دار ابن الجوزی – دمام.

[۵۳۲] . این حدیث را ابویعلی در مسند خود (۳۶۱/۱، شماره ۴۶۹)، اسماعیل قاضی در «فضل الصلاة على النبي» (ص ۲۰) و ابن ابی‌شیبه در المصنف (۷۵۴۱) روایت کرده‌اند. همچنین حافظ ضیاء مقدسی آن را در «الأحاديث المختارة» (۴۲۸) نقل کرده است. آلبانی در تحقیق خود دربارهٔ آن گفته است: «حدیثی صحیح است، با طرق و شواهدش؛ و من آن را در کتاب «تحذير الساجد» تخریج کرده‌ام.»

اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»[٥٣٣] «بار خدایا، قبر مرا بتی قرار مده که پرستیده شود؛ خشم خدا بر مردمی که قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار دادند سخت گشته است».

در «عید» قرار دادنِ قبرها، چنان مفاسدی است که هر کس در دلش برای خدا وقار و بر توحید غیرتی باشد، به خاطر آن خشمگین می‌شود؛ اما: «مَا لِجُرْحٍ بِمَيِّتٍ إِيلَامُ» «زخم بر مرده، دردی ندارد» (کنایه از اینکه کسی که قلبش مرده است، از این انحرافات به درد نمی‌آید).

از جمله آن مفاسد: نماز گزاردن به سوی آن‌ها، طواف بر گرد آن‌ها، دست کشیدن بر آن‌ها، مالیدن گونه‌ها بر خاک آن‌ها، پرستشِ صاحبان آن‌ها و درخواست پیروزی، روزی، عافیت، ادای بدهی‌ها و گشایش گرفتاری‌ها از آنان (و دیگر درخواست‌ها)[٥٣٤] است؛ همان درخواست‌هایی که بت‌پرستان از بت‌هایشان می‌خواستند.

هر کس که کمترین بویی از علم و دانش برده باشد، می‌داند که از مهم‌ترین امور، «سدِ ذرایع» (بستنِ راه‌های منتهی به حرام) نسبت به این کار است؛ و اینکه ایشان به عاقبت آنچه از آن نهی کرده و به آنچه منتهی می‌شود داناتر است. و اگر کسی را که بر قبرها مسجد بنا می‌کند تا خدا را در آن بپرستد لعنت کرده است، پس چگونه است حالِ کسی که ملازم آن‌هاست و به قصد عبادت آن‌ها عادت کرده است؟

---

[٥٣٣] . مالک آن را در کتاب قصر الصلاة در سفر، باب جامع الصلاة (١٧٢/١)، به‌صورت مرسل از عطاء بن یسار روایت کرده است. بزار آن را ـ چنان‌که در «کشف الأستار» (٢٢٠/١) آمده ـ به صورت متصل از عطاء از ابوسعید خدری رضی‌الله‌عنه نقل کرده، اما در سند آن عمر بن صبهان وجود دارد که هیثمی در «مجمع الزوائد» (٣١/٢) گفته است: «همه بر ضعف او اتفاق دارند.»
با این حال، حدیث ابوهریره رضی‌الله‌عنه مؤید آن است؛ حدیثی که احمد (٢٤٦/٢)، ابویعلی (٦٦٨١) و حمیدی در مسند خود (٤٤٥/٢) روایت کرده‌اند. متن آن چنین است: «خدایا قبر مرا بت قرار مده؛ خدا لعنت کند قومی را که قبر پیامبرانشان را مسجد قرار دادند.» و لفظ، از احمد است. این حدیث را آلبانی رحمه‌الله در «تحذیر الساجد» صحیح دانسته، و محققان «مسند» نیز گفته‌اند: اسناد آن قوی است. به آنچه آلبانی در حاشیهٔ خود بر «إغاثة اللهفان» (ص ٣٥٥) گفته، نگاه کن.

[٥٣٤] . آنچه میان دو پرانتز آمده، شیخ آن را از اصل کتاب نقل نکرده، اما من آن را آورده‌ام، چون با وجود آن، سخن درست و کامل می‌شود.

هر کس میان سنت رسول خدا درباره قبرها و آنچه بدان فرمان داده و از آن نهی کرده و آنچه یارانش بر آن بودند، با آنچه امروزه بیشتر مردم بر آنند مقایسه کند؛ یکی را ضد دیگری می‌بیند. ایشان از مسجد قرار دادنِ قبرها نهی فرمود، اما این‌ها بر آن‌ها مسجد بنا می‌کنند؛ از چراغانی کردن آن‌ها نهی فرمود، اما این‌ها موقوفاتی برای روشن کردن قندیل‌ها بر آن‌ها قرار می‌دهند؛ از عید قرار دادن آن‌ها نهی فرمود، اما این‌ها آن‌ها را عید (مراسمات دوره‌ای) قرار می‌دهند؛ از برجسته کردن (بلند ساختن) آن‌ها نهی فرمود و به هموار کردنشان دستور داد چنان‌که در صحیح مسلم از علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت شده[۵۳۵] اما این‌ها آن‌ها را برافراشته و بر آن‌ها گنبد می‌سازند؛ و از گچ‌کاری قبر و بنا ساختن بر آن نهی فرمود چنان‌که در صحیح مسلم از جابر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت شده[۵۳۶] و از نوشتن بر آن‌ها نهی فرمود چنان‌که ترمذی در صحیح[۵۳۷] خود از جابر روایت کرده و از اینکه چیزی جز خاکِ خودِ قبر بر آن افزوده شود نهی فرمود چنان‌که ابوداوود از جابر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت کرده[۵۳۸] اما این‌ها بر آن‌ها لوح‌ها می‌گذارند و قرآن بر آن‌ها می‌نویسند و با گچ و آجر و سنگ بر خاکِ آن می‌افزایند.

کارِ این گمراهانِ مشرک به جایی رسید که برای قبرها «حج» تشریع کردند و برای آن مناسک وضع کردند، تا جایی که یکی از آنان در این باره کتابی نگاشت و آن را «مناسک حج المشاهد» (مناسک حجِ زیارتگاه‌ها) نامید.

پوشیده نیست که این کار، جدا شدن از دین اسلام و درآمدن به دینِ بت‌پرستان است؛ پس بنگر به این تفاوت بزرگ میان آنچه رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای امتش تشریع کرد و آنچه اینان

---

[۵۳۵] . مسلم در صحیح خود (۹۶۹) از ابوهیّاج اسدی روایت کرده است که گفت: علی بن ابی‌طالب رضی‌الله‌عنه به من گفت: «آیا تو را بر کاری نفرستم که رسول خدا ﷺ مرا بر آن فرستاد؟ اینکه هیچ تمثالی را باقی نگذارم مگر آنکه آن را محو کنم، و هیچ قبر بلند و مشرفی را باقی نگذارم مگر آنکه آن را هم‌سطح سازم.»

[۵۳۶] . و متن حدیث چنین است: «رسول خدا ﷺ از گچ‌کاری قبر، نشستن بر آن، و بنا ساختن بر آن نهی فرمود.»

[۵۳۷] . شاید درست‌تر این باشد: «در کتاب جامع».

[۵۳۸] . ابوداود (۳۲۲۵، ۳۲۲۶) از جابر رضی‌الله‌عنهما روایت کرده است که رسول خدا ﷺ از گچ‌کاری قبر، نوشتن بر روی آن، و اضافه‌کردن بر آن [ساخت‌وساز] نهی فرمود.

تشریع کردند. پیامبر صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به زیارت قبرها فرمان داد زیرا آخرت را یادآوری می‌کند، و به زائر دستور داد که برای اهل قبور دعا کند، و او را نهی کرد که سخنان ناپسند (هُجر) بر زبان آورد.[۵۳۹]

پس این زیارتی که رسول خدا صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آن به امتش اذن داده و به آنان آموخته است، آیا در آن چیزی می‌یابی که اهل شرک و بدعت بر آن تکیه می‌کنند؟ یا آن را از هر جهت ضدِ آنچه آنان بر آنند می‌یابی؟ امام مالک رَحِمَهُ ٱللَّهُ چه نیکو گفته است: «هرگز پایان این امت اصلاح نمی‌شود، مگر به آنچه ابتدای آن اصلاح شد»، اما هرگاه تمسک امت‌ها به پیمان‌های پیامبرانشان سست گشت، آن را با بدعت‌ها و شرک‌هایی که پدید آوردند جایگزین کردند.

به راستی که سلفِ صالح توحید را خالص کردند و از ساحت آن حمایت نمودند، تا جایی که یکی از آنان هرگاه بر پیامبر صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سلام می‌داد و سپس می‌خواست دعا کند، پشت خود را به دیوار قبر می‌کرد و دعا می‌نمود. و پیشوایان چهارگانه اهل سنت بر این مطلب تصریح کرده‌اند که برای دعا رو به قبله می‌ایستد تا نزد قبر دعا نکند؛ چرا که دعا عبادت است.

خلاصه سخن اینکه؛ همانا پرونده عملِ مرده بسته شده است، پس او به کسی که برایش دعا کند نیازمند است؛ از همین روست که در نماز بر میت، آن‌قدر دعا تشریع شده که نظیر آن برای شخص زنده تشریع نگشته است. مقصود از نماز بر میت، طلب آمرزش و دعا برای اوست. زیارت نیز همین‌گونه است؛ مقصود از آن، دعا برای میت، احسان به او و یادآوری

---

[۵۳۹] . متن حدیث از بریده رضی‌الله‌عنه چنین است: «من شما را از زیارت قبور نهی کرده بودم؛ اکنون هرکس می‌خواهد زیارت کند، پس زیارت کند، اما سخنان باطل (هُجر) بر زبان نیاورید.» این حدیث را احمد (۳۶۱/۵) روایت کرده و محققان «المسند» گفته‌اند: اسناد آن بر اساس شرطِ مسلم، صحیح است. همچنین مسلم (۹۷۷) به همین مضمون آن را روایت کرده است؛ و نیز ترمذی (۱۰۵۴)، نسایی (۲۰۳۲)، ابوداود (۳۲۳۵) و عبدالرزاق در «مصنف» خود (۵۶۹/۳) آن را آورده‌اند. «هُجر» به معنای سخن زشت و بیهوده است، مانند نوحه‌خوانی و کارهایی از این دست.

آخرت است. اما اهل بدعت و شرک، سخن را به غیر از آنچه به آن‌ها گفته شده بود تغییر دادند؛ پس دعا «برای او» را به دعا «کردنِ خودِ شخص» بدل کردند، و شفاعت «برای او» را به طلب شفاعت «از او» تغییر دادند. همچنین زیارتی را که برای احسان به میت و زائر تشریع شده بود، به درخواست حاجت از میت، سوگند دادنِ خدا به حقِ او، اختصاص دادنِ آن مکان به دعا (که خالصِ عبادت است) و حضور قلب و خشوع در آنجا -که بزرگ‌تر از خشوعشان در مساجد است- تبدیل کردند.

«سپس حدیث «ذات أنواط» را ذکر کرد و گفت»[٥٤٠]: پس هرگاه در نظر گرفتنِ درختی برای آویختن اسلحه و اعتکاف نزد آن، اتخاذ خدایی در کنار خدا محسوب شود در حالی که آن‌ها آن درخت را نمی‌پرستیدند و از آن درخواستی نداشتند، پس گمان تو چیست درباره اعتکاف پیرامون قبر و خواندنِ صاحب قبر و دعا کردن نزد آن و دعا به حقِ او؟

ای کاش اهل شرک و بدعت می‌دانستند، چه نسبتی میان فتنه و انحرافِ ناشی از یک درخت با فتنه‌ی ناشی از قبر وجود دارد؟

هر کس به آنچه خداوند پیامبرش را با آن فرستاده و به آنچه اهل شرک و بدعتِ امروز در این باب و دیگر ابواب بر آن هستند آگاهی داشته باشد، می‌داند که آنچه میان «سلف» و این‌ها است، دورتر از فاصله میان مشرق و مغرب است.

سوگند به خدا که امر، بزرگ‌تر از آن است که ما ذکر کردیم.

---

٥٤٠ . آنچه میان دو پرانتز آمده، از سخن شیخ عبداللطیف است، و او حدیثِ «ذات أنواط» را نیاورده، زیرا پیش‌تر آن را ذکر کرده بود.

صحابه به فرمان عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قبر دانیال را پنهان کردند (تا مشخص نباشد).[۵۴۱] و هنگامی که به عمر خبر رسید مردم به قصد زیارت درختی که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زیر آن بیعت گرفته بود (درخت رضوان) می روند، کسی را فرستاد و آن را قطع کرد. عیسی بن یونس گفت: این نزد ما از حدیث ابن عون از نافع است.[۵۴۲]

پس هرگاه این رفتار او با درختی باشد که خداوند در قرآن از آن یاد کرده و صحابه زیر آن با رسول‌خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیعت کرده‌اند؛ حکم او درباره غیر آن درخت چیست؟

فراتر از آن، رسول‌خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «مسجد ضرار» را ویران کرد؛ پس در این کار دلیلی است بر ویران کردن مساجدی که فسادشان از آن بیشتر است، مانند مساجدی که بر روی قبرها بنا شده‌اند، همچنین گنبدهای آن‌ها؛ پس واجب است در ویران کردنِ آنچه رسول‌خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فاعلش را لعنت نموده، شتاب کرد؛ خداوند برای دینش کسانی را برمی‌انگیزد که آن را یاری کنند و از آن دفاع نمایند.

در دمشق بسیاری از این بُت‌واره‌ها (نُصُب‌ها) وجود داشت که خداوند سبحان شکستن آن‌ها را به دست «شیخ‌الاسلام»[۵۴۳] و حزب‌اللهِ یکتاپرست آسان نمود.

---

[۵۴۱] . دانیال پیامبری از پیامبران بنی‌اسرائیل بود. صحابه قبر او را در تُستر یافتند ـ و تُستر شهری در ناحیهٔ خوزستان است که ابوموسی اشعری رضی‌الله‌عنه در روزگار عمر رضی‌الله‌عنه آن را فتح کرد. هنگامی که آنجا را گشودند، کاری که کردند این بود که قبر او را پنهان ساختند تا اگر مردم آن را یافتند، دچار فتنه نشوند و در بزرگداشت او غلو نکنند.
راوی می‌گوید: «ما در روز سیزده قبرِ جدا از هم کندیم، و چون شب فرا رسید، او را دفن کردیم و همهٔ قبرها را هم‌سطح ساختیم تا جای قبر واقعی بر مردم پوشیده بماند و آن را نبش نکنند.»
محمد بن اسحاق در کتاب «مغازی» خود (ص ۶۶–۶۷، تحقیق سهیل زکار) داستان او را ذکر کرده است. همچنین حافظ ابن کثیر در «البدایة والنهایة» (۴۰/۲) بخشی از خبر دانیال علیه‌السلام را آورده است.

[۵۴۲] . کتاب «البدع والنهي عنها» اثر ابن وضاح قرطبی، در باب آنچه دربارهٔ پیرویِ اذان آمده، این مطلب ذکر شده است. ابن تیمیه نیز در «مجموع الفتاوی» (۳۳/۲۷) به ثبوت این خبر تصریح کرده است.

[۵۴۳] . یعنی: ابن تیمیه رحمه‌الله.

عوام درباره برخی از این چیزها می‌گفتند که «نذر را قبول می‌کند»؛ یعنی عبادتی را که از غیر خدا صورت گرفته می‌پذیرد، چرا که نذر عبادتی است که نذرکننده به واسطه آن به «منذورٌ له» (کسی که برایش نذر شده) تقرب می‌جوید.

سلف صالح تبرک جستن (تمسح) به سنگِ «مقام ابراهیم» را -که خداوند فرمان داده بود آنجا را نمازگاه قرار دهند- انکار کردند. قتاده درباره این آیه: ﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾ [البقرة:۱۲۵] «و از مقام ابراهیم، نمازگاهی برای خود برگیرید» گفت: «همانا آنان مأمور شدند که نزد آن نماز گزارند و مأمور به دست کشیدن بر آن نشدند؛ و به راستی که این امت تکلف و رنجی بر خود نهاد که امت‌های پیشین بر خود ننهاده بودند. برای ما ذکر شده است که کسی اثر قدم و انگشتان ابراهیم عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ را دیده بود، اما این مردم همواره بر آن دست کشیدند تا اینکه فرسوده و ناپدید شد».[٥٤٤]

بزرگ‌ترین فتنه به این بُت‌واره‌ها، فتنه‌ی صاحب‌قبران است و آن ریشه و اصلِ فتنه‌ی بت‌پرستان است؛ همان‌گونه که خداوند در سوره نوح ذکر کرده است، آنجا که می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا﴾ [نوح:۲۳] «و گفتند: هرگز معبودان خود را وا مگذارید، و (به‌ویژه) «وَدّ» و »سواع» را رها نکنید». سلف در تفسیر آن ذکر کرده‌اند که این‌ها نام‌های مردانی صالح در میان قوم نوح بود، پس چون مُردند بر قبرهایشان معتکف شدند، سپس تندیس‌های آنان را ساختند، و چون زمان بر آنان طولانی گشت، آن‌ها را پرستیدند.[٥٤٥]

---

[٥٤٤] . این روایت را اَزرَقی در کتاب «تاریخ مکه» نقل کرده است؛ باب ما جاء في الأثر الذي في المقام، وقيام إبراهيم عليه السلام عليه ، جلد ۱، صفحه ۵۳۲.

[٥٤٥] . صحيح البخاري (۴۹۲۰).

تعظیم صالحان تنها با پیروی از آنچه به آن دعوت کرده‌اند می‌باشد، نه با قرار دادن قبرهایشان به عنوان عید (محل تجمع مکرر) و بت؛ پس اینان از آنچه مشروع بود روی گرداندند و به بدعت‌ها مشغول شدند.

هر کس با قلبش به کلام خدا گوش فرا دهد و آن را بفهمد، او را از بدعت‌ها و آرا (نظرات شخصی) بی‌نیاز می‌کند و هر کس از آن دور شود، ناچار باید به چیزی جایگزین کند که سودش نمی‌رساند؛ همان‌گونه که هر کس قلبش را با محبت خدا و ترس از او و توکل بر او آباد سازد، از محبت غیر او و ترس و توکل بر غیر او بی‌نیاز می‌شود. پس کسی که از توحید روی‌گردان شود، بخواهد یا نخواهد مشرک است و کسی که از سنت روی‌گردان شود، بخواهد یا نخواهد بدعت‌گذار است و کسی که از محبت خدا روی گرداند، بنده و پرستنده تمثال‌ها است، بخواهد یا نخواهد.

این امور بدعت‌آمیز نزد قبرها انواع مختلفی دارد:

نوع اول: که دورترین آن‌ها از شرع است: اینکه حاجت خود را از میت بخواهد، همان‌گونه که بسیاری از مردم انجام می‌دهند؛ اینان از جنس بت‌پرستان هستند و از همین رو شیطان در صورتِ آن مرده برایشان تمثّل می‌یابد، چنان‌که برای بت‌پرستان تمثل می‌یابد. همچنین است سجده برای قبر، بوسیدن آن و دست کشیدن بر آن.

نوع دوم: اینکه خدا را به حقِ آن مرده بخواند؛ این کار را بسیاری از متأخرین انجام می‌دهند و این به اجماع [علما] بدعت است.

نوع سوم: اینکه گمان کند دعا نزد قبر مستجاب است، یا اینکه دعا در آنجا برتر از دعا در مسجد است و به همین قصد راهیِ قبر شود؛ پس این هم به اجماع از منکرات است و در

میان پیشوایان دین اختلافی در این باره سراغ ندارم، اگرچه بسیاری از متأخرین آن را انجام می‌دهند.[٥٤٦]

در مجموع؛ اکثر مردم زمین گرفتار بت‌پرستی گشته‌اند و جز «حنفاء» -پیروان آیین ابراهیم- کسی از آن رهایی نیافته است. پرستش بت‌ها در زمین از پیش از نوح عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ بوده و معبدها، موقوفات، پرده‌داران، کلیدداران و کتاب‌های نگاشته شده در پرستش آن‌ها، زمین را فرا گرفته است. پیشوای حنفاء ابراهیم علیه‌السلام فرمود: ﴿وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ * رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ﴾ [إبراهيم:٣٥-٣٦] «و من و فرزندانم را از اینکه بت‌ها را بپرستیم دور بدار. پروردگارا! آن‌ها بسیاری از مردم را گمراه کردند». در شناخت آنان همین بس که آنان اکثریت اهل زمین هستند، طبق آنچه از پیامبر صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به صحت رسیده که «برانگیختگانِ آتش (دوزخیان) از هر هزار نفر، نهصد و نود و نه نفرند»[٥٤٧] و خداوند متعال فرموده است: ﴿فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا﴾ [الإسراء:٨٩] «اما بیشتر مردم جز کفران (و انکار) را نپذیرفتند». و فرمود: ﴿وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [الأنعام:١١٦] «و اگر از بیشتر کسانی که در روی زمین هستند پیروی کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌کنند».

اگر فتنه و جاذبه پرستش بت‌ها بزرگ نبود، پرستندگانِ آن‌ها هرگز جان و مال و فرزندان خود را در راه آن‌ها نثار نمی‌کردند؛ آنان فرود آمدنِ بلا بر برادران خود و آنچه بر سرشان آمده را مشاهده می‌کنند، اما این کار جز بر عشق و تعظیمشان نسبت به بت‌ها نمی‌افزاید و یکدیگر را به پایداری بر آن سفارش می‌کنند.

---

[٥٤٦] . تا اینجا، شیخ کلامِ ابن‌القیم را در «إغاثة اللهفان» از صفحهٔ ٣٦٠ تا ٣٩٩، با دخل و تصرفی خلاصه کرده است؛ و آنچه پس از این آمده، خلاصه‌ای است که وی از صفحات ٩٦١ تا ٩٦٢ نقل کرده است.

[٥٤٧] . یعنی: از هر هزار نفر از اهل دنیا، نهصد و نود و نه نفر به سوی آتش (جهنم) می‌روند؛ این مطلب در حدیثی آمده که بخاری (٣٣٤٨) و مسلم (٢٢٢) از ابوسعید خدری رضی‌الله‌عنه روایت کرده‌اند.

سخن شیخ رَحِمَهُ ٱللَّهُ به صورت خلاصه پایان یافت.

شیخ تقی‌الدین[۵۴۸] در «الرسالة السنية» هنگامی که حدیث خوارج و خروج آنان از دین و فرمان پیامبر صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به کشتن آنان را ذکر کرد، گفت:

«پس هرگاه در زمان پیامبر صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خلفای او -از میان کسانی که به اسلام منتسب بودند- کسانی وجود داشتند که با وجود عبادتِ بسیار، از دین خارج شدند؛ پس دانسته می‌شود که منتسبین به اسلام و سنت نیز ممکن است از دین خارج شوند. این به سبب‌هایی است، از جمله: غلو و زیاده‌روی که خداوند در کتابش آن را نکوهیده و فرموده است: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ﴾ [النساء:۱۷۱] «ای اهل کتاب! در دین خود غلو (و زیاده‌روی) نکنید». علی بن ابی‌طالب رَضِيَ ٱللَّهُ عَنْهُ «غالیان» از رافضه[۵۴۹] را آتش زد و دستور داد گودال‌هایی در کنار «باب کِنده» حفر کردند و آنان را در آن افکند، و صحابه بر کشتن آنان اتفاق نظر داشتند، اما مذهب ابن‌عباس رَضِيَ ٱللَّهُ عَنْهُ این بود که بدون آتش زدن، با شمشیر کشته شوند و این قولِ اکثر دانشمندان است و داستان‌های آنان نزد اهل علم معروف است.

همچنین است غلو درباره برخی مشایخ، بلکه غلو درباره علی بن ابی‌طالب، بلکه غلو درباره مسیح و امثال او. پس هر کس در حقِ پیامبری یا مرد صالحی غلو کند و نوعی از الوهیت (خداگونه بودن) برای او قرار دهد، مثلاً بگوید: «ای سرور من فلانی، مرا یاری کن، یا فریادم برس، یا به من روزی بده، یا پناهم ده، یا من در پناه و تحت کفایت تو هستم» و امثال این سخنان؛ پس تمام این‌ها شرک و گمراهی است که گوینده‌اش توبه داده می‌شود، اگر

---

[۵۴۸] . یعنی: ابن تیمیه رحمه‌الله

[۵۴۹] . آن‌ها کسانی‌اند که معتقدند علیّ رضی‌الله‌عنه خداست؛ خداوند از این نسبت بسیار بلند و منزه است.

توبه کرد [رها می‌شود] وگرنه کشته می‌شود؛ چرا که خداوند پیامبران را فرستاد و کتاب‌ها را نازل کرد تا تنها او را بپرستند و با او خدای دیگری قرار ندهند.

کسانی که با خدا معبودان دیگری را می‌خوانند، مانند مسیح و فرشتگان و بت‌ها؛ معتقد نبودند که آن‌ها آفریدگان را خلق می‌کنند یا باران می‌بارانند یا گیاه می‌رویانند، بلکه آن‌ها را یا قبرهایشان را یا تصاویرشان را می‌پرستیدند و می‌گفتند: ما آن‌ها را می‌پرستیم تا ما را به خداوند نزدیک کنند؛ ﴿وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس:۱۸] «و می‌گویند: این‌ها شفیعان ما نزد خدا هستند». پس خداوند پیامبرش را فرستاد تا نهی کند از اینکه احدی غیر از او خوانده شود، نه به عنوان دعای عبادت و نه دعای استغاثه؛ و خداوند متعال فرمود: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا * أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ﴾ [الإسراء:۵۶-۵۷] «بگو: کسانی را که غیر از او (خدا) می‌پندارید بخوانید، آن‌ها نه توانایی برطرف کردنِ آسیب از شما را دارند و نه تغییر دادنِ آن را. آن کسانی را که (مشرکان) می‌خوانند، خودشان به سوی پروردگارشان وسیله می‌جویند که کدام‌یک (به خدا) نزدیک‌ترند». گروهی از سلف گفتند: اقوامی بودند که مسیح و عُزیر را می‌خواندند، پس خداوند به آنان گفت: این کسانی که شما می‌خوانید، خودشان به من تقرب می‌جویند همان‌گونه که شما تقرب می‌جویید، و به رحمتم امید دارند همان‌گونه که شما امید دارید، و از عذابم می‌ترسند همان‌گونه که شما از عذابم می‌ترسید.

تا آنجا که گفت[۵۵۰]: و پرستش خدا اصل دین است و آن همان توحیدی است که خداوند پیامبران را برای آن برانگیخت و کتاب‌ها را با آن نازل کرد؛ خداوند فرمود: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل:۳۶] «و به یقین در هر امتی پیامبری

---

[۵۵۰] . یعنی: ابن تیمیه رحمه‌الله.

برانگیختیم که (بگوید): خدا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید». و فرمود: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء:۲۵] «و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آنکه به او وحی می‌کردیم که معبودی جز من نیست، پس تنها مرا بپرستید».

پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ توحید را محقق می‌ساخت و به امتش می‌آموخت، تا جایی که مردی گفت: هر چه خدا بخواهد و تو بخواهی. فرمود: «أَجَعَلْتَنِي لِلَّهِ نِدًّا؟ بَلْ مَا شَاءَ اللَّهُ وَحْدَهُ»[۵۵۱] «آیا مرا همتای خدا قرار دادی؟ بلکه هر چه تنها خدا بخواهد».

و از سوگند خوردن به غیر خدا نهی کرد و فرمود: «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ أَشْرَكَ»[۵۵۲] «هر کس به غیر خدا سوگند یاد کند، قطعاً شرک ورزیده است».

و در بیماریِ وفاتش فرمود: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»[۵۵۳] «لعنت خدا بر یهود و نصارا باد، قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار دادند».[۵۵۴] (او از آنچه انجام داده بودند هشدار می‌داد).

از همین رو پیشوایان اسلام اتفاق نظر دارند بر اینکه بنا کردنِ مساجد بر قبرها و نماز گزاردن نزد آن‌ها مشروع نیست؛ این بدان سبب است که از بزرگ‌ترین عوامل بت‌پرستی، تعظیمِ قبرهاست. به همین دلیل دانشمندان اتفاق نظر دارند که هر کس بر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزد

---

[۵۵۱] . بخاری آن را در کتاب «الأدب المفرد» (شماره ۷۸۴) روایت کرده است.

[۵۵۲] . ابوداود (۳۲۵۱)، ابن حبان (۴۳۵۸)، احمد (در جلد ۲، صفحه ۶۹) و ابوعوانه (۵۹۶۷) آن را روایت کرده‌اند. و ترمذی (۱۵۳۵) آن را با این لفظ روایت کرده است: «هر کس به غیرِ خدا سوگند بخورد، کافر یا مشرک شده است.» (شک از راوی است [که آیا کلمه "کفر" بوده یا "شرک"]). و لفظِ اول (که در کتب دیگر آمده) به دلیل کثرتِ راویانش، لفظِ معتمد است؛ این را شیخ محمد علی آدم اتیوبی -حفظه الله- گفته است. و شیخ آلبانی -رحمه‌الله- این حدیث را صحیح دانسته است.

[۵۵۳] . این جمله از سخنان عایشه -رضی‌الله‌عنها- است.

[۵۵۴] . بخاری (۴۳۵) و مسلم (۵۳۱) آن را از عایشه و ابن عباس -رضی‌الله‌عنهما- روایت کرده‌اند.

قبرش سلام دهد، به حجره ایشان دست نمی‌کشد و آن را نمی‌بوسد؛ چرا که بوسیدن و استلام تنها مخصوص ارکانِ بیت‌الله الحرام است؛ پس نباید خانه مخلوق را به خانه آفریدگار تشبیه کرد.

تمام این‌ها برای تحقق توحید است که اصل و سرآمد دین است؛ همان که خداوند هیچ عملی را جز با آن نمی‌پذیرد و صاحبِ آن را می‌آمرزد و کسی را که آن را ترک کند نمی‌آمرزد، همان‌گونه که فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَى إِثْمًا عَظِيمًا﴾ [النساء:۴۸] «همانا خداوند اینکه به او شرک ورزیده شود را نمی‌آمرزد و فروتر از آن را برای هر که بخواهد می‌آمرزد؛ و هر کس به خدا شرک ورزد، به راستی گناه بزرگی را افترا بسته است».

از این روست که کلمه توحید «لا اله الا الله» سخن است، پس بزرگ‌ترین آیه در قرآن آیه الکرسی است: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ [البقرة:۲۵۵] «خداست که معبودی جز او نیست؛ زنده و پاینده است». و پیامبر فرمود: «مَنْ كَانَ آخِرُ كَلَامِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهَ دَخَلَ الْجَنَّةَ»[۵۵۵] «هر کس آخرین سخنش «لا اله الا الله» باشد، وارد بهشت می‌شود».

و «إله» کسی است که قلب به او عشق می‌ورزد و در عبادت، یاری جستن، امید، ترس، بزرگی و شکوه، رو به سوی او دارد».

سخن ایشان رَحِمَهُ ٱللَّهُ پایان یافت.[۵۵۶]

---

[۵۵۵] . ابوداود (۳۱۱۶) آن را از معاذ بن جبل -رضی‌الله‌عنه- در هنگامِ مرگش روایت کرده است، و احمد در «مُسند» خود (جلد ۵، صفحه ۲۳۳) آن را آورده، و آلبانی و محققانِ «المسند»، آن را صحیح دانسته اند.

[۵۵۶] . «الرسالة السنية» که متن کامل آن در «مجموع الفتاوی» (جلد ۳، صفحات ۳۶۳ تا ۴۳۰) قرار دارد، و بخشی که از آن تلخیص شده، به‌صورت پراکنده در صفحات (۳۸۳ تا ۴۰۰) است.

پس در آغاز و پایان سخنِ او بیندیش و در کلامش درباره کسی که پیامبر ﷺ یا ولی‌ای را می‌خواند تأمل کن، مثلاً بگوید: «ای سرور من فریادم برس» و امثال آن؛ که او توبه داده می‌شود، اگر توبه کرد [رها می‌شود] وگرنه کشته می‌شود. این سخن را صریح در تکفیر اهل شرک و کشتن آنان پس از توبه دادن و اقامه حجت بر آنان می‌یابی و اینکه هر کس در حقِ پیامبری یا مرد صالحی غلو کند و نوعی از الوهیت برای او قرار دهد، قطعاً او را به عنوان خدایی در کنار خدا برگزیده است؛ چرا که «إله» همان «مألوه» (معبود) است؛ کسی که قلب به او تعلق می‌یابد، یعنی او را با عبادت، دعا، ترس، بزرگی و تعظیم، قصد می‌کند؛ هرچند ادعا کند که تنها شفاعت و تقرب نزد خدا را می‌خواهد، زیرا او تبیین کرد که این همان خواسته مشرکان نخستین بوده است؛ پس با آیاتِ صریح و قاطع بر آن استدلال نمود. و خدا داناتر است.

ایشان ر در سخن پیرامون آیه ﴿وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ﴾ [البقرة:۱۷۳] «و آنچه (هنگام ذبح) نام غیر خدا بر آن برده شده» فرمود: «ظاهر آیه این است که آنچه برای غیر خدا ذبح شده -خواه نام او را بر زبان بیاورد یا نیاورد- حرام است. و تحریم این کار آشکارتر از تحریمِ حیوانی است که برای گوشت ذبح شده و بر آن (به نام مسیح) و امثال آن گفته شده است.

همان‌گونه که آنچه ما برای تقرب به خداوند سبحان ذبح می‌کنیم پاک‌تر از آن چیزی است که برای گوشت ذبح می‌کنیم و بر آن «بسم الله» می‌گوییم؛ چرا که عبادتِ خدا با نماز و ذبح (نُسُک)، بزرگ‌تر از یاری جستن به نام او در آغاز کارهاست.

عبادت برای غیر خدا، کفرش بزرگ‌تر از یاری جستن از غیر خداست؛ پس اگر برای غیر خدا و به قصد تقرب به او ذبح کند، حرام است هرچند بر آن «بسم الله» بگوید، همان‌گونه

که گروهی از منافقانِ این امت انجام می‌دهند؛[۵۵۷] هرچند اینان مرتد هستند و ذبیحه‌شان به هیچ وجه حلال نیست، اما در این ذبیحه دو مانع (حرمت) جمع می‌شود.[۵۵۸] و از این قبیل است آنچه در مکه و جاهای دیگر از ذبح برای جنیان انجام می‌شود».[۵۵۹]

سخن شیخ رَحِمَهُ ٱللَّهُ پایان یافت.

پس در این سخن بیندیش -خداوند تو را رحمت کند- و در تصریح او به اینکه هر کس از این امت برای غیر خدا ذبح کند، کافر و مرتد است و ذبیحه‌اش حلال نیست؛ چرا که دو مانع در آن جمع شده است: اول اینکه آن ذبیحه یک مرتد است و ذبیحه مرتد به اجماع [علما] حلال نیست.

دوم اینکه آن چیزی است که نام غیر خدا بر آن برده شده است، و خداوند آن را در این سخنش حرام کرده است: ﴿قُلْ لَا أَجَدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَن يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ﴾ [الأنعام:۱۴۵] «بگو: در آنچه به من وحی شده، هیچ چیز حرامی بر خورنده‌ای که آن را می‌خورد نمی‌یابم، مگر اینکه مردار باشد، یا خون ریخته شده، یا گوشت خنزیر (خوک) که آن پلیدی است، یا گناهی که (هنگام ذبح) نام غیر خدا بر آن برده شده باشد». و در سخن او تأمل کن که گفت: «و از این قبیل است آنچه در مکه و غیر آن از ذبح برای جنیان انجام می‌شود». والله أعلم.

---

[۵۵۷] . اینجا جمله‌ای مهم است که ابن‌تیمیه گفته و مؤلفِ «الرساله» آن را نقل نکرده است و آن [جمله] این است: کسانی که با ذبح [قربانی] و بخور و مانند آن، به اولیاء و ستارگان تقرب می‌جویند.

[۵۵۸] . منظورش این است: به این دلیل که در [آن] قربانی، دو مانع جمع می‌شود و مؤلف به‌زودی توضیح خواهد داد که آن دو چه هستند.

[۵۵۹] . «اقتضاء الصراط المستقيم لمخالفة أصحاب الجحيم» (صفحه ۲۵۹)، با اختصار.

فصل

ابن‌قیم در کتاب «مدارج السالکین» (شرح منازل السائرین) در باب توبه گفته است:

«اما شرک، بر دو نوع است: اکبر و اصغر. شرکِ اکبر را خداوند نمی‌آمرزد مگر با توبه از آن؛ و آن این است که انسان برای خدا همتایی برگزیند و او را همچون خدا دوست بدارد. این همان شرکی است که متضمن برابر دانستنِ معبودهای مشرکان با پروردگار جهانیان است؛ از این رو آنان در آتش [دوزخ] به معبودهایشان می‌گویند: ﴿تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ * إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الشعراء:۹۷-۹۸] «به خدا سوگند که ما در گمراهی آشکاری بودیم، آنگاه که شما را با پروردگار جهانیان برابر می‌دانستیم». با اینکه آنان اقرار داشتند که تنها خدا آفریدگار هر چیز و پروردگار و مالک آن است و معبودهایشان نه می‌آفرینند، نه روزی می‌دهند، نه زنده می‌کنند و نه می‌میرانند؛ بلکه این برابر دانستن، در محبت، تعظیم و عبادت بود؛ چنان‌که حالِ بیشترِ مشرکان جهان، بلکه همه‌ی آنان چنین است که معبودهایشان را دوست می‌دارند، بزرگ می‌شمارند و به جای خدا به آنان تولی می‌جویند.

بسیاری از آنان، بلکه بیشترشان، معبودهای خود را بیش از خدا دوست می‌دارند و از یادِ آنان بیش از زمانی که تنها نام خدا برده شود، شادمان می‌گردند؛ و برای کسی که از معبودها و خدایانشان (از میان مشایخ) عیب‌جویی کند، بیش از زمانی که کسی از پروردگار جهانیان عیب‌جویی کند، خشمگین می‌شوند. اگر حرمتی از حرمت‌های معبودها و خدایانشان شکسته شود، همچون شیرِ خشمگین به خروش می‌آیند، اما اگر حرمت‌های الهی شکسته شود خشمگین نمی‌گردند؛ بلکه اگر حرمت‌شکن به آنان طعامی بدهد، از او راضی می‌شوند و قلبشان از او مکدر نمی‌گردد. ما و دیگران این را آشکارا از آنان دیده‌ایم. می‌بینی که یکی از آنان یادِ معبود و خدایِ خود را -به جای خدا- وردِ زبان خود ساخته است؛ چه ایستاده

باشد و چه نشسته، اگر بلغزد یا بیمار شود یا وحشت کند، یادِ معبودش بر قلب و زبانش چیره است. او منکر این نیست و می‌پندارد که این معبود، دروازه‌ی حاجتِ او به سوی خدا، شفیعِ او نزد خدا و وسیله‌ی او به سوی اوست.

بت‌پرستان نیز دقیقاً همین‌گونه بودند؛ این باوری بود که در قلب‌هایشان جای داشت و مشرکان به نسبتِ تفاوت معبودهایشان آن را به ارث بردند. معبودهای آنان از سنگ بود و دیگران معبودهایشان را از نوع بشر گرفتند. خداوند متعال به حکایت از گذشتگانِ این مشرکان فرمود: ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ [الزمر:۳] «و کسانی که به جای او سرپرستانی برگزیدند (و گفتند:) ما آن‌ها را نمی‌پرستیم مگر برای اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند؛ همانا خداوند میان آنان در آنچه اختلاف می‌کنند داوری می‌کند». سپس خداوند به کفر و دروغِ آنان گواهی داد و خبر داد که هدایتشان نمی‌کند، پس فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾ [الزمر:۳] «همانا خداوند کسی را که دروغگویِ ناسپاس (کافر) است هدایت نمی‌کند». پس این حالِ کسی است که به جای خدا سرپرستی برگزیده و می‌پندارد که او را به خدا نزدیک می‌کند؛ و چه اندک‌اند کسانی که از این انحراف رهایی یافته باشند، بلکه چقدر کمیاب‌اند کسانی که با منکرِ این عمل دشمنی نورزند!

آنچه در قلب این مشرکان و گذشتگانشان بود، این بود که معبودهایشان نزد خدا برایشان شفاعت می‌کنند و این خودِ شرک است. خداوند این کار را در کتابش بر آنان انکار کرده و آن را باطل شمرده و خبر داده که شفاعت تماماً از آنِ اوست.»[۵۶۰] «خداوند متعال فرمود: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا

[۵۶۰] . «مدارج السالكين»، منزلة التوبة (ص ۵۹۴ – ۵۹۶).

لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ * وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ ﴾ [سبأ: ۲۲-۲۳] «بگو: کسانی را که غیر از خدا (معبود) می‌پنداشتید بخوانید؛ آن‌ها به اندازه ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین مالک نیستند و در آن‌ها هیچ شرکتی ندارند و او (خدا) از میان آنان هیچ یاوری ندارد. و شفاعت نزد او جز برای کسی که به او اذن داده باشد، سودی ندارد». پس مشرک معبود خود را تنها برای سودی که از او به وی می‌رسد برمی‌گزیند و سود تنها از کسی برمی‌آید که یکی از این چهار ویژگی را داشته باشد: یا مالکِ آن چیزی باشد که عابد از او می‌خواهد؛ اگر مالک نیست، شریکِ مالک باشد؛ اگر شریک نیست، یاور و پشتیبان او باشد؛ و اگر یاور و پشتیبان نیست، شفیعِ نزد او باشد.

پس خداوند سبحان این مراتب چهارگانه را به ترتیب، از بالاترین به پایین‌ترین نفی کرد؛ ملکیت، شرکت، پشتیبانی و آن شفاعتی را که مشرک گمان می‌کند، نفی نمود؛ و شفاعتی را اثبات کرد که مشرک هیچ بهره‌ای در آن ندارد، و آن شفاعت به اذن اوست. پس این آیه برای کسی که در آن بیندیشد، به عنوان نور، برهان، مایه نجات، خالص‌سازی توحید و قطع کردن ریشه‌ها و موادِ شرک کافی است.

قرآن سرشار از امثال و نظایر این آیه است، اما بیشتر مردم متوجه ورودِ واقعیت‌های موجود در زیرِ این آیات نیستند و گمان می‌کنند این آیات درباره گروهی است که در گذشته بوده‌اند و وارثی از خود بر جای نگذاشته‌اند؛ و همین است که میان انسان و فهمِ قرآن فاصله می‌اندازد.

و به جانِ خدا سوگند اگر آنان در گذشته‌اند، کسانی وارثشان شده‌اند که مانند آنان یا بدتر از آنان یا در مرتبه پایین‌تر از آنانند و شمول قرآن بر اینان همچون شمول آن بر گذشتگان است. اما امر همان‌گونه است که عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گفت: «همانا حلقه‌های اسلام

یکی پس از دیگری گسسته می‌شود، آنگاه که در اسلام کسانی رشد یابند که جاهلیت را نمی‌شناسند». این بدان سبب است که هر کس جاهلیت و شرک و آنچه قرآن نکوهیده و سرزنش کرده را نشناسد، در آن می‌افتد و آن را تأیید می‌کند و به آن دعوت کرده و آن را درست و نیکو می‌شمارد؛ در حالی که نمی‌داند این همان چیزی است که اهل جاهلیت بر آن بودند یا مشابه آن یا بدتر از آن است. پس بدین‌گونه حلقه‌های اسلام از قلب او گسسته می‌شود و معروف به منکر و منکر به معروف و بدعت به سنت و سنت به بدعت تبدیل می‌گردد و شخص به خاطر ایمانِ خالص و توحیدِ ناب تکفیر می‌شود و به دلیل پیرویِ خالصانه از رسول‌خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و دوری از هواها و بدعت‌ها، بدعت‌گذار نامیده می‌شود. و هر که بصیرت و قلبی زنده داشته باشد، این را به چشم می‌بیند. و خدا یاری‌گر است».[٥٦١]

«از انواع شرک، طلب حاجت از مردگان و استغاثه به آنان و رو آوردن به آنان است؛ و این ریشه‌ی شرکِ جهان است. چرا که پرونده عملِ مرده بسته شده است و او برای خود مالکِ هیچ سود و زیانی نیست، چه رسد به کسی که به او استغاثه کند و از او برآوردنِ حاجتش را بخواهد، یا از او بخواهد که نزد خدا برایش شفاعت کند. و این از نادانیِ او نسبت به شفیع و کسی است که نزد او شفاعت می‌شود؛ چرا که مرده نمی‌تواند نزد خدا شفاعت کند مگر به اذن او، و خداوند استغاثه و درخواست از مرده را سببی برای اذنِ خود قرار نداده است؛ بلکه تنها سببِ اذن او، کمالِ توحید است. پس این مشرک با سببی آمده که مانعِ اذن است؛ او به منزله کسی است که در رسیدن به حاجتی، از چیزی کمک بگیرد که مانعِ حصول آن است. و این حالِ هر مشرکی است.

[٥٦١] . «مدارج السالكين»، منزلة التوبة (ص ٦٠٠ – ٦٠١).

مرده نیازمند کسی است که برایش دعا کند، بر او رحمت فرستد و برایش طلب آمرزش کند؛ همان‌گونه که پیامبر صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ما سفارش فرمود که وقتی به زیارت قبور مسلمانان می‌رویم، برایشان طلب رحمت کنیم و برای آنان عافیت و آمرزش بخواهیم. اما مشرکان این را برعکس کردند و آنان را با قصدِ عبادت و برآوردنِ حاجت و استغاثه زیارت کردند، و قبرهایشان را بت‌هایی قرار دادند که پرستیده می‌شود، و قصدِ رفتن به سوی آن‌ها را «حج» نامیدند و در آنجا وقوف (ایستادنِ مناسکی) و تراشیدن سر را انجام دادند. پس میان شرک به معبودِ برحق و تغییرِ دین او، و دشمنی با اهل توحید و نسبت دادنِ عیب‌جویی از مردگان به آنان، جمع کردند؛ در حالی که خودشان با شرک ورزیدن، به آفریدگار توهین کرده‌اند، و به اولیای یکتاپرستش -که هیچ شرکی نورزیده‌اند- با نکوهش و عیب‌جویی و دشمنی، اهانت نموده‌اند. و به کسانی که برایشان شریک قائل شده‌اند نیز نهایتِ توهین را کرده‌اند، زیرا گمان کرده‌اند که آن‌ها به این کار راضی هستند و به آن فرمان داده‌اند؛ و اینان دشمنانِ پیامبران و توحید در هر زمان و مکان هستند، و چه بسیارند کسانی که دعوت آنان را می‌پذیرند! و آفرین بر خلیلِ خدا ابراهیم عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ آنجا که می‌گوید: ﴿وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ * رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ﴾ [إبراهيم:٣٥-٣٦] «و من و فرزندانم را از اینکه بت‌ها را بپرستیم دور بدار. پروردگارا! آن‌ها بسیاری از مردم را گمراه کردند». و از این دامِ بزرگ رهایی نیافت مگر کسی که توحیدش را برای خدا خالص کرد و به خاطر خدا با مشرکان دشمنی ورزید و با کینه داشتن نسبت به آنان به خدا تقرب جست».[٥٦٢]

سخن ایشان رَحِمَهُ ٱللَّهُ پایان یافت.

---

[٥٦٢] . «مدارج السالكين»، منزلة التوبة، ص ٦٠٥ – ٦٠٦ .

پس رحمت الله بر تو باد، در سخنِ این امام بیندیش و در تصریح او به اینکه هر کس مردگان را بخواند و به آنان رو آورد و به آنان استغاثه کند تا نزد خدا برایش شفاعت کنند، مرتکب شرکِ بزرگی شده است که خداوند محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را برای انکارِ آن[۵۶۳] و تکفیرِ کسی که از آن توبه نکند و جنگ و دشمنی با او برانگیخت. و اینکه این اتفاق در زمانِ او رخ داده بود و آنان دین رسول‌خد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را تغییر داده بودند و با اهل توحید که آنان را به اخلاصِ عبادت برای خدای یگانه و بی‌شریک فرا می‌خواندند، دشمنی می کردند.

و همچنین در این سخن او تأمل کن: «و چه کمیاب‌اند کسانی که از این رهایی یافته باشند، بلکه چقدر کمیاب‌اند کسانی که با منکرِ این عمل دشمنی نورزند!»؛ اگر خدا بخواهد حقیقت برایت روشن می‌شود.

اما -خداوند تو را هدایت کند- در این سخنِ او بیندیش: «و از دامِ این شرکِ بزرگ رهایی نیافت مگر کسی که با مشرکان دشمنی ورزید...»؛ برایت روشن می‌شود که اسلام جز با دشمنی با اهلِ این شرک استوار نمی‌گردد؛ پس اگر با آنان دشمنی نورزد، از آنان است هرچند آن کار را انجام ندهد. و خدا داناتر است.

ایشان ر در کتاب «زاد المعاد فی هدی خیر العباد» در سخن پیرامون غزوه اهل طائف و فقهِ نهفته در آن گفت: از جمله‌ی آن داستان این است که: باقی گذاردنِ مکان‌های شرک و طاغوت‌ها پس از توانایی بر ویرانی و ابطالِ آن‌ها حتی برای یک روز جایز نیست؛ زیرا آن‌ها

---

[۵۶۳] . این همان «شاهد» از سخنِ شیخ است، و آن بیانگرِ این اصل است که: دعا کردنِ غیرِ خدا «شرک اکبر» است؛ و اینکه شیخ محمد بن عبدالوهاب وقتی این [عمل] را بر قومِ خود انکار کرد (مورد انتقاد قرار داد)، در این کار «سلف» داشته و حرفِ جدیدی نیاورده است؛ و اینکه انکارِ او (موضعِ او در برابرِ این کار) حق بوده است.

شعائر کفر و شرک هستند و بزرگ‌ترینِ منکراتند، پس به هیچ وجه اقرار و ابقای آن‌ها با وجود توانایی بر تخریب جایز نیست. و این حکمِ زیارتگاه‌هایی است که بر روی قبرها بنا شده و به عنوان بت‌ها و طاغوت‌هایی که به جای خدا پرستیده می‌شوند، برگزیده شده‌اند؛ همچنین سنگ‌هایی که برای تعظیم و تبرک و نذر و بوسیدن قصد می‌شوند. باقی گذاردن هیچ‌یک از این‌ها بر روی زمین با وجود توانایی بر زدودنشان جایز نیست. بسیاری از آن‌ها در جایگاهِ «لات» و «عُزّی» و «منات» سومین هستند، یا حتی شرک به آن‌ها و نزد آن‌ها بزرگ‌تر است. و خدا یاری‌گر است.

هیچ‌یک از صاحبانِ این طاغوت‌ها معتقد نبودند که آن‌ها می‌آفرینند و روزی می‌دهند و می‌میرانند و زنده می‌کنند؛ بلکه در کنارِ آن‌ها و با آن‌ها همان کاری را می‌کردند که برادرانِ مشرکشان امروز نزد طاغوت‌هایشان انجام می‌دهند. پس اینان از راه و رسمِ پیشینیان پیروی کردند و قدم به قدم و وجب به وجب و ذراع به ذراع راه آنان را پیمودند. و به سبب آشکار شدن نادانی و پنهان شدن دانش، شرک بر بیشترِ جان‌ها غلبه کرد؛ پس معروف منکر گشت و منکر معروف و سنت بدعت شد و بدعت سنت. کوچک در این فضا رشد کرد و بزرگ بر آن پیر گشت؛ نشانه‌ها محو شد و غربتِ اسلام شدت یافت، دانشمندان اندک گشتند و سفیهان چیره شدند، کار بالا گرفت و سختی فزونی یافت؛ ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾ [الروم:۴۱] «و به سبب آنچه دست‌های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا آشکار شد». اما همواره گروهی از امت محمدی بر حق پایدارند و با اهل

شرک و بدعت مجاهدت می‌کنند، تا آنکه خداوند زمین و هر که بر آن است را به ارث برد، و او بهترین وارثان است.[٥٦٤]

شیخ تقی‌الدین[٥٦٥] هنگامی که درباره جنگ با تاتار -با وجود پایبندی‌شان به شهادتین[٥٦٦] و ادعای پیروی از اصل اسلام- مورد پرسش قرار گرفت، گفت: هر گروهی که از التزام به شریعت‌های آشکار و متواتر اسلام -از این قوم و غیر آنان- سرباز زند، جنگ با آنان واجب است تا زمانی که به شریعت‌های آن ملتزم شوند؛ هرچند با آن حال زبان به شهادتین بگشایند و به برخی از شریعت‌های آن پایبند باشند. همان‌گونه که ابوبکر صدیق و صحابه (رضی الله عنهم) با کسانی که از پرداخت زکات خودداری کردند جنگیدند، و دانشمندان پس از آن‌ها بر این امر اتفاق نظر کردند (بعد از آن مناظره‌ی پیشینِ عمر با ابوبکر)؛ پس صحابه بر اساس کتاب و سنت بر سرِ حقوق اسلام بر جنگ توافق نمودند.

همچنین درباره خوارج از ده طریق از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایتِ ثابت رسیده و ایشان خبر داد که آنان بدترینِ خلق و آفریدگانند، با وجود این سخنِ ایشان که: «تَحْقِرُونَ صَلَاتَكُمْ مَعَ صَلَاتِهِمْ، وَصِيَامَكُمْ مَعَ صِيَامِهِمْ»[٥٦٧] «نماز خود را در مقایسه با نماز آنان، و روزه خود را در مقایسه با روزه آنان ناچیز می‌شمارید».

---

[٥٦٤] . «زاد المعاد» (٣/٥٠٦ – ٥٠٧).

[٥٦٥] . یعنی ابن تیمیة رحمه الله.

[٥٦٦] . سؤال متمرکز بر گروهی از تاتارهاست؛ همان کسانی که به سرزمین‌های مسلمانان حمله کردند، سپس پس از آن، با گفتنِ شهادتین و التزام به برخی احکام اسلام، اسلامِ خود را اظهار کردند، در حالی که بسیاری از احکامِ دیگر را رد کرده و به آن ایمان نیاوردند. شیخ در اینجا تبیین می‌کند که این اظهار اسلام برای آنان سودی ندارد؛ بلکه آنچه برایشان سودمند است، ایمان به تمامِ آن چیزی است که پیامبر (ص) آورده است و انکار نکردنِ هیچ بخشی از آن؛ که از جملهٔ آن امورِ لازم برای ایمان، ترکِ تعلق (دعا و استغاثه) به غیرِ خداست. پس کسی که به این اصل]ایمان نیاورد، گفتنِ شهادتین برای او سودی ندارد، اگرچه آن را هزار بار بر زبان جاری کند. والله اعلم.

[٥٦٧] . بخاري (٥٠٥٨) از أبي سعيد الخدري رضي الله عنه روایت کرده است.

پس دانسته شد که تنها چنگ زدن به نام اسلام بدون التزام به شریعت‌های آن، مانع از جنگ با آن گروه نمی‌شود؛ پس جنگ واجب است تا دین تماماً از آنِ خدا باشد و فتنه‌ای باقی نماند. پس هرگاه دین برای غیر خدا باشد، جنگ واجب است.

هر گروهی که از انجام برخی نمازهای واجب، یا روزه، یا حج، یا از التزام به تحریمِ خون‌ها و اموال و شراب و زنا و قمار، یا ازدواج با محارم، یا از التزام به جهاد با کفار، یا پرداخت جزیه توسط اهل کتاب و دیگر واجبات و محرمات دین که هیچ عذری برای انکار و ترکِ آن‌ها نیست و منکرِ وجوبِ آن‌ها کافر می‌شود، سرباز زند؛ آن گروهِ ممتنع بر سرِ آن احکام مورد جنگ قرار می‌گیرند، هرچند به آن احکام اقرار داشته باشند؛ این مطلبی است که اختلافی در آن میان دانشمندان سراغ ندارم.

تنها فقها در مورد گروهی که بر ترک برخی سنت‌ها پافشاری کنند، مانند دو رکعت نافله فجر و اذان و اقامه -نزد کسانی که قائل به وجوب آن‌ها نیستند- و امثال این شعائر، اختلاف کرده‌اند که آیا با چنین گروهی به خاطر ترکِ آن‌ها جنگ می‌شود یا خیر؟

اما واجبات و محرماتِ ذکر شده و امثال آن‌ها، اختلافی در جنگ بر سرِ آن‌ها نیست.

اینان نزد دانشمندانِ محقق در جایگاه «بُغاة» (شورش‌گران) که بر امام خروج کرده یا از طاعت او خارج شده‌اند (مانند اهل شام در برابر امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب) نیستند؛ چرا که آنان تنها از طاعتِ امامی خاص خارج شده یا برای برکناری او خروج کرده بودند.

اما این کسانِ یاد شده، از اسلام خارجند؛ در جایگاهِ مانعینِ زکات و در جایگاه خوارجی هستند که علی بن ابی‌طالب رَضِیَ اللهُ عَنْهُ با آنان جنگید. از همین رو سیره و رفتارِ علی رَضِیَ اللهُ عَنْهُ

در جنگ با اهل بصره و شام، با رفتارش در جنگ با اهل نهروان (خوارج) متفاوت بود؛ رفتار او با اهل بصره و شامیان، رفتار برادر با برادر بود، اما با خوارج به گونه‌ای دیگر بود.

متون نبوی درباره آنچه اجماع صحابه بر آن استقرار یافت -یعنی جنگِ صدیق (با مانعین زکات) و جنگ با خوارج- ثابت و محکم است.[٥٦٨]

سخن ایشان رَحِمَهُ ٱللَّهُ پایان یافت.

پس رحمت الله بر تو باد، در تصریحِ این امام در این فتوا بیندیش که هر کس از شریعتی از شریعت‌های آشکار اسلام، مانند نمازهای پنجگانه یا زکات یا حج سرباز زند، یا محرماتی مانند زنا را ترک نکند، یا به تحریم خون‌ها و اموال یا نوشیدن شراب و مسکرات و غیره پایبند نباشد؛ واجب است با آن گروهی که از این‌ها سرباز می‌زند جنگید تا دین تماماً برای خدا باشد و به شریعت‌های اسلام ملتزم شوند؛ هرچند با آن حال زبان به شهادتین بگشایند و به برخی از شریعت‌های اسلام پایبند باشند. و اینکه این مطلبی است که فقهای تمام گروه‌ها -از صحابه و پس از آنان- بر آن اتفاق نظر دارند و این عمل به کتاب و سنت است.

پس برایت روشن شد که تنها چنگ زدن به [نام] اسلام بدون التزام به شریعت‌های آن، مانع از جنگ نمی‌شود؛ و با آنان به عنوان «جنگِ کفر و خروج از اسلام» پیکار می‌شود، همان‌گونه که در پایان فتوا به صراحت گفت: «و اینان نزد دانشمندان محقق در جایگاه شورش‌گران (بُغاة) نیستند... بلکه از اسلام خارجند، در جایگاه مانعین زکات». والله أعلم.

و در کتاب «الإقناع»[٥٦٩] -از کتاب‌های مذهب حنابله که در فتوا مورد اعتماد آنان است- گفته است: « [علما] بر وجوبِ کشتنِ مرتد اجماع کرده‌اند؛ پس هر کس به خدا شرک

---

[٥٦٨] . «مجموع الفتاوى» (٢٨/٥٠٢ – ٥٠٤).

[٥٦٩] . سخنانِ مذکور، خلاصه‌ای از کلامِ صاحبِ کتاب «الإقناع»، یعنی «ابوالنجا حِجّاوی» است، به همراه شرحِ آن، یعنی کتاب «کشّاف القناع عن متن الإقناع» اثرِ شیخ «منصور بن یونس بَهوتی».

ورزد، پس از اسلامش کافر شده است؛ به دلیل سخن خدای متعال: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء:۴۸] «همانا خداوند اینکه به او شرک آورده شود را نمی‌آمرزد و فروتر از آن را برای هر که بخواهد می‌آمرزد». یا هر کس ربوبیتِ خدا یا یگانگی او را انکار کند، کافر است؛ زیرا منکرِ آن، به خدای متعال مشرک است.

تا آنجا که گفت: شیخ [۵۷۰] گفت: یا اگر کسی نسبت به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا نسبت به آنچه او آورده است، بر اساس اتفاق [نظر علما] بغض و کینه داشته باشد، یا میان خود و خدا واسطه‌هایی قرار دهد که آنان را بخواند و بر آنان توکل کند و از آنان حاجت بخواهد؛ به اجماع [علما] کافر است؛ زیرا این کار مانند فعلِ بت‌پرستان است که می‌گفتند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر:۳] «ما آن‌ها را نمی‌پرستیم مگر برای اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند»). [۵۷۱]

فصل [۵۷۲]

و اما سخن حنفیه؛ در کتاب «تبیین المحارم المذکورة فی القرآن» آمده است:

«باب کفر؛ و آن پوشاندن و انکارِ حق و نپذیرفتنِ آن است، و آن نخستین نافرمانی است که در قرآن عظیم ذکر شده است، خدای متعال فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [البقرة:۶] «همانا کسانی که کافر شدند، برایشان یکسان است

---

[۵۷۰] . یعنی صاحبِ کتاب «الإقناع».

[۵۷۱] . سخنِ ایشان رَحِمَهُ اللَّهُ در اینجا پایان یافت.

[۵۷۲] . خواننده در اینجا خواهد دید که آنچه شیخ [محمد بن عبدالوهاب] از سخنانِ علمای حنفی نقل کرده است، بیانگرِ این است که صرفِ هر نوع عبادتی برای غیرِ خدا، «شرکِ اکبر» و خارج‌کننده از آیینِ اسلام است. هدف این است که ثابت کند وقتی شیخ محمد بن عبدالوهاب، قومِ خود را به ترکِ آنچه به جای خدا پرستش می‌کردند (مانند قبور و غیره) دعوت کرد، دعوتِ او برگرفته از کتاب، سنت و آنچه ائمهٔ مذاهبِ چهارگانه و دیگران بر آن اجماع دارند بوده است، نه [یک امر] بدعت‌آمیز؛ یا آن‌گونه که برخی مردم آن را «مذهبِ پنجم» و امثال این نام‌گذاری‌ها می‌خوانند، با این قصد که مردم را از دعوتِ شیخ متنفر کنند؛ دعوتی که در حقیقت همان دینِ اسلامی است که پیامبر (ص) قومِ خویش را به سوی آن فراخواند.»

که آنان را بیم دهی یا بیم ندهی، ایمان نمی‌آورند». و کفر به طور مطلق بزرگ‌ترینِ گناهان کبیره است و هیچ گناهی بزرگ‌تر از کفر نیست.

تا آنجا که گفت: و بدان آنچه کفر به آن تحقق می‌یابد چند نوع است: نوعی که به خدای سبحان مربوط است، نوعی که به قرآن و دیگر کتاب‌های نازل شده مربوط است، نوعی که به پیامبر ما صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و دیگر پیامبران و فرشتگان و دانشمندان مربوط است و نوعی که به احکام مربوط می‌شود.

اما آنچه به خدای سبحان مربوط است؛ هرگاه خدای سبحان را به آنچه شایسته‌اش نیست توصیف کند، به اینکه خدای سبحان را به چیزی از مخلوقات تشبیه کند، یا صفات او را نفی کند، یا قائل به حلول[۵۷۳] یا اتحاد[۵۷۴] شود، یا قائل شود که همراه با او قدیمِ دیگری هست، یا همراه با او تدبیرکننده‌ی مستقلِ دیگری وجود دارد؛ یا اعتقاد داشته باشد که او سبحانه جسم است یا مُحدَث است، یا زنده نیست، یا معتقد باشد که او به جزئیات علم ندارد، یا نامی از نام‌های او یا امری از اوامر او یا وعده و وعیدش را مسخره کند، یا آن دو را انکار نماید، یا برای غیر خدای متعال سجده کند، یا به خدای سبحان دشنام دهد، یا ادعا کند که او فرزندی یا همسری دارد، یا او از چیزی متولد شده و پدید آمده است، یا در عبادتِ او چیزی از خلقش را شریک گرداند، یا با ادعای الوهیت و رسالت، بر خدای سبحان دروغ ببندد.

تا آنجا که گفت: و مانند این‌ها از چیزهایی که شایسته او نیست -و خدای سبحان از آنچه ستمکاران می‌گویند بسیار برتر و والاتر است- شخص با این وجوه، همگی بر اساس اجماع،

---

[۵۷۳] . حُلولیّه کسانی‌اند که می‌گویند خداوند در مخلوقاتش حلول می‌کند. خداوند از این نسبت بسیار برتر است.

[۵۷۴] . اتحادیه کسانی‌اند که می‌گویند خالق و مخلوق در یک ذات واحد با هم متحد می‌شوند؛ خداوند از این نسبت برتر است. و نظریه‌شان به «وحدتِ وجود» شناخته می‌شود؛ یعنی به گمانِ آنان، همهٔ هستی همان خداست.

به سبب زشتیِ فعلش -چه به عمد و چه از روی شوخی- کافر می‌شود؛ و اگر بر آن اصرار ورزد، کشته می‌شود؛ و اگر توبه کند، خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد و از کشتن رهایی می‌یابد.

سخن او عیناً پایان یافت.

شیخ قاسم[۵۷۵] در «شرح الدرر»[۵۷۶] گفته است: «نذری که بیشترِ عوام انجام می‌دهند، به این صورت که نزد برخی از قبرهای صالحان می‌آید و می‌گوید: ای سرورِ من؛ اگر مسافر غایبم بازگردد، یا بیمارم شفا یابد، یا حاجتم برآورده شود، برای تو این مقدار طلا یا طعام یا شمع خواهد بود؛ این نذر به اجماع [علما] به چند دلیل باطل است:

از جمله اینکه: نذر برای مخلوق است و نذر برای مخلوق جایز نیست.

از جمله اینکه: او گمان کرده است که مرده، مستقل از خدای متعال در امور تصرف می‌کند و اعتقاد به این مطلب کفر است».[۵۷۷] پایان سخن.

و حَصْفَکی [در الدر المختار] افزوده است: و مردم به این کار مبتلا شده‌اند، به ویژه در این اعصار.

و ابن عابدین [در رد المحتار] افزوده است: به ویژه در مراسم ولادت سید احمد بَدَوی.

پس او تصریح کرد که این نذر، کفری است که مسلمان با آن کافر می‌شود.

---

[۵۷۵] . او امام قاسم بن قطلوبغا است، صاحب کتاب «تاج التراجم»، که در سال ۸۷۹ هجری درگذشت.

[۵۷۶] . مراد از آن، کتاب «درر البحار» از شمس‌الدین قونوی است که در سال ۷۸۸ هجری وفات یافت.

[۵۷۷] . شیخ سخن او را به‌صورت خلاصه نقل کرده و آنچه بعد از آن آمده را نیز از سخن او شمرده است، در حالی که چنین نیست؛ بلکه آن قسمت، سخنِ حصکفی و ابن عابدین است، چنان‌که پیش‌تر توضیح دادم. من متنِ سخنِ آنان و محلّ آن را از کتاب ارزشمندِ «جهود علماء الحنفية في إبطال عقَائد القبورية» اثر دکتر شمس‌الدین افغانی ـ رحمه الله ـ (ص ۱۵۵۰ تا ۱۵۵۱) استفاده کردم. این سخنِ بالا از کتاب‌های فقهی حنفی زیر نقل شده است: «البحر الرائق» ابن نجیم (۲۹۸/۲)، (ناشر: دار الکتب العربیة مصر).«الدر المختار» حصکفی همراه با «رد المحتار» ابن عابدین (۴۳۹/۲-۴۴۰).«الفتاوی الدیوبندیة» (۹۹/۱۲).

پایان والله أعلم، وصلی الله علی محمد، وآله وصحبه، وسلم.[۵۷۸]

کتاب با سپاس خداوند به پایان رسید.

خداوند نویسنده، گردآورنده و ناشر آن را از آن بهره‌مند سازد.

وصلی الله علی محمد وآله وصحبه وسلم.

نگاشته شده توسط ماجد بن سلیمان الرسی، پس از مغرب شب یکشنبه، هفدهم ماه شوال سال ۱۴۴۷ هجری.

---

[۵۷۸] . سخنِ ایشان (رحمه‌الله) به پایان رسید. این متن در کتاب «مجموعة الرسائل والمسائل النجدية» (جلد ۳، صفحات ۳۷۸-۴۲۹) و همچنین در «الدرر السنية في الأجوبة النجدية» (جلد ۱، صفحات ۳۷۲-۴۳۹) آمده است. من در این تحقیق، مرجعِ اول را به عنوان «اصل» قرار داده و آن را با مرجع دوم مقابله کردم و تفاوت‌های موجود را ثبت نمودم. در موردِ نقل‌قول‌های علمی نیز، آن‌ها را از منابعِ اصلی‌شان استخراج و ضبط کردم و توضیحاتِ کوتاهی نیز بر آن افزودم که خداوند توفیقِ آن را نصیبم کرد؛ پس سپاس و ستایش تنها از آنِ اوست.
بدین ترتیب ثابت می‌شود که وقتی شیخ محمد بن عبدالوهاب مردم را به ترکِ پرستشِ غیرِ خدا (از قبیل قبور و مانند آن) فراخواند، دعوتِ او چیزی «بریده از گذشته» و بی‌سابقه نبود؛ بلکه این اصول در کتاب‌های علمای مذاهب نیز مقرر و تصریح شده بود. این امر نیز جای تعجب نیست، زیرا کتاب‌های مذاهبِ مختلف، همگی از یک چشمه‌سار واحد آب می‌خورند: «کتاب خدا» و «سنتِ پیامبرش (ص)».
بنابراین، شیخ محمد (رحمه‌الله) صرفاً یکی از مجدِّدان (احیاگران) دینِ اسلام بوده است؛ چرا که پیامبر (ص) خبر داده‌اند که خداوند در آغازِ هر سده، کسی را برمی‌انگیزد که امرِ دین را برای امت احیا کند و این خود از رحمتِ خداوند نسبت به بندگانش است.
از این‌رو روشن می‌شود که دعوتِ شیخ محمد بن عبدالوهاب، دعوتی اسلامی، صحیح و امتدادی برای دینِ اسلام است که در عقیده، شریعت و رفتار، دقیقاً بر منهجِ پیامبر (ص) گام برمی‌دارد. پس پذیرش و یاریِ آن بر همگان واجب است؛ زیرا کسی که بر این راه گام نهد، در حقیقت بر راهِ دینِ اسلام است و کسی که از آن روی برتابد و راهِ خود را جدا کند، به پناهِ خدا از راهِ اسلام منحرف شده است. و الحمدلله رب العالمین.